

التصفيہ فی احوال المتصوفہ

« صوفی نامہ »

تألیف

قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادی

تصحیح

دکتر علاء محسن یوسفی



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



التصیفة فی احوال المتصوفة

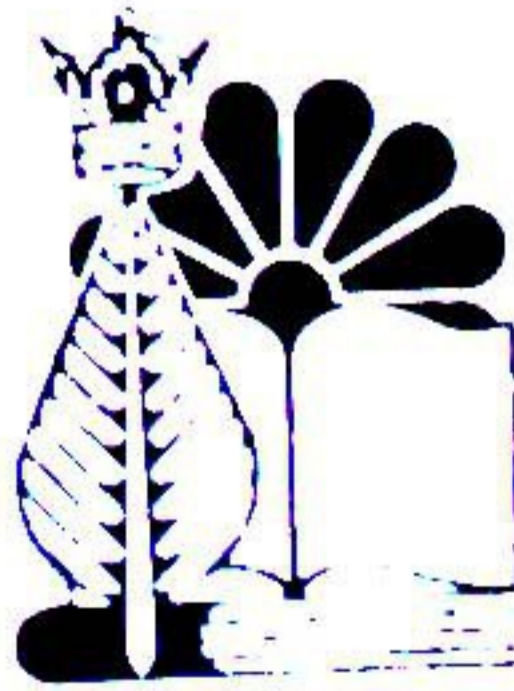
صوفی نامہ

تألیف

قطب الدین ابو المظفر منصور بن اردشیر العبادی

تصحیح

دکتر علاء محسن یوسفی



آمنادان کتابخانه ملی و اسناد ایران

129749

با مساعدت مالی سازمان برنامہ

۱۵۰۰ نسخه در مرداد ماه ۱۳۴۷ در چاپخانه محمد علی علمی چاپ شد

فہرست مندرجات

۱-۲۵۶	متن کتاب التصفیہ فی احوال المتصوفہ
۵-۱۰	مقدمہ مؤلف
۱۱-۴۱	رکن اول : مبداء تصوف و طریقت
۱۳-۱۶	مقدمہ اول در بیان شریعت
۱۷-۲۰	مقدمہ دوم در بیان طریقت
۲۳-۲۵	قاعدہ اول در بیان تصوف و صوفی و آنچه بدان پیوند
۲۶-۳۰	قاعدہ دوم در بیان ابتدای این طریقت
۳۱-۳۷	قاعدہ سوم در تصحیح این قوم و این قواعد بآیت و اخبار
۳۹-۴۱	تمتہ این رکن یک بابست در بیان حال شیخ
۲۲-۱۳۵	رکن دوم : در اعمال
۳۵-۳۵	وظیفہ اول در اعمال مبتدیان

ہم اول ارادت است، ۴۵-۵۰ ہم دوم توبہ است، ۵۰-۵۴ ہم سوم ریاضت است، ۵۴-۵۹ ہم چہارم زہدست، ۵۹-۶۳ ہم پنجم در اخلاق، ۶۳-۶۷ ہم ششم در رجاست، ۶۷-۷۱ ہم ہفتم در عبادت، ۷۱-۷۶ ہم ہشتم در ذکر و استغفار است، ۷۶-۸۰ ہم نہم در رحمت داشتن است،

۸۱-۸۳ مهم دهم در خدمت کردنست ۸۳-۸۵

۱۱۰-۸۶ وظیفه دوم در اعمال اوساط

درجه اول شکرست ۸۶-۸۸ درجه دوم رضا است ۸۸-۹۲ درجه سوم ورع است ۹۲-۹۵ درجه چهارم تقوی است ۹۵-۹۸ درجه پنجم اخلاص است ۹۸-۱۰۲ درجه ششم حفظ حواس است ۱۰۲-۱۰۷ درجه هفتم خلوتست ۱۰۷-۱۱۰

۱۱۰-۱۳۳ وظیفه سوم در اعمال منتهیان

درجه اول توکلست ۱۱۰-۱۱۴ درجه دوم تسلیم است ۱۱۴-۱۱۸ درجه سوم صدق است ۱۱۸-۱۲۱ درجه چهارم یقین است ۱۲۱-۱۲۵ درجه پنجم حفظ خاطرست ۱۲۵-۱۳۱ درجه ششم تجرید است ۱۳۱-۱۳۳ درجه هفتم استقامتست ۱۳۱-۱۳۳

۱۳۳-۱۳۵

تمه این رکن

۱۳۷-۱۸۴

رکن سوم : در احوال

۱۳۹-۱۵۹

قسم اول در احوال ظاهر

مرتبه اول شوق ۱۳۹-۱۴۲ مرتبه دوم مراقبه است ۱۴۲-۱۴۴ مرتبه سوم حیا است ۱۴۴-۱۴۷ مرتبه چهارم وفاست ۱۴۷-۱۵۰ مرتبه پنجم سماعست ۱۵۰-۱۵۴ مرتبه ششم وجد و حرکت است که از سماع پدید آید ۱۵۴-۱۵۷ مرتبه هفتم صحبت است ۱۵۷-۱۵۹

۱۶۰-۱۷۹

قسم دوم در احوال باطن

مرتبه اول تفکرست ۱۶۰-۱۶۳ مرتبه دوم بصیرتست ۱۶۳-۱۶۶ مرتبه سوم معرفتست ۱۶۶-۱۷۰ مرتبه چهارم در محبت است ۱۷۰-۱۷۳ مرتبه پنجم جمعیت است ۱۷۳-۱۷۵ مرتبه ششم مشاهدت است ۱۷۵-۱۷۷ مرتبه هفتم تمکین است ۱۷۷-۱۷۹

۱۸۴-۱۷۹

تتمه این رکن وصیتی است

۲۵۴-۱۸۵

رکن چهارم : در اصطلاحات و الفاظ

۱۹۹-۱۸۷

باب اول در الفاظ علمی

سؤال اول : نفس و روح چیست ؟ ۱۸۷-۱۸۸ سؤال : دل و سر چیست ؟
 ۱۸۹-۱۹۱ سؤال : بسط و قبض چیست ؟ ۱۹۱-۱۹۲ سؤال :
 خاطر چیست ؟ ۱۹۲ سؤال : وارد چیست ؟ ۱۹۲-۱۹۳ سؤال :
 وقت چیست ؟ ۱۹۳-۱۹۵ سؤال : قرب و بعد چیست ؟ ۱۹۵-۱۹۶
 سؤال : غیبت و حضور چیست ؟ ۱۹۶-۱۹۷ سؤال : غیبت و انس
 چیست ؟ ۱۹۷-۱۹۸ سؤال : علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین
 چیست ؟ ۱۹۸-۱۹۹

۲۱۸-۱۹۹

باب دوم در الفاظ حالتی

سؤال اول : حال چیست ؟ ۱۹۹-۲۰۱ سؤال : ذوق چیست و شرب
 چیست ؟ ۲۰۱-۲۰۳ سؤال : محو و اثبات چیست ؟ ۲۰۳-۲۰۴
 سؤال : سحو و سکر چیست ؟ ۲۰۴-۲۰۶ سؤال : فنا و بقا چیست ؟
 ۲۰۶-۲۰۸ سؤال : عشق چیست ؟ ۲۰۸-۲۱۱ سؤال : شاعر
 چیست ؟ ۲۱۱-۲۱۳ سؤال : حق و حقیقت چیست ؟ ۲۱۳-۲۱۵
 سؤال : عبودیت چیست ؟ ۲۱۵-۲۱۶ سؤال : حریت چیست ؟
 ۲۱۶-۲۱۸

۲۳۶-۲۱۹

اصل اول در اخلاق ایشان

فصل اول در ترك شهوت و غضب ۲۱۹-۲۲۲ فصل دوم در سخاوت
 و مروت و فتوت ۲۲۲-۲۲۴ فصل سوم در قلع حسد و تقدر و هاند
 این ۲۲۵-۲۲۷ فصل چهارم در ترك عجب و تکبر و ریا ۲۲۷-۲۳۱
 فصل پنجم در جوامع اخلاق این طایفه ۲۳۱-۲۳۶

۲۵۳-۲۳۷

اصل دوم در آداب و عادات این طایفه

فصل اول در آداب زندگانی کردن ۲۳۷-۲۴۳ فصل دوم در آداب
 جامه پوشیدن ۲۴۳-۲۴۶ فصل سوم در آداب طعام خوردن ۲۴۶-

۲۴۸ فصل چہارم در آداب سفر ۲۴۸-۲۵۲ فصل پنجم مواظبت بر

سنن شرع ۲۵۲-۲۵۴

خاتمہ این کتاب

۲۵۵-۲۵۶

۲۷۵-۴۰۸

۴۰۹

تعلیقات

فہرست ہا

فہرست آیات قرآن کریم

فہرست احادیث ، اہثال و حکم ، کلمات بزرگان ، جملات و اشعار عربی

فہرست لغات و ترکیبات

فہرست اعلام

فہرست ، آخذ

به نام خدا

در تکرار

مؤلف کتاب التصفیة فی احوال المتصوفة، یا صوفی نامہ، قطب الدین امیر
ابو منصور المظفر بن ابی الحسین بن اردشیر بن ابی منصور العبادی است که در روز در
خود بہ شہرت فراوان رسیدہ است و سرگذشتی خواندنی دارد. معروفیہ او
بیشتر در وعظ و سخنرانی بودہ است. در روز در وی دو کار بیش از ہر چیز
اہل عام را بلند آوازہ می کرد و آن وعظ و مناظرہ بود. حیثیت و نامہ او
کہ حجۃ الاسلام ابو حامد محمد غزالی موسی (۳۵۰ - ۵۰۵ھ) از این راہ
بدست آورده بود دیگران را نیز بر می انگیزت کہ بدین تریقہ ہی آورند و از
جملہ دیگر نام آوران این رشتہ در این عصر ابو الفتح محمد بن ابی
عبدالکریم شہرستانی (م. ۵۴۸ھ) بود. آثار و اقطاب مذکورہ
سخن و تأثیر کلامشان در وہی کثیر را خود بخود ملاحظہ فرمائید. حضرت
ہمین مستمعان کافی بودند کہ نام آنان را بد ہمہ ہی برہنہ کند. ہذا

۱ - نام مؤلف در پشت نسخہ خطی کتاب مذکورہ العالم در کتاب

منصور بن اردشیر العبادی، نوشته شدہ است.

کردن در شهرها و گاه در دیگر کشورها^۱ و وعظ کردن در جاهای مختلف بر این شهرت می‌افزود و هم از این راه ، به هر جا که می‌رسیدند ، معیشتشان رو برآه می‌شد و چه بسا که مورد توجه و احترام و اکرام بزرگان و پادشاهان می‌شدند .

پدر عبادی ، یعنی ابوالحسین اردشیر بن ابی منصور (و یا به روایت ابن الجوزی : اردشیر بن منصور) ملقب به امیر ، نیز واعظی نیکو سخن بود و او هم به عبادی شهرت داشت . حسن سیرت وی بر قبول سخنش در میان عامه مردم شام و بغداد می‌افزود ؛ تاریخ وفات او را چهارصد و نود و اندی نوشتند^۲ . بدین ترتیب در حقیقت پسر او ، مظفر ، پیشه واعظی را از پدر آموخته و به ارث برده بود و شاید بر اثر تربیت خانوادگی به این خط

۱- در کتاب قابوس نامه (ص ۱۶۱) نیز می‌خوانیم : « در شهرها بسیار منشین که مذکران و فال گویان را روزی اندر پای بود و قبول در روی تازگی . »
 ۲- رك: عبدالکریم بن محمد السمعانی، الانساب ورق ۲۷۹ پ - ۳۸۰ ر ، عکس نسخه موزه بریتانیا با مقدمه مارگولیوٹ D . S . Margoliouth . لندن ۱۹۱۲ ؛ ابن الاثیر (عزالدین ابی الحسن علی بن محمد) ، اللباب فی تهذیب الانساب ۲ / ۱۱۰ ، چاپ قاهره در سه جلد ۱۳۵۶ هـ . - ۱۳۶۹ هـ ؛ لغت نامه دهخدا : « عبادی » . آقای فروزانفر ، به نقل از ابن الجوزی (المنتظم ۹ / ۷۵) ، نوشته‌اند : « کلام او بسیار مؤثر بود و بدین جهت عامه مردم بدو اقبال عظیم داشتند و بسیاری بر دست وی توبه کردند و موی سر ستردند و چون در سال ۴۸۶ از سفر حج به بغداد آمد ابو حامد غزالی در مجلس وعظ او حضور یافت و این مجلس در مدرسه نظامیه منعقد می‌شد و ازدحام بحدی رسید که تمام غرفه‌ها و صحن و بام مدرسه را انبوه جمعیت فرا گرفت و بر عاشقان مجلس عبادی تنگ آمد و ناچار به قراح ظفر (محله بزرگی در بغداد : معجم البلدان ، طبع مصر ، ج ۷ ص ۴۱) مجلس وعظ گسترده به گفته ابن الجوزی مردم دست از کار کشیدند و در مجلس او زاری می‌کردند و از عوش می‌رفتند و بدو اعتقاد عظیم داشتند و صاحب کرامتش می‌شناختند . وفاتش ۴۹۷ به قول ابن الجوزی (۹ / ۱۴۰) و به نقل سمعانی و ابن خلکان نیف و تسعین و اربعمائه . » (فروزانفر : معارف بهاء ولد ، جزء چهارم ص ۳۲۱) .

افتاده است .

محل تولد عبادی قریه سنج عباد بوده است از قرای مرو ؛ سنج به کسر اول و سکون دوم و سوم و عباد به فتح اول و تشدید باء تلفظ می شده است . در مرو ، چنان که نوشته اند ، دو قریه به نام سنج بوده است ؛ یکی همان که ذکرش گذشت و دومی جایی بوده است بزرگتر که گروهی از اهل علم بدان منسوبند از آن جمله است فقیه ابوعلی سنجی^۱ . بنا بر این شهرت پدر و پسر به عبادی از باب انتساب به زادگاهشان است و هر دو مروزی بوده اند . عبادی ، یعنی نویسنده کتاب مورد نظر ما ، در سال ۴۹۱ هجری به دنیا آمد^۲ برخی نیز تاریخ تولد او را ۴۷۱ ه . نوشتند^۳ ولی در بیشتر روایات همان تاریخ نخستین آمده است .

- ۱- یاقوت ، معجم البلدان ۳ / ۱۶۱ : نیز رك : همان کتاب ۴ / ۷۸۴ ذیل « نشك » به فتح اول و سکون دوم و سوم ، و ذیل « عباد » ۳ / ۵۹۹ . یاقوت در مورد اول نام این قریه را در تلفظ اهل مرو « نشك عباد » نوشته است و در مورد دوم « شنك عباد » به کسر شین و سکون نون و کاف ؛ و در هر دو جا نوشته است « آن را « سنج عباد » می خوانند . نیز رك : ابن خلکان ، وفیات الاعیان ۴ / ۳۰۱ چاپ قاهره در شش جلد ، ۱۳۶۷ - ۱۳۶۹ ه . الانساب ۲۷۹ ب و التمام ۲ / ۱۱۰ . محمد علی تبریزی (مدرس) ، ریحانه الادب ۳ / ۵۶ چاپ ۱۳۶۹ ه .
- ۲- یاقوت ، معجم البلدان ۴ / ۷۸۴ : ابن الجوزی ، المناقب فی سیرة الاموات و الأمم ۱۰ / ۱۵۰ چاپ حیدر آباد در ده جلد ۱۳۵۹ ه . سنن ابن کثیر ، الطبعة الکبری ۴ / ۳۱۰ : ابن خلکان ۴ / ۳۰۰ : ابن کثیر ، البدایة و النہایة ۱۰ / ۲۳۰ (چاپ مصر ۱۴ جزء در هفت مجلد ۱۳۵۱-۱۳۵۸ ه . و در بیروت ۱۲ / ۵۴۷ ه . که وی در گذشت کمی بیش از پنجاه سال داشت که با سن ۳۹۱ ه . در مدینه متولد شد و نیز در کتاب ریحانه الادب ۳ / ۵۶ اشاره شده که در ۵۴۷ ه . در مدینه متولد شد و در گذشته است که ۴۹۰ ه . (۵۷ - ۵۴۷) سال نولد او مرشود .
- ۳- ابن حجر العسقلانی ، اسان المیزان ۶ / ۵۲ ، چاپ حیدر آباد در ۱۳۳۱ ه .

عبادی از کودکی به تحصیل دانشهای مرسوم زمان ، بخصوص آنچه در حرفه پدری بکار او می آمد ، پرداخت . نوشته اند از ابوبکر الشیروی^۱ ، زاهر الشحامی ، ابو علی نصرالله بن احمد بن عثمان الخشنامی ، ابو عبدالله اسمعیل بن الحافظ عبدالغافر الفارسی ، ابو عبدالله محمد بن محمود الرشیدی ، ابوالفضل العباس بن احمد السقائی ، شیخ ابومحمد شافعی ابن حسین بن محمد الاستادی و نیز از گروهی دیگر حدیث بسیار شنید و فرا گرفت^۲ و به مراتب عالی علمی نایل شد .

چندی در قزوین به وعظ پرداخت ؛ حافظ ابوسعید عبدالکریم بن محمد السمعانی ، مؤلف کتاب معروف الأنساب ، می گوید که : در پنج دید احادیث قلیلی از او شنیده است . اندک اندک بر اثر قریحه واستعداد سخنوری که داشت و معلوماتی که کسب کرده بود در وعظ و بلاغت از بزرگان روزگار خود شد و بسیار معروف گردید چندان که هر کس درباره او چیزی نوشته اشاره کرده است که در وعظ و سخنرانی ید طولائی داشت و بدین هنر ضرب المثل بود^۳ و صیت شهرت او همه جا را فرا گرفت ؛ اگر می بینیم که ابوالرشید

۱- ابن الاثیر ، الكامل ۱۱ / ۵۹ : ابوبکر السروی ، چاپ مصر دوازده جزء درشش مجلد ، ۱۳۰۳ هـ .

۲- الانساب ۳۸۰ ر ؛ اللباب فی تهذیب الانساب ۲ / ۱۱۰ ؛ ابن الاثیر ، الكامل ۱۱ / ۵۹ ؛ ابن خلکان ۴ / ۳۰۰ ؛ ابن الجوزی ۱۰ / ۱۵۰ ؛ سبکی ۴ / ۳۱۰ ؛ معجم البلدان ۳ / ۵۹۹

۳- الانساب ۳۸۰ ر ؛ ابن خلکان ۴ / ۳۰۰ ؛ لسان المیزان ۶ / ۵۲ ؛ اللباب ۲ / ۱۱۰ ؛ سبکی ۴ / ۳۱۰ ؛ معجم البلدان ۳ / ۵۹۹ ؛ عماد کاتب ، تواریخ آل سلجوق ص ۲۱۶ (در مورد اخیر رك ، حواشی آقای محدث بردیوان قوامی ص ۲۴۷) .

جلال الدین محمد مولوی نیز در غزلیات شمس از عبادی به وعظ و سخنوری یاد می کند ولی معلوم نیست مراد او پدر است یا پسر :

وگر شود به نصیحت هزار عبادی ز عشق او نتوانم که توبه آرم من

(کلیات شمس ۶ / ۳۳۰۹۸)

تا نمایم سخن به عبادی شمس تبریز ! چهره ای بنما

(کلیات شمس ۷ / ۳۳۶۱۸)

به مدح و شکر او سیصد عبادی گر احسان را زبان باشد بگردد

(کلیات شمس ۷ / ۳۶۰۵۹)

عبدالجلیل بن ابوالحسین بن ابوالفضل قزوینی رازی ، مؤلف کتاب النقص ، از او به عبارت « علامه روزگار و خواجه معنی و سلطان سخن » نام می برد^۱ بدین سبب است . عنوان « قطب الدین » نیز از این معانی حکایت می کند ؛ به او هم مانند پدرش « امیر » می گفتند . راوندی ، مؤلف کتاب راحة الصدور ، نیز وقتی می خواهد از مراتب فضل و کمال خال خود ، ابوالفضل احمد بن محمد بن علی الراوندی ، یاد کند می گوید : « در انواع علوم مقدم همد اوست چه فنون دانش به غایت کمال رسانیده است ، و اگر عبادی و علاء خواری^۲ در قید حیات بودند انشای سخن از او آموختندی و دقائق علم و عظم از او آموختندی . »^۳

عبادی در دوره ای می زیست که « علمای دینی تسلط و نفوذ تام و تمام در پیروان خود داشتند و واقعاً آنها بودند که در شهرها و قراء و قصبات بر مردم حکومت می کرده اند . به حکم و اشاره آنان مریدان از فدا کردن مال و جان ابا نداشتند و یا اگر در دل ناخشنودی از این باب احساس می کردند آن ناخشنودی را اظهار نمی نمودند »^۴ . مظهر عبادی خود از این تأثیر کلام

۱- کتاب النقص ۴۰۳ ، تصحیح سید جمال الدین مجتهد ، شیراز ۱۳۳۱ .
جای دیگر در همین کتاب النقص (ص ۷۵) به نقل از ابیات بعضی از شعرا و کلام در رد شیعیان آمده است ، و او را این عالم امیر عبادی نامیده و او را محترم می داند و بر ضلالت او توأم را تجریر می کند که آنچه او گوید نتوان شنودن و از او یاد کردن از امیر عبادی نیز دایم شیرت و عاوم مقام او در ملک و دولت و در اهل بیت و اهل سنت و جماعت است .

۲- منظور امام ملاالدین الوازری است که در کتب معتبره شیعه و سنی آمده و به قول محمد توفی « هر کجای از شرق او حریفی نماند و در هر کجای از غرب وی عالمی و ابواب الالایات ۲۲۹ ، چاپ سعید نفیسی ، شیراز ۱۳۳۵ .

۳- راحة الصدور ص ۴۰ ، تصحیح محمد اقبال ، شیراز ۱۳۳۳ .

۴- در کتب تصحیح شده کلام باقر ادریس رودکی از ان ۱۵۷/۲ تا ۱۵۸/۲ .

بسیار بر خوردار بود ، واقعهٔ زیر نمونه‌ای روشن ازان است:
 « شنیدم که عمادی^۱ - که از شاعران او^۲ بود - بر عبادی قصیده‌ای
 می‌خواند که ، شعر :

ره می‌رویم و دیده به رهبر نمی‌رسد

کان می‌کنیم و تیشه به گوهر نمی‌رسد

عبادی بر سر منبر بود ، عمادی بدین بیت رسید که :

بر آستان جاه نو چرخ ار نداد بوس

عذرش قبول کن که مگر بر نمی‌رسد

عبادی گفت : امیر عمادی هر آرزو که دارد بخواهد . عمادی ملازم

قاضی را با خود داشت ، گفت : به هزار دینار سرخ قرض مجبوسم و موکل

این است وجوه قرض می‌باید . عبادی سر فرو برد . یکی از مریدان گفت :

بیود ! عبادی سر بر آورد گفت : امیر عمادی چون هزار با قرض دهد فردا

دیگر قرضش باید که بخورد . مریدی دیگر گفت : هزار دیگر بیود و عمادی

بیاسود . مدح شاعر گویم یا همت عالم یا ازادت مجلسی !^۳

۱ - منظور امیر عمادی شهریار از گویندگان توانای اواخر قرن ششم

هجری ، شاعر دربار عمادالدوله فرامرزی پسر شهریار از خاندان باوندی مازندران

است که چندی نیز در عراق در خدمت طغرل بن محمد (۵۲۶-۵۲۹) زیست و از

حمایت و تشویق او برخوردار شد ؛ وی انا بک جهان پهلوان (م . ۵۸۱ هـ) و نیز

طغرل بن ارسلان (۵۷۱ - ۵۹۰) را مدح گفته و به سال ۵۸۲ (به روایت آتشکده

آذر) یا ۵۷۳ هـ . (به روایت تقی‌الدین کاشی) در گذشته است (رک : تاریخ ادبیات

در ایران ۷۴۳/۲-۷۵۰) .

۲ - منظور طغرل بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی است که ذکر او گذشت .

۳ - راحة الصدور ۲۰۹

از عجایب مربوط به وعظ عبادی روایتی است که اینک نقل می شود: «سبط ابن جوزی بعد از ذکر حدیث رد شمس در کتاب معروف خود، تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة^۲، بعد از نقل حدیث و قبول آن و تصحیح طریق آن و ذکر برخی از اشعار در این باب گفته: و فی الباب حکایة عجیبة حدثنی بها جماعة من مشایخنا بالعراق قالوا: شاهدنا أبا منصور المظفر بن أردشیر العبادی الواعظ و قد جلس بالتاجیة مدرسة بیاب ابرزمحلة ببغداد و كان بعد العصر و ذکر حدیث رد الشمس لعلی علیه السلام و طرزه بعبارته و نمقه بالفاظه ثم ذکر فضائل اهل البيت علیهم السلام فنشأت سحابة غطت الشمس حتی ظن الناس أنها قد غابت فقام ابو منصور علی المنبر قائماً و أومى الی الشمس و انشد:

لا تغربى يا شمس حتى ينتهى مدحى لآل المصطفى ولنجلده
 و اثنى عنانك ان أردت ثناء هم أنسیت ان كان الوقوف لأجلده
 ان كان للمولى وقوفك فليكن هذا الوقوف لخياله و لرجله
 قالوا فانجاب السحاب عن الشمس و طلعت^۳، و گویا ناظر به این حکایت است آنچه علامه حلی (ره) فرموده است: علامه مجلسی (ره) در تسع

۱- آقای محدث در حواشی خود بر ذرات النقص بمناسبت حدیث مذکور در کتاب خود برای علی (ع) چنین نوشته اند.

۲- صفحه ۳۱ طبع ایران ۱۲۸۵ و صفحه ۵۹ ج ۱ تصحیح ۱۳۶۹.

۳- محدث در حواشی خود بر دیوان قوامی (ص ۲۴۸) هم این قسمت را در دیوان خود

۳- «ابن حجر مکی نیز در سوانح حجریه این سبیه را از عمیر بن

[یعنی تذکرة خواص الامة] نقل کرده است و (محدث) حواشی دیوان قوامی (۲۴۸)

بحار در آخر باب رد الشمس (ص ۵۵۴) گفته : قال العلامة رحمه الله في كتاب كشف اليقين^۱ : كان بعض الزهاد يعظ الناس فوعظ في بعض الايام و أخذ يمدح علياً (ع) فقاربت الشمس الغروب وأظلم الافق فقال مخاطباً للشمس :

لا تغربي يا شمس حتى ينقضي مدحي لصنوا المصطفى و لنجلاه

(إلى آخر الابيات) فوقف الشمس و أضاء الافق حتى انقضى المدح و كان ذلك بمحضر جماعة كثيرة تبلغ حد التواتر و اشتهرت هذه القصة عند الخواص و العوام .^۲

و نیز «محمد بن يوسف بن محمد گنجی شافعی در کفایة الطالب^۳ بعد از نقل حدیث رد شمس گفته : و لهذا الحدیث حکایة عجیبة حکاها جماعة من اهل التواریح أخبرنا الحافظ أبو عبد الله محمد بن محمود المعروف بابن النجار ؛ أخبرنا أبو محمد عبد العزيز بن الأخضر ؛ قال : سمعت القاضي محمد بن عمر بن يوسف الأرموی يقول : جلس أبو منصور المظفر بن أردشير العبادي الواعظ بمدرسة التاجية بباب ابرز ببغداد بعد صلاة العصر و ذكر حدیث رد الشمس و شرع فی فضائل اهل البيت فنشأت سحابة غطت الشمس حتى ظن الناس أنها قد غابت فقام أبو منصور على المنبر قائماً و أومى الى الشمس و ارتجل : لا تغربي . . . (إلى آخر الابيات) و بعد از نقل شعرها گفته : قال فطلعت الشمس فلا يدري ما رمى

۱ - صفحه ۹۸ چاپ تبریز ، ۱۲۹۸ . آقای محدث در حواشی خود بر دیوان قوامی (ص ۲۴۹) هم این قسمت را آورده و مراد از « بعض الزهاد » را امیر عبادی دانسته اند .

۲ - محدث ، کتاب النقض ۲/۵۶۱ ح

۳ - صفحه ۲۴۳ ، چاپ نجف ۱۳۵۶

عليه من الاموال في ذلك اليوم . ۱

ملاحظه می شود که شهرت و رونق بازار وعظ عبادی از ایران هم گذشت و به بغداد رسید . وی نخستین بار، وقتی قصد حج کرده بود ، به بغداد آمد و نیز بار دیگر بعنوان رسول از جانب سلطان سنجر سلجوقی به بغداد رفت ^۲ و در این شهر - که مرکز خلافت و پایتخت دنیای اسلام بود - مورد نظر المقتفی لامرالله سی و یکمین خلیفه عباسی (۵۳۰-۵۵۵ هـ) واقع شد و در شمار نزدیکان او در آمد . در این زمان بود که کار او بالا گرفت . مدت سه سال در جامع و نظامیه بغداد مجالس و عظ داشت و حدیث املا می کرد و از این راه در شهرهای اسلامی بلند نام شد . در همین ایام مردم چندان فریفته کلام او شده بودند که در مجالس ، سخنان او و نکته هایی را که می گفت می نوشتند و از این راه مجلداتی متعدد فراهم آمد ^۳ . تفصیلی که مؤلف کتاب النقض از او آورده مربوط به همین روزگارست و در حضور خلیفه اتفاق افتاده : « و امیر عبادی . . . را در حضرت المقتفی لامرالله پرسیدند روزی که فردا عاشوراء خواست بودن که چه گوئی در معاویه ؟ - جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد . بار سوم گفت : ای خواجه سؤالی مبهم می کنی ، نمی دانم کدام معاویه را می گوئی ؟ این معاویه را که پدرش دندان مصطفی (ص) بشکست و مادرش جگر حمزه بخایید و او بیست و چند بار تبع بر روی علی مرتضی (ع) کشید ، و پسرش سر حسین علی (ع) برید ^۴ ، ای مسلمانان شما این معاویه را چه گوئید ؟ مردم در حضرت خلافت حنفی و سنی و شافعی

۱- نقل از حواشی آقای محدث بردیوان قوامی ۲۴۸-۲۴۹

۲- الانساب ۳۸۰ ر : اللباب ۱۱۰/۲ ، سبکی ۳۱۰/۴

۳- البداية و النهاية ۱۲ / ۲۳۰ : المنتظم ۱۰ / ۱۵۱ : ابن خلدون

۴/۳۰۰ : عماد کاتب . تواریخ آل سلجوق ۲۱۶

۴- نظیر قول حکیم سنائی که گفته است :

دو ستار پسر هند مگر نشیدی	که از او سه کس او به بیمبر چه رسید
پدر او در دندان بیمبر بشکست	مادر او جگر عم بیمبر بمکید
او بناحق حق داماد بیمبر بستد	پسر او سر ورزند بیمبر برید
گر تولعت به چنین کس نکنی شرمت باد	لعن الله یزیداً و علی آل یزید

(نقل از کتاب النقض ۱۶/۴۰۳ ح)

زبان به لعنت و نفرین بر گشودند و مانند این بسیارست و تعزیت حسین (ع) هر موسم عاشوراء به بغداد تازد باشد با نوحه و فریاد .^۱

تقرب و احترام عبادی در نزد خلیفه به جایی رسیده که از طرف خلیفه به سفارت و رسالت به نزد سلاطین اعزام شده است چنان که خلیفه او را بعنوان رسول پیش سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی به خراسان فرستاد^۲ و چون از این مأموریت به بغداد بازگشت بار دیگر از جانب خلیفه به نزد ملکشاه بن محمود بن محمد به خوزستان فرستاده شد تا میان وی و بدرالجویزی صلح برقرار کند^۳. عبادی در این سفر موفق شد و این دو تن را آشتی داد و از این راه مالی نصیبش شد ولی در آن دیار اجلش فرا رسید و روز دوشنبه یا پنجشنبه پایان ربیع الآخر سال ۵۴۷ هجری در عسکر مکرّم خوزستان در گذشت^۴.

۱- کتاب النقض ۴۰۳-۴۰۴

۲- ابن خلکان ۴/۳۰۰؛ ریحانه الادب ۳/۵۶؛ نیز رک: معجم البلدان

۵۹۹/۳

۳- ضبط نام دو تن اخیر در کتاب المنتظم ۱۵۱/۱۰ بصورت مزبورست

ولی ابن اثیر آنها را محمد بن السلطان محمود و بدر الجوائزی نوشته است (الکامل ۵۹/۱۱).

۴- روایت بالا از ابن جوزی (المنتظم ۱۵۱/۱۰) و ابن خلکان

(۴/۳۰۰) است. ابن حجر العسقلانی از قول سمعانی تاریخ فوت او را اول جمادی

الاولی سال ۵۴۷ نوشته است (لسان المیزان ۵۲/۶). سال وفات او در اکثر مآخذ

دیگر نیز (البدایة و النهایة ۱۲/۲۳۰؛ سبکی ۴/۳۱۰؛ معجم البلدان ۳/۵۹۹؛

الانساب ۳۸۰ ر؛ ریحانه الادب ۳/۵۶؛ معجم المؤلفین ۱۲/۲۹۷) ۵۴۷ هجری

است جز در الکامل فی التاریخ تألیف ابن اثیر که در گذشت وی را جزء وقایع سال

۵۴۶ ه. در ماه ربیع الآخر آورده است (الکامل ۱۱/۵۹) نیز رک: معجم البلدان

۷۸۴/۴

تابوت عبادی را از خوزستان به بغداد بردند^۱ و در مقبره شیخ جنید ابن محمد در شونیزیه دفنش کردند^۲. پسروی در بغداد به سوگواری و تعزیت پرداخت. هنگام وعظ از پدر خود یاد می‌کرد و می‌گریست؛ کافه مردم نیز با او در گریه هم‌آهنگی می‌کردند و این خود از مقام و اهمیت عبادی در نظر مردم حکایت می‌کند. پسر او نیز چند ماه بعد وفات یافت و اموالی که عبادی گرد آورده بود به سلطان عاید شد و به قول ابن جوزی این موضوع نیز در زندگانی او نکته‌ای عبرت آموز بود^۳.

برای آن‌که اندکی از معروفیت و شأن امیر عبادی در روزگار خودش آگاه شویم کافی است مثلاً به دیوان بدرالدین قوامی رازی، از گویندگان نیمه اول قرن ششم، نظری بینگنیم. عبادی ممدوح برخی شاعران بوده است از جمله قوامی رازی او را مدح می‌گفته است. قوامی قصیده‌ای دارد در ستایش و توحید خدای تعالی و در موعظت و نصیحت و مدح امیر عبادی که مطلع زیر:

مدبری ملک‌ی بر جهان جهانبان است

که هر چه کوئی از او صد هزار چندان است^۴

تا جایی که گوید:

جهان فتند چو دریا و خالق عالم را

نهنگ وار همه تن دهان^۵

۱ - برخی با شیخیه تشبیهات کرده اند و می‌گویند که عبادی در مقبره شیخ جنید
معجم المؤلفین ۲۹۸/۱۲ - ج ۱۰ دمشق (۱) - دار الفکر - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۱
۲ - ابن خلدون ۳۰۰/۴ - المجلد ۱۰ - ۱۵۱/۱۰ - دار الفکر - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰
۳ - ۳۸۰ - در اللغات ۱۱۰/۲
۴ - ابن خلدون ۵۹/۱۱ - المجلد ۱۰ - ۱۵۱/۱۰
۵ - دیوان قوامی ۱۲۶

برون شدن بسلامت کس از چنین دریا
 بجز به کشتی علم امیر نتوانست
 امیر عالم عالی نژاد قطب الدین
 که شغل دولت و ملت از او بسامان است
 کدام امیر ، امیر امام عبادی
 که در سخنوری از نادرات دوران است
 سخنوری که عبارات روشن خوش او
 چو ابرو بحر شکر پاش و گوهر افشان است
 ز راه عقل و ادب با خلیفہ ہم سر^۱ است
 ز روی فضل و هنر بر ائمه سلطان است...
 ز شرق شرع بر آوردی آفتاب علوم
 از آن که مولد پاک تو از خراسان است...
 تو می روی و دل و جان ما ترا همراه
 نگوئی آخر کاین درد را چه درمان است
 مرو بفضل و مبرحۃ^۲ بهشت از ما
 که آدم دل ما در غمت غریوان است
 امید هست که ہم با مراد زود آیی
 بد پر فر^۳ تو گیتی نوشتن آسان است^۱
 روایتی که ابن جوزی آورده است که روز جمعه پنجم ذیحجه سال
 ۵۴۶ در جامع منصور حنبلی ها بر ابن العبادی، هنگام وعظ، شوریدند و نگذاشتند
 که به سخنان خود ادامه دهد ظاهراً مربوط به هموست^۲ . با همه شهرت او

۱- دیوان قوامی ۱۴۸-۱۴۹

۲- المنظم ۱۴۵/۱۰

به سخنوری و قدرت بیان ، ابن جوزی کلام وی را نپسندیده و در باره او گفته است : اکثر سخنان وی حاوی معنی زیادی نیست سپس به مجلداتی که مستمعان از گفتار او فراهم آورده اند اشاره کرده و اظهار عقیده نموده است که در یک جلد آنها از آغاز تا پایان پنج کلمه خوب یافت نمی شود . با این همه سختگیری که ابن جوزی در باره عبادی کرده است از جمله نکته های بدیع او این را پسندیده که روزی وقتی عبادی وعظ می کرد باران گرفت ، مردم پناهگاهی جستند که تر نشوند ؛ وی گفت : از تراوش آب رحمت خداوند که قطره ای از ابر نعمت اوست - پراکنده نشوید بلکه از شرار آتشی بگریزید که از خشم او برافروختند می شود .

ابوالحسن علی بن زید بیهقی (م. ۵۶۵ هـ .) مؤلف تاریخ بیهقی نیز در عبادی یادیده است. وی در باب شیخ احمد کیمیل نوشته است : و از آن بیفت او مجلدی در دست امیر امام قطب الدین ابومنصور عبادی رحمة الله علیه از داماد او نیز ذیل مستوفیان چنین یاد کرده است : ابوالحسن زین الرؤساء بن ابی علی بن ابی منصور ، المؤید و مؤید الدین امیر الدین محمد الراءف ختن الامیر الامام ابومنصور العبادی ، و عده قریب و کثیر من اولاد قبل ذلک ببغداد ، ولد صیت و ذکر جمیل فی الشام و منبر رفیع بقصر الکائن و هو حافد خالته ، و قد اختلف مدة الی .

اکثر کسانی که در باب عبادی سخن گفته اند ، نوشته اند که :

۱- المنذلم ۱۰/۱۵۰ - التاج ۱۲/۲۳۰

۲- تاریخ دمشق ۲۵۳

۳- تاریخ دمشق ۱۱۸ - اقامه حج و عمره ۱۰۰ - اقامه حج و عمره ۱۰۰

حواشی خود بر ذروه ان قوامی ۱۳۹ (۲۴۹) - اقامه حج و عمره ۱۰۰

بود ولی با آن که خود از علمای مشهور عامه و از واعظان بزرگ بشمار می رفت در امور دینی بی مبالائی می نمود و مورد وثوق نبود . شگفت آن که سمعانی در باره او گفته است : من از او چیزهایی دیدم و نیز رساله ای به خط وی مطالعه کردم که در اباحه نوشیدن شراب فراهم آورده بود^۱ . ابن حجر العسقلانی افزوده است که وی در این رساله به بعضی از آیات قرآن استناد جستند^۲ و با اشاره به این که نصی از پیغمبر در تحریم شراب نیست نتیجه گرفته بود که خداوند فقط مستی و افعالی را که از شراب بخوار در صورت شراب نوشی بسیار سر می زند حرام شمرده است . و نیز گفته است که سمعانی برای وی عذری حسته که شاید عبادی در این رساله این اقوال را از دیگران نقل کرده است که آنها را رد کند و نظر خود او نیست . طرفه تر آن که به قول همین ابن حجر العسقلانی ، عبادی در نماز هم سستی و کوتاهی می نموده است . حمزة بن مکی گفته است : من مدتی با عبادی بودم و ندیدم او را که نماز خفتن بگزارد و وقتی سماع آواز خوش دست می داد ، می گفت : نماز را بعد از سماع خواهم خواند و چون از سماع فارغ می شد می خفت ، بی آن که نمازی بخواند^۳ . بنابراین وی مردی بوده است که اگر چه مردم او را از علمای معروف و واعظی با نفوذ و پر آوازه می شناختند ظاهراً از

۱- الانساب ۳۸۰ ر ؛ اللباب ۱۱۰/۲ ؛ ابن خلکان ۳۰۰/۴ ؛ ریحانة الادب

۵۷/۳ ؛ معجم المؤلفین ۲۹۸/۱۲ ؛ نیز رک : معجم البلدان ۵۹۹/۳

۲- از قبیل آیه : یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیہما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما کبیر من نفعهما . . . قرآن ، سورة بقره ۲۱۶/۲ ؛ و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرأ و رزقأ حسناً ان فی ذلك لآیه لقوم یعقلون . سورة نحل

۶۹/۱۶

۳- لسان المیزان ۵۲/۶-۵۳

برخی از منہیات روی گردان نبوده بخصوص اگر رسالہ مذکور بواقع نمودار عقاید خود او در اباحت شراب نوشیدن باشد و علاقت او را بد سماع نیز بیاد آوریم نوعی بی قیدی و لا ابالیگری قلندرانہ اهل زوق در او دیده می شود کہ در کسوت اهل زهد و وعظ - کہ وی داشته - قابل ملاحظہ است.

نوشته اند عبّادی در وعظ و تذکیر و دیگر موضوعها ، رسالدها و آثاری داشته و ازان جمله است: الوسيلة الى معرفة الفضيلة ، مناقب الصوفیة ، معراج نامه - کہ نخست می پنداشته اند از ابن سیناست ^۱ - و کتاب التصفیة فی احوال المتصوفة کہ اینک موضوع بحث ماست . در کتاب النقص از کتابی دیگر از آثار عبّادی نام برده شده است بدین شرح : « ذکر اشعار و اخبار در این معنی ^۲ مشغول شویم کتابی مفرد باید و در این جا این قدر کفایت است و اگر خواجہ را می باید کہ صحت این دعوی بدانند باید کہ کتاب مراسم الدین فی مواسم الیقین طلب کند کہ امیر امام عبّادی رحمة اللہ علیہ جمع کرده است در اخبار و این خبر بدین اسناد ببیند و بخواند ازان امام اصحاب سنت تا عجیبش نیاید . » بعد متن روایت را می آورد ^۳ . آقایی معتمد در معرفی « مراسم الدین » نوشته اند : « این کتاب یعنی مراسم الدین - اواخر قرن یازدهم هجری موجود بوده است زیرا کہ شرح من فی الامور برسی (ر ۵) - کہ موسوم بد حسن و معروف بد خطیب قری بود . شرح کتاب مشارق مذکور کہ آن را مطالع الاسرار نامیدند از امام سلیمان صفوی بد این شرح اقدام کرده است . بد سال ۱۱۵۰ هجری شرح جلد اول فارغ شده است - ازان کتاب مستقیماً ۱۰۰۰ ورق است .

۱- آیت محمد تقی دانش پژوه ، ۹۵۳ - ۱۳۳۱ هجری قمری ، ۱۹۱۳ - ۱۹۲۰ م ، حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی ، ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ ، ۱۳۳۱ هجری قمری ، ۱۹۱۳ - ۱۹۲۰ م ، چاپ برای دباخانه منبری دانشگاه تهران ، ۱۳۳۱ هجری قمری .

۲- یعنی در معنی این کہ گویند اهل زوق و اهل ذوق ، اهل ذوق و اهل ذوق .

۳- کتاب النقص ، ۵۴۰ - ۵۴۱

می‌کند و نص عبارت او تحت عنوان مطلع هشتم ضمن مطالع دوازده گانه که بعد از ذکر شرح اسرار و کرامات مربوطه به امیر المؤمنین (ع) دران کتاب ذکر کرده است این است: مطلع هشتم در رد شمس است امیر امام عبّادی در کتاب مراسم الدین و ابن فورک در کتاب فصول و ابن مغزلی در کتاب مناقب و صاحب کتاب اعتماد که از فقهای حنابله است دران کتاب و ملا معین در کتاب معارج و ابن ابی الحدید معتزلی و غیرهم نقل کرده اند که چون حضرت رسالت پناه (ص) از خیبر مراجعت فرمود (و بعد از نقل محصل روایت و ذکر اختلافات واقع در کیفیت وقوع آن گفته) : و طحاوی که از اکابر علمای حنفیه است گفته که رواة این حدیث همه ثقه و معتبرند^۱ . و نیز محقق اردبیلی در حدیقة الشیعه^۲ از ذکر قضیه رد شمس در کتاب مراسم الدین امیر امام عبّادی یاد کرده است^۳ .

کتاب دیگر عبّادی موسوم است به « مناقب الصوفیه ». این کتاب نیز چنان که از اسمش بر می آید در معرفی صوفیان و بیان اصطلاحات آنان است . نویسنده این سطور به لطف شادروان دکتر مهدی بیانی موفق شد از مطالعه کامل نسخهای از این کتاب - که تاریخ کتابت آن ۷۸۸ هـ . و در اختیار ایشان بود - بهره مند گردد و یادداشتهایی تهیه کند . آغاز این رساله چنین است : « بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين . قال الامام ابو منصور المظفر بن اردشير العبّادی رحمه الله عليه ، رسالته من التصوف . آغاز سخن . شکر و سپاس خداوندی را که بخداوندی سزااست ... » و چنین پایان می پذیرد : « و اگر بر معنی رضا افتد تأیید الهیت و مدد عزت باشد . تمت الكتاب المناقب

۱- محدث : کتاب النقص ۱/۵۶۱ =

۲- ص ۶۹ چاپ ایران ، ۱۳۱۸

۳- ترك : حواشی آقای محدث بردیوان قوامی ۲۴۸

الصوفية بحمد الله ومنه وحسن توفيقه على يد العبد الضعيف النحيف الراجي الى رحمة
رب الملك العلي بن ترکانشاه بن علی بصره الله بعیوب نفسه فی شوال سنة ثمان
و ثمانین و سبعمایه ، سنة ۷۸۸ « مناقب الصوفیه در مقایسه با کتاب التصفیه
رساله ای است مختصر در ۱۵۲ صفحه ۱۵ سطر^۱ .

از خلال سطور کتاب حاضر نیز معلوم می شود که مؤلف غیر از این
رساله آثار دیگری در زمینه تصوف نوشته بوده است زیرا جای جای بدیگر
تألیفات خود در این باب اشاره می کند^۲ . بعلاوه دو جا ظاهراً از اثری بد نام
« عنصر » یاد می کند بدین شرح : « هر چند که پارسی خوان را این قدر
کفایت است و دیگر طالبان خود همد معانی محقق و مشروح در عنصر باز
جویند و بخوانند که این پنهان ترست »^۳ . « و ما این کتاب بد تازی نوشتدایم
و از پرده اول و دوم و سوم درون رفتدایم از باب حقیقت این معنی در کتاب
عنصر باز طلبند تا باز یابند »^۴ .

شاید علاقه عمّادی بد سماع و بعضی بی قیدیهای او در شریعت
ناشی از ذوق صوفیانه و مشرب عرفانی او باشد زیرا کتابی هم که اکنون مورد
نظر است ، یعنی التصفیه فی احوال المتصوفه ، یکسر در معرفی اهل شریعت است .

❦❦❦

کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه ، معروف بد صوفی نامه ،^۱

۱- راجع محمد تقی دانش برودت نسخه های خطی در دسترس

من تری دانشگاه تهران من ۱۲۵ - ۱۲۷ ، سریال ۱۳۴۴

۲- من ۱۳۵ ، ۱۳۳ ، ۱۲۹ ، ۱۹۹ ، ۲۱۱

۳- من ۱۹۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱

۴- من ۲۵۶ ، من ۱۸۱ ، من ۱۸۰ ، من ۱۸۱ ، من ۱۸۱

۵- این رساله بد عربی بوده است .

است به فارسی که در آن بتفصیل در باب اهل تصوف و رفتار و کردار و اصطلاحات آنان بحث شده است . توجه به قسمتی از مقدمه کتاب ما را با موضوع آن و غرضی که نویسنده از نگارش چنین رساله‌ای داشته است ، آشنا می‌کند : « اما این يك طایفه را که متصوفه گویند و احوال ایشان خاصست و عباراتشان مستخرجست از کتاب الهی و اخبار نبوی ، آن طایفه را ما درین (۳ ر) کتاب صفت خواهیم کردن و ایشان را صوفی گویند ... و ما را مراد ازین مکتوب آنست که عالمیان مختلف اند در حق صوفیان باعتقاد ، و متفاوت اند بقول ، و هر کسی در حق ایشان عبارتی دیگر کنند و باشد که طعنی زنند و ایشان را کاهل و بی‌کار خوانند زیرا که بر حقیقت احوال ایشان مطلع نباشند و الجاهلون لاهل العلم اعداء . و نیز در میان این طایفه کسانی می‌افتند که در قول و فعل و حال ایشان مستقبحات شرعی ظاهر می‌شود که مجال طعن طاعنان بود و آن نه از نفس طریقت است یا از خصال تصوف ، یا از اخلاق این طایفه ، بل که هر قومی را قشری باشد و لُبّی ، و طفیلی و اصلی که آن طفیلی بظاهر باطل قناعت کند اما آن اصلی حق و حقیقت خواهد و مجاهدت تا با سرهدایت افتد که والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبانا . و اگر کسی يك دینار قلب در میان ده دینار خالص سره اندازد آن جمله نقد قلب نشود باختلاط آن يك دینار تا اگر کسی اعتقاد بندد که جمله قلب و ناسره است از فایده آن مال باز ماند و خلل در (۳ پ) معیشت او آید بل که شرط آن باشد که سره را از ناسره جدا کند و نیک را با بد در هم نزنند هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون . وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور . پس چون فساد اعتقادات می‌دانستیم درین وقت بحکم قصور تصور ایشان باحوال این طایفه را و گمان که می‌برند

که کاریست از بدعت یا قاعده ایست بتهمت ، واجب دانستیم بتفصیل شرح این احوال کردن ، و مبتدا و منتها و اصل این قاعده و احوال این طایفه را شرحی کردم و برای عموم فایده را پیاری نبشته آمد ، و از سخنه های غامض مشکل احتراز کرده شد بیکباره تا خاص و عام را ازین بهره باشد ؛ و از حق تعالی یاری خواستم و بصدق قصد این تألیف کردم و این کتاب تصفیه احوال المتصوفه نام کردم تا از ما یادگار باشد خوانندگان را « (۳ ر) » .
 همچنان که از این مقدمه معلوم می شود این کتاب در حقیقت نظر یکی از علمای معروف عامه را - که خود بد اهل طریقت اعتقاد دارد - نسبت بد تصوف در قرن ششم آشکار می کند و چنان که مؤلف خود در مقدمه و نیز در خلال کتاب مکرر تصریح کرده ^۲ خواسته است این کتاب را بد زبانی ساده و همه کس فہم بنویسد که همگان از آن بهره ببرند و در حقیقت نیز چنین است .

آنچه مؤلف در هر باب بیان کرده است روشن و مفہوم است و اکثر در پایان هر مبحثی از خدا آرزو می کند که ما را بدین صفت متبحر گرداند . فصول مختلف کتاب حاوی تمثیلاتی است که مانند دیگر نویسندگان صوفی مشرب و هم بد شیوه و اعظان برای تفہیم معنی بیان کرده است . مثلاً نویسنده کتاب در باب ارتباط شریعت و طریقت چنین اظهار عقیده می نماید :
 که از عہده احکام شرعی بپسین آمد از احوال طریقت و طریقت خیر و بد را در شریعت مقصر باشد بدین طریقت هرگز تواند رسیدن را .
 باشد که کسی بر بامی خواهد شدن زاد تو بدین آن بد خاکیست و بدین را بروی دیوار بر میکشد چندانکه بپوشد بد پسین زدن خود را بیاد آورد

۱ - ص ۵

۲ - ص ۲۶ ، ۱۲۴ ، ۱۹۹ ، ۲۵۵

بيك لحظه فرو افتد و نیز همچنان باشد که کسی بجهد و جد سنگی گران بار
بها می اندازد که اگر چه حیلت کند و جهد تمام نماید و رنج بسیار بکشد
هر چه بمدتی دراز بر بالا اندازد بکمتر از ساعی فرو افتد آن سنگ و
بمنزل خود باز آید»^۱ . توجه به این اشارات یاد آور این نکته است که
واعظی چون عبادی است که اینک در باب تصوف سخن می گوید .

رخی جمله ها که از کتاب نقل می شود نموداری است هم از نشر
نویسنده و هم از طرز تفکر او در باب مسائل عرفانی :

✧ در وحدت شریعتها : « و درین دعوت هیچ تفاوت نیست میان
جمله انبیا بل که جمله یک دین است و یک دعوت و یک معبود ، و جمله این
گفته اند : والیهکم اله واحد و برین رفتند : تعالوا الی کلمة سواء بیننا
و بینکم .»^۲

✧ در بیان تصوف : « پس نخست باطن را صافی باید کردن آنکد جامه
اهل صفا که صوف است در پوشیدن تا حکم نیکان گیرد که من تشبه بقوم
فبومنهم ، این تشبه بجامه نیست ، باخلاق و احوال است که اگر تشبه بجامه
بودی بایستی که چون کافری جامه مسلمانان در پوشیدی بروی حکم مسلمانان
کنندی و این حال بخلاف اینست .»^۳

✧ ابتدای طریقت : « ابتدای این طریقت کیفیت احوال انبیا و اولیا و
صدیقان بوده است و اکنون بحکم غلبت عاداتهای زشت و اوصاف ناپسندیده
صورت حال صوفیان میان مردم جهان زشت می نمایند .»^۴

✧ در بیان حال شیخ : « همچنان که امت را نبی باید ، و طفل را معلم
بباید ، و بیمار را طبیب ، و تشنه را آب ، مرید را نیز پیر بباید تا آنچه

۲- ص ۱۳

۱- ص ۲۱ کتاب حاضر

۴- ص ۲۶

۳- ص ۲۵

مصلحت و مفسدت سلوك راه است می نماید . و چون بخود کفایت کند همچنان باشد که راهی نداند و آنکه راهبری کند ، زود باشد که در هلاک افتد . و چون مرید خواهد که احوال از کتاب معلوم کند همچنان باشد که کسی که با مردگان صحبت کند ، و هر که با مرده بسیار نشیند مرده دل شود . پس مرید را اقتدا باید کردن به هر سالک واصل عالم عامل تا آن جوان در ظل همت آن پیر از آفات راه سلامت بگذرد .^۱

در رکن چهارم کتاب در اصطلاحات و الفاظ پاره‌ای موضوعات نیز بشکل سؤال و جواب مطرح شده است .

نشر کتاب چنان که ملاحظه شد ، مانند دیگر آثاری که در تصدیف نوشته‌اند ، ساده و روشن است و فقط در مواردی نادر و معدود اندکی موزون و مسجع شده است که شاید متأثر از شیوه بیان نویسندگان در وعظ و تندیس باشد ، از این قبیل : « هوا پرست خسته و بسته باشد و خدای پرست راست .^۲ » « هر که پرست برستی پرست و هر که بخست بدروغ بخست^۳ . » « مشتاق بمدد اتفاق بر مرکب اشتیاق بوٹاف مقصود رسد^۴ . » « تا بیخ کسل و ترقی امر سوخته گردد^۵ . » « قطرات عبرات از اشراق احداق بر صفت و جنان می درازد .^۶ » آیات و احادیث بمناسبت در کتاب فراوان به کار رفته است .

اغلب آنها را خود به فارسی ترجمه کرده است . در ترجمه کتب معتبره بار شعری در ضمن نشر آمده است بدین صورت : « و عارف باشد جماله آفرینش دلیل و حجت نماید در درگاه^۷ . »

۱- س ۴۰ ۲- س ۱۰۶

۳- س ۱۱۹ ۴- س ۱۴۱

۵- س ۱۴۱ ۶- س ۱۵۲

و في كل شيء له آية تدل على انه واحد ^۱

پاره‌ای اختصاصات دستوری نیز در این کتاب دیده می‌شود که قابل ملاحظه است و نظیر آنها در دیگر آثار نظم و نثر گذشته بنظر می‌رسد مانند:

☆ استعمال وجه خبری بجای التزامی: « تا چنانکه صلاح وی باشد تربیت میکند و بر مهمات دلالت میکند » ^۲. « باید که بدفعات و نوبتها و تدریج از غذا کمتر میکند... و در خلوت نیز همچنین باید که اول يك يك علایق کم میکند، و يك يك آفت از خود زایل میکند » ^۳. « مرید باید که... واقعات پیوسته بر رای پیر مشفق عرضه میکند و الهام ملکی را از وسوسه شیطانی نگاه میدارد » ^۴. « بدان مقدار که تواند وفا می باید کردن که تا از انسانیت بهره‌ای می یابد » ^۵. پس مصاحبان باید که در همه احوال آینه یکدیگر باشند و همیشه عیوب خود می بینند و حافظ یکدیگر باشند » ^۶.

☆ استعمال فعل جمع برای « هر که ، هر کسی ، هر + اسم ، کسی » :

« هر که آنجا بمصاحبت جمع آیند و ماجرای گویند » ^۷. « هر کسی راستی بگوئیم تا ببرکت راستی ازین جای نجات یابیم » ^۸. « لاجرم هر ذاکری در خورد خود جزا یابند » ^۹. « ابلیس و کسان او دست بکسی یابند که صاحب بصیرت نباشند » ^{۱۰}.

☆ آوردن فعل جمع برای فاعل مفرد: « اما گوش الا اصوات حروف نشوند » ^{۱۱}.

« بر صاحب المال متعین است که زکات مال بیرون کنند و بدرویشان رسانند » ^{۱۲}.

« بر مرید مبتدی واجب است که از هر حرکت خویش بخدمت راحت و فایده

۱- ص ۱۶۹	۲- ص ۴۱
۳- ص ۱۰۸	۴- ص ۱۳۵
۵- ص ۱۴۹	۶- ص ۱۵۹
۷- ص ۲۸	۸- ص ۱۲۰
۹- ص ۷۹	۱۰- ص ۱۶۴
۱۱- ص ۱۵۰	۱۲- ص ۸۴

بغیر رسانند و برادر مسلمان را معاونت کنند و بزرگتر از خود را حرمت دارد^۱ .
 ☆ استعمال فعل مفرد و جمع برای فاعل جمع : « اگر شما بتحقیق توکل
 قیام کنی ، و از مخلوقات بخالق بازگردی و چنانکه شرط توکل است کمر
 بندید و بقضا رضا دهید همچنانکه مرغان در هوا و وحوش در زمین
 بی کسب روزی می یابند شما نیز بیافتی »^۲ . « یا قوم ، اگر راست میگویید در
 دنیا بنائی میفکنید که در وی مقیم نخواهی بودن و مالی جمع مکنید که
 نخواهی خوردن »^۳ . « خداوند را تعالی چنان پرستید که گویی و برا
 می بینی »^۴ . « اما اصحاب السکون بر مثال آینه اند همان نور که آنگیند
 پذیرد بپذیرد و زیادت و نیکوتر اما زود نشکند و پای دار بماند »^۵ .

☆ عطف فعل مفرد به جمع : « یعنی چیزی پذیرند و فهم کنند که به عقل و
 رمز شرع و روح روح نزدیک باشد ، بچیزها که ظاهر حس و نفس اماره در آن
 آویزد بدان قناعت نکند »^۶ .

☆ فعل و ضمیر مفرد برای جمع : « چون حظ خود از عبادت حاصل کرده
 است ^۷ وی را بدوزخ اندازید »^۸ . « اینجا هیچ نصیب ندارید در خزانه رحمت
 ما ، او ^۹ را بدوزخ فرستید »^{۱۰} .

☆ جمع آوردن معدود عربی : « عبادات بسد فرق شوند »^{۱۱} .

۱- ص ۸۴ ۲- ص ۱۱۳ ۳- ص ۱۱۷

۴- ص ۱۷۶ ۵- ص ۲۰۴ ۶- ص ۱۵۰-۱۵۱

۷- مربوط است به گروهی ۸- ص ۹۹

۹- ضمیر « او » مربوط است به ملایمهای ۱۰- ص ۹۹

۱۱- ص ۹۹

- ☆ جمع میان باء تأکید و علامت نهی : « هیچ جامه بمیغکن »^۱.
- ☆ استعمال « نتوان » بجای « نتواند » : « هر دلی بحقایق اصلی که در عالم غیبی یابد شاهد نتوان شدن »^۲.

نکات دستوری در کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه به همین موارد منحصر نیست ، این مختصر محض نمونه یاد شد . خوانندگان علاقه مند با مراجعه به تعلیقات و بخصوص تأمل در متن کتاب موضوعات قابل توجه دیگری را نیز خواهند یافت .

در این کتاب گاه مفردات و ترکیباتی درخور ملاحظه نیز بکار رفته و یا آثاری از لهجه مؤلف یا کاتب دران بنظر می رسد که به اکثر آنها در تعلیقات اشاره شده است .

بر روی هم کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه از جهات مختلف جالب نظر و یکی از نمونه های نثر صوفیانه در قرن ششم هجری است و مزیت بزرگ آن این است که خواننده با مطالعه این کتاب ، بی آنکه از تفصیل مطلب آزرده و خاطرش از اصطلاحات گوناگون گرانبار شود ، می تواند از اصول و معانی تصوف ، چنان که عبادی آن را می شناخته است ، آگاه گردد و در فهم معانی آن با نثر روان و گویایی که دارد اشکالی نخواهد داشت .



نسخه اساس

از کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه نسخه ای خطی به شماره 11409 Or در کتابخانه موزه بریتانیا ضبط است . این نسخه در فهرست ریو مذکور نیست و در شمار نسخه هایی است که در فهرست دستی نسخه های خطی فارسی - که

هنوز از طرف کتابخانه چاپ و منتشر نشده است^۱ - نام برده شده و تا حدودی که نویسنده این سطور تفحص کرده در دیگر کتابخانه ها نسخهای از این کتاب نیافته است .

کتاب التصفيه في احوال المتصوفة

کثرهم الله تعالى تالیف الامیر العالم قطب الدین

ابوالمظفر منصور بن ابراهیم العبادی

تعمد الله برحمته ورضوانه

مع الله صلحاً وشفاعاً به

صفحه عنوان ۱

نسخه مورد نظر بد خط نسخ روشن و خوانایی نوشته شده است .
کتاب دارای ۱۳۱ برگ است . تاریخ کتابت نسخه ۷۰۷ هجری است . در آخر آن چنین می خوانیم : « تمت الرسالة المعروفة بالتصفيه في احوال المتصوفة والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة على خير خلقه محمد وآله وصحبه وسلم »

۱- آقای مریدیت اونس Meredith Owens

موزه بریتانیا در قسمت مربوط به ایران و از نسخه های موجود در آنجا فهرست نویسی کتابخانه خرابداری شده است . در این کتابخانه ها که به صورت هفتی هفتی شده است . مورد بررسی قرار گرفته است . و نتایج نگارنده در سه جلدی از آنجا در دسترس قرار گرفته است . این کتاب به فارسی نقل کرده و در نشر « آستان قدس رضوی » در مشهد در سال ۱۳۹۳ - ۱۶۹۴ هجری و سال ۱۳۹۳ - ۱۶۹۴ هجری

الطاهرين والسلام . على يدي العبد الضعيف عبدالله بن احمد الاندواني في وقت الضحى من يوم الاربعاء [ء] السابع من شهر ربيع الاول سنة سبع و سبع مائة غفر الله ذنبه و شكر سعيد و متع به صاحبه بكرمه . با در نظر گرفتن این نکته که تاریخ در گذشت عبادی سال ۵۴۷ هجری است قدمت و ارزش این نسخه که ۱۶۰ (= ۵۴۷ - ۷۰۷) سال پس از وفات مؤلف کتابت شده معلوم

می شود .

ببروز ما میم آن نهنکه کتاب هم اینجا کوتاه کنیم تا بر خوانندگان دراز نشود این نزد تعالی مبارک کناد و خوانندگان را توفیق تحقیق درهاذو این معانی میسر کناد و بفضل و رحمت بی علت روزی کناد تا بعضی از بلخ در خاطرست بقلم ایذند در رحمت الهی انه الرؤوف المنان الرحیم الرحمن

تمت الرسالة المعروفة بالتصفيّة

في احوال المتصوف والكهنة والواظرات

والصلوة على خير خلقهم محمد وآله وصحبه

وعترته الطاهرين والسلام

على يد العبد الضعيف عبد الله بن احمد الاندواني في وقت الضحى من يوم الاربعاء

من شهر ربيع الاول سنة سبع و سبع مائة

ومتع به صاحبه بكرمه

صفحة آخر کتاب

در کتابخانه موزه بریتانیا نسخه خطی دیگری به فارسی به شماره

Or. 11410 وجود دارد به نام حقیقة الحقیقة تألیف ابوالفتح محمد بن

شیخ الاسلام ابوالمعالی المطهر البلخی الجامی النامقی که تاریخ کتابتش ۷۰۶

هجری است^۱ و چنین بنظر می رسد که این نسخه نیز به خط همان کاتبی است که کتاب التصفیه را کتابت کرده زیرا از نظر قطع و خط و قلم و دیگر اختصاصات یکی است. نگارنده این نکته را هنگام بررسی هر دو نسخه در کتابخانه موزه بریتانیا دریافت و پس ازان نیز از آقای دکتر جلال متینی - که در باب رسم خط نسخه های خطی فارسی مطالعات ارجمنندی کرده اند - در ایام اقامت ایشان در اروپا تقاضا کرد این دو نسخه را بار دیگر از نظر تشابه ملاحظه فرمایند. پس از چندی آقای دکتر متینی به بنده نوشتند:

« ۱ - هر دو کتاب : التصفیه فی احوال المتصوفه ، و حقیقه الحقیقه

از شخص واحدی به نام دکتر رشر^۲ Dr. O. Rescher در تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۳۳ برای کتابخانه موزه بریتانیا خریداری شده است .

« ۲ - جنس کاغذ هر دو کتاب و قطع آنها یکی است و کاتب آن

دو باید یکی باشد. در پایان کتاب حقیقه نام کاتب آن بدین شرح آمده است :

« علی یدی عبد من عباد الله الکریم عبدالله . . . گر چند به نام کاتب التصفیه صد در صد برابر نیست ولی تصور می کنم یکتا نظر باشند .

« ۳ - مختصات رسم الخطی هر دو نسخه یکی است از جمله ه از

کاتب در هر دو نسخه از حروف چهارگانه فارسی فقط حرف « ه » در هر دو

با سه نقطه نوشته است ولی سه حرف دیگر به یک نقطه است .

« نظر مخلص آن است که شاید نخست دو کتاب در هر دو

۱ - این کتاب به تصحیح آقای دکتر محمد علی فروزانفر در سال ۱۳۳۳ هجری قمری

حقیقه الحقیقه تألیف ابوالفتح محمد بن مظفر بن شهاب الزمخشری در سال ۱۰۰۰ هجری قمری

انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۴۱) محمد باقر وایف در سال ۱۳۴۳ هجری قمری

آقای دکتر محمد آغاز تألیف آن در ۶۴۲ هجری قمری در شهر اصفهان در سال ۱۲۱۱ هجری قمری

۲ - دکتر بشر از طرف دانشگاه آلمان آلمان غربی در سال ۱۳۰۰ هجری قمری

مجلات مختلف نامی بطبع رسیده است و در یکی از آنها به عنوان کاتب نسخه های

محفوظه در کتابخانه های ترکیه است. ولی

J. B. Pearson, Index Islamicus, I, 879, Cambridge 1961

جلد بوده است سپس آنها را از هم جدا کرده‌اند و در دو جلد به موزه بریتانیا فروخته شده است چون اگر با هم در يك مجلد می‌بود کتابخانه آنها را از هم جدا نمی‌کرد مانند دیگر مجموعه‌ها که دارند .^۱

یکی از صفحات اولیه کتاب التصفید نیز حکایت از این می‌کند که هر دو کتاب در يك مجلد بوده است چه در آن صفحه با رنگ قرمز به خط بد جدیدی نام کتاب التصفید و حدیقه هر دو نوشته شده است به این شرح : « حدیقة الحقیقه ابی نصر احمد جامی ثم النامقی ، کتاب التصفید فی احوال المتصوفه اردشیر العبادی » . و نیز به خط لاتینی نوشته است : « ۱ - منصور ابن اردشیر : التصفید ، ۲ - ابوالفتح محمد بن مطهر : حدیقة الحقیقه » .

آقای مردیث اونس کتابدار کتابخانه موزه بریتانیا نیز در نامه مورخ پنجم سپتامبر ۱۹۶۷ خود نوشته‌اند که هر دو نسخه خطی شماره Or. 11409 و Or. 11410 به خط يك نفرست و اشاره کرده‌اند به ورق اول نسخه التصفید که عنوان هر دو کتاب (التصفید و حدیقة الحقیقه) را با مداد ، به خط دکتر رشر ، در بر دارد و نسخه‌ها از او خریداری شده است . بعلاوه برخی شعرهای مختلف و یادداشتها در پایان نسخه التصفید نوشته شده کدنبالاً آنها به آغاز نسخه شماره Or. 11410 (حدیقة الحقیقه) کشیده شده است . غرض آن که نسخه حدیقة الحقیقه، و التصفید محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیا - که به فاصله يك سال ۷۰۶ و ۷۰۷ هـ . کتابت شده - ظاهراً از کاتبی واحد و دو جزء از يك مجلد بوده است . چنین بر می‌آید که کاتب ، کتاب التصفید را بار دیگر از نظر گذرانده و یا با نسخه مورد استنساخ خود مقابله کرده است زیرا تصحیحاتی در حواشی صفحات به خط همو دیده می‌شود . مصحح در

۱ - در پایان یادداشت آقای دکتر متینی .

تمام موارد این تصحیحات را بصورتی مشخص در کتاب آورده و به آنها اشاره کرده است .

در رسم خط کتاب نیز علاوه بر رعایت دال و زال و نوشتن « پ ، چ ، ژ ، گ » بصورت « ب ، ج ، ز ، ک^۲ » - که در دیگر نسخدهای قدیمی نیز هست - اختصاصاتی دیده می شود که نظیر آنها در کتابهای خطی دیگر هم گاهی دیده می شود از قبیل جدا نوشتن « نه » نفی از افعال ، بل که ، بلك ، زیراك ، هیچیز (= هیچ چیز) ، کخداوند (= که خداوند) ، کچون (= کدچون) و نیز کلماتی مانند علائق ، شوائب و امثال آنها را هم با علامت همزه و هم با دو نقطه یاء نوشتند و حتی در مورد کلمه « آسایش » هم چنین عمل شده یعنی یاء کوچک در بالا با دو نقطه یاء در پایین همراه است ؛ نیز املائی « مجموعه ای » بصورت « مجموعه یی » و امثال آن و تلفظ بعضی از کلمات مانند « پسران » قابل ملاحظه است .

۱ - حروف « پ ، چ ، ژ ، گ » را به خط قدیم نوشته اند .

۲ - فقط در یک مورد حرف « ک » را به خط قدیم نوشته اند .

شده است ، راک : ص ۱/۲۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعين عليه تنوكل
 ستايش ادواح پنهان و سپاس دلها، موصدان محفله باز بر جان صفا
 بحضرت الهی هم برای ذخیره ایشان و حمد حق تعالی طراز باز
 بر آستین احوال و ندکان هم برای تفاخر ایشان و صلوات
 تحیات از اسرار و صها بر منوات با در جان پاک سید انبیا
 و مرتبی اصفیا محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام و سایه اسرار
 ملت او بر سر محققان محققان باند باز خلق باران بی همتا
 و اصلیت پاک و علیهم السلام و برکات عدو حکیمان اما بعد
 بدان ای برادر که حق تعالی هر موجودی را صورتی معین کرده است
 و صفتی بدین ساخته که آثار صنع او بر آن صورت موقوفست و
 حقایق حکمت در آن صفت مدرج و همچنانند صورت اشباع
 را بدیده سر توان دیدن حقایق حکمت الهی را که در مجاری
 صفات موجود است بدیده صفت و بصیرت دل نواز دیدن
 چنانک سید علیه الصلوة والسلام خبر داد که ما من عبد
 ائلا و فی قلبه عینان و هما غیب لیدرک بها الغیب
 فاذا اراد الله يعبد خيرا فتح عيني قلبه و جون دید ما
 ظاهر بسته باشد یا غباری بر آن قناره از مرتببات خویش
 باز ماند بچین جون دیده دل بسته گردد با از غباری برکی
 بدبرد از دیدن حقایق محروم ماند و چون بنجا از دیدن حقایق
 محروم شود در آخرت از وصلت مرتببات حقیقی محروم تر باشد

چنانکه

روش تصحیح

کار تصحیح کتابی که اینک بد نظر خوانندگان محترم می رسد خالی از دشواریهایی نبوده است . زیرا مصحح فقط يك نسخه ازان را در اختیار داشته که اساس کار قرار داده است و نسخه بدلهایی در میان نبوده که در تصحیح متن مددکار و موجب روشن شدن موارد اشکال و ابهام گردد . بخصوص با در نظر گرفتن این که مصحح نمی خواسته است فقط حدس و درك خود را ملاک قرار دهد و در متن موجود بی پروا دست ببرد سر و کار داشتن با نسخهای واحد راه حل برخی مشکلات را مسدود می کرده است .

در هر حال متن حاضر صورت دقیق نسخه اساس است جز در مواردی که بر حسب ضرورت تغییری در آن لازم می نموده است . مثلاً اگر در جایی ضبط کلمه یا کلماتی از نوع اسم خاص ، آیات و احادیث و مانند آن نادرست تشخیص داده شده مصحح صورت درست آن را از روی مأخذ معتبر در متن آورده و ضبط نسخه اساس را در حاشیه نقل کرده است تا خواننده بتواند در آن تأمل کند . بر روی هم هر جا نقصی و افزوده تصحیحی در متن به نظر می رسیده چون مصحح نسخه بدلی نداشته که ضبط آن را به نسخه اساس برگرداند کند و صورت صحیح را در یابد و با اطمینان خاطر بنویسد و از طرفی در کلمه های یا جمله های از قلم خود را در خلال نوشته عبارتی دور از وقت و آه غلط علمی می دانسته است ، در حواشی صفحات این گونه نجات داده است . اگر در تصحیح آنها حدسی می زده و نظری داشته است برین اساس که در کتب یاد کرده است . تنها در مواردی بسیار معدود که در حواشی یاد کرده است ظن قریب بدیقین از قلم افتاده بوده و برین اساس درین متن دقیق می رسیده است آن حرف یا کلمه را در میان دو قلاب | | افزوده است که خود مشخص است .

نسخه التصفيه - که مبنای کار مصحح بوده است - با همه روشنی و خوانایی خالی از نقص نیست . صفحاتی از آن نابجا قرار گرفته است و بعضی جاها رشته ارتباط معانی می‌گسلد و دنباله آن را باید مثلاً در وسط یکی از صفحات بعد جست . گمان می‌رود نسخه موجود از روی کتابی استنساخ شده که آغاز صفحات نابجای آن نسخه اینک در وسط برخی صفحات نسخه حاضر قرار گرفته است . مرتب کردن صفحات نابجا خاصه پیوستن معانی قطع شده در خلال صفحات به دنباله مطلب ، از دشواریهای کار تصحیح این کتاب بوده است بخصوص که کاتب ، جز بندرت ، عادت نداشته است - که به رسم برخی نسخه نویسان قدیم - کلمه آغاز صفحه بعد را در پایان صفحه بنویسد . خوانندگان محترم در حواشی برخی صفحات متن کتاب ملاحظه خواهند کرد که چگونه مصحح مجبور شده است رشته ارتباط معانی را در میان سطور صفحات بعد بجوید . در این گونه موارد اگر مصحح می‌خواست متن را به همان صورت پریشان که بود چاپ کند در کتاب سطوری نامربوط و بی معنی در کنار هم قرار می‌گرفت و در حقیقت نوعی شانه خالی کردن از وظیفه تصحیح بود اگر چه آسان تر می نمود . از این رو در چند جا که با چنین وضعی روبرو شده است با بیان جزئیات این که مطلب از کجا گسسته و آن را بد کجا پیوسته است سعی کرده است صورت منظم این صفحات را بدست دهد^۱ . حاصل سخن آن که مصحح متن را در چارچوب نسخه اساس عرضه کرده است و هر نوع افزایش یا اصلاح و تغییری در آن لازم می نموده است

۱ - رك : ص ۱/۲۰۰ ح ، ۲/۲۰۶ ح

۲ - از قضا نسخه حدیقه الحقیقه به خط عمین کاتب نیز، چنان که آقای دلترموحد نوشته اند (حدیقه الحقیقه، مقدمه ۲۲) و نویسند این سطور هم آن را بررسی کرده، آشفته و مغفلوط است و خود کاتب نیز در پایان کتاب نوشته است که نسخه مورد استنساخ او بغایت سقیم بوده است (حدیقه الحقیقه ، مقدمه ۲۱) .

در پایین صفحه‌ها به آنها اشاره کرده و اگر بندرت تغییری اندک و اصلاحی را در آن جایز شمرده ، اگر چه يك نقطه بوده ، ضبط نسخه اساس و نحوه عمل و دلیل خود را در حاشیه آورده است تا در همه حال خوانندگان محترم بتوانند صورت نسخه اساس را ببینند و داوری کنند .

در متن حاضر رسم خط نسخه اساس در طرز فصل و وصل کلمات و نکاتی مانند آن ، تا جائی که نمایش آنها با حروف چاپخانه مقدور بوده ، حفظ شده ولی حروف « پ ، چ ، ژ ، گ » و امثال آنها برای سهولت کار خوانندگان به شیوه املائی امروزی بد طبع رسیده است . و نیز چون نوشتن کلمات عربی یا فارسی مانند «علائق و آسایش» بصورتی که در نسخه هست و قبلاً یاد شد ، یعنی در آن واحد با علامت همزه یا یاء کوچک در بالا و دو نقطه یاء در پایین ، در چاپخانه میسر نیست در این مورد هم املائی رایج فعلی این گونه کلمات بکار رفته است . هر جا تلفظ برخی از کلمات در نسخه اساس با حرکات مشخص شده است آن ضبط در متن نموده شده و یا در حاشیه بدان اشاره کرده است . زیرا خود نموداری از تلفظ آن کلمه در ایجه مؤلف یا کاتب تواند بود .

در پایان کتاب بترتیب صفحات و سطور متن ، تعلیقات آمده است . در تعلیقات اسامی خاص ، احادیث ، برخی اصطلاحات صوفیه ، لغات و کلمات قابل ملاحظه مورد بحث واقع شده است ولی برای پرهیز از اطناب حتی المقدور بد اختصار کوشیده و در هیچ مورد از جمله ارجاع احادیث به مأخذ مربوط استقصای تام منظور نبوده است .

فهرست آیات قرآن کریم ، فهرست احادیث ، امثال و حکم ، کلمات بزرگان ، جملات و اشعار عربی در پایان کتاب افزوده شده سپس فهرستی است از لغات و ترکیبات فارسی قابل ملاحظه با ذکر شماره

صفحات ، و بعد ازان فهرست اعلام آمده است . برای آن که در ضمن تعلیقات هر بار مشخصات کتابی که مصحح بدان رجوع کرده است تکرار نشود فهرستی نیز از مآخذی که از آنها استفاده شده در پایان کتاب آورده است . مصحح بقدر همت و توانایی خود سعی کرده است در تصحیح این کتاب دقت و امانت را رعایت کند و اینک آن را با کمال فروتنی به دوستاران زبان و ادبیات فارسی و علاقه‌مندان به آثار عرفانی تقدیم می‌کند . امید آن که در نظر سروران و دوستان و خوانندگان محترمی که این کتاب را مطالعه خواهند فرمود از توفیق خدمتی اندک بی‌نصیب نباشد و نیز هر نقصی دران هست به راهنمایی مهرآمیز اهل دانش و بصیرت اصلاح گردد .



هنگامی که نویسنده این سطور به تصحیح این کتاب اشتغال داشت همواره ، مانند دیگر موارد ، از تشویق همت انگیز استاد بدیع الزمان فروزانفر بغایت برخوردار بود و از عنایت ایشان متشکرست . استاد مجتبی مینوی نیز یادداشتهای خود را در باب « عبادی » با کمال محبت در اختیار مصحح گذاشته‌اند و لطفشان موجب سپاسگزاری است .

پیش از این عرض شد که نیک رفتاری شادروان دکتر مهدی بیانی ، استاد فقید دانشگاه تهران ، سبب شد که مصحح بتواند از مطالعه نسخه خطی « مناقب الصوفیه » تألیف عبادی بهره‌ور شود . نگارنده آرزومند بود که در مقدمه این کتاب از مهربانی و گشاده رویی این مرد دانشی و کتاب دوست ، در حیات وی ، تشکر کند . دریغ که اکنون پس از درگذشت او نامش را به قلم می‌آورد ! از دوست فاضل آقای محمد تقی دانش‌پژوه نیز متشکرست که نخستین بار مصحح را از وجود نسخه مناقب الصوفیه ، متعلق به آقای دکتر اصغر مهدوی

در نزد مرحوم دکتر مهدی بیانی ، آگاه کردند و سبب شدند که در صدق استفاده از آن بر آید و از تأمل در رساله‌های دیگر از عبادی در تصوف برخوردار گردد . بدیهی است که سپاسگزاری از مالک این نسخه ، یعنی آقای دکتر اصغر مهدوی استاد محترم دانشگاه تهران - که از کتابشان مستفید گشته‌ام - نیز بر بنده فرض است .

دوست عزیز و دانشمند آقای دکتر جلال متینی ، استاد دانشکده ادبیات مشهد ، علاوه بر مطالعاتی که در کتابخانه موزه بریتانیا راجع به نسخه اساس و نسخه حدیقه الحقیقه به تقاضای بنده فرموده‌اند در حل مشکلات متن ، مصحح را یاری کرده‌اند و مساعدتشان مشکورست . در پاره‌ای موارد نیز از مشورت محبت‌آمیز دوست دانشمند آقای ابوالقاسم حبیب‌اللهی «نوید» بهره مند گشته‌ام که سبب امتنان است .

هنگامی که بنده سرگرم تصحیح این کتاب بودم دوست دانشور آقای دکتر علی‌فاضل از این کار آگاه شدند و با اولیای امور بنیاد فرهنگ ایران در باب طبع و نشر آن مذاکره کردند . چاپ کتاب بدین صورت بواسطه اقدام ایشان و موجب تشکرست .

از سازمان انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - که مسؤلیت تصحیح نمونه‌های چاپی و تنظیم فهرستهای کتاب را بر عهده داشتند - سپاسگزاری می‌کند . دوستان گرامی بانو ماهرخ شاهوار و آقای غلامرضا زرین چیان با کتبیسی متن کتاب بانگارنده مساعدت کرده‌اند و از ایشان نیز متشکرست .

غلامحسین یوسفی

مشهد ، تیرماه ۱۳۴۷

متن کتاب

کتاب

التصفيية في احوال المتصوفة

كثرهم الله تعالى

المعروف به صوفي نامه^۱

تأليف الأمير العالم قطب الدين ابوالمظفر منصور بن

اردشير العبادي

تغمده الله برحمته و رضوانه

متع الله صاحبه بالانتفاع به

(۲ ر)

۱- این عبارت را کاتب در کنار عنوان کتاب بصورت حاشیه افزوده است. مؤلف نیز در خاتمه کتاب، اثر خود را به این نام خوانده است: «بدانکه این موابی و مسمات کنیا بر طریق اختصار درین صوفی نامه یاد کردیم، (ص ۲۵۵)».

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِعَدَدِ سِتِّ مِائِیْنِ وَعَلِیْهِ خَلَّتْ وَكُلُّ

ستایش ارواح نیکان و سپاس دلنهای موحدان تحفه باد برجان صادقان
بحضرت الهی^۲، هم برای ذخیره ایشان، و حمد حق تعالی طراز باد بر آستین
احوال روندگان هم برای تفاخر ایشان، و صلوات و تحیات از اسرار و ضمائر
متواتر باد برجان پاك سيد انبیا و مربی اصفیا محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام.
و سایه اسرار ملت او بر سر محققان و محققان پاینده باد بحق یاران بی همتا و اهل بیت
پاك او علیهم السلام و برکات الله و تحیاته .

اما بعد بدان ای برادر که حق تعالی هر موجودی را صورتی معین کرده است
و صفتی مبین ساخته که آثار صنع او بران صورت موقوفست و حقایق حکمت
دران صفت مدرج و همچنانکه صورت اشباح را بدیده سر توان دیدن حقایق
حکمت الهی را که در مجاری صفات موجودست بدیده صفت و بصیرت دل توان
دیدن چنانکه سید علیه الصلوة والسلام خبر داد که : *سأمن عند الا و فی قلبه*
و هما غیب لیدرک دیها العیب فاذا اراد الله بعبد خيرا فتح عین غیبه و چون
دیدهای ظاهر بسته باشد یا غباری بران افتاده از مرئیات حواس بازماند هیچی چون

۱- کاتب در حاشیه به عنوان تسجده بدل آورده است و این روایت

۲- کاتب در حاشیه نوشته است : الهیت .

۳- در برخی روایات و از جمله در مورد دیگر از نسخه اساس (۶۲ ب) : *بیماء پاك اولیقا* .

دیده دل بسته گردد یا از غباری تیرگی پذیرد از دیدن حقایق محروم ماند و چون اینجا از دیدن حقایق محروم شود در آخرت از وصلت مرئیات حقیقی محروم تر باشد (۲ پ) چنانکه حق تعالی خبر داد: وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا، و معول بر بصیرتست نه بر بصر که بصر مشترکست میان بیشتر حیوانات اما بصیرت خاص است جز اصحاب القلوب را نیست و ادراک روح حیوانی را بصر گویند و ادراک روح ناطقه^۲ را بصیرت، و در دیدن بصر غلط راه یابد چنانکه کسی شخصی را از دور بیند و بچیزی دیگرش گمان افتد مثلاً درختی را از دور انسانی شمرد یا سپیده‌ای از دور آبی پندارد و چون بسر آن مرئی رسد جز آن باشد که گمان برده باشد کَسْرَابٍ دِقِيقَةٍ دَجَسْبَهُ الثَّمَانُ مَاءً^۳. اما ادراک بصیرت بصوابست و از خطا و غلط پاک است که آنرا بعد از تصور و تحقق و تیقن ببصیرت سپرده‌اند چنانکه قرآن در حق خداوندان بصیرت خبر داد: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ^۴، و آن عبارت را سید اشارت کرد علیه الصلوة والسلام: عَلَيَّ بِصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي^۵. و هر کسی از آدمیان این بصیرت را بچیزی دیگر اشارت باشد و چون تصور راست، و علم الیقین، و معقول، و نقش نفس، و حاصل فکرت و سر دل و سر، جمله رویت، و نهایت تلخیص، و معلوم و مفهوم، و مانند این عبارات و اصطلاحی که متکلمان و فلاسفه و حکما و فقها بدان پیوندند.

اما این يك طایفه را که متصوفه گویند و احوال ایشان خاصست و عباراتشان

۱- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۴.

۲- در اصل: ناطقه.

۳- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۹.

۴- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰.

۵- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

۶- در جمله اخیر گویی کلمه‌ای از قلم افتاده و یا جابجا شده است، شاید در اصل

چنین بوده است: «و هر کسی از آدمیان را این بصیرت بچیزی دیگر اشارت باشد چون...».

مستخرجست از کتاب الهی و اخبار نبوی ، آن طایفه را ما درین (۳ ر) کتاب صفت-
خواهیم کردن و ایشان را صوفی گویند و ایشان معلوم محقق مبرهن مربی ملخص را
عیان گویند ، و آلت تحصیل این معنی را بصیرت گویند ، و محل این آلت را دل
گویند . و این جمله را شرحها رود بعد ازین باطناب ، بقدر وسع ، اگر توفیق
رفیق آید و امیدست که آید زیرا که هر که نیت خیری کند حق تعالی معین او
گردد بتوفیق .

و ما را مراد ازین مکتوب آنست که عالمیان مختلف اند در حق صوفیان باعتقاد ،
و متفاوت اند بقول ، و هر کسی در حق ایشان عبارتی دیگر کنند و باشد که طعنی زنند
و ایشانرا کاهل و بی کار خوانند زیرا که بر حقیقت احوال ایشان مطلع نباشند
وَالْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ اَعْدَاءٌ و نیز در میان این طایفه کسانی می افتند که در قول و
فعل و حال ایشان مستقیحات شرعی ظاهر می شود که مجال طعن طاعنان بود و آن نهار
نفس طریقت است ، یا از خصال تصوف ، یا از اخلاق این طایفه ، بل که هر قومی
را قشری باشد و لیبی ، و طفیلی و اصلی که آن طفیلی بظاهر باطل قناعت کند اما آن
اصلی حق و حقیقت خواهد و مجاهدت تا با سر هدایت افتد که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فَمَا
لَنَنْهَدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا . و اگر کسی يك دينار قلب در میان ده دينار خالص سره ندارد آن
جمله نقد قلب نشود باختلاط آن يك دينار تا اگر کسی اعتقاد بندد که جمله قلب و
نا سره است از فایده آن مال باز ماند و خلل در (۳ پ) معیشت او آید بل که شرط
آن باشد که سره را از ناسره جدا کند و نیک را با بد درهم نزنند هل دستوی الدین
یعدمون و الذین ایدعون . و ما دستوی الاعمی و المحسر و بالظلمات و النور
الخلل و الاحرور .

پس چون فساد اعتقادات می دانستیم درین وقت بحکم قصور تصور ایشان

۱- قرآن، سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ .

۲- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۲ .

۳- قرآن، سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۰ .

باحوال این طایفه را و گمان که می برند که کاریست از بدعت، یا قاعده ایست بتهمت، واجب دانستیم بتفصیل شرح این احوال کردن، و مبتدا و منتها و اصل این قاعده و احوال این طایفه را شرحی کردم و برای عموم فایده را بپارسی نبشته آمد، و از سخنهاى غامض مشکل احتراز کرده شد بیکباره تا خاص و عام را ازین بهره باشد؛
 ۵ و از حق تعالی یاری خواستم و بصدق قصد این تألیف کردم و این کتاب را^۲ تصفیة احوال المتصوفه نام کردم تا از ما یادگار باشد خوانندگانرا و قاعده این کتاب بر چهار رکن نهادم:

رکن اول در شرح مبدأ تصوف و طریقت .

رکن دوم در اعمال صوفیان .

رکن سوم در احوال ایشان .

رکن چهارم در الفاظ ایشان .

و این هر رکنی را^۳ مشتمل است بر فصول فهرست این کتاب؛ چنانکه رکن اول مشتمل است بر دو مقدمه و سه قاعده: مقدمه اول در بیان شریعت؛ مقدمه دوم در بیان طریقت؛ و قاعده اول در تصوف؛ و قاعده دوم در مبدأ وضع تصوف؛ قاعده سوم در آیات و اخبار و یک شمه در بیان نیز .

رکن دوم (۴ ر) در اعمال ایشان و موقوفست بر سه و وظیفه اول در اعمال مبتدیان و در وی ده مهم است: اول ارادت؛ دوم توبت؛ سوم ریاضت؛ چهارم زهد؛ پنجم خوف؛ ششم رجا؛ هفتم صبر؛ هشتم ذکر و استغفار؛ نهم حرمت؛ دهم خدمت .

۱-- رسم خط نسخه اساس: قاعده ایست .

۲-- کاتب «را» را بعد در این جا افزوده است .

۳-- «را» در این جا زاید می نماید مگر مربوط به سبک نثر زمان و یا مؤلف باشد .

۴-- در متن کتاب عنوان مطالب با آنچه در فهرست مقدمه آمده کمی فرق می کند و

تظیر آن در بسیاری از نسخه ها و کتابهای قدیمی دیده می شود .

- وظیفه دوم در عمل متوسطان و آن هفت درجه است : اول شکر ؛ دوم رضا ؛ سوم ورع ؛ چهارم تقوی ؛ پنجم اخلاص ؛ ششم حفظ حواس ؛ هفتم خلوت .
- وظیفه سوم در عمل منتهیان و آن هفت درجه است : اول توکل ؛ دوم تسلیم ؛ سوم صدق ؛ چهارم یقین ؛ پنجم حفظ خاطر ؛ ششم تجرید ؛ هفتم استقامت همت .
- ۵ رکن سوم در احوال و بر دو قسم است : قسم اول در احوال ظاهر و این هفت مرتبه است : مرتبه اول در شوق ؛ و دوم مراقبت ؛ سوم حیا ؛ چهارم وفا ؛ پنجم سماع ؛ ششم وجد ؛ هفتم صحبت . قسم دوم در احوال باطن و این هفت مرتبه است : اول تفکر ؛ دوم بصیرت ؛ سوم معرفت ؛ چهارم محبت ؛ پنجم جمعیت ؛ ششم مشاهده ؛ هفتم تمکین همت .
- ۱۰ رکن چهارم در الفاظ ایشان و آن دو باب است : باب اول در الفاظ علمی و در وی ده سؤال است : اول در روح و نفس ؛ دوم در دل و سر ؛ سوم در وارد ؛ چهارم در بسط و قبض ؛ پنجم در خاطر ؛ ششم در وقت ؛ هفتم در هیبت و انس ؛ هشتم (۴ پ) در علم - یقین و عین الیقین و حق الیقین و مانند آن ؛ نهم در قرب و بعد ؛ دهم در غیبت و حضور .
- ۱۵ باب دهم در الفاظ حالتی و در وی ده سؤال است : اول حال ؛ دوم ذوق و شرب ؛ سوم محو و اثبات ؛ چهارم صحو و سکر ؛ پنجم فنا و بقا ؛ ششم عشق ؛ هفتم شهادت ؛ هشتم حق و حقیقت ؛ نهم عبودیت ؛ دهم حریت .
- اصل اول در اخلاق ایشان و پنج فصل است : فصل اول در منع شهوت و غضب و امثال آن ؛ فصل دوم در سخاوت و فتوت و مروت ؛ فصل سوم در قلیع حشمت و حسد و مانند آن ؛ فصل چهارم در ترک عجب و کبر و ریا ؛ فصل پنجم در خارج اخلاق این طایفه .

۱ - کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل افزوده است : «در بیان این کتاب»

مرتبه ششم از «وجد» سخن رفته است و «خودت» پیش از این در رکن دهم، پنجم و ششم ذکر شده است بنا بر این ضبط نسخه اساس درست است .

اصل دوه در آداب ایشان و پنج فصل است : فصل اول در آداب زندگانی۔
 کردن ؛ فصل دوم در نشستن و خاستن و چگونگی آن ؛ فصل سوم در جامه پوشیدن ؛
 فصل چهارم در خوردن و خفتن ؛ فصل پنجم در سفر و زیارت و دیگر خرد ها ؛ و
 آنگاه خاتمه کتاب باشد و بیان وعد تحقیق این جمله و حاصل کار صوفیان و نهایت
 فقر و حریت اصلی و این جایگاه ختم باشد ان شاء الله تعالی . اینست حصر اغراض
 کتاب و اکنون بیان کنیم والسلام .

۵

رکن اول

ہبداً تصروف و طریقت

ارکن اول

مبدأ تصوف و طریقت

اما رکن اول که مبدأ تصوف و طریقت است مشتمل است بر دو مقدمه و سه قاعده ، (۵) بیان کنیم .

۵

مقدمه اول در بیان شریعت

بدانکه شریعت راهیست که انبیا در دعوت رسالت و تمهید قاعده است و امت بنهند بتأیید خداوند تعالی که دعوت انبیا خلایق را اول بتوحید است و درین دعوت هیچ تفاوت نیست میان جمله انبیا بل که جمله یک دین است و یک دعوت و یک معبود ، و جمله این گفته اند : **وَاللّٰهُمَّ السَّوَادُ خَدَّوْا وَّ بَرِّقْ رَفِیْدًا لِّمَنْ دَعَا لِرَاسِیْ** کلمه سواد یعنی سواد و جیننا و جینیم^۲ (الآیه) و درین شارح قدیم داشته : **فَاصْبِرْ لِدَعْوِیِّهِ وَاصْبِرْ**

۱- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۵۸، سوره نحل (۱۶) آیه ۲۳

آیه ۱۱۰، سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰، سوره حج (۲۲) آیه ۳۵، سوره صافات (۳۷) آیه ۲۵

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۵۳

۳- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۴۴، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰، سوره صافات (۳۷) آیه ۲۵

۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۹، سوره شریف (۴۳) آیه ۶۳، در سوره صافات (۳۷) آیه ۲۵

و جمله متفق بودند از عهد آدم - که اول انبیا بود - تا بعهد محمد علیه السلام - که خاتم انبیا بود - درین دعوت بیگانگی معبود و در سخنهای ایشان هیچ خلاف نبود زیرا که خلاف در مضمونات رود که هر کسی را بر حسب تصور او رایی^۱ افتد و ظنی، تا در مستخرجات عقول هر يك بصفای فکر خویش روایتی کند و بمقدار عقل خود در معنی استنباطی گیرد آنگاه اختلافات بسیار افتد چنانکه در فروع اسلامت که ۵ علم فقه گویند و مسائلی که دایرست میان فقهای اسلام که هر کسی تصرفی کند و استخراجی لطیف از آنجا بر آورد و مراد از آن جمله تزیین جمال اسلام باشد. اما انبیا علیهم السلام از سر ظن و طبع و رأی و خیال و قیاس و استخراج عقول، دعوت بتوحید نه می کردند بلکه محض وحی الهی بودست که حق تعالی بواسطه جبرئیل علیه السلام در عقل و سمع ایشان منقوش و مرکوز و مسموع می گردانید ۱۰ (۵ پ) تا از آن صریح وحی و تحقق عقل عبارت کرده می آمد لاجرم جمله کلمه ایشان متفق بود بی خلاف اصل، و خلافی که بود در لغات و عبارات و استعارات و ارکان شرایع است اما در آنچه اصل دعوت و قانون شریعتست هیچ خلاف نیست بلکه مضمون دعوت نوح و ابرهیم علیهما السلام همانست که مدرج دعوت محمد علیه الصلوٰة و السلام لَأَذْفَرِقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ^۱، و خدای تعالی ازین حقیقت عبارت فرموده است در قرآن مجید: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا^۲ (الآیه). وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمِيكُمُ^۳ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ^۴.

و چون وحی مهتر ختم شد در رسالت بوجود او بسته گشت فضایل او را زیرا که

- ۱- رسم خط نسخه اساس : رایی.
- ۲- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵.
- ۳- قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱.
- ۴- در اصل : سماکم، اصلاح شد.
- ۵- قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۷۷.

- فضایل او در اخلاق بیشتر بود . قَالَ اللهُ تَعَالَى : وَإِذْكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ^۱ ، و اسرار
 جمله شرایع بروی مکشوف بود . قَالَ اللهُ تَعَالَى : وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ ^۲ ،
 و از ان وحی که در حق انبیا رفته بود در حق وی خبر داد : سُنَّتَهُ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ
 مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ^۳ ، و اشارت کرد : وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ
 أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ^۴ . و خلائق را جمله معلوم گردانید که عبارات
 او جمله بو حمی دادن حق است : وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ^۵ ، و خودش
 بدان حال خویش خبر داد : قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ
 وَاحِدٌ ^۶ . وی علیه السلام در دعوت بوحدانیت شریک بود با جمله انبیا ، وَمَا مُحَمَّدٌ
 إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ^۷ . اما در مناقب و فضایل و خصایص و موضوعات
 شرع و بیان ملت بر جمله ترجیح داشت (۶ ر) قِيلَ إِنَّ الرُّسُلَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ^۸ ،
 و مهتر علیه السلام از فضایل خود خبر داد و گفت : فَضَّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بَسْتًا
 أَوْقَيْتُ ^۹ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَنَصَرْتُ بِالرُّعْبِ وَأَحْلَيْتُ لِي الْغَنَادِمَ وَجَعَلْتُ لِي الْأَرْضَ
 مَسْجِدًا وَطَهْرًا وَدَعَيْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَخَتَمْتُ بِي النَّبِيَّةَ ، گفت : مرا بشش چیز
 بر انبیا تفضیل دادند : ایجاز بسخن ، و نصرت بخوف ، و حلال کرده شد مرا
 غنایم ، و خاک در حق من پاک شد و مسجد من شد ، و رسالت من بجملة آفریدگانست .

۱ - قرآن، سوره قلم (۶۸) آیه ۸ .

۲ - قرآن، سوره هود (۱۱) آیه ۱۲۱ .

۳ - قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۹ .

۴ - قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۵۲ .

۵ - قرآن، سوره نجم (۵۳) آیه ۳ ، ۴ .

۶ - قرآن، سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰ .

۷ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۸ .

۸ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۵۴ .

۹ - در برخی نسخه ها «أعطيت» ضبط شده ، درک . تعلیقات .

وبمن رسالت ختم شد . و چون اصل دعوت بتوحیدست و توحیدك كلمه راست است اگر صدهزار آدمی بگویند همه یکی باشد .

و دوم دعوت بعبودیت است بحکم آنکه ایشان اطبای خلاق بودند بهر وقت بر حسب مصلحت آن امت قاعده ملت کرده آمد چنانکه فایده و مصلحت امت در آن عبارات ظاهر میشود . و حق تعالی ازین حکمت خبر داد : لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا^۱ .

پس پذیرفتن انبیا سخن خدای تعالی را وحی گویند ، و آمدن ایشان بخلق رسالت گویند^۲ ، و بیان ارکان ملت را و تمهید قاعده عبودیت را شریعت ، و رفتن بدین راه شریعت طاعت گویند ، و اسم این طاعات را اسلام گویند ، و عبارت ازین جمله [به]^۳ دین کنند و صلاح و نجاج عالمیان در دین است : وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۴ . وَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ : بُعِثْتُ لِصَالِحِ دُنْيَاكُمْ وَذِجَاةِ عُقْبَاكُمْ .

پس شریعت راهیست و پیغمبر نهنده (ع) آن راه و دارنده آنست ، و جاده فراخ را شارع گویند . پس شریعت راه فراخ بود که ازان طرق خیزد ، قال علیه الصلوة والسلام : سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا هَالِكَةٌ إِلَّا الْوَاحِدَةَ فَأَدَّبَهَا نَاجِيَةً .

۱ - قرآن ، سورة مائده (۵) آیه ۵۲ ؛ در نسخه اساس : «ولكل» چون «و» جزء

آیه نبود و زائد می نمود حذف شد . كلمه «جعلنا» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - شاید در اصل بوده است : و آمدن ایشان [را] بخلق رسالت گویند ؛ یا : و آمدن ایشان بخلق [را] رسالت گویند .

۳ - بقیاس معنی و وضع جمله افزوده شد .

۴ - قرآن ، سورة ذاریات (۵۱) آیه ۵۶ .

مقدمه دوم در بیان طریقت

بدانکه طریقت راهی است که از شریعت خیزد که راه بزرگ را شارع گویند و راه خرد و باریک را طریق گویند و در میان شارع طریق را بازیابوند که طریق خاصه از شارع است. پس طریقت راهی است از میان شریعت برداشته، و شریعت بیان توحید و طهارت و نماز و روزه و حج و جهاد و زکوة است و بیان معاملات دنیا و محاسبات عقبی و لقا و سلام و کلام و رضای خدای تعالی است. اما طریقت طلب کردن تحقیق این معاملات و تفحص این مشروعات است و آراستن اعمال بصفای ضمائر و تهذیب اخلاق از کدورات طبیعی چون ریا و جفا و شرک خفی و حقد و حسد و تکبر و اعجاب و مانند این همه، و آراستن نماز است بخشوع و خشوع و حرمت و صدق و درایت و طهارت و در آنچه میان بنده و حق است در اعتقاد پاکیزه و قیام نمودن بصدق صوم باصفای نیت و رغبت و رهبت و خشیت و خرف و رجا و قمع و قلع خار انکار از صحرای دل و اشباهها، و در جمله هر چه در ظاهر متعلق است از شریعت خیزد و هر چه بتصفیت باطن باز گردد (۷) در طریقت خیزد. و سفری که در آب باشد شروع گویند آنرا و سفری که در شب باشد آنرا

۱ - در اصل: در آن، ولی کوبا درست آن «در آب» است بقیاس اولی در شروع که

«به آب در آمدن» است و جمله‌ای که کمی پایین تر آمده و به همین برده برین است:

«که شارع رونده است در آب احکام صورت ...»

طروق گویند که شارع عرونده است در آب احکام صورت و طارق رونده است در شب اسرار حقیقت، مثلاً جامه نمازی کردن از لوٹ نجاست شریعتست و دل را نگاه داشتن از کدورات بشری طریقتست، و پیش از نماز وضو کردن شریعتست و برو وضو بودن پیوسته طریقتست، و روی بقبله آوردن در نماز شریعتست و دل بحق حاضر داشتن طریقت، و در جمله هر چه در مرتبه حواس فرو آید مراقبت آن کردن شریعتست و هر چه در درون پرده قالب است رعایت آن کردن از طریقتست. هر چند که انبیا امت خود را آن فرمایند که بظاهر در وسع و طاقت جمله بود اما بعضی اعمال و اخلاق هست که در تکلیف امت نیاورند تخفیف را، بلکه آنرا اوراد خاص خود سازند چون نمازهای شب و ناگرفتن صدقات و نماز ضحی و طعام و شراب سیر ناخوردن و یکباره اعراض از احوال دنیا کردن و قناعت بلا بد قوت و لباس و مانند آن.

پس آنچه در تکلیف امت آرند شریعتست و آنچه از جهت تخفیف امت بر خود زاید دارند و لازم خود سازند طریقتست، و اگر کسی سلوک آن طریق پیش-گیرد از درجه عوام ترقی کند. و آن خواص که انبیا را است دو قسم است: يك قسم محظور و ممنوعست بر امت چنانکه در حق سید علیه الصلوة والسلام قرآن خبر- داد (پ ۷): خَالِصَةً لِّكَ مِّنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ^۱، و يك قسم آنست که در سنن سنن پسندیده آید و اگر کسی بدان خصالت موصوف شود یا آن طریقت را پیش گیرد زیادت درجه یابد. و در جمله هر عمل که تعلق بر ریاضت دینی دارد دران مجاهدت جسد نمودن و کمر جهد بستن شعبه ایست^۲ از شعب طریقت، و در طریقت رخصت کمترست زیرا که رخصت از جهت ضعیف نفسان نهاده اند و مباحات شرع از جهت تخفیف عاجزان و ناتوانان معین کرده اند و ارباب طریقت را قوت همت و حد مبالغت باشد لاجرم خود را از طریق رخصت و مباح ممنوع دارند و در حلال نیز زیادت شره و حرص ننمایند که شریعت فتح باب قرقه و راحتست و طریقت کسر

۱ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۹.

۲ - رسم خط نسخه اساس: شعبه یست.

راحتست و منع ترفه است از نفس اماره . و هر گاه که مرید خود را در مباحی رخصت دهد نفس دلیر گردد و مرید را در مشتبه اندازد و از انجا تجاسری و جرأتی تولد کند که نفس بمحرّمات مایل گردد و روی در هلاک آرد **كَاذِبًا عَنِ حَوْلِ الْجَنِيِّ** **يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ ؛** و سید علیه الصلوٰة و السلام خبر داد که : **الْحَلَالُ بَيْنَ وَالْحَرَامِ بَيْنٌ وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ** . پس هر گاه خود را از ان شبهات نگاه دارد خوفی د

در وی پدید آید که طلب حلال بحیلت کند و هر گاه که ^۲ خود را در مشتبهات افکند قسوتی و فترتی در دلش پیدا شود که در محرّمات شروع بمبالغت کند .

حسین منصور حلاج گفته است (۸ ر) : **هِيَ النَّفْسُ غَمْدَارَةٌ أَنْ لَيْسَ تَشْغَلُهَا تَشْغَلُكَ** ^۳ ، گفت : این نفس آدمی فریبنده ایست ^۴ اگر تو ویرا بمشغولات مشغول نکنی ترا بمحالات مشغول کند و زین بر تو نهد و لگامت بر سر کند و چون نفس مسلط - ^{۱۰} گردد بدشخواری خلاص توان یافت از وی .

پس شرط طریقت قلت مبالات ^۵ است با خود ، و دور بودنست از رخصتها . و خود را فتاوی ناساختن و حیلت نا کردن ، و لباب اوامر و نواهی شرع طلب کردن . و دره بالمغت

- ۱ - با توجه به جمله « هر گاه که مرید ... » و جمله بعدی این کلمه « مرید » خوانده شد ؛ « هر که » نیز مفید معنی تواند بود ولی این صورت « منلزم آن است که در جمله بعدی « هر که کی » نیز « هر که » خوانده شود و « کی » آن بواسطه تا عموماری در تلفظ آید تصور کرد .
- ۲ - در نسخه اساس : هر که کی ، بقیاس « هر که » در جمله پیشین « هر که کی » و « هر که که » خواند ولی ثقیل است . « هر که که » در این جا بیشتر مفید معنی است .
- ۳ کلمه « هر که » در جمله قبلی هم « هر که » خوانده شود و با توجه به « ماذا تری » مرید ... و تفاوت املائی « که » و « کی » . البته این نکته را باید در نظر داشت که « کی » را بصورت امروزی با هاء « که » نیز نوشته است .
- ۴ - جای دیگر در نسخه اساس (۵۴ ر) آمده است : **هِيَ النَّفْسُ ابْنُ [لَم] سَمَلِيَا سَمَلَاتُ رَاك .** تعلیقات .
- ۵ - رسم خط نسخه اساس : فریبنده ایست .
- ۶ - کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل افروخته است : مبالات .

امثال او امر جهد و جد و حضور دل را باقصی الغایه رسانیدن ، و بر طریقت مثلی مواظبت کردن تا در ادای شرعی مؤمن گردی و در احکام طریقتی صوفی شوی . پس شریعت بر مثال شهری است بزرگ و بر وی درها و دران شهر محلتهها و منزلها که **الْإِيمَانُ بِيَضْعٍ وَ سَبْعُونَ بَاباً ، وَ سَاكِنَانِ فِيهِ وَ سَبْعُونَ بَاباً ، وَ سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى نِيفِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً ، وَ طَرِيقَتِ دَرُوي سرایی مجموع محدود ، موقوف برد و در که دخول و خروج جمله بدان باز آمده است و صحت و مرض مؤمنان بمقادیر آن دو قاعده معلق - کرده و قرآن ازان عبارت کرده : يَا [أ] يَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۱ . و هر چه در قرآن عبارت بناس است که یا [أ] يَا النَّاسُ ، جمله لوازم شرعی است که بشریعت ایمان بمردمان میرسانند و هر چه در تبع ایمانست که یاد کرده است که یا [أ] يَا الَّذِينَ آمَنُوا ، جمله مواجب طریقتی است که بعد از ایمان از مؤمنان طلب کرده است که دعوت بایمانست و شریعت بایمانست و طریقت در پرده ایمانست و اصل طریقت آن دو چیزست (۸ پ) تقوی در عمل و قول سدید در علم ، و هر چه در صفحات بسیار بدفعات متواتر در عبارات مختلف بیان کنیم حقیقت آن جمله در کلمتی موجود باشد از کلمات کتاب الله نیکوتر و بهتر که جمله استخراج ضمائر ما مدد از انجا میگیرد و ما بجد خود دران نرسیم کان کتاب خود بجمله محیط است چنانکه خبر داد : **وَأَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابِ اللَّهِ ۲ .****

پس حاصل شریعت امثال امرست و تهذیب خلق و این دو صفت چون مستمر گردد طریقت روی بنماید و قانون طریقت قول سدیدست در علم ، و تقوی است در عمل ؛ و چون نسبت عمل بتقوی باشد و ظهور علم بقول سدید ، مردم بدین اوصاف از حضيض اهل عادت خلاص یابد و در اسماء ارباب حقیقت مأوی یابد و بر قدر حرکه خود مرتبه گیرد و بمقدار بصیرت خود ثمرت یابد **وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ**

۱ - قرآن ، سورة احزاب (۳۳) آیه ۷۰ .

۱ - قرآن ، سورة سبا (۳۴) آیه ۳ .

درجات، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: الإسلام درجة والأيمان فوقه درجة،
 والتقوى فوق الأيمان درجة واليتقين فوق التقوى درجة. و در جمله چندانی که
 رونده حق يك منزل می گذارد^۲ حرکت او در منزل دوم انجامیده تر می باشد که
 متعلمی که روی بعلمی آرد از علم و چون درس اول نیک یاد گیرد و بداند و تمام
 تصور کند در نوبت دوم درس بر وی سهل تر باشد و هر که در راهی بترتیب منزل
 اول منزل برود روز دوم در منزل دیگر آسوده تر باشد اینجا نیز همین است هر که
 از عهده^۳ احکام شرعی بیرون آمد از احوال طریقت بهتر خبر یابد و هر که در
 شریعت مقصر باشد بدین طریقت ۵- رگز نتواند رسیدن (۹ ر) و همچنان باشد که
 کسی که بر بامی خواهد شدن راه نردبان آن بام خراب کند و خویشتن را بروی دیوار
 بر میکشد چندانکه بکوشد به بسیار زمان خود را بیالا برد بیک لحظه فرو افتد و نیز
 همچنان باشد که کسی بجهد و جد سنگی گران بار بهوامی اندازد که اگر چه حیلت
 کند و جهد تمام نماید و رنج بسیار بکشد هر چه بمدتی دراز بر بیالا اندازد بکمتر
 از ساعتی فرو افتد آن سنگ و بمنزل خود باز آید که جنسیت و نسبت اهلیت آن
 ندارد و همچنانکه کسی خواهد که بحج رود پشت بر مغرب کند و از کعبه اعراض
 کند و میدود اگر بسالهای بسیار هم بران قاعده برود هرگز واصل کعبه نباشد و
 محروم تر ماند که هر مقصدی را راهی هست و هر مقصدی را شرطی و هر صحتی را
 اهلیتی و نسبتی. و شرط و نسبت راه طریقت بحمله احکام شریعتست و چون در راه
 شریعت راسخ باشد و ثابت قدم از عهده حقوق شرعی بقدر امکان بیرون آید و باو امر

۱ - قرآن، سوره جاده (۵۸) آیه ۱۲ .

۲ - اگر «رونده» به «حق» اضافه شود این کلمه صحت می یابد.

«رونده حق يك منزل می گذارد» که با جمله بعدی در درس اول بیان می شود و در این
 تصور کند، نیز مناسبت دارد. در اردن - حق بیان می شود و در این تصور کند،
 از نسخه اساس (۶۸ پ) نیز آمده است باید که وقت نماند - حق بیان می شود و در این
 تعلیقات .

۳ - کلمه «عهده» را کتاب در - اشبه افروده است .

شرعی بحدّ وسع بکوشد و قیام کند توفیق رفیق شود و از زم-ره عوام خلاص یابد
و در سلوک طریقت خاص گردد و با روندگان مساعد آید از لطف الهی بهره یابد
يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۱ .

پس شریعت سر طریقتست از سر در آی تا بسر برسی و از صورت آغاز کن
تا بصفت راه یابی و بشرایط قیام کن تا بلواحق رسی ، قال علیه الصلوة والسلام
حاکیما عن الله تعالی: مَنْ قَرَّبَ إِلَى شَيْءٍ قَرَّبَتْ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَمَنْ قَرَّبَ إِلَى ذِرَاعٍ
قَرَّبَتْ إِلَيْهِ جَاعًا وَمَنْ أَقْبَضَ يَمِيْنَهُ أَهْرَؤَلٌ . اینست بیان این دو مقدمه والسلام:
(۹ پ) اما شرح قواعد کتاب .

129749

۱ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۱ .

قاعده اول در بیان تصوف و صوفی و آنچه بدان پیوند

- بدانکه اصل صوفی از صفوت گرفته‌اند و اصل تصوف از صوف گرفته‌اند و صوف جامه‌ای است که از رعونت دور باشد و لباس زهادست و جامه انبیا بودست که ایشان نیکان بوده‌اند و از خوردن و پوشیدن در دنیا باندکی قناعت کرده بوده‌اند .
- و غذا بقدر بانان جوین باز آورده بوده‌اند ، و لباس از موی حیوانات ساخته‌اند .
- و خود را در دنیا متنعم نداشته‌اند که تنعم در دنیا کار غافلان و کاهلان است . مصطفی علیه الصلوة و السلام معاذجبل را وصیت کرد گفت : **إِيَّاكَ وَ التَّنَعُّمَ فَإِنَّ عِبَادَ اللَّهِ يُسَوُّوا بِمُتَنَعِّمِينَ** ، از تنعم و لذت دنیا دور باش که صفت بندگان خدای تعالی در دنیا اینست که از لذت و راحت دنیا احتراز کنند . و سید عالم علیه السلام گفته‌است که پوشیدن صوف رعونت را بشکند و قوتی و هستی و شجاعتی در دل پدید آرد
- بحکم آنکه چون رعونت غالب باشد مردم ضعیف طبع گردد و از ضعف دل ترسناک باشد و آنکه جبان و عاجز و کاهل گردد . و چون رعونت زایل شد قوت قلب پیدا آید و آدمی از متابعت طبع تهر کند و آثار رجولیت در وی ظاهر گردد . و خداوند تعالی مردان مرد طبع را که کسر رعونت کنند دوست دارد که در پوشش صوف و مانند آن کفایت کرده‌اند و در صوف صفوت حاصل کرده‌اند . و صفوت دور شدن غبار و زایل گشتن کدورات است از خاطر و بصیرت و سریرت ، زر گذاخته را که غش از وی (۱۰) سوخته شود صافی گویند و آب نشسته را که غبار و مختلطات از وی جدا شود صافی گویند همچنین دل آدمی را که از هواجس بشری و وساوس

شیطانی خالی گردد و غبار شهوت و شره شهوت و شرك و شك از وی جدا گردد آن دل را صافی گویند و خداوند آن دل را صوفی گویند. و تا این صفا حاصل نیاید اسم مجرد باشد و از اسم بی معنی هیچ فایده حاصل نشود بلکه چنان باید که چون اسمی بکسی باز بندند حقیقت آن اسم در صفت آن کس باز یابند تا او مسمای آن اسم باشد. و هر که دعوی اسمی کند که از حقیقت آن اسم بی خبر باشد در غرور زود افتد و در قیامت خسران و خذلان نصیب او آید، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: **الْمُتَشَبِعُ بِمَا لَا يَمْلِكُ كَالْأَيْسِ تَوْبَى زور**.

پس شرط تصوف اینست که بحسب رعونت از نهاد خود دور کند، و در احوال دنیا بضرورات کفایت کند، و باندگی از بسیار قناعت کند، و در تکلف ظواهر این اسم زیادت مبالغت نکند بل که در تصفیة باطن کوشد تا زر عقیدت خود را از شوایب غش^۲ و شبهت و شرك و تکبر و ریا و غفلت و تردد و توقف با آثار و التفات باغیار صافی گرداند و آب چشمه معرفت دل صافی گرداند بعلم توحید از خاشاک و غبار و لوث مخالفت و متابعت طبیعت که **أَعْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا إِيمَانُهُ الْأَدْنَى عَنِ الطَّرِيقِ**. تا این تصفیة خاطر^۳ آتش رعونت و تکبر و تجبر و تمرد و غضب و شهوت حاصل آید و دل او از حرقت بدین آتشها ایمن شود (۱۰ پ) آنگه از **نَارِ اللَّهِ الْمَوْقَدَةِ**^۴ نوری دران دل افتد که ظلمتها بدان نور بدل شود و کدورتها بدان صفا زایل شود و در زاویه ولایت راه یابد که **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**^۵ همچنانکه بظاهر بلباس صوفیان قناعت کنند دل و

۱- رسم خط نسخه اساس : مسمی .

۲- غش ، در لغت به فتح اول وهم به کسر اول است . کاتب در این جا آن را با کسر

اول نوشته است . حافظ آن را با فتح اول قافیه کرده است :

خوش بود گر محک تجر به آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

۳- جمله ناقص می نماید شاید در این جا کلمه ای مانند «از» از قلم افتاده باشد .

۴- قرآن، سوره همزة (۱۰۴) آیه ۶ .

۵- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۵۸ .

خاطر نیز باید که از تمناها و املها و زیادتها اعراض کند تا صفا حاصل شود که التفات خاطر و ا صوف پوشیدن ظاهر هیچ منفعت ننماید و هیچ فایده ندهد همچنان باشد که بظاهر دعوی اسلام می آورد و در دل دعوی جاهلیت می دارد و این چنین کس منافق باشد و نفاق را جایگاه در که زیرین است از جهنم که *ان المنافقين فی الدرك الأسفل من النار*،^۱ و نفاق در طریقت بتر از نفاق در شریعت .

۵

پس نخست باطن را صافی باید کردن آنکه جامه اهل صفا که صوف است در پوشیدن تا حکم نیکان گیرد که *من تشبه بقوم فهو منهم*، این تشبه به جامه نیست ، باخلاق و احوالست که اگر تشبه به جامه بودی بایستی که چون کافری جامه مسلمانان در پوشیدی بر وی حکم مسلمانان کنندی و این حال بخلاف اینست . پس نخست تصفیه است در باطن آنکه تصوف است بظاهر، آنکه مرد از طریق تفعل با منزل انفعال افتد ، بی تکلف صوفی شود و بشعار شرع و اخلاق حق متحلی گردد که *ان الصفا والمرور من شعائر الله*^۲ .

۱۰

چون تحقیق صفا در باطن پدید آید تعظیم تصوف در خاطر جای گیرد . مرد صاحب طریقت گردد ، مواظبت و استقامت در سلوک طریقت صفت او گردد ، اثر نور صفای باطن بر جامه افتد و بر احوال و اعمال افتد ، تشبیهی بقوم پدید آید . حالت و مقالات صوفیان در وی اثر کند (۱۱) . بندریج حل مشکلات طریقت در دل او پدید آید ، روی در ترقی نهد ، از جمله مقبولان گردد و از زمره مغیوثان خلاص یابد *من استوی يومئذ فهو مغیوث و من كان يومئذ من الله فهو مدعون* .

۱۵

۱- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۱۴۴ .

۲- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۵۳ .

تأهده روم در بیان ابتدای این طریقت

ابتدای این طریقت کیفیت احوال انبیا و اولیا و صدیقان بوده است و اکنون بحکم غلبت عاداتهای زشت و اوصاف ناپسندیده صورت حال صوفیان میان مردم جهان زشت می نمایند و همانا که حق تعالی بحکم غیرت این خشونت حال صورت را پرده معانی و حقیقت ساخته است تا بی خبران و مختصران ازین حال محروم مانند و بانکار از اهل اسرار بازگردند تا ایشان در خلوت خاص خود را با خدای تعالی برسر وقت خود بمانند .

بدان که اول صوفی در عالم آدم بود علیه السلام: و در ترکیب طینت از طبایع بسیار سخن تحقیق هست که صورت مرقع را در اصل چیست اما لایق این کتاب نباشد که ما اینجا هیچ سخن غامض نخواهیم آوردن تا بر خواننده دشوار نشود و نیز گفته اند: لَيْسَ مَقَامَ مَقَالٍ، در قول و کتاب همین نگاه باید داشتن . پس اول صوفیان آدم علیه السلام بود چون حق تعالی ویرا از میان خاک بیرون آورد و باجتبا و اصطفا برگزید و رقم خلافت بروی کشید او میان مکه و طایف چهلای بداشت که مرید را در بدو ارادت چهله فرمایند ، خَمْرَ طِينَةِ آدَمَ بِيَدِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا . و مصطفی علیه الصلوٰة و السلام گفته: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا أَظْهَرَ اللَّهُ دِينًا بِيَعِ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ .

آدم چون چهلۀ (۱۱ پ) تجرید بداشت حق تعالی مایده روح بوی داد و چراغ عقل در دل وی برافروخت و نور حکمت ازدل بزبان آورد تا خود بجنبید، اول کلمه الحمد بود ، قصد ولایت کرد و تحفۀ سجود ملائکہ در اول کہ ۲ خلافت بیافت برخاست و مسافروار قصد جنت کرد ، و در اقلیم جنت جولان کرد و بر اسرار ممالک نظر کرد و بخانگاہ عصمت نزول کرد و ملامت زده ببود کہ اذ جعل فیہا ۵ مِّنْ يُّغْسِدُ فِيہَا ۲ ، دران ملامت گاہ جنت می بود خرم و آسوده چون سلطان ارادت الہی ویرا در حرم گرفته بود کہ اِنِّیْ اَعْلِمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۳ . گفتند کہ حواس و اطراف جملہ در قید دار و اختیار حرکت مکن کہ مرید را حرامست و مراقبت شرط است . بحکم جرأت و انبساط دست گشادگی بنمود . بی محابا از کمین گاہ غیب زخم عتاب یافت کہ وَعَصَىٰ اٰدَمُ رَبَّهٖ فَغَوٰی ، ۴ شکسته گشت نہ و جہ انکار بود و نہ امکان اعتدال . در جملہ باستغفار مشغول شد و سنت استغفار صوفیان از انجا در آمدست کہ رَدِمَا ظَلَمْنٰمَآ ۶ ہرچہ اسباب خواجگی و جامہٴ خلافت بود از وی سلب و خلع کردند ، برہنہ بایستاد باستغفار . گفتند : آدم ، بدین غرامت سفری کن بدنیا کہ شرط مرید آنست کہ چون زلتی بر وی برود سفری کند . آدم مجرد و عریان ، لبیک زنان ، از عالم لطافت و منزل راحت قصد سفر خاک کرد . تنش برہنہ بود . گفتند : ای آدم ، ۱۵ در یوزہ کن . از ہر درختی برگی بستد و برہم دوخت و ستر عورت خود ساخت . آن برگھا [ی] برہم دوخته مرقع بود ، آدم حلقہ پوش مرقع پوش شد .

۱ -- در نسخہٴ اساس «با» بن نقطہ است «با» نیز مفید مبین است .

۲ -- ظاہراً «کہ» زائد می نماید مگر آن کہ تصدیق شود . ملاحظہ فرمائید .

۳ -- را داشته است : «و تحفۀ سجود ملائکہ در اول کہ ۲ خلافت بیافت .»

۴ -- قرآن ، سورہ بقرہ (۲) آیت ۲۸ .

۵ -- قرآن ، سورہ طہ (۱۲) آیت ۱۱۹ .

۶ -- قرآن ، سورہ اعراف (۷) آیت ۲۲ .

گفتند: بخاک رو و مسافری کن. بهندوستان رفت، سیصدسال دران گرم سیر (۱۲) طلب عذرمی ساخت و چون آب حسرت از دیدگان می ریخت و^۱ بدان آب گردوغبار زلت از خاطر زایل میکرد تا آنگاه که مصفی شد که **إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ**^۲. بدان اصطفا تصفیه یافت، صافی شد، صوفی گشت. آن جامه ضرورت را که از تکلف دور باشد و از ذرها بحیلت فراهم کرده بود و مرقع گشته، عزیز میداشت و هرگز از خود جدا نکردی تا آنگاه که با آخر عهد در شیت پوشید و خلافت ولایت امانت الهیت بوی سپرد. و این طریقت ممهد گشت، جامه متابعت بود و مرقع ولایت، و دولت تصوف در اصلاب انبیا روان گشت. صوفیان مسافر را از عالم غیب بیک عیب هجرت کرده بودند مجمعی بایست در دنیا که هر که آنجا بمصاحبت جمع آیند و ماجرای گویند. صورت کعبه در دنیا پدید آمد، اول خانگاهها آن بود که **إِن أَوْلَ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَيْتِكُمْ لَبَنَاءُ كَمَا وَهَدَىٰ لِّلْعَالَمِينَ**^۳. در دنیا خانگاه دیگر نبود و بعهد آدم کعبه پدید آمد. چون بدور نوح رسید اثر آن منزل نبود، نوح مسافر آب بود، کشتی بساخت و بهر وقت بدان طلل کعبه می رفت و طواف میکرد. چون بعهد خلیل صلوات الله و سلامه علیه رسید خلیل بران جایگاه کعبه را بنا کرد و دیوار و سقف بکرد. و او مثل جامه آدم و نوح لباس حقیر داشتی و از دنیا بگلیمی اختصار کرده بود. و موسی علیه السلام پیوسته گلیم داشت و آن گلیم بود که روز اول شعیب بدو داده بود.

و این شرط بزرگست در طریقت که پیری باید تا خرقه در مریدی پوشاند تا مرید از آن جامه وسیلت و نسبت سازد که خود را متشبه (۱۲پ) گرداند بدان نیکان. و عیسی علیه السلام همیشه جامه صوف پوشیدی و چون عهد موسی و عیسی برسید بیت المقدس حوالت گاه خود دانستند آنگه در هر ولایت بهر طرفی خود را مرجعی می ساختند و منزلی معین میکردند که باوقات خلوات و ایام مناجات رفقای دولت آنجا باز رفتندی و بهم آن حدیث اسرار الهی محاورات کردند.

۱- ظاهرأ «و» با توجه به کلمه «چون» زائد می نماید. شاید هم «چون آب» تصحیف

«خون آب» باشد در این صورت «و» بجای خود آمده است.

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۳۵.

۳- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۹۵.

و مریدان از ایشان معاونت طلبیدند ؛ و همه علمی ولایت نباشد اما هیچ ولایت از علم خالی نباشد . پس همه اولیا عالم اند و بعضی علما اولیا اند و آن علم که با ولایت بهم رود علم طریقت است که در میان علم شریعت مندرج است چنانکه رسول علیه السلام گفته است : **إِنَّمِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكْنُونِ لَا يَعْرِفُهَا إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِإِذْنِ اللَّهِ** .

۵ چون قاعده تصوف از آدم در آمد تا بوقت انقراض عالم بماند و هرگز جهان از اولیای خدای عز و جل خالی نباشد که قوام دنیا بایشانست چنانکه رسول علیه السلام گفت و خبر داد از اعداد و احوال ایشان در حدیث معروف و آنکه گفت : **بِهِمْ فَمَطْرُونَ وَ بِهِمْ فُرُزَقُونَ** ، گفت : ببرکت ایشان باران از آسمان فرود آید و نبات از زمین بر آید و ایشان متوکلان حاضر اند که روز و شب بظاهر و باطن بر درگاه خداوند عز و جل باشند **أَجْسَادُهُمْ فِي الْأَرْضِ وَقُلُوبُهُمْ فِي السَّمَاءِ** .

پس این طریقت همه قناعت است در دنیا ، و همه جهدست در دین ، و کمتر خوردن ، و کمتر پوشیدن ، (۱۳ پ) و از علایق آزاد بودن ، و اعراض از مخلوقات ، و توکل بر خالق است ، و تصفیة باطن ، و مراقبت خاطر ، و تهذیب ظاهرست ، و متابعت رسول در همه احوال .

۱۵ اینست آغاز این طریقت که از عهد آدم بودست و اتمام آن در عهد محمد علیهما السلام و همچنین بماند تا بدامن قیامت ، عوام بر ظاهر شریعت می روند و خواص برره طریقت می روند ، **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ** .

۱- قرآن، سورة انفال (۸) آیه ۴ .

قاعده سوم در تصحیح این قوئم و این قواعد با آیات و اخبار

بدان که قاعده طریقت که مہد کردہ اند بصفای عقل باشد و مدد شرع کہ این طریقت راہی باریکست در میان جادۂ شریعت، و شرط او جمعیت ہمووم است کہ خاطر متفرق از حق دور باشد و ہمیشہ در بند علایق ماند چنانکہ رسول گفت علیہ السلام: **مَنْ أَصْبَحَ وَجَعَلَ هُمُومَهُ هِمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هُمُومَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** **وَمَنْ أَصْبَحَ وَقَشَعَتِ هُمُومُهُ لِإِيْبَالِي اللَّهِ فِي أَيِّ وَادٍ اِهْلَكَ** . گفت: ہر کہ جملہ اندیشہای خود بامداد بیک اندیشہ دینی باز آورد حق تعالی کفایت جملہ احوال او بکند آیس اللہ یخاف عبده و ہر کہ زمام دل و خاطر باسباب متفرق سپارد خداوند تعالی مدد از ان بندہ باز گیرد تا در ہر وادی کہ باشد ہلاک شود و ان اللہ یعص عن العالمین^۱ . و چون ہمووم متفرق از دل برخیزد جمعیتی در خاطر آید بندہ از جملہ دنیا اعراض کند و بخداوند تعالی منقطع آید از جملہ مخلوقات . **وَمَنْ اِهْتَمَّ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ (۱۴ ر) كُلَّ مَسْئَلَةٍ وَمَنْ اِهْتَمَّ إِلَى الدُّنْيَا وَكَلَّمَ اللَّهُ النَّبِيَّ .** علیہ السلام چنین گفته است کہ: ہر کہ بدنی منقطع گردد خداوند تعالی عن احوال آن بندہ بوی دہد تا از جملہ معطلان و مہملان باشد و ظالم گردد بر خود و مسح

۱ - قرآن، سورۂ زمر (۳۹) آیت ۳۷ .

۲ - قرآن، سورۂ عنکبوت (۲۹) آیت ۵ .

مطالبت نیاید که اِنَّمَا ذَمُّهُ لِيُزَادُوا اِثْمًا^۱ و ۵-ر که از کدورات و شبهات دنیا بر گردد و بخدای عزوجل منقطع گردد حق تعالی جمله مهمات او کفایت کند که اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ^۲، فَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَاخْفَى^۳.

و چون دل جمع شود متقی گردد و تقوی زاد آخرتست که حق تعالی فرمودست: وَقَزَّوْذُوا فَاِنَّ خَيْرَ اَلْزَادِ التَّقْوَى و^۴ نسبت بنده بر درگاه خدای تعالی تقوی است که اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰىكُمْ^۵. و هر که در طریقت پاک شد سالک شد، بتقوی و خوف و رجا و دیگر خصال و اعمال که بعد ازین یاد کنیم موصوف گردد، ویرا صفا حاصل آید که از جمله صوفیان باشد.

و صوفیان را در قرآن و اخبار نام بسیارست همه نیکو و لیکن سر جمله احوال و اعمال ایشان بیاید دانستن که قطع علایق است، و حفظ دقایق، و ادراک حقایق، در هر که این سه خصالت باز یابد او صوفی باشد. و رونده بهر وقت در هر منزل حکم آن منزل گیرد و لایق آن منزل اسمی پذیرد و از جمله اسامی [که] متشعب باشد از اصل طریقت خداوند عزوجل ایشانرا مفلح خوانده است که چون از عیب پاک شوند و بغیب مصدق باشند مفلح باشند که يَوْمَئِذٍ بِالْغَيْبِ^۶ تا اینجا که اُولٰٓئِكَ عَلٰى هُدٰى مِّن رَّبِّهِمْ و اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۷ و از دعای ایشان خبر داده است که: رَبَّنَا (۱۴پ)

۱ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۲ .

۲ - قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۴۵؛ سوره هود (۱۱) آیه ۷؛ سوره فاطر (۳۵)

آیه ۳۶؛ سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰؛ سوره ثوری (۴۲) آیه ۲۳؛ سوره ملک (۶۷) آیه ۱۳ .

۳ - قرآن، سوره طه (۲۰) آیه ۶ .

۴ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳ .

۵ - قرآن، سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳ .

۶ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲ .

۷ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۴ .

لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۱ . و از بدو حالت مریدان خبر داد که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ ۲ . و از احترام ایشان خبر داد که قَتَجَافِي جُنُودِهِمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا ۳ . و از ایثار ایشان خبر داد که وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۴ . و گفتست : و يَذُكِّرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۵ . و جایی دیگر ذکر گفتست : يَذُكِّرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قَعُودًا وَ عَلَىٰ جُنُودِهِمْ ۶ . و جایی دیگر محب خوانده است : وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ ۷ ، و بجایی دیگر راضی خوانده است : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنده ۸ . و بجایی دیگر جوانمرد گفتست : إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى وَ رَبَّنَا عَلَي قُلُوبِهِمْ ۹ . و جایی دیگر گفتست : مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ۱۰ . و نیز گفته است : رِجَالٌ لَأَتْلِبْنَهُمْ قِجَارَةً وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ ۱۱ . و خایف گفته است : يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ ۱۲ .

و این جمله اسامی است متصل و معلق کرده است در قرآن و چون اسمی بسبب فعلی اطلاق کنند و آن فعل باشخص باز یابد که او مسمای ۱۲ او باشد بضرورت.

۱- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۶ .

۲- قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۲ .

۳- قرآن، سوره سجده (۳۲) آیه ۱۶ .

۴- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲ .

۵- قرآن، سوره حشر (۵۹) آیه ۹ .

۶- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۸ .

۷- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۶۰ .

۸- قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۱۱۹ .

۹- قرآن، سوره لَهْف (۱۸) آیه ۱۲ ، ۱۳ .

۱۰- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳ .

۱۱- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۷ .

۱۲- رسم خط نسخه اساس : مسمی .

چنانکه خطاط کسی را گویند که خط تواند نبشتن ، و خیاط کسی را گویند که خیاطت تواند کرد و مانند این ؛ و چون خوف و رجا و صدق و رضا و دیگر اوصاف نیکو که در میان صوفیان باشد آن اسامی نیکو که ازین اوصاف خیزد هم آن ایشان باشد .

و مصطفی صلوات الله علیه بوقت آنکه اول دعوت بود (۱۵) میخواست که گفت ^۱ بر زیادت باشد جماعتی از صنادید عرب گفتند : یا رسول الله ، ما بنزدیک تو کمتر ازان می آییم که این جماعت موالی و فقرا ملازم مجلس تو می باشند و از مجالست ایشان مارا عارست ، میعاد می معین کن که چون ما در پیش تو آییم ایشانرا وعده آمدن نباشد . مصطفی علیه السلام برای ایشان خباب و عمار و بلال و صهیب و بودردار را که صوفیان صحابه بودند بخواند و این قرار بداد و این میعاد بنهاد .

ایشان شکسته دل بزوایای حزن باز شدند . از حضرت بواسطه جبریل این آیت آمد که : **وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ** ^۲ . و چندان مبالغت است درین آیت که بعد اخوت رسانیده است . **مَاعَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ** ^۳ . و این داغ عتاب و ابا آخر گرم کرده : **فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ** ^۴ . اگر قصد رنج دل ایشان کنی از جمله ظالمان باشی ، و روز دیگر بتوقیر و احترام ایشان فرمود که : **وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ** ^۵ .

و در اخبار آمده است که سلیمان علیه السلام ^۵ با آن همه ممالک که داشت پیوسته زنبیل بافتی از برگ خرما و ازان کسب حلال قوت ساختی و انگه طلب

۱- کاتب بر روی این کلمه در حاشیه «خ» نوشته ، بی هیچ توضیحی .

۲- در اصل : بالغداة .

۳- قرآن ، سوره انعام (۶) آیه ۵۲ .

۴- قرآن ، سوره انعام (۶) آیه ۵۴ .

۵- کلمه «علیه السلام» را کاتب به خط خود در حاشیه افزوده و جای آن را نموده است .

درویشی کردی بی معلوم ، و در مساعدت او بر خاک نشستی و آن نان جوین با وی بخوردی و گفتی: الہی مسکین جالس مسکینا ، بار خدایا نظر کن بحق این ہمنشین من بمن .

و مصطفیٰ را با چندان مرتبت بر درگاہ (۱۵ پ) اجازت ندادند کہ ہرگز دیدہ بنقوش مصنوعات دنیا باز کند ، خطاب او این بود کہ : **لَا تَمُدَّنْ عَيْنِيَا إِلَيَّ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا** ، و چندان ہمت داشت کہ چون بمطالعة ملکوت رسید ہم دیدہ باز نگشاد ، گفت : **مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى** . چون نوبت مجالست اصحاب صفہ بود خطاب آمد کہ : **وَلَا تَقْعُدُوا عَيْنِيَا عَنْهُمْ قَدْ رَدَّ رَحْمَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** ،^۱ یا محمد دیدہای کہ در ہمہ عالم بکس باز نگشادی ازین جماعت مگردان و دیدہ را بر چہرہ ایشان وقف کن کہ دل ایشان نظارہ گاہ منست . و ایشانرا عارف خواند و مجاہد و محسن و متقی و در حرم معیت راہ داد کہ **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ** .

و مصطفیٰ علیہ السلام گفته است کہ : پیوستہ در میان آدمیان سجدہ و اندکس باشند کہ قوام عالم بدیشان باشد و راحت و رحمت از آسمان بر زمینیان از برکت ایشان رسد . و گفته است بہشت بیدار اہل صفہ مشتاق تر از انست کہ مادر مہربان بیدار فرزند غایب . و گفته است : **إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا مَنَاهِمَ بِمَادِيئِهِمْ وَلَا شُهَدَاءَ دَعَمَتِيهِمُ الْإِنْبِيَاءَ وَالشُّهَدَاءَ فِي دَرَجَاتِهِمْ دَوْمَ الْقِسْمَاتِ** ، گفت : خدای را بندگان اند کہ ندہ مرتبت نبوت دارند و نہ فعل شہدا امامد قیامت درجہ ایشان با درجہ انبیا و شہدا برابر باشد و ہر یکی را منبری بنہند از نور تا آنجا سخن گویند : **فَمِمَّا عَسَّرْنَا مِنَ الْجَنَابَاتِ لِغَلَبَةِ رَسُولِ اللَّهِ فِيهِمْ لَنَا** ، گفت : احوال ایشان باما گوی . گفت : **الرَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا وَالرَّاهِدُونَ فِي الْآخِرَةِ** (۱۶ ر) **الرَّاهِدُونَ بِقَضَاءِ اللَّهِ** ، گفت : در حطام دنیا را ہدایت کردی و در احوال

۱ - قرآن ، سورہ حجر (۱۵) آیت ۸۸ .

۲ - قرآن ، سورہ نحم (۵۳) آیت ۱۷ .

۳ - قرآن ، سورہ کیف (۱۸) آیت ۲۷ .

۴ - قرآن ، سورہ نحل (۱۶) آیت ۱۲۹ .

- آخرت راغب و بقضای خدای راضی . و جایگاه دیگر گفت : حق تعالی را در میان بندگان قومی اند که ملایکه و ملائ اعلیٰ بدیشان تقرب جویند و ایشان کسانی باشند که خدای تعالی را بسر در خلوت پرستند بی ریا و هوا ، و در میان مردمان باشند و از دیده مردم پنهان ، اولئک مصابیح الدجی و ینابیح الحکمة . و گفته است که حق تعالی روز قیامت هفتاد هزار بنده بی حساب بهشت فرستد چنانکه در حدیث معروفست :
- ۵ یدخلون من امتی الجنة سبعون ألفاً بغير حساب . از صفت ایشان پرسیدند ، گفت : از اغیار دور باشند و همیشه در جلباب توکل متواری باشند یا تملون بالله و یشرفون بالله و ینامون بالله و یحیون بالله و یموتون بالله . و جایی دیگر بروایتی دیگر آمده است که روز حشر پنهان بروند در حواصل اشکال مرغان سبز پنهان شوند و در بهشت
- ۱۰ روند . رضوان با ایشان خطاب کنند که شما چه قومی ؟^۱ گویند : نحن قوم عبدنا الله سراً فادخلنا الجنة سراً ، گویند : ما مردمانی بودیم که در دنیا خدای را بی واسطه پرستیدیم ، امروز ما را بی واسطه راه داد که هل جزاء الاحسان الا الاحسان^۲ .
- و از احوال ارباب طریقت بنهایت وصول خبر داده است که چنان مصفی شوند در بوتة معاملات که آلات و اسباب جمله مرتفع شود ، بمحض معرفت حق تعالی قایم گردند چنانکه گفت : لا یرال العبد یتقرب الی بآلئ و افیل حتی احمده و یحببنی (۱۶ پ)
- ۱۵ فإذا احمبته صرت له سمعاً و بصراً و یداً و مؤیداً فبى یبسط و بى ینبصر و بى یتکلم ، خداوند تعالی چنین اشارت کرد که چندان هیبت جبروت و محبت در دل ایشان راه یابد که جمله حرکت و سکون ایشان نسبت محبت من گیرد تا بمن بشنوند و بمن گویند و بمن بینند و جز مرا نشناسند و جز با من سر و کار ندارند
- ۲۰ و من كان لله كان الله له .

و در اخبار آمده است : ما من عبد شغلته ذکری عن مسألتي الا اعطيته افضل ما يسألني السائل عني . فضالة بن عبید روایت میکند که روزی از روزها در عقب

۱- اگر در اصل «شما چه قومی اید؟» نبوده باشد ، ضمیر مفرد به جمع عطف شده است .

۲- قرآن ، سورة رحمن (۵۵) آیه ۶۰ .

- مصطفیٰ علیہ السلام نماز می‌کردم، جماعتی از صوفیان صحابه هم آنجا نماز می‌کردند چندان ضعیف و عاجز در ایشان اثر کرده بود از فاقه و ریاضت و بی‌برگی و کم خوردن که گفتمی : ان هؤلا [ء] مجافین ، مگر ایشان دیوانگان اند . چون رسول علیہ السلام از نماز فارغ شد روی مبارک بدان فقرا کرد ، گفت : بدان خدای که جان محمد بقبضه قدرت اوست که اگر شما بدانید که شمارا درین رنج چند دولت و راحت و مقدار و منزلت است از خدای تعالی زیادت این محنت خواهید که بقدر ماقتتعمنی قنال ماقتتعمنی . فضاله میگوید : و انما دویند کنت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم .
- و درخبر است که روز قیامت از حضرت عزت ندا آید که : اذن احبائی . دوستان من کجا اند ؟ فقرای امت را که سالکان طریقت باشند حاضر کنند . خطاب آید که : عبادی لم ازو عنکم الدنیا لپوانکم علی و انما اردت ان (۱۷ ر) اصعب لکم العطاء الیوم فاستلوا ما شئتم ، گوید : من در احوال دنیا بر شما نه از حقارت و هوان بسته بودم و لکن خواستم تا مرتبت شما امروز زیادت باشد اکنون آرزویی که دارید بخواهید . گویند : بار خدایا دی ترا داشتیم امروز ترا خواهیم و پس .
- فلا تعلم نفس ما اخفی لہم من قرۃ اعین جزاء بما کانوا يعملون . و سید عمیرہ السلام گفت حاکما عن الله تعالی : اعددت لعبادی الصالحین ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی [قلب] بشر .
- و اگر ارباب طریقت را هیچ قربت نیستی الا این که گفت : اما حدیث من ذکر فی ، خود کفایتست بل که چندان مرتبت است و آیات و اخبار که در حدیث یاد کنیم دراز شود و از حد اختصار بگذرد . در جمله چنین روایت کرده اند .
- موسی علیہ السلام از خدای تعالی پرسید که از بندگان تو کدام عزیزتر است ؟ گفت : اصحاب الزهد و الفقر ، خطاب آمد که خداوند فقرا . و مصطفیٰ علیہ السلام میگوید :

۱ - قرآن ، سوره سجدہ (۳۲) آیه ۱۷ .

۲ - با توجه به ماخذ موجود افروخته شد در کتاب تعلیقات .

۳ - همین است در نسخه اساس ؛ اگر ترجمه اندر به اندر و اسرار الی حدیث و التفسیر .

مراد باشد ، می شود : خداوند [زهد و فقر] .

من أراد أن يجلس مع الله فليجلس مع أهل التصوّف . هر چند که اسناد این حدیث منقطع است اما منقولست که هر که عزت مجالست خداوند تعالی میطلبد بروی باد مجالست صوفیان زیرا که ایشان همیشه بدل حاضر باشند و خداوند تعالی بدیشان نظر دارد ، چون در میان ایشان نشینی از آن نظر که بدل ایشان رسد ترا نیز رحمتی باشد که هم القوم لا يشقى جلسهم أبدا .

در جمله هر مقام نیکو و هر خصلتی پسندیده که در قرآن یاد کرده اند و در اخبار آمده است آن خصلت در میان صوفیان باز یابد، آن اسم و آن مرتبت که قرین آن (۱۷ پ) خصلت است ایشانرا باشد در دنیا و آخرت ؛ و آمده است که: اهل شغل انفسهم فی الدنیا هم اهل شغل انفسهم فی الآخرة و اهل شغل الله فی الدنیا هم اهل شغل الله فی الآخرة و العرف ینقطع فیما بین الناس و لا ینقطع فیما بین الله و من شغل مشغول بالله عن الله ادر که الممت فی الوقت . ایزد تعالی ترا تنبیه دهد تا از خواب غفلت بیدار شوی و بدیده انصاف و اقرار، احوال طایفه طریقت ملاحظه کنی تا از برکات ایشان محروم نمائی که ذلک هو الخسران المبین^۱ .

این قدر ذکر آیات و اخبار کفایت است درین کتاب که خود در هر فصلی ذکر آیات و اخبار کرده آید ان شاء الله العزیز .

۱ - قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۱۱ ؛ سوره زمر (۳۹) آیه ۱۷ .

تَمَّةُ این رکن يك بابست در بیان سال شیخ

بدانکه این مقدمها بر مثال میزان است که يك کفّه او شریعت آمد و دیگر کفّه طریقت، و آن قواعد سنگهای آن ترازو است . و از کان دیگر که مشتمل است بر احوال و اعمال که بیان میکنیم معلوماتی است که برین محک سرده باید کرد . اگر میزان گویی و زانی باید و اگر محکگی شمری صرافی باید و اگر دانه‌ای پنداری کارنده‌ای و دارنده‌ای باید . و در جمله مراد ازین باب آنست که مبتدی بداند که ویرا هیچیز مهم‌تر از پیر مشفق نیست که هر درخت که خود روی بود سرود آن عقص باشد، حلاوت ندهد چنانکه آنکه کسی بکارد تا چون رسید دست برز در بشجره رسد ثمره با حلاوت باشد . مرید نیز که پیر ندارد احوال و اعمال او حمیده ثمرات طبع او باشد، هیچ يك حکم بلاغت و نضج نپذیرد و فایده ندهد که مرید در بدو از ادت بغلبه طلب (۱۸) و حلت حرارت و شوق مدهوش و مدهوش باشد، آنچه صلاح و فساد او باشد فرق نتواند کردن، و بیمار چون بمعالجت خود استوار نماید در هلاک افتد . باید که بطبیعی رجوع کند تا طبیب از سر او بپوشد . پس مرض او را علاج کند . پیر نیز واقف بر غواص سدوک مسرور در دو حال شده و آفات و موانع دانسته و بر اوج و حضیض مطاع گشته تا این پیر مشفق همچنانکه

۱ - در این کتاب در پایان هر رکن ، تَمَّة‌ای آورده شده است که در تَمَّة‌ها

مقدمه مذکور نیست از جمله یکی همین تَمَّة در این اول است در بیان سال شیخ .

طبيب عالم بر مقدار امزجه و اشربه معاجين^۱ سازد، موافق طبع بیمار تر کيب کند و بوی دهد تا شفا حاصل آيد، پير نیز در حال مرید صرف کند و آنچه بدست از وی زایل کند و آنچه نيك است وی را فرماید تا فواید متصل گردد و ازینجاست که سيد عالم عليه السلام گفت : الشیخ فی قومیه کالنّبی فی امتّه . همچنانکه امت را نبی باید، و طفل را معلم بباید، و بیمار را طبیب، و تشنه را آب، مرید را نیز پير بباید تا آنچه مصلحت و مفسدت سلوک راه است می نماید. و چون بخود کفایت کند همچنان باشد که راهی نداند و آنکه راهبری کند، زود باشد که در هلاک افتد . و چون مرید خواهد که احوال از کتاب معلوم کند همچنان باشد که کسی که با مردگان صحبت کند، و هر که با مرده بسیار نشیند مرده دل شود .

پس مرید را اقتدا باید کردن به هر سالک و اصل عالم عامل تا آن جوان در ظلّ همت آن پير از آفات راه سلامت بگذرد که در راه تصوف خطر بسیارست و مهالك بی شمار . پس رادرفته ای باید مطلع تانوَ آمده ای^۲ را دلالت کند (۱۸ پ) . و خداوند تعالی فرمودست که با نیکان صحبت دارید چنانکه خبر داد : یا [ا] یها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین^۳ . و رسول علیه السلام فرمود که : اقتدوا بالذین من بعدي اخی بکر و عمرو عثمان و علی رضی الله عنهم . و گفت : اصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم . و بنای عالم خود برین نهاده اند، متعلمان بعلمای [ی] اسلام اقتدا کنند ، و امتان انبیا را متابعت نمایند ، و مریدان به پیران صادق و مشفق تولی کنند تا نجات یابند . و پير هرگز مرید متمرّد مرید طالب نتواند کرد همچنانکه انبیا مهجوران ازلی را مسلمان نتوانستند کرد اما چون حق تعالی خیر نهاده است و دین داده است و دولت اسلام در متابعت نبی ظاهر شود اینجا نیز

۱ - چنین بنظر می رسد که « بر مقدار امزجه و اشربه و معاجین » مناسب تر است و شاید در اصل چنین بوده است .

۲ - رسم خط نسخه اساس : نوآمده ای .

۳ - قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۲۰ .

فایده تصوف و سر طریقت در صحبت و خدمت و اقتدا به پیر ظاهر شود . و این معانی سید عالم علیه السلام فرمودست گفت : اَنْظُرْ فِي دُنْيَاكَ اِلَى مَنْ هُوَ دُوْنَكَ وَاكْتَفِ بِهِ وَاَنْظُرْ فِي دِيْنِكَ اِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ وَاَقْتَدِ بِهِ ، در دنیا بکسی نگر که کمتر از تو باشد و قناعت کن، و در دین بکسی نگر که مهتر از تو باشد و بسوی اقتدا کن که همه برکات دران است که مرد خود را به پیر سپارد تا چنانکه صلاح وی باشد تربیت میکند و بر مهمات دلالت میکند که پیران بزرگ گفته اند که : هر که درین طریقت بر آئی خود کفایت کند و بصحبت خود قناعت کند بت پرستی مغرور باشد که هرگز بسر گنج فلاح و نجات نرسد .

پس مرید را پیر بیاید ، و پیر را در تربیت مرید (۱۹) شفقت و سیاست بیاید ، و مرید را در راه تسلیم حرمت و خدمت بیاید تا حرمت و خدمت باشفقت و سیاست پیر ضم شود ، بریاضت مرید اخلاق مذموم بر خیزد ، و بشفقت مریدی اخلاق حمیده حاصل آید، آنکه تصوف او را روی نماید و طریقت وی قبول کند
 اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لِّقَبْلِ الْاٰلِطَيِّبِ ، و درین ولایت الا پاکان را راه نیست فَمَا رِحَالُ الْحَدَثِ
 اَنْ يَتَّعَبُوْا وَاِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّعِبِيْنَ .

ایزد تعالی ما را ارادت و تصدیق دهد بفضله و کرمه .

رکن دوم

در اعمال

ارکن دوم |

| در اعمال |

و این موقوفست بر سه [وظیفه] ۱ .

[وظیفه اول در اعمال مبتدیان]

وظیفه اول در اعمال مبتدیان است و در وی ده مهم است.

مهم اول ارادت است

قال الله تعالی : من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرده و من كان يريد

حرث الدنيا فؤقه منيها و مناله في الآخرة من نصيب ۲ .

ارادت خواست دل است که اندیشه بچیزی متعلق گردد و از آن اندیشه

انزعاج در خاطر آید که بدان انزعاج نیت طلب آن چیز کند و هر چه در

شریفتار ارادت بهتر . و حقیقت ارادت خواست محض است و بجز در امور و

علائق، فارغ از طلب آلات و دور از امتزاج و اغراض . و این از تعبیر پندار پس

و ممنوع و منقطع گشتن باسباب و اغراض الا در حضرت الهیت بار نیاید .

۱ - با توجه به سیاق و سباق و فیر من کتاب افروده شد .

۲ - قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۱۹ .

اللَّهُ مَا يَشَاءُ^۱ وَيُحْكَمُ مَا يَرِيدُ^۲ .

اما ارادت آدمی را موانع و علایق بسیار است گاهی از ضعف ارادت، و گاهی از عجز مرید، و گاه از امتناع مراد، و نیز باشد که موانع دیگر افتد از عدم (۱۹ پ) آلات یا از بعد مسافت یا از مخالفت مدت و مانند این موانع دیگر که حقیقت ارادت محصل نشود . و با این همه ارادت آدمی مشوش است بغرض و شهوت و غضب که بعضی خیرها را خواستار کند بحیلت ارادت و مایه حمیت و آن وجهی از غضب باشد تا بحکم رعونت و ریاست خواهد و آن شاخ از شهوت باشد یا برای نیکونامی و مدح مردم و مانند این ، و آن وجهی از غرض باشد و از مرض دل. و ارادت صافی آنست که محض در طلب باقیات صالحات از دل صادر شود و ارادت نیت صادق است که تمام شود، و ارادت از طریقت هم چنانست که نیت در شریعت. هر عبادتی که از نیت خالی ماند قدری ندارد، در طریقت هر حرکتی که از ارادت و نیت تهی شود هیچ مزیت^۳ نگیرد .

و ارادت سه گونه است : یکی ارادت دنیا که آدمی در حباله حرص و شرك

۱ - در اصل : مايشا ؛ قرآن، سوره ابرهيم (۱۴) آیه ۳۲ ؛ سوره حج (۲۲) آیه

۱۹ : ان الله يفعل ما يشاء ؛ سوره آل عمران (۳) آیه ۳۵ : كذلك الله يفعل ما يشاء .

۲ - سوره مائده (۵) آیه ۱ : ان الله يحكم ما يريد . صورت : « يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد » -

که در کتابها از جمله شرح تعرف ۱/۱۴۳، ۱۹۸، ۲۱۱ و کشف الاسرار ج-

۱/۶۰۵، ۳/۲۷۱ و مصباح الهدایه ۲۹ مذکورست - به این صورت در قرآن مجید نیامده

و شاید ترکیبی از دو آیه باشد. آقای همایی نوشته اند: « جمله اول مأخوذ است از كذلك

الله يفعل ما يشاء) در سوره آل عمران یا (ان الله يفعل ما يشاء) در سوره حج - و جمله دوم

مأخوذ از (ان الله يحكم ما يريد) در سوره مائده و هر دو فقره پشت سر هم در يك آیه نیست،

(مصباح الهدایه ۱/۲۹ ح) . ظاهراً جمله اول مأخوذ از سوره ابرهيم آیه (۳۲) است :

يفعل الله ما يشاء .

۳ - کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل نوشته است : « مرتبت » .

و شره افتد و حب دنیا مستولی شود و شب و روز بطمع حطام دنیا مستغرق گرداند و آن ارادت مجازی باشد بل که آنرا شره و حرص خواندن اولیتر باشد . و این نیت و ارادت که از بهر دنیا باشد^۱ آفتی تمام و مرضی مهلك^۱ که چون بر دل مبتدی مستولی گردد ویرا از جمله خیرات منع کند و فترتها در راه پدید آید و آدمی را بطرق شیطانی دعوت کند. و اگر چند حیلت و حرص نماید زیادت از آنچه مقدرست بدست نیاید . و چون عمر در ارادت دنیا خرج کند در قیامت از آن راحت و سعادت جاویدانه محروم ماند و حیل بینهم و بین مایشتهون^۲ . و مصطفی صلوات (۲۰) ر) الله و سلامه علیه چنین گفته است که : **مَنْ أَحَبَّ دُنْيَاهُ أَضْرَبَ بِأَخْرَاقِهِ** . و هر که دل را بحب دنیا و ارادت آن بسته گرداند لابد در ارادت او را حرمان خسته گرداند. و این ارادت و احوال دنیا منتهیان را که مستقیم شده باشند همه زیان کارست پس در دل مبتدیان که متلون باشند زیان کارتر . و بزرگان گفته اند که : هر مرید را که در ابتدا دل بدنی باز نگردد از وی هیچ صلاح نیاید . و شرط مرید آنست که باول حال هر چه در دنیا دارد بذل کند، و راحت برادران بر او ایشار کند. و دل را از حب حطام دنیا صیانت تمام کند تا ارادت از وی درست آید. و آن ارادت که بدنی تعلق گیرد حرص گویند و طمع و شره و هر چه زیادت از مهم قیوم وقت است جمله سبب ندامت است .

و دیگر ارادت احوال آخرت است که دل آدمی ازین منزل تسوقی کند. و اسباب آخرت و سعادت ابدی در آن دل محبوب گردد. و مزید درجات جنت آید. و بدان ارادت مجاهدتها پیش گیرد. و عمر در تعب و طلب بذل کند تا بهر بمراد خویش رسد. و این نوع ارادت زهاد و عباد را باشد و این را ازین نوع گویند . خداوند تعالی ازین دو قوم خبر دادست : **سَمِعَ مِنْ عِبَادِهِ وَ عِبَادِهِ**

۱-۲ . چنین بنظر من رسد که شاید کلمه ای باشد است در این باب

افتاده است و جای آن بعد از هر يك از این کلمات تواند بود

۲ - قرآن، سوره سبا (۳۴) آیه ۵۳ .

مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ١ .

اما ارادت که باحوال آخرت تعلق دارد مثمر است و از انجا فواید آخرتی حاصل آید و مَنْ ارَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ ٢، فَأُولَٰئِكَ يُدْخِلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يَدْخُلُونَهَا شَيْئًا ٣ . و ارادت آخرت شریفتر از ارادت دنیا است که آخرت حکم بقا دارد و دنیا حکم فنا، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ٤ و گفته است (۲۰ پ) : وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ ٥ . پس طامعان مریدان دنیا باشند و متقیان مریدان عقبی . و این دو سرای محل صنع است و منزل و صنایع بهتر از مصنوع مرید را و کاملتر .

و سوم گونه ارادت بحق است که آدمی دیده دل را بکحل عقل منور گرداند ، بارتقا و تصعد از جمله مکونات در گذرد و به بیند که دل شریفست و ارادت حرکت دل است که نه در وی طمع دنیا شاید بودن نه در هوای طلب عقبی ، بل که در شرط ارادت حقیقی آنست که باوج ولایت و سمای عزت رود تا عزیز هر دو سرای گردد، مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلْيَدِّهِ الْعِزَّةَ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ٦ . و کلمه طیبه ارادت صادق و نیت صحیحه است که از دل مرید محقق صادر شود ، و بهیچ آفریده معلق نشود، و بمحبت اغیار مکدر و ممزوج نگردد، و طیران در سمای همت کند که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُعَالِي الْأُمُورِ وَيُبْغِضُ سُنْأَفِيهَا .

و چون دل را در طلب حقایق راه حق ارادت افتد دنیا در بازو چنانکه شیخ شبلی رحمة الله علیه باول ارادت بدره بدره زر در دجله می انداخت . گفتند : چرا

١ - قرآن، سوره آل عمران (٣) آیه ١٤٦ .

٢ - قرآن، سوره اسری (١٧) آیه ٢٠ : بقیة آیه نیز چنین است : فَأُولَٰئِكَ كَانَ

سَعْيَهَا مَشْكُورًا .

٣ - قرآن، سوره مریم (١٩) آیه ٦١ .

٤ - قرآن، سوره اعلیٰ (٨٧) آیه ١٧ .

٥ - قرآن، سوره نساء (٤) آیه ٧٩ .

٦ - قرآن، سوره فاطر (٣٥) آیه ١١ .

می اندازی؟ گفت: در پنداشت را گشاده میکنم تا بجهم. گفتند: چون^۱ در آب می اندازی، اگر ببخشی بهتر. گفت: زهرست، چون مرا زیان دارد دیگران را چون پسندم؟ که رسول علیه السلام گفته است: لَا يَسْتَعْمَلُ إِيمَانٌ أَحَدَكُمْ حَتَّىٰ يَجِبَ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ مَا يَجِبُ لِنَفْسِهِ.

۵ و چون از دنیا بر گذرد بطمع درجات آخرت هم قناعت نکند چنانکه از شیخ ابوعلی رودباری آورند که گفتند: ای شیخ چه می باشد؟ گفت: انواع راحت آخرت و فنون لذات بهشت و درجات رفیع عرض میکنند (۲۱ ر) و رضوان میگوید: چه خواهی که بنام تو کنیم؟ که درهای خزاین گشاده اند. میگوییم که هیچ نخواهم الا معبود را.

۱۰ پس ارادت حقیقی آنست که مبتدی را نیت صادق در دل افتد تا از آفریدها اعراض کند، و در طلب حق کمر جهد بر میان بندد، و مرید وارد در راه دین آید، و ابتدا روی^۲ به پیر مشفق کند تا این پیر او را مدد دهد در سلوک راه طریقت، و از آفت منازل او را خبر دهد که رفته باشد و داند، تا مرید بجایگاهی منتطع نگردد، و فترت نیفتد. و هر که در راه رفتن پیر را نپسندد از فترت ارادت باشد و تردد دران چون ارادت فاتر بود امتحان کند و در تردد و تلون افتد. چنانکه از بزرگی از بزرگان طریقت حکایت کنند که گفت: من شرط ارادت از گریه ای آموختم که روزی دراز بر در سوراخ موشی نشسته بود، نه خورد و نه خفت و نه برفت. و نه دیده از سوراخ بگردانید تا آخر شب را بمقصود خود رسید.

پس مرید را در راه چندان صدق و جد و جهد بیاید کرد که در به، که سوره این راه آسان نیست بل که این کار با عمر همبرست. و گفته: اذِلَّكَ جَدًّا لِمَنْ يَسْرُ بِذَلِ الرُّوحِ اِنْ قَدَرْتَ فَعَمَالَ^۳ وَالْأَفْلاَقُ سَمِعَ الْعَمَلِ وَالنَّالِ. و گفته اند: سَمِعَ الْمَطْلَبِ

۱ - کلمه «چون» را که در متن از قلم افتاده کاتب در «اسیبه اقر ودها است»

۲ - کلمه «روی» را که در متن از قلم افتاده کاتب در «اسیبه اقر ودها است»

۳ - در اصل «ان قدرت فتعمال» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در «اسیبه اقر ودها است»

شَيْئاً وَجَدَّ وَجَدَّ . و چون ارادت صادق شود و از شوايب صافی گردد و مرید با خود عزم درست کند که مقصد الا حق نخواهد بودن هرگز از طلب فرو نه ایستد، تا باشد می جوید و چون بنزع رسد جان نیز دران طلب تسلیم کند که خود اول شرط ارادت دنیا باختن است، آنگه تن بخدمت سپردن است، آنگه جان بمطلوب (۲۱ پ) دادن است، آنگه از اطماع دو جهانی فارغ بودن است که هر که درین طریقت درمقابله ارادت چیزی جوید آن تجارت باشد نه ارادت و در طریقت تجارت نیست .

ایزد تعالی ارادتها صادق گرداناد ، اِنَّهُ الْقَادِرُ عَلٰى مَا يَشَاءُ .

مهم دوم توبه است *

قال الله تعالى : وَتَوَدُّوا اِلَى اللّٰهِ جَمِيعاً اِنَّهُ الْمُؤْمِنُونَ .^۱ مرید را توبه باید کرد از جمله معاصی، از صغایر و کبایر، که گناه کردن تیره گردانیدن آینه دل است و چون آینه تاریک باشد در وی هیچ چیز نشاید دید و مراد ازین طریقت آنست که دلها بر مثال آینه گردد صافی و منور تا در وی عکس عالم خلق و امر را به بیند، تا از زمره عوام بصف خواص آید . و چون دل تاریک شود بظلمات معاصی قسوتی در وی پدید آید، وَالْقَلْبُ الْقَاسِي بَعِيدٌ مِّنَ اللّٰهِ بَعِيدٌ مِّنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ ،^۲ دل سنگ صفت است و خانه شیطانست^۲ و دل آبگینه صفت زجاجة مصباح ایمان است .

و تصفیة دل ترك معاصی باشد و ترك معاصی اعراض است از هوا، و احتراز از امثال امرهای شیطانی و جستن نصیب هوای نفسانی . و این احتراز از معاصی هم اشتغال آرد بل که چنان باید که آدمی دیده دل باز کند ، و نور طاعت از ظلمت معصیت باز شناسد، و بداند که هر لذتی که امروز از معاصی برسد فردا حسرت

۱ - قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۱ : در نسخه اساس : «ایها» .

۲ - ۲ ، بقرینه جمله بعد : «دل آبگینه صفت زجاجة مصباح ایمان است» شاید این

جمله نیز چنین بوده است : «دل سنگ صفت خانه شیطانست» . شاید هم کلمه ای مانند

«چنین» از قلم افتاده و بوده است : «[چنین] دل سنگ صفت است و...» .

و نعمتی خواهد بودن در قیامت، پس رجوع کند از جمله معاصی و باز گردد و با راه طاعت آید .

و توبه هم بزبان باید و هم بدل و هم بتن نه چنانکه بدل اندیشه فساد دارد و بزبان گوید : توبه کردم، که این خیانت باشد و چنان نه (۲۲ ر) که بزبان گوید: توبه کردم، و بتن در معاصی باشد این ضعف و عجز و کاهلی باشد که چنان باید که تن را در قید توبه دارد، و دل در زینت توبه دارد، و به زبان ذکر توبه راند تا از جمله تایبان شود. و توبه طهارت مردان است از لوث معاصی، و تایب متطهر گردد، حق تعالی ویرا در حرم محبت خود راه دهد که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** ^۱.

- ۱۰ و توبه را سه وجه است: اول توبه عوام که از کبایر باز گردند، و از محرمات دور شوند . و در خبر آمده است از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت : ان الله بناجا من قبل المشرق دجال لدباب التوبة لا يدخل على العباد حتى تطلع الشمس عن مغربها ، گفت : حق را تعالی دری است که در جانب مشرق پدید آید آن در نه بندند ^۲ تا آفتاب از مغرب بر آید ^۳ یعنی تا بقیامت در توبه بر عاصیان گشاده است تا هر وقت که عاصی باز آید در توبت گشاده بیند و مقبول گردد .
- ۱۵ و در حدیث آمده است که اعرابی ^۳ بنزد رسول علیه السلام آمد و گفت : ان احدنا يذنب؟ قال : يكتب عليه . قال : يا رسول الله اذ ذنبت عنيت قال : دعوتك . گفت : یا رسول الله یکی از ما گناهی کند حال او چه باشد؟ گفت : آن گناه بر وی نویسند . گفت : یا رسول الله توبه کند گفت : بیامرزند ورقم عفو بر آن گناه نویسند . فقال كاتبا و كاتبا فقال ما قال الاول . سه توبت این سبیل معاودت توبت است : گفت : دیگر باره بر وی نویسند . گفت : یا رسول الله دیگر باره توبه کند . گفت : دیگر

۱ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۲۲ .

۲ - در متن از قلم افتاده و کتاب در - آیه اف و ده است .

۳ - رسم خط نسخه اساس : اعرابی .

- بارہ عفو کنند قال الله لا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوْا ، گفت : در حضرت عزت ملال را مجال نیست (۲۲ پ) تا مادام بنده باز می آید می پذیرد . و چنانکه در حدیث مراتب اوقات توبه درست شده است از رسول علیه السلام که گفت : مَنْ قَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةِ قَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ . همچنین بمه و هفته و روز باز آمد و آنکه گفت : وَمَنْ قَابَ قَبْلَ أَنْ يَغْرَعَ قَابَ اللَّهِ عَلَيْهِ ، گفت : آن ساعت که جان میدهد توبت کند قبول کند و این ضعیف ترین توبتهاست که مردم از حیوة نا امید شود و جمله قوتها که دواعی شهوتها باشد بمیرد آنکه بنده بحکم عجز و اضطرار توبه کند و با آن همه حق تعالی بکمال کرم این توفیق میکند که **الْتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ** .
- دوم درجه از توبه احوال خواص است که از صغایر توبه کنند که صغایر را در حق خواص همچندان آفت است که کبایر را در حق عوام . و هر گناه که خداوند تعالی بنده را بدان مطالبه کند آن کبیره باشد . رسول علیه السلام گفت : **إِيَّاكُمْ وَمَحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا مِنَ اللَّهِ طَالِبًا** ، گفت : از صغایر دور باشید که هر صغیره که ترا در چشم و دل نیاید خدای تعالی آنرا در علم خود گیرد، و در قیامت با بنده حساب کند ، و هر چه که در قلم ملائکه و علم خدای تعالی آید در قیامت حساب آن از بنده باز خواهد، و خرد نباشد و يك خاطر بد باشد که بنده آنرا خرد شمرد از انجا دوم گناه تولد کند و سیم پدیدار آرد و آنکه ظلمتی شود که جمله دل بگیرد . پس از بیم کبایر از صغایر دور باید بودن که نفس اماره غدار است چون بيك صغیره ویرا راه گشاده کنی بدیگری تجاسر^۱ و اصرار بر صغایر تعدی دارد بارتکاب کبایر (۲۳ ر) . پس اگر وقتی زلتی حاصل آید در حال بر اثر آن توبه باید کرد تا نفس دلیر نگردد، **عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ**^۲ .
- و رسول علیه السلام در وصیت معاذ جبل گفت : **اتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَّحِينًا** ، گفت : بر اثر سیئه زود حسنه ای بکن تا آن سیئه را محو کند . و از رسول علیه السلام

۱ - ظاهراً کلمه ای از قبیل « کند، ورزد، نماید » از قلم افتاده است .

۲ - قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۰۳ .

درست شده است که هر گاه سحر گاه سلطان عنایت را از حضرت لایزال بمطالبت
همم بندگان بعالم ظهور و تقریب دلها فرستد تا در محمل وصول بحکم اضافت نزول
افاضت قبول کند ، و در میان جان آدمیان ندا در دهد که : هَلْ مِنْ قَائِبٍ فَيُتَقَبَلُ
تَوْبَتَهُ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيُغْفَرُ لَهُ هَلْ مِنْ دَاعٍ فَيُسْتَجَابُ دَعْوَتُهُ ؟ ندا در دهند که هیچ
تایب هست تا توبه وی قبول کنیم؟ هیچ آینده بصدق هست تا از کرم خود استقبال
قدم او کنیم؟ و در قرآن قدیم گفته است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوَدُّوا إِلَى اللَّهِ تَوَدُّوا
نُصُوحًا ، نصوص آنست که دیگر باره بر سر آن فعل باز نشود . و هم چنانکه شرط
ببنده فرستاد که : وَقَوُّدُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا ، اسم قبول توبه بر خود نهاد که غافِر الذَّنْبِ
و قَابِلُ التَّوْبِ ، تا بنده ناامید نشود .

۱۰ پس همیشه تایب باید بودن تا در وقت فترت از معصیت توبه باید کرد و
در وقت طاعت از عجب و ریا توبت باید کردن که آفت در وقت طاعت بسوزد
از آنست که آفت زلت و فترت در وقت معصیت .

و مرتبه سوم از توبه صفت انبیا^۲ و اولیاست که چنین گفته اند : حَسْبُ
الْأَعْرَاسِ مِنَ الْمُتَرَدِّينَ ، مبتدی را و عالی را واجب است که از کنار دهر بگذرد
(۲۳ پ) و مقتصد را لازم است که از صغایر و شبنبات حذر کند . و بر حسب
سابقان معین است که پیوسته رقیب خاطر باشند ، و باسیات توقف کنند ، و از هر حالت
که بگذرد آن گذشته را زلتی شمارند از التفتات بدان حالات توبه کند . چنانکه در
علیه السلام در فرط حرارت محبت خود قدم بر بساط انبساط نهاد و گفت : اَرَدْتُ

۱- قرآن، سوره تجمیم (۶۶) آیه ۱۰ .

۲- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۱ .

۳- قرآن، سوره مائده (۲۰) آیه ۲ .

۴- انبیا و در ضمن اقام افتاده و کلام "وَدَّعَىٰ سُبْحَانَكَ" .

۵- اگر در اصل توبه کند ، توبه بصدق و فعل صحیح و توبه بصدق و توبه بصدق .

که در دنیا بخواهد این کتاب بر خیزد .

۶- کلام حرارت، در ضمن اقام افتاده و کلام "وَدَّعَىٰ سُبْحَانَكَ" .

أَذْظُرُ إِلَيْكَ . چون از حد سگر خود در گذشت نور عقل بردل وی مستولی تر گشت،
 بچشمه سبحانیت الهیت غسل کرد ، و جامه توبت در پوشید . گفت : سُبْحَانَكَ
 قُبْتُ إِلَيْكَ . و اینجا بود که سید عالم علیه السلام اشارت کرد که : يَا [أَيُّهَا] النَّاسُ
 تَوْبُوا إِلَى رَبِّكُمْ فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ ، گفت : بر شما باد که همه
 بدرگاه توبه بازگردید که من که رسول خدایم بعالمیان ، هر روز صد بار توبه کنم
 و بدرگاه بازگردم . و توبه مصطفی علیه السلام نه از گناه بود و نه از زلت و نه از
 صغیره و کبیره بل که از توقف خاطر بودی بوسایل و اسباب ، و چون ازان حالت
 ترقی گرفتی و باز نگرستی ازان التفات توبه کردی ، و مقصود ازان توبه تنبیه و
 تلقین امت بودی تا بدانند که چون انبیا و اولیا را بتوبت حاجت افتد مبتدیان و
 مریدان و طالبان و سالکان را احتیاج بیشتر باشد و توبت کردن مهم تر و نهایت
 توبه حفظ دل است و بدایت توبه قول زبان ، قال علیه السلام : النَّدَمُ تَوْبَةٌ .

۵

۱۰

ایزد تعالی ما را از کردارهای بد و گفتارهای بد و محال توبه دهد و ما را از
 آفات نگاه دارد ، إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . (۲۴ر)
 مهم سوم ریاضت است .

۱۵

بدان که طبع آدمی جموح و کنود است و اوصاف خبیثه و اخلاق ذمیمه
 مرکب است در طینت آدمی چنانکه خدای تعالی در قرآن بمواضع مختلف یاد کرده
 است : وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ عَجُولًا^۴؛ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ^۵؛ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ^۶؛

۱- قرآن، سورة اعراف (۷) آیه ۱۳۹ .

۲- قرآن، سورة اعراف (۷) آیه ۱۴۰ .

۳- قرآن، سورة بقره (۲) آیه ۳۵ ، ۵۱ .

۴- آیه قرآن اینست : خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا ، سورة نسا (۴) آیه ۳۲ ؛ يَا : كَانِ

الْإِنْسَانَ عَجُولًا ، سورة اسرى (۱۷) آیه ۱۲ . ظاهراً آنچه در متن آمده آمیخته‌ای از
 این دو آیه است .

۵- قرآن، سورة بلد (۹۰) آیه ۴ .

۶- قرآن، سورة عادیات (۱۰۰) آیه ۶ .

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُورٌ^۱؛ گفته است در قصه یوسف : وَمَا أُجْرِي ذَنْبِي إِنْ النِّفْسَ لَأَمَّارَةٌ
بِالسُّوءِ^۲. ومصطفی علیه السلام گفته است : أعدى^۳ عدوك نفسك التي بين جنبيك.
و بدوود علیه السلام از حضرت عزت وحی آمدست که : عَادَ ذَنْبَكَ فَمَادَا أَنْتَصَبْتَ
لِمَعَادِكَ. و در قرآن خبر داد که : إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُورٌ^۴.

- ۵ و مانند این آیات و اخبار بسیارست که چون آثار اخلاق خبیثه که ثمرات تسلط نفس اماره است بر احوال آدمی غالب شود آدمی در خسران و خذلان افتد و از نور ایمان محروم ماند و از درگاه عزت مهجور گردد : همچنان که کره در بیابان خوی کرده باشد ، و قوت او مستوایی باشد ، آسان آسان لگام نپذیرد و رام نشود ، چنانکه مرکب را شاید ، بر ریاضت حاجت افتد که چون مرتاض گردد ، و زخم لگام ریاض بیابد ، ذلول شود ، زین را شاید ، آنگه از وی فایده حاصل شود. این نفس اماره جموح تر از مرکب بیابانی است چون آنرا بر ریاضت حاجت است تا اصلاح آید نفس اماره نیز محتاج است تا چون آدمی بمجاهدت در آید. و اثقال عبادت بر نفس نهد، و اشغال و علایق شهوانی از وی دور دارد رنج مجاهدت سبب راحت مشاهدت گردد و ازان ریاضت هدایت حاصل آید چنانکه حق تعالی خبر داد در کلام مجید :
- ۱۰ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا (۲۴ پ) لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا. و از مصطفی علیه السلام پرسیدند که : بعد از ایمان چه عمل فاضلتر و بهتر ؟ گفت : جهاد فی سبیل الله. و جهاد بر دو گونه است : یکی جهاد ظاهر است که تعلق بر عبادت و حفظ ارکان دارد و آن جهاد با مخالفان دین و کافران و بیگانگان باشد و این بر شیخانگان و امران و اصحاب

۱ -- قرآن، سوره حج (۲۴) آیه ۶۵ : نَبِيًّا سَوَّيًّا قَائِمًا تَلْمِزًا مِّنْ لَّدُنْكَ

لِفُورٍ بَيْنِ يَدَيْهِ .

۲ -- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳ .

۳ -- در اصل : أعداء ، اصلاح شد .

۴ -- قرآن، سوره عبس (۱۰۳) آیه ۴ .

۵ -- قرآن، سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ .

قوت متعین است؛ و دیگر گونه جهاد مرد است با نفس اماره خویش که دشمن دل و مخالف دین است و همیشه بر تربیت دل مشغول باشد و از متابعت شرع تمرد کند و آفت این نفس بر مرد بیشتر و بتر از آفت کافران است و زیادت از تلبیس ابلیس است که این در مرد در پیراهن آمده است .

۵ و این جهاد با این نفس ، واجب حال هر رونده است و درین مجاهدت نفس اماره را اسیر کردن و در زیر پای ریاضت ویرا حمل و ذلول گردانیدن تا مگر مرتاض و مهذب شود و از گمان بیقین و از طبع بشرع گراید ؛ و حق تعالی بدین فرموده است و بیان کرده : **وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ** . و سید عالم علیه السلام چون بر ریاضت نفوس و مجاهدت طباع بفرمود و قمع اوصاف مذمومه از قوم درخواست ، چنین عبارت کرد که : **رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ** . چون گفته است که : نفس بزرگتر دشمنی است و مخالفت کردن با بزرگتر دشمن بزرگتر جهاد باشد و جهاد بزرگتر را ثواب بیشتر .

پس هر که صلاح دین خود خواهد قصد کند که دل را بنور کلمه توحید منور کند و سر را بحلیه محبت مزین گرداند باید که نخست (۲۵ر) بر ریاضت نفس اماره مشغول شود که قصد کردن بسلوک طریقت در مقابله ایمانست . نخست توبه کردن ، و توبه در مقابله نیت است و آنکه ریاضت باید کردن که مانند طهارت است که بی طهارت نماز منعقد نشود و بی ریاضت نفس سالک این طریقت نتواند شد که ویرا کدورات است و بر وی غبار و دخان گمان است و بخار هموم متفرق ، و غالب بتصفیه و تنقیه حاجت است که آسمان صافی باید از بخارات و غبارات تا نور خورشید شعاع خویش ظاهر کند و خود را بسزا جلوت کند و تصفیه و تنقیه نفس بر ریاضت و مجاهدت راست آید که بدان ریاضت زوال اوصاف مذمومه بیاشد ، آنکه نور یقین در آینه دل متلاشی شود ، و عکس بر اطراف و اعضا افکند ، جمله منقاد

۱ - در نسخه اساس : بر لب (بی نتهاء) و در حاشیه نوشته شده است : خ .

۲ - سوره حج (۲۲) آیه ۷۷ .

و مطیع اوامر شوند ، و باختیار قصد طاعت و عبادت و عبودیت کند که نفس چون مرتاض باشد با طاعت الوف شود ، و باختیار طالب گردد ؛ و چون مرتاض نباشد در سلوک طریقت کاهل باشد، و تمرّد کند، و باضطرار عبادت کند ؛ در طاعت ضروری لذت و راحت ندهد . و رسول علیه السلام گفته است که : حلاوت طاعت مؤمنان یابند ، منافقان لذت عبادت نیابند زیرا که نفس ایشان کاهل باشد و مکدر و ظلوم مطلع نتواند شد بر حقیقت عبودیت ، هر چه کند بعبادت کند هرگز حقیقت نیابد .

- اما نفس مؤمن چون مرتاض شود و برنج مجاهدات کدورات از وی زایل شود ، ورهه از بصیرت او برخیزد ، و بحقایق بینا گردد ، (۲۵پ) و در دقایق روان گردد، از جمله محسنان شود، و در حرم معیت حق راه یابد که ان اللامع الحسنین^۱ .
- پس اول ریاضت حفظ حواس است که مبتدی خلوتی گیرد بشرط ، و از میان خلایق عزالت اختیار کند ، و در زاویه نشیند که منافذ حواس نباشد . دست و پای و زبان و گوش و دیده را از رفتن و گرفتن بگزاف . و نگرستن بهوا و شهوت ، و گفتن بدروغ ، و شنیدن محال منع کند . و روزگزار را در اوراد دینی مستغرق دارد . و همیشه مراقب احوال نفس باشد ، و آنرا مخالفت نماید . و هر چه روی در وفا دارد و حق را باشد آنرا مساعد می نماید . و چون بر ریاضت اطراف را در بند آورد می شود آنکه حواس را بند کند ؛ چون حفظ حواس بکند و هر یک را به مهم خاص او مشغول گرداند قوی تر شود . ریاضت از ظاهر فراتر گردد . در شهوت و لذات بر خویشتن به بندد . و در خفتن و خوردن و پوشیدن بعد ضرورت در آنجا
- که دنیا مردارست ، الأوقات ضرورت بجهت حفظ حرود نشاید خوردن و خوردن

۱ - شاید کلمه در اندکست و با آن که جای عهد بود در آنجا

مقدمات جمله ، مانند : نیاید .

۲ - قرآن ، سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ .

۳ - کاتب در - اشیه بتوان نسخه بدل نوشته است و بعد

از مردار خوردن . و چون بسیار نخورد کمتر خسبد ، و چون خوردن و خفتن بضرورت باشد و رعونت ساقط شود مقصود از پوشیدن بدانند که ستر عورت است^۱ بجامه مختصر قناعت کند .

و چون نفس را بدین سه چیز ریاضت دهد و هوای پر^۲ خوردن و خفتن و پوشیدن از وی بازگیرد فضول و رعونت و تکبر در وی منجمد شود که بیشتر آفات که از نفس پدید آید از خفتن و خوردن و پوشیدنست و مرید چون سیر بخورد کامل شود ، از وی عبادت نیاید ؛ و چون بسیار (۲۶ر) خسبد کند شود از وی خلوت نیاید ؛ و چون جامه فاخر پوشد رعنا شود از وی خدمت نیاید . و چون خدمت و خلوت و سیادت^۳ از بنده فایت شود آدمی در زمره بنهائیم افتد ، و از حساب و اعداد شیاطین گردد ، و در شرع مقصر باشد ، در طریقت قاصر باشد که نخست دقایق شریعتست آنکه حقایق طریقت . و چون ظاهر مرتاض شود مرد قوی گردد در ریاضت دادن نفس ، یا بر کمتر خوردن و کمتر خفتن و خشن پوشیدن راست گردد ، آنکه چون نفس ضعیف تر شود مرد قوی تر شود در باب ریاضت ، خاطر را لگام بر کند و زمام خاطر نگاه دارد تا در میان محالات جولان نکند . و آن دشوارترین بابی است از ابواب ریاضت و عظیمترین مجاهده ایست^۴ که مردم در خطرات محابا نکند و^۵ هر رونده ای اینجا استقامت نتواند بودن^۶ الا کسی [که] بتدریج مراتب سلوک بشرط بجای گیرد ، و حق هر منزل بتمامی بجای آرد تا چنان

۱ - کلمه «است» در متن از قلم افتاده و کاتب در حاشیه آن را افزوده است .

۲ - کلمه «پر» در متن از قلم افتاده و کاتب در حاشیه آن را افزوده است .

۳ - با توجه به جملات پیشین بجای کلمه «سیادت» باید «عبادت» باشد .

۴ - رسم خط نسخه اساس : مجاهده ایست .

۵ - ۵ ، شاید در اصل بوده است : «هر رونده ای [را] اینجا استقامت نتواند بودن»

و یا اگر «را» افزوده نشود فعل آخر جمله بجای «بودن» کلمه ای دیگر مانند «نمودن» کردن» باید باشد . در سورت اول ، آغاز جمله بعدی نیز شاید چنین مناسب ترست : «الا کسی [را که].....» .

شود که رقیب خاطر گردد .

پس شرط مبتدی که ریاضت کند آنست که بهیچ وجهی محابا نکند نفس اماره را تا در اندک و بسیار بهیچ گونه متابعت هوا [ی] او ننماید که زود مغلوب و مغرور شود .

- ۵ و چون نفس را ریاضت حاصل باشد نیز بیکباره نشاید قهر و قمع او کردن که آنگاه چون مرده گردد و این اوصاف معدوم شود ، بی قدر شود ، و ریاضت را هیچ قدر نماند . در حدیث آمده است که مصطفی علیه السلام عبدالله بن مسعود را دید بسیار ریاضت کرده و در سلوک مجاهدت بدان جای رسیده که جمله قوت ساقط گشته بود (۲۶ پ) و دست و پای از حرکت فرو ایستاده . و حدیثها باقعر دماغ رفته . سید
- ۱۰ علیه السلام چون حال او چنان دید نپسندید ، گفت: یا عبدالله ان لئنسان علیک حتماً دست خوشتر و عنان کشیده تر دار که نفس ترا نیز بر توحق است و چون بیکبار قصد هلاکت او کنی مأخوذ گردی و عرضة آفت و نشانه عذاب شوی . پس ریاضت نیز بعلم باید و بشرط ، تا نه نفس مرده و نه مسلط بماند که تسلط او دل را زیان دارد و مردگی او دین را زیان دارد . و شناختن قاعده اعتدال در طریقه مجاهدت و ریاضت عظیم کاری است و شرح تمام خواهد و درین کتاب این قدر کفایت است .

- ۱۵ ایزد تعالی توفیق دهد ما را در مجاهده و از مخالفت او امر نفس اماره عدد کند تا نفس را مرکب شرع سازیم اذنه الموفق والمعین .
- سپس چهارم [زهدست]

- بدان که مردم مؤمن چون خواهد که ذوق طریقت بیابد و بفایده خود در دنیا رسد باید که در فضول دنیا زاهد شود و دل از حب حظا که در دنیا است و در حریف خلاص دهد و روی بهمهم دین آرد که دنیاخانه آفت . و حصول محبت . و محل غرور .

۱- بجای « از ه ناچارا باید » در « با » باید که « دل » مدخل « دنیا » باشد .

۲- در « آشیده به » بدل « دیکر » افزوده شده است . « در » « دین » است .

و دیگر عنوانهای مشابه کتاب اضافه شد .

فنا، و مقام رنج و عناست. صورتش نرم است اما صفتش درشت است، و زهر قاتلست هر که بخورد در هلاک افتد، و در سرای رنج هر چند سبکبار تر بهتر که عقبات معضلات بر راه آخرت است که رونده را گذر می باید کرد و چون از فضول دنیا و حب حطام او گران بار باشد بوقت عبور و جواز رنجور گردد. و در قیامت حساب جمله باز خواهند اگر حلال باشد (۲۷ر) و اگر حرام باشد عذابش کنند، بقول مهتر علیه السلام

حلالها حساب و حرامها عذاب^۱.

روزی سید علیه السلام با جماعتی از صحابه می رفت بمزبله ای رسید، جیفه ای دید آنجا افتاده. گفت: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الدُّنْيَا فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذِهِ الْجِيْفَةِ، هر که خواهد که دنیا را بیند گو درین مردار نگر که مثل دنیا است. و چون آدمی بر حب دنیا حریص شود مردار خوار باشد، و چون مردار بسیار خورد مرده دل شود، و از مردم مرده دل طلب حق و سلوک راه حق درست نیاید.

پس مؤمن باید که ظلمت دنیا و کدورت آن نیک بشناسد و در احوال تغیر و تقلب او تأمل کند و بداند که عالمی را که حلال او را مشقت حساب خواهد بود و حرام او را مذلت عذاب، و صورت او را تشبیه بمردارست، و از آن روز که حق تعالی دنیا را بیافریده است بوی ننگری دست بفتوای^۲ مصطفی علیه السلام: إِنْ أَلِدَ لِمَ يَنْظُرُ إِلَى الدُّنْيَا مِمَّا خَلَقَهَا بَغْضًا لَهَا، ازین منزل هر چند سبکبار تر رود بهتر که: إِنْ أَلِدَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ^۳ و حیوة این عالم جمله بازی است و مؤمنانرا برای بازی نیافریده اند، دل را از حب دنیا نگاه باید داشت که چون حب و حطام^۴ دنیا بر دل مستولی شود مرد حریص و بخیل و شحیح و دراز امل شود، و در حرام افتد، و دلبر گردد، و آنکه ظلمت حرام ابر دل گردد، و نور معرفت منقطع کند که:

۱- کلمه «عذاب» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

۲- رسم خط نسخه اساس: بفتوی.

۳- قرآن، سوره محمد (۴۷) آیه ۳۸: در آیه ۱۹ سوره حدید (۵۷) نیز آمده

است: إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ.

۴- شاید: حب حطام، است که در دیگر موارد این کتاب هم آمده است.

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ ۱.

و چون دل از کدورات و محبت دنیا صیانت کند و در قلعه قناعت خود را زاویه ای حاصل کند صفا و نور در بصیرت (۲۷ پ) پدید آرد که بعاقبت بینا گردد ، اجل با نفس هم بر کند ، از دام حرص و حیل و امل خلاص یابد . زاهد گردد . زهد دنیا را فایده است :

۵

اول فایده آنست که بسابقه و عاقبه بینا شود ، بداند که هر چه فنا پذیرست طلب را نشاید ، از عهده این آیت بیرون آید که : لِيَمْلَأَ قُلُوبَنَا عَلَيَّ مَنَافِعَتِكُمْ وَ لِيُؤْتِيَنَا آتِيَتِكُمْ ۲ ، و از جمله محسنان گردد و الله يَجِبُ الْمَحْسِنِينَ ۳ . هر که زاهد شود در دنیا همه مصایب و نوایب و مکاره روزگار بر دل وی آسان گردد چنانکه رسول علیه السلام خبر داد : مَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ النَّصِيبَاتُ .

۱۰

و فایده دیگر آنست که برنج موقت راحت و لذت مؤبد حاصل آید چنانکه رسول علیه السلام در حق زاهدان اشارت کرد و گفت : تَعَبُوا قَلِيلًا وَ اسْتَرَاحُوا كَثِيرًا . و فایده بزرگتر آنست که باحوال انبیا متشبه گردد و با آثار ایشان مقتدی و بانوار دولت ایشان مهتدی گردد . و چون امروز در عمل متابع انبیا باشد فردا نیز در قبول و اقبال مساعد انبیا گردد و حسن اولئک رفیعاً ۴ : بیشتر انبیا در دنیا زاهد بودند و طریقت ایشان زهد بود و معرض گشته از حطام دنیا . و این منزل را سرای فتنه گویند و درین سرای بضرورت کفایت کردند و بمنعمات قناعت نمودند چنانکه موسی علیه السلام از جمله اعراض کرد عصائی و کلیمی و نعلینی برگزید . چون قصد طهور کردی

۱۵

۱- در اصل : خطیئة

۲- قرآن ، سوره حدید (۵۱) آیه ۲۳ .

۳- قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۲ .

۴- قرآن ، سوره نساء (۴) آیه ۶۱ .

نور نور رسید آن معلومات نیز زحمت او آمد . گفتند : أَلْقِ عَصَاكَ^۱ ، فَأَخْلَعَ فَعَلَيْكَ^۲ .
 و از حق تعالی سؤال کرد که : از بندگان بر درگاه تو که محبوب ترست ؟ (۲۸ ر)
 خطاب آمد که : هر که در دنیا زاهد ترست بنزدیک من دوسترست . وعیسی علیه السلام
 خود زاهد انبیا بود و در کمال زهد بدان مرتبت بود که بترك جمله دنیا بگفت ، و
 اندك و بسیار با خود هیچ چیز نداشت و همراه نکرد ، گفت : الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا
 وَ لَا تَعْمُرُوهَا . و سید ولد آدم خاتم النبیین بود علیه السلام ، حق تعالی او را گفت :
 لَوْ لَأَكَّ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلاكَ ، با این همه در دنیا چنان زاهد بود که هرگز خوش
 نخورد ، و جامه نیکو نپوشید ، چنین خبر داد از حال خویش : عَرَضْتُ عَلَيَّ بِمَآخِزِ
 مَكَّةَ ذَهَبًا فَخَلَّتْ لِاجْلِ اَجْوَعِ يَوْمًا وَاَشْبَعِ يَوْمًا . و گفت علیه السلام : زاهدان امت
 من در مرتبت بانبیا [ی] گذشته برابر باشند روز قیامت ؛ و فقرای صحابه را بترك
 دنیا و مواظبت بر زهد بفرمود . گفت : دل را از دنیا نگاه دارید و حب حطام آن از
 دل خود بدر کنید تا در قیامت جمال من باز بینید . و در اخبار نقل کرده اند که یکی از
 صوفیان صحابه فرمان یافت ، مهتر علیه السلام از محال او پرسید . گفتند : دو درم
 سیم در زاویه او باز یافتند . گفت : صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِيكُمْ فَانِّي لِأُصَلِّيَ عَلَيْكُمْ ، شما بروی
 نماز کنید که من بروی نماز نکنم که در دنیا دراز امل بوده است ؛ و راغب دنیا
 دراز امید^۳ باشد و زاهد دنیا کوتاه امل ، و مرد کوتاه امل در طلب آخرت راغب باشد ،
 و دل را از متابعت هوا حمایت کند ، و زود بمراد رسد .

۵

۱۰

۱۵

پس زهد در دنیا نور دل است ، و صلاح وقت ،^۴ و نجات قیامت ، و سبب

۱ - قرآن ، سورة نمل (۲۷) آیه ۱۰ .

۲ - قرآن ، سورة طه (۲۰) آیه ۱۲ .

۳ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : امل ، یعنی : دراز امل ، که با توجه

به دیگر اجزای جمله مناسب تر می نماید .

۴ - در این جادر نسخه به اندازه جای يك دو کلمه سفید است ولی جمله مختل نیست .

درجات باشد در بهشت ، و تشبیه باحوال انبیا و رسل که *مَنْ قَشَبَهُ بِقَوْمٍ (۲۸ پ)* *فَبُؤِ مِنْهُمْ* .

ایزد تعالی ما را در زهد راغب گرداناد و در رغبت دنیا زاهد گرداناد و بدرجه زاهدان برساناد *إِنَّهُ الْمُنْعِمُ الْمُعِينُ* .

مهم پنجم در خوف

- ۵ قال الله تعالی : *وَ خَافُونَ^۱ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۲* ، پادشاه قدیم بی نیاز بندگان مؤمن را بخوف فرمودست ، و شرط ایمان از خوف ساخته است که در هر دل که خوف غالب باشد آن زاجر گردد ، و مانع از معاصی و ارتکاب محرمات و شروع در زلات ، و بنده بطاعت مایل شود ، و چون غفلت بر دل مستولی گردد زاجر خوف برخیزد .
- ۱۰ بنده قصد معاصی کند . پس خوف مهم است مرد مؤمن را در همه احوال و اقوال ، که دنیا را آخرت بر اثرست و جمله اعمال که در دنیا از آدمی صادر شود در قیامت بمحاسبت پیش آرند ، و بتفصیل تحقیق *يَكْ يَكْ* عمل از آدمی باز خواهند . چون خوف غالب باشد افعالی کند که در قیامت از عرض و مطالعت آن خجل و نادم نباشد چنانکه رسول *عليه السلام* گفت : *مَنْ خَافَ ادْنَجَ وَمَنْ ادْلَجَ بَلَغَ الْمَنْزِلَ* ، گفت : هر که بترسد شب روی کند ، و هر که بشب راه رود بامداد بمنزل رسد با اهل قافله . و منقطع نماند و شرط نیست ^۱ ۱۵ که همه عاصی ترسد از فعل خویش بل که هر کس را در نفس خود از فعل خود بیاید ترسید و عاصی را خوف از عاقبت باشد که بقیامت از عهده اعمال همیشه خود بیرون نتواند آمدن . بدوزخ رود . و مطیع را در طاعت خود همچندان خوف باشد که عاصی را در معصیت ، که اگر حق تعالی مطیعانرا بسزای بگیرد و بقیه مطالعت و آفت عجب و ریا بر عبادت کمارد مطیع در (۲۹ ر) عذاب عجب و محسوس تر ^۲ ۲۰ باشد از عاصی .

۱ - در اصل : خافون

۲ - قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹ .

۳ - ظاهراً کلمه‌ای مانند « نیست » در این جا از قلم افتاده و شاید در اصل بوده است

و شرط است که نه ...

پس مؤمن را در هیچ حال از قهر خداوند عزوجل آمن نشاید بودن که بی نیازی صفت اوست چنانکه گفته است : **الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعَظَمَةُ إِزَارِي**. آمن بودن از جبروت و کبریای او غفلت است و غرور ، خداوند تعالی تهدید کرده است : **أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ** . او مصطفی صلوات الله وسلامه علیه مهتر همه انبیا بود و معصوم و مکرم و مطهر آمده بود و هرگز گرد حوادث و آفات معاصی بچهره و دامن مهتر نرسید با این همه همیشه دل پر خون داشتی چنانکه در وقت نماز کردن دل او میجو شیدی از قهر حق ، **كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي وَفِي قَلْبِهِ أَزِيزٌ كَأَزِيزِ الْمَرْجَلِ** . و گفته است علیه السلام : **إِنَّا لَسَمَاءٌ قَدَأَطَتْ وَحَقَّ لِبَنَانٍ قَدِئَتْ مَمَانِيهَا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعِ الْأَوْفِيهَا مَلَكٌ سَاجِدٌ مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** ، گفت : آسمان از خوف حق تعالی بجنبش آمدست ، و قرار نمی گیرد ، و جنبان باشد که در هر مقدار بدستی از وی فرشتهای افتادست از ترس خدای و در سجود مانده که نه زهره قعود دارد و نه قوت قیام ، **وَاللَّهُ لَوِ تَعَلَّمُونَ مَا أَعْلَمُ لَخَجَّكُمْ قَلِيلًا وَلَكَيْتُمْ كَثِيرًا** ، گفت : بخدای که اگر آنچه من دانم که محمدم ، شما را معلوم شود در شادی و خنده و راحت بر خود به بندی ، و در محنت و گریستن بر خود گشایی ، و شب و روز در بیابانها دوان گردی ، و طعام و شراب تان گوارنده نباشدی از بیم و ترس خداوند .

و چنان نیست که يك كس را دون ديگر می باید ترسید بل که جمله مؤمنان را در افعال خود ترس (۲۹ پ) مهم است که هیچ کس را خط نجات بیقین باز ندادداند ، همه احوال در پرده قضا مکتوم است و همه احوال بمهر قهر و قدر مکتوم است ، روز قیامت کشف احوال بکنند ، **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَالْأَنْصَارِ** . و خداوند تعالی مردان راه خود را بخوف مدح کرده است و گفته که : **مردان دارم که**

۱- قرآن ، سورة اعراف (۷) آیه ۹۷ .

۲- قرآن ، سورة طارق (۸۶) آیه ۹ و ۱۰ .

- [از] ^۱ بیم قهر قیامت و از غلبت حسرت و ندامت بکسب و تجارت و بیع و شری دنیا خود را مستغرق ندارند بل که همیشه ترسان باشند از هیبت جلال حق ، *رَجَالٌ لَا تُلَاقِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ*^۲ ، گفته است که از قهر و مکر حضرت خداوند خود عالمان و عارفان بیشتر ترسند ، *إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ*^۳ او گفته است که : فردا بندگان را در بهشت مأوی دهند که در دنیا دل را از آفات و حب زخارف او باز دارند و آتش خشیت ما در دل زنند چنانکه در آن حرقت نصیب همه اغیار از دل ایشان منقطع گردد : *مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ وَجَاءَ بِقَلْبِهِ مُنِيبٌ ، أَدْخَلْنَاهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُلُودِ*^۴ .
- پس خوف هم مطیع را در خورست و هم عاصی را و ولی را و نبی را و عالم را و عارف را و هر بنده ای که در توحید راسخ تر و در معرفت کاملتر و پیرا خوف و خشیت بیشتر ، چنانکه رسول علیه السلام گفتست : *اعلمتکم بان الله اخشیکم ثم الله*^۵ و گفته است : *وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَشَرٍ عَظِيمٍ* . و بر هر ولی که خشیت و خوف غالب شود آن خشیت محتسب او گردد (۳۰) و آن خوف رقیب او شود ، در لذات و شهوات بروی به بندند ، و خوشی و راحت از خوردن و خفتن او سلب کنند . خنده را بگریه و راحت را بمحنت و سرور را بحزن بدل کند چنانکه صاحب خوف بکمال خشیت راه یابد یکبارہ از خوردن باز ماند بل که بار وجود او بر وی گران شود و طاب فنا گردد چنانکه بزرگان صحابه را بودست که این حالت از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ را ویت میکنند . گفت : *وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَجْرَةً تَقْعُدُنِي* . گفت : کاشکی من درختی

۱- بقیاس معنی و بقیة اجزای جمله افزوده شد .

۲- سوره نور (۲۴) آیه ۳۷ .

۳- سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۵ .

۴- سوره ق (۵۰) آیه ۳۲ و ۳۳ .

۵- در اسل : ایشاکم .

۶- در نسخه اساس زیر این نامه به خط دیو تو نوشته شده است : *وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَجْرَةً تَقْعُدُنِي* .

بودمی بر راه گذری که مرا ببردندی و بسوختندی ، و در مرتبت بشریت نیفتادمی .
و بوقت نزع افتاده بود ، ابن عباس رضی الله عنه ویرا گفت : چندانکه حد احتیاط
و زهد و ورع بود بجای آوردی دانم که ایمن و فارغ از دنیا بیرون می شوی ، باز
نشست و گفت : وَاللّٰهُ اَنّٰی لَأُرِيْدَنَّ اَنْجُوْبِرَ اَسَى لَآلِیْ وَاَلِیْ وَاَلِیْ ، من ایمن نیستم بل که
چندان ترس و قهر و بیم بر من است که راضی شدم که سر بسر بجهم نه مرا باشد و
نه بر من باشد .

و ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه مصطفی بود علیه السلام ، یار غار و صاحب
خلوت بود و مال و جان و جهان و نسب و حسب جمله در راه دین و طلب رضای ایزدی
بذل کرده بود ، با زین همه چندین خوف و خشیت از عاقبت داشت که مرغی را دید
بر سر درختی می پرید و دانه ای می ربود و آزاد می پرید ، گفت : طُوْبٰی لَكَ يَا طَيْرُ
تَقَعُ عَلٰی الشَّجَرَةِ وَتَأْكُلُ الثَّمَرَ وَلَا تَقْدِرُ مِمَّا الْخَبْرُ عَظَمَ اللّٰهُ اُجُورًا . (۳۰ پ)

عمر خطاب که تمامی اربعین و ظهور اسلام بمدد او بود از کمال خوف و
غلبت حرقت خشیت در آخر عهد بدر خانه حذیفه یمانی رفت که : تو صاحب سر
مصطفی بودی ، نام من در جمله منافقان بر تو داده بود یا نه ؟ که نام منافقان بر تو
داده است .

چون ایشان که کامل دولتان بودند همیشه ترسان بودند از مکر و قهر حق ،
مبتدی طالب اولیتر که آمن نشود ، و خود را غافل ندارد ، و رقیب خوف بر دل
گمارد تا مگر بسلامت ازین دارالغرور درگذرد و ایمان در وقت نزع با وی بماند
تا خوف دنیا سبب امن و سرور آخرت گردد و بسمع وی فرو گویند که : اَلَا تَتَخٰفُوْا
وَلَا تَحْزَنُوْا وَاَبْشِرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِیْ كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ ۱ . و هر طالب را که خوف و
خشیت نباشد از وی سلوک این طریقت راست نیاید زیرا که زود مغرور گردد ، باید
که ۲ از خیالات قناعت کند و بر عمل خویش اعتماد کند و آمن بنشیند، آن عجب

۱ - قرآن، سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰ .

۲ - شاید بوده است : باشد که .

و قناعت نیت او گردد ، و امن او سبب هلاک او شود . و چون بمیعاد و طلب رسد با او گویند : **لأبشری لکم الیوم** .

پس خوف بیاید از اعمال ، و خشیت بیاید در احوال ، و انزعاج صفت بیاید از قهر عاقبت ، و اضطراب دل بیاید از مکر سابقه ، تا بمدد صلاح^۱ خشیت سفینة عمر ازین بحر باخطر بسلامت بجزیره آخرت رسد ، و ریح روح و نسیم انس بوی پیوندد و از جمله سالکان اصل باشد نه از جمله مدعیان منقطع که : **یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم** ، **یوم ترونها تذهل کل مرضعا (۳۱) عما أرضعت و تضع کل ذات حمل حملها** . **وتری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید**^۲ .

۱۰ ایزد تعالی دل‌های مارا از خواب غفلت بیدار کناد و خوف و خشیت درین دلها نهاد ، **اذنه الجبار المتکبر**^۳ .

مہیم ششم در رجاست

بدانکه سلوک روندگان را بدین دو بدرقه حاجت است : یکی خوف از مکر ، و یکی رجا بکرم ، که حق را تعالی دو صفت است : قهر و لطف ، و مکر و کرم . و همه صفات برین دو قسم است و هر کجا در قرآن عبارت کرده است نه از لطف و تنها گفته است و نه از قهر تنها بل هر دو بهم یاد کرده است که . **غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب**^۴ . گفته است : **نبی عبادی انی انما الغفور الرحیم** ، و ان **عذابی هو العذاب الالیم**^۵ . و سید صلوات الله و سلامه علیه گفته است : **لو دعی المؤمن**

۱- شاید : صلاح و

۲- دراصل : یایها .

۳- قرآن ، سوره حج (۲۲) آیه ۲۹۱ .

۴- شاید مأخوذ است از سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳ : **هو الذی لا اله الا هو الملك**

القدوس السلام المؤمن المہیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشركون .

۵- قرآن ، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۲ .

۶- قرآن ، سوره حجر (۱۵) آیه ۴۹ و ۵۰ .

مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ مَا طَمَعَ فِي الْجَنَّةِ أَحَدٌ وَلَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ مَا قَنَطَ مِنَ الْجَنَّةِ أَحَدٌ، گفت: اگر مؤمنان از حال عقوبتها [ی] قهر الهی خبر یابند هیچ کس را طمع بهشت نماند و اگر کافران از شرح لطف الهی خبر یابند هیچ کس از رحمت وی نومید نشود. و حق تعالی از سعت و فسحت رحمت خویش خبر داده است که: وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^۱ و بندگان را منع کرده است از نومید گشتن از رحمت او چنانکه گفت در کلام قدیم که: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا^۲.

و در اخبار آمده است که بروزگار بنی اسرائیل^۳ از جمله مفسدان و گناه کاران (۳۱ پ) یکی پیش زاهدی رفت و احوال خویش شرح داد، گفت: اکنون حال عاقبت من چون خواهد بود؟ گفت: از جمله دوزخیان خواهی بود. پیغامبر آن روزگار را وحی آمد که: آن زاهد را بگو که بندگان ما را از رحمت ما چرا ناامید میکنی؟ تو چه دانی که من چه کنم و چه خواهم کرد؟

و در اخبار آمده است که حق تعالی بموسی علیه السلام وحی فرستاد که: دشمن ترین بندگان من کسی است بر من که بندگان مرا از من ناامید گردانند، هرگاه که بنده از لطف الهی نومید شود، و بدگمان گردد، و در تردد افتد بظن بد، و تردد خاطر او را بکاید کفر بعالم خذلان کشد. و بزرگان گفته اند: نومیدی کفرست و هرگاه که بنده تمام رجا گردد، و اعتماد کند، و دلیر گردد از انجا دلیری او را بکاهلی کشد، و در متابعت لذت افتد، و یکباره در وادی هلاکت رود که دلیری شرکست.

پس بنده مؤمن باید که میان خوف و رجا باشد بر برزخی ایستاده، و همیشه بدیده رجا در بهشت رحمت می نگردد، و بدیده خوف در دوزخ قهر می نگردد، و از

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

۲- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۵۴.

۳- دراصل، بنی اسرائیل.

مکر می ترسد و بکرم امید می دارد نه چنانکه یکی بدیگری غلبه کند که از اینجا فساد عقیدت و آفت معاملتی^۱ فترت عبادت تولد کند بل که همیشه خود را درین دو منزل راست میدارد، و از قال [و] قیل دور باشد، و از خوف پرسازد و از رجا بال سازد رجائی از دلبری دور، و خوفی از نومیدی پاک.

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : الفاجر الرجی اقرب الی عن (۳۲) العابد القانط و المقنط ، گفت : گناه کار او میدارد^۲ بر رحمت حق تعالی نزدیکتر از عابد نومیدوار و زاهد نومیدکننده، که خدای تعالی بندگان بدگمان را دشمن دارد و نیکو گمانان بر رحمت خویش [را] دوست دارد . چنانکه گفته است : انما عند ظن عبدي بی قلیظن العبدی مایشاء ، گفت : عزمن خیمه قرب آنجا زند که گمان بندگانست بمن ، یعنی هر گمان که بری مضمون گمان باشد که حاصل عیان شود .

پس رجا شرط و مهم رونده است و نشان رجا در دست آنست که صاحب رجا مواظبت نماید بر اعمال که کند که آنکه اعمال صالح نکند او عاصی است نه راجی ، و خدای تعالی هر کجا که اصحاب رجا یاد کرده است بعمل صالح فرموده است تا عمل صالح تصحیح رجا گردد . گفت : من کان یرجو الشاء ربه فیلعمل عملاً صالحاً^۳ . حد رجا بیش از آن نیست که بداند که خدای تعالی با بندگان بفضل خود کار کند ، و اعتماد بر فضل خدای تعالی دارد نه بفعل خویش که فعل بندگان بفضل او تمام شود .

پس راجی موحد آن باشد که عمل میکند و اعتماد بر فضل ازل کند .

۱ - شاید بوده است : «معاملت و» و یا آن که در این جا «معاملت» نوشته شده است .

۲ - در نسخه اصل به روشنی تمام «امیددار» نوشته شده است به «امیدوار» و اگر

همین ضبط درست باشد معلوم می شود این ترکیب در قدیم بنام سی رفته است .

۳ - در قرآن : فمن .

۴ - در اصل : فیلعمل .

۵ - قرآن ، سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰ .

فعل و عمل ، و از دام امل بیرون آید ، و دیده باجل گشاده کند ، و دست بقضای
ازل زند، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدَرًا مَقَادِيرَ قَبْلِ أَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِأَرْبَعَةِ آفَاسِنَةٍ .
و حق تعالی در قرآن خبر داده است که : مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ
لِلْعَابِدِينَ .

۵ پس خوف و رجا بهم بیاید، و عمل صالح در همه احوال غالب باید ، و دل
قوی باید داشتن، اگر چه بنده را عمل نیکو نباشد خدای تعالی را رحمت (۳۲پ)
بسیارست و رحمت او بیش از معصیت است که در اخبار درست گشته است از
مصطفی علیه الصلوة والسلام که خدای را تعالی صد رحمت است یکی امروز دنیا
فرستاده است. شفقت حیوانات بر اولاد خویش ، و شفقت مادر بر فرزندان خویش،
و رأفت خواجگان بر بندگان خویش، ازین يك رحمتست و نود و نه باز گرفته است.
۱۰ روز قیامت این يك رحمت با آن نود و نه ضم کند و این صد رحمت را بر امت نثار
کند . و نیز گفته است علیه السلام که روز قیامت حق تعالی چندان رحمت جلوه
کند که ابلیس را در قعر دوزخ طمع افتد ، سر برافرازد که نصیب من بدهید . و
چندان قهر و عذاب عرض کند که عیسی و موسی علیهما السلام [را] لرزه بر اندام افتد
از خوف . و گفته است علیه السلام : لَوِ دَعَا عِبَادِي اللَّهَ وَعَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ لَعَذَابُنَا غَيْرَ ظَالِمٍ،
۱۵ گفتم : اگر مرا و عیسی را عذاب کند ظالم نباشد یعنی که اگر جمله بیگانگان را
نیز بیامرزد مایل بتعدی نباشد .

پس خوف از بهر خدا باید نه از دشمنان ، و رجا برحمت خدای باید نه
بدوستان که جمله مخلوقات در قید قهر بسته اند و در عجز و عزلت بضعف و جبر
مشیت موصوف، جمله مضطر و متحیر تا هیچ کس بدیگری التفات نکند ، و تمسک
۲۰ ننماید و یکباره از درگاه مخلوقات بعتبة عزت خالق گراید ، و نیازمندی را در
صورت او میدواری عرض دهند تا نکو کار باشد و از رحمت نصیب یابد که : إِنَّ رَحْمَةَ

اللّٰهُ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ۱ .

و مصطفی صلوات الله وسلامه علیه روایت کرده است (۳۳ر) از حضرت عزت که گفت : که هر که بدون من امید دارد خود بمن عارف نشدست ، و هر که بمن عارف نباشد در راه عابد نباشد ، و هر که از معرفت عبودیت محروم ماند مستوجب خشم من گردد ، و هر که از دون من نیز بترسد مستحق سیاست من گردد . و لفظ حدیث چنین است که : **مَنْ رَجَا غَيْرِي لَمْ يَعْرِفْنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي لَمْ يَعْبُدْنِي وَمَنْ لَمْ يَعْبُدْنِي قَدْ اسْتَوْجِبَ سَخَطِي وَمَنْ خَافَ غَيْرِي حَلَّتْ بِهِ كَقَمْتِي .**

ایزد تعالی خوف و رجا در میزان دل ما راست کناد و بسبب نیکو گمانی ما بر ما رحمت کناد **بِمَنَّةٍ وَكَرَمَةٍ ، فَإِنَّهُ الرَّحِيمُ الْجَوَادُ الرَّؤُوفُ بِالْعِبَادِ .**

مهم هفتیم در صبرست

بدان که صبر کردن بر مکروهات و تحمل بلاها و مشقات را در آخرت ثواب بسیارست و حق تعالی چنین خیر دادست که : جزا و ثواب صابران بی حساب دهم چنانکه گفت : **إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۲ .** این عالم و دنیا سرای خلاص نیست بل که منزل پنداشت و زندان مؤمنانست بقول سید عالم علیه السلام که : **الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ .** و درین دنیا همه راحت و نعمت نباشد بل که رنج با راحت است ، محنت با نعمت . و رنج و محنت بیش از راحت است و فرح ، که سرای تغیر و فنا و منزل بلا و عنا میخوانندش و دار الغرور میگویند .

و چون رنج و بلا و عطا و رنج و راحت دنیا دنیاوی نیست که نواران

می زاید که چون نبات می روید بل که مقدرات و محکومات ازل است (۳۳ ب) و

جمله حق تعالی در ازل و سابقه تقدیر کردست و قلم قضا بر لوح حکم نیشنه است که : **الْقَدْرُ خَيْرٌ وَشَرٌّ مِّنَ اللَّهِ وَ قَلَمٌ أَزْنَمٌ فَرَوِ اسْتَمَادَهُ چنانکه رسول گفت علیه**

۱ - قرآن ، سوره اعراف (۷) آیه ۵۴ .

۲ - قرآن ، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۳ .

السلام: جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، این احوال مقررست که باوقات روزگار در دفعات زمان بر سر آدمی گذرد آنچه رنج است الم می رساند و آنچه راحتست اثر خود می نماید . و چون احوال جمله^۱ نتایج قضا و از کارخانه حکمند بجزع آدمی مندفع نشود و بفرع طمع منقمع نگردد که اگر آدمی خواهد و اگر نه آنچه محکوم و مقدرست بوی رسد و بر وی گذرد .

۵

پس مهم مؤمن آنست که صبر پیشه گیرد ، و از قضا بدل بکشد ، و لشکر تقدیر را بصبر استقبال کند تا روز قیامت رنج او براحت بدل کنند ، و ذل او بعزت عوض کنند ، و در جنات النعیم بر غرفات دولت ویرا جای دهند چنانکه گفته است: **أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا^۲** ، و انواع تحیات و فنون راحت برجان او نثار کنند که: **وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا^۳** . و بنقد خود در حرم محبت خداوند باشد که حق تعالی صابران را دوست دارد که: **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ^۴** . و مدح میگوید پیغامبران را و مؤمنان را از بهر آنکه بلا در راه ما بکشند ، و جان و مال ایشان دشمنان سلب کردند و ایشانرا در راه دین هیچ فتور نگرفت ، و هزیمت نشدند ، و جزع نکردند ، و بصبر پیش بلاها باز شدند چنانکه در قرآن گفته است: **وَكَايِنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ^۵ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ^۶** **فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ (۳۴ ر) فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ^۷** .

۱۰

۱۵

و يك گونه از صبر دور بودن است از معصیت و متابعت شهوت و ترك لذت و توقف بران ، و این صبر دشخوارترین نوعی است که از ملایم طبع دور باشد

۱ - در اصل : جمله .

۲ - قرآن، سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۵ .

۳ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۴۸ .

۴ - دراصل : قتل .

۵ - دراصل : کثیراً .

۶ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۰ .

و برین صبر کند . و این صبر مهم مریدان و مبتدیانست که درهای راحت و شهوات و لذات بر خود بندند و هر چه نفس اماره از ایشان طلب کند ندهند و بران صبر کنند و مخالفت هوا نمایند تا بنور دل برسند . و حق تعالی [بند] ^۱گان نیک خود را درین دنیا ببسیار ناکامیها مبتلا دارد و راحت و لذات از ایشان منع کند و ایشانرا برنجها امتحان کند تا هر که صبر کند ویرا بدرجۀ قصوی و مرتبت علیا رساند که:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّرَاتِ وَالصَّابِرِينَ ۲ .

و ازینجاست که رسول گفت علیه السلام : الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ . صبر کلید بهشتست . و خدای تعالی در حق ایوب علیه السلام ثنا گفت و ویرا بصفقت صبر موصوف کرد و آنگاه بنده نیک خواند او را که اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا دَعِيَ الْعِمْدَانَةَ ۱ . و دیگر گونه صبر آنست که برمکاره و رنجها که از دشمنان و بیگانگان بدل و تن وی رسد چنانکه بانبیا و اولیا رسانیده اند و می رسانند . و حق تعالی جمله را بصبر میفرمود که : اِصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَأْسُكُمْ ۲ . نوح را علیه السلام بسیار رنج از امت برسید و هر روزی بسیار ویرا بزدندی و بر عقابین بلا کشیدندی (۳۵ پ) . ویرا بصبر میفرمودند . و زکریا را در میان درخت بدو نیم پاره میکردند و جبریل آمد که حق تعالی میگوید : هیچ جزع و اعتراض و انکار در دل میار که ما چس تقدیر کرده ایم . بصبر این بار بکش تا نام تو از جریده رسالت محو نکنیم . و خلیل و کلیم و مسیح و دیگر رسل را همچنین میداشت . و شعیب و صالح و حرجیس و

۱ - در نسخه اساس محو شده است ، بقیاس افزوده شد .

۲ - قرآن ، سوره بقره (۲) آیه ۱۵۰ .

۳ - قرآن ، سوره ص (۳۸) آیه ۴۳ و ۴۴ .

۴ - قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۲۰ .

۵ - در اصل همانند دیگر دارد شاید عمده یاء مقبله گذاشته شده و در وی

علامت یاء کواک (۴) : جبریل .

هرون و دیگر اعیان را بانواع بلا و محنت از صلب و حبس و ضرب و قتل مبتلا و ممتحن می داشت و جمله را بصبر فرمود که : **إصبروا وصابروا**^۱ ، بهزیمت مشوید و اعتراض نکنید و اگر ناله کنید اجابت کنم شما را ، **وآن قصابروا**^۲ **خیر لکم**^۳ . و سید عالم را علیه السلام که خاتم انبیا بود و خلاصه طینت و حاصل بشریت و مخصوص بحضرت ربوبیت بود چندان رنج دشمنان بروی نهاد : از دندان شکستن ، و ملامتها کردن ، و طعنها زدن ، و شب و روز قصد جان او کردن . و از حضرت عزت همیشه^۴ این وصیت می رسید : **وإصبر**^۵ **لحکم ربك فإِنَّك بِأَعْيُنِنَا**^۶ ، زینهار ای محمد ، اعتراض مکن که این جمله بلاها نتایج حکم ماست و محک امتحان تو ، صبر کن و صبر از هنر و قوت و شجاعت خود مبین ، از فضل و عطای ما دان : **وَمَا صَبْرَكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَالْآخِزْنَ عَلَيْنَا** و **لَأَتَاكَ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ**^۷ .

۵

۱۰

چون آدمی در بلاها و جفاهای اغیار صبر کند حق تعالی کفایت کار او بکند که : **اليس الله بكافي عبده**^۸ . و مصطفی علیه السلام همچنین بود ، گفت : **إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ**^۹ . و رفق صبر در آن است که باول نزول بلا صبر کند که اول نزول بلا حدت و شدت و حرقت زیادت باشد و ابتدا [ی] (۳۵) مصیبت را فزع و غلبه بیشتر باشد ، کمال ایمان صابر آنجا پدید آید که در اول مصیبت و ابتدای بلا صبر کند و نچنانکه بظاهر صبر کند و بس بل که صبر هم بزبان باید که محال نگوید و هم

۱۵

۱- قرآن ، سورة آل عمران (۳) آیه ۲۰۰ .

۲- در اصل افزوده : فهو ، که زائد بود و حذف شد .

۳- قرآن ، سورة نساء (۴) آیه ۳۰ .

۴- کلمه «همیشه» از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۵- در اصل : فاصبر ، اصلاح شد .

۶- قرآن ، سورة طور (۵۲) آیه ۴۸ .

۷- قرآن ، سورة نحل (۱۶) آیه ۱۲۸ .

۸- قرآن ، سورة زمر (۳۹) آیه ۳۷ .

۹- قرآن ، سورة حجر (۱۵) آیه ۹۵ .

بتن باید که اضطرار و جزع نکند و هم بدل باید که اعتراض و تردد و انکار در خاطر نیارد تا از جمله صابران باشد .

- و در احادیث معروفست از رسول علیه السلام که : آن مصیبت زده را که باول از فرط حزن در پیش مصطفی تعدی کرد و چون بدانست که رسول است خجل شد و بعدر و توبه باز گشت، رسول ویرا وصیت می کرد که: الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْاُولَى، گفت : خود را باول بلا نگاه دار که چون بلا مستولی گشت طبع الوف گردد، صبر از عادت باشد نه از قوت ایمان و قدر منزلت و مرتبه قبول صبر صوفیانرا است چنانکه شیخ انبیا یعقوب کرد در حالت استماع سخنهای مخالف پسران در وقت غلبه حزن و تأسف بر فراق یوسف، و چنانکه ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها در وقت ملامت طاعنان وی از مهتر دستوری خواست که بخانه پدر رود و دستوری یافت . با رنج و اندوه تمام برفت و بهر وقت پدر و مادر وی از وی پرسیدند که این قصه و این واقعه چون بودست ؟ و سید عالم علیه السلام بهر وقت که آمد میگفت : اِنْ كُنْتِ الْمَمْتِ بِنَدْبٍ فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَ تَوَجَّيْ اِلَيْهِ ، عایشه را رنج زیادت میگشت و میگفت : بلا محك من است اگر انكار میکنم تصدیق نمی بینم و اگر خواهم که بدروغ بر خود گواهی دهم تحقیق نمی یابم همچنان کنم که ۱۵
- بروزگار یوسف و همان گویم که یعقوب (۳۵ پ) گفت : فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ . غلبت صبر پدید آمد و در حجره صبر گریخت . حق تعالی تبارکت اسماؤه آیت فرستاد عذر او را و درستی قول مصطفی را که گفتست : عَابِدُوا الصَّبْرَ فِي الصَّبْرِ عَلَى مَا تَكْفُرُهُ خَيْرًا كَثِيرًا .

- و در حدیثی بزرگست که با عبدالله بن عباس گفته است و در آخر حدیث ۲۰ این گفته است : و اعلم ان النصر مع الصبر و ان الترح مع الكرب . فان

۱- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۸ .

۲- دراصل : و ان . اصلاح شد .

مع العسر يسراً^۱ .

چون احوال دنیا منقلب است رنج و راحت نخواهد ماند باری صبر باید کردن در مکاره تا چون صورت بلا برخیزد فایده ثواب صبر باقی ماند که از رنج فانی بصبر ثمره خیر باقی حاصل گردد و هر که صبرش ضعیف باشد ایمانش ضعیف باشد که دلیل بزرگتر بر ایمان مرد صبر است . و رسول علیه السلام میگوید بروایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که : **الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ** ، گفت : صبر از ایمان بمرتبه سر است از تن ، یعنی همچنانکه بی سر ، زنده نباشد و بهیچ کار باز نیاید ایمان بی صبر نیز کامل نباشد ، و هیچ فایده آخرتی باز ندهد . و چون حق تعالی بر مکاره و معاصی و مخالفت و زلت بندگان صبر می کند و می پوشاند بر بندگان پس واجبست که بر بلاها و امتحانهای دنیاوی صبر کنند و تحمل کنند تا صبر ایشان سبب^۲ طهارت و کفارت معاصی گردد و چون از دنیا بیرون شوند پاک شده باشند ، و درجات ابدی و مغنم سرمدی یابند و هم **فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ**^۳ .

۱۵ ایزد تعالی ما را توفیق صبر دهد و بیخ انکار و اعتراض و جزع و رنج با قضا از دل و زبان و تن ما بصبر بی علت خویشتن قلع کناد ، **إِنَّهُ الصَّبْرُ الْغَمُورُ** ،
همین هشتمین ذکر و استغفارست (۳۶) .

بدان که ذکر را مرتبه بسیارست ، و در دنیا نشان محبت است و در آخرت سبب قبول ، که هر دل که بمحبت حق تعالی آراسته گردد نشان محبت دل ذکر باشد چنانکه عزیزان طریقت گفته اند : **مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذَكَرَهُ** . و خداوند تعالی مؤمنانرا بدگر خود فرمودست که : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا**

۱ - قرآن، سوره انشراح (۹۴) آیه ۵ ؛ آیه ششم همین سوره نیز چنین است :

ان مع العسر يسراً .

۲ - کلمه «سبب» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۳ - قرآن، سوره سبا (۳۴) آیه ۳۶ .

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً . و مصطفیٰ علیہ السلام گفته است یا ایہا الناس ارفعوا
 فی ریاض الجنۃ قیل و ما ریاض الجنۃ قال حلق الذکر فاغدوا و روحوا و اذکروا
 اللہ تعالیٰ و عن اراد ان یدعلیم کیف منزلتہ عند اللہ فلینظر کیف منزلتہ اللہ عنده ،
 گفت : بر شما باد کہ در روضہای بہشت بچرید ، گفتند : یا رسول اللہ مرغزارہای
 بہشت کجاست و چیست ؟ گفت : حلقہا کہ در وی خدا را یاد کنند بامداد و
 شبانگاہ بر ذکر خدای تعالی مواظبت نمایند و مدد از ذکر او گیرید ، و ہر بندہ کہ
 خواہد کہ قدر خود بر درگاہ حق بداند کہ چند است گو بنگر تا قدر امر خدای
 تعالی در دل او چیست کہ بمقدار ہمت امروز در جہ فردا خواہد بودن .

و نیز در اخبار می آید کہ از حضرت عزت این ندا کردداند کہ : هیچ بندہ ای

۱۰. نباشد کہ بذکر من مشغول شود الا کہ ہمہ مہمات او نخواستہ بی سؤال اوراست
 کنم بہتر از آنکہ اوداند و خواہد ، ما من عبد یدعہ ذکرہ عن مسائلی الا و اعلمتہ
 افضل ما یستلنی . و نشان مؤمن در دنیا ذکر خداوندست کہ میگوید : ادنا
 المؤمنون الذین اذا ذکر اللہ وجات قلوبہم^۱ . و قرار مؤمنان در ہر دوسرای بذکر
 خداوندست چنانکہ میگوید : الذین آمنوا و قطعمن قلوبہم (۳۶ ب) مذکوراند الا
 بذکر اللہ قطعمن القلوب^۲ . و ہونس ذاکر در ہر دو جہان خداوندست چنانکہ
 ۱۱. منقولست : اما جلیس من ذکر فی . و سید عالم علیہ السلام روایت میکند از خداوند
 عالم کہ : ما من عبد یدکر فی الا و اندعا حسن بجرہ مستقیم . و ہر بندہ ای کہ در
 یاد کرد لطف و عنایت من با بندہ است در ان حالت کہ اب را تذکر من بچراغ
 و در اخبار آمده است کہ جماعتی فرشتگان از آسمان ہوا را تذکر من بچراغ
 ۱۲. عالم طواف میکنند چون جایگاہی قومی را ببند از آدیہاں اللہ تعالی را تذکر من بچراغ
 مشغول باشند ، ساعتی نظارہ ایشان کنند و بحضورت ذاکر در ان حالت کہ :
 الذین یذکرون اللہ تعالی

۱- قرآن، سورہ ابراہیم (۳۳) آیت ۴۱

۲- قرآن، سورہ انفال (۸) آیت ۲

۳- قرآن، سورہ رعد (۱۳) آیت ۲۸

بندگان مرا در چه کار دیدید؟ گویند: خداوندا بذکر تو مشغول بودند، بتهلّیل و تمجید تو مستغرق داشتند انفاس خود را. خطاب آید که: مرا دیده‌اند؟ گویند: نه. خطاب آید که اگر مرا بینند چه کنند؟ گویند: خداوندا در ذکر و شغف و محبت و تمجید از یکی بصد کنند. خطاب آید که: چه میخواهند از من؟ گویند: ۵ بار خدایا بهشت. خطاب آید که: بهشت دیده‌اند؟ گویند: نه، ولکن وصف آن از مقرر بان شنیده‌اند، اگر به بینند خود مشتاق‌تر گردند. خطاب آید که: استعادت از چه می‌کردند؟ گویند: از دوزخ و عذاب و محنت، و ندیده‌اند اما از انبیا بدیشان رسیده است و اگر به بینند خود نالنده‌تر باشند. خطاب لطف در رسد که: مَلَأْتِكُمْ أَشْهَادًا قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ وَ أَنْجَيْتَهُمْ مِنَ النَّارِ وَ أَعْطَيْتَهُمُ الْجَنَّةَ، فریشتگان من، بر من گواه باشید و شما را بر خود گواه گرفتم که ایشان را بیامرزیدم و آنچه میخواهند بدادم و از آنچه می‌ترسند پرده‌امن (۳۷) و نجات میان ایشان و دوزخ فرو گذاشتم که چون بندگان در دنیا بذکر ما مشغول باشند کمترین نباشد که ما رحمت و مغفرت را تحفه وقت و نقل مجلس ایشان کنیم. ملایکه گویند: خداوندا جماعتی بودند بنظاره ایشان که نه ذاکر بودند اما در میان ایشان بودند، حکم ایشان چه میکنی؟ ۱۰ خطاب آید که: هُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسٌ، ایشان قومی‌اند که هیچ همنشین بدیشان بدبخت نشود و نشاید که اثر رحمت بنظار گیان ایشان نرسد. پس ذاکر را چندین مرتبت و قوت است که هم ذاکر را بهره می‌رسد وهم مستمع را.

و ذکر یاد کردن خداوند باشد و یاد کردن بزبان بعد از نسیان باشد و این ذکر بجفا آمیخته است و یاد کردن بدل یاد داشتن دوست است در همه احوال، و درین ذکر نسیان راه نیابد و این ذکر عین وفا باشد. و یاد کردن خداوند تعالی بظاهر و باطن در میان دل باید که او را بهر عضوی حقی است و در هر جزوی حکمتی، حقیقت آن حکمت دران جزو دیدن ذکر است و ابتدا مطالعت نعمت است که بداند که هر چه ببندد می‌رسد از خیر و راحت و حیوة و قوت و نطق و حرکت و اسلام و دیگر خصال حمیده و اوصاف مرضیه، جمله نعمتهاست از خدای تعالی بر بنده، این نعمتها

یاد کند و قدر آن بداند و حق هر يك بگزارد بر قدر قوت : اذْکُرُوا ذِکْرَ رَبِّکُمْ الَّتِی
 اَدْعَمَتْ عَلَیْکُمْ ۱ و میانه ذکر یاد کردن صفات و افعال خداوندست که در هیأت و
 صورت خود تأمل کند ، و در احوال و اعمال نظر کند ، و بداند که جمله محدث و
 مخلوق و محتاج و فقیراند، خالق و رازق و معبود و قدیم و قادر اوست، یا [۱] ذِکْرُهَا
 (۳۷ پ) النَّاسُ اذْکُرُوا ذِکْرَ مَا اَدْعَمَتْهُ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَیْرِ اللّٰهِ یَرْزُقْکُمْ مِنَ السَّمٰوٰتِ
 وَالْاَرْضِ لِاِلٰهٍ اِلَّا هُوَ فَانّٰی تُوْفِقُوْنَ ۲ و نهایت آنست که خداوند را بیگانگی یاد کند،
 و از مصنوع و مطبوع و حجب و ابواب برگذرد ، و کمر توحید بر میان بندد ، و
 دل را بمهر سپارد و جان را بمعرفت و زبان بدکر . لاجرم هر ذاکری در خورد خود
 جزا یابد اما آن منتهی را در ذکر بدین مشرب عذب رسانند که : فَاذْکُرُوْا ذِکْرَ رَبِّکُمْ
 اذْکُرْکُمْ ۳ و این خلعت دهند که : مَن ذَکَّرَ فِی فِتْنَةٍ ذَکَّرْنَا فِی فِتْنَتِیْ وَمَن ذَکَّرَ فِی
 فِی مَالٍ ذَکَّرْنَا فِی مَالٍ خَیْرًا ۴

پس مرید باید که همیشه ذاکر باشد ذکر با حضور دل بهم و اوراد معین
 دارد که مَن لَّوْرِدَ لَهُ الْاَوْارِدُ لَهٗ ، و جمله اوقات را موزع کند . و هر وقتی را بوردی
 باز بندد ، و پیوسته بزبان ذکر میگوید با نیت بهم ، و آهسته و پنهان گوید تا از ربا
 دور باشد . و بهترین ذکرها خواندن قیر آنست و لقد حسرتنا ان لئذ ذکر قبل من
 مذکر ۴ . ذکرها که بندگان از خود نهند نتایج طبع باشد اما قیر آن کلام الله است
 غیر مخلوق، زبان را و دل را و جان را بدکر او مشغول باید کرد ، و همیشه بحکم
 حضور در متابعت انبیا ذاکر باید بودن که ذکر نبی علیه السلام مذکر است . یاد
 دهند ايمانست و امت ذاکر یاد کنند و الذاکر من الله کما هو الذاکر ان . و

۱ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۳۸ . ۴۲ . ۱۱۶ .

۲ - قرآن، سوره فاطر (۳۵) آیه ۳ .

۳ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۴۲ .

۴ - قرآن، سوره قمر (۵۴) آیه ۱۲ .

۵ - قرآن، سوره ابراهیم (۲۳) آیه ۳۵ .

بصیرت زیادت تر ذا کتر تر و حاضر تر که : **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۱**.

پس بدان که عمر بسال منقسم است ، و سال بمه ماه ، و ماه بهفته ، و هفته بشبانروز ، و شبانروز بساعات ، و ساعات باوقات ، و اوقات بانفاس . فضای سال و ماه فراخ است اما مقدار (۳۸) اوقات و انفاس خردست ، سال دوازده ماهست و ماهی سی روز و شبانروزی بیست و چهار ساعت اما در حصر وقت سی و شش هزار نفس است و حقیقت ذکر باید که با نفس برابر باشد نه با سال و ماه و روز و شب تا هر نفسی بگرو وردی دیگر مندرج گردد ، انفاس جمله هوادج احوال گردد و احوال بتصاعد از دام آمال خلاص یابد ، از عمر موقت حیوة ابدی حاصل آید که **فَلَنُحْيِيَنَّاهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً ۲**.

و مرید را در همه احوال شرط آنست که خود را مجرم شناسد ، و از هر حرکت بر خود غرامت لازم بیند تا در عجب و ریا نیفتد و هر ساعت باستغفار بحکم **تَضَرَّعْ بِاِذْنِ رَبِّكَ** کند تا مقبول گردد **فَقَالَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِذْهَ كَانَ غَفَّارًا ۳** و هر نیم شب از حضرت عزت ندا کنند که : **هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَاغْفِرَ لَهُ .** و مصطفی علیه السلام میگوید : **اِذْهَ لَيُغْنِيَنَّ عَلٰى قَلْبِي وَاِذِي لَاسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً ،** گفت : هر روز هفتاد بار استغفار کنم امت را می آموزم تا ایشان نیز آمرزش خواهند ، و بدست نیاز حلقه در ملک بی نیاز بگویند که **اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمَلِحِّينَ فِي الدُّعَاءِ .** و نیز گفته است : **اُدْعُوْنِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ ۴**.

ایزد تعالی درهای مغفرت بر ما گشاده دارد و ذکر و دعا و استغفار ما را از نسیان و هوا و ریا دور دارد و پاک و شایسته گرداند **اِذْهَ هُوَ الْمُجِيبُ الْمَذْكُورُ الْغَفُورُ .**

۱ - قرآن ، سوره رعد (۱۳) آیه ۱۹ .

۲ - قرآن ، سوره نحل (۱۶) آیه ۹۹ .

۳ - قرآن ، سوره نوح (۷۱) آیه ۹ . اصل آیه از زبان نوح بدین صورت است :

فقلت استغفروا ربکم . . .

۴ - قرآن ، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۶۲ .

مہم فہم^۱ در حرمت داشتن است .

بدانکہ اگر چند حق تعالی آفریدہا را در نسبت آفرینش متساوی آفریدست و جملہ را بیک امر و یک قدرت موجود گردانیدہ است کہ ما خلقکم والابعدکم (۳۸ پ) الاکنفس واحدہ^۲ در مراتب و مقادیر و مرتبت متفاوت گردانیدست و از جملہ عالم آدمیانرا برگزیدست و با کرام مخصوص کردہ کہ ولقد کرّمنا جنہ آدم و حملناہم فی البر والبحر ورزقناہم من الطیبات وفضلناہم علی کثیر من خلقنا تفضیلاً^۳ .

و آدمیان اگر چہ بحکم صورت انسانیت و ہیئت بشریت متساوی اند اما در مراتب مردمی و مقامات و شناختن و دانستن متفاوت اند کہ : وجعلناکم سعویا و قیادیل لتعارفوا ان اکرمکم عند اللہ اقیبکم^۴ . و میان آدمیان چندان تفاوت و تباین است کہ در هیچ صنف از اصناف موجودات نیست تا یکی در مرتبت بیوت چنان کامل افتادہ است کہ ملایکہ خدمت او کنند و یکی در حضیض چنان ناقص آمدست کہ شیاطین را بروی تفضیل است . و بعضی در منزل عوام مانده اند و بعضی بدرجہ خواص رسیدہ اند ، و بعضی سابق گشتہ و بعضی در ملأ اعلی با ملایکہ ہم-راز شدہ و هو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لعلکم فیما آتیکم^۵ .

و چون جملہ آدمیان در مرتبت متساوی نیستند کہ بعضی اکمل اند و بعضی اخیس لابدست کہ کمتر را از بیشتر فایده باید گرفتن . و فایده گرفتن اخیس را

۱ - کلمہ ہمہ در متن از مقام افتادہ و کاتب آن را ہمہ سید اورودہ لیس .

۲ - قرآن ، سورہ لقمان (۳۱) آیت ۲۷ .

۳ - قرآن ، سورہ اسری (۱۷) آیت ۷۲ .

۴ - در اصل : اتقادم ، اصلاح شد . قرآن ، سورہ حجرات (۴۹) آیت ۱۳ .

۵ - قرآن ، سورہ انعام (۶) آیت ۱۶۵ .

حرمت راست نیاید، و حرمت داشتن بعد از اعتقاد بستن باشد در کمال شخص از اشخاص که تا معلوم می‌باشد که دیگری مثل اوست و مزیدی نه بیند دلیر باشد، در احوال مقاومت نماید و تغلب جوید چون یقین بداند که جایی کمال هست که او را نیست معتقد شود و بدان اعتقاد حرمت دار شود و فایده طلب گردد و بزرگان گفته‌اند (۳۹) که روندگان بطاعت بدرجات رسند، بحرمت بنجات رسند زیرا که هر که حرمت انبیا بدارد تصدیق کند، و بدان تصدیق متابعت گردد و از متابعت رسول محبت الهی نتیجه آید که فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ^۲ . و اصل حرمت امان است و فرع امان و نشان او تسلیم که اعتراض جملگی از خاطر زایل گرداند و از مجادله لم و کیف و کم محترز باشد و متحرف شود و هر چه از مقتدی بشنود بجان پذیرد، و کمر خدمت در بندد، و اعتراض نکند . ۱۰

پس کمال حرمت آنست که هر چه از او امر حق تعالی برسد کمر امثال و انقیاد بر بندد و هر چه از مشکلات کلام و معضلات امور بدو رسد با ایمان و تصدیق پیش رود و بسمع و طاعت بپذیرد چنانکه صفت مؤمنان باشد که رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا^۳ . و گفته‌اند: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ^۴ . و در متابعت انبیا حرمت باید اقتدای^۵ بانبیا و رسل همچنانکه ایشان حرمت او امر حق دارند امت باید که حرمت شرایع دارند و بر شاگرد واجب است حرمت استاد و بر مرید متعین است بل که فریضه است حرمت داشتن پیر که چون حرمت ندارند امانت بر خیزد و خیانت در آید مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَسِيدَ عَالَمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَيِّكُود: بَجَلُوا الْمَشَايخَ فَإِنَّ قَبَجِيلَ الْمَشَايخِ مِنْ أَجَلَالِ اللَّهِ . وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ - رسم خط نسخه اساس : جای .

۲ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۲۹ .

۳ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ .

۴ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵ .

۵ - در اصل : اقتدی .

مَنْ وَقَرَ عَالِمًا وَقَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى .

و بر امت واجب است که حرمت پیغامبر دارند بیش از آنکه فرزند حرمت پدر و مادر دارد زیرا که پدر پرورنده تن پسر است اما نبی دارنده و پرورنده (۳۹پ) جان و دین امت است و دین از تن عزیزتر است . ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مدت دراز که در مجلس نبوی بودی پیوسته سنگ در دهان داشتی . گفتند : چرا سنگ در دهان داری؟ گفت : تابند و قید زبان باشد که در حضور مصطفی مستمع باید بودن نه قایل ، ترسم که زبان وقتی دایری کند و در سخن گفتن تعدی نماید ، باری این سنگ مانع باشد . و این از کمال حرمت باشد که بدین صفت می زیست . و سید عالم علیه السلام تا در میان صحابه بودی میگفتی : ادا أفصح العرب والعجم و چون بمعراج رفت در آن شب از هیبت کمال الهیت هیچ سخن نگفت . خطاب آمد از حضرت عزت که : سخن بگویی . گفت لا اخصی کلمات علیک . در احترام چنان راسخ قدم بود که در معراج حق همه سمع بود و در منهاج خلق همه زبان . و اصل حرمت آنست که از بزرگتر فایده بستاند و بکهنتر فایده رساند تا قاعده آفرینش منظوم بماند ، و ثمرت حاصل آید در آخرت . ان الله يحب المناجاة لیس فیها صبوة .

پس مرید باید که در پیش پیر همه گوش فایده شود . و بادب نشیند . و بادب خورد و بادب رود ، و کمتر خندد ، و آواز بلند نکند ، و تجاسر و تعدی ننماید ، و ظاهر را مهذب دارد ، و باطن را صیانت کند که همه بزرگان جاسوسان و جاسوسان بر ضمائر افکار اطلاع یابند تا ازین حرمت سلامت دنیا و سعادت عقبی برسند .

۲۰ ایزد تعالی ما را توفیق دهد حرمت داشتن بر بزرگان و برادران و شفقت دهد بر زیردستان اذنه المؤید والمعین .

مهم دهم در خدمت کردنت (۴۰ ر)

بدانکه مبتدی را جدی و طلبی بیاید و نشان جد او خدمت است نه بدانکه

اقتدا کند یا متابعت نماید بخدمت‌های اوقیام کند، و بار خود بر کس ننهد بل که بار یاران کشد که چون شخص خدمت دیگری بجای آرد بوقت قوت، حق تعالی دیگری را نصب کند تا خدمت او کند بوقت ضعف، و از اینجا است که رسول گفت علیه السلام که: هر که پیری را حرمت دارد بوقت جوانی و خدمت او کند چون پیر شود خدای تعالی وقار او در دلها نهد که سنت حق تعالی اینست جمله آدمیان درهم بستست الْمُؤْمِنُونَ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا، این مؤمنان همچون بنای محکم اند اجزا [ی] بنا یکدیگر را نگاه می‌دارند مؤمنان هر یک دیگر را نگاه می‌دارد بخدمت و حرمت و معاونت و شفقت که خدمت از کهنترست در حق مهتر، و معاونت از یارست در حق یار، و شفقت از مهترست بر کهنتر، و حرمت در حق همه عامست هم کهنتر را وهم مهتر را در خوردست، مبتدی را مهم‌تر همه احوال است خدمت و حرمت.

و در اخبار آمده است از رسول علیه السلام که: روز قیامت خادمان را که خدمتی کنند و رنج خود اختیار کنند سبب راحت برادری، ایشانرا هیچ حساب نکنند و بهر قدمی که در دنیا نهاده باشند در جنت درجه‌ای بنام ایشان بنا کنند. و این خدمت کردن فایده رسانیدن است و زکوة حرکات گزاردن که این هر جزوی را یا هر عضوی را کاری مخصوصست و فایده‌ای ظاهر، همچنانکه بر صاحب المال متعین است که زکات مال بیرون کنند و بدرویشان رسانند، و بر علما واجب است که متعلمان را رعایت کنند (۴۰ پ) بتعلم و زکوة علم خود بدهند، درین طریقت بر مرید مبتدی واجب است که از هر حرکت خویش بخدمت راحت و فایده بغیر رسانند و برادر مسلمان را معاونت کنند، و بزرگتر از خود را حرمت دارد تا در آخر عمر که ضعیف شود همان باز بیند. و از اینجا است که رسول گفته است:
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ، وَ كَقَوْلِهِ:
 أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِجِيَالِهِ.

۱- در اصل: بخدمت و، بقیاس معنی جمله اصلاح شد.

و مرتبہ خدمت آنگہ ظاہر شود کہ بی غرض و بی عوض و بی منت و بی ریا باشد بل کہ در نفس خود محب شود خیر رسانیدن را و تشبہ کند بخداوند جل جلالہ کہ بر عالم افاضت کند . و این خدمت جزوی است از سخاوت کہ ہر کہ را مال باشد بذل کند ، و ہر جوانرا کہ قوت باشد خدمت کند در حق برادران کہ جوانمردی جملہ زر بخشیدن و سخاوت ہمہ بذل مال نیست ، قَالَ اللہ تعالیٰ :
 ۵ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ [وَمَغْمِرَةٌ] خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ . و رسول علیہ السلام گفت :
 ادْخُلِ النَّاسَ مِّنْ بَاطِنِ السَّلَامِ .

پس مرید کہ خدمت نکند و از دیگری خدمت خود طلب کند کامل شود .
 و ثقیل گردد بردلہا . و نفرت طباع و اعراض ہم از وی زیان دارد و پیرا . و مصطفیٰ
 ۱۰ علیہ السلام این حرکت لطیف کردست تعلیم و تشبہ صحابہ و امت را : وقتی قدحی شیر در آوردند ، او برخاست و بر کف مبارک نهاد و بجملہ فقرا صحابہ بداد و
 باخر ہمہ کہ خوردند بودند مہتر بخورد . گفتند : یا رسول اللہ ! ابتدا چرا نخوردی ؟
 گفت : نشاید ، سَاقِي الْقَوْمِ آخِرُهُمْ شَرُّهُمْ . و در میان این طایفہ ہر کہ حدیث
 عزیزتر کہ سَيِّد الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ . و یکی از اکابر عرب را (۱۴۱) پرسیدند کہ :
 ۱۵ سَدَّتْ؟ قَالَ : خَدِمْتُ فَسَدَّتْ ، گفتند : بچہ مہتر شدی و درجہ سادات بچہ . بی تا
 گفت : چندان خدمت کردم کہ مہتر شدم . و بود کہ صالحی رضی اللہ عنہ بعد از رسول
 علیہ السلام کہ مرتبت خلافت یافت از مواظبت بر حسن خدمت بود .
 و ہمہ بزرگانرا ابتدا ہمین بودست کہ بابتدا کمر خدمت بر زمین بکشند
 و مخدوم شدند .

۲۰ اینست شرح منہمات مبتدیان بر طریق اختصار . ابتدا تعالیٰ را حمد و ثناء کرد
 میسر کند و بجدبہ کرم از قول بفعل رساند بفضل و رحمت خود پس از انشاء
 علی سادشاہ .

[وظیفه دوم در اعمال اوساط]

وظیفه دوم در اعمال اوساط که از درجه ابتدا گذشته باشند و منتهی ناگشته،
و این هفت درجه است .

درجه اول شکرست

۵ قال الله تعالى : **وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ** ^۱ و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

الشَّاكِرُ يَسْتَحِقُّ الْمَزِيدَ . بدان که شکر نعمتهای حق بیاورد گزارد شکر گزاردن نه
بزبان است و نه بحصر نعمتها که تنای زبان در مقابله نعمتهای حق تعالی نیفتد و آن

نعمتها که خدای را بر بندگانست و بر ظاهر و باطن ایشان در حساب نیاید که **وَأَنْ**
تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا ^۲ بل که شکر نعمت دانستن حقیقت نعمت است و نهادن

۱۰ هر يك بموضع خویش و دفع اسباب و رفع وسایط از میان نعمت و منعم ، و هر
که این بکند شاکر باشد .

و خدای تعالی را نعمت بسیارست اما آنچه بباطن مخصوص است نعمت
معرفت و بصیرت و اخلاص و تصور حقایق و صفای عقیدت و رسوم توحیدست که

این جمله بفضل و عنایت ایزدی در دل بنده ظاهر توان شدن ، و آنچه بر ظاهرست
صحت (۴۱پ) و حرکت و حواس درست و ایمان و اسلام و متابعت شریعتست

۱۵ که این جمله نعمتهاست که نیک را از بد و بیگانه را از آشنا جدا کند و نعمت
بزرگتر نطق است که در منزل ذکر بمیعاد حضور بحکم مشاهدت منعم منظور گردد

تا مقبول شود یا در تفکر تمام کردن و شکر این نعمتها و حوالت کردن بیک منعم
و دیدن عنایت از يك منعم چنانکه حق تعالی موسی را گفت **عَلَيْهِ السَّلَامُ** شکر ^۳ بر

۱ - قرآن: سوره بقره (۲) آیه ۱۴۷ .

۲ - قرآن: سوره ابرهیم (۱۴) آیه ۳۷ .

۳ - کلمه «شکر» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

نعمتهای مرا علم تو است ، پدید آمدن نعمتها از من .

و فعل شکر بشاکر باز گردد و مِن شکر فَاِذَا مَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ^۱ و این فایده از زیادتی نعمتست که لَمَّا شَكَرْتُمْ لَازِدْنٰكُمْ^۲ . و شرط شکر آنست که نخست نعمتها بر خود بشناسد و اَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ^۳ ظاهراً و باطنیاً^۴ و آنگاه در نعمتها که بلذات و شهوات تعلق دارد مغرور نشود که مَنْ لَمَّا يَعْرِفْ نِعْمَ اللّٰهِ اِلٰفِي مَلْبَسِهِ و يَطْعَمُهُ و يَسْتَكْبِحُ فَقَدْ قَصَرَ عِلْمُهُ و دَنَا عَذَابُهُ . و درین قول سید عالم علیه السلام مضمربست که شکر را حقیقت علم است که میگوید که هر که نعمت خدای را بیش از خفتن و خوردن و پوشیدن نداند علمش اندک است و عذابش نزدیک یعنی که چون دیگر نعمتها را ادراک کند کامل علم شود ، و از عذاب برهد ، و این رستن از عذاب و زیادتی علم تزیید نعمتست که لَمَّا شَكَرْتُمْ لَازِدْنٰكُمْ^۵ .

پس اصل شکر نعمت شناختن است و منعم دانستن و بدیدن که هر چه خدای تعالی بداد کسی سلب نتواند کرد و هر چه او بقهر خویش منع کرد کسی نتواند دادن همیشه میگوید : اَلْمَنَاعُ لِمَا اَعْطَيْتَ وَاَلْمُعْتَلَى لِمَا مَنَعْتَ . قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى : مَا دَخَلَتْ اَنْفُ لِيْلِنَاسٍ مِنْ رَحْمَتِيْ فَاَلَا عَسَمَاتٌ لِّهَا وَاَمَّا يُمْسِكُ فَاَلَا مَرْسَلٌ لِّهَا مِنْ بَعْدِ^۶ .

و شاکر باید (۴۲ ر) که جمله نعمتها در اصل عطا و اظهار از منعم اصلی که خالق و رازق است بیند ، یکباره انکار اسباب نکند که این عالم سبب و منزل و اسطه است بل که مدرج زبان در مقابله اسباب نهد و شکر دل بحکم اخلاص بمنعم فرسند و رسول علیه السلام فرمودست که : مَنْ لَمَّا يَشْكُرُ النَّاسَ لِمَ جَسَرَ اللّٰهُ . و گفته است که :

۱- قرآن، سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰ .

۲- قرآن، سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷ .

۳- در اصل: نعمة، بقیاس اصلاح شد .

۴- قرآن، سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۹ .

۵- قرآن، سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷ .

۶- قرآن، سوره فاطر (۳۵) آیه ۲ .

مَنْ أُرِيتَ إِلَيْهِ نِعْمَةٌ فَلْيَشْكُرْهَا. اول قاعده شکر پدرست که رَبَّ ارْحَمَهُمَا كَمَا رَبَّيْتَانِي صَغِيرًا^۱. و در قصه لقمن حکیم پسر را چنین فرمودست که : اِنْ شَكَرْتُ لِي وَلِوَالِدَيَّ^۲. و آنکه شکر استادست در علم، و شکر پیغامبرست در دین و شرع، چنانکه بصلوات و تحیات فرمودست که صَدُّوا عَلَيَّهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۳. و آنکه شکر حق تعالی است برای نعمتهای ظاهر آنکه برای نعمتهای باطن آنکه بر نعمت توحید آنکه شکر بحمد بدل شود که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۴. نخست شاکر باشد پس شکور آنکه حامد باشد پس حماد گردد و آخِرُ دَعْوَاهُمْ اِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۵. و حمد از حماد بهیچ عوض و بهیچ غرض نیست و این مرتبت...^۶ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: اَوَّلُ مَنْ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَادُونَ لِلَّهِ الَّذِينَ يَحْمَدُونَ فِي السَّرِّ وَالضَّرِّاءِ .

پس مدح از زبان است باسباب ، و شکر از خاطر پاک است باثار نعمتها، و حمد از خلوص دلست بوحدانیت منعم و این هر يك را تفصیلی است که رونده از واقعه خویش در یابد بی شرح کتاب .

ایزد تعالی ما را شاکر گرداناد و از جمله حمادان کناد (۴۲ پ) که اول همه کس در بهشت شوند بفضل او اِنَّ الشُّكْرَ الْحَمِيدَ .

در جنة دوم رضااست . ۱۵

قال عليه الصلوة والسلام: ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا. حقیقت ایمان در رضا متواری است هر که را بهره از رضا بیش است

۱- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۲۵ .

۲- قرآن، سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳ .

۳- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۶ .

۴- قرآن، سوره فاتحه (۱) آیه ۱ .

۵- قرآن، سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰ .

۶- در نسخه اساس جای يك دو کلمه سفیدست و گویا صورت مکتوب محو شده است.

در حاشیه نوشته شده است : «خ» بی هیچ توضیحی.

نصیب او از نور ایمان و افرترست، و رضا خشنود گشتن است در همه احوال بقضا و حکم خداوند تعالی . و این رضا آنکه حاصل شود که آدمی بر حقیقت تقدیر و قضا مطلع گردد و حقیقت قضا و قدر آن وقت مصور شود که نور توحید بمدد عنایت و هدایت در دل قرار گیرد و دل بر آن منور و مزین و مصفی گردد و تا آدمی قاضی و حاکم و مقدر مطلق حقیقی را نشناسد تقدیر و حکم او را نتواند دانستن که این جمله صفات اوست ، موصوف را نیک نباید دانستن که صفات خود دانسته شود که بیشتر آدمیان درین قضا و قدر مختلف قول شده اند و هر یک بر چیزی دیگر حمل میکنند لاجرم بعضی جبری می شوند و بعضی قدری و هر که بر حقیقت او واقف شود موحد شود و چون بداند که قضا و قدر چیست داند که هرگز بتغییر و تبدل را بولایت قضای الهی راه نیست . و قدمت کلمات ربان صدقاً و تدلاً لا ینبذل لکلمة من عند الله است : ما ینبذل الشول لیدی .^۱ و رسول علیه السلام میگوید که : **خداوند بندگان خود کافران را دوست ندارد** .

و چون حال چنین است که قضا بجزع و فرح طبیعت هیچ آدمی متاثر ندهد (۲۳) و مدفوع و مسنوع نشود حاصل اعتراض الا تردد عقیدت و اختلاط بصیرت و حلال فکرت نباشد و از اینجا آفات زاید که آدمی در مهالک و نوادی بوار و شرف و شرف و سوس اول درجه در راه قضا بتحمل صبرست و نهایت درجات رضاست **ان الله الرضا لیس** .
باب الله الاعظم .

و رسول صلی الله علیه و سلم چنین گفته است که طمع ایمان آنکس را ببرد بخداوندی خدای تعالی و بنهوت رسول علیه السلام و بدوالت نیت **ما کان من** و نشان رضا بخدای تعالی رضا است باحکام و مقتضیات او و رضا **ما کان من** علیه السلام، و رضا است باوامر و نواهی او، رضا **ما کان من** و رضا **ما کان من** ارکان او که هر که خدای را معبود داند و آنکه باحکام او رضایت کند خود در

۱- قرآن، سوره انعام، آیه ۱۰۵، ۱۰۶.

۲- قرآن، سوره زمر، آیه ۱۲، ۱۳.

معرفت کامل و راسخ نیست و چون در معرفت راسخ باشد خود بقضا مقرر باشد و در تحمل اثقال مقضیات راضی باشد پس اگر نتواند صابر باشد .

و در اخبار آمده است که حق تعالی قلم را فرمودست تا گرد عرش نبشته

است من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر لنعمائی فلیطلب ربّاً سواذی،

گفتست: هر که قضاهاى من خدا برضا استقبال نکند، و بلاهاى مرا بصبر تحمل نکند،

و نعمتها را بشکر حق نگذارد، گو برو در عالم خدای دیگر طلب کن که حضرت

عزت ما از وی غنی و بری است . و هر که راضی شد بقضای حق تعالی نام او در

جریده اسامی صدیقان نبشته آید و هیچ مرتبه بهتر ازین نیست در طریق محبت (۴۳پ)

و معرفت که بنده بقضا راضی شود، رضا بقضا دلیل است برضا بخداوند، و هر که

کسی را دوست دارد همه اثقال بلاهاى او و اصناف اوامر او بجان تحمل کند، و

هیچ مشقت و تعب بوی نرسد چنانکه صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار مال پیش

از فتح مکه بر رعیت مصطفی علیه السلام نفقه کرد و خود را فقیر کرد چنانکه از مال

دنیا الا کلیمی و خلایى با وی بنماند . وقتی جبریل علیه السلام از حضرت عزت

بیامد و ابوبکر پیش سید عالم علیه السلام نشسته بود با آن کلیم، گفت: یا رسول الله

ابوبکر را چه بودست که بدین حال شده است؟ قال: اذفق ماله على قبل الفتح. گفت:

یا رسول الله خدای تعالی ویرا سلام می کند و می گوید: اراض فی المنقر هذا عنی ام

ساخت، گفت: یا ابابکر درین مسکنت و قلت مال و قطع آمال از خدای خشنود

هستی؟ چون سخن بشنید برخواست از کمال فرح و میگفت: انا عن رجبى راض اذعان

رجبى راض انا عن رجبى راض . لاجرم از آن جمله شد که حق تعالی خبر دادست که

رضی الله عنهم و رضوا عنه .

و از شرفهای امت سید عالم علیه السلام یکی رضا است بقضای حق و هر که در

متابعت ملت درست باشد نشانش اینست که راضی شود بهمه قضا که چون رضا بقضا

۱- قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۱۱۹: و رة توبه (۹) آیه ۱۰۱؛ سوره جادله (۵۸)

آیه ۲۳؛ سوره بینه (۹۸) آیه ۸.

پدید آید، و ببلا پیوندد، برکت رضا نهایت بلا را بصف عطا رساند که اول بلا تلخ باشد چون صبر بدو پیوندد ساکن شود، چون رضا بدو رسد خود حکم عطا گیرد که بنده راضی چندان لذت روح و نسیم انس یابد از جمال قاضی اصلی و معبود ازلی که اختلاف قضاها (۴۴ ر) در نیابد، و در تفرقه نیفتد. و چون بنده بقضارضا دهد خداوند تعالی بهمه اعمال بنده راضی شود.

و در اخبار آمده است که مسیح علیه السلام از حق تعالی سؤال کرد که: در کتاب خود شرح جمال جماعتی می بینم که قومی باشند در آخر الزمان که عمر کوتاه دارند و عمل بسیار مرتبت آن ائمت کیستند؟ خطاب آمد که قلدک ائمت احمد، گفت: الهی چه کار کنند؟ چه علم دانند؟ خطاب آمد که: یا عیسی هیچ عمل نکنند و هیچ ندانند و *الکن اعطینهم من فضلی و عیسی و حلتی فیرضون منی بحالهم من الرزق و ارضی منہم بحالهم من العمل*، گفت که: ائمت احمد اند که ایشان را از عافیت خود بهره دهم تا چنان شوند که بمن راضی شوند در همه احوال و از من باندک آرزوی راضی باشند من نیز باندک عمل از ایشان راضی باشم که کرد و رحمت بمن لایق تر نه^۲ بایشان.

و در حدیث است که جماعتی باشند از ائمت احمد علیه السلام که زور و بهمت ایشانرا در عرصات بر منبرها از نور فرستند تا در مقابلت آنها بایستند و گفتند: یا رسول الله عمل ایشان چیست؟ گفت: *الراضون بقضا الله و قدره*، گفت: و در عافیت بقضا و قدر خدای راضی باشند، چون در دنیا راضی زیند بوقت مرگ

۱- در متن «از» از قلم افتاده و کاتب آن را «و» درج کرده است.

۲- در اصل «به» در متن آمده است و آن از «ب» اشتباه است.

حشو و جمله نامعوار و نامناسب می نماید و شاید در نسخه کاتب آن را حذف کرده باشد.

نسخه فقط در مجل قر ارک فتن یک نسخه است و در نسخه کاتب آن «و» درج شده است.

بوده باشد که متناسبتر و بدیوارتر از آن دوره در دسترس است.

میرند که **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً**^۲ . و رضا امروز خصلهٔ تن است و فردا حلیت جان گردد ، امروز در دل پنهانست فردا بر پیشانی عیان گردد و تا در قیامت می روند نور رخ ایشان در جمله عرصات قیامت شعاع می زند و عکس می افکنند و هم در آن دولت ایشانرا برضوان (۴۴ پ) سپارند تا بروضةٔ قدس شان برند در روضات نعیم با رؤف کریم بسپارند .

۵

ایزد تعالی ما را بقضا راضی گرداناد و دلهای ما را بنور رضا آراسته دارد ،
إِنَّهُ الْكَرِيمُ الْمَنَّانُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ .

در جلد سوم^۳ ورع است

بدان که **سالك** راه دین را ورع باید که درین منزل آفات بسیارست و احوال دنیا به نیک و بد درهم آمیخته است ، و حرام با معصیت رود و مرجع هر دو دوزخ ، و حلال با طاعت رود و نهایت هر دو بهشت ، و خداوند تعالی سید انبیا را بفرستاد تا برسالت و دعوت قاعدهٔ شریعت ممهّد کرد و حق را از باطل جدا گردانید و میان معصیت و طاعت فرق کرد و بیان حلال و حرام بکرد و بنمود که حب دنیا سر آفات است و گفت : **الْحَالِلُ بَيْنَ وَالْحَرَامِ بَيْنٌ وَ بَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُتَشَابِهَاتٌ** ، گفت :

۱۰

حلال و حرام پیدا است و احتراز از حرام ورع نیست و میل بحلال ورع نیست که این هر دو مهم اسلامست بلکه ورع احتراز از اسباب مشتبهاتست که بنده دیدهٔ دل گشاده کند و حلال و حرام نیک دریابد و بداند که دنیا بجمستگی وبال است و از وبال هر چند کمتر بهتر ، متابعت راست گیرد و باید که قناعت کند و آن اندک را حلال خواهد تا زهد باشد و در آن اندک حلال احتیاط کند و بنیت عبادت خورد و پوشد تا زهد باشد که سید اعمال ورع است که هر که را در دنیا ورع نیست ویرا

۲۰

۱- در اصل : یايتها .

۲- قرآن، سوره فجر (۸۹) آیه ۲۷، ۲۸ .

۳- در اصل روی «و» یاء کوچکی نوشته شده بدین صورت : سؤم .

بقیامت هیچ مرتبت نیست . سید عالم صلوات الله علیه بوهریره را وصیت کرد ،
گفت: یا با هریره کُنْ وَرِعاً قَتْنُ عَبَدِ النَّاسِ وَ كُنْ قَنِعاً قَتْنُ اشْكَرَ (۴۵ ر) النَّاسِ ،
گفت: جمله ورع حاصل کن تا عابدترین آدمیان باشی .

پس حقیقت ورع احتیاط است از مشتبهات، و قناعت است باندکی از حلال،
و حفظ احوال است از همه آفات ، و ترك لذات است از شهوات . و قوام ورع
باحتیاط و قناعتست تا عز شریعت در دل نگیرد حلیه ورع بر احوال پدید نیاید و هر
که از بدیها و فواحش اجتناب نماید بر غرض ربا در عوض دنیا و بتهمت هوا او
را ورع نباشد بل که محض هیبت شرع باید که در دل نشیند تا مرد بقیامت مؤمن
گردد و بداند که امروز را فردا بر اثرست و احوال ذره ذره در قیامت مطالعت
خواهند کرد در عهده وبال مظالم مسلمانان نشود و بداند که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ . در قیامت بحبه و ذره و نقیر و قطمیر
بخواهند گرفتن، اینجا ورع باید در اعمال تا ورع دنیا تابع فرع عقبی گردد.

و بزرگان طریقت را اعتماد جمله بر ورع بوده است که دانسته اند که يك
لقمه بشبهت و يك حبه حرام را چندان کدورات است و ظلمت و آفت که بر ریاضات
سالها از دل زایل نشود . و رسول علیه السلام میگوید : كُلْ لِحْمٍ نَبِتَ مِنَ الْجِرَاءِ
فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ ، میگوید: هر گوشت که از حرام روید آتش را شاد و لقمه مشبهه
مدد شهوت گردد و آفت زاید از وی و لقمه حلال که بورع خورد مدد قوت دل
گردد و طاعت زاید از وی . ابو الحسن نوری رحمه الله علیه گفته است: اگر حوائج
را بینی که در هوا می پرد و یا بر آب می رود و از ورع دورست و بر آب
نزدیک شناس که شیطانست (۴۵ پ) ، و مشایخ بوده اند که از بیزبک حرام که
مشبهه گشته است بر ایشان از شام تا بصره رفته اند و دنا این بسیار مقرر است در
کتب اصحاب طریقت ، و باعث ایشان درین نظر ورع بوده است . و بوده که بسالها
چیزی آرزو داشته اند و نخورده اند مانع ایشان ورع بودست . و اصل ورع قناعتست

و کیمیای قناعت احتیاط ، و قانون احتیاط هیبت شریعتست که در دل قرار گیرد و نیت صافی کند و سایه سیاست بر ظاهر گمارد تا قناعت حافظ باطن شود و ورع رقیب ظاهر .

موسی علیه السلام در آن وقت که بطور می رفت گفت : **الهی آی عبادک اعزّ علیک فقال تعالی الوریعون الذین یجتنبون عن الشبهات** ، بر درگاه تو از بندگان تو کدام عزیز ترست ؟ خطاب آمد که آنانکه ^۱ احتراز کنندگان و صاحب ورعان ^۲ باشند از هیبت جلال ما و از شروع در شبهات دور باشند . یا موسی هیچ کس بر درگاه من آن تقرب نکند و آن قربت ندارد که متورعان دنیا که چون ایشان بورع درها بر خود به بندند ما در قیامت درها [ی] عذاب بریشان به بندیم ، **الفرع الاکبر** ^۳ .

عبدالله مبارک گفت که : **قاعدة** این کار طریقت بر چهار چیزست : **آداء الفرائض** **بإسنته** گزاردن فریضها بشرط سنت ، و **اکل الحلال** **بإلورع** ، و حلال خوردن در **قاعدة ورع** که فرایض چنان گزارد که سنن نگاه دارد و چنانکه سید انبیا علیه السلام گزارده است **صدّوا کما رأیتُمونی أصلتی و حلال که خورد بورع خورد یعنی** **بإلظهار** ، (۴۶ ر) دور بودن است از معاصی بظاهر و باطن که بظاهر معصیت نکند و بیاطن نیت و عزم معصیت ندارد ، و **المواظبة علی ذلک الی الممات** ، و پای داشتن برین احوال تا روز مرگ که درین احوال زندگانی کند، و برین اعمال بمیرد .

پس رونده را ورع ببايد تا باطن و ظاهر او بقناعت و احتیاط آراسته گردد و **سالك** شود و در طریقت تا آنگاه که **واصل** شود بحضرت .

۱- کلمه « آنانکه » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲- در نسخه اساس کلمه اخیر به فتح واو و کسر راء نوشته شده که درست نمی نماید

و باید به فتح راء باشد .

۳- قرآن، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۳ .

ایزد تعالی ما را در دنیا با ورع داراد و در عقبی بی فزع داراد و دلہای ما را از دلیری و بی باکی پاک داراد اِنَّ الْجَبَّارَ الْمُنْتَقِمَ .
درجۂ چهارم تقوی است

بدانکہ حق تعالی آدمیان را اصناف و فرق گردانیدہ است و جملہ را بنسب اصلاب از ہم جدا کردہ و در میان آدمیان حسب تقوی در قلوب نہادہ تا ہم چنانکہ در دنیا بنسب صلب شرف گیرند در قیامت بحسب تقوای دل شرف و مرتبت گیرند. قال اللہ تعالی: وَجَعَلْنَاكُمْ سُعُودًا وَقَبَائِلَ لَتَعَارَفُوا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیہٗ . ہر کہ متقی تر بر در گاہ خداوند گرامی تر .

و تقوی دو چیزست : ترسیدن از قہر خدای تعالی . و احتراز کردن از عذاب و خشم او . نشان خوف از قہر حق تعالی در ولوع بطاعت پدید آید . و نشان احتراز و اتقا از عذاب دوزخ در اجتناب از معاصی پیدا شود کہ ہر کہہ از چیزی ترسد راہ آن چیز پیش نگیرد . و ہر کہ طالب چیزی باشد قصد برای آن چیز کند . و رونندہ را در راہ دین مہم ترین سازی تقوی است کہہ برین راہ آفت است چون متقی گردد تقوی سپر او باشد تا آن آفت و مضرت بدو نرسد چنانکہ رسول علیہ السلام گفتہ است : من اتقى الله عاش قودسا وسارقی (۳۶ پ) در راہ بندہ آسنا . ہر کہ متقی گشت قوی دل زندگانی کند و در میان دشمنان آس رود کہ دست اعدا بسوی نرسد . و نیز گفتہ است علیہ السلام : من اخرجہ اللہ من ذل المعاصی الى غیر التقوی اغتناء بلا مال واعزہ بلا عسرہ و آدسہ بلا مؤنس . خداوند تعالی ہر کہ بتقوی فرمود دست و بجایہای بسیار در قرآن یاد کردہ است : قال اللہ تعالی : اقنوا اللہ وقولوا قولا سديدا . و گفتہ است : قال اللہ تعالی : اقنوا اللہ حق

۱ - در اصل : تقوی .

۲ - قرآن، سورۂ حجرات، آیت ۱۲۹، آیت ۱۳ .

۳ - قرآن، سورۂ ابراہیم، آیت ۳۳، آیت ۳۰ .

تَمَاتِهِ^۱، و گفته است : يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ^۲ .
و تقوی در دنیا لگامی است که از مهاوی هوا باز دارد که التَّقَى مُدْجِمٌ ،
بر در راه آخرت زادی است که در قیامت مضرت ضیاع دور کند که : قَرَوْا دَوَا
فَبَانَ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى^۳ ، و زرهی است که در قیامت دست عذاب کوتاه گرداند
که : وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ^۴ . و حق تعالی از اعمال آدمیان ظاهر حرکات را
قبول نمی کند ، تقوی را طالب و متقاضی است که تَن يَنَالُ اللَّهُ لِحُومِهَا وَلَا دِمَائُهَا
وَ لَئِنْ يَنَالُوا التَّقْوَى مِنكُمْ^۵ .

و تقوی راسه مرتبت است : اول احتراز و اجتناب ظاهرست از محرمات و
معاصی کبایر ، و دوم و اعراض دل از صغایر و مشتبهات و فضیلات، و سوم
اتقاء محض است و آن حفظ خاطرست از جمله مخلوقات و ارتفاست بعالم توحید
خالق ، چنانکه باب الالباب از قرآن مجید این خطاب می رود که : وَ اتَّقُونِ يَا
أُولِي الْأَلْبَابِ^۶ ، و رسول علیه السلام ازین مرتبه خبر دادست که إِنْ لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدِنًا
وَ إِنْ مَعْدِنَ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ .

پسر رکن بزرگتر از ارکان طریقت تقوی است و در گاه خاص (۴۷ر) که ارباب
سلوك از وی بشهرستان نهایت قصد کنند تقوی است ، و نهایت اسلام بتقوی است

۱ -- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷ .

۲ -- قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۱ .

۳ -- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳ .

۴ -- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۵ .

۵ -- قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۳۸ .

۶ -- در این جا يك كلمه گویا پاك شده و جای آن خالی است که ظاهراً چیزی

معرادف « اعراض » و یا نظیر آن بوده است ؛ در حاشیه نوشته شده است : « خ » بی هیچ

توضیحی .

۷ -- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳ .

که رسول علیه السلام گفته است که : **الإِسْلَامُ دَرَجَةٌ وَالْإِيْمَانُ فَوْقَ دَرَجَةٍ وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيْمَانِ دَرَجَةٌ** . سوم از راه تقوی است اول اسلام است تسلیم تن ، آنگاه ایمانست تصدیق دل، آنگاه تقوی است صعود جان ، و چون رونده متقی است عالی همت گردد و در سلوک بهر چیزی ممنوع نگردد که آفاق و عوایق و موانع قصد رونده در وقت قلت تقوی کنند که رونده را برهنه گیرند زخم زنند اما هر که زره تقوی پوشید از دست آفات امان یافت و از مهالك راه در گذشت .

پس در همه اعمال و احوال تقوی بیاید در خفتن و خوردن و گفتن و رفتن و در نماز و روزه و حج و در مراتب ایمان و در احوال که تقوی سپرست و رونده هرگز بی سلاح و زره نشاید رفتن و جمله انبیا که آمدند همه شرع خود درین دو کلمه مدرج داشتند اصل و فرع توحید و شرع که : **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ** . و حق تعالی متقیانرا منازل ساخته است و همچنانکه متقیان در مقام تقوی متفاوت قدم آمدند منزل ایشان نیز در آخرت بر تفاوت است بعضی متقیانرا در مفازة فوز فرو آرند که ان **لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا** ، و بعضی متقیانرا در باغهای انس راه دهند که ان **لِلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ** ، و بعضی را از متقیان که بدرجه [ای] رسیده باشند از تقوی ، و اتقان ایشان را صفت شده باشد اول راه بر بهشت کنند که ان **لِلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ كَافٍ** صدق روند **فِي مَعْدِنِ صَدَقٍ** ، آنگه بیساط انبساط روند (۴۷ پ) **عَمَدٍ مُمَدَّدَاتٍ مَعْمَرَاتٍ** .

۱- در اصل : اتقوا ... اصلاح شد.

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۴۴ : سوره شوری، آیه ۲۶ : سوره بقره، آیه ۱۷۷ .

۱۲۶ ، ۱۳۱ ، ۱۴۴ ، ۱۵۰ ، ۱۶۳ ، ۱۷۹ : سوره بقره، آیه ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ .

۳- قرآن، سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۱ ، ۳۲ .

۴- قرآن، سوره حجر (۱۵) آیه ۴۵ .

۵- قرآن، سوره قمر (۵۴) آیه ۵۴ .

۶- قرآن، سوره قمر (۵۴) آیه ۵۵ .

و در جمله خود آنکه اینجا مرد^۱ متقی تر آنجا نزدیکتر که ارتقاء عقبی در اتقاء دنیا پنهانست که الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ وَ كَمَا قَزَرَ عُ قَحْصُدُ .

ایزد تعالی ما را لگام تقوی بر سر کناد، و زاد تقوی حاصل گرداناد، و خلعت تقوی در ما پوشاناد تا از آن او شویم إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ^۲ .
درجه پنجم اخلاص است

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^۳ . بدانکه هر عبادت که از آدمی صادر میشود قلبی است روح او اخلاص است از دل ، و همچنانکه تن را بی جان قدر نیست عبادت را بی اخلاص هیچ قبول نیست و عمل بی اخلاص همچون بناست بی بنیاد و اساس که زود انهدام پذیرد ، و روی بتلف آرد ؛ و کثرت اعمال را بر درگاه عزت قدر نیست بل که اخلاص را در میان عمل محل قبول است و ریا زهرست چون بر عمل افتد هلاک کند و عجب فنای عمل است چنانکه بلعام باعور عبادت بسیار کرد ، کمر طاعت بر بست و بهمه اصناف عبادات و قبول طاعات قیام کرد چون نور اخلاص دل همراه عمل نبود ریا گریان عمل او شد و عجب سبب هلاک ، أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوِيَهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ قَحِلَ عَلَيْهِ يَلْبَثُ أَوْ قَتَرَ كَهْ يَلْبَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا^۴ .

عمل از حرکت تن است، قوت صعود ندارد که تن هم نسب خاک زمین است و اخلاص از نور دل است عمل را تصعید کند بعالم قبول که هم نسب لطافت آسمانست و هر چه بجایی رسد بنسبت اهلیت آنجا تواند رسیدن (۴۸ ر) چون شارع اشخاص

۱- در نسخه اساس روی کلمه «مرد» حرف «ز» نوشته شده ظاهراً به نشانه آن که

زائدست. در حاشیه نیز نوشته شده : «خ» .

۲- قرآن، سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۹ .

۳- قرآن، سوره بینه (۹۸) آیه ۴ .

۴- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۵ .

را با اعمال تکلیف کرد و مواضع طاعات معین کرد خداوند تعالی عهده اعمال تن را با خلوص دلها معلق کرد تا چون عمل با خلوص از بنده صادر میشود عمل سبب درجات عامل گردد، اخلاص نظر گاه خداوند گردد که **الْأَلْبَانِ الْدِّينِ الْخَالِصِ** .

روز قیامت از حضرت عزت در میان ملائکه خطاب آید که: عابدان و زاهدان

- ۵ که در دنیا لاف طاعات می زدند بیارید و اعمال ایشان بر محک امتحان زنید تا مخلص کیست و مرایی کیست؟ و هر کسی را از ان عبادت چه مقصود و مراد بوده است آن مقصود او را نقد وقت او گردانید که: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسٍ بِاسْمِهِ** . جمله اصحاب عبادات سه فرق شوند: بعضی را گویند: مراد شما از عمل چه بود؟ گویند: نام نیکو و مرتبت و حرمت، وقتی خطاب آید از حضرت عزت که: در دنیا آن نام نیکو یافتید؟ گویند: بلی، یافتیم، میان مردمان مکرم و محترم بودیم و اسم زهد و ورع داشتیم. خطاب آید که **اِفْطَلْتُمْ وَاِجِدُ اِلَى السَّمَاءِ** . چون حظ خود از عبادت حاصل کرده است و پرا بدوزخ اندازید که جزای عمل ستده است .

طایفه دوم را بیارند، سؤال کنند که: غرض شما از تعب بسیار در ان عبادت

- چه بوده است؟ گویند: تا مگر چیزی از دنیای حرام بدان دام بدست آریم. مراد بردیم و یافتیم. خطاب آید که: **اِفْطَلْتُمْ وَاِجِدُ اِلَى السَّمَاءِ** . چون مراد از عمل حطام دنیا بود و یافتید، اینجا^۳ هیچ نصیب ندارید در خزانه رحمت ما. او را بدوزخ فرستید .

آن قوم سوم را بیارند خطاب کنند که (۴۸ پ) **مَتَّهَيْ** طمع شما در دنیا

- عبادت چه بوده است؟ یکباره ناله صدق بر آرند و گویند: **الْبَهِي تَو خَرَد** . مراد ما از طاعت نه نام بود و نه دنیا، مراد تو بودی، ترا برای رحمت ما فرستیدیم.

۱- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳ .

۲- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۳ .

۳- کلمه «انجاء» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در «اسید» آورده است .

۴- رسم خط مسجد اساس : متنی .

نه ریا بود و نه هوا و نه عجبی و نه غرضی و اِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ. در دنیا تر اپرستیدیم و از دون تو هیچ آرزو نکردیم و تو خود مطلع بودی بر اسرار و ضمائر ما. خطاب آید از حضرت جلال و درگاه لایزال که: صَدَقَ عَبْدِي، بندهٔ ما راست میگوید، مخلص بود است در عبادت، امروز بدرگاه و بارگاه ما رسانید او را که خلاص اشباح در اخلاص ارواح است. و در حدیث آمده است که: اِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ اِلَى صُورِكُمْ وَاَنْتُمْ لَا يَنْظُرُ اِلَى قُلُوبِكُمْ، مقصود ازین آنست که بحر کت گل ننگرد باخلاص دل ننگرد و هر که مخلص تر مقبول تر و همچنانکه تن بی جان مرده باشد گور را شاید عمل بی اخلاص نیز مرده باشد دوزخ را شاید که خداوند عمل زنده خواهد تا بوی نگیرد و هر عمل که از اخلاص خالی است آلوده است اِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا الطَّيِّبَ.

۵

معاذ بن جبل رضی الله عنه بیمن میرفت نزدیک سید عالم علیه السلام در شد. گفت: اَوْصِنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مرا وصیت کن که درین راه بیدرقه و رفیق محتاجم تا وصیت مبارک تو رفیق و مونس من باشد. گفت: يَا مَعْزُذُ اَخْلَصْ قَلْبًا لَا يَتَكَفَّرُ الْقَلْبُ مِنْ الْعَمَلِ، یا معاذ دل را بنور اخلاص بیارای و حلیهٔ اخلاص بر گردن دین خود بند تا در بارگاه قیامت عمل بسیار از تو نخواهند که خدای تعالی اخلاص میطلبد نه حرکت.

۱۰

۱۵

چون اخلاص از دل (۴۹ ر) صادر میشود از حضرت عزت بملایکه خطاب آید که: اعمال بنده را بدرجات فرو آرید و اخلاص دل او بعتبهٔ عزت من آرید که اخلاص بمدد نظر ما دران دل پدید آمده است مرتع او امروز هم فنای بقای ما شاید که باشد. و بسیار بندگان باشند که عمرهای دراز عبادت بعبادت کنند هرگز بمرتبهٔ قبول نرسند و بنده ای که باخلاص يك نفس بر آرد و يك قدم بنهد آن نفس مخلص قیمت همه درجات بهشت گردد. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: مَنْ قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مَخْلِصًا مِنْ قَلْبِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ، گفت: هر که باخلاص دل یکبار کلمهٔ توحید

۲۰

۱- قرآن، سورة هود (۱۱) آیه ۸۱.

۲- رسم خط نسخهٔ اساس: کخداوند.

- برزبان براند آن اخلاص او بها [ی] بهشت گردد و آن نفس او مفتاح در سعادت شود که دل آدمی از همه آفرینش عزیز ترست يك حضور او با صدهزار حرکت عالمیان برابرست بل که ترجیح دارد . و انبیا که آمده اند بطلب اخلاص دلها آمده اند و امروز از آدمیان اخلاص در عمل میطلبند که چون روی و ریا و کبر و عجب بر صفحات اعمال بندگان نشیند هم درین منزل کدورت منقطع گردد و هم در بن چاه ۵ هوا زمن بماند، هرگز بفضای رضای خدای تعالی نرسد و راه نیابد .
- پس مرید را حلیه اخلاص بیاید در حرکت و سکون چنانکه هر چه کند از عبادت و خدمت و خلوت دران مخلص باشد و محض قصد او بطلب رضا و ادای فرمان خداوند عالم باشد که بداند که معبود مطلق و اهل عبودیت اوست و هر عبودیت که دران اخلاص نباشد مجازست و مجاز را بر درگاه عزت قدر و قبول نیست . ۱۰
- و چون مرید مخلص و صادق گردد (۴۹ پ) و در اعمال دولتها بیند ازان اخلاص بندها گشاده شود و مفاتیح رحمت از حضرت بوی فرستد و آنجا که مشایخ جمله فرموده اند غرض نه مجرد نشستن و نا خوردن مریدست که مراد آنست تا بجمعیت خاطر مخلص گردد^۱ تا با خلاص او^۱ مفتاح درگاه الهام شود چنانکه رسول علیه السلام عبارت کرد که : *مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَ تَسَابُعُ الْحِكْمَةِ فِي قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ* . اگر چهل سال بنشیند بجای آن چهل روز یا^۲ چهارصد روز بعوض آن ، چون مخلص نباشد و دل بنور اخلاص آراسته نباشد هیچ فتح و فتوح نیابد که نظر خداوند بدان اخلاص نیست اما هر که چهل روز با اخلاص خلوت و جمعیت پیش گیرد ، و نور اخلاص بر دل گمارد ، و رقیب و حارس خویشانی ۱۵
- خواطر او جاسوسان ملا اعلی گردند که اخبار عالم علوی بوی آورند و چشمهای حکمت بحکم رحمت در دل او پدید آید و زبان او بیان و تبیان ایمان ناطق شود که *مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ* . ۲۰

۱-۱ ، شاید بوده است : تا اخلاص او .

۲ - در اصل : تا ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

ايزد تعالیٰ ما را مخلص گرداناد و اعمال ما بنور اخلاص مزین دارد چنانکه
نظر قبول را شاید اخذ الجواد اللطيف .

درجه ششم حفظ حواس است .

قال الله تعالى قل لِّلْمُؤْمِنِينَ دَعُوا مِنَّا بِصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ^۱ . بدان که
حق تعالیٰ آدمی را مجموعه‌ای^۲ آفریده است از جمله عالم و هرچه در جهان است
از جواهر و اعراض و خیر و شر و لطیف و کثیف و راست و دروغ و زشت و نیکو
و ظلمت جمله مجموعه‌ست در طینت آدمی و نموده‌است^۳ آدمی از همه جهان و
هر گاه که خود را تربیت کند و از آفات و معاصی (۵۰ ر) و سیئات^۴ نگاه دارد و از
فواحش دور باشد ترقی‌گیری بدرجات بزرگ و بلند، و راه یابد در جمله نیکان و از
زمره مقبولان شود و هر گاه که عنان خود بدست شیطان سپارد و متابع هوا گردد و
از حسنات و طاعات دور گردد در مهالك افتد و از جمله مردودان و مدبران شود .
پس ترتیب دنیا و سعادت آخرت در ترتیب احوال دین است و ترتیب دین
را در مراتب عبادات است و اصل عبادات معرفت است و قانون معرفت در تهذیب
ظاهر و تصفیة باطن است تا لوح را از فضول بنشویی آیت دین بر وی نتوان نبستن
و این مهمات آنگاه میسر شود که آدمی حصاری گرد خود در کشد، و حواس را در
قید دین آرد تا از جمله مؤمنان گردد چنانکه رسول علیه السلام گفت و خبر داده است که:
المؤمن لئدی الحق اسیر قیده الله بالقرآن عن کثیر من شهواته فالتقوی زاده والقرآن
دلیلده والنخوف بحجته والشرع بمطیته، الحدیث، گفت: مؤمن بر درگاه خداوند تعالی
اسیرست و مقید بقید احکام قرآن و ممنوع از شهوات خویش که هر که یکبار [ر]ه
منقاد شهوات خویش گردد خسیس نفس و بی مروت و مرده دل شود، و هر که یکباره

۱- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۰ .

۲- دراصل : مجموعی، و در حاشیه افزوده : عی .

۳- رسم خط نسخه اساس : نموده‌یست .

۴- رسم خط نسخه اساس : سیات .

بترك لذات بگویند و درهای شهوت بر خود ببندد فتور و ضعف پدید آید و جبان و کسلان گردد و مؤمن نه کاهل باید و نه مغرور .

پس شرط رونده آنست که بشناسد که آن شهر قالب او حصنی است بر مثال عالم وسینه او بر مثال (۵۰ پ) سرای و دل بر مثال پادشاه و حواس جمله فرمان برداران و این دل را درین ولایت دشمنی است مستولی و بوی نزدیک که آنرا نفس اماره گویند و انبیا جمله ازان احتراز فرموده اند چنانکه خبر داده است که : **ان النفس الامارة بالسوء** . آن دل در قالب بر مثال آدم است خلیفه حق ، **و حملناهم فی البر و البحر** .^۱ و آن نفس اماره بر مثال ابلیس لعین است که دشمن و معاند و خصم آدم بود و قرآن گفته است : **ان الشیطان لکم عدو فاجذوه عدوا** .^۲ و همچنانکه دل در حواس تصرف کند هوای نفس اماره نیز تصرف کند و در جمله قوتها فرمان دارد و غلبه او را بیشترست که او بطبیعت نزدیکست .

پس رونده باید که تأمل کند میان این دو ضد بطریق محبت دل و مخالفت نفس اماره پیش گیرد و چنان سازد که جمله حواس را در انقیاد و مطاوعت دل آرد تا همه اعضا و اطراف فرمان دل کار کند و بداند که این چشم دیدبان است و خداوند تعالی او را آفریده است تا درین جهان مصنوع نظر کند و حقیقت صنع بشناسد تا بدان نظر بمعرفت صانع رسد چنانکه فرموده است : **قل انظروا انما فی السموات و الارض** .^۳ و گفته است : **سنردیم ایداننا فی الافاق و فی انفسهم** .^۴ و بساید که نظر بفرمان شرع کند و از محرّمات دور باشد و بعبرت نگردد نه بشهوت که چوین شهوت نگردد روز قیامت با حسرت گردد و گریان بماند و از دیدار حق محروم ماند .

۱- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳ .

۲- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۲ .

۳- قرآن، سوره فاطر (۳۵) آیه ۶ .

۴- قرآن، سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۱ .

۵- قرآن، سوره فعات (۴۱) آیه ۵۳ .

عليه السلام گفته است : كُلُّ عَيْنٍ بِمَا كَيْتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنًا غَضَّتْ عَنْ مَحْرَمِ اللَّهِ تَعَالَى (۵۱ ر) وَعَيْنًا سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَيْنًا بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ، و گفت : روز قیامت جمله چشمها گریان باشد الا سه چشم که در دنیا بنام محرم ننگرد و چشمی که شب بیدار باشد و چشمی که از خوف خداوند تعالی گریان باشد . وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ^۱ ، وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضَيْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ^۲ . و رسول علیه السلام گفته است : كُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ بِالْعِبْرَةِ فَهُوَ شَهْوَةٌ .

پس چشم از نامحرمان نگاه باید داشت و گوش از شنیدن لغو و محال و غیبت صیانت باید کردن که سمع از بهر آن داده اند تا سخن و ذکر خداوند شنود چون گوش در دنیا بدروغ شنودن مشغول گردد در قیامت از شنودن کلام حق محروم ماند و رسول علیه السلام گفته است : هر گوش که در دنیا بشنیدن محالات و دروغ و غیبت مسلمانان آکنده شود در قیامت ارزیز گرم کنند و در گوش وی می ریزند و خداوند تعالی از کسانی که متفرق سمع نکردند خبر داد که : فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ^۳ .

زبان را از دروغ گفتن نگاه باید داشت که بسیار کلمات است که زبان بگوید و آدمی بنظر حتمارت بدان ننگرد و آن کلمه سبب فساد و هلاک بنده گردد در هر دو جهان . و زبان را از جهت یاد کردن و قرآن خواندن و علم گفتن است و در قرآن چنین فرموده است که : وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا^۴ ، و سید عالم علیه السلام میگوید : مَنْ كَانَ يَوْمًا بِإِثْمِهِ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَتَمَلَّ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ ، گفت : هر که بخداوند تعالی و بقیامت ایمان دارد گو سخن خیر گوی یعنی ذکر خدای گوی یا خاموش شو که مَنْ صَمَّتَ (۵۱ پ) دجا و آن آفت که از زبان خیزد از هیچ آلت دیگر نخیزد که مدار کفر و اسلام در

۱- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۰.

۲- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۱.

۳- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۹.

۴- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۰.

اقرار و انکار برزفانست و از اینجاست که سید عالم علیه السلام گفته است که: هر روز بامداد که آدمی سر از بالین برگردد جمله اعضا و اجزا [ی] او با استعازت و استغاثت برزفان روند و گویند: **اِذْقِ اللّٰهَ فِیْنا فِیْ اِذْمَا ذَحْنُکَ زِیْنِهارِ** با [ما] زینهار مخور که ما جمله بتو معلق ایم و صلاح و فساد ما در تو بسته است **اِذْکَ اِنْ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا و اِنْ اعْوَجَجْتَ اعْوَجَجْنَا**.

د زبان در همه اقوال بر همه احوال سایه افکنند اگر خیر گوید و کلمه توحید گوید درهای بهشت برین شخص باز گشایند و اگر بخلاف راستی رود یا کلمه شرک گوید همه درهای دوزخ بر آدمی باز گشاید چنانکه در آن حدیث معروف آمده است که وصیت رسول علیه السلام است معاذ بن جبل را، گفت: **اعبد الله و عذبتکما فی الموقی اولادک** **عَلٰی اَصْلِ الدِّیْنِ اَقِیْمِ الصَّوْمَ الْمَمْرُوضَةَ وَاذْکُرْ کُوزَةَ الْمَكْتُوبَةِ وَاوَلَادَکَ عَلٰی ذُرُوعِ** الامر و عموده الصوم جنه و الصدقة تکفر الخلیفه و قیام الدلیل فی جوف الدلیل . پس گفت: **اولادک علی ما هو املاک من هذه کلمها**. گفت: یا معاذ بکاری فرمایم ترا که بهتر ازین همه عباداتست. گفت: یا رسول الله بفرمای، **فاشار الی لسانه و قال احفظ هذا** رسول علیه السلام بدست اشارت کرد فر از زبان، گفت: این را نگاهدار^۲ معاذ گفت و در زبان چندین آفت است گفت: ای معاذ^۲ و آدمیان خود در دوزخ افتند الا بسبب آفات زواید حصاید زبانهها؟ **و هل یحیی الناس علی مناخرهم فی نار جهنم الا حصاید (۵۲ ر) السنتیه**.

پس بزرگتر آفت در زبانست و بعد از وی در فرج . مصطفی علیه السلام گفته است: **من حفظ ما بین لحنه و ما بین رجه یدخل الجنة** . رونده باید که جمله اعضای خود را قید تقوی برنهد و در سلسله قرآن کشد، دست را از حرام گرفتن خارج کند و دست حرام گیر را در قیامت غل آتشین بر نهند . و پسایی که در دوزخ بخلاف امر شرع حرکت کند در قیامت راه بهشت نتواند رفت و چشم را از نظر بهودا و

۱- با توجه به نقص جمله و معنی عبارات بعد از روده ...

۲-۲. در این جا جمله کمی بهم و مقدوش می نماید البته قید متنی هست مثلا ...

فاعل هر دو «گفته» را رسول دانست و یا به وجهی دیگر خوانند . آیا در اصل آمده است : و در زبان چندین آفت است ای معاذ و لغت آدیبان ...

در نامحرمان نظر کردن نگاه دارد، و گوش را باستماع آیات الهی مشغول کند و زبان را بند ذکر بدست صمت برنهد تا از آفات این اطراف نجات یابد. چون آفتهای حواس شکسته گردد تن را بر ریاضت منقاد کند که این جمله دواعی شهوات گردند متفرق شوند و در بوادی هوسات بوساوس شیطانی مستغرق گردند، هر يك مانعی باشند آدمی را از سلوك راه دین که يك دوست چون در دست بسیار دشمن افتد زبون گردد و مغلوب و مقهور شود.

پس آدمی ذوق ایمان در درون دل آنگاه باز یابد که این روزنها محکم بگیرد، و ریخنها را استوار کند، و در حصن شرع رود، و روی از لهو و لعب بگرداند و بجد تمام در طریق دین سالک شود، و چشم و زبان و گوش و دست و پای را جمله از شرع بخود عاریت شمرد و ایشان را چنان در تصرف آرد که خداوند فرماید نه چنانکه طبیعت، که هواپرست نخست و بسته باشد و خدای پرست رسته.

و چون امروز این اطراف را در قید آرد در قیامت هر يك بفعل خاص خویش قادر گردد، و هر يك بمراد خود برسد وَ هُمْ فِيهَا (۵۲ پ) اشتهت افسهیم خالِدُونَ^۲. و چون امروز خلیع العذار گردد و جمله حواس را در مراتع هوا افکند و بلدات محال غرقه شود چون ازین عالم فناپذیر در گذرد و بقیامت رسد حاصل لذات او محنت و حسرت باشد و پردها و حجابها فرو گذارند تا هر يك از خاص فعل خود ممنوع گردد نه بیند و نشنود و نداند و حیل بینهم و بین نایشتهون كما فعل باشیاعهم من قبل انهم كانوا في شك مريب^۳.

ایزد تعالی ز قیبان غیبی را برین حواس ما نصب کناد تا جمله را بتازیانه امر از مهالك معاصی زجر کنند تا سلامت ازین سرای آفت بدارالقرار رسیم بفضل او،

۱- کلمه « در » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

۲- قرآن، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۲.

۳- قرآن، سوره سبا (۳۴) آیه ۵۳، ۵۴.

إِنَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ^۱.

درجه هفتم خلوت است .

بدانکه رونده راه طریقت چون در میان غوغای مردم افتد خاطر او مشوش گردد و غبار زحمت اغیار بر خاطر افتد و مانند غمامی گردد که حاجز شود میان بصیرت و نور معرفت . و از هر بنده ای خلوت راست نیاید که خلوتها را آفات است و فایدهها . اما آفات او آنست که مرد نفس اماره را مغلوب نکرده باشد و فرق نداند کردن میان خاطرهای ربانی و خاطرهای شیطانی و هنوز قمع قوتهای شهوانی نکرده باشد و ازان بخارهای فاسد خیزد که آلت عقل و معرفت را پوشیده و بیمار گرداند تا بغلبه سودا خیالات فاسد در دل پدید آید . و تصورهای زشت کند ، و نمودارات محال در دماغ افتد، و راه بر وی منسد گردد، و در سلوک منقطع شود ، شیطان بر وی دست یابد، زود باشد که جرأت و جسارت پدید آید تا پنهانی^۲ قصد معاصی کند و توقع آن نیز باشد (۵۳ ر) که بشرک و کفر انجامد و زاهدان ناقص را در وقت عزلت از خلوت ناصحیح چنین آفتها^۳ بسیار پدید آید بدان سبب که پیش از تحصیل شرایط دعوی خلوت کنند همچنانکه اگر کسی در طریق ریاضت با دل روز درهای مأكولات و مشروبات بر بندد و هیچ نخورد اندک و بسیار بجان خود سعی هلاک کرده باشد و آن قاعده ممهّد نگردد که هنوز طبیعت تحمل نمی تواند کردن بل که

۱- آیه شریفه بدین صورت است : سوره توبه (۹) آیه ۱۲۱ : إِنَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

اجرا المحسنین، سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۷ و سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۰ : إِنَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ .

۲- در اصل : پنهانی، که به همان صورت نیز مفید است .

۳- در اصل پس از آفتها، یا کونک نیز هست که باید آفتهای، باشد و این بدون یاء درست تر و با سبک زمان متناسب تر است .

۴- در اصل : رود، بقیاس معنی جمله اصلاح است .

باید که بدفعات و نوبتها و تدریج از غذا کمتر میکند لقمه لقمه تا آنگاه که بیک لقمه باز آورد و در خلوت نیز همچنین باید که اول بیک بیک علایق کم میکند، و بیک آفت از خود زایل میکند. و بداند که صحبت آدمی زیان کارست و ازدل روزنی گشاده کند تا دران خلوت نور حضرت ویرا مدد دهد و منور گرداند و اگر بتدریج نکند بیک نوبت دران اعراض و عزالت شیطان غالب شود و او را بهلاک افکند و شنیدم که بسیار زاهدان بودند که بعد از عبادت سالها و مجاهدت مدتها بزنا کردن و خمر خوردن مبتلا شدند و قصد تهتک اسرار شرع کردند و آن از عجب و غلبه و تسلط نفس اماره بوده باشد که این همه علت و بیماری دل است چون غالب شود هلاک کند.

۵

پس آفت خلوت بر مبتدی و جوان که در سلوک آید اینست که با خود الفت گیرد، و هوا بر وی مسلط شود، و لجوج و غضوب و تارك و کاهل شود که در میان آدمیان تحمل اثقال کردن و دل را از اشغال نگاه داشتن بهتر از آنکه تنها با خود سازگاری کردن. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: **الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَيَّ إِذَا هُم خَيْرٌ مِّنَ أَنْ يَدْعَتَنِي، كَفْتَسْتِ** که آدمی که در میان آدمیان (پ ۵۳) زندگانی کند و تحمل مکاره کند و رنجها و محنتهای خلایق بکشد و شکایت نکند بهتر از آنکه قصد عزالت کند که چون رنجها از آدمیان تحمل کند رعونت و کبر زایل شود و قوی دل و مرتاض نفس و مهذب خلق گردد و چون تنها با خود بسازد در مدهانت و رعونت خود مغرور و مخدول شود که **هِيَ النَّفْسُ إِنْ [لَمْ] تَشْغَلْ بِمَا شَغَلَتَكَ**.

۱۰

۱۵

اما فایده خلوت آنست که حواس جمع گردد و از نظر و استماع و قول زیادتی نجات یابد که در میان آدمیان چاره نیست و از مساعدت کردن در احوال که مهم نیست، در فضول افتادن بضرورت حواس نیز متفرق شود در جوانب و از انجاشعب خواطر تولد کند. و طبیعت غدارست چون اشتغال خلایق بلذات می بیند و استغراق

۲۰

۱- بقیاس موردی دیگر در کتاب و نیز با توجه به صورت این عبارت در دیگر

کتابها، افزوده شد؛ ر.ک. ص ۱۹ و تعلیقات مربوط.

بشهوات می شناسد او نیز داعی گردد نفس را بدان مساعدت باشد و آنگاه رخصتها طلبد و ناگاه متعدی گردد، درمهالك افتد. پس درخلوات این آفات نیابد نه بیند و نه شنود و نگوید و خود را از فضول زجر کند و خود را از آنچه مهم دین نیست دور دارد و رسول علیه السلام گفته است: **مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ قِرْكُهُ مَا لَا يَدْعُنِيهِ**. و این رعونت فایده خلوتست و چون در خلوت باشد از طریق تکالیف احترام کند و دور بودن از تکالیف از سنت پیغامبرست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: **أَنَا وَاقْتِمْاءِ أُمَّتِي جُرَاءٌ مِنَ التَّكَلُّفِ**، و نیز گفته است که: روزگاری آید بر امتان من که هؤمن در میان خلق نتواند بودن و سلامت آنگاه یابد که **يَغْفِرُ (۵۵ ر)** بدیدند **مِنْ شَعْبِ إِلَى شَعْبٍ وَمِنْ حُجْرٍ إِلَى حُجْرٍ يَدْخُلُ كَيْفَ يَدْخُلُ الْجِبَالِ**، گفت تادین خود بنگیرد و ازین گوشه دران گوشه و ازین غار دران غار نگریزد سلامت نیابد.

و در همه اوقات حکما و انبیا و زهاد قصد خلوت کردند و از میان آدمیان اجتناب و عزلت گزیدند. و خداوند تعالی میفرماید در مصحف مجید: **فَغَرَّ وَاللَّهِ**، با درگاه ما گریزد یعنی از خلق کناره گیرید. آن کناره گرفتن عزلت است. و بیارگاه ما آید و آن فرار بیارگاه خلوتست و خلوت در عزلت است و نور فتوح و سلامت و سعادت در خلوتست. و عزلت دو گونه است: یکی بظاهر از میان آدمیان، و یکی بیاضن از اندیشه جمله مکونات.

و خلوت هم دو گونه است: یکی بظاهر در خانه تاریک نشستن و حواس جمع داشتن و در مصنوعات ببصیرت تفکر و اعتبار صفت تأمل کردن، و خلوت بیاضن حفظ دل و جمعیت خاطرست. و فایده خلوت دوام وصول بحق در هجرت است. است چنانکه همه انبیا در اول حالت از خلق هجرت و عزلت گزیدند و در خلوت بمناجات مشغول گشتند تا آنگاه که در وحی برایشان کشاده شدست، و سید عالم علیه السلام چهل سال در غارها و کوهها تنها می کشت و از میان آدمیان کرانه میگزید چون خلوت او با حق درست گشت امانت رسالت بوی سپردند، آنگاه از خلوت با

۱- قرآن، سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۰.

دعوت آمد . و همه مشایخ چنین بوده‌اند و چنین باشند تا دامن قیامت .
 پس فایده خلوت اینست که علایق بیفتند و حجابها برخیزد و خاطر (۵۴ پ)
 و دل جمع و حاضر گردد . و شرط خلوت قناعتست ، و قلت اکل و شرب ، و دور
 بودن از خواب و آسایش ، و مواظبت بر طهارت ، و مداومت بر ذکر . و اول در
 گوشه نشستن و حواس نگاه داشتن تا نور دل پدید آید در غار قالب نظر کردن ، و
 مراقبت دل را در خلوت صفت مواظب بودن ، و خواطر را جمع داشتن تا آنکه
 که نور غیب از روزن الهام در افتد از اینجا در معنی حل گردد ، و عبارات برخیزد
 چنانکه سید عالم علیه السلام و ابصه^۲ اسدی رادران وقت که از سید سؤال کرد از حلال
 و حرام جواب داد که : *اِسْتَفْتِ قَلْبَكَ* ، گفت : یا و ابصه^۲ از دل خود بپرس که او معنی
 حق است و آن استفتای خاص است بعد از خلوت و عزلت و حضور و مراقبه حکم
 عام نشاید کردن که آفات زاید و هلاک آرد و از اینجا در حسرت و ندامت افتد .
 ایزد تعالی ما را توفیق عزلت دهاد و ساز خلوت راست کناد و طریق قطع
 علایق میسر گرداناد *اِذْهُ الْمَوْفِقُ وَالْمُعِينُ* .

[وَظِيْفَةُ سَوْمٍ فِي اَعْمَالٍ مُنْتَهِيَانِ]

۱۵ وظیفه سوم در اعمال منتهیان و آن هفت درجه است .

درجه اول توکلست .

قال الله تعالی : *وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ*^۲ ، وقال تعالی : *قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ*

۱- کاتب روی این کلمه نشانه‌ای گذاشته بی هیچ توضیحی در حاشیه ؛ معنی جمله نیز
 مبهم است .

۲- در نسخه اساس « و ابصه » است ولی در دیگر کتابها « و ابصه » آمده از این رو
 اصلاح شد ؛ *رَك* . تعلیقات .

۳- قرآن ، سورة فرقان (۲۵) آیه ۶۰ .

۴- در اصل افزوده ؛ و ، چون در آیه شریفه نیامده حذف شد .

عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ^۱ . خداوند تعالی بر احوال بندگان عالم تراز ایشانست و مهمات بندگان بهتر از ایشان داند و کریمست هر گه که بنده بر وی توکل کند و تمسک نماید خداوند تعالی بکمال کرم خویش مهمات او کفایت کند **مَنْ أَصْبَحَ وَجَعَلَ هُمُومَهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هُمُومَ الدُّنْيَا (۵۵ر)** و **الْآخِرَةِ** ، مهتر انبیا چنین خبر داده است که هر بنده ای که بامداد از خواب برخیزد و جمله اندیشه های خود بیک اندیشه باز آرد و از جمله اعراض کند و بر خداوند خود توکل کند پادشاه **جَلَّ وَعَلَا^۲** آن بیک اندیشه بنده جمله مهمات او را کفایت کند که **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يَضِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ^۳** . مهتر عالم را خداوند عالم بتوکل فرمودست چنانکه گفت : **قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ^۴** . و جمله مؤمنان را نیز توکل فرمودست : **وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ^۵** .

و توکل اعتماد کردن است بر قضا ، و تمسک کردن است بفضل خداوند آن مقدار که بنده در طلب معیشت خود و کسب مهمات خود روزگار برسد از لوازم دین و مهمات اوامر الهی محروم شود ، هرگز تدارک نپذیرد ، و آن ثلمه هرگز منسد نگردد . پس شرط بندگی آنست که چون بحکم ارادت **سَالِكِ طَرِيقَتِ** گردد و طالب حقیقت شود که دست از آمال خود بدارد ، و روی از نصیب خود جستن بگرداند و یکباره اعتماد و اعتصام از خلق ببرد و بداند که جمله خلائق در قید عجز اسیرند و در دریای تحیر غرقه اند توکل بر درگاه خداوند کند و اعتصام بفضل او

۱ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۹ .

۲ - کوی در این جا چیزی مانند دبه، یا دانه افتاده است .

۳ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۷ .

۴ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۹ .

۵ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۸ ، ۱۲۴ : سوره نساء (۴) آیه ۱۴ :

سوره توبه (۹) آیه ۵۱ : سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۴ : سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱ :

سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۳ .

کند که بنده را خداوند کفایتست و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ، وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۱، خداوند تعالی هر چیزی را اندازه‌های و عدی^۲ معین کرده‌است که آن اندازه حصن او است تا هرگز بحرص و کسل هیچ کس را در آن مقدار که (۵۵پ) نصیب اوست خلل در نیاید چون آدمی را بصیرت دل برین معنی مطلع گردد داند که بر خداوند توکل می‌باید کردن که او متوکلانرا دست گیرست . و هر که در توکل صادق نباشد و بطمع محال راه آمال پیش گیرد جمله عمر محجوب و متعوب بماند و از مطلوب محروم گردد .

- ۵ پس توکل از ایمانست هر کرا نور ایمان بر دل غالبتر وی در طریق توکل صادق تر که توکل باول حال حلیه انبیاست که ایشان در بصیرت و معرفت راسخ‌ترند و از ایشان بمتابعان رسد نخست قوت بصیرت ایشان وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۳ . سید عالم صلوات‌الله‌علیه چنین خبر داده‌است که جمله امتان گذشته را بر من عرضه دادند، در میان جمله امت خود را طلب کردم تا باز دیدم . چون صفت امت خویش را دیدم بیش از همه امتان از حضرت ندا آمد که : یا سید ازین جمله امت تو هفتاد هزار بنده آنست که بی حساب و بی عتاب و بی مطالبه و توقف از گوگور برخیزند و در بهشت روند که نه ذل سؤال بینند و نه قهر حساب، راضی گشتی یا محمد از ما ؟ گفت : الهی بیشتر باید . خطاب آمد که : مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ سَبْعُونَ أَلْفًا يَا مُحَمَّدُ ، با هر یکی از ایشان هفتاد هزار طفیلی را در بهشت فرستم . سید عالم که این بشارت بشارت در میان صحابه پیدا کرد و مجلس را بلفظ لطیف خود بیاراست یکی از میان جمع برخاست نام او عکاشه بن محسن الاسدی گفت : یا رسول‌الله اُدْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ مِنِّي مِنْهُمْ ، دعا کن تا مرا از جمله ایشان گرداند . قال : اَدَّتْ مِنْهُمْ ، تو از

۱ - قرآن، سوره طلاق (۶۵) آیه ۲ ، ۳ .

۲ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته‌است: حدی، ضبط متن هم مفید معنی است.

۳ - قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۲۶ .

- ایشانی (۵۶ر) . فِقَامَ رَجُلٌ آخِرٌ وَقَالَ : أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ [فِقَال] سَبَقَاتٍ بِهَا عَمَّاشَةً ، چون اهلیت یکی دید دعا کرد و چون قصور آن دیگر بدید منع کرد .
- عمر خطاب سؤال کرد ، گفت : یا رسول الله صَنَعْتُمْ لَنَا ، صِفَتْ وَ خَصَلَتْ وَ عَمِلَ اِیْشَانُ بَا مَا بَکْوَى ، گفت : هُمُ الَّذِیْنَ لَا یَسْتَرْقُونَ وَلَا یَسْتَعِیْرُونَ وَ عَلَی رَبِّیْمِ یَتَوَكَّلُونَ ، گفت : در هیچ کار که ایشانرا پیش آید با فسون و فال و زجر مشغول نشوند بل که در همه احوال بر خداوند تعالی توکل کنند چون ایشانرا در دنیا توکل باشد بر خداوند ، و دست از همه برداشتنند آنچه مهم ایشان باشد حق تعالی می سازد بی کسب ایشان ، و در قیامت بی حساب ایشانرا ببهشت فرستند که حساب بر کسب و طمع بنده است نه بر توکل که توکل قطع طمع است از مخلوقات ، و دوری است از دایره تولا با فریدها و تمسک است بخالق قدیم ، و مشغول شدن پیرستش او .
- ۵ هر بندهای که در پرستش خداوند کمر جد و جهد بر بندد خداوند تعالی او را ضایع نگذارد ، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : لَوْ تَوَكَّلْتُمْ عَلَی اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقْتُمْ كَمَا تَرْتَقِدُونَ خِمَاصًا وَقَدْرُوحَ بَطَانًا ، گفت : اگر شما بتحقیق توکل قیام کنی ، و از مخلوقات بخالق بازگردی ، و چنانکه شرط توکل است کمر بندید و بقضا رضا دهید ، و از علل و اعتراض اعراض کنید همچنانکه مرغمان در هوا و وحوش در زمین بی کسب روزی می بایند شما نیز بیافتی . و هر محرومی که هست شما را از قلت اعتماد (۵۶پ) و نقصان توکلست و الا خود هر روزی را رزقی همبرست چنانچه رسول علیه السلام گفته است : ان الله تعالی دافع کمال سوء برزقیه ، و گفته است که : ان الرزق لا یطلب الا بعد کما یتطلبه احدکم . هر چه که اجل دام گستر دست تا آدمی را بگیرد رزق نیز چون اجل پروبال بر آورده است در طلب خورنده خویش می پرد . چون دیده را کهحل یقین در کشد متوکل شود ، بداند که رازق را باید طلبید نه رزق که چون رضای خداوند بنده را حاصل شد خود

۱ - با توجه به ضبط این روایت در ماخذ ، افروده شد ، رک . تالیفات .

۲ - در نسخه اساس : تفدوا ، با توجه به ماخذ ، افروده شد ، رک . تالیفات .

هرچه در خزاین است جمله نثار قدم بنده کنند .
پس بظاهر توکل باید مرد را در ترقی همت خویش تا بتوکل عالی همت و
صافی رای و فارغ دل گردد و از مکونات و مخلوقات بمکون و خالق باز گردد ،
و همچنانکه بظاهر توکل کند از کسب و طلب و سؤال و در یوزه دور باشد بدل نیز
باید که توکل کند از حرص و امل و طمع و انتظار دور باشد که حقیقت توکل در
فراغت باطن است نه در سکونت ظاهر . چون رونده بظاهر و باطن متوکل شود در
بندگی صادق گشت خداوند ویرا در حرم محبت راه دهد چنانکه قرآن مجید خبر
داد در حق سید عالم که فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب الّمتوکلین^۱ .

و در وحی آمده است از حضرت عزت بموسی علیه السلام : مِنَ الَّذِی انْقَطَعَ
إِلَی فَلَیْمٍ أَعِزُّهُ وَعَنِ الَّذِی تَوَكَّلَ عَلَی فَلَیْمٍ أَكْفَیهِ ، گفته است که : کدام بنده بوده است
که از عالم بحضرت ما منقطع آمد که ویرا عزیز نداشتیم و کیست که در (۵۷ر)
جمله عمر بر عنایت ما توکل کرد که کفایت مهمات او نکردیم چون قبول کرده
است که : مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^۲ هر گاه که بنده بعهد توکل وفا کند
خداوند تعالی نیز در کفایت حال او بعهد کرم وفا کند و مِن أَوْفِی بَعِیْهِ مِنْ اللَّهِ^۳ .
ایزد تعالی ما را توفیق دهد و دست طمع و حرص از ولایت دلهای ما کوتاه

دارد ، إِذْ هُوَ کَبِلَ التَّمْثِیلَ .

درجه دوم تسلیم است .

قال الله تعالی : وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَقَسْلِيمًا^۵ . بدانکه مرد مؤمن را تسلیم سبب

۱ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۳ .

۲ - قرآن، سوره طلاق (۶۵) آیه ۳ .

۳ - قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲ .

۴ - رسم خط نسخه اساس : دوم .

۵ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۲ .

سلامت دو جهانست ، و تسلیم نشان بلاغت اسلام است که اسلام انقیاد است امر شرع را ، و خطاب حق و تسلیم راست و آمدن است بظاهر و باطن درین انقیاد که هر که دوستی گیرد باید که یکباره عنان احوال خود بدست او تسلیم کند و همه هموم و همتهای خود را بتقلیب ارادات آن دوست تفویض کند که هرگز معترض و معرض نشود ، و کارها را از حیز چه و چون بیرون برد ، و اقتدا بسید عالم کند علیه السلام که بعد از هر نماز فرض که بگزاردی این اشارت بکردی : **اللهم انی اسلمت نفسي الیک و فوضت امری الیک .**

و خداوند تعالی مؤمنانرا بتسلیم مدح میکند که هر گاه که در صف کفار کار ایشان بنهایت مشقت رسد و یقین دانند که جان و مال در ^۱ هلاکت افتاد الا تسلیم و تفویض نیاید در دل ایشان که چون بقضا راضی باشند و بعنایت متوکل گردند الا تسلیم چه کنند که نتیجه قضا (۵۷پ) و توکلست ، دلیل یقین حقیقی است که از شك و تردد و اعتراض الامنع و جزع و احتیال نزاید . چون بنده را اسلام راسخ بود و توکل و یقین حلیه حال او شود در همه کارها تسلیم پیش گیرد و عنان خود بدست دوست اصلی تفویض کند تا چنانکه خواهد ویرا میگرداند و وی بدان راضی . و هر که در وی ^۲ دواعی طبیعت و هواجس بشریت زنده باشد از وی تسلیم درست نیاید بل که تسلیم را روندهای باید که از هوای اغیار مرده و کشته باشد و در وفای اسرار زنده شده تا حساب عاقبت و خوف وقت و خشیت سابقه و تدبیر و تأخیر آن ^۳ احوال بیرون نهد و همچنانکه مرده خود را بغسال تسلیم کند تا هر چه خرابی بروی می راند و ویرا هیچ اعتراض و انکار نباشد چنانکه خلیل الله و ذبیح بنامند .

۱ - در این جا به اندازه يك كلمه متن سفید است ، شاید در نسخه های دیگر هم همین و

غیره پاک شده و شاید هم چیزی از قلم نیفتاده و به همین جهت بدست آمده است .

۲ - در متن در وی ، از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۳ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : در .

هر دو زمام اختیار و احوال خویش بدست قضا سپردند فَلَمَّا اسْلَمَا وَقَدَّهٗ لِلْجَبِينِ^۱،
خلیل گفت فرزند را که : اِنِّي اَرَى فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ^۲. گفت : اَفْعَلْ مَا تَوْمَرُ^۳،
و از حضرت عزت خطاب آمد که : اسْلِمِ^۴، گفت : اسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۵.

چون اسمعیل خود را تسلیم کرد از مذبح بسلامت بازگشت و چون ابرهیم
۵ را در منجنیق غضب نمرود نهادند و با آتش می انداختند بدل لشکر تسلیم حشر آورده
بود و ویرا در حمایت گرفته و جبریل بمطالبه و مطالعه پیش آمد تا ارادت ویرا بر
محك امتحان زند، از المعیت بحاجب التفات نکرد گفت : حَسْبِي مِنَ سْوَآلِي عِلْمُهُ
بِحَالِي . چون تسلیم کرد از آتش بسلامت برست . تسلیم اسمعیل سبب حیوة او شد
که وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ^۵. و تسلیم خلیل سبب نجات او شد که : يٰۤاِنَّا نُرْكَوْنِي
۱۰ بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ^۶.

پس تسلیم سبب سلامت و نشان همت اسلام است هر گه که مسلم مسلم
است و دل سلیم دل صاحب تسلیم است يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ اِلَّا مَنْ اَتَى اللّٰهَ
بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۷ اینجا در اسلام تسلیم باید کرد تا در دارالسلام سلامت و سلام
استقبال کند .

۱۵ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کند که حاصل
موجودات و محیط معلومات سید عالم محمد مصطفی علیه السلام که از منا روی
مبارك بمسجد خيف نهاده بود می خواست که آنجا نمازی گزارد . جمعی از اهل

- ۱ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۳ .
- ۲ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۱ .
- ۳ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۲ .
- ۴ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۲۵ .
- ۵ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۷ .
- ۶ - قرآن، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۹ .
- ۷ - قرآن، سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۸، ۸۹ .

- یمن ویرا پیش آمدند . چون سید سادات را بدیدند سلام و تحیت بگفتند ، و شرط متابعت و خدمت بجای آوردند . مهتر عالم جواب ایشان باز داد و قال : مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالُوا ذَنْ رَهْطٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ . قال : فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكُمْ؟ قَالُوا: التَّغْوِيحُ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِهِ وَالرِّضَا بِقَضَائِهِ . گفت : شما کیستید یا قوم؟ گفتند: یا نبی الله گروهی ایم از مؤمنان . سید عالم علیه السلام امارات صدق ایشان بدید ، ایشانرا بامتحان تعرف کرد ، گفت : این دعوی را برهان چیست و حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند : یا رسول الله یکبارہ احوال را بخداوند تسلیم کرده ایم ، و بکلی خود را بوی سپرده ایم ، و بقضای او رضا داده ایم . فَبَقِبلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَصْحَابِهِ وَقَالَ عَلَمًا [ء] وَحَلَمًا [ء] كَادُوا أَنْ يَكْفُرُوا انبِيَاءً ، سید عالم روی مبارك خود بجماعت کرد گفت : علما اند و بردبارند در مرتبه دوات (۵۸پ) نزدیک به پیغامبران اند . آنکه بعد ازین تعریف و تعرف بوصیت کردن ایشان مشغول گشت ، گفت : إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَالْأَقْبِسُوا بِالْأَقْسَنُونَ وَالْأَجْمَعُوا بِالْأَقْأَكَلُونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ، گفت : یا قوم ، اگر راست میگویید در دنیا بنایی میفکنید که در روی مقیم نخواهی بودن و مالی جمع مکنید که نخواهی خوردن . و از خداوند خود بترسید که مرجع همه به اوست .
- ۱۵ پس معلوم شد که بدین حدیث بزرگوار صحیح که تسلیم ایشان تحقیق دین و تصدیق ایمان است ، و نشان تسلیم قلت مبالاست باحوال دنیا و ترك المنافع است بدین حطام و زخارف دنیا که آدمی را در دنیا بی حطام بسر نشود اما در آخرت بی تسلیم و اسلام بسر نشود .
- ۲۰ و خداوند تعالی با سید عالم چنین خطاب کرد که : هیچ کس در دایره ایمان مأوی نیابد تا ترا در همه احوال حاکم نسازد . و یکبارہ محکوم نکردد . و دران حکم بکلی خود را بتو که سید عالمی تسلیم نکند ، و باوامر تو راضی نشود . این نشانها بتو دادیم که علامت اسلام و متابعت تو تسلیم ایشان است ترا ، و تقوی پس

است احوال خویش را که تا تو [را] ^۱ در همه کارها بکلی و جزوی مسلم ندارد
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا
مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ^۲. رونده را باید که در اصل توحید ظاهر و باطن خود
را به پیر مشفق و طیب حاذق تسلیم کند تا آنچه اصل فسادست منقطع شود ، و
قدم او در درجه مصلحت و سعادت مرتفع شود ، امروز سلامت یابد و فردا سلام
(۵۹) عزت شنود لَيَسْمَعُونَ فِيهَا نَغْوًا إِسْلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ^۳.

ایزد تعالی ما را مدد کند و توفیق دهد تا عنان کار خود بوی تفویض کنیم و
در همه احوال خود را در سلب تسلیم داریم ، اِنَّهُ هُوَ الرَّؤُفُ الرَّحِيمُ الْبَرُّ الْكَرِيمُ .
درجه سوم صدق است

۱۰ قال الله تعالى : مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن
قَضَىٰ نَجْبَةً وَمِنْهُمْ مَن يَدْتَمِخَرُ وَمَا بَدَلُوا قَبْدِيلاً ^۴ . پادشاه عالم بندگانرا بصدق مدح
میگوید که از جمله بندگان من مردانند که در عهدها که با خدای عالم بسته‌اند
صادق‌اند بعضی بصدق از عهده عهد بیرون آمده‌اند و بعضی بصدق در انتظارند و
هرگز آنچه گفتند و کردند نگردانیدند و خلاف نکردند .

۱۵ بدانکه صدق قاعده‌ای بزرگست و جمله اعمال و احوال بصدق محتاج‌اند
که در هر عمل که صدق نباشد مجازی گردد ، و روی در فساد آرد ، و صدق در
همه چیزها نگاه باید داشتن در قول و فعل و در خاطر ، و نیت در صدق است و در
اول حال که خداوند تعالی ندا کرد روز میثاق با ذرات اولاد آدم و عهد عبودیت
بکفایت ربوبیت با ایشان بگرفت که : اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ^۵ جمله ذرات از نیک

۱ - بقیاس معنی جمله افزوده شد .

۲ - قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۶۸ .

۳ - قرآن، سوره مریم (۱۹) آیه ۶۳ .

۴ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳ .

۵ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۱ .

- و بد ، سعید و شقی در دعوی قبول متفق الکلمه گشتند : قالوا بلی^۱ ، که راست و دروغ در اول دعوی متساوی اند در قول و سمع اما بوقت حقیقت که وجود وفا و صحت برهان ظاهر گردد (۵۹پ)^۲ راست باقی بماند و دروغ فناپذیرد . همگنان دران میثاق باتفاق بلی گفتند ، چون بعالم دنیا رسیدند بعضی راست بودند صدق را دران اقوال اولین معین فعل خود ساختند بیک مطالبه از خطر نجات یابند و بعضی ۵ را صدق فایت گشت فعل مخالف قول آمد کذاب شدند ، بعداب سپارند ایشانرا چنانکه قرآن مجید خبرداد : لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ^۳ ، وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ^۴ .
- پس صدق در همه احوال سبب نجات است و خلاف در همه احوال سبب هلاك و هر که برست بر راستی برست و هر که بخست بدروغ بخست . جمله انبیارا خداوند تعالی بصدق فرمود و سید عالم امتان را بصدق فرمود چنانکه گفت : ۱۰ عَلَيكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَالْبِرُّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ ، گفت : بر شما باد که در احوال صادق باشید که صدق شما را بنیکی دلالت کند و نیکی شما را ببهشت رساند . پس حقیقت ایمان تصدیق است و برهان ایمان صدق است .
- و ابوبکر رضی الله عنه که از جمله صحابه سابق و مقدم بود این مرتبتها بدان یافت که در همه احوال صادق بود ، صدق او سنت او گشت تا خداوند عزوجل در حق ۱۵ او آیت فرستاد که : وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ^۵ ، او چنین گفت و روایت کرده است که دران خلوت بغار رفتم با سید و زخم مسار در میان کار برهن آمد سید را

۱ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۱ .

۲ - بقراری که از سیاق مطلب برمی آید در این جا - ند ورق از سجدت است . جمله صفحه (۶۰) نابجا صمافی شده و دنباله موضوع از ابتدای صفحه ۶۰ شروع می شود . چند ورق مورد نظر بهمین صورت منظم گردید .

۳ - قرآن ، سوره احزاب (۳۳) آیه ۸ .

۴ - قرآن ، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۴ . ابتدای آیه چنین است : اَلْمُنَافِقِينَ اَلَّذِينَ

اَلصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ .

۵ - قرآن ، سوره زمر (۳۹) آیه ۲۴ .

عليه السلام وصيتي خواستم ، گفت : يا باجر ألا إن الصدق أمانة والخبث خيانة ،

گفت : سر همه امانتها (۶۱ ر) صدق است و اصل همه خيانتها کذب است .

و صدق راستی است و نشان راستی حفظ قول است از دروغ و غیبت و شتم

و فحش ، و اشتغال است بذكر و قراءت قرآن و نصیح برادران و گفتن سخنی که

ثمره آن قرآن و اخبار است . و این صدق در قول آنگاه پدید آید که دل بصدق

آراسته شود که ظاهر جراحت آنگاه درست گردد که در درون بقیت غور نماید .

چون دل قدر صدق بداند و راست عزم و راست نیت گردد و همیشه صادق الفکر

باشد اثر آن صدق که نور دل است شعاعی برزفان افکند تا قول زبان موافق نیت

دل شود چنانکه رسول علیه السلام خبر داده است که مؤمن را دل و زبان یکی باشد

و در همه چیزها موافق باشد دل مؤمن با زبان .

و چون صدق در دل و زبان پدید آید بمدد آن دو مقدمه صدق در افعال پدید

آید تا جمله معاملات آن مدت عبادت و طاعت و متابعت شریعت گردد ، از دست

معاصی و آفات و زلات بازرهد چون بعالم قیامت صدق قول سبب قبول گردد و صدق

موجب جزا شود و صدق نیت نشانه رضا گردد بنده در دنیا بصدق آسوده بود و

در قیامت بر راستی رسته .

پس مرید را دران ارادت صدق بیاید تاملول و غافل و کامل نگردد و چون

عملی کند یا وردی بجای آرد یا ذکرری گوید بصدق باید که آن اعمال بجای

آرد چون از پیر مشفق سخن شنود یا اثری بوی رسد بتصدیق باید که استقبال آن

سخن کند تا تصدیق مراد و صدق مرید حمایت کار رونده باشد مگر ببرکت صدق

ازین سرای با آفت خلاص یابد و سنگ هوا از درگاه دل برخیزد (۶۱ پ) تا آفتاب

معرفت در روزن دل او بتابد چنانکه آن سه شخص در غار شدند ، سنگی گران

بیامد در پیش آن غار بیستاد . ایشان درانجا بماندند ، گفتند : هر کسی راستی

بگوییم تا ببرکت راستی ازین جای نجات یابیم . همچنان کردند خلاص یافتند ،

در صحیح است این حدیث و ما در کتابهای دیگر آن حدیث بشرح آورده ایم اینجا

تکرار نکیم . مقصود آنست که هر که از آفتی برست بر است گفتن و راست کردن برست ، و هر که مرتبه‌ای یافت بصدق یافت ، و عنوان مایهٔ مرید در راه سلوک^۱ و تحفهٔ نهایت و اصل^۲ همهٔ صدق است . قال علیه السلام : قَدْ أَفْلَحَ مَنْ صَدَّقَ . ایزد تعالی ما را توفیق صدق دهد و مدد فرستد تا در قبول کلمهٔ توحید و

۵ فعل دین صادق باشیم و امیدست که بصدق دعا را باجابت رسد که او گفته است :
ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ^۳ ، وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا^۴ .

درجهٔ چهارم یقین است

قال الله تعالی : [وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ^۵ . اسرار و حقایق و رموز

۱۰ کلمات الهی و معانی او امر شرعی اصحاب یقین بدانند که هر که صافی ترست او بر سر الهی مطلع ترست و آدمی بمدد یقین صافی تواند شدن از کدورات و شبهات که اصل همه کدورات و ظلمات شک است و از شك شرك زاید . و مایهٔ همه روشنایی و نورها صفای یقین است و از یقین دین زاید و هر بنددای را که نور یقین در دل قرار گرفت دل او بهمه حقایق ایمان محیط گشت که یقین سر همه خصالتهای پسندیده است و ترجیح دارد . و رسول علیه السلام گفتست : الصَّبْرُ نَصَبُ الْإِيمَانِ وَالْمُتَمِّينُ الْإِيمَانُ كَمَلَهُ (۶۰) ، گفت : صبر يك نيمه از ایمان است و یقین خود همه ایمان

۱ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : سالک .

۲ - در نسخهٔ اساس حرف صاد با کسره نوشته شده که « واصل » خوانده شود تا در

بقیاس آن که کلمهٔ « سلوک » هم به « سالک » بدل گردد . چون - کلمهٔ « تصور » هم در کتب در بالا نوشته شده مفید معنی است تغییری در آن داده نشد . البته اگر دو کلمهٔ « سالک » و « سالک » و « واصل » هم باشد جمله معنی می دهد .

۳ - قرآن ، سورهٔ مؤمن (۴۰) آیهٔ ۶۲ .

۴ - قرآن ، سورهٔ نساء (۴) آیهٔ ۸۹ .

۵ - قرآن ، سورهٔ ذاریات (۵۱) آیهٔ ۲۰ . در نسخهٔ اساس : إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

لِلْمُوقِنِينَ .

است . و گفتست عليه السلام که : صَلَاحُ اُمَّتِي فِي الزُّهْدِ وَالْيَقِينِ که صلاح امت من درین دو خصلت است و رفعت اقدام سالکان درین دو درجه است : زهد و یقین ، و زهد خود از یقین زاید و اخلاص و صدق و تسلیم که در مقدمه یاد کرده ایم جمله نتایج یقین است تا نور یقین در دل بجای گمان و شك خیمه نزند این درجات رفیعہ قدم رونده را مسلم نگرود . ۵

و چون کمال یقین حاصل آید حرکات فروایستد ، و طلبها منقطع گردد ، و کسبها باطل شود . مدار این جمله بر شك است که از شك حرص و طمع تولد کند ، و آدمی را بکسب و طلب مشغول گرداند ، چون یقین پدید آید دل را بینا کند تا همه چیزها چنانکه هست ببیند و مواضع و مدارج و ابتدا و انتهای کارها باز شناسد بداند که همه احوال مقدور و مقدرست فارغ و ساکن شود و دست از همه کارها بردارد و از بهر این حکمتست که خداوند تعالی یقین به بندگان کمتر دهد تا نظام عالم بمدد کسب و طلب حریشان بر قاعده بماند و جهان درین حکم عمارت ، مدت ، مهلت یابد . قال عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا يَقْسِمُ بَيْنَ عِبَادِهِ شَيْئًا أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ ، گفت : خداوند تعالی میان بندگان هیچ چیز قسمت نکرد کمتر از یقین . ۱۰

و هر کرا از یقین بهره داد آن کس از ادراك حقایق بعمارت و رغبت دنیا و عقبی نرسید چنانکه گفت عليه السلام ، چون صاحب یقین بود ، مَا وَضَعَ لِبَنَتِهِ عَلَى لِبْنَتِهِ وَلَا خَشْبَةً عَلَى خَشْبَتِهِ ، هرگز در دنیا خشتی بر خشتی ننهاد و نه چوبی بر چوبی . و در یقین چندان لطافت و خفت یافت که شب معراج بکمتر از ساعتی همه آسمانها را گذر کرد و بمراد و مقصود رسید و با خانه آمد . آن سرعت (۶۰ پ) حرکت از لطافت بود و از لطافت این خفت بود و از خفت او فنا و کدورت و ظلمت دور بود . و شك تاریک و تیره است که از لوازم خاکست و هر چه نسب بزمین دارد تاریک و گرانست و یقین لطیف است و نورانی زیرا که از مدد آسمان است و ۲۰

۱ - در اصل « برسید » ، بقیاس معنی جمله و عبارات بعد اصلاح شد ؛ در حاشیه

نوشته شده است : خ .

هر چه حکم آسمان دارد سبک و لطیف و نورانی است .

پس هر که را شک عادت شد ثقیل و زمن بماند در زمین ادبار و هر که را

یقین عادت شد لطیف و خفیف و طیار گشت در آسمان اقبال . و از اثر یقین بود که

ابرهیم بر جمله انوار ملکوت و آثار بشریت بگذشت و بهیچ چیز التفات نکرد که

۵ لِأَحِبِّ الْآقِلِينَ^۱ . و هم از مدد یقین بود که زکریا و نوح و جرجیس و دیگر انبیا

را بانواع عذابها و فنون محنتها و ملامت و طعن و زخم و تعذیب و قتل و حبس،

اعدا و کفار مبتلا کرده بودند و ایشان در همه رنجها دعوت فرو نگذاشتند و امت

را اجازت ضلالت ندادند^۲ زیرا که صاحب یقین بودند ، خسته و رنجور نمی شدند

و همه بقوت یقین امتان خویش را از ظلمت بنور یقین دعوت میکردند . و هم از

۱۰ اثر یقین بود که عیسی علیه السلام بر روی آب برفت که نعلین او تر نشد . و معاذ

جبل سید را علیه السلام پرسید که بچه قوت عیسی بر آب برفت؟ گفت : بالیقین .

گفتند: یا رسول الله ، کمال یقین داشت؟ گفت : نه ، اگر یقین او بیشتر بودی بر هوا

برفتی . پس یقین محمد علیه السلام بر یقین همه انبیا ترجیح داشت لاجرم بر ارکان

آسمان برفت تا بزه کمان برسد که فَتَمَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى^۳ .

۱۵ پس هر کرا خلعت یقین دادند همه دولتها بوی دادند ، اول علم الیقین بدهند

تا اسرار بداند آنگاه عین الیقین بدهند تا آنچه بداند ببیند . بقرب اتصال بدو کند

كَأَلَوْكَاعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ، ثُمَّ (۶۳ر) لَتَرَوُنَّ الْعِيسَى

ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ^۴ . علم الیقین بنسبت عین الیقین چون دوزخ است بنسبت

۱- قرآن، سوره انعام (۶) آیه ۷۶ .

۲- در متن نسخه اساس نوشته شده است : نداند . نداند . و این روی این نامه

د د ، افزوده شده است که بصورت « نداند » در آید و این صورت درست و مناسب است .

۳- قرآن، سوره نجم (۵۳) آیه ۹ .

۴- قرآن، سوره تکوین (۱۰۲) آیه ۵، ۶، ۷، ۸ .

با بهشت ، و علم یقین^۱ مرتبه انبیاست و درین سه مرتبه تا حقیقت یقین سخن بسیارست
 اما نوشتیم که چون سخن را در قلم آوردیم از اطناب و اشکال ترسیدیم^۲ که
 ما با اول شرط کرده ایم که درین کتاب هیچ سخن غامض و مشکل نگوییم تا بر
 خواننده دشخوار نشود . اما در حقیقت یقین و مراتب علم و عین و حق یقین فصول
 غامض گفته آمده است در کتابی دیگر بتازی طلب باید کرد تا باز شناسد در جمله^۳
 حال محققان است مبتدی را یقین هست اما ضعیف تا دران ضعیف یقین برسلوک
 حریص باشند چون بنهایت می رسد یقین کاملتر می شود تا آنجا که از حد عوام
 بمرتبه خواص رسد .

۵

سید عالم علیه السلام امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه خبر داده است که :
 يا علي ان اليقين ان لا قرضي احداً على سخط الله ولا تجمدن احداً على ما آذاك الله ولا
 قدمن احداً على ما بيد الله في ان الرزق لا يجره حرص حريص ولا يصرفه كره كاره
 و ان الله تعالى بحكمته و فضله جعل الروح و الفرح في اليقين و الرضا و جعل الحزن
 و الهم في الشك و السخط ، یقین آنست که رضای هیچ کس بواسطه غضب و سخط
 خداوند نطلبی و هیچ کس را بران عطا که ترا خدای دهد حمد نگویی و اگر باز
 گیرد کس را ذم نکنی که جمله را در بند عجز بینی اسیر و مقهور و مغلوب ، و بدانی
 که احوال جمله بید کفایت خداوندست ، حرص هیچ حریص زیادت نکند و کراهیت
 هیچ کاره را کمتر نکند و خداوند تعالی بفضل و رحمت خود همه شادبها و آسایشها
 در رضا و یقین نهادست و همه رنجها (۶۳پ) و اندوهها در شك و سخط تعبیه کرده
 است که صاحب یقین آنست که همه چیزها چنانکه هست ببیند و چون ببند ساکن

۱۵

۱ - شاید : حق یقین .

۲ - در اصل : برسیدیم ، بقیاس معنی اصلاح شد .

۳ - جمله متن : « در جمله حال محققان است » مفید معنی است ولی شاید بتوان

گمان کرد که کلمه ای مانند « یقین » یا « حق یقین » از قلم افتاده و مثلاً در اصل بوده

است : در جمله [یقین] حال محققان است .

شود و مطمئن گردد شادیهها در سکونت دل است و نشان صاحب یقین آنست که هرگز اندوهگن نشود و در جزع و تردد نیفتد و خداوند را چنان پرستد که صاحب عیان نه صاحب گمان .

سید عالم گفته است : **إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَأَنَّ مَا أَخْطَاهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ فَبِعِزَّةِ الْمُؤْمِنِ بَرَبِهِ ،** مؤمن آنست که بیقین بداند که آنچه رسیدنی است هرگز خطا نشود و آنچه فایت شدنی است هرگز بدست نیاید، چون بنده اینجا رسید ساکن شد و آسوده گشت و بخداوند مسوقن شد . و یقین سبب آسودگی دنیا است و عدت رستگاری عقبی و ساز خشنودی مولی که **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ** .

۱۰. ایزد تعالی دل‌های^۲ ما را بنور یقین آراسته گرداناد ، و کدورت و ظلمت شک و شرک از دل‌های ما زایل کناد ؛ و نور و صفای یقین بجان و دل ما هدایت بخشد **الْمَنَانَ الَّذِي يُعْطَى الْإِيمَانَ وَالْإِيمَانَ بِالْإِحْسَانِ** .

درجه پنجم حفظ خاطر است

قال الله تعالی : **وَتَسَابُكَ فَطَهَّرَ ، وَالرَّجْزَ فَأَهْجَرَ ، وَالْأَقْمِنُ قَسْتَمَرَ ، وَالْبِرِّيَّ فَاصْبِرْ** .^۳ بدانکه مبتدی را واجب است که حواس نگاه دارد ، نا دیدنی و ناشنیدنی و ناگفتنی نگوید و نشنود و بر منتهی لازم حالست که خاطر نگاه دارد و دل را از هواجس بشریت و وساوس انسانیت بی‌کباره نگاه دارد تا چنانکه بر ظاهر هیچ نگذارد الأعمال شرعی ، بر خاطر و دل هیچ نگذرد الا وارد غیبی و اندیشه حقی . و اینجا که خداوند میگوید (۶۲ر) **وَتَسَابُكَ فَطَهَّرَ** ^۲ چون این خطاب بر شخص رسیده

۲۰. جامه او کرباس باشد و چون بر دل نهد جامه او شخص باشد و چون بر معنی نهد

۱ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۳ : وَالَّذِينَ

۲ - کلمه « دل‌های » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افروخته است .

۳ - قرآن، سوره مدثر (۷۴) آیه ۵، ۴، ۶، ۷ .

۴ - قرآن، سوره مدثر (۷۴) آیه ۴ .

لباس او دل باشد .

پس همچنانکه جامه نمازی باید تا نماز پیوندد و شخص پاک باید تا شرع فرو آید و دل پاک باید تا معنی در وی خیمه زند چنانکه موسی را علیه السلام از حضرت عزت خطاب آمد که : **فَرَّغَ لِي بَيْتًا أَسْكُنُهُ** ، خانه خالی کن تا من خیمه عزت آنجا زنم یا موسی . گفت : الهی چون باشد این حالت ؟ خطاب آمد که : **طَهَّرْ قَلْبَكَ** ، پاک گردان دلت را تا از دل تو صدف جوهر نظر خود سازم .

و دل عزیزست وی را از هوسات پاک باید داشت . تن را بآب شویند و دل را بعلم و معرفت ، و حواس بحجاب شرعی نگاه دارند اما خواطر را بمراقبت صدق و فکر صیانت کنند و مراقبه دل دشخوارتر از حفظ حواس است و حواس ظاهر پنج است دل را نیز مثل این پنج حواس است . سمع دل را صیانت باید کرد تا جز از غیب نشنود ، نطق دل را جمع باید کرد تا جز در معانی دین نباشد ، دیده دل را کحل توحید باید کشید تا جز جمال حق نه بیند . رسول علیه السلام گفته است : **كُلُّ سَكُوتٍ لَيْسَ بِالْفِكْرَةِ فَهِيَ وَغَفْلَةٌ** ، گفت : هر خاموشی که نه در فکر تست غفلت است و در حالت خاموشی زبان بی کار باشد اما دل در میدان تفکر بجولان باشد . و رسول علیه السلام گفتست : **مَمِينٌ عَبْدٌ إِلَّا وَثِقَلْبِهِ عَيْنَانِ وَهُمَا غَيْبٌ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنِي قَلْبِهِ لِيُدْرِكَ بِهِمَا الْغَيْبَ فَإِنَّ الْغَيْبَ لَا يُدْنَى إِلَّا بِالْغَيْبِ** ، در دل هر بنده ای دو دیده نهاده اند (۲۶۲پ) و آن هر دو غیب است چون پادشاه عالم به بنده خیر خواهد منشور سعادت از دیوان عنایت بنام او بفرستد، آن دو دیده دل او گشاده کند تا حقایق غیبی بدان دیدها ببیند و دریابد که غیب را الا بدیده غیب نتوان دید .

و دل را از شهوت و غضب پاک باید کردن که این هر دو صفت بر دو جانب دل موکل اند و آن یکی چون ^۱ **خوك** خورنده است و آن دیگر چون ^۲ **سگ** درنده ،

۱ - کلمه « چون » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - کلمه « چو » در متن از قلم افتاده و به خطی نازک تر بر بالای سطر افزوده شده

است . جمله مورد نظر بدون دو کلمه « چون ، چو » نیز معنی می دهد .

آفت این دو شیطان از دل دور باید کردن و مملکت سلیمان را از دست دیوان بیرون باید کردن . و این خاطرها دل را همچنانست که حواس شخص را ، چون حواس بصواب تصرف کنند و بانصاف روند آنچه بآدمی رسانند همه اعتبار و اختیار باشد، مصلحت تولد کند همچنین چون حواس را بصواب ضبط کند و از لمة شیطان بلمة ملکی باز سپارد هر چه از عالم ملکی بدل رساند همه مایه معرفت و کیمیای محبت باشد و کحل بصیرت گردد . و چون دیده سر بنامحرمان نگردد و در قبح مستغرق شود روح حیوانی متألم گردد و چون بصور دنیا نگردد و حظ روح و انس برگیرد آن جان نیز آسوده گردد در حقیقت نیز همچنین است چون بدیده بصیرت و وارد خاطر در میدان اشکال و اجسام جولان کند خسته گردد و چون بروزن فکرت بیالای عالم غیب بیرون نگردد روحها و انساها بدل پیوندند .

۵ پس خاطر را صیانت باید کردن تا هموم زایل شود که چون اندیشهها متفرق باشد در هلاک افتد من أصبح و تشعبت هموم قلبیه لایبالی الله فی ای واد اهلکده . و چون خاطر محفوظ گردد (۶۴) همت عالی شود ، از حب دنیا پاک گردد و حلیت قناعت پیش گیرد والقناعت مال لا ینفد . و قناعت ثمره حفظ دل است و جمعیت خاطر ، من عمل صالحاً من ذکر او انشی و هو مؤمن فلننجیناه حیره طیبه .
۱۵ والحوه العایبه القناعت . و چون دل در حفظ آمد و بحلیت قناعت آراسته گشت بترك فضلات دنیا بگوید ، سخاوت در وی پدید آید ، روی از جمله عالم بگرداند که دل محفوظ در عالم غریب است همیشه روی در جناب عزت دارد تنسم نسبه اصلی میکند چنانکه سید عالم علیه السلام فرمودست : ان لریحاً فی انفس دهر که

۱ - رسم خط نسخه اساس : کچون .

۲ - صفحاتی که نابجا قرار گرفته بود و تنظیم شده است در این ۱۰ پاراگراف

(رک : ۱۱۹ / ۲۲ ح) .

۳ - قرآن ، سوره نحل (۱۶) آیه ۹۹ .

فَنَفَحَاتٍ أَلْفَتَمَعَرَضُوا لِنَفْحَاتِ رَحْمَتِهِ اللَّهُ .

پس رونده را باید که خاطر را ضبط کند تا در تکبر و عجب نیفتد و آتش شح و حقد او را نسوزد که ثلاث مهلحات شح مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه . و دیده دل از عیوب برادران نگاه دارد ، و همیشه بدیدن عیب خود مشغول باشد چنانکه رسول علیه السلام گفتست إذا أراد الله بعبد خيراً أبصره بعیوب نفسه .
و دل را باید که از زیادت اندیشه شهوانی و غضبی نگاه دارد تا صفا و وفا در دل پدید آید و هوا و ریا دور کند تا دل در جمعیت خاطر از رجس و رجز و دنس طبیعی مهذب و مصفی گردد و در سلوک او امید وصول پدید آید و بجد کمر طلب بندد تا با آخر بنهایت مراد رسد که من طلب وجد وجد .

۱۰ ایزد تعالی و ساوس شیطانی از خاطرهای ما بیرون کناد و دلهای ما را بآب رحمت از گرد هوا و دود ریا غسل دهد انّه (۴۶ پ) هو الّذی انزل من السماء ماءً فاحیاً به الارض بعد موتها .^۲

درجه ششم تجرید است

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعوك من الدنيا كزائر الراكب . بدانکه هر چه علایق است جان را حجاب است و بند رونندگانست و رونده در راه هر چند مجردتر و سبکبارتر آمن تر و راه بر وی انجامیده تر . سید عالم علیه السلام چنین فرمود که دنیا سرای آفت است که هر چند آفت کمتر بهتر ، و رونده را از دنیا چندانی کفایه است که زاد سواری باشد که بتعجیل میرود . و گفت خففوا أثقالکم

۱ - کلمه « رحمة » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - قرآن ، سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹ : وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَاحِيَا بِهِ

الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ؛ سوره نحل (۱۶) آیه ۶۷ : وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاحِيَا بِهِ الْأَرْضَ

بَعْدَ مَوْتِهَا ؛ سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۶۳ : مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاحِيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ

بَعْدَ مَوْتِهَا ؛ سوره جاثية (۴۵) آیه ۴ : وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَاحِيَا بِهِ الْأَرْضَ

بَعْدَ مَوْتِهَا .

فَإِنَّ الْعَقَبَةَ كَوْدٌ ، بارها بر خود سبک کنید که عقبهای بلند مشکل معضل در پیش است و مراد ازین تخفیف تجرید است که بدان مقدار که رونده را تفرقه در خاطر پدید آید یا التفات بعلاقته پیدا شود آن اشغال و التفات حجابی گردد که ویرا از بسیار دولتها منع کند . و چندانکه حدیث تجرید می افزاید و اشغال منقطع میگردد بنده در سلوک بوصول نزدیکتر میشود و جمله انبیا طریق تجرید اختیار کرده اند و ۵ تجرید اعراض دل است از فضول و اشغال ، و خلاص خاطرست از قید تعلق باغیار ، و سکونت طبع است در تنها بودن از همه آفریدها . و رونده را نهاد او و طبع او حجابست پس زن و فرزند و مال و دیگر علایق نیز حجابها باشد اَدْنَابُ الدُّوَالِکُمِ وَأَوْلَادِكُمْ فِتْنَةٌ^۱ و جایی دیگر گفته است : عَدُوْلَکُمْ^۲ . و از فتنه و دشمن برینش باید نه پیوندش ، و رونده در تجرید چنان باید که عیسی بود علیه السلام که از جمله ۱۰ جهان کاسه ای داشت (۶۵ر) و شانه ای . وقتی میرفت ، سالکی را دید مجرد که تخلیل محاسن بانگشت میکرد ، مسیح شانه بینداخت ، و بکف آب میخورد ، کاسه نیز بینداخت . و در جمله دنیا نه فاضل لباس داشت نه از همه جهان خنده ای . و بیشتر انبیا مجرد بودند و سید عالم علیه السلام از جمله انبیا مجردتر بود و او را هم بظاهر تجرید بود و هم بیاطن تفرید ، همیشه یکتا بود از خلق و بی یگانگی بود با حق ، و صوفیان را در راه بتجرید فرمود و از ایشان این طلب کرد چنانکه درست شدست که در کفن صحابی^۳ بعد از همت دو درم سیم یافتند . بروی نماز نکرد گفتند^۴ در همان گفت لا کیتان ، آن دو درم نیست در داغ است .

۱ - قرآن ، سوره انفال (۸) آیه ۲۷ ؛ سوره تغابن (۶۴) آیه ۲۱ .

۲ - قرآن ، سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۴ ؛ یا ایها الذین آمنوا کفرنا علیکم و اولادکم و

اولادکم عدو الکم .

۳ - رسم خط نسخه اساس : صحابی .

۴ - در نسخه اساس روی کلمه « گفتند » خط کشیده شده ولی در نسخه دیگر « گفتند »

«سج» معلوم می شود این کلمه درست است و باید باشد بخود پس که بدون آن «سج» پس از آن

- و عایشہ صدیقہ رضوان اللہ علیہا روایت میکند کہ چون سید عالم علیہ السلام در حال نزع افتاد و جان پاک و روح مقدس بزرگوار او بجناب حضرت الہی انتقال خواست کردن و از عالم حس با سراپردہ غیب و کلّہ عقل خواست گریخت، دران نہایت حرکت خویش تأمل کرد، ہفت دینار یا نہ دینار معلوم بود. گفت: یا عایشہ آن دینارہا را چہ کردی؟ گفتیم: یا رسول اللہ با من است. گفت: تصدّقی بہا، بصدقہ دہ آنرا ای عایشہ. من مشغول گشتم بدرمان او از فرمان او یک لحظہ.
- دیگر بارہ معاودت کرد کہ: یا عایشہ، آن دینارہا را خرج کن. من نیز از رنج فراق او آن امر عزیز او فراموش کردم. سوم بار معاودت کرد ہم ابر نسیان وارد خاطر گشت. گفت: یا عایشہ، آن درمہا خرج نکردی، پیش من آور. بیاوردم و پیش دیدہ بزرگوار سید علیہ السلام بنہادم. مہتر دران (۵۶۵پ) نگریست، گفت: ماظن مُحَمَّدٍ لَوْ لَقِيَ اللَّهَ وَهَذَا عِنْدَهُ ، ماظن مُحَمَّدٍ لَوْ لَقِيَ اللَّهَ وَهَذَا عِنْدَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، مُحَمَّدٌ بَرَدَرَ كَاهِ خَدَايَ چہ ظن دارد اگر از دنیا بیرون شود و این قدر مال باوی باشد خرج ناکردہ، بصدقہ فرستاد آن زرتا چون جان بسپارد مجرد باشد.
- و ہر گاہ کہ سید عالم با کمال لطافت و علو مرتبت خواهد تجریدی خواهد کہ با روندگان می نماید کہ تجرید چون عزیزست تا ہر کہ متابع شریعت اوست ہمچنان اختیار کند کہ او کرد. و در عہد او علیہ السلام آن تجرید کہ اصحاب صفہ را بود هیچ کس را نبود کہ ہفتاد کس بیک پیراہن زندگانی می کردند بازین ہمہ سید عالم علیہ السلام بزبادت تجرید خاطر میفرمود و میگفت: وزین تجرید تفرید ہمہ حاصل کنید کہ سیروا سبق المنعردون، در راہ دین بہتر بروید کہ اصحاب تفرید بر تجرید پیشی گرفتند و در رسیدند کہ ہر کہ مجردتر در تجرید سابق تر.
- و تجرید در ہمہ کارہا بکار باید داشتن در حسب حطام دنیا و در طمع و رغبت عقبی و در نام نیکو و رعونت خلق و در ربا و کثرت التفات ازین معانی باید کہ رونده مجرد گردد کہ ہر چند بتجرید درین سرای از علایق جدا میشود در آخرت بحضرت زیادت قربت می یابد. در حدیث آمدہ است، عبد اللہ بن عمر روایت میکند

رضی الله عنه که از صحابه یکی بنزدیک سید عایه السلام در آمد ، گفت : یا رسول الله من از جمله فقرا هستم یا نه ؟ گفت : أَلَاكَ امْرَأَةٌ قَاوِي إِلَيْهَا؟ قال : دَعِم . قال : أَلَاكَ بَيْتٌ تَسْكُنُهُ؟ قال : دَعِم . فقال : لَسْتَ مِنَ الْفُقَرَاءِ ، ترا زنی و خانه‌ای هست (۶۶) که آنجا بازگرددی و در آن مسکن بدان زن بیاسایی ؟ گفت : آری . گفت : تو از جمله فقرا نیستی . پس درین طریق چندین تجرید طلب کرده‌اند و در ابتدا [ی] دولت که گفته شد و بدین قدر پای از جاده برون نهاده‌اند و اکنون آفت بیشترست تجرید مهم‌ترست رونده را که در دامن قیامت از آفات امت الا بحلیت تجرید خلاص نتوان یافت .

۵ ایزد تعالی ما را توفیق دهد تا در راه دین بدین خبر بزرگوار کار کنیم **حَسَنَ إِسْلَامٍ الْمَرْءُ قَرَّكَ مَا لَا يَدْعِينِيهِ** و اگر از امت سیدایم سیرت او حلیت سازیم و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لَا يَدْعِي خَرِشِيئًا لِيُعَدَّ . و دلها [ی] ما را مجرد گرداناد از خاطرها [ی] پراکنده و گرد حب زیادتی از چهره سر بر تهای ما زایل کناد **اِنَّهُ الْمُعْطَرُ لِعِبَادِهِ** .

درجه هفتم استقامتست

۱۵ قال الله تعالی إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا ، رونده در راه سلوک و در منزل وصول فایدها و دولتها از مدد استقامت یابد و هر رونده را که مدد استقامت باشد و از حزن و قهر خلاص یابد زود بمقصود رسد . و استقامت نتیجه بصیرتست که بحقایق و دقایق بینا شود و براسرار کار مطلع شود و بداند که هر رونده که بر طلب مواظبت نماید فایده باز بیند و هر طالب که مستقیم گردد از فترت پارسا شود . و استقامت توقف مرد است بر آنچه در آن مدعی باشد و ثبات قدم است و رسوخ عزیمت بر آنچه در آن شروع کند که اقرار در رفتن عهد است و استقامت نمودن (۶۶ پ) وفا ، و در اقرار ایمان پدید آید و در استقامت ایمان مقیم گردد و

۱ - رسم خط نسخه اساس : خانهدی .

۲ - قرآن ، سوره فصّات (۴۱) آیه ۳۰ .

بيك لحظه عهد^۱ پیمان بشاید بستن اما [تا]^۲ روز مرگ عهد نگاه باید داشتن آن حفظ عهد را بمدد وفا استقامت گویند . و استقامت سبب زیادتی مرادست و مفتاح عالم فوز ، و سید عالم از هیبت امر باستقامت شکسته شد چنانکه منقولست در اخبار که چون آیت فاستقم كما أمرت^۳ رسید سایه هیبت استقامت بر سید افتاد با اصحاب^۴ گفت : شیبمتنی سورة هود .

۵ و استقامت بر مراتب است ، استقامت عوام بر مواظبت ایمان است چنانکه یکی بنزدیک سید آمد ، گفت : یا رسول الله مرا کاری در آموز که از دوزخ خلاص یابم و ببهشت نزدیک شوم . گفت : قُلْ آمَنْتُ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَقِمْ عَلَيْهِ ، گفت : اقرار آور بوحدانیت معبود و مؤمن شو بخداوند جهان ، پس برگفته قدم نگاهدار تا قول کلمه ترا از دوزخ دور کند و استقامت بر قول ترا ببهشت نزدیک کند . و استقامت خواص دوم معرفت است در رؤیت حقیقت و اعراض از تردد ظن و تهمت ، و اولیا و خواص بدین استقامت از غم خلاف آمن شوند ، و از حزن و بغض خلاص یابند و از اشارت در جنت با دولت رخت بنهند و اَدْبِرُوا بِإِلَٰهِنَا الَّتِي كُنْتُمْ تُوَعَدُونَ^۵ . اما استقامت انبیا استقامت در استقامت است که در همه احوال عصمت و راه استقامت نظر را از التفات و دل^۶ از وقفت بر رؤیت دون حق حمایت کنند

۱ -- شاید در اصل بوده است : عهد و پیمان ، نظیر :

فرستاد بازش به ابوان خویش بروخواند آن عهد و پیمان خویش

شاهنامه ۲۲۶۶/۸

۲ -- بقیاس معنی جمله چنین بنظر می رسد که شاید کلمه ای نظیر « تا » در این جا

از قلم افتاده است .

۳ -- قرآن ، سورة هود (۱۱) آیه ۱۱۴ .

۴ -- در اصل افزوده : افتاد ، که مکرر و زائد می نمود و حذف شد .

۵ -- قرآن ، سورة فصلت (۴۱) آیه ۳۰ .

۶ -- شاید در اصل بوده است : دل را .

- و آنجا (۶۷) که در قرآن سید عالم علیه السلام را فرمودند از حضرت عزت که :
 فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ^۱ این بود که بهیچ آفریده التفات مکن ، و بر استقامت بر نفس
 اعتماد مکن . و سید عالم علیه السلام در اطلاق کلمه نبوی امت را جمله استقامت
 فرمود آنگاه در رمز عجز ایشان اظهار تفاوت مراتب کرد ، گفت : *اِسْتَقِمْ* و اولن
 ۵ *تُحْصُوا* که هرگز عوام بدرجه استقامت خواص راه نیابند و خواص بمرتبه استقامت
 انبیا نرسند . و حقیقت استقامت آنست که هیچ کس را^۲ از حدود^۲ خود تجاوز
 ننماید و در وعده خویش بمراتب دیگران مغرور نگردد و در آنچه مصلحت اوست
 متردد نباشد و جهد آن کند که بگفته وفا کند و بر کردها استقامت نماید تا هم بران
 میرد که زندگانی کرده باشد که *خَيْرُ الْأَعْمَالِ أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ* . و در شریعت آمده
 ۱۰ است که *يَمُوتُ الرَّجُلُ عَلَى مَاعَاشٍ عَلَيْهِ وَيُحْشَرُ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ* .
 ایزد تعالی ما را بر احوال خیر و افعال صدق مستقیم داراد ، و تردد و تلون از
 خاطر و نیت ما دور کند *إِنَّهُ الْخَافِظُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ* .

تذکره این رکن

- بدانکه روند^۳ را می باید^۳ که در سلوک راه طریقت صدق نیت و علو نیت
 ۱۵ و صفای سیرت و حسن سریرت پیش گیرد و حلیتهای پسندیده از طریق صحبت
 نیکان و وسیلت خدمت بزرگان حاصل کند . و بداند که مدار این قاعده سلوک بر
 ریاضت و ارادت است ، در راه ارادت بهیچ اندک و بسیار پیر را مخالفت نکند .
 و در ریاضت خرد و بزرگ نفس اماره را (۶۷پ) مساعدت نکند . و مراجعت
 که امثال اوامر پیر سبب برکاتست و مساعدت نفس اماره اصل آفت است . و در این
 ۲۰ راه حلیت از تجربت سازد و زاد از تقوی و مرکب از صدق نیت و بعلم قیامت

۱ - قرآن، سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۴ .

۲-۲ ، در اصل : از حد و رد ، بقیاس معنی اصلاح شد .

۳-۳ ، در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزود .

- نکند بل که در عمل کوشد و کمر جَدّ و جهد در میان بندد و در راه ریاضت هر
مبالغت که تواند بجای آرد نه بعجلت بل که ب مداومت . و بداند که علم تصوّف
مرد را صوفی نگرداند بل که چون بعمل آرد و بحال و حلّیت ایشان متحلی گردد
تشبه با فایده باشد ، و ب عادت قناعت نکند و بدیده همت عیب بین خود باشد ، و
هر گز از دیدن عیب خویش بشمردن عیب برادران نشود چنانکه سید عالم علیه السلام
ازین حال خبر داده است که : طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس ، و در راه دین
حریص باشد ، و در کوی دنیا قانع گردد ، و بداند که قناعت در دنیا گنجی است که
هر گز فانی نشود و حرص در دین مددی است که هر گز منقطع نشود . و این معاملات
که درین کتاب مشروح گفته شد لازم ظاهر و باطن خود سازد ، و بر ریاضت نفس
خود را حمل گرداند ، عجب و شره و ریا و تکبر درین اعمال از دل و خاطر بیرون
کند ، و از عهده فرایض بشرط اوامر بیرون آید ، و از عادت بعبادت باز گردد ،
و بسنن و نوافل قیام کند که نوافل غیب از نوافل شرع در آید و جمله اوقات را
باوراد مستغرق دارد که من لاورد له لا وارده .
و هر عبادت که کند حقیقت آن طلب کند و سر آن (۶۸) در دل باز جوید
تا حمال بار حرکت نباشد بل که دلال بازار حقیقت گردد . و در ریاضت اصل قطع
علايق است ، و حفظ حواس ، و قلت اكل و شرب و نوم ، و بداند که اساس این جمله
گرسنگی است که سید عالم علیه السلام گفته است : ذور الحکمة الجوع ، و سیری
آفتی بزرگست بل که سر همه آفات است ، و چون ریاضت کند پیوسته بزبان ذاکر
باشد و بدل حاضر باشد . و چون چهله دارد بطبع خود اقتدان کند یکباره تا رنجور
نشود و یکباره کاهلی نکند چنانکه سید سادات علیه السلام ، عبدالله مسعود را وصیت
کرد و گفت : ان هذا الدين متين فاولغل فيه درفق ولا تبغض الى نفسك عبادة الله
فان المنبت الارضا قسطع ولاظهرا ابقى .
و مرید باید که دربدو ارادت حل مشکلات و مقاصد و مراتب وقایع از خود
نطلبد که در همه احوال به پیر مشفق رجوع کند و فضول نگوید ، ذبی رسول الله صلی

الله علیه وسلم عن قیل و قال و کثرة السُّؤال، اما واقعات پیوسته بررای پیر مشفق عرضه میکند و الهام ملکئی را از وسوسه شیطانئی نگاه میدارد . و بدانند که صاحب واقعه در بدو ارادت متلون است باید که وقت تلون حق منازل می گزارد بی توقف بارادت و ریاضت رونده گردد و حقیقت واقعه جایی^۱ دیگر بیان کرده ایم و چهل در چهل فصل بمراتب معین کرده ایم اینجا تکرار نمی کنیم تا دراز نشود .

۵

و این مقامات و درجات را که درین رکن نبشته ایم هر یک (۶۸ پ) را شرح بسیارست و لوازم و توابع و مقاصد و مهمات است که چون مرید صاحب واقعه گردد در راه از هر قدمی ویرا فتوح پیدا گردد و این معانی از تحقیق تولد کند نه از تلقین ، قال الله سبحانه و تعالی : إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ، لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَذِبٌ ، خَافِضَةٌ ، رَافِعَةٌ .^۲

۱۰

چون رونده در سلوک منصف و مواظب و مستقیم باشد او مید وصول و تمکین پدید آید که درخت را چون تربیت بشرط باشد بار دهد و چون آفت از وی دور نکنند بفساد انجامد . پس درخت میوددار در جفا خشک شود و نبات ضعیف در وفا شجره مثمر شود همچنین رونده در سلوک وقتی عز وصول یابد صاحب دولتی گردد و چون متوقف شود متغیر گردد و کدورت راه یابد ، از زیادتى بانقصان افتد و مَن كَانَ يَوْمَهُ شَرًّا مِّنْ أُمَّهِ فَهُوَ مَلْعُونٌ .

۱۵

ایزد تعالی همه را از خواب غفلت بیدار کناد ، و مرض شك بصحة نفس بدل کناد، و از در که تکلف بدرجه حقیقت مان راه دهاد ، اِنَّ الْبَاطِلَ الَّذِي هُوَ مِنَ الْبَاطِلِ لَا يَلِدُ الْاَهْلَ الْاَهْوَا الْغَنُورَ الرَّحِيمَ .

۱ -- رسم خط نسخه اساس : جای .

۲- قرآن، سوره واقعه (۵۶) آیه ۳، ۲، ۱ .

کین سنوم

از کن سوم |

در احوال |

و دو قسم است .

[قسم اول در احوال ظاهر]

قسم اول در احوال ظاهر و هفت مرتبه است .

مرتبه اول شوق

قال الله تعالى في بعض كتب شوقناكم فلم تستاقوا . وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : الشوق مَعْلِيَّةُ الْمُؤْمِنِ ، بدانکه روند را شوق مر کبست و هر مسافر که پیاده رود زود مانده شود و باشد که منقطع شود و بمقصد نارسیده ملول گردد و باز گردد زیرا که بال طمع زود کنده شود و پای حرص زود (۶۹) انگ شه زود . مر کب شوق تیزرو است هرگز فرو ندهایستد تا بمقصد نرسد . در شوق صفت آرزومندی^۱ و انزعاج دلست که تصور جمال مقصود محرک وی گردد . تحرکی در باطن آید و اضطرابی در دل افتد ، خواهاننده شود تا بمقصد خود رسد . آن

۱ - ۱ ، در اصل : آرزومندی صفت ، ولی کاتب به جمال روی در شوق و صفت ،

نوشته است : مقدم ، و بر روی آرزومندی ، : مؤخر ، به همین ترتیب اصلاح شد .

ارادت یار حرکت دل گردد ، شوق شود ، آن شوق جاذب دل او حامل تن شود و در راه طالب مسافر گرداند تا به بیند که مرتبه [ای] هست بهتر از مرتبه او طالب گردد ، وصول را بدان مرتبه علیا و مدار حرکت بیند .

و جمله افلاك پرشوق است که هر که را شوق نباشد بهتر چیزی و تصور نکند نیکوتر مرتبه را ، ساکن گردد و حرکت در وی نرسد آنکه زمن شود پس بفساد رسد که استحالته از قلت شوق پدید آید اما چون تحریک شوق در صمیم دل افتد بآن موجود طالب گردد مرتبه بالارا ، اگر این شوق در خاک پدید آید دخان گردد روی در آسمان نهد ، و اگر در آب پدید آید بخار شود قصد بالای اعلی کند ، و اگر هم در زمین شود در بخار محبوس پدید آید در خود متحرک شود ، انعقادی پذیرد ، آخر جوهری گردد جوهری بهتر از بخاری ، و اگر در معادن شوق پدید آید در حرکت آید نبات گردد . و همچنین در مراتب هر قسمی از آفرینش که شوق در وی پدید آید از مرتبه خود طالب گردد و بر مرکب شوق قصد مطلبی و مقصدی کند بهتر از آن خود .

پس جمله موجودات که انتقال کنند از چیزی بچیزی بهتر یا از جایی بجایی نیکوتر یا از صورتی بصورتی زیباتر بمدد شوق کنند که سبب انتقال شوق است و سبب استحالته عدم شوق ، مرد را از خرابات که (۶۹پ) قصد راه بهشت کند تصویری دارد که آن مرتبه منزل اوست و آن حالت بهتر از حالت اوست ، از آنجا که^۲ اشتیاق در وی پدید آید تا طالب شود آنگاه شوق هم مرکب است که بمقصود رساند و هم زاجر که از مهالك باز دارد که نشان مشتاق آنست که هر چه خلاف امر آن چیز باشد نکند و هر چه برضای آن چیز با حصول آن مراد تعلق دارد بجای آرد و آن شروع و امتناع نتیجه شوق است . قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : من اشتاق إلى الجنة سارع إلى الخیرات ، گفت : هر که ببهشت مشتاق باشد بعبادت

۱ - رسم خط نسخه اساس : جای بجای .

۲ - شاید در اصل بوده است : از آنجا است که ؛ یا « که » زائدست .

سرعت نماید و بنیکیهها شتاب کند که راه بهشت مشتاق است و نشان مشتاق مقصدی آن باشد که راه آن مقصد پیش گیرد و کاهلی نکند تا بمراد رسد . و خداوند تعالی جمله اخبار رحمت و لطف و نعمت و لقا و بقا که ببندگان فرستد همه از بهر تشویق بندگان است تا تصور آن معانی بکنند و آرزومند شوند و بمدد اشتیاق طالب گردند و هجرت کنند تا بمطالوب رسند . و اگر کسی را این اشتیاق نباشد در قیامت ملامت کنند وی را که ما ترا آرزومندی دادیم تو آرزومند نشدی .

پس شوق سبب طلب است و مرکب راه طریقت است، و تحفه طالب است، و حافظ و محو کن مرید است، و مرید را همچنانکه ارادت بیاید بنفس پیر شوق بیاید بوقت و مرتبه پیر تا بمدد ارادت سخن او بپذیرد و بواسطه شوق او او را بکشد و دانسته را در فعل آرد تا مگر وقتی بمدد آن شوق از حد بدایت بگذرد نهایت راه یابد^۱ و آن مدد شوق که وقتی (۷۰) برتبت پیر رسد^۲، و شاگرد وقتی جایگاه استاد یابد . و حقیقت شوق در حال جمله موجودات و متحرکات ظاهرست. پس مرید را بارادت شوق بیاید تا از ارادت اقتدا تولد کند . و از شوق طلب برخیزد ، و طلب جاذب گردد تا مشتاق بمدد اتفاق بر مرکب اشتیاق بموشتاق مقصود رسد و متشبه گردد و بوصول حقیقت که *عن تشبه بقوم فینو منبه* . و چون رونده در اول نسبت اشتیاق طالب و متحرك شود بپیر کف صدق نیت او مقصودی بوی مشتاق گردد تا بمدد اشتیاق مقصود بمقصود رسد چنانکه سید عالم علیه السلام خبر داد که بهشت باهل خویش همچنان اشتیاق دارد که اهل بهشت بوی : *ان الجنة تشتیاق الی المؤمن کما یشتیاق المؤمن الی الجنة* . و از بهشت بهتر و برتر خدای از حضرت عزت این مدد بزرگ فرستاده که هر که بما مشتاق است ما بوی مشتاق تریم : *الذلیل شوق الذلیل الی لقائنا وانا الی لقائهم لیس سرفقا* .

ایزد تعالی آتش شوق در دلهای ما زناد تا بیخ کسل و عرق اهل سوخته

۱-۱ . جمله ناقص و مبهم می نماید آیا می توان تصور کرد که در اصل بیهود است :

و آن مدد شوق است که ... یا : « و بمدد آن شوق است ... » .

گردد و و آرزومندی تمام در دل‌های ما نهاد تا مگر بوی سفر کنیم إِنَّهُ الرَّحِيمُ الْكَرِيمُ
بالمشتاقين .

مرقبه دوم مراقبه است

قال الله تعالى : فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ^۱ ، وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ : أَلَمْ يَعْلَم بِمِثْقَلِ

اللهِ ذَرَّةً^۲ . بدانکه بر رونده متعین است که بدیده بصیرت و کمال معرفت دل بداند

که علم باری تعالی بهمه احوال و اعمال و اقوال و اسرار محیط است و یقین درست

کند که هرگز بنده تنها نیست و در آن لحظه که از جمله آفریدها (۷۰ پ) با خود

بماند و در خلوت شود از جمله اغیار هم تنها نیست و معطل و مهمل نیست بل که

رقیبان غیبی و حارسان ربانی نصب‌اند بر سر و سر او تا اندیشه و کرده او را در

ضبط و حفظ می‌آرند . و چون بنده را رقیبان غیبی لازم است باید که بنده مراقبت

حال خویش کند و در آن لحظه که خالی تر و تنها تر باشد ادب و حرمت و حفظ حواس

و جوارح همچنان بجای آرد که در وقت آنکه مصاحب ابنای جنس باشد که دید

های رقیبان غیبی بینا تر از دیده‌ها [ی] خلق است . و چون موکلان الهی از بنده غافل

نباشند و بنده غافل گردد بر حرکات^۳ و جسارت و بر معایب مولع گردد ، و هر که

بظاهر مراقبت احوال کند و در خلوت آن مراقبت فرو گذارد وقتی عیب او در

ظاهر پیدا گردد و وی رسوا شود بحکم نفاق . و سید عالم علیه السلام گفته است :

عَجِبْتُ لِغَافِلٍ وَلَا يُدْعَمُ عَنْهُ ، عَجِبُ دَارِمَ از آدمی که غافل وار زندگانی کند و از

وی غافل نباشند .

پس غفلت را بحضور بدل باید کردن و در همه وقت رقیب خویش باید

بودن تا رقیبان الهی بنده را در منازل معصیت نیابند و عیوب برهنه نکنند وَإِنَّ عَلَيَّكُمْ

۱ - قرآن، سوره دخان (۴۴) آیه ۵۹ .

۲ - قرآن، سوره علق (۹۶) آیه ۱۴ .

۳ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : جرأت، که مناسب ترمی نماید .

- لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعَلَمُونَ مَا فَعَلْتُمْ وَبِزُرْكَانَ طَرِيقَتِ جَمَلِهِ مَرَاقِبَ خُود
 بوده‌اند و انبیا همیشه طریق مراقبت سپرده‌اند و سید عالم علیه السلام در خلوت
 همچنان زیستی که در میان جماعت که صحبت ملائکه دشوارتر از صحبت آدمیان
 است ، از میان نظر فریشتگان بیرون نتوان شدن و اگر آنجا در خلوت مباحثه کند
 و در جماعت مراقبت خواهد که کند در میانه فترت افتد که طبیعت (۷۱) عبادت ۵
 پذیراست مگر کسی که از درجهٔ بدایت گذشته باشد و بر خود غالب و مسلط شده
 تا چنانکه خواهد نفس را کار تواند فرمودن و ازینجاست که بزرگان طریقت مرید
 را جمله در خلوت مراقبت فرموده‌اند آنگه در صحبت آورده‌اند . وقتی بزرگی از
 مشایخ طریقت در راهی می‌رفت بحکم استراحت ساعتی بسایهٔ دیواری خواست که
 بیاساید ، يك پای دراز کرد . هاتفی آواز داد که : جَالِسٌ مَعَ اللَّهِ مُجَالِسَةُ الْمَلَكِ ،
 در خلوت با حق همچنان نشین که در مجلس پادشاهی از پادشاهان دنیا نشینی .
 و رونده آنگه بشرط مراقبت قیام تواند کردن که حاضر باشد بیاطن و ظاهر ،
 و بداند که در همه احوال حق تعالی بوی علیم است و بر وی مطلع . و حقیقت
 ایمان خود درین عالم ظاهر شود چنانکه رسول علیه السلام خبر داده است که : اَفْضَلُ
 الْإِيمَانِ أَنْ تَعْلِمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَكَ حَيْثُمَا كُنْتَ ، و فرموده است که : در معامله چنان باشید
 که مراقبت حضرت بر خود بینید اَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ قَرَأْ قِرَاءَةً فِي الدُّنْيَا
 و مراقبهٔ ظاهر بیاید وقار خلق را و بدل بیاید قرار حق را . ظاهر بقصد خلق
 است بمراقبه نگاه باید داشت و باطن منظر حق است بحفظ و مراقبت اولی تر و
 دشوارترست و مراقبت بخلوت ظاهر تعلق دارد . مراقبت از صفای دل و استقامت
 نیت زاید و مراقبت صفتی است که مصاحبان را بسیاست مهذب گرداند .
 بر حقیقت صحبت مطلع باشد .

و چنان مراقبه که انبیا را بوده‌است دیگران را میسر نشود اما مرید را در
 خورد سلوک و مواظبت بر خدمت و حرمت مراقبتی باید تا از آنجا ثباتی (۷۱) پ

قراری توّلد کند و بظاهر از معاصی دور شود و بدل از مهالك هوا احترام کند و بر حقیقت اطلاع واقف گردد **إِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى**^۱، خداوند رقیب است بر دل انبیا و عمل ملائکه، و خاطر انبیا و اولیا رقیبانند بر حرکت و نیت و هر آدمی را از عقل رقیبی است بر سر نصب کرده‌اند. چون بنده حاضر شود تصرف رقیب عقلی بر خود بیند مراقب شریعت گردد و نسیم گل طریقت ببوید، بسوی مراقبت بمشام ۵
دل او رسد، تکلف بحقیقت بدل شود، مراقبت بر خیزد ارتقاب پدید آید، آنچه خطاب خاص نبوی است بر رونده عیان شود، بهمت رقیب همه آفریدها گردد تا اگر بنهایت ولایت راه یابد مراقبه باشراف بدل شود که رونده بازل مراقب وقت است آنکه رقیب نفس است که بعقل نفس را کار فرماید آنکه مرتقب است بر دیگران ۱۰
بفرماید و آنکه مشرف شود در همه آفریدها، و حاصل انسانیت درین طریق این کفایت باشد.

ایزد تعالی ما را بمدد رقیبان لطف از مهالك محارم و معاصی دور دارد **إِنَّهُ**

الرّقیب المجیب.

۴

مرقبه سوم حیا است

۱۵ **قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : الْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ .** بدان که شرم محتسب صفت رونده است و واعظ دل طالب است. در هر دل که حیا رخت بنهاد لگامی بر سر وی کند و بازگامی دارد^۲ که هرگز قصد مخالفت و نیت معصیت نتواند کردن و رونده را درین راه هیچ حلیت نیکوتر از حیانیست. و درجه ایمان هفتاد و اند (۷۲ر) شاخ است، يك شاخ شرم است در هر دل که لشکر شرم قرار گرفت آن ۲۰
دل را در راه دین نه باعث باید نه محتسب، خود هرگاه که ظاهر او قصد معصیت کند آن حیا در دل لگام باز زند که: ای بنده شرم دار که خداوند می بیند و فردا تو عمل خویش باز خواهی دیدن، کاری کن که چون در قیامت پیش چشم تو

۱- قرآن، سوره طه (۲۰) آیه ۶ : **فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى**.

۲- شاید: باز می‌دارد.

دارند شرم نداری .

و حقیقت شرم آنست که بنده دیدار را از نامحرم نگاه^۱ دارد ، و گوش را از لغو ، و زبان را از دروغ گفتن ، و دل را از غفلت ، و دست^۱ را از حرام گرفتن ، و پای را از رفتن بنا واجب ، و شکم را از لقمه^۱ حرام ، و فرج^۱ را از شهوات بحرام نگاه دارد و صیانت کند . اگر درین همه بیکی^۱ مقصر آید دلیل بی شرمی باشد و بی شرمی از کفرست چنانکه سید گفت^۱ که : شرم و ایمان در یک رشته کشیده اند هر گاه که یکی بر خیزد آن دیگر بر خاسته^۱ شود : **الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ فِي قَرْنٍ وَاحِدٍ فَإِذَا سَلَبَ أَحَدُهُمَا انْسَلَبَ الْآخَرُ^۱** . و چون شرم این جمله حواس را و اعضا را در قید طاعت کشید ممت^۲... او امر شرع گرداند ، حقیقت شرم در حفظ شرع پدید آید و شارع دین^۱ بحیا فرموده است و گفته : **إِسْتَحْيُوا مِنْ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ** . پس شرم آن^۲ نیست که بزبان دعوی حیا کند و بیاطن و ظاهر در معاصی و زلات مشغول باشد بل که دلیل حیا آنست که بظاهر و باطن از مخالفت امر حق دور باشد و شرم دارد که خداوند تعالی ویرا در مقام مخالفت خویش باز بیند و شرم دارد که در قیامت جریده^۱ معاصی مطالعه کند . پس در دنیا بمدد حیا از راه هوا با جاده^۱ وفا آید و بشرم خود را (۷۲ پ) در ضمن شرع راست و مستقیم گرداند و بداند که خداوند تعالی ویرا در همه احوال می بیند آن کند و گوید و اندیشد که نظر حق را شاید **إِلَهُ يَعْلَمُ بَأْسَانَ بَدَنِي^۱** . و خداوند تعالی میگوید : **وَاللَّهُ ذُو اسْتِحْيَاءٍ مِنَ الْحَقِّ^۱** . و درین جای موردی است پنهان میگوید از حق شرم ندارم یعنی از باطل شرم دارم ، و فایده^۱ آن آنست که از معاصی

۱ - جزئی از این کلمه در نسخه^۱ اساس موجود شده است ، بقرینه^۱ ...

۲ - این کلمه در متن ناقص است و خواننده^۱ همین شود شاید به^۱ ... مثال ،

بمعنی مطیع و فرمانبردار (فرهنگ نفیس) .

۳ - کلمه^۱ اخیر در نسخه^۱ اساس باین نحو شده ، شاید « آن » بوده است .

۴ - قرآن ، سوره^۱ علق (۹۶) آیه^۱ ۱۴ .

۵ - قرآن ، سوره^۱ احزاب (۳۳) آیه^۱ ۵۳ ، در نسخه^۱ اساس : **إِنَّا نَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ** .

شرم دارند و در طاعت رغبت کنند . و هر گاه که رونده بحیا از هوا و ریا دور باشد خداوند نیز بیزکت حیا درهای جفا بران بنده در بندد تا در هر دو جهان نیک بخت و مرفه باشد .

- پس حیا با ایمان همبرست و فایده او آنست که درین جهان از معصیت باز دارد و در آخرت از عذاب دوزخ و حساب و قهر باز رهااند و بیدارالسلام برساند ۵ چنانکه در حدیث درست آمده است که ^۱ سید عالم علیه السلام که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از وی سؤال کرد که : یا رسول الله روز قیامت با کدام بنده باول حساب کنند؟ رنگ روی مهتر بگشت و متغیر شد ، گفت : **أَوَّلُ مَنْ يُحَاسِبُهُ اللهُ تَعَالَى** **يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ أَنتَ يَا عَلِيُّ** ، اول بندهای که خدای تعالی با وی حساب کند من باشم ، آنگاه ابوبکر ، آنگاه عمر ، آنگاه تو . علی گفت : **وَأَيُّنَ عَثْمَانَ يَا رَسُولَ اللهِ** ، عثمان کجا شد یا رسول الله ؟ گفت : **يَا عَلِيُّ إِذَهُ رَجُلٌ حَيٌّ وَاللَّهِ يَسْتَحْيِي أَنْ يُحَاسِبَهُ** ، گفت : او مردی شرمگن است در دنیا بحیا حساب خود بکرده باشد در قیامت خداوند تعالی بکمال کرم پرده حیا فرو گذارد تا با عثمان حساب نکنند که بنده چون بشرم درین دنیا خود را از همه مخالقات نگاه داشت ۱۵ **(۷۳) و نیت و حرکت را بمیزان شرم بسخت خود ازان بنده کاری در وجود نیاید که محاسبه بران بنده بنشیند . و شرم صفتی پسندیده است چون بنده بحیا از معصیت خود را نگاه دارد خداوند تعالی نیز بحیای کرم در قیامت آن بنده را از ذل حساب نگاه دارد و سنت راه این است که هر که شرم دارد از وی شرم دارند و هر که دلیری کند باوی دلیری کنند **فَكَمَا تَزْرَعُ قَهْصِدُ وَكَمَا تَدِينُ قُدَانُ** . این دنیا مزرعه آخرتست چون دانه حیا بکارند در آخرت ثمره وفا هم بمدد حیا بردارند . ۲۰**

پس حیا حلیت رونندگانست و تحفه رسیدگان ، و در میان صحابه رسول ^۲

۱ - تکرار « که » در همین سطر کمی پایین تر ، جمله را ناعموار کرده است شاید

در اصل بوده است : آمده است از

۲ - کلمه « رسول » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

علیه السلام چون عثمان بحلیت حیا متحلی شد جمله صحابه خود را از وی مراقبه کردند بسبب حیا، و سید علیه السلام همچنین مراقبهٔ حال کرد باوی چنانکه انس مالک روایت کند که سید علیه السلام در خانگاہ نشسته بود پای دراز کرده، و بوبکر و عمر و جماعتی دیگر از صحابه در آمدند و مهتر بر حال خویش می بود. چون عثمان در آمد مهتر خود را بمراقبه جمع کرد، پای عزیز برخویشتن گرفت. از سید عالم علیه السلام سؤال کردند. گفت: عثمان مردی است که فریشتگان آسمان و زمین از وی شرم دارند، و خداوند تعالی از وی شرم کرم دارد پس بر من واجب تر که از وی شرم دارم، قال علیه السلام: **أَنَا اسْتَحْيِي مِمَّنْ يَسْتَحْيِي عِنْدَ الْمَلَائِكَةِ.**

پس رونده را در بدایت حیا بیاید، و در طریقت حیا بیاید، و در شریعت همچنین و چون بخلوت رسید هم حیا بیاید که در همه مقامات و مراتب و منازل سلوک و وصول حیا مهم و لابد است و تا ایمان (۷۳ پ) می ماند حیا می ماند که **لِمَنْ أَحْيَاءٌ لَهُ.**

ایزد تعالی ما را از کردهای بد شرم دهد و محتسب حیا در دلهای ما نصب کند تا در فعل و فکر و قول همچنان باشیم که نظر حق را شاید و در قیامت از آن شرم نداریم و بسلامت بدار السلام رویم، **إِنَّهُ عَلَيْهِ بَدَاتُ الصُّدُورِ.**
مرتباً چهارم و فاست

قال الله تعالی: **وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا.** بدانکه حقیقت انسانیت و جوهر روحانیت در وفا پدید آید و آدمی بدرجهٔ مردمی بسدد وفا رسد و در

۱-۱، در متن از قلم انتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

۲ -- قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۴۵؛ سوره مائده (۵) آیه ۱؛ سوره قاتل (۲۵) آیه ۳۵.

آیه ۳۶؛ سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰؛ سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳؛ سوره مالک (۶۷) آیه ۱۲.

۳ -- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۳۶.

داشتن عهد دوست است بظاهر و باطن ، و دور بودن از مخالفت و ممانعت و تمرد
 بفعل و قول و فکر و حقیقت عهد پذیرفتن امانت معرفت است در اول کار و نشان
 وفا است در عمل آن امانت تا با آخر کار و مردن بران عهد ابتدا که اگر^۱ در میانه
 مقصر گردد تا^۲ خللی دران عهد آرد از درجه^۳ علیا با درجه^۴ سفلی آمده باشد و روی
 در نقصان نهادن بفساد بودن است و جفا سبب فساد است و بر عهد^۵ عهد استقامت
 نمودن و روی در زیادتی داشتن و طلب زیادتی حکم بقا دارد و سبب بقا وفا است .
 و همچنانکه مؤمن باید که بعهد امانت توحید وفا کند و تا روز مرگ قدم از جاده^۶
 وفا بنگرداند تا حکم ایمان ویرا با آخرت مؤمن رساند رونده نیز باید که در راه طریقت
 بر ارادت مواظبت نماید و اقتدائی^۷ که کند دران صادق باشد و قولی که گوید
 و عزمی که کند بر خود عهد محکم شناسد که عهد عاقلان دست گرفتن و سوگند
 خوردن نیست بل که مجرد قول با عزیمت (۷۴ر) وفا عهد رجال است بدان گفته
 و کرده وفا باید نمودن و در راه جفا را سبب نقصان و فساد^۸ هلاک باید دیدن که
 هر که در اسلام منافق شد یا در طریقت کاهل یا در ارادت فتور گرفت از جفا و
 نقصان وفا باشد که بر قول و عزیمت دل خویش مواظبت نتواند نمودن که چون
 آخر بفعل با دل موافق نیاید خلل در مردمی راه یابد . و بر رونده که از وفا بی بهره
 ماند درین طریقت ویرا نصیبی زیاده روی ننماید و ازین ثمره^۹ شجره زندگانی بهره ای
 بدو رسید که خداوند تعالی مردان دین را در راه دین بعهود و وفا فرمودست و دران مقابله
 از وفای عهد کرم خویش خبر داده همچنانکه در عبودیت با کرام با بنده عهدی دارد

۱ - کلمه «اگر» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - «تا» در این جا مفید معنی است ولی شاید بتوان تصور کرد که «یا» بوده است .

۳ - رسم خط نسخه^۳ اساس : اقتدای .

۴ - آیا در این جا «فساده» با یاء مصدری بکار رفته است و «فسادی» بمعنی «فاسدی»

است و یا آن که یاء زائدست ؟ در هر دو صورت چنین بنظر می رسد که پیش از «هلاک» حرف

«و» لازم است و یا جمله شکلی دیگر داشته است .

هر گاه که بنده از عهدهٔ عهد بیرون آید و ازان حلیمت سازد خداوند تعالی نیز از پردهٔ عهد کرم خود و رحمت صورت وفا را حلهٔ بقا بسر و سر بنده فرستد که : **أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بَعِيدٍ كُمْ**^۱ . وفای بنده در عهد آن است که بنده را بزندگانگی ابدی رساند و خداوند تعالی در کلام مجید خطبهٔ آن جماعه کرده است که : **وَأَلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا**^۲ .

۵

پس عهد اثر نطق است و وفا نشان عقل و چون این دولت آدمی را مساعدت کند ، و بر سلوک بوصول رسد ، و از فروع باصول راه یابد هر چند که آدمی متلون است وفا از لوازم تفرّد است که تا بنده مفرد نشود بسر دولت وفا نرسد ، بدان مقدار که تواند وفا می باید کردن که تا از انسانیت بهره ای می یابد . و رونده (۷۴پ) که به پیری در طریقت اقتدا کند عهدی است که گرفته است همچون عهد اسلام [که] کرده است اگر وفا کند^۳ فایدها در طریقت بسر برد و بوی رسد^۳ و اگر بجفای طبع عهد را بشکند و مخالف گردد از انجا انکار تولّد کند و شک و شبهت پدید آید تا آن رونده در او امر مقتدای خویش کاهل شود و بدان کسل از حقیقت طریقت محروم ماند ، و دولتها جمله از وی دور افتد .

پس آدمی را بعهد شرع وفا باید تا بنجات رسد و رونده را بعهد طریقت وفا باید تا بر حقایق واقف گردد و وفا در احوال طریقت همچنانست که استقامت در ارکان شریعت ، آنجا تا استقامت نکند اهل جزا نگردد ، اینجا تا وفا ننماید بیارگاه رضا راه نیابد ، و چون بدر وفا در آید لابدست که اگر وقتی جفائی کند جفا را هم بویفا بردارند که **وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنْ اللَّهِ**^۴ . ایزد تعالی ما را توفیق وفا دهد تا بعهد شریعت و طریقت قیام کنیم و جفا را در دلهای ما بویفا بدل آید تا بویفای

۱ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۳۸ .

۲ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۷۲ .

۳-۳ آیا ممکن است در اصل بوده باشد : و بسر برد فایدها در شریعت بویفای .

۴ - قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲ .

خداوند که وعده لقا است راه یابیم اِنَّهٗ اللّٰطِیْفُ بِالْعِبَادِ ۱.

مرتبۀ پنجم سماعت

قال الله تعالى : **وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ قَرَأْ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ** ۲. بدانکه سماع از احوال ارباب طریقت است و همچنانکه
 ۵ وجوب معرفت و لوازم شریعت آدمی را باستماع حاصل آید حقایق طریقت و روح
 روح و انس دل هم بسماع حاصل آید . و سماع هم بگوش است و هم بهوش ،
 اما گوش الا اصوات حروف نشوند و اگر آواز بغایت غلظة رسد (۷۵ر) یا بغایت
 دقت گوش را دران مجال ادراک نماند و در رنج افتد . اما حقیقت صوت و حرف
 الا بسمع دل نتوان شنودن و همچنانکه گوش تو در گوشۀ سر نهاده اند تا از خلق
 شنود باواز در دل نیز سمع نهاده اند تا از حق سخن شنود بدان ، و قاعده وحی
 انبیا و درجۀ الهام اولیا بسمع باطن دریا بند انبیا بگوش ظاهر شنوند و نشان استماع
 آنست که چون بیتی یا آیتی یا سخنی نیکو بگوش رسد دل صافی او مدد ۳ نور
 معرفت و ۴ سرای پرده آن حروف و کلمات ارتقا نماید و آنچه حقیقت مفهوم آن
 کلام باشد بصفا [ی] صفت و نور بصیرت دریا بند و آنچه دریا بند بطریق نیکوتر و
 ۱۵ پسندیده تر دریا بند ۵ **فَبَشِّرْ عِبَادِ ۵ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** ، ۶ خداوند
 تعالی در مصحف مجید چنین خبر داد که : بشارت ده باشید کسانی را که چون
 سخن شنوند آنچه نیکوتر باشد و بحقیقت نزدیکتر از آن سخن فهم کنند یعنی چیزی
 پذیرند و فهم کنند که بعقل و رمز شرع و روح روح نزدیک باشد ، بچیزها که

۱ - قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۱۸ : **اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ** ..

۲ - قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۸۶ .

۳ - شاید بوده است : بمدد .

۴ - شاید بجای « و » حرف « از » بوده است .

۵-۵ ، در اصل : **وَبَشِّرْ عِبَادِ** ،... اصلاح شد .

۶ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۹ .

ظاهر حس و نفس اماره دران آویزد بدان قناعت نکند .

- سماع آنگه مسلم باشد رونده را که بحرمت^۱ بجای حرکت بایستد و محبت بدل شهوت بایستد و هر که از سر شهوت و هوا سماع کند در وبال معصیت افتد اما چون از سر حرمت و محبت سماع کند بصیرت و معرفت افزون شود . و بزرگان گفته اند که : قدر سماع با سماع است چنانکه شنواینده شود و ازینجاست که
- ۵ آدمیان در منزل سماع بر مراتب اند (۷۵ پ) بعضی بصورت عبارت و درجه نظم موقوف شوند ، بعضی از حقیقت مفهوم چیزی تصور کنند بمقدار حالت و مرتبه و وقت خویش تا اگر در حالت خوف باشند یا در حالت رجا یا در منزل طلب یا در بدو ارادت یا در کمال محبت بدان مقدار حال خویش ملایق^۲ وقت خویش شنوند و ملایم آن استماع حرکات کنند . و در جمله همگنان در سماع موقوف وقایع خویش
- ۱۰ باشند ، هیچ کس خارج واقعه خویش چیزی نتواند شنیدن ، اگر واقعه صحیح باشد استماع نیکو افتد و حرکت پسندیده حاصل آید و اگر واقعه متزلزل و متلون باشد در استماع خیالات فاسد غلبه کند و تصورات محال پدید آید و از انجا حرکات نامضبوط حاصل آید و فساد چنین سماع بیش از ان یابند که صلاح و فتوح و
- سؤال^۳ .

۱۵

فایده سماع ادراک انوار غیبی و تنسم نسیم علموی است که ارواح درین منازل غریب اند و انس الابدراک معنی و نسیم روح اصلی که از عالم نسبت بایشان رسد نیابند و دلیل بادراک حقیقت سماع واقعه است و طریق معرفت و رونق محبت است ، چون از زمان و مکان و اخوان از معرفت و بصیرت و محبت حاصل شود

۱ - بقیاس جمله « محبت بدل شهوت بایستد » گمان می رود که « محبت بدل شهوت » باشد .

۲ - کاتب در حاشیه کلمه ای را بعنوان نسخه بدل نوشته است که « ملایم ملایم » و شاید « ملایم » باشد ؟

۳ - این کلامه در این جا دم تناسب می نماید .

سماع بهره نیکو و حظ وافر یابد . و روح ظاهر و نفس ناطقه را در دنیا قوت و غذا الا سماع نیست و هر کرا در ولایت سماع نصیب نیست از حقیقت نطق و عز معرفت هیچ خبر نیست او را و این چنین کس بجمادات نزدیک تر از انست که بحیوانات و هر کرا در سماع نصیب الا تحرك شهوت بگمان وصال و خوف از الم فراق ابناء جنس خویش نباشد هم از سماع نصیب ندارد و این (۷۶) چنین کس ببهائیم نزدیک تر از ان است که با آدمیان .

پس صاحب غفلت را سماع نیست و صاحب شهوت را سماع مسلم نیست اما صاحب وقایع را بر حسب ادراکات سماع است . مبتدی را آن بهتر که در ریاضت بسماع مشغول نباشد زیرا که در ولایت معرفت و منزل محبت افتد تسلی و تسکین الا بسماع نباشد . و در جمله هر کرا روح پاک تر و دل صافی تر بهره او از سماع بیشتر و حظ او در سماع کاملتر ، چنانکه حق تعالی خبر داد که در میان صحابه جماعتی اند که چون سماع قرآن کنند قطرات عبرات از اطباق احداق بر صفحات و جنات می ریزند از کمال معرفت و اذا سمعوا من انزل الی الرسول قری اعینهم قفیف من السمع مما عرفوا من الحق^۱ . و هر کرا [معرفت]^۲ زیادت تراست بسماع مایل ترست . و سماع را آلات و اصوات و اغانی و حروف و عبارات جمله اسباب و وسایط اند اما حقیقت او اتصال جانست بعالم خویش و ادراک حقیقت از عالم اصلی ، و شخص طفیل روح است در سماع اگر جان در بدو ارادت باشد در وجل افتد اذا ذکر الله وجلت قلوبهم^۳ و اگر در صفای کشف و شهود باشد در سکونت و تمکین افتد الا بد ذکر الله قطمین القلوب^۴ . و در حقیقت سماع و مراتب آن سخن

۱ - قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۸۶ .

۲ - ضبط نسخه اساس : و هر کرا زیادت تراست ... مفید معنی تواند بود ولی وجهی دیگر نیز بنظر می رسد که شاید در این جا کلمه ای از قلم افتاده باشد ، در این صورت این کلمه ممکن است عطف به جمله پیشین « معرفت » یا چیزی نظیر آن باشد .

۳ - قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۲ ؛ سوره حج (۲۲) آیه ۳۶ .

۴ - قرآن، سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸ .

بسیارست و ما در کتابهای متفرق بیانها کرده ایم اینجا این قدر کفایت است که جمله اصحاب ارواح را در سماع نصیب است و هر کس را بمقدار تصور بر حسب واقعه خویش بهره است و هر که بشهوت شنود ویرا حرام است و هر که بنسبت (۷۶پ) احوال خود شنود ویرا مباح است و اصحاب محبت و کاملان معرفت را مهم است که ماهی زنده ماند بآب و جان عاشقان بسماع .

۵

و در سماع شرایط بسیارست از صفای وقت و حضور دل و جمعیت خاطر و احتراز از اغیار و انزوا و عزلت و مساعدت با اخوان و حفظ ادب ، و اصل این جمله صحت این واقعه است و نشان او امارت حرکت است بر خطرات دلیل است و خطرات با دراکات آستن . و صاحب دل شرح احوال سماع از کتاب لطیف و نبشته دل خواند هرچه از حقیقت احوال روندگان در کتاب نویسند نقش بی نفس است و هر که ازین طریقت از کتاب معلوم کند تشنه ای شراب^۱ طلب است ، تما زنده است مرده ترست و ازین چنین احوال فساد بیش از آن پدید آید که صلاح . و سماع قرآن جمله مسلمانان را باتفاق رواست اما در شنودن ابیات خلاف است . و در جمله حال سماع بمستمع بگردد .

۱۵

و در حدیث درست شده است از سید عالم علیه السلام که روز عیدی بود و جماعتی پیش مهتر آمدند . مگر کنیزکان حبشی بودند دف می زدند . سید عالم علیه السلام ایشانرا اجازت داد آن دف زدن و بیت گفتن ، ایشان میگفتند و سید می شنود . بوبکر صدیق رضی الله عنه در آمد و هم آن قاعده بر جای بود و نیز موافقت نمود با سماع ، آنکه عمر بدر حجره آمد ، آن حبشیان دف در زیر جامه می زدند کردند . عمر بدانست ایشانرا زجر کرد ، گفت : خانه رسول خدای و او حاضر . چرا از من احتراز میکنید ؟ و رسول خدای اولی تر که از وی بترسید . سید عالم علیه السلام گفت : یا عمر بگذار ، که هر قومی را عیدی است (۷۷ر) و عید ما اینست و از تو می ترسند لابل انت افظ و اغلفظ ، زیرا که تو درشت تری و کرم خشم

۲۰

۱ - در اصل چنین است اما بقیاس معنی جمله شاید بوده است : شراب .

تری . و این حدیث درست است و در کتب صحاح منقولست و مراتب و احوال سماع و استماع و مستمع درین حدیث ظاهرست و درین کتاب این قدر بیان کفایه است . پس راحت ارواح در دنیا بسماع است و در آخرت و عدۀ ارواح هم بلذت سماع است لِذِئْسَمَعُونَ فِيهَا غَوَايَا لَاسْلَامًا .

۵ ایزد تعالی گوش دل ما را بر خوردار کناد و چنان گرداناد که سخنهای او بدانیم شنودن و کلمات و دعوات و حاجات ما بشنواد و اجابت کناد، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .
عرقبۀ ششم وجد و حرکت است که از سماع پدید آید

بدانکه مستمعان را در وقت سماع احوال است مختلف و حرکات است متفاوت و این تفاوت حرکات و اختلاف حالات بر حسب ادراکات سماع است و بعضی را غالب بر احوال سکون باشد از درایت نفس و قوت تحمل و دقت نظر و رفعت همت و استغراق در معانی، و بعضی را غالب حرکت باشد از فرط شهوت و انزعاج دل و اضطراب فکر و ضعف نفس و مانند این . در جمله اعتراض از احوال سماع دور باید داشتن و احوال ارباب سماع درین قاعده سه وجه است .

اول تواجدهست ، از حرکت خیزد و ابتدا و تکلیف باشد از حس ادراک و اختیار و ارباب اقتدا را تواجد نیست اما بعضی را در طریق تشبیه تواجدهست چنانکه ۱۵ سید عالم علیه السلام گفت: ادَّبُوا فَإِنَّ لِمَ تَبَّكُوا فَتَبَّأَكُوا ، گفت: بگریید و اگر گریستن تان نیست (۷۷ پ) خود را بگریانید که تشبیه تواجدهست باهل وجد از طریق محبت پسندیده است هر چند شرط مرید آنست که وجد را چندانکه تواند بپوشاند تا از وی حرکت و اشتها پدید نیاید .

۲۰ وجه دوم وجد است که از راه وجدان صفت و عرفان سریرت غلبۀ حالتی باشد که در آید و مانند برق ساطع لمعانی بکند و بیخ علایق بسوزد و برگردد تا باوار رسد ترسد و یا بحرکت پیوندد ساکن شود . و وجد از حس معرفت خیزد چندانکه مبتدی را در وجد اضطراب است منتهی را سکونت و ثبات است چنانکه در اختیار

۱- قرآن ، سوره مریم (۱۹) آیه ۶۳ .

نقل کنند که: جوانی پیش سید عالم علیه السلام آمد در حدت طلب و غلبه محبت، و هر کلمه که مهتر میگفت دل آن طالب در حرکت مضطرب میشد و آب خون آمیز از حدقه او بر وظیفه چهره او روان شده بود. بوبکر صدیق رضی الله عنه همان می شنید و ساکن می بود. آن جوان در آن معنی بوی مراجعتی کرد. گفت: هَذَا كُنْهَاتِي سَكَتَتْ قُلُوبُنَا اِي اطمَانت قُلُوبُنَا، گفت: ما در ابتدا همچین بودیم و هم این اضطراب کرده ایم اما اکنون دل در ثبات با سکونت الفت گرفته است هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا اِيْمَانًا مَعَ اِيْمَانِهِمْ^۱. پس اول وجد اضطراب است از حرکت و آخر سکونت در حرمت و هیبت، و بیشتر اضطراب از تلون خیزد و بیشتر ثبات از تمکن و در همه اخلاقات^۲ سماع تلون است و همین حرکات از مشتاق در سماع مقبول است چون از تکلف دور باشد نه افزون کند (۷۸ر) و نه کم کند پسندیده آید.

۱۰. و سوم وجه وجود است از واقع زاید و بکمال نفس یقین مکین دل شود. و هر چه دریافتن از وجد پدید آید از دیدن و بودن در وجود ظاهر شود و عز سماع در وجود است که شاهد و مشهود بهم نقد کردند هیچ نسبه و وعده و تلون و تغیر در حال و قول راه نیابد، عزت روح بر حرکت تن غالب^۳ می شود و از فرح و ترح دور می بیند و از هجر و وصل فارغ، و نهایت سماع درین وجود است و مرتبه انبیاست که ایشانرا

۱۵. در سماع نصیب وجود است نه وجد، چنانکه موسی علیه السلام صد و اند هزار کلمه بی واسطه از خداوند تعالی بشنید چون در وجود واقع موجود بود ثبات و قرار داشت و تغیر و اضطراب در وی نمی آمد. چون هفتاد کس را اختیار کرد از علمای امت و بمیعاد برد ایشانرا، در مرتبه وجد بودند فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةُ^۴، هیچ طاقت سماع

۱- قرآن، سوره فتح (۴۸) آیه ۴.

۲- کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است: حالات، که مناسب تر می نماید.

۳- در نسخه اساس افزوده است، ولی زائد می نماید و حذف شد. در نسخه روی است.

علامتی است و در حاشیه نوشته شده: خ.

۴- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۱۵۲.

کلام الله نداشتند جمله در اضطراب آمدند و بیم بود که در رقص روح خرقه قالب پاره کنند .

وسید عالم نیز در شهود صاحب وجود بود، شب معراج بی واسطه از خداوند سخن بشنید و صاحب سماع گشت و هیچ حرکت نکرد و حرقت در وی پدید نیامد که چندانکه در تواجد تکلف است در وجد اضطرابست و در وجود ثبات و رزانت و قرارست، و وقتی که سید عالم علیه السلام در آن وجود بودی و سخن گفتی نخواستی که از صحابه هیچ کس حرکتی کند (۷۸ پ) یا آوازی دهد چنانکه در خبر آمده است و در حدیث درست شده است که وقتی خطبه میکرد یکی از فقرای صحابه آوازی بداد . مهتر در میان خطبه گفت : اگر راست گوی است خود را برهنه کرد، و اگر دروغ زن است خداهش هلاک کناد . لفظ حدیث چنین است که : **إِنْ كَانَ صَادِقًا فَقَدْ شَهَرَ نَفْسَهُ وَإِنْ كَانَ كَاذِبًا مَحَقَّهُ اللَّهُ تَعَالَى** . و موسی علیه السلام وقتی در مناجات در مقام وجد اضطراب کرد ، از حضرت وحی آمد که یا موسی دل در معنی پاره کنی بهتر از آنکه جامه در سماع خرقه کنی .

و در جمله وجود و شهود سماع و کتمان از حالت در آن وقت حلیت منتهیان و کاملان است و بیشتر مردمان در وجد و تواجد اند . و هر چند از تکلف دور تر باشند بهتر بود که سماع مقام حقیقت است ، تکلف در وی قاطع الطریق است و آفات بسیار دارد و چون بی تکلف حرکتی رود اثر صدق پیدا باشد . و خرقه که افتد یا از برای تبرک را یا از جهت عزت سماع را یا بحکم حق صحبت قوم را در وی تقرب می نمایند و هر کس از آن خود نصیبی میدانند برین وجوه پاره میکنند . و جامه تن را همچنانست که تن جان را ، آنجا هم تفرقه است که اجزا بارکان دهند و اینجا نیز خرقه هست که برای عزت صحبت یا از جهت ظهور حقیقت هر کسی را از خرقه نصیبی دهند . و خرقه باید که قوت سماع مجروح کند تا پاره شاید کردن که هر چه بطبیعت یا بریا یا بهوا پاره کنند غرامت باشد بر صاحب خرقه و تفرقه را

۱- در نسخه اساس : کاهلان ، بقیاس منتهیان و معنی جمله اصلاح شد .

نشاید و آواز نیز باید که از خوف سماع (۷۹ ر) تولد کند که اگر بعبادت آواز دهد و بال حصول آید . و در جمله آداب بسیارست در سماع و احوال وجد و حرکت مستمعان و بکتاب راست نیاید و اصحاب واقعه و ارباب قلوب ناپسندیده دانند و در جمله مبتدی را سوزیست و منتهی را سازی و چون رضا و وفا و صفا در میان باشد برکات حاصل آید که **إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**^۱ .

۵

ایزد تعالی ما را توفیق دهد تا در استماع کلمات ربانی از تکلف تسواجد و تردد و تباعد دور شویم **إِنَّهُ هُوَ الْقَرِيبُ الْمَوْجُودُ الْمَجِيبُ** .
مرقبه هفتم صحبت است .

قال الله تعالی : **وَاصْبِرْ ذَفَسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ**^۲ ، وقال تعالی : **اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**^۳ . و بدانکه آدمی را بخلوت و عزلت معیشت ممکن نباشد که عالم دنیا عالم اجتماع است و پادشاه عالم اجزای آفرینش را هر یک بدیگر معلق کرده است و مضبوط ساخته تا بمعاونت یکدیگر را نگاه میدارند و جمله اصناف حیوانات را الفتی در طبیعت نهاده است که هر نوعی با یکدیگر الوف باشند و بهم مؤانست جویند و میان آدمیان این طریق نهاده است بعضی را بمواصلت، بعضی را بمناکحت، بعضی بمصاحبت و مرافقت و صحبت کردن . و ارباب طریقت را بهمه وجه التفاتست که آن از اغراض و اعراض پاک است و هر صحبت و محبت که برای غرض دنیاوی باشد منقطع گردد و بوقت انقطاع عداوت پدید آید چنانکه هر دو مصاحبت از یکدیگر بسترند و بر گردند و گویند : **يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ (۷۹ پ) بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَمْسَسُ الْقَرِينُ**^۴ .

۱۵

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۵۴ .

۲- در نسخه اساس : بالغداة .

۳- قرآن، سوره کهف (۱۸) آیه ۲۷ .

۴- قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۲۰ .

۵- کلمه « هر » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۶- قرآن، سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۷ .

اساس صحبت و مودت محبت است و حفظ صحبت در مرافقت و مساعدت است و بقای صحبت در تقوی و دیانت است *الْأَخْلَافُ يَوْمَئِذٍ لِبَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ*^۱ . و هر قومی را که با یکدیگر صحبت است الا بمدد مجانست نیست و بمدد مشاکلت و آن صحبت بقا بیابد^۲، هر گاه که مخالفت و تضاد و تحاسد در میان راه یابد عهد صحبت بریده گردد و عقد رفاقت گسسته شود. پس صحبت بمدد شفقت و حرمت و محبت و امانت و دیانت و صدق نیت و قلت طمع و قناعت و ایثار و رضای یاران پس رضای خود شاید کردن و تا مرد در صحبت حمل و خدوم و مشفق نگردد از وی صحبت درست نیاید و هر قومی را با مثل و جنس خویش صحبت باید کردن تا قطیعت راه نیابد . و همه صحبت اهل جهان بانواع اغراض ممزوج و مکدر باشد الا صحبت اهل طریقت و ارباب فقر که ایشان در تصوف خود را از شوائب مصفی دارند و حق الهیت بر حق طبیعت خویش مقدم دارند و پیران باشفقه باشند و جوانان با حرمت، و مراد از مصاحبت یکدیگر فایده گرفتن .

پس لاجرم فایده صحبت ایشان در هر دو جهان ظاهر و مؤبد باشد و سید عالم را در قرآن مجید از حضرت عزت صحبت با چنین قوم فرمودند که صحبت ایشان مدد و راحت روح است و سید علیه السلام گفته : *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي أُمَّتِي مِنْ أُمَّرَكِي بِمَجَالِسَتِهِمْ* (۸۰ ر) *وَمُصَاحَبَتِهِمْ* ، و آن صفای وقت ازان فقر [ی] صحابه درین طریقت ساری و جاری است و همچنانکه در ادوار باشخاص میگردد تا ایشان بی غرض و ریا حق یکدیگر در مصاحبت میگزارند و برکت صدق ایشان باهل عالم می رسد. پس اصل صحبت صدق [و] وفاست و قطع طمع فرع اوست و حافظ او خدمت و حرمت و ایثار، و صحبت الا بدین وسایل و وسایط مستقیم نباشد و صحبت را مراتب است که چون میان آدمیان تفاوت ظاهرست با اصحاب تفاوت بر تساوی

۱- قرآن، سوره زخرف (۴۳) آیه ۶۷ .

۲- در نسخه اساس : « بیابند » بقیاس معنی جمله و جمله « عهد صحبت بریده گردد »

اصلاح شد .

صحبت نشاید کردن که فسادها تولد کند و با مبتدیان بطریق شفقت و رأفت و حسن
 همت صحبت باید کردن و با ابناء جنس بر سبیل اخوت و مروت و لطافت و ایثار
 حظ و حق اوصحبت باید کردن. و در همه احوال صحبت بجملاگی خود را متواضع
 باید داشتن و جهد آن باید کردن که راحت رسان باشد نه راحت طلب و انصاف ده
 باشد نه انصاف طلب. و مجاملت در صحبت مهم است و مدهانت در صحبت فساد
 آنست و هر چه خیر و صلاح است از مجامله تولد کند و هر چه قبیحت و فساد و
 آفت است از مدهانت در صحبت تولد کند. پس مصاحبان باید که در همه احوال
 آینه یکدیگر باشند و همیشه عیوب خود می بینند و حافظ یکدیگر باشند و همواره
 معاونت یکدیگر کنند تا از جمله اهل ایمان باشند که سید عالم علیه السلام خبر داده
 است که : الْمُؤْمِنُونَ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُم بَعْضًا هَمَّجَانًا که اجزای بنا یکدیگر را
 نگاه دارند مؤمنان نیز بصحبت (۸۰ پ) یکدیگر را نگاه دارند .

و ما در کتابهای دیگر اقسام و مراتب صحبت را شرح داده ایم اینجا بتکرار
 مشغول نمی شویم . در جمله مدار صحبت بر عقل است و فساد صحبت در جهل .
 عاقل را صاحب عاقل باید بود و عالم را مصاحب عالم تا بجنسیت صحبت باقی
 بماند و ازینجاست که سید عالم علیه السلام فرموده است که : با جاهل صحبت
 مدارید و از عاقل صحبت مگردانید که عاقل دوست منست و جاهل دشمن من .
 كَمَا قَالَ الْعَاقِلُ صَدِيقِي وَالْأَحْمَقُ عَدُوِّي فَلَا تَقْطَعُوا عَنِ الْعَاقِلِ وَالْأَحْمَقِ
 و گفته اند : الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ .

ایزد تعالی ما را توفیق دهد تا بنیکان صحبت کنیم و از صحبت اشرار دور
 باشیم که صحبت بانیکان پاک کننده است و صحبت بابدان زیان کننده و عاقل را باحقایق
 صحبت و دقایق زندگانی بینا کند اِنَّهُ الْبَهَادِي لِمَنْ يَشَاءُ .

۱ - کلمه « فساد » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در « اشبه انرا ودهاست »

[تسم دوم در احوال باطنی^۱]

قسم دوم هفت مرتبه است .

اول تفکرست

قال الله تعالى : أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا؟^۲ وقال عليه السلام : تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً . بدانکه سفر دو گونه است بحکم آنکه مقاصد دو گونه است :
 یکی سفر قالب است در عالم اسفل ، و مقصد او اجسام و اشخاص و عبادات و مکنونات^۳ و این سفر بتحرک باشد و ساز او قدم . اما سفر دوم^۴ دل است در عالم اعلی و مقصد او آثار قدرت و حکم صناعت^۵ و ارواح و مکنونات غیبی است (۸۱ر) و این سفر بتفکر باشد و ساز بصیرت و صفت او همچنانکه هر که بظاهر سفر تواند کردن که سفر را قوت است^۶ بکار باید ، و این تفکر را که سفر خاطرست در بدایع صنایع نیز اسباب بسیار بکار باید از صفای صفت و ادراک حقیقت و علم شریعت و طریقت تا بفکر مقصود رسد و فایده حاصل آید که چون تفکر بشرط باشد از وی فواید و ادراکات تولد کند و ازینجا آدمی را علم^۷ و معرفت خویشتن و معبود حاصل شود . و چون تفکر بطریق صواب نباشد و آلات و عدت ندارد طالب دران تفکر

۱ - با توجه به فهرست کتاب افزوده شد .

۲ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۳؛ سوره روم (۳۰) آیه ۷ .

۳ - در نسخه اساس چنین می نماید که این کلمه نخست « مکنونات » بوده و کاتب آن را مکنونات کرده است و علامت « خ » هم در حاشیه گذاشته .

۴ - در نسخه اساس : دوم . شاید عبارت درست یکی از این دو صورت باشد : اما دوم سفر دل است ، یا : اما سفر دوم سفر دل است .

۵ - در حاشیه ، زیر این کلمه علامت « خ » گذاشته شده .

۶ - شاید « است » زائد باشد .

۷ - در متن « علم و » از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

بتحیر رسد و از معانی بازماند و باشد که در تعطیل افتد یا در تشبیه که تشبیه از قصور تفکر تولد کند و تعطیل از انحراف تفکر از جاده استقامت . و ازینجاست که سید عالم علیه السلام منع کرده است از تفکر در ذات صانع و در صفات خاص او بحکم آنکه مرجع تفکر محصور و محدود باید و متکثر تا آنگاه که تفکر را در وی مجال باشد که محیط ...^۱ و استنباط حقیقت کند و تفکر را سید عالم علیه السلام حصر کرده است بر افعال الهی و حد او بصناعت باز بسته و گفته که: *تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ* . و هر که در خداوند تفکر کند زود بکفر انجامد، خداوند تعالی چیزی نیست که از وی بعضی مجهول است، یا بعضی در فوت است، یا ویرا بآلت تفکر بوجود فعل آرند ، یا در تحت علم آرند .

۱۰. پس تفکر در آفرینش باید کردن تا^۲ تغیر بعضی (۸۱ پ) و ثبات بعضی باز بیند و تلون و تمکین آفریدها در مراتب وجود بشناسد و ازانجا ویرا علم و معرفت و^۳ خالق الكل حاصل شود . خداوند تعالی هر جا که در قرآن مجید بنظر فرموده است مراد ازان نظر تفکر دل است و ازان بینش عبرت و بصیرت است زیرا که چشم آدمی کمال صورت آسمان و زمین بتمامی ادراک نتواند کردن . پس نظر کردن در چیزی که ادراک تمامی او نخواهد بودن فایده ندهد و خداوند تعالی بکاری بی فایده نفرماید و خداوند تعالی^۴ بر کسانی که در آفرینش تفکر کنند ثنا گفته است و نسوده که ایشانرا ازان تفکر ذکر حق و تصور معنی تولد کند *وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ* .^۵

۱ - در نسخه اساس جای يك کلمه خالی است و گویا پاك شده است .

منظور از قبیل « فهم ، درك ، بوده است . در حاشیه نوشته شده : خ .

۲ - ضبط نسخه اساس : « یا » ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۳ - ظاهراً « و » زائدست .

۴ - کلمه « تعالی » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در - حاشیه افزوده است .

۵ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۸ .

پس طالب را باید که چون^۱ از عهدۀ اعمال ظاهر بیرون می آید پیوسته باوراد قیام میکند و دادسنن میدهد و چون فرایض میگذارد وقت و نیز تفکر کند در احوال آفرینش عالم و باز بیند که صانع را درین صنعت بزرگوار چه حکمت است و آن تفکر که در عالم خواهد کردن در نفس و دل و تن خویش کند، و مراتب خود را که از اول آفرینش بوده است و تا بوقت انقراض خواهد بود تفحص کند، بتفکر اطوار خود را مطالعه کند و دران تفکر که کند بر جادۀ شریعت باشد، و از علم و عمل سرمایه سازد، و در بازار معانی بتفکر تجارت کند، و از خیانت غرور و ریا و قطع طریق و دیگر آفات تجارت تفکر را صیانت کند تا در راه تعطیل و تشبیه و توقف و تردد و مانند این منقطع نگردد و سرمایه بطلب سود بزیان نیاورد (۸۲ ر) مگر برین تجارت تفکر ربح بصیرت حاصل کند و سود معرفت بدست آرد تا چون ازین عالم فانی بسرای باقی پیوندد مضمون تفکر او حاصل تصور او گردد که دنیا کشت زار آخرت است هر که اینجا دانه معرفت بشرط شریعت بکارد و بتفکر ویرا از حکمتها [و]^۲ صنعت مدد کند هر چه عالمیان بسالهای دراز بواسطۀ عمل و عبادت بدست آرند او را بتفکر راست باندا مدت بدست آید چنانکه رسول علیه السلام عبارت کرد که يك ساعت تفکر بهتر از يك سال عبادت است و آن تفکر در دین و احوال آفرینش است و فایده جستن از حکمت و صنعت است و چنین تفکر باشد که با شصت ساله عبادت برابر باشد .

اما تفکر در محالات نشاید کردن که از فواید هیچ چیز بوجود نیاید که^۳ از فساد صواب کمتر^۳. تولد عمل از حرکت تن است و تفکر حرکت دل است که

۱ - رسم خط نسخه اساس : کچون .

۲ - ظاهراً چنین بنظر می رسد که « حکمتهای صنعت » است ولی کمی پایین تر آمده :

« فایده جستن از حکمت و صنعت » ازینرو بقیاس بصورت فوق اصلاح شد .

۳-۳ ، ضبط فوق به نوعی مفید معنی است ولی در نسخه اساس روی « از » و « کمتر »

علامتی است و در حاشیه نشانه « خ » . شاید منظور این بوده که نسخه بدل این قسمت را

ندارد . نیز رک . ص ۳/۱۵۵ ح .

در میدان آفرینش جولان کند و دل سریع حرکت تر است از تن که لطیف و ظاهر و خفیف است هر چند تن شصت سال عمل از عالم اجر قطع کند دل بیک ساعت تفکر همچندان مسافت قطع کند بحکم سرعت و لطافت و نسبت جنسیت . و در حقیقت تفکر سخن بسیارست و این کتاب را این قدر کفایت است .

۵ ایزد تعالی ما را مدد دهد تا تفکر دران کنیم که شاید و طریق تفکر بصواب بر ما آسان کناد انّهُ المیسرُ والمعینُ .

مرقبه دوم بصیرتست

قال الله تعالی : إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ^۱ . بدانکه چون آدمی درین زمین دانه کارد بوقت زرع^۲ (۸۲ پ) و تربیت

۱۰ کند و از آفات نگاه دارد لابدست که بوقت ربیع ثمره باز دهد که پادشاه وارد^۳ عالم آفرینش جولان کند و بمطالعه تحقیق^۴ در سرای ملکوت نظر کند لابدست که ازان تفکر^۵ صیانت ثمره بحاصل آید و آن ثمره بصیرتست که تفکر بمنزلات طلب است و طلب بمنزلات وصول و هر که قصد مقصدی کند آنچه شرط و ساز آنست بدل کند لابد بمقصود رسد. پس قصد کردن بمعنی تفکرست و رسیدن بمعنی بصیرت است و بصیرت در باطن بموازنة بصیرت در ظاهر و خداوند تعالی آدمی را ظاهر ۱۵ و باطن داده است تا بظواهر در مصنوعات حرکت میکند و بیاطن در حقیقت مصنوعات حرکت میکند بفکرت ، و ظاهر را دو چشم داده است که بوی الوان و

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰ .

۲- در نسخه اساس از این جا به بعد چند صفحه باجرا قرار گرفته است .
و سیاق مطلب منظم شد .

۳- کلمه « وارد » را کاتب بعد افزوده است .

۴- شاید یکی از این دو صورت بوده است : « بمطالعه تحقیق » یا « مطالعه » و | و | تحقیق .

۵- آیا می توان تصور کرد که صورتی دیگر نیز داشته ، « و » از قلم افتاده باشد .

- اشکال و چیزها بیند و آنرا بصر گویند و در باطن آدمی را نیز دو دیده دادست که بدان حقیقت چیزها به بیند و آنرا بصیرت گویند . و بصر مشترکست میان ما و بیشتر حیوانات تمام آلت بل که همه حیوانات تمام آلت را بصر هست اما [به] ۱ بصیرت نتوانند دیدن همچنانکه مرئیات ظاهر کسی بیند که او را بصر درست باشد حقایق مرئیات نیز کسی دریابد که او را بصیرت باشد و خداوند تعالی ازین حال ۵ در کلام مجید خبر داده است که : فَأَعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ۲ بحقیقت اولوا الالباب اند و اولوا الالباب کسانی اند که ایشانرا قلب سلیم است چنانکه قرآن خبر میدهد :
- إِلَّا مَن آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۳ .
- و ارباب بصیرت را توقف نیست بر آثار صنع و بر ظواهر موجودات و قناعت ندارند بنقوش (۸۸ز) و رسوم بل که حقایق خواهند و بمعانی قصد کنند و ۱۰ در حجب اغیار موقوف نشوند که تا مادام که رونده را در راه باغیار توقف می باشد و تردد در خاطر می آید خود صاحب بصیرت نیست چون از تلبیس ابلیس خلاص یابد بصیرت او بر حقیقت مطلع شود که از بند اغیار نجات یابد که ابلیس و کسان او دست بکسی یابند که صاحب بصیرت نباشند هر که بینا شد همه چیزها را چنانکه هست به بیند ، در عشوها بر وی بسته گردد . و همچنانکه دیدهای ارباب ظاهر در ۱۵ بصر متفاوت است : بعضی ضعیف اند ، و بعضی سریع الادراک ، و بعضی بطی الادراک ، ارباب قلوب نیز در بصیرت متفاوت اند : بعضی باشند که تا آسمان بیش نه بینند ، و بعضی را نظر بصیرت تا بعرش برسد ، و بعضی را تا بعقل و نفس بیش نرود ، و بعضی را لوح و قلم بند کند ، و بعضی را بصیرت کامل و صحیح افتد ۲۰ از جمله مخلوقات بر گذرد و خالق را بیند .
- و توقف ایمان دل بر حسب بصیرت است چندانکه بصیرت دل ادراک کند

۱ - بقیاس معنی جمله افزوده شد .

۲ - قرآن ، سوره حشر (۵۹) آیه ۲ .

۳ - قرآن ، سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۹ .

- عزیمت جزا آنجا توقف نکند و تفاوت ملل و مذاهب و عقاید ازینجاست زانکه اصل اینست چون این اصل بشرح و تفصیل یابد حقیقت مذاهب و ملل معلوم شود که بصیرت آلت بزرگست در باطن و روندگان طریقت را بصیرت بیاید تا آنگاه که از کیاست بفراست راست راه یابند که کیاست حد ظاهر مردمی است و فراست حد باطن مردمی و رونده بمقدار بصیرت (۸۸پ) صاحب واقعه گردد و بر حسب واقعه ۵ از طریقت بهره یابد ، چندانکه نور بصیرت کمتر می شود حجاب افزون میگردد تا آنجا که آدمی یکباره نابینا گردد ، وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهِيَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۳. و در حق بیگانگان قرآن اشارت کرد که : وَقَرِّضِهِمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ ۴ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۵؛ و چندانکه نور بصیرت می افزاید حجب مرتفع میشود تا آنگاه که یکباره حجابها بر خیزد و چیزها را چنانکه هست به بیند قَدْ تَكْرَهُوا إِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ۶. سید عالم علیه السلام بدعا این بصیرت خواسته است که : اللَّهُمَّ ارِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ ، و اصل همه بصیرتها او را بوده است و لکن در امت آموخته است بر طریق دعا که او را علیه السلام طریق تلقین و تنبیه متفاوت بوده است بر حسب اوقات و مقصود آن بوده است که تا امت را در آموزد که از خداوند عزوجل بصیرت خواهید تا مگر دیده دل را بینا کنید تا حقایق بدان دیده به بینید . قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
- ۱۵ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنِي قَلْبَهُ .

و نشان بصیرت آنست که اول عیب حال خود به بیند آنکه عیب دیگران

۱ - کلمه « جز » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - پایان صفحاتی که در نسخه اساس نابجا قرار گرفته بود .

۳ - قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۴ .

۴-۵ ، در نسخه اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۵- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۷ .

۶- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰ .

تا در دیدن عیب^۱ خود از عیوب مسلمانان بازماند . و سید عالم علیه السلام نشان سعادت درین نموده است گفت : إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا بَصَّرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ . و چون رونده ببصیرت پاک عیب خویش بیند حجاب از میان بنده و غیب بر خیزد ازین جمله گردد که : هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ^۲ ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ^۳ . و ایمان تصدیق است و تصدیق از تصورست و تصور ببصیرت است و بصیرت نتیجه فکرست (۸۳ر) .

۵

ایزد تعالی دیده دل ما را بینا گرداناد و بصیرتهای ما بخود گشاده کناد إِنَّهُ

هُوَ الْبَصِيرُ وَالنَّصِيرُ .

مرقبه سوم معرفتست

قال عليه السلام : لَوْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ لَزَالَتِ الْجِبَالُ الرَّاسِيَاتُ بِدَعَائِكُمْ وَلَصَا فَحْتَكُمْ الْمَلَائِكَةُ بِأَيْدِيهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَعْرِفَ أَحَدٌ حَقَّ قَدْرِهِ كُدَّهُ . بدانکه معرفت جوهر ارواح مؤمنانست و هر کرا در وجود از معرفت نصیب نیست خود بحقیقت موجود ناطق نیست و^۴ معرفت دلیل بمصنوع است^۴ بصانع و از معرفت مصنوع هم معرفت صانع تولد کند و از معرفت صانع نجات و بقای عارف حاصل آید . و معرفت خداوند را آلت عقل است و موجب شرع است و شریطة بلاغت است و دانه هدایت است و موجب معروف لم یزل است چنانکه صدیق اکبر میگوید رضی الله عنه : عَرَفْتُ اللَّهَ بِاللَّهِ وَعَرَفْتُ مَا دُونَ اللَّهِ بِنُورِ اللَّهِ .

۱۰

۱۵

اول معرفت اینست که جمله آفرینش را معزول و عاجز و اسیر بیند و نسبت خویش از جمله قطع کند و بشناسد که خداوند یکی است بحقیقت ذاتش قدیم و صفاتش قدیم . و راه دیگر^۵ بمعرفت صانع معرفت نفس است چنانکه گفته است :

۱ - کلمه « عیب » از قلم افتاده و بعد کاتب آن را افزوده است .

۲ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱ .

۳ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲ .

۴-۴ ، شاید صورت درست آن چنین بوده است : معرفت دلیل مصنوع است ، یا :

معرفت مصنوع دلیل است .

۵ - کلمه « دیگر » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

- مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ خداوند تعالی اول قدرت خویش در آفاق آسمانها و انفس ملائکه عرض کرد تا موحدان دران نظر کنند و معرفت حاصل کنند و گفت سَنُرِيدُهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ^۱، آن راه بر عارف دراز بود ، حقایق جمله موجودات در نفوس آدمیان بنهاد و گفت : وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ^۲ . نفس آدمی را (۸۳پ) مثال جمله موجودات ساخت و معرفت خویش را حلیت حیوة او کرد ۵ تا هر که نفس خود را بشناسد خالق را بشناسد . و ارباب طریقت راه معرفت در خود روند ، و از نهاد خویش ابتدا کنند ، و همه چیزها از لطیف و کثیف در خویشتن جویند ، و نشان معرفت الهی در خویشتن باز یابند إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ^۳ . و بعضی را خداوند در نظر افکند تا بعد از تفکر و تصور و سفر در موجودات او را بشناسند چنانکه گفت : قُلِ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ^۴ . و قومی را از راه مجاهدت و ریاضت بمعرفت رساند که : وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ، و بعضی را بی هیچ علت و وسیلت بیک دفعت نور هدایت در دل نهد و رمز معرفت برو بگشاید فَبُهِرْ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ^۵ ، و بعضی را محجوب کند از حقیقت معرفت که مَاقَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ^۶ ، و بعضی را بجملاگی از طریق معرفت محجوب و محجور کند خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غَشَاوَةٌ^۷ و بدین ۱۵

۱ - قرآن، سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳ .

۲ - قرآن، سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۱ .

۳ - ما خودست از آیه ۱۸۷ سوره آل عمران (۳) : ان فی خلق السموات والارض

و اختلاف الليل والنهار لآیات لاولی الالباب ؛ و یا از آیه ۲۲ سوره زمر ۳۹ ،
ذلك لذكری لاولی الالباب .

۴ - قرآن، سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۱ .

۵ - قرآن، سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ .

۶ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳ .

۷ - قرآن، سوره انعام (۶) آیه ۹۱ .

۸ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۶ .

تفاوت درست شود که معرفت بعقل حاصل نشود که بیگانگان عاقل هستند با^۱ مخاطب و معذب میشوند و معرفت نیز بسمع حاصل نشود که بیشتر کفار را انبیا دعوت میگردند و کیفیت معرفت می شنودند .

پس معرفت بمحض هدایت حاصل شود و حقیقت معرفت شناختن معبود است
 ۵ چنانکه هست بذات و صفات و فعل بی آنکه غلط و خطا و کیفیت راه یابد و عارف را معرفت چنان باید بایزد تعالی که ایزد تعالی راست بخود و بیان کرده است . و مقالات مردمان در کمال معرفت بدونسق است (۸۴) یکی قول متکلمان و عاقلانست که^۲ بنده را خدای^۲ باید دانستن چنانکه خدای خود را داند که اگر بکمال نداند بعضی دانسته باشد و بعضی نادانسته و خدای تعالی تجزی نپذیرد پس این طریق راست نیاید . حق تعالی همان داند از خود که گوید و ما همان دانیم که از گفتههای او بما رسیده است . پس جمله عارفان در معرفت بمعرفت متساوی باشند و همگان معرفت را همچنان دانند که او خود را داند که از وی بما چنین رسید . و قول دوم در طریقت بعضی از عقلا و جماعتی از متکلمان و طریقت صوفیان آنست که خداوند را تعالی بکمال او کس نداند ، همگنان او را چنان دانند که هست و چندان دانند که نجات یابند اما دعوی کمال نکنند چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه گفت: الْعَجْزُ عَنِ دَرْكِ الْاِدْرَاكِ اِدْرَاكٌ ، و گفته اند: لَيْدُهُ تَعَالَى اَخْصُ وَصْفٍ لِاِدْعْرِفُهُ غَيْرُ اللهِ .
 ۱۰ و این تجزی و تصور در عالم عارف باشد نه در ذات معروف و اگر کسی گوید من عالم و قادرم دلیل نکند که چیزی دیگر نباشد چنانکه مردی گوید که

۱ - در نسخه اساس « با » بی نقطه است ، شاید زائدست و یا صورت محرف کلمه‌ای

است ؟ یا در اصل بوده است : « یا مخاطب و [یا] معذب میشوند » .

۲-۲ ، صورت متن مفید معنی هست ولی شاید بتوان آن را بدین صورت پنداشت :

بنده خدای را .

امن دروگر باشم که زرگر نباشد^۱ و یا گوید که آهنگرم دلیل نکند که هیچ کاره نباشد .

پس آنچه از طریق معرفت گفت و خبر داد بدانند و بپذیرند و دعوی کمال نکنند، و گویند : چنانکه فرمودی دانیم و او خود بزرگوارتر از انست که ما بکمال او رسیم . و در جمله الامر چون معرفت سبب نجات بندگانست اگر از شرط معرفت ۵ چیزی فایده ماند حکم بنجات درست نباشد و اگر خداوند یا^۲ رسل او از آنچه رسم معرفت است چیزی نگویند و باز گیرند ظلم و خیانت باشد . و نجات در (۸۴پ) معرفت است و معرفت شناختن معروف است چنانکه هست بکمال ذات و صفات، و درین معانی سخن دراز کردن نه لایق کتاب است که ما درین کتاب بحال بیش ۱۰ از ان التفات میکنیم که بعلم وجدل و حجت و برهان و بینت جمله از قبل علم است، در حال که حلیت طریقت است بیان و عیان و تسلیم و ایمان باشد و عارف را آینه ای صافی هست و آن دلست در پیش او نهاده تا دروی می نگردد و حد مصنوع و حق صانع می بیند و طریق معرفت تقدیم واقعه چنانکه هست می رود . و صاحب دل که عارف باشد جمله آفرینش دلیل و حجت نماید^۳ در دیده او

شعر

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ قَدَلَّ عَلَيَّ آذَنُ وَاحِدٍ

معرفت از باب طریقت از ذوق حالت باشد و من ذاق عرف اما هر چند عارف تر باشد خود را عاجزتر و مبتدی تر نماید و معرفت را از دعوی و لاف پاک بدارد

۱-۱ ، این عبارت مبهم می نماید، شاید در اصل بوده است : من دروگر باشم [دلیل

نکند] که زرگر نباشد ، بقیاس جمله بعد .

۲ - در نسخه اساس : « یا » ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۳ - در اصل : نماید ، بقیاس اصلاح شد .

۴ - شاید : « پاک بدارند » .

و در ادراك افزايند نه در عبادت و تصرف^۱ نازند نه بحرف ، و جمال معروف را با جان عارفان در خلوت معرفت چندان نثار متواتر و فتوح مترادف است که در دفترها نگنجد ، وَلَوْ أَنَّ مَأْفِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ^۲ .

پس شرط رونده آنست که تا بمعرفت نرسد قناعت نکند ، و در معرفت ساکن نشود ، و هر چند بیشتر داند بیشتر طلبد ، و هر چند از کاس مهر شراب معرفت بیشتر خورد بیشتر خواهد ، و بهر چیزی متغیر و متأثر نشود که عارف مطلع است بر اسرار قدر و در آفریده‌ها نیاویزد عزل^۳ جمله بیند و دل در هیچ نبندد ، و همیشه شاد و خرم باشد که عارف را با معرفت در خلوت (۸۵ر) چندان روح وصلست که عبارت از ان قاصر آید و خاطر آنجا مقصر گردد .

ایزد تعالی دل ما را بمعرفت آراسته دارد و ظلمت نکره و شرک از دل‌های ما زایل کند ، إِنَّهُ الْمُهَيِّمِنُ الْمُنَوَّرُ .

مرقتبت چهارم در محبت است

قال الله تعالى : فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ^۴ ، بدانکه سبب طلبها محبت است و هر کرا محبت در کمال دوستی است باید^۵ که از آفات و تغیرات و شوایب و کدورات و جمله اغراض پاک و خالی گردد ، و تا مادام که در دوستی غرض هوا و طلب وصال و طمع نصیب نفس می‌یابد آن دوستی را محبت نشاید گفتن بل که آنرا هوا گویند . چون انزعاج دل در حق غایبی پدید آید آنرا شوق

۱ - شاید : بصرف

۲ - قرآن ، سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۶ .

۳ - در نسخه اسام : عزل .

۴ - قرآن ، سوره مائده (۵) آیه ۵۹ .

۵ - کلمه « باید » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را به خطی نازک بر روی سطر

افزوده است .

گویند . چون با کسی معرفت مؤکد گردد آنرا مودت گویند . چون کسی را بدوستی برگزینند آنرا خلت گویند . چون دوستی از آفات خالی شود و محض در طلب رضای دوست موقوف گردد آنرا محبت گویند . چون در بوتۀ محنت گداخته شود و روی در فنا آرد آنرا عشق گویند . و هر مرتبه‌ای را ازین مراتب دوستی قومی اند در جمله بانبیا و اولیا و مؤمنان این مراتب دوستی محقق شده است . و هر چه بمخلوقات تعلق دارد مجاز باشد و ازان دوستی آفات تولد کند و آخر باشد که در مهالك افتد و بفساد انجامد .

- و اول طلب همه طالبان از شوق است ، و ظهور معرفت از خلت است و تشبیه جستن است متابعان [را] ۱ بمتبوعان ، و فرمان برداری مؤمنان فرمان معبود را از محبت است ، و پاک شدن محبان در بوتۀ دوستی از نصیب خویش در وصال و فراق از عشق است (۸۵ پ) . و عشق در حق باری تعالی اطلاق نشاید کردن و هیچ کس را روانیست که از دوستی بخداوند بعشق عبارت کند که در قرآن و اخبار محبت و خلت آمده است و محبت نهایت خلت است و از خلت شریفترست چنانکه خدای تعالی پدید کرده است که خلت بابرهیم و محبت بمحمد علیهما الصلوة والسلام داده است و محمد صلی الله علیه وسلم بزرگوارتر از کل انبیاست . و در اخبار گذشته از حضرت عزت بوحیها [ی] منتشر چنین نقل کرده اند که گفت : ابرهیم خلیل منست ، و موسی صفی منست ، و محمد حبیب منست ، و بعزت جلال من که حبیب را بر خلیل وصفی برگزیدم . و چون محمد عزیزتر انبیاست محبت شریفتر مراتب دوستی باشد . خداوند تعالی در حق موسی علیه السلام محبت یاد کرد : **وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي** ۲ ، و در حق مؤمنان محبت خویش یاد کرد که : **وَالَّذِينَ**

۱ - بقیاس معنی جمله افزوده شد و اگر در آن افزوده نشود باید سورتی دیگر

برای این عبارت پنداشت : تشبیه جستن متابعان است بمتبوعان و یا آنکه است ، زائدست : تشبیه جستن متابعان بمتبوعان .

۲ - قرآن ، سوره طه (۲۰) آیه ۳۹ .

- آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ۱ و از محبت خویش در حق مؤمنان و از محبت مؤمنان در حق خویش خبر داده است که فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ۲ . محبت خداوند تعالی رحمت و اقبال و قبول و کرم و لطف است و محبت مؤمنان طلب رضای حق و متابعت امر شریعت و اعراض از جمله مخلوقاتست چنانکه مؤمن در محبت صافی شود از همه شوایب ، و دوستی خداوند در دل او ترجیح گیرد بر دوستیهای هر دو جهان . و چون بنده خداوند را بدوست گیرد خداوند بنده را دوست گیرد و از دوستی حق تعالی مددها بحواس و خواطر و عقل و دل بنده پیوندد تا حکم بنده در عبودیت هم حکم مولی در ربوبیت گیرد چنانکه خبر داد که : صِرْتُ لَهُ سَمْعًا وَ بَصَرًا (۸۶ر) و مؤیداً .
- ۵
- ۱۰ و محبت ایزدی اصل است و از محبت ایزدی محبت بندگان تولد کند چنانکه حیوة آفریدها از مدد باری تعالی است محبت موجودات نیز از مدد محبت الهی است و پادشاه عزوجل بکمال عنایت محبت در جمله آفرینش پیدا کرده است ازینجا که خاک تیره است تا آنجا که لوح محفوظ است باء جمله آفرینش بمدد آن دوستی بکدیگر را تقرب میکنند و مراتب یکدیگر میجویند و ازان تشبه و تقرب انتقالات می افتد و ازان انتقالات بقای عالم می باشد تا وقت انقراض عالم رسد آن محبت سلب کند جمله مضمحل گردند .
- ۱۵
- ۲۰ پس مدد طلب طالبان و نور دیده سالکان و قوام بقای ارباب طریقت و ثبات و دوام اصحاب بصیرت از محبت و خلعت است ، و هر کرا محبت بیشتر نصیب او از اسرار زیادت تر و حظ او از کمال حال بیشتر . و مؤمنان بار محنت دنیا بمدد محبت کشند ، و نعمت آخرت بهنر محبت خورند، و جمال الهی بنور محبت بینند،

۱- قرآن، سورة بقره (۲) آیه ۱۶۰ .

۲- قرآن، سورة مائده (۵) آیه ۵۹ .

۳- کلمه « پیدا » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۴- چنین بنظر می رسد که « تا » در این جا مناسب تر باشد .

و رضای ربانی بوسیلت محبت یابند ، و بزندگی جاودانی بقوت محبت رسند ، و میوه محبت از درخت محبت یابند ، و حقیقت وجود در ضمن محبت بازشناسند . پس مبتدی را شوق بیاید ، و متوسط را خلت بیاید ، و منتهی را محبت بیاید . و اگر کسی بکمال عشق رسد بیند آنچه بیند که حقیقت عشق حکایت را نشاید .

۵

ایزد تعالی دلهای ما را معدن محبت خموش کناد ، و دوستی دنیا از دل ما بیرون کناد ، و همیشه محبت الهی را نقش نگین دل ما داراد **إِنَّهُ الْوَدُودُ الْمُنْجِبُ** .
مرقبت پنجم جمعیت است

قال الله تعالی^۱ (۸۶پ) **قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ**^۲ وعن النبی علیه الصلوة والسلام اذ

- ۱۰ **قال إعمل لوجه واحد يكفك الوجوه كلها** . بدانکه تفرقه خاطر و تردد نظر از شك تولد کند و بشرك انجامد و جمعیت خاطر از کمال بصیرت و نور محبت تولد کند و بتوحید و تسلیم انجامد . و جمعیت هم بظاهرست و هم بیاطن اما جمعیت ظاهر در ملازمت عبودیت است و نتیجه او قناعت است ، و جمعیت باطن در رؤیت ربوبیت است و نتیجه^۳ استغنا فراغت^۴ است . و مراد از جمعیت قطع علائق و رفع حجب و دفع اغیار و منع اسبابست و تا مادام که دیده و دل نظر و التفات میدارند بدون حق ، او را جمعیت نیست و چون خاطر متفرق شد حق تعالی ویرا در مهالك اندازد و هرگاه که هموم متفرق در دل منقطع شود به يك اندیشه باز آید . پادشاه جل جلاله

۱ - در نسخه اساس از این جا به بعد چند صفحه نا بجا قرار دارند که بقیاس

موضوع و سیاق مطلب منظم شد .

۲- قرآن ، سوره نساء (۴) آیه ۸۰ .

۳-۳ ، بقیاس جمله بالا : نتیجه او قناعت است ، آیا می توان تصور کرده ساید

در اصل چنین بوده است : نتیجه او استغنا و فراغت است .

جمله^۱ مهمّات این بنده بمدد جمعیت کفایت کند چنانکه رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که: مَنْ أَصْبَحَ وَجَعَلَ هُمُومَهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هُمُومَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ أَصْبَحَ وَتَشَعَّبَتْ بِهِ الْهُمُومُ لَا يَبَالِي اللَّهُ بِهِ فِي أَيِّ وَادٍ أَهْلَكَ .

و نشان رونده صادق جمعیت است که بدیده جمع شود الا حق را نه بیند، و بدل جمع شود الا حق را نداند، و بنیت جمع شود الا حق را نه پرستد. و جمعیت از لوازم طریقت است و تفرقه از دلایل غفلت و هرگز طریقت با غفلت جمع نشود. و نشان جمعیت رونده عدم نفس و غضب است و فنای اعتراض و انکار که از جمله اخلاق مذمومه است و از نتایج تفرقه خاطرست و تفرقه خاطر از ظلمت هواست و عدم این مذمومات از مدد جمعیت است. و جمعیت رونده از نور (۸۹ر) عقل است و خداوند تعالی آدمی را دل و هوا داده است تا هر کرا از سر جاده دل منحرف شود متفرق گردد در ذل فقر افتد و هر که بسر گنج دل رسد مجتمع گردد در عز استغنا افتد. و رسول صلی الله علیه وسلم گفته است که شرف و عز مؤمنان استغنا است از آفریدگان^۲ و استغنا از جمعیت تواند بودن و جمعیت بمکان و زمان تعلق ندارد بل که رونده باید که در خویشتن جمع شود تا جمعیت او حکم در زمان نافذ گرداند که مرد متفرق بهر چیزی متغیر شود اما چون جمع شد هر دو جهان در وی تلون و تغیر پدید نیارد.

پس اول جمعیت بریدن است از اغیار و نهایت جمعیت سکون و ثبات در اسرارست و تا مرد در حالتی از احوال مضطرب می نماید جمع نیست چون جمع گشت مطمئن و ساکن شود هُوَ الَّذِي أُنزِلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ^۳ پدید آمد، حکم این رونده در خلوت و زحمت یکسان باشد هر که از زحمت بخلوت گریزد هم

۱ - کلمه « جمله » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - کاتب در حاشیه نوشته است : کما قال عليه السلام : شرف المؤمن قيامه بالليل و

عزه استغناؤه عن الناس ، صدق رسول الله .

۳ - قرآن، سورة فتح (۴۸) آیه ۴ .

از ضعف باطن است چون باطن در حصار جمعیت آید خود همیشه در خلوتست اگر چه ^۱ خود در میان زحمتست که فایده خلوت حضورست و رونده جمع همیشه حاضر است و سفر و حرکت و همه احوال را فایده جمعیت است و انجام جمعیت معیت است. و هرگز در جمعیت رونده را تمنی اتحاد نباشد که غرور اتحاد شبهت اتحادست اما جمعیت در حرم معیت حجت توحید است. و این چنین حالات و اوصاف شریف را شرح بسیار نشاید دادن تا مدعیان کذاب بتلقف تقلید از آن عبارت نکنند و لاف واقعه بدروغ نزنند. و آنکه داند خود (۸۹ پ) داند من ذاق عَرَفَ وَمَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَعْرِفْ.

۵ ایزد تعالی ما را جمعیت کرامت کناد و تفرقه و تردد از خاطر ما دور دارد،
انه الجامع المانع.

۱۰ مرقبه ششم مشاهدت است

قال الله تعالی: أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ^۲، وقال عليه الصلوة والسلام: أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَاَنْ لَمْ تَكُن تَرَاهُ فَانَّهُ يَرَاكَ. بدانکه شهود حق نه بر مثال امثال است و نه در تصور خیال و نه در کنه آمال، هر که بدرجه شهود رسد عقل در دل او نور قربت یافته باشد و حس او در معنی لطافت حکم عقل گرفته باشد. رؤیت ۱۵ خداوند تعالی در عالم کون بحدقه و نظر بصیرت نیست که اَلْقَدْرُ كَذَلِكَ الْبَصَارُ^۳ و این نظر و بصر الأبرهيات و نقوش و الوان و اشکال مطلع نشود و رؤیت حق بنظر و بصر و حدقه هرگز محقق نگردد.

پس رؤیت پادشاه شهود دل است و حضور صفت که در آئینه معرفت نکرد. بنور عقیدت جمال عزت بیند و این جمال الا در آئینه صافی نشاید دیدن. و عارف ۲۰ را آئینه دل است و موحد را آئینه صنع است و رونده را آئینه طلب و صوفی را

۱ - کلمه «چه» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افروده است.

۲- قرآن، سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۷.

۳- قرآن، سوره انعام (۶) آیه ۱۰۳.

آئینه وقت است و هر که در آئینه وقت بملاحظه حقیقه مشاهده مقصور بیند از بند انتظار و قید اغیار بیرون آید و شهود حق تعالی حاصل وجود او گشت و این چنین بنده از خیل ارباب طریقت باشد . و آنجا که سید علیه الصلوة والسلام اشارت کرد که خداوند را تعالی چنان پرستید که گویی ویرا می بینی اشارت بدین شهود صفتست و مراد ازین شهود عین جمعیت است . و چون رونده در حجاب طلب کند و در ۵ فراق عبادت کند حظ دنیا (۸۷ر) و نصیب عقبی بردل او غالب گردد و این غلبه نصیب حجاب کشف است و از ورای پرده چیزی نشاید دیدن و محجوب بلذت طلب نتواند رسیدن و همیشه در تقلب و تلون باشد که چیزی میخواهد که نمی داند و کسی را می طلبد که نمی بیند و هرگز بسر نجات و فلاح نرسد . اما چون صاحب شهود بنور ایمان رؤیت عیان دریابد از چاه گمان بر آید و بلبقای رحمن رسد و ۱۰ حقیقت شهود بردل رونده برهنه شود و به بیند که خداوند غالب است اعمال را از ریا و احوال را از هوا و عزیمت را از جفا پاک گرداند و چون نور شهود بی معنی، بی تکلف طلب میسر گرداند و حیا در حرکت آوهد تا همه اعمال چنان کند که بمیزان شرع سخته باشد و سعت و انفساح و انشراح در دل و دیده پدید آرد تا از حق در ۱ همه چیزها ننگرد از هیچ چیز در حق ننگرد که **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** ۲ . ۱۵

و حقیقت مشاهدت اینست که بنور صانع مصنوعات را بیند نه بمدد مصنوعات صانع را و هر که در مجاهدت پرورش^۳ مشغول باشد مسافر است ازینجا بحق رود پس بوسایط چیزها حق را بیند و هر که در مشاهدت بکشش مشغول گردد

۱ - کلمه « در » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - قرآن، سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳ .

۳ - در نسخه اساس « پرورش » بقیاس معنی جمله و عبارت سطر بعد : « بکشش

مشغول گردد » اصلاح شد .

حطب^۱ است اینجا می آید از حق . پس همه چیزها بنور حق می بیند و فرقت میان آنکه بدلیل و نظر خدای را داند و میان آنکه دلیل و نظر بحق شناسد و این جملت حالت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است و هر که چنین باشد چندان استغراق گیرد در نور شهود که بر اجزاء خود هیچ اعتراض نکند و نتواند . و فایده شهود خلاص است از عوایق (۸۷پ) وجود و هر که بمرتب شهود رسید میان امت شهید و شاهد گردد چنانکه سید عالم علیه الصلوة والسلام این مرتبت یافت شاهد عالمیان شد که :
 إِذَا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَذَكِيرًا^۲ ، و شهید قیامت گشت چنانکه گفت :
 فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا^۳ .

ایزد تعالی دلها [ی] ما بنور معرفت مشاهده آراسته گرداناد ، اِنَّهُ السَّمِيعُ الْحَمِيدُ .

مرتبۀ هفتم تمکین است

قال الله تعالی : إِذَا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ^۴ . بدانکه احوال آدمی تا در طبیعت است متلون است زیرا که قوت هوا بروی غالبست و حکم او حکم دنیاوی باشد و احوال دنیا بر تلون نهادست و چون نور طریقت بر احوال تابد قوت دل غالب گردد حکم رونده در مرتبت تمکن حکم آخرت باشد . و قاعده آخرت بر تمکن نهاده اند و مدار تلوین بر خبر هست و اصل تمکن در اخبارست . و اصحاب تلوین

۱ -- کاتب روی کلمه « حطب » که بی نقطه است علامتی گذاشته و در حاشیه نوشته :

« خ » . آیا « خطیب » تواند بود ؟

۲ -- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۴ : سوره فتح (۴۸) آیه ۲۰ .

۳ -- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۴۵ .

۴ -- قرآن، سوره کهف (۱۸) آیه ۸۳ .

۵ -- کاتب روی کلمه « خبر » نشانهای گذاشته و در حاشیه نوشته شده است : « خ » .

شاید : تخییر (حدس استاد فروزانفر) .

مخبر^۱ آمده‌اند هر دم قهری مراد یار^۲ حق بی‌طلب بایشان پیوند و در زیر بار او امر محکوم باشند و روش طالبان و حق صادقان بتلون راست آید. اما اصحاب تمکن مختار آمده‌اند و در عالم تکلیف عزّ تشریف بایشان دهند تا طلب ایشان در بیشتر احوال با^۳ ارادت از ان مساعدت کند در هر دو جهان سرای صاحب اجتبا و تمکن باشد چنانکه رسول علیه السلام خبر داد که: رَبِّ اشْعَثْ اَغْبَرَذِي طَمْرِيْنِ لايُوْبِيْهَ به لَو اَقْسَمَ عَلَيَّ اللهُ لَاجْرَهٗ هر سو گند که بر حضرت دهند هم در حال تمکن مراد ایشان بکنند و ملتمس دل ایشان بدهند لهم^(۹۰) ما يشاؤون فيهما و لَدَيْنَا مَزِيْدٌ^۵.

رونده در ابتدای ارادت ضعیف تلون دارد، ویرا بهر چیزی تغییری واضطرابی باشد اما منتهی متمکن است و بمدد تمکن هر گز مضطرب و متغیر و نومید و موقوف نگردد که صاحب تمکن را دست در عالم گشاده است، و دل در ملکوت رونده است، و دیده بغیب بیناست، آنچه می‌آید می‌بیند و آنچه می‌خواهد می‌یابد بی‌اضطراب. و نهایت احوال در طریقت تمکن است که هر که در حالتی باشد از احوال شریعت و قوت تمکن ندارد یا مغرور گردد یا مهجور، و آن فترت از تلون تولّد کند، و خلعت تمکن تشریف شریف است الابانیا^[ی] مصطفی و باولیا^[ی] مجتبی نداده‌اند. و بوسیلت مجاهدت و ریاضت بتمکن بتوان رسیدن بل که چون معرفت و مودت آن رونده بحضرت الهیت وسیلت شود ویرا تحفه مشاهدت بدهند، از عکس نور شهود قوتی در جان رونده آید که ممکن و متمکن شود، جایگاه اصل خود را باز ببند و بمهم کلّ قیام کند و از همه عهدها بیرون آید، اگر رنج رسد

- ۱ - کاتب روی کلمه « مخبر » نشانه‌ای گذاشته و در حاشیه نوشته شده است: خ . شاید: مخیر (حدس استاد فروزانفر) .
- ۲ - شاید: فرادیار (حدس استاد فروزانفر) .
- ۳ - در نسخه اساس: نا (بی‌نقطه) .
- ۴ - پایان صفحاتی که در نسخه اساس نابجا قرار گرفته بود (رك: ص ۱۷۳/ح) .
- ۵ - قرآن، سوره ق (۵۰) آیه ۳۴ .

- دعا گوید و اگر راحت رسد ایثار کند ؛ و چون مجال عبادت یابید شفاعت کند و چون بولایت پادشاهی رسد متواضع باشد که نشان تمکین اینست که دل رونده چنان شود که در فوق و تحت بعز و ذل متغیر نگردد ، و در غنی و فقر متردد نباشد . و آنچه گویند که براق سید عالم علیه السلام شب معراج چنان بود که چون بنشیب می رسید دستها دراز می کرد (۹۰ پ) و چون بیالا می رسید پایها دراز میکرد آن مدد ۵ تمکین سوار بود نه از قوت مرکب که او خود چندان تمکین یافته بود که از انخفاض و ارتفاع متغیر نمی شد . و آخرین مرتبت انسانی اینست و در جمله تا تن غالبست تلوین است چون دل غالب شود تمکین است ، و در تمکین حدیث ماضی و مستقبل نیست ، همه نقد وقتست عرفاناً من عرفاناً و جهلناً من جهلناً .
- ۱۰ ایزد تعالی این مراتب شریف و مقامات بزرگوار ما را روزی کناد و از علوم بوقایع رساناد و بحقایق راه دهاد انه العزیم اللطیف .

تذکره این رکن و هیبتی است

- بدانکه هر قسمی را از اقسام احوال طریقت حقایق بسیارست و حکمتهای الهی در آن تعبیه است و چون طالب همیشه تفصیل احوال طریقت از کتب طلب کند ۱۵ صحفی باشد و صحفی هرگز عالم نشود و حالت آن علم تشریفی است چون علم از کتاب حاصل نیاید بی استاد حاذق عالم ، حال تصوف حاصل نیاید بی خدمت و تربیت پیر مدرک بالغ مشفق ، و چون جمله عالم غرق آفتست و طوفان هوا محیط شده بجمله لابد در میانه کسی باید که سلامت یافته باشد و بر اخطار و احوال احوال مطلع شده و در ملاحی استاد گشته ، و سفینه محکم دارد تا مگر کسی را در این آفت طوفان بجزیره امان رساند . و چون طالب بر خود اعتماد کند و یا حل مشکل ۲۰ خویش از هم چون خود متحیری طلب کند تا ۲ حقیقت احوال از کتاب جوید کی

۱ - در نسخه اساس : با ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۲ - در نسخه اساس : تا ، بقیاس معنی جمله و عبارت پیشین با ، مناسب است .

می نماید .

مجال محال و تصنیفات با وبال دروی (۹۱ر) گنجد همچنان باشد که عاجزی بعاجزی
تولاً کند یا غریقی بغریقی ، و معلومست که ازین جای صلاح نزاید .

پس مرید طالب باید^۱ که در طلب و ارادت خویش به پیر مشفق اقتدا کند

تا ویرا از میان خطرهای هوا بکنار خطه^۲ وفا رساند و گمان نشاید بردن که چنین پیر
مشفق نیست زیرا که خداوند تعالی قوام عالم دنیا بریشان نهاده است و گفت نبات و

باران ببرکت ایشان می‌دهم ؛ و شرع خبر داده است که : چهارصد و اند شخص اند

که مدار عالم بریشان است هر گه که ازین مقدمان یکی برحمت خدای رسد از

اوساط یکی را بمرتبه^۳ ایشان رسانند ، و از عوام یکی را بدرجه^۴ آن مقتصد رسانند

تا عدد کم نشود و مدد بریده نگردد . و چون نوبت انقراض در عالم رسد ایشانرا

یکباره بغنا سپارند تا عدد و مدد ایشان بیکبار منقطع گردد عالم فاسد شود .

پس اگر خلمی هست در دیده طالبانست و اگر قصوری و تقصیری هست در

همت مریدانست هر چند که یکباره پیر معدوم و منقطع نگردد اما در اوقات وقت

باشد که ارباب طریقت را غلبه^۲ زیادت باشد چنانکه اهل عادت و عوام ملت بینند

و دانند و نیز در اوقات وقتی باشد که بترقی راه یابد و غلبه^۳ اهل عادت زیادت باشد

تا ارباب حقیقت دران میان محجوب و مستور نمایند که عالم تغیر و تردد و تلون

است وقتی روز باشد و وقتی شب ، در جمله طالب را بعذر و بهانه و عشوه و نسبت

معشوق غره^۳ نشاید بودن ، بجهد و جهد (۹۱پ) کمر طلب باید بستن که من طلب

شیئا وجد وجد . و پیش از اشغال باعمال دعوی و تحلی باحوال نباید کردن آنگاه

از راه معنی نفس ناطق را بطریقه^۴ مدد باید دادن که تا زمین را پاک نکند و زیروزبر

۱ - کلمه « باید » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - چنین است در نسخه^۲ اساس ، « غلبه‌ای » نیز می‌توان خواند .

۳ - کلمه « غره » در نسخه^۳ اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده

است .

۴ - ظاهراً این کلمه را یا باید « بطریقه » دانست و یا « بطریقه‌ای » .

نگرداند در وی دانه نشاید افگندن و چون دانه کشتند تربیت باید کردن بآب و نگاه داشتن از آفات تا مگر بوقت ادراك ثمره بار دهد و فایده ظاهر کند .

و در عمل از عجب احتراز باید کردن و در احوال از غرور دور باید بودن که عجب عقرب عملست و غرور غمام احوال و ازینجاست که سید عالم علیه الصلوة والسلام گفت : اگر شما گناه نکنید بر شما بت رسمی بچیزی بتر از گناه .
گفتند : یا رسول الله ، آن چیست که آفت او بیش از گناهست ؟ گفت : العجب العجب . و اعمال و احوال روندگان را عجب زهر قاتلست و از وی دور باید بودن و بهر عمل که کند و بهر مرتبت که رسد از مراتب احوال طریقت قناعت نکند و بآنچه دارد راضی نشود و مرتبت بالاترین طلب کند که ان الله يحب من طلب دعائی الأمور . و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه گفته است که : قسمت کل امری .
بما یحسنته .

باید که جز محبت الهیّت و معرفت وحدانیت رونده را نیکو نیاید تا حقیر قیمت^۱ نباشد که آدمی را قیمت بر حسب همت کنند تا یک آدمی باشد که قیمت او یک لقمه باشد و آدمی باشد که قیمت او یک دینار باشد و باشد که قیمت او هر دو جهان باشد زیرا که مرد را بهمت قیمت کنند نه بهیئت و صورت . و در هر مرتبت که افتد شکر آن محل نگزارد^۲ و قصد مرتبت بزرگتر کند و تأخیر و توقّف نماید و (۹۲ر) سرعت حرکت از زمانه بیاموزد ، و گام طلب از فلک برد . و بحمل بارها و اثقال از زمین بیاموزد و فایده رسانیدن و راحت نمودن از آسمان بیاموزد . و در احوال دنیا اقتدا بزاهدان کند ، و در احوال دین اقتدا بمجاهدان کند .
همه احوال کتاب الله دلیل خود سازد و سنت رسول الله رفیق خود . و در این وقت را نقش کند بر نگین دل که : فلا تغربنکم الحمود السماویة ولا تغربنکم حملا العرور .

۱ -- آیا عمان است و حقیر همت ، باشد ، البته چون سحرة الشمس میزدند آن را

۲ -- بگذارد

۳ -- قرآن ، سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۳ ، سوره فاطر (۳۵) آیه ۵

و در اعمال و احوال قبله از آمال نسازد و نصیب خویش از دنیا نجوید که قرآن چنین کس را مذمت کردست که : وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۗ

چون بمنزل دوم رسد دیده بر منزل سوم دارد و آنرا طلب کند و گذشته را شك شمرد و استغفار کند و همیشه عهد ایمان در طریق عیان تازه میکند چنانکه

معازجیل هر نیمه شب بدرهای صحابه می رفت که تَعَالَوْا نَدُومِن سَاعَةٍ ، تا امل او با عمل هم سر شود و در متابعت نبوت از تشبه بهره گیرد . قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْهُ لِيُغَانِ عَلَيَّ قَلْبِي حَتَّى لَا سَتَغْفِرُ اللَّهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً . و طالب را التفات و توقف

و قناعت و قبول و تردد و حب حطام دنیا و خوف و طمع جمله بندها و حجابهاست ، ازین جمله احتراز باید کردن . و در ابتدای اعمال او را را مهم باید دیدن و ارادت

بر ریاضت و مجاهدت بصفا باید داشتن ، و در وسط مقامات را عزیز باید داشتن و از خصال حمیده و اوصاف مرضیه حلیت و زینت باید ساختن ، و در نهایت بحکم

مراقبت طریق (۹۲پ) خلوت باید سپردن و در خلوت تفکر و تصور بمقدمات معروف باید بودن و از کتاب بسر باید شدن ، و از سر بدل باید شدن ، و از دل

بغیب راه باید جستن ، و در دیده غیب بی عیب باید بودن ذَلِك فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ و بتخمین^۳ ازین احوال بر خود نشاید بستن که وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ ۗ و ازینجاست

که سید عالم گفت لَنْ يَنْجِيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ ، هیچ کس را عمل او نجات ندهد : قِيلَ : وَإِذْ آتَىٰ دَارَ سُوُلِ اللَّهِ ؟ قَالَ : وَلَا آتَىٰ إِلَّا أَنْ يَتَّعَمِدَ عَلَىٰ اللَّهِ بِرَحْمَتِهِ مِنْهُ وَفَضْلِهِ ،

گفت : مگر غمام مغفرت در رسد و قطرات رحمت بر من بیارد .

۱ - قرآن، سورة حج (۲۲) آیه ۱۱ .

۲ - قرآن، سورة مائده (۵) آیه ۵۹ ؛ سورة حدید (۵۷) آیه ۲۱ ؛ سورة جمعه

(۶۲) آیه ۴ .

۳ - کاتب روی این کلمه نشانه‌ای گذاشته و در حاشیه نوشته است : خ ، سحر .

۴ - قرآن، سورة حدید (۵۷) آیه ۲۹ .

انبیا چنین بودند و صحابه از ایشان این آموختند و همین کردند و همین بمیراث باولیا و علما گذاشتند و ارباب طریقت آن قاعده را عمارت کردند و آن معنی را از عوام حمایت داشتند . و همیشه احوال صوفیان همچنین^۱ باشد و کار اهل طریقت در برزخ حقیقت بمعیار شریعت ساخته باشد . اگر از کسی بخلاف این بینند یا شنوند سوء الظن دور دارند که خداوند آن بحجاب نیکان ساخته است که اولیائی فی قبایلی لا یدعرفیم غیری تانیکان را الا نیکان نشناسند . و اگر عیبی بینند بر یکی ازین طایفه آن عیب بدیده خویش نسبت کنند نه بشخص آن برادر چنانکه از مسیح علیه السلام نقل کرده اند که وقتی مردی را دید که دزدی میکرد . گفت : ای مرد دزدی میکنی ؟ گفت : لا والله الذی لا اله الا هو . گفت : یا عیسی بحق خداوند که نمی کنم . عیسی گفت : صدقت و کذبت عیسی ، عیسی گفت علیه السلام : تو راست میگویی و چشم من دروغ میگوید . برین جمله بدانید و بران حساب شنوید (۹۳) که خداوند تعالی میگوید : وَدُعِبَ ۲ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ ۳ الْخَالِدِينَ فِيهَا ظَنِ السُّوءِ عَلَيْهِم دَائِرَةُ السُّوءِ ۴ . ظن سوء بینندگان خدای عز و جل ظن سو [ء] باشد بخدای تعالی .

۵ ایزد تعالی ما را توفیق دهاد تا بدین منازل و مقامات و مراتب کدر کنیم و در هر يك داد از بدهیم و حق خویشتن بشناسیم . و توفیق دهاد و مدد کماذ تا در توبت مریدی لاف ببری نزنیم و در وقت تعلم دعوی تعلیم نکنیم چنانکه رسول علیه السلام

۱ - در نسخه اساس روی و همچنین علامت گذاشته شده و ملاحظه فرمایید .

آن بعنوان نسخه بدل نوشته است : مانعی .

۲ - در نسخه اساس : ایوذب الله ، اصلاح شد . در نسخه اساس : ایوذب الله .

(۳۳) با آیه مورد نظر در عم آمیخته . در سوره احزاب آیه ۱۰۱ آمده است : ایوذب الله

المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات و یقرب الی الله من یشاء و یشاء الله و الله غفور رحیم .

۳ - قرآن ، سوره فتح (۴۸) آیه ۶ .

خبر داد كه : اَلْمُتَشَبِعُ بِمَالٍ اَيْمَلِكُ كَلَابِيسٍ ثَوْبِي زورٍ ، و ديدهای ما را از آفات و
فترات نگاه دارد اذنه عليه بذات الصدور^۱ ، وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ الشُّكُورُ وَالْيَهُ تَصِيرُ^۲
الأمور .

۴

- ۱ - قرآن سوره انفال (۸) آیه ۴۵ ؛ سوره هود (۱۱) آیه ۷ ؛ سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۶ ؛ سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳ ؛ سوره ملك (۶۷) آیه ۱۳ .
- ۲ - قرآن، سوره بروج (۸۵) آیه ۱۴ .
- ۳ - در اصل : يصير ، اصلاح شد . ظاهراً مأخوذاً من آیه ۵۳ از سوره شوری (۴۲) : الى الله تصير الامور .

رکن چہارم

در اصطلاحات و الفاظ

رکن چهارم

در اصطلاحات و الفاظ علمی

و در وی دو بابست .

باب اول در الفاظ علمی

و در وی ده سؤال است .

سؤال اول: نفس و روح چیست؟

جواب: بدانکه هر قومی را از اقوام آدمیان در عالم خویش مصداق است و عبارات باشد بخلاف یکدیگر هر چند که در معانی تفاوت نباشد و اصطلاحات نیز به طریق مستخرج باشد از قرآن و اخبار و این چنین بکوتاه از استخراج و ظنون باشد . روح آن قوه ناطقه را خواهند که سخن گفتن و تذکر و تفکر و تدبیر و مانند آن که خواص وجود آدمی است . این صفات روح اند و حقیقت او اثری است که از امر باری تعالی در محال است روان است . و این روح را سه مرتبت است : یکی کمال ابرمیت و آن روح غیب است و قبول وحی و این روح پیغمبران است . و دوم کمال ابرمیت و آن ادراک رموز الهی است و آن استعداد اوست قبول نور الهی را و آن روح مفسرین

است و از این دو روح خبر داده است در کلام قدیم : قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ^۱ ، و از آن روح انبیا خبر داده است که وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ^۲ ، و وقت باشد که آن روح را نفس مطمئنه خوانند اما چون روح اطلاق کنند این معنی لطیف الهی خواهند که قابل اسرار ربوبیت است و حافظ احوال عبودیت ، و نفس را چون مقید کنند بمطمئنه ^۳ یا ناطقه همین روح خواهند و این حیوة است و حلیت او معرفت است و حقیقت او نور محبت است و منبع او امر عزت است. پس روح مؤمنان را روح امری خوانند و روح پیغامبران را روح قدس خوانند .

و اما نفس قوت هوا را خواهند که شهوت و غضب و ریا و تکبر و جفا و دیگر آفات از لوازم اوست و نفس درین روح همچون دشمن است در نفس دوستی که از دوستی همه صلاح طلبد و از دشمن همه فساد خواهد و نفس قابل ظلمت شیاطین است و شرها از وی تولد کند و سید عالم علیه السلام آن نفس را دشمن خوانده است که اَعْدَى ^۴ عَدُوِّكَ ذَنَفَاكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ . و یوسف صدیق علیه السلام بدین نفس اشارت کردست که : وَمَا أُجْرِي ذَنْفِي إِنْ النَّفْسُ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ^۵ . (۹۴ ر) و نفس نایب شیطانست و دربان دوزخ ، و روح نایب فرشته است و کلید بهشت بدست اوست و روح بر مثال گوهری است شب افروز ، و نفس بر شبه شبه رنگ او بظلمت هوا مدد میکند و روح بنور امر وفا را تربیت میکند و در حقیقت ارواح و اقسام و ماهیت و کیفیت و کمیت او سخن بسیارست اما این کتاب آنرا تحمل نکند والسلام .

۱- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۸۷ .

۲- قرآن، سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹ : سوره ص (۳۸) آیه ۷۲ .

۳- در نسخه اساس : بمطینه ، بقیاس اصلاح شد .

۴- در نسخه اساس : اعدا ، اصلاح شد .

۵- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳ .

سؤال: دل و سر چیست؟

جواب: بدانکه مدار احوال آدمیان بر دل است، و یار و محرک و معین روندگان دل است، و آینه بر روش^۱ بینندگان حقیقت دل است، و منظر نظر عزت و منبع معرفت و معدن محبت و گوهر انسانیت و تحفه ربوبیت دل است. و دل جوهری است از جواهر غیبی از مقر بحر قدس غواصان عنایت الهی بر آورده‌اند و قلاده^۵ جان گوهر ساخته و آن جوهر منور مصفی است، تصفیه از نظر جود الهی یافتست و تربیت در صدف حرف کلمه امری یافتست و باآثار و احوال و اعراض عالم حس بیگانگی تمام دارد بنسبت و همت همیشه روی در عالم مکنون دارد و با مقیمان عالم غیب آشنایی تمام دارد بل که حکم خویشاوندی دارد و مدد از انجا استفاضت کرده و اثر امداد الهی در انسانیت پاک ظاهر کند بصدق نیت و صفای غیب و شهادت^{۱۰} خبر نیست و جز^۲ در حقایق اشیا و برا نظر نیست که راز دار حق و نور پذیر غیب و تدبر رونده دل است ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او السمع (۹۴ پ) و هو شهید^۳.

و این سمع چاکری است از چاکران دل که در ولایت طینت بمنزات پادشاه است، جوهری است که همه لطافتها از ظهور او زاید و همه کدورتها از استنارت او پدید آید، مدد از حق می‌یابد و تربیت روح کند نه از قبیل جواهر محسوس است و مرهوم^۴، و چون بولایت طینت رسد پادشاهی باشد منصف و متصرف نامتعلق نامتغیر. و در قلب آدمی میان دو پهلوی خیمه زده است و در دهان تختی نهاده است. علم و نیت و مبدأ حرکت را باثر خود مدد کرده و

۱- کلمه اخیر در نسخه اساس طوری نوشته شده که ربط آن به کلمات بعد از آن

آن قرار گرفته است و « بر روشن خوانده می‌شود »

۲- کلمه « حر » در نسخه اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه آورده است.

۳- قرآن سوره ق (۵۰) آیه ۳۶.

۴- شاید: موهوم، رک، تملیقات.

نهاده و ادراك و معرفت را با فکرت بهم بنور خود مدد داده و بر تخت نشانده، آنچه در خیمه است دلیل روندگان است و خیر و شر از سر پرده او بیرون آید. قال علیه السلام: **إِن فِي جَسَدِ الْإِنْسَانِ لَمُضْغَةٌ^۱ إِذَا صَلَّحَتْ صَلَّحَ بِهَا سَادِرُ الْجَسَدِ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ بِهَا سَادِرُ الْجَسَدِ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ**. و آنچه بر تخت رخت نهاده است فرمان ده روندگانست چنانکه سید علیه السلام گفت و ابصه^۲ اسدی را، حوالت بدل او کرد که: **إِسْتَفْتِ قَلْبَكَ وَدَعْ مَا أَفْتَاكَ الْمُفْتُونَ**. و آنچه حقیقت است پادشاه و غالب الامر روندگانست و محققان، و او را بذات نه در خیمه توقف است و نه بر تخت تکیه بلکه همیشه در جناب بسط الهی تقلب دارد و جز^۳ در فنا [ی] بقا [ی] ربانی توقف نکند و سید عالم علیه السلام ازین حقیقت چنین عبارت کرد که **قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ اصْبِعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ مَتَى يَشَاءُ**. آنچه حقیقت وی است (۹۵ ر) میان جمال بسط و جلال قبض الهی موقوف است که **يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَالْيَهُ قَرَجَعُونَ^۴**، و جوهری لطیف، عزیز، یگانه، پاک کرده است مقدس و منور، او را قلب مطلق گویند و در آدمی خود را محاذات و موازات مطرح شعاعی راست کردست که نور خویش و بها و ضیا و منص خویش درین اضطراب می نماید و اسامی مختلف بحسب وقایع در اوقات بر دلهای روندگان می افتد چون قلب منیب و چون قلب سلیم و فؤاد و مانند این. و جمله آثار الهیت است و موقوف در جناب قدس الهی.

پس جمله روندگان را حوالت حرکت و طلب بدین دل اثر پذیرست که وجود

۱ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است: **دَمِي**.

۲ - در نسخه اساس و ابصه بود اصلاح شد، **رک**. ص ۲/۱۱۰ ح.

۳ - کلمه « جز » از قلم افتاده و کاتب آن را بر بالای سطر افزوده است.

۴ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۴۶: در نسخه اساس « **اليه المصير** » بود،

اصلاح شد.

سجود دعوت میکند و منتهای طلب در محبت و معرفت بدان حقیقت دل است که آیت الهی است که بچود رونده را بشهود میرساند و روش بدین اثرست و کشش از آن گوهرست و حاصل از هر دو حقیقت معرفت معبود لم یزل است . و اما سر حالات مناجات دل بنده است با نظر الهی بوسیلت معرفت ، و دل بمیراث و سر بمثال نقش او ، و لکن چنان پنهانست که الا خداوند تعالی نخواند و نداند انذیعلم السرو احنفی^۲ .

پس عمل از تن بنده بخدای رود و علم از ادراک بنده برضارود و حقیقت هر دو آن سرست که از دل بخدا رود و علم از ادراک بنده برضا رود و در علم و عمل ملك و فلک در گنجد اما سر دل بنده در ادراک هیچ آفریده نیاید که مناجاتی است در خلوت میان دل و حضرت و هیچ واسطه در میان نگنجد که نفس رونده صاحب (۹۵پ) خبریست از اثر سر دل بظاهر ، و نظر عزت که بتواتر از حضرت عزت بدل مؤمن می رسد حافظی و رقیبی است که سر دل بنده را از اغیار و غیار نگاه می دارد تا سر آن بدل بنده می پیوندد و سر آن دل بخداوند می رسد و قواعده برین دو وسیلت مسند می باشد .

سؤال : بسط و قبض چیست ؟

جواب : بدانکه بسط و قبض دو حالت است که بر دل بندگان می در آید یکی مانند روز که دل را حرکت و بشر و بشاشت دهد تا چون دل در قبض افتد چنان منظوی گردد که بار يك کاه برگ نتواند کشید و چون در بسط افتد چندان انتشار و انفساح یابد که هر دو جهان در وی پدید نیاید . و قبض دایما از قهر و کرم و بسط از لطف و کرم . و تلون احوال روندگان ازین دو حالت است . و سبب قبض و بسط وقتی خوف و رجا باشد . و وقتی طس و نفس . و وقتی قربت و قربت . و وقتی حرص و قناعت . و وقتی هجر و وصل . و وقتی سبب پنهان شود

۱ - در نسخه اساس : منتہی .

۲ - قرآن . سوره طه (۲۰) آیه ۶ : فانه ...

چنانکه مستور گردد رونده^۱ بداند که قبض و بسط او راحت سبب است^۱ و گمان برد که بی سبب است و هرگز بی سبب نباشد لکن سبب پوشیده تر باشد. لطف و قهر و کرم و مکر، و آن قبض و بسط بدان ماند که ابر در روی آسمان آید و ابر که منقش گردد و ابر بی سببی نباشد اما نفسانی و اما دنیاوی و اما آخرتی و اما الهی. و چون بصیرت بکمال رسد^۲ و حقایق معرفت مکشوف شود^۲ قبض مغلوب بماند و بسط غالب و منتشر (۹۶ر) گردد و در جمله باسط و قابض خداوندست و دل رونده محلّ این دو خصلت است و چون حقیقت دل ظاهر گردد و تلوین بتمکن بدل شود حکم دیگرگون باشد، والله اعلم.

سؤال: خاطر چیست؟

جواب: بدانکه دل را حرکات خفی است در مبادی بحسب ادراکات و آن هر حرکتی را خاطری گویند و خاطر بر سه قسمت باشد: یکی بگرد هوا آلوده و هم در حضيض طمع و دنیا مانده باشد و این خاطر شیطانی است. و دیگر خاطر آنکه در دام دنیا توقف نکند، بگذرد و از آخرت خبر آرد و انزعاج کند رونده را بوفاء و از هوا منع کند و آن خاطر ملکی است. و سدیگر خاطر آنست که سلسله رونده گردد و از جمله مصنوعات و مکنونات بیزار باشد و الا در عالم قدس قرار نگیرد و آن خاطر ربّانی است. پس خاطر شیطانی غافلان راست و خاطر ملکی عاقلان راست و خاطر ربّانی عارفان را و مختاران را.

سؤال: وارد چیست؟

جواب: بدان که خاطر از رونده است و وارد بر رونده و واردات که از غیب بدل روندگان رسد نیز آثار متفاوت نماید بمقادیر وقایع و اختلافات خیالات تا

۱-۱، شاید بوده است: نداند که قبض و بسط او را چه سبب است.

۲- از معنی جمله چنین بر می آید که یکی از دو «و» زائدست. شاید صورت اصلی جمله چنین بوده است: «و چون بصیرت بکمال رسد حقایق معرفت مکشوف شود...» یا: «و چون بصیرت بکمال رسد و حقایق معرفت مکشوف شود قبض مغلوب بماند.»

یکی را وارد خفی باشد و ضعیف که چون انك كدورت به بیند منقطع گردد و یکی وارد لطیف باشد بوقت آنکه روح را بخواب فراغت یابد آن وارد بوی پیوندد و بعضی را واردات قوی و متواتر افتد که بهیچ حالت منقطع نگردد. و این واردات غیبی که بدل رسد پیکان قدر باشند که از عالم غیب اخبار بدل روندگان و نامهای لطیف ملکوتی (۹۶پ) بوی رسانند و آنچه مضمون ورود ایشان باشد بدل ظاهر ۵ کنند و آنچه حاصل ورود رونده باشد از خاطر بگیرند و ببرند. و در عالم مجاهده وارد بقدر ورداست گفته اند که: من لا ورده لا وارد له، و در عالم مشاهده وارد سبب ورد است که اصل عالم بقاست و فرع عالم فناست. و از اصل بفرع وارد رسد. پس وارد غرض خاطرست و حافظ هر دو ورد است و منبع جمله درد است.

سؤال : وقت چیست ؟

جواب : بدان که زمانه منقسم است بداضی و مستقبل و حال. و داضی روزگاری است گذشته و مستقبل روزگاری است آینده و حال روزگاری است کنونی که آنچه از روزگار مستقبل و ماضی خواهد شدن در وقت گذشته حاضر باشد و حال را هیچ توقف نیست و ماضی را هیچ عود نیست و مستقبل را هیچ حکم نیست. زمان رونده زمان حاضر است که بیک طرف بس گذشته دارد و بیک طرف بس آینده دارد. آنرا وقت گویند یعنی اکنون، و در حقیقت مدت اکنون الا بمقدار عبارت از وقت نیست که اگر همین لفظ باز گویی عبارت مکرر باشد و مدت مجدد.

پس حاصل رونده از روزگار وقت است و فرصت کار کن و آلت بر آورده است و وقت سریع الزوال است و قلیل البقا اما کثیر المنع و کثیر المنع است که رونده بیک زمان حاضر چندان وبال حاصل کند که بعد از آن در وقت نتوان دادن، و باشد که چندان دولت حاصل کند که بیهوده بعد از آن در وقت

۱ - در نسخه اساس کاتب روی این دو کلمه علامت کشیده و در نسخه دیگر

بدل نوشته است : « حال » ضبط بالاین صیغه است « الحاله » حال و حال و حال هم متناسب است

(۹۷ ر) و ادراك آن وقت که او را زمان حاضر میگویند که در عبورست بسال و ماه و روز و ساعت و قدم حساب و حفظ نتوان کردن بل که مراقبه او بنفس و خاطر شاید کردن که کسی که بنفس رسد وقت داند و کسی که بخاطر رسد وقت بیند دیگر همه از وقت اسم حاصل دارند و بس . اما رونده چون صاحب نفس چنانکه صورت زمان را حکم ماضی و مستقبل و حاضر در میانه برزخ این دو طرف رونده در زمان بیرون نیاورد استغراق خویش خواهد در خلوت با حق ، هر چه روی در دنیا دارد ماضی شمرد و الماضی لایندکر و هر چه روی در آخرت دارد مستقبل شمرد و المستقبل لاینتظار آنچه مقدار خلوت و مدت شهوت و زمان حضورست آنرا وقت شمرد تا هر که حاضر باشد شاهد گردد ، صاحب وقت شود اینست که گفته : الصوفي ابن وقتیه .

۵

۱۰

وقت را امل نیست بل که وقت با اجل همبرست در آید ، بنماید و بر باید و ببرد که الوقت سینی قاطع ، وقت تیغ برنده است ، طمع ماضی و انتظار مستقبل را از خاطر رونده قطع می کند و خود آینه دار مطلوب را نقد خلوت میکند . هر که را این ادراك باشد همه عمر او وقت باشد و هر که ازین معانی محروم ماند هم اوقات ماضی مرده باشد که حکم فرمان ماضی مرگ است و حکم زمان مستقبل حکم عدم است که فرزند در رحم است و حکم وقت رونده است که حاصل و فاعل و قابل و قابل است و برزخ رونده و صبح حال او و فاصله عقد روزگار او وقت است . حکم وقت بنفس داند ، حق او بخاطر گزارند و سر او ببصیرت دریابند و حقیقت او (۹۷ پ) بدل شناسند . و وقت را غیری است که چون جمال بنماید رونده خواهد که از وی عبارت کند در گذشته باشد تا بدست نه عبارت ماند نه حکایت ، و حقیقت نماند . پس سبب وقت روح را همچنانست که سبب زمان دراز بشخص

۱۵

۲۰

۱ - شاید بتوان تصور کرد که در این جا چیزی از قلم افتاده و مثلاً بوده است :

همچون اوقات

۲ - شاید بوده است : « زمان » ، بقیاس جمله بعد : « حکم زمان مستقبل ... » .

و آنچه بشخص در زمان جوید دل در وقت بازماند و وقت عزیزست هر کسی جمال او در نیابد و آنجا که او جمال نماید هر چه کاین و فاسدست در آن خلوت نگنجد و جمله خارج و محروم بمانند چنانکه سید عالم علیه السلام خبر داده است که : **لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لِإِسْعَاءِ مَلِكٍ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٍّ مُرْسَلٌ** .

سؤال : قرب و بُعد چیست ؟

۵

جواب : قرب مرتبه ایست که رونده را پدید آید که حجب و اسباب برخیزد و مسافت دراز منقطع گردد تا همه احوال و افعال او بنور خفی منور گردد و هر چه کند و گوید در آفرینش هیچ کس را مخالط و مستمع و مرجع ندیند الا حق را . و بدل و بجان و بهمت و خاطر بحق تعالی نزدیک باشد و در اخلاق ایزدی نزدیکی جوید . تقرب دیگرست و قربت دیگر ، آنچه تقرب است از حرکت عبودیت است و آنچه قرب است از جود الهیت . و قرب رونده بیاری تعالی نه بصورت باشد و نه در جهت و نه از راه علت بل که بمحض معرفت دل و اتصال جان باشد و هر که از راه حس و حرکت و وهم و خیال بخداوند تعالی تقرب جوید آن تشبیه باشد . قرب خداوند تعالی از امثال و اوصاف و اشباه و اتصال و انفصال و ارتحال و نزول و حلول و وصول منزّه است و با کسی او بهیچ وجه از وجود بیواند (۱۸) ندارد و نگیرد بچیزی از چیزها .

۱۵

پس نزدیکی اونه باتصال باشد و نه بقطع مسافت و نه بتهمت زمان و مکان . این چنین نزدیکی بر اجسام روا باشد نه بر خالق اجسام . و بعد اونه از دوری مسافت باشد و نه از انفصال بذات یا مفارقت از منزلی بمسافت و مدت آنجا که بعدهم بر اجسام روا باشد . و در جمله قرب و بعد از تحرك است . پس بر اجسام و قبول حدود باشد و حضرت عزت ازین اوصاف منزّه است .

۲۰

پس قرب و بعد صفتهای رونده اند چون رونده در ظل طبع بمانند بر روی اغیار مغرور گردد و با امثال و اشباه باز ایستد تعبیه باشد و دوری او حجاب جهل او باشد که از حقیقت هیچ فایده و راحت بوی نرسد محروم باشد و حقیقت دوری

حرمان است . و چون رونده بصورت قناعت نکند و از وسایط بگذرد بخلوت حق راه یابد قربت باشد ، و نزدیکی او مدد علم و معرفت او گردد تا از حقایق اصلی فایده کلی بپذیرد . و مدد گرفتن از حق تعالی قرب است و این قرب و بعد دل راست و این بردو گونه است : یکی آنکه دل بصفا بخداوند نزدیک شود ، و یکی آنکه خداوند تعالی ویرابی واسطه و وسیلت بمنزل قرب راه دهد و آن قرب را هرگز بعد راه نزند .

پس قرب بنده اقبالست برحق ، و قرب حق قبول است مر بنده را ، قال الله تعالی : **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي قَرِيبٌ**^۱ . و چون رونده بولایت قرب راه یابد درازی راه بروی کوتاه شود و هرچه وعده دیگران است (۹۸پ) نقد حال او شود **إِنَّمَا يَرُودُهُ بَعِيداً وَكَرِيباً**^۲ . پس قرب بنده همت است و بعد او غفلت ، و قرب خداوند رحمت است و بعد او نقت است و محنت ، و در طریقت حقیقت قرب دیدن اوست در همه احوال ، و حقیقت بعد دیدن خود است در همه احوال که هر که بخود مشغول گشت بعیدست و هر که از خود فارغ شد قریب است .

سؤال : غیبت و حضور چیست ؟

جواب : بدانکه در طریقت بقالب و صورت التفات کمترست ، همه احوال طریقت بدل معلق است و هر که را از دل خبر نیست از احوال طریقت او را هیچ بهر نیست ، **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَإِنَّ يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَإِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ** . و دل را مقامات و حالاتست وقتی که در خوف و رجا افتد بسط و قبض در وی پدید آید ، وقتی در ولایت مطالعت ملکوت و ملاحظت جبروت وی را حضور و غیبت پدید آید . و غیبت باز گشتن رونده است از ولایت ظاهر بولایت باطن و غیبت شبه خوابست ، حواس ساکن شود و اطراف از حرکات فرو ایستد ، و دل بخود رجوع کند اگر دران رجوع بحق رسد و از حقیقت خبریابد آن تنبه را حضور گویند ، و

۱- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۸۲ .

۲- قرآن، سوره معارج (۷۰) آیه ۶-۷ .

حضور رسیدن دل است بحق و دیدن حق در همه احوال . و غیبت دو گونه است : یکی غیبت دل است از معنی بخود ، و آن مذموم است و این را غلبه گویند ، و یکی غیبت خاطر و همه بندست از خود بدل و محمود است ، و ابتدا این غیبت را دهشت گویند چون غالب شود حیرت گویند ، چون بدوست رسد حضور گویند . پس غایب هر چه کند (۹۹ر) بخود کند و حاضر^۱ هر چه کند بمدد دوست درست^۲ کند .

سؤال : هیبت و انس چیست ؟

جواب : بدان که طالب در روش است و تلون در خاطر اوست یکی غیبت و یکی حضور ، چون در حضور باشد از عز وصول دل او بهره مند گردد ، و بر دو حالت پدید آید : یکی هیبت ، و یکی انس . و هیبت از ملاحظت جلال است که چون دل حقیقت بی نیازی دریابد و بر اسرار قهر ربانی مطلع گردد هیبت سایه بر دل او افکند ، روح و فرح دران دل منجمد گردد . و هیبت بالای قبض است که غلبه قبض از صنعت است و ظل هیبت از صفت ، و صفت بالای صنعت است . پس قهر هیبت جلال چون بردل مستولی گردد انزعاج و خشیت دران دل پدید آید^۳ در انابت باثر هیبت همت با خشیت باشد ، قال الله تعالی : من خشی الرحمن العزیز و جاء بقلب منیب^۴ از خوف است و هیبت از خشیت ، و خوف از افعال رود و خشیت در احوال . و چون رونده بنور جمال مطمئن گردد و روح حضور و برافرح وصال بدست انس گیرد بلطف جمال و انس بالای بسط است و از محض نور جمال است که منتهیان را در حضور هیبت از دل باشد و انس بجمال . و هر چه منتهیان قبض و بسط بینند بمدد خوف^۵ و رجا ، منتهیان در هیبت و انس در غیبت

۱ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : حاضر .

۲ - کاتب در حاشیه ، روی این کلمه نوشته است : بخود .

۳ - قرآن ، سوره ق (۵۰) آیه ۳۲ .

۴ - کلمه خوف در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه آورده است .

و حضور . و قبض و بسط دل را است ، هجر [و] وصال دل است و هیبت و انس سر را بیان جمال و جلال است و از جمال مراتب سید عالم علیه السلام عبارت کردست که : *أَعُوذُ بِعَمَلِكَ مِنْ عِقَابِكَ* ، خوف و رجا است (۹۹پ) و *أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ* قبض و بسط است و *أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ* هیبت و انس است ، و آن حالات بر زیادت و نقصان مراتب است و قرب و بعد بوسیلت غیبت می گردد و صاحب واقعه چون بصیرت دارد بر احوال خویش در مراتب مطلع تر از گویندگان بیرونی باشد .

سؤال : علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چیست ؟

جواب : بدانکه دل را منازل است چون سلامت و انابت و وجل و سکونت و طمأنینت ، و هر یکی را در منزلی خاصیتی دهد و برا و قراری و فراری نماید تا آنگاه که از تصورات جوانب و تعلقات بجهات برخیزد و یکباره بولایت علم راه یابد و زنگار جهل از آینه بصیرت او زایل شود و صیقل فضل از دل آن مرآة را بزداید یا بنار محبت یا بنور معرفت تا آنگاه که صافی گردد و دران صفا بحقیقت الهیت عالم شود . چون علم جمال خویش از نقاب غیب عرض کند ضمیر دل بجمال علم محیط گردد آن احاطت را علم یقین گویند . چون از پرده برون آید و نقوش او را بکیفیت و کمیت بدیده دل مطالعت کند آنرا عین الیقین گویند . و چون آن نقوش مرکوز صفت او شود و منقوش مکین او گردد که از زوال و فساد آمن شود آنرا حق الیقین گویند .

ولایت علم الیقین فراختر از همه مراتب است و بیشتر مؤمنانرا درین ولایت جایگاه دهند و ازین دولت بهتر دهند^۱ و سرای پرده عین الیقین در روزن ولایت علم الیقین است ، طالبان مدرک را و محبان منصف را و عارفان را در وی مأوی دهند (۱۰۰ر) و حجرة حق الیقین خاص الخاص است الا محققان کامل و محققان عاقل را

۱ - بقیاس معنی افزوده شد .

۲ - شاید : بهره دهند

- در وی مقرّ نسازند و هر که بدولت خانه حق الیقین رسید نیز آفت تغیر را با نیت دل او کار نماند و شك و شرك و تهمت تفرقه را بدان دل دست نرسد . و علم الیقین نزل طالب است در منزل ، و عین الیقین نقل طالب است در مقصد ، و حق الیقین خلوت طالب است با مطلوب ، و ورای این حد سلوك و وصول عبارت و اشارت نیست و ما در کتاب دیگر شرح این مدارج بتفصیل و تحقیق داده ایم و پدید کرده حدود ۵ روندگان در وی و حقوق پیغامبران از وی ، و درین سؤالات زیادت ازین وسع و طاقت هست بشرح دادن اما اجازت نیست اینجا بیش ازین بیان کردن وَالْحَرِيصَةُ الْإِشَارَةُ . علم الیقین نهایت دل است حوالت همه چیزها بیان دل است و دل است که آئینه خلق و میزان حق و منبع حقیقت است و ازین سؤالات و جوابات مختصر بهره صاحب دل راست و چون ما باول کتاب شرط کرده ایم که سخن غامض و منغلق کمتر آوریم تا فایده ظاهرتر باشد نتوانیم خلاف شرط کردن که التَّوَهُُّمُ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ و الا بیانی بکمال در هر فنی و فصلی برفتی هر چند که پارسی خوان را این قدر کفایت است و دیگر طالبان خود همه معانی محقق و مشروح در عنصر باز جویند و بخوانند که این پنهان ترست .

۱۵ باب دوم در الفاظ حائاتی

و در وی ده سؤالات .

سؤال اول : حال چیست ؟

- جواب : بدان که ارباب طریقت را تائبشها (۱۰۰ پ) باشد از انوار غیبی باوقات عزیز چون نماز و سماع و خلوتها که باوقات کنند و از لمحات انوار الهی بر حسب صفای دل ایشان باشد هر چند صفای دل زیادت تر حالت غالب تر . و چون

۱ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در - اشبه نوشته است : و ح : اغوار .

۲ - شاید : آن لمحات ... ، ضبط نسخه اساسی نیز سفید معنی تواند بود .

کدورات بدل راه یابد منافذ و روزنهای دل منسد گردد و از عالم غیبی هیچ نور [به] دل نیاید و چون ضیای آن نور نباشد آدمی را هیچ تابش و گردش نباشد . پس اصل حال از صفای دل است و همچنانکه تن را در عبادت خیرست دل را در وقت خلوت است و آن حالت است و (۱۰۱، ۱، س ۷) ^۱ با وقت مساعد است ، وقت بر مثال آینه است و حال بر مثال ضوء آینه و محلّ حال وقت است و مدرك وقت دل است چون صافی باشد . و حال را سرعتی تمام است که ادراک نتوان کردن اما او را آثارست که بعد از زوال و عبور بر مرید پدید آید از تقلقل و تزعزع و انزعاج و غیبت و غلیبان و صعقات و حرکات و مانند این اوصاف و از جمله آن توابع و آثار حال است نه از ذات حال . و متکلمانرا مفهوم حال چیزی دیگرست اما اطلاق لفظ صوفیان بر معنی است که از واردات غیبی بوقت صافی در خلوت نفسانی بدل رونده رسد که آثار آن در سلوک و حرکت ظاهر گردد آن معنی در دل حلول کند و حایل گردد میان دل و میان التفات بآفرینش و اعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه^۲، و این معنی حال ضیا است از روزن غیب بمدد الهام از راه

۵

۱۰

۱ - در نسخه اساس از این جا تا چند صفحه رشته ارتباط مطلب گسیخته می شود و این حالت از وسط صفحات روی می دهد نه از آخر صفحه تا گمان کنیم برخی صفحه ها نابجا قرار گرفته است . چون دنباله موضوعی را که از وسط صفحه ای ناتمام می ماند می توان در خلال سطور یکی از صفحات بعد جست بعید نیست که این نسخه از روی نسخه ای دیگر نوشته شده باشد که در آن برخی صفحه ها در جای خود نبوده است و ناچار وقتی متن کتاب به نسخه اساس ما منتقل شده پایان صفحه های نسخه اول در وسط صفحه های نسخه حاضر قرار گرفته است . در هر حال چون نقل این چند صفحه به همان صورت نسخه اساس مبهم و مغشوش می نمود ناچار تا حدودی کهصحیح می توانست مطالب را به سیاق معنی و دنباله موضوع منظم کرد . البته در هر جا اشاره می شود که بقیه مطلب در کدام ورق از نسخه اساس قرار گرفته چنان که ادامه موضوع بالا از سطر هفتم صفحه ۱۰۱ ر ، به سطر دهم صفحه ۱۰۱ پ موکول می شود .

۲ - قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۲۴ .

ولایت استقبال دل صافی کند (۱۰۱ پ) سر او در دل بگردد و مرد در اثر او بگردد نه تبشی باشد از وی تابش تولد کند و ازان تابش گردش پدید آید اگر دران گردش صدق با حال بهم ضم شود کششی روی نماید اول لوامع است آنکه لوائیح آنکه احوال آنکه طوالع آنکه جواذب وجذبته من جذبات الحق قوازی عمل الشاملین، والله اعلم .

د

سؤال : ذوق چیست و شرب چیست ؟

جواب : بدانکه ابتدا [ی] محبت حال را ذوق گویند و ذوق ادراک لذتی ضعیف است یا نیل الهامی خفی تا مادام در ابتداست و رونده در وی متقلب و متردد است ذوق گویند و احوال صوفیان بذوق حاصل آید نه بعلم که دانستن داروست و ذوق چشیدن داروی ، و اطلاع بر حقیقت طعم و ماهیت داروی بذوق حاصل آید . و اما شرب خوردن معنی صرف است از جام حریف یا رجوع است از صورت حرکت بحقیقت عبارت (۱۰۲ ر . س ۱۱)^۱ . و نهایت^۲ ذوق شرب است و ذوق بر حد دنیاست و شرب بر قدر عقبی . اینجا که عالم وسایط است از معانی الأذوق بخلق رونده نرسد و صلاح دنیا دران ذوق است قال علیه السلام : ذاق طعمه الانسان من رضى بالله رباً . الحديث الى آخره . و گفته اند : من ذاق عرف . و شرب صدق و وعود^۳ است در عالم بقا بنده باقرب رسد و ذوق بشراب بدل شود یعنی کمان بهان یقین عیان گردد و سقیمیم^۴ ربهیم شراباً طهوراً^۵ .

و ابتدای روش طالبان حکم دنیا دارد منقلب و متلون است حظ سالک در ابتدا ذوق است اما انتهای روش طالبان حکم آخرت دارد که سلوک به

۱ - ادامه موضوع از سنن دوازدهم صفحه ۱۰۲ .

هو کول می شود .

۲ - در نسخه اساس : نهایت و ، بقیاس معانی - ماده اصلاح سد .

۳ - در نسخه اساس : مقام ، اصلاح سد .

۴ - قرآن ، سوره دهر (۲۶) آیه ۲۱ .

انجامد ثبات و طمانینت و تمکن پدید آید ، رونده بدارالقرار رسد ، ذوق بشرب بدل گردد ، هرچه در ابتدا چشیده باشد بقطره قطره در انتها بیاشامد بدریا دریا . پس ذوق چاشنی معنی^۱ است در وقت و حال که بدل رسد بقدر ادراک بصیرت و با عزیمت امتزاج گیرد بمقدار معرفت صفت و شرب تواتر از فتوح است از توارد غیبی در کاس انفاس از دن^۲ (۱۰۱) (ار) دین الهی بحسب درد منتهی تا یکی را وقت بر شرب غالبست یکی را شرب بروقت مستولی ، یکی از هر دو در حجاب یکی بر هر دو غالب قدعلیم کل أناس مشربهم^۳ مبتدی را نیست لاف شرب زدن که اسراف باشد قال الله تعالی : کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا^۴ . و ذوق شوق آرد و ز شرب عشق زاید و تفاوت میان ذوق و شرب همچندان است که میان شوق و عشق . و چون معنی باز کنند ذوق بر مزاج اولیا راست آید و شرب بر مذاق انبیا راست آید که ایشان بصریح وحی مدد گیرند و آنان از تعریض الهام و نسبت الهام بوچی چون نسبت قطره آبست ببخوری . و فایده ذوق آنست که مرد از علوم^۵ جدا کند و نهایت شرب (۱۰۱) (پ، س، ۹)^۶ آنست که جدا کرده را بخواص

۱ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است :

معین .

۲ - کاتب در حاشیه نوشته است : خُم ، و « دن » را به کسردال و تشدید نون ضبط کرده . دن در عربی به فتح دال و تشدید نون است و در فارسی نیز به فتح دل و سکون نون بدون تشدید آمده ازینرو کسره دال حذف شد .

۳ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۵۷ ؛ سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۰ .

۴ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۹ .

۵ - آیا ممکن است ، با توجه به کلمات « جدا کرده ، خواص ، در جمله بعد ،

« عوام » باشد ؟

۶ - دنباله موضوع از سطر نهم صفحه ۱۰۱ پ ، به سطر سیزدهم صفحه ۱۰۲ پ

دو کول می شود .

رساند . سید عالم علیه السلام گفته است : هر که از حوض من یک شربت بخورد هرگز تشنه نشود من شرب من حوضی لا یظمأ بعدها أبداً . و این شراب که صوفیان عبارت کنند نور شهودست و دست گیرنده وجود است و کف دهنده جود است و وقت شراب شهود است و میعاد سجود است و اسجد و اقترب^۱ (پ، س ۱۸) .^۲

سؤال : محو و اثبات چیست ؟

۵

جواب : بدانکه محو ستردن و پاک کردن بدیهاست از لوح عجب و تکبرست از دل ، و بجمستگی مراد از محو برخاستن رونده است از دیده و دل خویش ، و خالی داشتن دل است از اندیشه‌های آفریدهها ، و اثبات نهادن نیکی است بر مواضع بدی و بیشتر آیات معانی است بر صیغه دل و تبدیل اخلاق (پ ۱۰۲ س ۱۳) بدست باخلاق نیکو و تحصیل تشبه بمقبولان مقبل . و در جمله حقیقت محو خالی گشتن دل است از مرد^۴ و آراستن دل است بنور حق و محو از شرط لا اله الا الله است و اثبات در طرف الا الله . هر چه توحید را نشاید از دل (۱۰۳) بیرون باید کرد هر چه حقایق توحید است بر دل باید نگاه داشت تا محو و اثبات حاصل آید . و اصل آنست که رونده خود را از خود محو کند و تصرف الهی بر خود گمارد که لوح را تا از هذیان بنشویند قرآن بر وی نویسند و تا رقود هیو از دل محو نکنند آیات وفا بر وی ننگارند که همچنانکه در یک شخص دو دل نباشد در یک دل دو مقصود نگنجد .

۱۵

پس شرط طریقت اینست که سالک نخست اغیار را محو کند آنکه اسرار

۱- قرآن، سوره علق (۹۶) آیه ۱۸ .

۲- دنباله موضوع از سطر هجدهم صفحه ۱۰۲ پ ، آیه سوره علق ۱۰۲ .
مواکول شده است .

۳- دنباله مطلب از سطر سیزدهم صفحه ۱۰۲ پ به سطر هجدهم صفحه ۱۰۳ ،
مواکول می شود .

۴- در نسخه اساس روی کلمه « مرد » نشانه‌ای است و در نسخه بسته شده « مرد »

را اثبات کند که الآ رب العالمین^۱، و سید عالم علیه السلام همچنین محو کرد که لا اله الا الله آنکه اثبات کرد که الآ الله . و سنت راه ایزدی این است که محو فراش فرستد آنکه از اثبات نقاش فرستد که يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ^۲ . و محورونده آنست که از وی نه اثر عجب ماند نه شبهت خیال نه تهمت آمال نه غرور باحوال ، و اثبات تمسک اوست بمحبت ذوالجلال . محو تطهر احوال و اعمالست ، و اثبات تحصیل کمال و اخلاص است و اخلاص در محو است و خلاص در اثبات . محو قهر لوازم وجود است ، اثبات استقرار در انوار جودست . (۱۰۳ پ س ۱۵)^۳

سؤال : صحو و سکر چیست ؟

جواب : بدانکه احوال روندگان در خوردن شراب معنی متفاوتست بعضی سریع النفیر اند که بانك ادراك در لولة مشغله (۱۰۲ پ) و اضطراب آیند و بعضی غالب السکون اند که بهر چیز متقلقل نشوند . اما اصحاب اضطراب بر مثال آبگینه اند زود نور پذیرند و زود شکسته شوند و اما اصحاب السکون بر مثال آینه اند همان نور که آبگینه پذیرد بپذیرد و زیادت و نیکوتر اما زود نشکند و پای دار بماند . و بیشتر روندگان در گردش متلون اند و مضطرب و در ادراك معانی متزلزل و پیوسته حرکات نمایند از جنون عشقی و باشد که غلبه شرب حاصل آید تا بحد سکر رسد که از ان و ارادت غیبی که در مطارح دل افتد بزفان عبارت کنند . مستان که شراب بریشان غلبه کند اظهار اسرار کنند و هتك آن طلبند که سبب آن باشد که ظهور معنی بر قوت دل ترجیح گیرد عقل طاقت تحمل ندارد ، پرده سکون منخرق شود چنانکه حالت حسین بن منصور بود که آن کلمات دلیل سکر بود که افشای سر دل

۱ - در قرآن سورة شعراء (۲۶) آیه ۷۷ نیز آمده است : فانهم عدولى الآرب

العالمین .

۲ - قرآن، سورة رعد (۱۳) آیه ۳۹ .

۳ - دنباله موضوع از سطر پانزدهم صفحه ۱۰۳ پ به سطر هیجدهم صفحه ۱۰۲ پ

موکول می شود .

خویش کرد از نور بمنور عبارت کرد و چنانکه حالت موسی علیه السلام بود از جمله انبیا که چون شراب کلام ایزدی بر وی غالب گشت قدم از دلیری از دایره استماع بیرون نهاد و قصد بساط انبساط کرد . چون قهر شراب غلبه کرد در عربده آمد که : **أَرِنِي أَذْظُرَ إِلَيْكَ**^۱ . مرید^۲ بسکر حاصل کردند تا چون سکر بکمال رسید طاقت عبارت نماند (۱۰۳، ۱۷، ۱۷) **خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا**^۳ بود ازان چون افاق و صحو
 ۵ دید آمد که **فَلَمَّا أَفَاقَ**^۴ حالت سکر را در افاق زلت شمرد قال : **سُبْحَانَكَ قَبِيحُ إِلَيْكَ**^۵ .

پس سکر از سر غلبت نور حقیقت است بر قوت^۶ عقل و بصیرت دل تا هر دو بوی مغلوب گردند سلامت بسلامت و سکون بحرکت بدل شود . اما صحو از کمال رزانت است و از ثبات عقل که ادراک می باشد و ثبات می آید . و نشان سکر در حرکت حسین
 ۱۰ پدید بود و اثر صحو و افاق در حرکت جنید ظاهر بود که آنچه معنی بود جنید می داشت اما در افاق بود اجازت نمی داد که عبارت اصحاب سکر و جنون عشق بگوش اغیار رسد . و سکر بر حسب شراب است و صحو بر حسب کمال بود و شراب سید عالم از (۱۰۲) شربت جمله انبیا گران تر بود که **الکلام لموسى والبرودتة لمحمد علمهما السلام** . اما قوت کمال او بیشتر از کمال دیگران بود **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ**^۷

۱- ۴ ، قرآن ، سورة اعراف (۷) آیه ۱۳۹ .

۲- در نسخه اساس این کلمه بی نقطه است . کاتب روی آن علامتی گذاشته و در

حاشیه نوشته است : خ . گمان می رود « مزید » باشد .

۳- دنباله موضوع از سطر پنجم صفحه ۱۰۳ ، به سطر نهم صفحه ۱۰۴ .

دو کمال می شود .

۴- قرآن ، سورة اعراف (۷) آیه ۱۴۰ .

۵- کلمه « قوت » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزود .

۶- شاید : جنون .

۷- قرآن ، سورة احزاب (۳۳) آیه ۴۰ .

لاجرم شراب غالب تر بود عمل کامل تر بود که احوال شب معراج و دیگر خلوات بر وی هیچ ظاهر نبود و هرگز قدم از غار عبودیت بیرون ننهاد و همیشه درین اقامت مانده افلا اکون عبدا شکورا .

پس سکر مرد را بانبساط راه دهد اما صحو همیشه در مرابطه دارد و در مراقبت با هیبت دارد تا هر چند نزدیکتر باشد خاموش تر باشد . پس سکر از لوازم مبتدیان است و صحو از حلیت منتهیان و سکر از تلون زاید و صحو از تمکن (۱۰۲ پ ، س ۹) .

سؤال : فنا و بقا چیست ؟

جواب : بدانکه حقیقت فنا برسیدن رونده است در خویشتن چنانکه از وی هیچ اوصاف حیوانی و نعوت بشری و اخلاق شیطانی بنماند یکباره در وی منعدم گردد و عرق و بیخ و اصل و شاخهای او فانی شود که درو هیچ وصف از اوصاف مذمومه پیدا نتواند آمدن و از وی حرکات بنماند در چیزها که نشاید همچنانکه در آخر الزمان بنفخه صور اسرافیل جمله (۱۰۳ پ) ۲ اجزای عالم فانی شود باید که بیک لمحة نور ذوالجلال جمله زواید و اواحق آدمی فانی شود تا چنانکه در نهایت ضایع ۳ ماند و بس . و در صفت رونده نیز محبت الهی ماند و بس دیگر جمله رقوم محو شود و همه مرقومات فانی شود بنده از همه احکام مرده گردد و بیک حکم زنده ماند و آن بیک حکم محبت ایزدی باشد . و بقای اصلی در فنای کلی نهاده اند جزوی محو میشود از خلیقت و جزوی مثبت می گردد در حقیقت چون یکباره

۱ -- دنباله موضوع از سطر نهم صفحه ۱۰۲ پ به سطر پانزدهم صفحه ۱۰۳ پ

موکول می شود .

۲ - از این پس رشته ارتباط مطالب بر طبق نظم صفحات نسخه اساس مرتب است ،

رک . ص ۱/۲۰۰ ح .

۳ -- ظ : صانع .

فانی شود بکلی با حق بساقی شود مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْشِيَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً^۲ . آن عمل صالح فناست و آن حیوة طیبة بقا ، و آن فنا و بقا نه در سکون و حرکت است بل که در رفض موجودات است بکلی که دل بنده بی نشان و بی رقم گردد ، در هیچ چیز مدعی نماند ، آفریده در وی متصرف نباشد ساکن شود دفین گردد از موات شمرند آنگاه در آن بی نشانی ویرا فانی گویند. بعد از آن دست تازه شود و حکم غیبی مجدد مدد کند ویرا باقی گویند دل در فنا که بقای حق در فنای خلق است و بقای معنی در فنای دعوی و بقای دل در فنای گل است و بقای جان در فنای خلقت است کُلٌّ مِّنْ عَلَیْهَا فَنَاءٌ وَیَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبَّانٍ^۳ ظاهر گردد که حجب بر خیزد محجوب مکشوف نگردد . و جمله مصنوعات در راه حقیقت حجاب صانع اند بل که نور جمال از حجاب جلال اوست و اثر کمال او مانع وصال اوست چون حجب خرق پذیرد و استار فانی شود آثار خلقت مضمحل ذوالجلال والاکرام^۴ در ظهور بقا خود را جلوه کند که لَمِنَ السُّلٰکِ هَمَّان (۱۰۴) ظهور بود در فنای اغیار ببقای اسرار محبت شامل قدم گردد که لَمِنَ الْوٰحِدِ الْقَهَّارِ^۵ .

پس رونده می باید که درین طریقت بهمه اوصاف و اقوال و احوال از جمع و تفرقه فانی گردد تا آنگاه در حزب الهیت بفیض ربانی احکام او به نیک حکمی بدل شود آنچه در خود فانی شده باشد تا نجات اصلی باقی گردد ازینجا روند در اسم بشریت بیفکنند نام باقی بر وی نهند چنانکه از سید عالم علیه السلام درست

۱ -- در نسخه اساس : ذکر و انشی ، اصلاح شد .

۲ - قرآن ، سوره نحل (۱۶) آیه ۹۹ .

۳ - قرآن ، سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۶ ، ۲۷ .

۴ -- اشاره است به آیه شریفه : وَیَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبَّانٍ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ

۵ -- لَمِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۶

۶ - قرآن ، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۶ .

شده است که با جماعتی از صحابه خطاب کرد که : يَا أَهْلَ الْبَقَاءِ [ء] يَا أَهْلَ الْخُلُودِ اقْبَلُونِ انْكُمْ قَمُوقِدُونَ لِأَجْلِ أَدْتِمِ قَمُوقِدُونَ مِنْ دَارِ إِلَى دَارٍ كَمَا فُضِّلْتُمْ مِنَ الْأَصْلَابِ إِلَى الْأَرْحَامِ وَمِنَ الْأَرْحَامِ إِلَى الدُّنْيَا وَمِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْقَبْرِ ، الْحَدِيث .
سؤال : عشق چیست ؟

- ۵ جواب : بدانکه هر چیزی را غایتی است که چون آنجا رسد اسمی پذیرد که پیش از آن نداشته باشد و از آن غایت و کمال خویش فراتر نتواند شدن و رجوع باشد از کمال بنقصان چنانکه حالت طبیعت آدمی از ابتدای طفولیت روی در ترقی دارد چون بغایت استوای عمر رسد و کمال حال خویش بیابد از آنجا روی در نقصان نهد و در کهنولیت^۱ پیری افتد . و همچنین نبات در اول نشو روی در زیادتی دارد و کمال خویش میطلبد و کمال او آنست که میوه بار دهد چون آنجا رسد روی در قصور و فترت دارد و خشکی پذیرد . همچنین نفس ناطقه بحکم استفادت بشخص نوعی پیوند کرد و کمال سعادت خویش طلب میکند بتعلم و تفقد حق بغایت علم و کمال معرفت رسد از تربیت شخص دست بردارد و یکباره اعراض (۱۰۴ پ) کند از انتهای خویش و آنچه با اول سازد خود دیده باشد^۲ با آخر و بآن^۲ خویش ببیند . همچنین حالت دوستی از اول نظرت که بجمال معشوقی تعلق کرد بحکم استزادت می افزاید و کمال و غایت دوستی طلب می کند چون بنهایت رسد که دیگر زیادتی نتواند پذیرفتن و از شوايب شهوات آزاد گردد و از علايق نفسانی مجرد شود و در غایت دوستی و کمال دوستی از هجر و وصل و رنج و راحت و قرب و بعد فارغ گردد از آنجا روی در تلف نهد و بترك نصیبهها بگوید آن غایت و کمال دوستی را عشق گویند .

پس کمال نفس که بعلم بسعادت ابدی رسد حاصل او مرگ باشد و کمال عمر

۱ -- در نسخهٔ اساس این کلمه از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲-۲ ، در نسخهٔ اساس طوری نوشته شده است که شاید بتوان آن را « باخرویات »

نیز خواند .

انسانی که بغایت استوار رسد مرجع او کسل و پیری و شکستگی باشد و کمال حیوانات همچنین ضعف و عجز باشد و نهایت غایت دوستی را در کمال خویش که عشق گویند حاصلش تلف اوصاف عاشق باشد که بیکباره از نهمات خویش باطل گردد و بمرادات عشق قیام نتواند نمود تا همچنانکه آن گیاه که آنرا عشقه گویند بر درخت میبودار پیچد بیکباره خشک کند حالت عشق نیز که بنفس انسانی رسد از ۵ شعب شهوانی و شاخهای زیادتی که مأوی گاه دد و دام و سباع و وحوش و طیور بشریست که بوجود معشوقه نصیبهای متفاوت طلب کند یکباره خشک کند و هوسات باطل گرداند و تعلقات زایل کند و در غایت دوستی روی از مطلوب بازگرداند و بفراق اختیاری رجوع کند تا هم دران غم عشق بی درمان و بی گمان و بصفتای حالت فانی گردد. و این چنین عاشق را حکم شهادت (۱۰۵ ر) کردست شارع علیه السلام ۱۰ چنانکه گفته است: **مَنْ عَشِقَ وَكْتَمَ وَ عَفَّ وَ مَاتَ مَاتَ شَهِيدًا.**

پس همچنانکه جواهر معادن در طلب خویش نهایی دارند زمرد و لآزور که آنجا زرست بنباتی پیوندند^۲ چون انگور و خرما^۱ و نبات نیز علتی دارد که از آنجا بحیوانی پیوندد چون پیل و کرگ و شاه مرغ و دیگر حیوانات بزرگ آلت و تساه رتبت که سخن بدانند شنودن بعبادت مرد بی خود گردد و از آنجا بانسانیت پیوندد. ۱۲ و آدمی را بنبوت رسالت نهایت است که بعقول اول و جوهر کلی تشبیه کنند و بکلی چون آنجا رسد از ولایت اجسام بیکبارگی اعراض کند و بکلی حکم جواهر روحانی گیرند آن حکم در اشخاص است. و در اقوال نیز هم این است که سخن از ترقی بمرتبه ترقی گیرد تا ساعتی نظم گوید، ساعتی مثل، ساعتی حکمت، ساعتی... ۲۰ تا آنکاد که بنهایت وحی رسد که یکباره از حکم حدوث بیفتد و طرز آن پس از آنکه کلام الله شنود. و در افعال نیز که از عادت بطبیعت شود و آنکاد عبارت گردد و آنکاد

۱ - شاید: آن

۲-۲، در نسخه اساس از قلم افناده و لاتین آن را در - اسبیه آورده است.

۳- کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در - اسبیه نوشته است.

بصدق نیت حکم اخلاص گیرد تا یکباره از ولایت حرکت کند و اسم دین پذیرد و بمعبود مضاف شود که **الآلله الدّین الخالص**^۱. همچنین در احوال آشنایی افتد که آنرا معرفت گویند. پس نقل کنند بحالتی که آنرا دوستی گویند پس از آن محبت و خلّت قصد کمال کنند که از همه عوارض برگذرد عاشقی گردد. چون اسم عشق پذیرفت از ولایت خیال و اوهام بیرون شود از قبیل انوار الهی اسم پذیرد.

پس اسم عشق بر غایت (۱۰۵ پ) دوستی رونده نهند که یکباره در ولوله افتد و بتشبه الهیت موصوف گردد تا می پرستد عابد گویند، تا می داند عاقل گویند، تا می شناسد عارف گویند، تا از غیر او احتراز میکند زاهد گویند، تا بصدق قصد طلب او میکند مخلص گویند، تا در دوستی او قدم می نهد مشتاق گویند، چون در رضا جمله آفریده‌ها را می براندازد خلیل گویند، تا در شهود او وجود خویش بدل میکند حبیب گویند، چون چنان شود که فنا و بقای خویش یکباره در وجود دوست تلف کند و آن دوستی خود را هیچ زلت^۲ و بهانه نطلبد بل که در تشبه محض ذات معشوق مستغرق و مشغوف^۳ شود و برا عشق^۴ گویند. و این عشق سبب مفارقت میان تن و جان گردد تا از عالم سفلیات منقطع گردد و یکباره در ولایت علویات ارتفاع گیرد. و عشق او از نور شهود دوست تولّد کند، مانند برقی است که در آید نور در دیده بنهد و آواز در گوش و سرعت در حرکت و اعراض از آفرینش در صفت تا اگر برعایت کاری برود نه برای غرض غیری باشد و برای^۵ نصیب خویش بل که

۱- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳.

۲- شاید : علت

۳- شاید : مشغوف

۴- کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه نوشته است: خ، عاشق. با در نظر

گرفتن کلمات پیشین : عابد، عاقل، عارف، زاهد، مخلص، مشتاق، خلیل، حبیب، کلمه

«عاشق» در این جا متناسب تر می نماید ولی ضبط نسخه اساس نیز مفید معنی است.

۵- شاید : و نه برای ! ضبط فوق نیز مفید معنی است.

باضافت کاری می‌رود در عشق دوست و خیر و شر او بی اختیار او بجای دیگر می‌رسد. و او را از عشق خویش بهیچ چیز التفات نبود و فراغت التفات نباشد. چنانکه از حالت آسمان و آسمانیان ظاهرست از غایت عشق که بمعبود دارند حرکت دایم میکنند در طلب و از حرکات ایشان آثار مختلف و انوار متفاوت در عالم دنیا پدید می‌آید (۱۰۶) بخیر و شر و سعد و نحس بی قصد و اختیار ایشان که ایشان از طرف عشق بمعبود نه فراغت خویش دارند نه فراغت غیر، و لکن شدت عشق ایشانرا در کار می‌دارد و ازان کار اثری می‌رسانند و چون در عشق خویش بمطلوب رسند هم این مایه عشق که اصل حرکت ایشانست مایه سکون گردد بیکباره ساکن شود و ازانجا قیامت برخیزد و عشق بیا جان عاشق درین زمین همین میکند که در آسمان خواهد کردن.

پس عاشق را در اسم و معنی ولایت دعوی هیچ عبور نیست و در رقم قلم... و از حدوث و قدم هیچ عالم ندارد عکس شعاعی است که از ورای پرده غیب در روزن دل افتد که صاعقه واقعه در همه جوانب زند و عاشق را از همه چیزها و از همه جایها بازستاند و در حجره معشوق قربان کرده آید که العشق اوله وسواس و آخره افلاس. و در کتابهای دیگر ما بیان عشق کرده ایم بشرح تر هر چند که عشق از بیان و برهان معلوم نشود و در جواب تو این کفایت باشد.

سؤال : شاهد چیست ؟

جواب : قال الله تعالی : انما ارسلناک شاهداً ونبیراً ۲. الأدب، و جایبی دیگر

گفت : و شاهد و مشهود ۳. بدان که در الفاظ صوفیان شاهد بسیار رود و شاهد

۱ - در این جا به اندازه جای سه چهار کلمه ، بقیه ... در نسخه اساس ... است .

۲ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۴ : سوره فتح (۴۸) آیه ۸ .

۳ - قرآن، سوره بروج (۸۵) آیه ۳ : در نسخه اساس : شاهد و مشهود .

اصلاح شد .

چیز باشد که در نظر دل برابر قبول افتد معنی بدل متعلق شود چنانکه در همه احوال او را بیند و بدیدار او انس طلبد و شاهد گواه باشد . پس آنچه دل رونده در دیدار خویش بدان (پ ۱۰۶) چیز متعلق گردد و بیننده او باشد در همه اوقات و آن چیز برصحت حضور و ائتلاف آن دل گواهی دهد آنرا شاهد گویند ، و تا مادام که رونده بدیدار او نازنده باشد مشاهد باشد چون در نفس دیدار شاهد بحکم استغراق فانی صفت گردد شهید باشد .

پس هر چه دل رونده بوی آویخته گردد آن چیز شاهد او باشد خواه صورتی باش ، خواه آوازی ، خواه بیستی ، خواه معنی ، خواه وقتی ، و آنکه از روی نیکو یا از کودکی شاهد سازد آن نه از حکم طریقت است بل که از بقیت قوت شهوتست . چون دل قصد شاهدهی غیبی کند و نفس اماره بدان حقیقت محفوظ نتواند بودن هم در عالم ظاهر بصورتی متعلق شود و در نقش صنع چهره بسته گردد و آن چیز را شاهد نام کنند .

وقتی مریدی جنید را پرسید که : چون قرآن می شنوم هیچ اضطراب و تحریک پدید نمی آید و چون بیستی می شنوم حالتی و وقتی و وجدی ظاهر میشود . گفت : در حجاب کمال است و حکم قدم و جلالت دارد هردلی از هیبت جلال او بنور جمال او راه نیابد و چون هم از ان کمال دور افتد در وی امکان حرکت و مجال حالت نباشد . اما ابیات از گفتههای آدمیان است بطباع نزدیک باشد بحکم قرب اظهار معنی کرد بدل ، بدان متحقق و متحرک گردد . حدیث شاهد نیز همین است هر دلی بحقایق اصلی که در عالم غیبی یابد شاهد نتوان شدن آنگاه با کلمتی یا با وقتی یا با خیالی الفت گیرد و باشد که از ضعف او نیز دیده بجمالی از اشکال عالم بیننده (پ ۱۰۷) گردد و به بند حسن صورتی بسته گردد و آن تعلل گاه دیده باشد نه شاهد

۱ - کاتب فقط در این مورد روی کاف سه نقطه گذاشته بدین صورت : کاف ، که منظور

کاف است و در دیگر نسخه های خطی عم دیده می شود ، از جمله رك : هداية المتعلمين في

الطب ، مقدمه ص پنجاه و دو .

دل که دل عزیز است الا بر روحانیات عقلی و غیبی الفت و انس نیابد چون از ورای پرده لطیفه‌ای در آید بمدد آینه وقت جمال آن لطیفه غیبی دیدار خویش در وی بیند بوی متعلق شود و در خواب و بیداری آن لطیفه را شاهد خود دارد و در همه اوقات مراقب آن شاهد باشد .

- ۵ پس شاهد آن حقیقت و لطیفه است که از ورای پرده غیب در بصیرت دل مکشوف گردد . و این شاهد الا اصحاب تمکین را نباشد و مبتدی را می‌باید که دیده و دل از چیزهای مشترک میان محسوس و مخیل نگاه دارد تا در بت پرستی نیفتد بت پرستی دیگرست و شاهد بازی دیگر . و بیشتر عالمیان درین منزل مانده‌اند که لهُو را بر سماع بسته‌اند و قضای شهوت را بر شاهد . و در شرع مصطفی علیه السلام هیچ چیز مکروه‌تر و منکرتر ازان نیست که کسی به امردی نظر کند زیرا که ازان نظر آفات تولد کند که هلاک رونده دران باشد . پس شاهد از قبیل مصورات و محسوسات نیست بل که از صورت مجردست که در عالم ملکوتی سکون و قرار یافته‌اند چون رونده مشهود گردد از ایشان یکی شاهد او گردد و شهود حقیقت ظاهر شود وقت و مراقبت ایشان کند باخیال راه‌برنده .

۱۵ سؤال : حق و حقیقت چیست ؟

- جواب : بدانکه هر چه از تولد طبع آدمی است که جاذب او گردد بهر محرض که باشد بر خفا یا تعلق کند بشاخهای درخت شُرک یا تَمَسْک (۱۰۷ پ) نساید بحبل شیطانی و غرور امانی و قصد فساد کند خلاف فرمان برداری او طاغوت باشد و کفر از وی تولد کند و احکام او دروغ باشد و بنای دروغ بر باطل است . و هر چه از امر ایزدی ظاهر شود مرآدمی را بکمند دعوت از تفرقت با جمعیت چه اند و از کثرت با وحدت آرد آن جمله اساس ملت است و قاعده شرح . و احکام شارع جمله راست باشد و راست حق است و حق آنست که هم حافظ وجود است و هم محرض

۱ - هیچ چیز ، در دیگر نسخه‌های خطی نیز این شیوه کتابت دیده می‌شود .

۲ - شاید : در وقت

جانست^۱ در طلب معبود و این از شرع است . و دروغ باطل است و باطل آنست که هم تلف در وجود آرد و هم غفلت در دل و هم تفرقه در امت ، و این از نتایج طبع آدمی باشد و برای اینست که پادشاه عالم شرع بخلاف طباع فرستاد تا آدمیان از باطل بحق حلال^۲ شرع سفر کنند . و چون سید عالم علیه السلام بدعوت کردن آمد چنین فرمودند ویرا : وَقَلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ^۳ .

۵

پس قدم در جاده شرع نهادن حق است و بدل و جان بران مواظبت نمودن حقیقت است و حق راست کردن و گفتن است و حقیقت گفتن به نیت و فکرت دل راست بودن است . پس همچنانکه جهانیان دعوی و برهان و اقرار و حجت گویند درین طریقت حق و حقیقت گویند چنانکه در حدیث صحیح منقول است از سید انبیا علیه السلام که معاذ بن جبل پیش سید آمد و سید با او گفت : کَیْفَ اصْبَحْتَ؟ قَالَ : اصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا ، كَمَا : چگونه خاستی یا معاذ؟ گفت : مؤمنی درست ، گفت : بَیْنَتُ کَلِمَاتٍ^۴

۱۰

چیست یا معاذ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَتُهُ فَمَا حَقِيقَتُهُ اِيْمَانِيك؟ قَالَ : مَا اصْبَحْتُ مِنْ يَوْمٍ اِلَّا وَظَنَنْتُ اَنْفِي لَا (۱۰۸) اَمْسِي وَمَا اَمْسَيْتُ اِلَّا وَظَنَنْتُ اَنْفِي لَا اَصْبِحُ وَكَانِي اَنْظُرُ اِلَى ثَوَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَعَذَابِ اَهْلِ النَّارِ . قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَرَفْتَ فَاَلزَم . گفت : یا رسول الله بامداد بر نخیزم که نه گمان برم که بشب نرسم و هیچ شبانگه نخسیم که نه یقین کنم که بامداد بر نخیزم و آنچه اهل بهشت را و اهل دوزخ را از ثواب و عقاب و وعده و وعید مدخـرست می بینم معاینه و در آینده هیچ شك نکنم که نسیه دیگران نقد حال منست . گفت : یا معاذ بسر گنج معرفت رسیدی ملازم باش . پس حق ایمان آنست که بدانی که همه ازوست و حقیقت احسان آنست که

۱۵

۱ - کاتب مقابل این سطر در حاشیه نوشته است : خ ، جنانست یعنی دل . عبارت

« غفلت در دل » ، کمی پایین تر ، نیز مؤید این صورت تواند بود .

۲ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه نوشته است : خ .

۳ - قرآن ، سوره اسری (۱۲) آیه ۸۳ .

۴ - در نسخه اساس : کلمه ت .

به بینی که همه بوی است و این حق بر مثال ماده است و آن حقیقت بر مثال قلب است و قوام ماده بقلب است و منزل قلب ماده است . پس چون حق صورت شریعتست و حقیقت جان شریعت و صدق بحق معلوم است و عشق بحقیقت متصل .

سؤال : عبودیت چیست ؟

- جواب : بدانکه عبودیت بندگی است و بندگی بسته گشتن باطن است به بند ایمان و بسته شدن ظاهر است به بند فرمان . و این معنی آنگاه باشد که به بیند که اهل فرمان کیست و قبله ایمان چیست . پس در کمال ربوبیت از اصل حکم رقیب بحقیقت خلقت و ایجاد بر خود بیند و بداند که ضعیف را بقوی التجا باید کرد و عاجز را بقا در تمسک بود این حال بشناسد . بداند که عبودیت خلق را لازم است و ربوبیت حق را صفت و عبودیت در میان خلق متفاوت است اگرچه در حکم عبودیت متساوی آمده اند که *ان کل من فی السموات و الارض الا قی (۱۰۸) الراحمن عبداً* . در حقیقت عبودیت باضافت مقصود متفاوت آمده اند بعضی در ادای عبودیت و بعضی در عمل عبودیت و بعضی در اسم عبودیت . | عبودیت^۱ | بندگویی است که از غیب بردل نهد و هر کرا بند چیزی بر نهادند او بنده آن چیز باشد چنانکه سید عالم علیه السلام بر شمرده است که : *عبد الدرهم* *عبد الدرهم* *عبد الدرهم* *عبد البطن* . چون بنده همیشه طالب و خادم و حریص در راه *بک* چیز باشد حکم آن چیز در بندگی بر وی درست باشد . و عبودیت همه آفریدها | را^۲ | سبب زمان است ربوا

۱- قرآن ، سوره مریم (۱۹) آیه ۹۴ .

۲- بقیاس افزوده شد ؛ ممکن است جمله پیش را *عبد الدرهم* بگویند .

در اسم ، عبودیت بندگی است ... ولی با در نظر گرفتن *عبد* در *عبد الدرهم* ، عمل عبودیت ، این آخری نیز « اسم عبودیت » متناهی است و *عبد الدرهم* کلمه « عبودیت » دومی از قلم افتاده است که به همین قیاس افزوده شد .

۳- بقیاس معنی جمله افزوده شد . گمان « ربود صورت درست » جمله یا *عبد الدرهم* .

که اصلاح شده و یا کلمه بعدی « بسبب » است .

که بند بنهد اما بندگی محقق نگردد که حکم ربوبیت در عبودیت موجودات سابق است از جهت آفرینش .

پس عبودیت الا در راه ربوبیت يك معبود نیست و آن عبودیت ترك طلب نصیب خویش باستغراق در انقیاد او امر مقصود بظاهر و باطن اعتراض و اعراض که در هر بندگی نصیبی طلبید یا مقصودی دارد یا غرضی خواهد اما تجارت باشد و اما کسب معیشت و عبودیت ازین جمله دور است که دیدن استحقاق ربوبیت است بر انقیاد و امثال و تعبد عباد اهل بلاد را نه از روی بیع و شری بل که از راه خلق و رزق و ایجاد . پس عبودیت معزول گشتست^۱ در ربوبیت و محکوم و مأمور و مسخر بودن در همه وجوه .

۱۰. سؤال : حریت چیست ؟

جواب : بدانکه حقیقت حریت آزادی است از بندها و بعضی است که بند از وجود برافتادست اطلاق از آن قیود ممکن است ، و بندها هست که لازم وجود است اطلاق و فتح آن بند ممتنع است (۱۰۹ر) که در گشادن آن بند برخاستن وجود باشد چنین که بند^۲ معرفت صانع بر موجود نهاده اند باوجود همین است تا اگر انکار کند بضرورت ثلمه در وجود آید . و بند و محبت کمال پیش از وجود است و سبب حرکت در وجود آن بندست و او را اطلاق نتواند بودن از جهت نظام عقد آفرینش .

پس حریت در فروع گشاده کردن بندها [ی] اغیارست و در اصل کار ساختن و موافقت کردن با بند دوست حریت است که بند سبب الم است و الم از اعتراض و انکار پیش از آن زاید که از قیود . پس شرط آزادی از آنست که هر چه برونده رسد از منفعت و مضرت از آن چیز آزاد باشد و بتدبیر و مقدار آن چیز خود را

۱ - شاید : معزول گشتست .

۲ - در نسخه اساس : بنده ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

مشغول نکند^۱ که آن مشغولی بند^۲ است و بند^۳ سبب باشد .

پس حقیقت حریت فراغت است از اعتراضات و اعراض است از زیادات و ساختن است در همه احوال با متولدات با حکم چیزها با وی بگردد و حکم آن بهیچ چیز بنگردد و نقش دولت حریت درین مرتبه پدید آید که دیده و دل بر بالای آفرینش افتد تا همه چیزها را چنانکه هست و چندانکه هست در مواضع مخصوص خویش به بند بی انکار و تغیر و تغییر و حقیقت تمت کلمته ربان صدقا و عدا بشناسد . و از دام طبع و حبس حرص بیرون آید . آنچه نهاده اند می رسد و می گذرد بر دیده از همه بندها آزاد و بند پیوند دوست بی مانند بسته و بنده و آن دعا که سید عالم علیه السلام می کرد که : *أرنا الأشیاء* (۱۰۹ پ) گماهی طلب آن حریت بود . و آنکه شب معراج بهیچ آفریده دیده نگشاد که *ما زاع البصر وما طغی*^۴ . و حواله بر فریت دل کرد که *ما کذب الفؤاد ما رای*^۵ ، علامت این حیرت است . پس آزادی مرتبای بزرگست و ز عالم کسب و شری بیرون است ، بعلم و عمل بسر حریت بتوان رسید که هر حیلست که در راه آزادی کنند همه بندگی است ، آن وقعتی است غیبی و منزلی است الهی که رونده آنجا رسد فرو ایستد و از همه وسایط برهد . و این معنی از کتاب نشاید خواندن و درین مسئله^۶ این قدر خوض و شروع کفایت است که *الحر یکتفیه الإشارة* .

بدان که جوابات این سؤالات بر طریق اختصار [و] اطناب در بیان شعب و

۱- در نسخه اساس : مشغول کند ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۲- در نسخه اساس : بنده ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۳- قرآن ، سوره انعام (۶) آیه ۱۱۵ .

۴- قرآن ، سوره نجم (۵۳) آیه ۱۷ .

۵- قرآن ، سوره نجم (۵۳) آیه ۱۱ .

۶- در نسخه اساس : مسئله .

۷- ظاهراً با وجود اختصار ، کلمه « اطناب » زاید بی نماید بخصوص که عمد .

در این کتاب سخن از اختصار و آسان بیان درین مطلب است مگر آن که عبارت در این افزودن « و » بخوانیم .

تفاصيل مطالب این قدر درین کتاب بسنده است که حلّ این مشکلات در راه
واقعه از بیان پیر مشفق می‌یابد نه از مطالعه کتب و دفاتر که هرگز مرده زنده را
علاج نتواند کردن عیسیی باید که تا مرده را زنده کند . و دیگر کلمات مشکل که
هست چون اتحاد که غایت ایتلاف است و معیت که نهایت حضورست و لوايح و
طوالع که مقدمات شهود است و حلول زیر تقدم کشف است و مانند این در کتب
دیگر مبین و مشروح است بر جمله تطویل کتاب باشد و مستبصر و مستعد را اندکی
بیان سبب بسیار فتوح گردد بل که اینجا خود بیان مستوفی رفته است . چون از
عهدۀ جوابات و سؤالات برون آمدیم این طایفه را اخلاق است و آداب درمهمات
و عادات که آن جمله مؤکد است بعلامات شرعی و مؤیدست بسنت نبوی (۱۱۰)
و علم اخلاق شرعی شریف است و پادشاه يك عهد از عهد الهی با مهتر عالم گرفته
است که وَأَنْتَ لَعَلَىٰ خَلْقِ عَظِيمٍ^۱ و تفصیل جمله اخلاق حمیدد اینجا بر نتوان
شمرد اما کلیات آن مهمات در دو اصل بیان کنیم و کلیات تفصیل جزویات را
مشمول است.

۴

۱- قرآن، سوره قلم (۶۸) آیه ۴.

اصل اول در اخلاق | ایشان [۱]

و در وی پنج فصل است .

فصل اول در ترک شهوت و غضب .

بدانکه پادشاه عالم در نهاد فرزندان آدم دو شهنه آفریده است: یکی شهوت است و او را مثال و کیل مشفق است که مراد موافق و متابع ملایم با آدمی کشد بتحریکات آلتی که پادشاه عالم معین کرده است ، و غضب بر مثال حارس است بر امت که اسباب مختلف را و مضادات و چیزها که طبع از ان نفرت دارد از آدمی دور میکند . غضب همیشه شهنگی میکند و شهوت و کیلی . و چون ولایت یکباره بدست نایب و شهنه باز گذارند آنچه اصل عدل باشد قانون ظلم گردد و خرابی و تباهی در ولایت پدید آید . پس باید که نایب و شهنه با اجازت پادشاه عقل و شریعت در بنیت تصرف کنند تا مهمات محصل باشد و موزیات مدفوع . و این قوت شهوت چون بسیار شود و غالب گردد از فرمان شرع بیرون شود آدمی مهمل گردد در مرور بحر امانی غرق شود در گرداب شهوات و حرص و طمع و اصل در باره قنوت امانت

۱- با توجه به فهرست مطالب کتاب افزودید .

۲- در اصل در باره کتاب درج شده نوشته است: ح . و این موردی است که باید و

است . شاید یکی از این سه صورت است : در باره ، در باره ، در باره .

و ترك مروت و وقوع در محارم و ارتكاب كبائر جمله از نتایج غلبه شهوت است. و چون غضب مستولی گردد (۱۱۰ پ) آدمی را صفت سبعی مشارك كلاب و خنازیر گردد و در وحشت و جنگ جویی سبب آفات بزرگ شود و ازین چنین کس فساد عالم و امت تولد کند و حقد و حسد و عجب و تکبر و تبختر و دروغ و خیانت و دزدی و قتل و دیگر کبائر تولد کند از غلبه غضب .

۵ پس شهوت درختی است [که]^۱ اخلاق بد از شاخها بر آرد ، غضب آتشی است که افعال زشت شررهای او ، و آن درخت را بدین آتش بیايد سوختن و این آتش را بخاکستر آن درخت بیايد کشتن تا ولایت والی عقل را و متصرف شرع را مسلم گردد . و اگر یکباره شهوت و غضب مرده و منجمد و باطل شود از اینجا نیز قلت حیا و بی جمعیتی و دفع^۲ نسبت انسانی تولد کند که در همه کارها افراط و تقصیر مذموم است و آن بحکم ضرورت محمود . غضب نیز همچنين است اگر آدمی هیچ رنج بیگانگان و منافقان از خود دفع نکند آفت بدل و دین او رسد و اگر یکباره بحقد و حسد در معادات مردمان مستغرق گردد هم آفت بدل و دین رسد .

۱۵ پس همچنانکه غلو مفسد است تقصیر نیز مفسد است و در جمله عاقل و بصیر و مدرک باید که حد و مقدار این دو قوت باز تواند دیدن و باندازه حق هر دو طلب تواند کردن . اما مبتدی را ابتدا بهیچ وجه رخصت نیست که شهوات طبع را انقیاد نماید اگر خود را در يك شهوت خرد اجازت دهد تعدی کند و در کبائر افتد . پس مبتدی^۳ می باید که یکباره خود را بعبادت چنان مشغول کند که قوت شهوانی هیچ تحریک نکند و اگر اثر شهوت در خود (۱۱۱ ر) بازیند بمواظبت روزه آنرا قهر کند فَإِنَّ الصَّوْمَ لَهُ وَجَاءُ . و در غضب نیز توقف باید نمود مگر جایگاهی که بدین و

۱- بقیاس معنی جمله و عبارت «آتشی است که» افزوده شد .

۲- در نسخه اساس : دفع .

۳- در نسخه اساس : مبدی ، اصلاح شد .

اسلام تعلق دارد تا کسی اگر در حق استاد و پیر او تعدی کند آنکه درین مواضع اگر بمحض شجاعت دفع آن کند آن غضب در چنین موضع حمیت و غیرت باشد و رسول علیه السلام گفت : **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرَّجُلَ الْغَيُورَ** . و غیرت و سخط بی علت صفت خدای است تعالی چون آدمی در همه احوال باخلاق ایزدی متخلق باشد از وی هیچ فساد در فعل و قول ظاهر نگردد اما چون با حد طبع خویش آید و از مقدار شرع تجاوز کند از انجا آفات و فسادات تولد کند .

پس صفت صوفی آنست که نیکو خلق باشد ، شعب شهوت را قطع کند تا در وی شره و شروع در شبهات و طمع و حرص و آز و اهل دراز مرده گردد . اهل سبب و وبال است و طمع اصل رنج و حرص مایه محنت و حرمان . و شره اصل آفت ، و این جمله بیماریهای مخوف و مهلك که چون یکی از امراض بر دل مستولی گردد نور ایمان محجوب بماند و لذت شراب معرفت از آن خلق منقطع گردد . و بخل هم از شعب شهوت است که مال را در دل مهری و قدری پدید آید . حب دنیا مرض مزاج دل گردد از انجا بخل تولد کند و چون بجمع مال بحکم حرص و امل مشغول گردد بیماریهای گوناگون با انجا پیوند و آن جمله مانع آدمی گردد از خطه سعادت .

و شعب شهوات این است که **زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّيْوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْمَيْسِرِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمَقْتَضِرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرِّ ذَالِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۱۱۱ پ)** . حب این جمله از دل بیرون باید کردن و در مهبات طبعی بضرورات کفایت کند که **إِذَا أَصْبَحْتَ آمِنًا فِي سِرْدَاكِ مَعَاذِي فِي بَدَدَاكِ وَ عَمَلِكِ قِيَمَتِ دِيَوْمِكَ فَعَلَى الدُّنْيَا الْعَنَمَا وَ الدَّمَارُ** . و نیز باید که غضب را از خود دور دارد و در خویش بر مسلمانان نه بیند و چنان بعیوب خویش مشغول شود که در آن بعیوب مسلمانان نرسد . و آتش حقد و حسد را فرو نشاند بآب عام و از انجا است که رسول گفت علیه السلام : **إِذَا غَضِبْتَ فَتَمِّمْ وَ تَوَضَّأْ** ، گفت چون در خشم شوی بر خیزی و وضو

۱- قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲ .

۲- کلمه « بدان » در متن از قلم افناده و کاتب آن را در حاشیه آورده است .

کنی که غضب از آتش دوزخ است و آتش بآب ساکن گردد و **إِنَّا الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ** **كَمَا قَأْ كُلُّ النَّارِ الْحَطَبَ** . و از آثار غضب عجب و تکبرست که خود را بیش از آن پندارد که باشد و بر مردمان سرافرازی کند و هرگز ایمان و تکبر بهم جمع نیاید . و چون اصل غضب ببیند و بداند که از حدت غضب نخست دل گرم می شود و از آنجا فساد در حق صاحب^۱ بیش از آن تولد کند که در حق بیگانه ، چون این حالت به بیند در وقت غضب خود را تسکین دهد . و در شهوت هم این است که از مدد جان پاره پاره در شهوت راندن کمتر می شود .

پس چون نيك تأمل کنی ورنج و الم و فساد و غضب و شهوت هم بنفس آن کس راجع است . پس آنچه آدمی آنرا راحت و لذت می شمرد آن محنت ورنج و الم است . اگر بوجه شرع است رنج این جهانست و اگر بخلاف شرع است محنت آن جهان است . پس رونده باید که در راه غضب را بغیرت بدل کند و شهوت را بضرورت باز آورد (۱۱۲ ر) و در راه دین محبت و غیرت بجای شهوت و غضب بنهد که غضب و شهوت از صفات سبع و شیاطین است اما محبت و غیرت صفات الهی است و خداوند تعالی در کتب پیشین بندگمان را فرمودست که : **تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِي** . و یکی بنزدیک رسول علیه السلام آمد گفت : **أَوْصِنِي بِشَيْءٍ يُقَرِّبُنِي إِلَى الْجَنَّةِ وَيُبَعِدُنِي مِنَ النَّارِ** ، قال : **لَا تَغْضَبْ** گفت : مرا وصیتی کن نافع که از دوزخ ببهشت رساند ، گفت : خشم از دل خویش دور کن . و در صحیح آمده است که : **لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَقْطَعُوا** و **كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا** . پس صفت اهل طریقت آنست که پیوسته بمحبت و غیرت آراسته باشد و از شهوات و غضب پیراسته و در همه احوال متابع شریعت و مقتدی باهل طریقت .

فصل دوم در سخاوت و مروّت و فتوت .

بدانکه سخاوت درختی است در بهشت شعبه‌ای در دنیا ، هر بنده که بیک شاخ از آن شاخها تمسک کند آن شاخ ویرا ببهشت کشد . و بخل درختی است در

۱- شاید در این جا کلمه « دل » از قلم افتاده است .

۲- در نسخه اساس : الی ، با توجه به ضبط مأخذ مربوط اصلاح شد .

دوزخ شاخهای او در دنیا هر که بدان تعلق کند بدوزخ رسد ، و این لفظ منقولست در کتب صحاح . و سخاوت و بخل بکثرت و قلت مال تعلق ندارد بحسن یقین و شك تعلق دارد . هر که را یقین کامل باشد و بقضا و قدر الهی اعتماد و اعتصام دارد بفضل و عنایت الهی و بداند که خزاین رحمت ربّانی را فنا و بقا و نهایت نیست هرگز دل را بحب دنیا و حرص حطام آلوده نکند و آنچه ویرا بدست آید نفقه کند چنانکه رسول علیه السلام در خانه بلال رفت نانی (۱۲۱ پ) دید بر سر کوزه‌های نهاده . گفت : آن چیست؟ بلال گفت : نان است از نفقه روز . گفت : اذئق دابلال و لا اذئق من ذی العرش اقبالا .

و در اخبار آمده است که پادشاه عالم فریشته‌ای نصب کرده است بر در یک آسمان^۱ تا هر روز بامداد این دعا بگوید : اَللّٰهُمَّ اعْطِ مَسْتَقِيْمًا خَلْقًا وَاَعْطِ مَسْتَقِيْمًا . و در اخبار از حضرت الهی درست شده است که : اذئق ذئفق علیک . و چون شك و شره بر دل آدمی مستولی گردد بخل از حب دنیا در دل آنکس تواند کند تا بامل و حرص جمع میکند و بشك و شره نگاه میدارد و بخیل می‌باشد . و بخل از تلقین شیاطین است که در روح حیوانی نفسی افتد و سخاوت از تعلیم ملایکه است که در دل افتد چون دل قانع شد سخی گردد و چون حرص گشت بخیل گردد . و حرص و بخل بهم است و از ثمرات شرك است و قناعت و سخاوت بهم است و مردود بیجهت ایمانست . و سخاوت را اول درجه بذل مال است و کمالش بذل روح است در راه حق تعالی و در موافقت بندگان حق و این را فتوت گویند که جوانمردی بنفس عزیزتر از جوانمردی بمال . و کمال فتوت دران است که در همه احوال رضای دهند . برضای خود بگزینند و در رنج خویش راحت دیگران طلبند .

پس شرط رونده آنست که دل را از حرص و طمع و اهل بدست آوردن حب دنیا از دل خود بگرداند که حب الدنيا رأس کل خصیمة . و همیشه اجل بر اهل عذاب

۱-۱ . شاید بوده است : بر يك در آسمان ، در برابر دیوار من ایوان السماء .

رک . تعلیقات .

دارد و در حیوة حساب آینده بر نگیرد و پیوسته طریق سخاوت سپرد و آنچه بذل کند ازان قوم باشد که **الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي (۱۱۳ ر) السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ** . و کمال مردمی در سخاوت است که **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ** ^۲ و ورای آن آنکه قوت و جاه و نفس و حیوة جمله در رضای حق و مساعده اهل حق خرج کند تا ازان جمله گردد که **إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ** ^۳ . و در همه احوال اعمال خویش را بمیزان شرع سخته دارد تا صاحب مروت گردد که بذل مال سخاوت است ، و بذل نفس فتوت است ، و وزن قول و فعل میزان شرع مروت است ، و مروت عنوان طریقت است ، و فتوت صلاح صحبت است ، و سخاوت گوهر انسانیت است .

پس صفت اهل طریقت و سیرت ارباب تصوف آنست که در اندک و بسیار سخی باشد و کمال سخاوت جود است که آنچه کنند نه بر طریق طمع کنند و نه عوض ثنا و دعا و منت و جزا کنند که در هر بخشش که ازین جمله يك چیز راه یابد تجارت باشد نه سخاوت. باید که در همه احوال سخی باشد و دل را در بند معلومات ندارد و قناعت پیشه گیرد که **الْقَنَاعَةُ كَثْرٌ لَا يَنْفَعُ** . و مفسران گفته اند حیوة طيبة قناعت است و شك و شره و شهوت که شعب شرك اند از دل بیرون کند که دل صوفی خزانة محبت الهیّت است، از همه جوانب محفوظ باید و بحقیقت مراقبت مضبوط، و پیوسته باید که بسخاوت فضلات از خود جدا میکند که طوبی **لِمَنْ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَأَدْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ** . و پیوسته طریق جوانمردی سپرد و با برادران موافق و مساعد و نیکو نیت باشد، و همیشه مروت نگاه دارد ، و آنچه فردا روز حشر ازان (پ ۱۱۳) شرم خواهد داشت امروز خود را ازان صیانت کند که مروت آنست که بنده را آنجا که نشاید نیابند و در آنچه نیکو نباشد نه بینند و رونده را باید که پیوسته این اخلاق او باشد تا بکدورات دنیا مسدود نگردد و بالآلام مکدود نباشد و قدم از جاده مروت منحرف نکند که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُرَىٰ إِثْرُ نِعْمَتِهِ عَلَىٰ عَبْدِهِ** .

۱- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۸ .

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۸۶ .

۳- قرآن، سوره كهف (۱۸) آیه ۱۲ .

فصل سوم در قلع حسد و حقد و ماذنبان این .

- بدان که مضرّت حسد بر حسود بیشتر از آن است که بر محسود و هر دل که بنار حسد مشتعل گشت بهر دو جهان سوخته خرمن باشد . و مرجع او بهاویه باشد که حسد شرری است از آتش دوزخ در نفس اماره نهاده زیرا که نفس اماره مثال دوزخ است و ابواب آن حقد و حسد و بغض و شح و ظن سوء است . چون خداوند ۵
- تعالی بنده را بهشتی گرداند درهای دوزخ بر وی ببندد تا بر نعمتهای ایزدی حسد نبرد و بآدمیان حقد ندارد و بمردمان گمان بد نبرد که حقد و حسد از اخلاق ابلیس است که چون دولت آدم بدید حسد بررد الم حسد او بوی بازگشت و پسر آدم بر برادر خویش حسد برد و در دل نگاه داشت تا حقد گشت آن کینه از کمین دل بیرون آمد وی بر برادر کشتن حمل کرد . مرجع هر دو در حقد و حسد با آتش دوزخ آمد . ۱۰
- و چون پادشاه عالم ببندد شری فرستد درهای دوزخ بروی باز گشاید تا پیوسته بحقد و حسد مسلمانان مشغول گردد . و حسد آفت حسد است و حقد عذاب روح جوهر که بر نعمت خداوند حسد برد (۱۱۴ ر) پیوسته رنجور باشد چنانکه صنادید قریش بر نبوت محمد علیه السلام حسد بردند بدو دیده در رنج افتادند پیوسته *ما يحسدون الناس على ما اتيهم الله من فضله* عبرت گاه تمام است و نشان حقد ظن السوء است که پیوسته ۱۵
- گمان بد برد بمسلمانان و بر نادیده حکم کند *وان الظن لا يذهب عن الحق* و اگر حسد غیبت است که بنا دانسته بر دیگران دروغ گوید و از جمله مخالفان شرع باشد *ولا يغتب بعضكم بعضا* *يحب احبكم* ان یا کل لحم احبهم من اكل لحمه .
- پس حسد و غیبت و حقد و بدگمانی جمله علامات منافقان است چون *انهم* ایمان و معرفت در دل بنده قرار گیرد به بیند که رحمت الهی بغنات نیست و بعلمت نیست و فضل او بحیلت نیست و قضا و قدر او را تبدل و نهایت نیست و او هر چه

۱- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۵۷، در نسخه اساس : *انهم* .

۲- قرآن، سوره یونس (۱۰) آیه ۳۷ : سوره نجم (۲۳) آیه ۲۹ .

۳- قرآن، سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۲ .

کند بحکمت کند و هر کرا چیزی دهد بقضای محکم محتوم کند که **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** و **يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** . و بشناسد که نعمتهای الهی بر جمله بندگان موزع است هر کسی را نصیبی بمقدار قضای ازل رسیده است ، نه زیادت شود نه نقصان پذیرد . حقد و حسد و محال از دل بیرون کند و بداند که حسود رنجورست و محسود مغفور . و ظن بد از دل زایل کند که ظن بد بخلق از شك و شرك است بحق . و از غیبت احتراز کند که **الغيبه أشد من الزنا** . و دروغ نگوید که دروغ روی در عدم دارد و آب روی ریخته شود و این جمله افعال شیاطین است .

و بر بنده متعین است که در همه (۱۱۴ پ) احوال و افعال اقتدا بسیرت و سنت انبیا کند که استادان مشفق ایشان بوده اند و سید عالم علیه السلام از آفت حسد خبر دادی که **إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ** و منع کرده است که **لَا تَحْسَدُوا** و از حقد و آفت او خبر داد که گفت شب براه خداوند تعالی باهل زمین نگردد جمله را بیامرزد الا کسی که در دل کینه دارد از قبل مسلمانان و صعب گناهی باشد از نظر خداوند محروم ماندن . و حقد را با شرك همسر کرده است چون حقد و حسد از دل برخیزد

۱- دراصل : مايشا ؛ قرآن ، سورة ابرهيم (۱۴) آیه ۳۲ : **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** ؛ سورة

حج (۲۲) آیه ۱۹ : **إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** ؛ سورة آل عمران (۳) آیه ۳۵ : **كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** .

۲- سورة مائده (۵) آیه ۱ : **إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** . صورت : **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** و

يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ، که در کتبها از جمله شرح تعرف ۱/۱۴۳ ، ۱۹۸ ، ۲۱۱ و کشف الاسرار

(۱/۶۰۵ ، ۳/۲۷۱) و مصباح الهدایه ۲۹ مذکورست - به این صورت در قرآن مجید نیامده

و شاید ترکیبی از دو آیه باشد . آقای همایی نوشته اند : « جمله اول مأخوذ است از

(**كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ**) در سورة آل عمران یا (**إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ**) در سورة حج - و

جمله دوم مأخوذ از (**إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ**) در سورة مائده و هر دو فقره پشت سرهم در يك

آیه نیست . « (مصباح الهدایه ۱/۲۹ ح) . ظاهراً جمله اول مأخوذ از سورة ابرهيم آیه

(۳۲) است : **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** .

زبان از غیبت و دل از تهمت و بهتان خلاص یابد و وسخ شح از باطن زایل شود
وَمَنْ يُّوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱.

- پس ارباب طریقت را هرگز حقد و حسد نباشد که از مطالعت حق بمطالبه
خلق نرسند و هرگز غیبت نکنند و دروغ نگویند که چندان لذت و راحت ذکر
کلام خالق یافته باشند که باحوال مخلوقات التفات نتوانند کردن . و رونده باید که
پیوسته از ان اخلاق سیئه احترام نماید و اگر پدید آید بجهت و ریاضت از خود زایل
کند تا باقتدای انبیا آراسته گردد که فرق میان آدمیان و شیاطین در متابعت پدید
آید هر که عز متابعت یافت بحقیقت انسانیت رسید و هر که در دل مخالفت نماید
هم از جمله شیاطین است و مرجع شیاطین بدوزخ است .
- فصل چهارم در ترک عجب و قهبر و ریا .

- بدان که چون نفس حیوانی غالب گردد بر احوال آدمی از تغلب او احوال
نا پسندیده تولد کند که از اخلاق مذمومه در ترکیب حیوانات است و اخلاق
پسندیده از انوار ملکوتی است و از افاضت الهی و (۱۱۵) نفس حیوانی بآدمی بدن
دادداند تا مشترك باشد بقوتهای نفس اماره با بهایم و حیوانات تا خوردن و خفتن و
عمارت منزل و کسب و معیشت و سبب تولد و توالد و تناسل که بقای جهان درین
است آدمی را اگر بگردد زود قاعده مختل شود . و ورای این جمله عقل ملکوتی را
و دل روشن بوی دادداند تا بیکباره مستغرق نشود بفضلات و وقت وقت رجوع
کند بمهمات و احوال آخرت را رعایت کند تا بدین دو آلت دو سرای را نگاه
دارد .

- چون نفس اماره غالب شود اخلاق جمله مذمومه گردد و شعب شیطان
باطراف مایل شود و یکی از ان اخلاق ناپسندیده تکبر است که در ایستای حسن تطاول
کند و خود را در چشم خویش بزرگتر از ان پندارد که باشد و حق خود را مطالب
باشد و در ادای حقوق مسلمانان مقصر گردد و بسبب تکبر آداب صحبت و مراتب

۱- قرآن، سوره حشر (۵۹) آیه ۹.

معیشت از دست بگذارد و از خیل ابلیس گردد که بر آدم تکبر کرد و گفت **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**^۱ و اصل تکبر عجب است که باندگی عمل و علم مغرور گردد و گمان برد که عمل و علم او وافر و وافی باشد و بدیده ظن نیکو در عمل و علم خویش نگردد و بچشم حقارت بمردمان نظر کند و جهلی که در وی بود در دیگران گمان برد آنکه بخویش معجب گردد چنانکه ابلیس و بلعام و دیگر ظالمان در احوال خود مغرور گشتند و بعلم و عمل خویش معجب شدند و بسبب عجب استکبار نمودند از امر حق و تکبر کردند برخالق تا آن یکی را بلعنت ابد کرد و آن دیگر را بسگی مثل زد . و از تکبر تبختر تولد کند که بناز (۱۱۵ پ) بر زمین بخرامد تا اجزای زمین جمله بروی نفرین کنند تا بزمین فرو شود چنانکه قارون . و رسول علیه السلام گفته است که ایمان و تکبر هرگز در دل هیچ مؤمن جمع نیاید و گفتست اگر شما گناه نکنید بر شما بترسم بچیزی که از گناه بترست گفتند : آن چیست ؟ گفت : عجب ، پس اصل تکبر از عجب است و مدار عجب بر متابعت هوا است **أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ**^۲ **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ**^۳ و گفته است **أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ**^۴ .

پس اخلاق ناپسندیده تکبرست بر سر مردم و عجب است باحوال خود و ریا است که در احوال و اعمال نصیب نظر خلق نگاه دارد نه جانب رضای حق و امر ایزدی . و رسول علیه السلام گفته است **إِنَّ دَسِيرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ** و نیز گفته است از حضرت عزت عن عمل عملاً أشرك فيه غيري فإنا منته بئريء گفت هر که در عمل کسی را با من شریک کند من از وی و عمل وی بیزارم و این شرکت ریاست .

و دیگر دروغ است که در جمله ملل و فرق و مذاهب و اقاویل ناپسندیده

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۱ ؛ سوره ص (۳۸) آیه ۷۷ .

۲- در نسخه اساس : هوا .

۳- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۵ .

۴- قرآن، سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۲ ؛ در نسخه اساس : ... هوا .

است و خدای تعالی و رسول او علیه السلام دروغ زنان را دشمن دارند . و از اصول این اخلاق است که آدمی بطبیعت خویش مغرور گردد و از امثال امر الهی تمرد کند و در معاصی افتد و از آنجا بکبایر کشد و از آنجا به او به رسد .

پس اصل اخلاق حمیده چیزهاست که عکوس و اضداد این مذمومات اند و

آن تواضع است که رسول علیه السلام گفتست : طوبی لمن تواضع من غیر منقصه .

و ارباب دنیا را تواضع نشاید کردن و اصحاب رعونت را همچنین و در جمله به

بیم و اومید مخلوقان را تواضع نشاید کردن که بر سر ظالمان تکبر کردن (۱۱۶)

همچنان پسندیده است که در پیش اهل دین تواضع نمودن . و تواضع برای فایده دین

و برای جزای آخرت باید کردن و چنان باید که از حق شریعت اثری باشد تا آن تواضع

را فضیلت باشد نه فضیحت و منقبت بود نه منقصت . و سید عالم علیه السلام گفته است :

من تواضع لله رفعة الله و من تعبر و ضعه الله . و تواضع حلیت انبیاست که همیشه

بافادت و دعوت بدرهای امت رفته اند و در مقابله امر حق تعالی متواضع بوده و بر

سر اهل دنیا و عادت تکبر کرده اند که تکبر بر اهل دنیا از آثار علوهمت است و

همت عالی از بصیرت دل است و تواضع در دین از آثار آن تکبرست که بهمت

عالی تعلق دارد . و دیگر گشاده کردن دیده است بعیوب خویش که در نفس آدمی

همچنان منی است چون پیوسته منیها [ی] | خویش بیند در وجل افتد خجل گردد .

پس بمقدار فضل الهی هنرها [ی] | دل را بیاید دیدن و بر حسب نقصان نفس آماده

دیده بعیوب خویش گشاده باید داشتن که هر که عیب خویش بند بعیوب مسلمانان

نرسد و چون باری تعالی به بنده ای خیر خواهد او را بعیب خویش بیند کند .

ایمان این است که آدمی هنر برادران و عیب خویش بیشتر از آن که عیب خویش

خویش و عیب دیگران .

و دیگر اخلاص است که در علم و عمل محض رعایت امر حق تعالی کند

و از ریا و هوا دور باشد که عمل با اخلاص دین است *اللذی الی الخالص* که

عالم باخلاص علم با صفا است من از داد علماً و کم یزد ددهدی لم یزدد من الله الابدعداً.
و اخلاص و تواضع از صفای بصیرت است و صفای بصیرت از صحت سریرت
است که چون مزاج تن درست باشد و امراض (۱۱۶پ) دور حرکات جمله موزون
و معتدل پدید آید و چون مرض در مزاج پدید آید بیماری غالب شود اعتدال از
حرکات بیرون شود فسادها تولد کند. دل را هم این است چون صحت سریرت پدید
آید اخلاق جمله پسندیده گردد و اخلاق حمیده از لمة ملك است و اخلاق مذمومه
از لمة شیطان .

و دیگر صدق است که راستی در همه احوال حلیت بیاید ساخت و بحلیت
دروغ خود را متحلی نکند که رسول علیه السلام ابو بکر را بر صحابه بکمال صدق
منهبت داد و خداوند تعالی انبیا را بصدق مدح کرد و مؤمنانرا نیز بصفه صدق یاد
کردست در قرآن و گفته : لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ . و جمله اخلاق پسندیده
و ناپسندیده سید عالم در حدیث یاد کردست و گفته : كَذَبَتْ مَهْلِكَاتُ وَ كَذَبَتْ مُنْجِيَاتُ .
سه خلق است که سبب هلاك است : یکی شح غالب ، دؤم هوای مفرط ، سوم
عجب ظاهر ؛ و سه چیزست که اصل نجات است : راستی در فقر و غنی، و درستی
در سخط و رضا ، و ترس خدا پنهان و آشکارا کما قال علیه السلام : الْمَهْلِكَاتُ شَحٌّ
مُنْطَاعٌ وَ هَوَى مُتَّبِعٌ وَ اعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ آمَنَ الْمُنْجِيَاتُ خَشْيَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ
وَ الْعَدْلُ فِي الْغَضَبِ وَ الرِّضَا وَ الْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَ الْغِنَى .

پس صفت صوفیان همیشه تواضع است و دیدن عیب خویش و راستی در همه
احوال و آن صدقست که همیشه راه مداهنت بسته دارند و در صحبت بهیچ حرکت
و سکون یکدیگر را محابا نکنند که المؤمن من آفة المؤمن آینه یکدیگر باشند و با
یکدیگر بنصیحت سخن گویند نه بفضیحت . و رونده باید که در طریقت همیشه از
تکبر و عجب احترام کند و بیخ این آفات از خویشتن (۱۱۷ر) قلع کند که با مرض
نفسانی آفت بیش از آن باشد که با مرض جسمانی و کسی که بتن بیمار باشد راه

۱- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۴ .

نتواند رفتن چون رونده را دل بدین اخلاق سیئه بیمار باشد از رفتن راه طریقت باز ماند و زمن گردد و فاسد مزاج شود و فاسد المزاج لا یتقبل العلاج. و می باید که رونده بهیچ حال بردیدن هنر خویش اعتمادی نکند تا مانع نشود و بنمایش وقت مغرور نگردد بل که همیشه ملاحظه عیب خویش کند و داد و انصاف از خویشتن طلب کند بی محابا، و خود را در هیچ سیئه رخصت ندهد که رخصت آفت مبتدی است. و ریاضات و اعمال در خلوت کند تا ریا راه او نزند که چون مرائی گردد از ذرود عبودیت محجوب ماند. و باید که در همه احوال نیکو خوی باشد تا مصاحبان از وی نفرت نگیرند و خوی خوش را باهزل آمیخته نکند تا بدان بوی تقرب نجویند کما قال النبی علیه السلام خالطوا الناس بما لیسنتکم و زادوا هم بمثلو دکم.

فصل پنجم در جوامع اخلاق این طایفه

۱۰

بدانکه اخلاق نیکو از فضل ایزدی است که باول حال و ابتدای فطرت بکمال عنایت بآدم داده است و خلق او را باخلاق نیکو تمام کرده و متخلق باخلاق الهی فرموده و آن اخلاق پسندیده از آدم بمیراث رفته است بانبیا و رسال و از ایشان بجملاگی نقل کرده بسید انبیا علیه و علیهم السلام چنانکه گفت: دعیت اذنتهم بکارم الاخلاق. و هر چه اخلاق ناپسندیده بوده است همه بوقت تقسیم اول با بلیس داده است و از وی بدان مستکبران و متمردان و غافلان رسیده و همچنان در شریبان متعدی شده و اخلاق نیکو از سید عالم علیه السلام بامت او رسیده. پس هر گرا در متابعت شرع فده راسخ تر^۱ (۱۱۷ پ) نیکو خلق تر^۲ بر درگاه عزت عزیزتر چنانکه سید را علیه السلام پرسیدند که بهترین مردمان کیست؟ گفت: کسانی که نیکو خلق باشند. و در این رس

۱۵

۱- رسم خط نسخه اساس : همچون .

۲- شاید صورت اصلی جمله : نین بوده است . در کتب دیگر : نین ع قدیم است .

[و] نیکو خلق تر بر درگاه عزت عزیزتر . یا : هر گرا در متابعت شرع قدم راسخ تر .

خلق تر [و] بر درگاه عزت عزیزتر .

قیامت هیچیز اگران تر از خلق نیکو نباشد. و سید عالم علیه السلام گفته است: **إِنَّ الرَّجُلَ بِحَسَنِ خَلْقِهِ لَيُدْرِكُ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ**^۱. و بابر هیم علیه السلام وحی آمد که: **حَسَنُ خَلْقِكَ وَ لَوْ مَعَ الْكُفَّارِ**. و چون خلق نیکو میراث آدم است و تحفه خداوند عالم است بلا بد هیچ حلیت و زینت نباشد مؤمن را نیکوتر از خلق نیکو و همچنانکه نیکو در حسن مرغوب و پسندیده است در عقل همچنان ممدوح و محمود است و همچنانکه میان عقل و حس در شرف تفاوت است میان خلق و خلق نیکو همچنان تفاوت است. و اصل خلق امثال امر حق است و متابعت شرع است که حرکات سید جمله پسندیده بود هر که بوی اقتدا کند باید که در معیشت همچنان زندگانی کند که او کردست. و حسن خلق^۲ متعدی است می باید که در حق خویش و بیگانه و دور و نزدیک نیکو خوی باشد و یک باره مزاح نکند تا مروت فاسد نگردد و بیگانه بد خوئی نکند تا عیش منغص نشود و پیوسته گشاده روی و خوش سخن باشد که سخن خوش صدقه است بقول رسول علیه السلام. و بهر که برسد سلام ابتدا کند متابعت را که گفته است: **افشوا السلام**. و مهتر علیه السلام و صحابه از کمال خلق نیکو اگر در روزی صد بار ملاقات افتادی همه بر یکدیگر سلام کردند. و بدانچه دارد سخاوت نماید که **واطعموا و اطعموا**. و بزبان هیچ فحش و غیبت و دروغ نگوید که سبب نفرت طباع فحش باشد. و از تکلف و تخلف در اعمال احتراز کند که یکی از نیکو خوئی بی تکلفی است و سید عالم علیه (۱۱۸ ر) السلام گفته است: **أَنَا وَ اتَّقِيَاءُ أُمَّتِي ذُرٌّ آذِنِ التَّكَلُّفِ**.

و در جمله اصل خلق نیکو آنست که غش و خیانت و جفا و شبهت و عزم

۱- هیچ چیز.

۲- ... الصائم القائم. در نسخه اساس، مانند دیگر موارد مشابه، این دو کلمه با یاء نوشته شده است و علاوه بر دو نقطه زیر یاء، یائی کوچک نیز بالای آن است. در دیگر کتابها آمده است: ... ليدرک بحسن خلقه ...، رک. تعلیقات.

۳- در نسخه اساس روی این کلمه نشانه‌ای گذاشته شده و در حاشیه نوشته شده

است: عز.

- بد و ظن السوء از دل بیرون کند و در همه اعمال و احوال و اقوال محض جانب الہی را رعایت کند و خوردن و خفتن و گفتن و پوشیدن مقصور کند بمتابعت شرع . و اصل همه اخلاق نکوہیدہ مخالفت است . و در همه احوال عالی ہمت باشد و خود را بخت و حقارت و طمع محال آلودہ نکند و از شبہات و مہالك و خطامات دنیا دوری گزیند کہ پادشاہ عالم بندۂ عالی ہمت را دوست دارد و در همه احوال باخلاق مصطفی اقتدا کند قال اللہ تعالی لئن کان لحم فی رسول اللہ أسود حسنت . و چندانکہ تواند از اخلاق مذمومہ احتراز کند و دوری گزیند تا نسبت او بہا نسبت شیاطین متصل نگردد کہ آنگاہ مانند شیاطین سبب التعل خبیث القول گردد و مؤمنان از شر او حذر کنند قال علیہ السلام ان شر الناس من ذرک الناس اقشاماً فحشہ .
- چنانکہ عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا و عن ابیہا روایت میکند از سید عالم علیہ السلام کہہ وقتی در حجرہ بود یکی از اشرار قوم بدر حجرہ آمد . مہتر آوار وی بشنید جفائی در حق او بگفت و آنگاہ اجازت دخول داد . فلما دخل علی رسول اللہ اذن لہ الکلام . چون در آمد رسول علیہ السلام با وی سخن نرود گفت و تظلم نمود . چون وی بیرون شد گفتیم : یا رسول اللہ در غیبت او چیزی گفتی و چون در آمد تظلم نمودی ! گفت : یا عایشہ بتربین مردمان کسی باشد کہہ مردہ از فحش زبان و حذر کنند . آن علف از حق او بود (۱۱۸ پ) و آن لطف خلق من و خداوند تعالی او را باخلاق نیکو فرمودست کہ خدا لعنہ و اللہ لعنہ و اعرض عن الجاهلین . و رسول علیہ السلام گفته است : صل من قطعک واعف عن ظلمک واعط من حرمک . و شامس : ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و اللہ عظیم الحسب و حامد لہیبہ عالمی من احسن الوصی .
- را با ہرون بدعت فرعون فرستاد گفت : فمؤذنبہ قورۃ لیسائ .

۱ - قرآن، سورۃ احزاب (۳۳) آیت ۲۸ .

۲ - قرآن، سورۃ احزاب (۳۳) آیت ۱۹ .

۳ - قرآن، سورۃ نحل (۱۶) آیت ۱۲۶ .

۴ - قرآن، سورۃ آل عمران (۳) آیت ۴۶ .

و انس بن مالك روايت كند كه بيش از ده سال خدمت مهتر كردم هر گز در هيچ كار مرا نگفت كه بد كردى يا چرا كردى؟ چون كارى نيكو بودى دعا كردى و چون مكروه ديدى گفتى: **وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا**^۱. هر گز هيچ كس را نديدم خوش خوى تر از مهتر كه علف ستور خود راست مى كرد و در خانه با خادمان كارى ميكرد و چون نعلين او را دوال بگسستى خود عمارت كردى و بدست خود پاره بر جامه دوختى و خانه برفتى و چراغ راست كردى و اگر كسى بنادانى او را كار فرمودى تـمـرد نـكـردى . و اگر بيگانه اى ويرا رنج نمودى جفا نكردى و هر گز لعن و شتم و طعن و فحش بر زبان او نرفت **مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَتْمًا وَلَا لَعْنًا وَلَا فُحْشًا وَلَا دَجْرًا وَلَا حَسَنَةً السَّيِّئَةِ** و همیشه بودى بى خنده و غفلت . و گفت عليه السلام **لَوْ دُعِيتَ إِلَى كُرَاعٍ لَأَجَبْتُمْ وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ لَقَبِلْتُمْ** . و بهر كه رسيدى از مسلمانان ابتدا سلام كردى و با صحابه چنان نشستى كه گفتى كه يـكـى از ايشانست با آنكه در حق او آمده بود كه **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ**^۲ . و پيوسته عيب مسلمانان (۱۱۹ ر) مى پوشيدى چنانكه آن دزد را گفت : **أَسْرَقْتَ قُلًّا لَا** ، دزدى كردى بگوى^۳ نه . و حق فرزندان و موالى و عيال بتسوية شرع خویش نگاه داشتى و براى اعلاى معالم دين صد جفا و طعن حمل كردى **وَ إِن أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَآجِرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ**^۴ . و هر گز هيچ سايل را رد نكردى و هر گز بر هيچ كس خشم نگرفتى و در حق دين هيچ كس را محابا و مدهانت و فتور و سكونت ننمودى و پيوسته كريم طبع و خوش روى و گشاده لب و سازنده و آميزنده و رحيم و سرافكننده و رقيق دل و بى طمع و قانع و كم خوار و اندك خواب بودى . و ياران را بهر وقت دست گرفتى و در خانه چون خادم مانده شدى آسباب كردى و نيابت موالى بداشتى و از بازار طعام آوردى .

۱- قرآن، سورة احزاب (۳۳) آية ۳۸ .

۲- قرآن، سورة احزاب (۳۳) آية ۴۰ .

۳- در نسخه اساس : بگوى .

۴- قرآن، سورة توبه (۹) آية ۶ .

و این جمله کلماتی است که بوسعید خدری روایت کند و بسیار کس از صحابه از معتمدان این و مانند این از اخلاق مهتر حکایت کرده‌اند . و درست شده است و در کتب صحاح منقولست . و بوسعید خدری این اخلاق حکایت کرد گفتند : تو این جمله دیدی؟ گفت : بیش ازین بسیار دیده‌ام و شنیده . و هرگز رنج خویش با کس حکایت نکردی و اگر بسیار روزها بی‌برگ بودی شکایت نمودی و وقتها بودی که عایشه بوی از خلل ادا شکایه کردی گفتی : یا عایشه ان اخوانی من اولی العزم من الرسل قد صبروا علی ما هو أشد من هذه کذباً فمضوا علی حالهم و قد نوا علی ربهم فما کریم ما لکم و اجزل ثوابکم ، یا عایشه ، برادران من از انبیا و رسل بر شدتها (۱۱۹ پ) و محنتهای بتر ازین صبر کرده‌اند و فاقها کشیده‌اند و هم دران رنج بدر گناه خدای رفته‌اند و ثواب و حسن مآب یافته‌اند . و من شرم دارم از خدای خویش بدیگری شکایت کردن .

و این جمله اخلاق اوست و صد چندین و صحابه او بعد از وی بوی اقتدا کرده‌اند . طریقت شعار از باب العلوم است که در همه احوال اقتدا بشریعت دارند و رسول را متابعت کنند و اخلاق خویش را بر محک سنت امتحان کنند و هر که در طریقت تصوف بدین اخلاق نباشد ویرا ازین طریقت هیچ فایده نرسد و هیچ نصیب نماند . و اصل این اخلاق یقین و بصیرت و معرفت است که هر کرا در دل شریفی و شکی باشد بحالت غرور خویش مقید گردد که بتهدیت این اخلاق نرسد . پس رونده می‌باید که بتکلف این درجه را طلب کند و بدین اخلاق بوی متخلق شود و آنچه از فیض الهی حاصل باشد نگاه دارد و آنچه نباشد بجهت او ریاضت و تهذیب نفس و تأدیب طبع حاصل کند که بیشتر احوال و اخلاق اکسایب است و آدمی در محل اختیار ماء ورست جهد باید کرد تا سیه بزرگان حاصل آید و قرآن فرموده است که : وجاهدوا فی الله حین یجاهدکم . و لا تفتنکم الاعداء و انفسکم

لِنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۱. و در شریعت آمده است : قَخَلَقُوا بِأَخْلَاقِ الْقُرْآنِ . و چون سر تا سر اخبار و قرآن بتخلق فرموده است آنچه فرموده اند آنچه یابند نگاه باید داشتن و آنچه نیابند بجهد و طلب و تعب و کسب حاصل باید کردن لَيْسَ التَّجَلُّ فِي الْعَيْنَيْنِ كَالْتَّجَلُّ . (۱۲۰ ر)

۱- قرآن ، سورة عنكبوت (۲۹) آیه ۶۹ : وَالَّذِينَ ...

اصل روم در آداب و عادات این طایفه

و در وی پنج فصل است .

فصل اول در آداب زندگانی کردن

بدانکه زندگانی کردن میان آدمیان بعلم و کفایت بهتر از آنکه بتصنع و حیلت . و هرگز معیشت هیچ کس بتنهایی میسر نمی شود که پادشاه عالم بحکمت لطیفه و صنعت ظریفه خود چنان تقدیر کرده است که بندگان جمله کار یکدیگر میکنند بسعاونت و چون بنگری جمله کار خویش کرده باشند بحقیقت . و چون به متعلق اند بی تعاضد و تعاون عیش دنیا نباشد و احوال معیشت دنیا تکمیل و تکمیل معنی بجنس زندگانی منوط است که زندگانی کردن بر مراتب است یا بصورت شرع است چون با اهل و عیال . و یا بتحکمه مروت است چون با خدم و رعایا . و یا بعزات و خلوت است با خود تنها یا با استفادتست با بزرگان . و یا با اهل است با اینای جنس . یا بالفت است با اشیاء و افعال جهانش .

و هر قوهی را و هر صفتی را از اصناف آدمیان است . و بصورتی دیگر شده اند ایشانرا با یکدیگر مصاحبت و مجالست بوجهی است حاصل عقل انسان و

۱- در نسخه اساس از کتاب لغت نامه کاتبی آمده است : یا به او و او را

۲- در نسخه اساس : یا ، بنیاس عقل جمله اصلاح شده .

لایق ایشان باحوال ایشان که چون^۱ یکی از طایفه‌ای در میان طایفه‌ای افتد غریب باشد و تنها ماند و بشدت و مشقت زندگانی تواند کردن چنانکه فقها را خاص نسقی و صوفیان را خاص طریقتی و ملوک را معین مرتبه‌ای است و علما را در علوم خویش متفاوت و مرتب‌اند بر حسب ادراکات خویش (۱۲۰پ) طریق دارند در اخلاق و وجود باشد ایشانرا در مصاحبت تا زندگانی حکما نه بر مثال زندگانی فقها باشد و ۵ احوال متطبب نه چون احوال منجم باشد. در طریقت نیز مرتبه^۲ مرید مبتدی نه چون طریقت منتهی باشد و حکم غریب نه چون حکم مقیم باشد که مقیم و ساکن را بضرورت تحمل اثقال و تهیئت آمال مسافر بیاید کرد.

پس هر قومی را طریقتی است خاص ملایم طبع ایشان که چون^۲ بهم رسند آن وجه زندگانی خویش بینند بسازند. اما ارباب طریقت را درین قاعده^۳ تصوف بنا بر معانی و اخلاق شرع است نه بر مرادات طبع و قواعدی که در طریقت بمصاحبت و مجالست و معاشرت و محاورت ممهّد کرده‌اند اساس آن بر هوا و طمع و غرض دنیاوی نهاده‌اند که در جمله احوال اقتدا بشرع کرده‌اند و در همه کارها مصلحت نگاه داشته‌اند نه غرض لاجرم بطریقت زندگانی کرده‌اند بوجهی که هم با ملوک سازد هم با حکما هم با علما و فقهای متدین که اگر چه این طریقت خاص است ۱۵ و از طرق برگزیده اما معانی و فواید و خلاصها [ی] مقالات و احوال و افعال و^۳ دیگر اصناف آدمیان درین مقالات و طریقت مستجمع است. و هر خیر و نیکی که در میان هر قومی باز شاید دیدن در میان طایفه طریقت موجود باشد و هر چه دیگران را از اخلاق و آداب بتکلف حاصل باید کرد این طایفه را محصل باشد اما بتقدیر ربانی و اما بتدبیر انسانی لاجرم در میان هیچ قوم بیگانه نباشند و پیوسته مصداق ۲۰

۱- رسم خط نسخه^۳ اساس : کچون .

۲- رسم خط نسخه^۳ اساس : کچون .

۳- بظاهر « و » زائد می‌نماید ؛ شاید هم کلمه‌ای از قلم افتاده است .

حالت خویش ازین ساخته باشند لَمَّيْلًا قَاسُوا عَلَيَّ مَافَاتِكُمْ^۱ (۱۲۱) . و در خیر و شر^۲ شرع سازند نه باطبع و همیشه متابع این آیت باشند : وَمَا آتَيْنَاكَ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَايْنَاكُمْ^۳ عَنْهُ فَانْتَهُوا^۴ . و بعلم و حکمت و همت و مروت و رزانت آراسته باشند . و با همه طوایف آدمیان زندگانی دانند کردن زیرا که با یکدیگر مدهانت و محابا نکنند و بمصلحت و نصیحت و تغییر و تبدیل اخلاق و احوال^۵ زندگانی کنند .

و هر که در نفس خویش مهذب و مرتاض است بهر جا که رسد مستوحش نگردد بل که جمله با وی مؤانست طلبند چنانکه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت : اگر يك تاموی را سری من گیرم و سری جهانیان هرگز نگسلد که هر گاه که ایشان بکشند من فرا گذارم . در محابا باخلاص چنین بوده اند و در سخا خاصه او چنانکه منقول است و معلوم است آن از کمال نفس مطمئنه است که در هر منزل حق آن منزل بدانند و ازینجاست که گفته اند : رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً عَرَفَتْ قَدْرَ نَفْسِهَا وَ امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفته است : من عرف نفسه فقد عرف ربه .

پس آداب زندگانی کردن با مردم آنست که اول از شر و فساد دست و زبان کوتاه کند تا بعار غیبت و دروغ و تقبیح احوال و تفحص در عیوب و مانند این نیفتد که چنین مساوی قناع از زندگانی جدا کند و قبال علمه السلام : المسلمون من سلمة المسلمون من لسانهم و جده . و در همه احوال حق مردمان بر خویشان زیادت اران بیند که حق خویش بر مردمان . و بمال مسلمانان طمع نکند که الخیر عند الله طمع .

۱- قرآن، سوره حدید (۵۷) آیه ۲۳ .

۲- در اصل : خیر و شرع ، بقیاس معنی جمله اصلاح بند .

۳- در نسخه اساس : نیادم ، اصلاح بند .

۴- قرآن، سوره حشر (۵۹) آیه ۷ .

۵- کلمه مطمئنه ، در نسخه اساس با دو نقطه با دو باره عمده ، و سینه سده است .

مانند دیگر موارد مشابه در این کتاب که هم نشانه عمده و هم دو نقطه با دو باره است .

طمع مروت را تباه کند . و پیوسته بر راستی و امانت و صدق (۱۲۱پ) و احترام و توقّر مسلمانان زندگانی کند که رسول علیه السلام گفته است : **لَا تَحْقِرَنَّ أَحَدًا مِّنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ** ، و هیچ کس را از مسلمانان حقیر نشمرد که خرد مسلمانان بر درگاه خداوند عزوجل بزرگ است .

۵ پس جمله آداب زندگانی با مردمان نگاه باید داشت که درین خبریست مجمل و مجموع که رسول علیه السلام بوهربیره را وصیت کرده است در پنج کلمه . یکی این که فرمود **كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ** ، گفت : پرهیزگار باش تا عابدترین آدمیان باشی . و چون آدمی ورع را حلیت خویش سازد در دلها محبوب گردد و همگنان بزندگان او تقرب کنند . و دوم **كُنْ قَنِيْعًا تَكُنْ أَعْنَى النَّاسِ** ، گفت : قانع باش تا توانگر ترین مردمان باشی . و چون قناعت صفت خویش سازی در زندگانی کردن از مردمان آسوده تر باشی و مردمان از وی آسوده که بیشتر خلافها که میان مردمانی افتد از زیادتی طمع و حرص می افتد . و سوم گفت : **أَحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تَحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُسْلِمًا** ، در حق مسلمانان آن خواه که در حق نفس خویش خواهی تا مسلمان باشد که چون آدمی بلا و رنج کسی نخواهد هیچ کس رنج و بالای او نخواهد مگر کسی که طبع شری دارند و بحکم شیطان باشند : و گفته است : **لَا يَسْتَكْمِلُ إِيمَانُ امْرِئٍ حَتَّى يُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ** . و چهارم گفت : **وَإِحْسِنْ جِوَارَ مَنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا** ، با همسایه همسایگی نیکو کن ، در رنج و راحت باوی یکی باش تا مؤمن باشی که همسایه را حق بسیارست در شرع چنانکه سید عالم علیه (۱۲۲ر) السلام گفت : جبریل چندان در حق همسایه مرا وصیت کرد که گمان بردم که همسایه را میراث خواهد داد ، **لَا يَزَالُ جِبْرِيلُ يوصيني بِالجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورَثُنِي** . و پنجم گفت : **وَأَقْبِلِ الضِّحْكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضِّحْكَ قَمِيَتْ الْقَلْبَ** ، بسیار بخند که خنده بسیار دل را بمیراند زیرا که چون خنده بسیار شود از غلبه هزل از امارت نفس اماره است و چون او غلبه کند

۱ - کلمه « فرمود » از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

دل مغلوب گردد و بخنده بسیار قدر و نهاد مردم در چیزها کمتر شود و مروت را زبان دارد و برای این حکمت است که پادشاه عالم در کلام مجید فرموده است
فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا^۱.

چون کسی در زندگانی کردن با مردمان این آداب نگاه دارد و پرا زاهد دانند و زهد این است که الغنى اليأس عمافي ایدی الناس و چون زاهد شد همه خلق او را بدوستی گیرند و همه حق او دانند.

و اما آداب زندگانی کردن با اهل و عیال آنست که پیوسته بر ایشان شفقه برد و مال از ایشان دریغ ندارد و بایشان طمع نکند و بقصد عیب ایشان نجوید و چندان که تواند فرپوشد و سیاست ببا شفقت بهم از ایشان منقطع نکند . قال علیه السلام لا ترفع عنك عن اهلک و چنان داند که اهل و عیال او جوارح و اعضای او اند هر کسی را بمحل خویش بدارد و یکی را کار دیگری نفرماید. و بتودد زندگانی کند. و فرزندان را در مراعات برابر دارد که سید علیه السلام چنین فرمودست . و عیال را بنفقه و تعهد رعایت کند و پیوسته خشم را غالب ندارد و بر سر اهل تکبیر (۱۲۲ پ) نکند و همیشه وفا حلیت خویش دارد .

و اما آداب با موالی آنست که پیش ایشان از طیبیت و مزاج و کثرت اسرار و حرکات نا موزون بجملمگی صیانت کند و هیبت و سیاست بر قاعده دارد و ایشانرا از آن بار خدمت نکند . و حق ایشان در خورش و پوشش بشناسد همچنانکه حق خویش . و اگر چه ذل عبودیت دارند آخر هم انسانیت و مشابعت صورت دارند . و ایشانرا با حکام شرعی مطالبه کند تا دلیل نکرده و در معاصی اجازت ندهد . همچنانکه حقوق^۲ از بندگان در خواهد حق خدای و رسول باشد . از آن در خواهد .

۱ - قرآن ، سوره توبه (۹) آیه ۳۶ .

۲ - این کلمه در نسخه اساس بر نقطه است و روی آن نشانهای که سید سید و ابن

حاشیه - بزی در این باب مذکور نیست . در شرح و تفسیر سید سید و ابن

۳ - بنابر همین بنظر می رسد که در این کلمه ای از قبیل و سید سید و ابن

افتاده و شاید بوده است : حقوق - مدد - سید سید و ابن سید سید و ابن سید سید

و در رعایت احوال ایشان چنان کند که رسول و صحابه کرده‌اند . و منقول است که عمر رضی اللہ عنہ در وقت خلافت بسفر می‌شد با غلام خویش مناوبه نهاده بود يك روز وی بر اشتر نشست و غلام زمام گرفت و يك روز غلام را را کب کردی و عمر زمام گرفت . اما آداب با رفیقان و مصاحبان در سفر و حضر . باید که پیوسته راحت ایشان

- ۵ ایثار کند بر راحت خویش و برای غرض دنیاوی هیچ وحشت نکند . و در بقعه‌ای که باشد با بزرگان حرمت نگاه دارد و پیران را تعظیم کند و پیوسته بخدمت ایشان قیام کند و بار خود بر دیگران ننهد و یار را در بدو نیک نگاه دارد و قال علیه السلام **أَدْصُرُ أَحْسَنَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا** . در سفر چندانکه تو اند معاونت کند و در حضر خدمت کند و بر بزرگان زیادتی نجوید و بقوت و حرکت تعدی نکند . و در بقعه‌ای که ساکن باشد جماعتی بهم^۱ حق بقعه و رفیقان نگه دارد و از هر چه ضرر از آن بیکدی (۱۲۳) از رفیقان باز خواهد گشتن در باقی کند و خود را هیچ محابا نکند و عیب هیچ برادر طلب نکند . و پیوسته متابع و مساعد باشد و هر گز طمع متبوعی ندارد و هیچ قصد مخالفت نکند . و شریعت را عنوان افعال سازد و طریقت را ترجمان احوال کند . و هر چه از بزرگان بیند مقبول کند و بحسن الظن تلقی کند . و از رنج رسانیدن یکباره خود را توقی کند و اگر چند بسیار علم و عمل دارد در میان جمع تطاول نکند و تفاخر ننماید و خود را کمترین ایشان شمرد تا محبوب و مقبول باشد و آنچه طلب کند بیابد^۲ . و هر پیری را پادشاهی شمرد و هر منتهی را قبله‌ای داند و هر مریدی را برادری شمرد و جمله را از خویشتن بهتر داند تا نسیم گل حقیقت بیابد . و از سید عالم علیه السلام که بزرگترین اهل جهان بود آداب زندگانی کردن بیاموزد وی گفت : **أَدَبُنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي** . و در میان جمع از خود بسیار نگوید که جابر بن عبد الله الانصاری بدر حجره مهتر رفت . گفتند کیست؟ گفت : **أَنَا** ، مهتر می‌رفت و میگفت : **أَنَا أَنَا كَادَةُ انْكْرَاهٍ** . و چون ویرا مطالبت کند اما بحق و اما بوجهی دیگر با اعتراض و جدال

۱- کاتب زیر این کلمه در حاشیه نوشته است « خ » بی هیچ توضیحی .

۲- کلمه « بیابد » در نسخه‌ی اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

مشغول نشود و زود بعیب و عجز مقرر گردد^۱ و الحاح نکند و یکباره معترف گردد و جرم بخویشتن فرا گیرد و متواضع و متذلل گردد و بصف النعال رود و بزبان عجز عذر خواهد و بصدق نیت استغفار کند چنانکه صدق او دیگران را معلوم شود تا دلها از وی نفرت نگیرد. و از پدر خویش آدم علیه السلام (۱۲۳ پ) بیاموزد که بیک دانه گندم سیصد سال استغفار میکرد. و در همه احوال محکوم و مأمور باشد و مستمع و مستفید و طالب و جد را برهزل غالب دارد و خدمت بر حرکات خویش ظاهر کند و هر چه کند و گوید جانب دیگران طلب کند در آن حرکات و سکنات.

و این آداب و مهمات ارباب تصوف است و بیش ازین باضعاف اضعاف که قصه آن دراز باشد تا قدر طریقت بر قاعده بماند و بدانند که بقعه ای که بنام ایشان بنا کنند مسجد است بحرمت نشیند و چنان زندگانی کند که در بیت الله کنند تا فایده سخن ظاهر شود و ایزد تعالی بحسن نیت با بنده کار کند.

آداب زندگانی کردن با ملوک و بزرگان هم ازینجا قیاس باید گرفتن. محقق صاحب بصیرت را این قدر تمام باشد که بر بسیار آداب و اخلاق نیکو دلالت کند چنانکه با همه اصناف مردمان بدانند زیستن که این آداب کلی است نه جزوی.

فصل دوم در آداب جامه پوشیدن

بدان که جامه پوشیدن غرض در آن عورت پوشیدن است و حفظ شخص از آفات هوا چون گرما و سرما و بهترین لباسها آن باشد که حلال و نمازی باشد و مساجد فقیر^۲ و جامه که در وی ابریشم باشد مردان را مکروه است و هر چند جامه خشن تر از آفت رعوت و تحریک شهوات دورتر، که چون جامه متعلمان پوشد از این الثیاب تکبیر بدید نفس اماره و رعوتی ظاهر گردد و شهوات متحرک شود بسبب التذکره^۳ و ادبها علیهم السلام احترام از کرده اند از جامه های نرم و نیکو و همیشه جامه خشن پوشیده اند (۱۲۴ ر) چنانکه از سید عالم علیه السلام روایت کرده اند که گفت چون موسی

۱ - در نسخه اساس : نکردد ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد.

۲ - قرآن، سوره مدثر (۷۴) آیه ۴ .

علیه السلام با خدای عزوجل بطور سخن گفت جبّه پشمین و کلاهی و ازاری پشمین پوشیده بود کمان لبس الصوف . و رسول علیه السلام پیوسته صوف پوشیدی و جمله صحابه بران بوده اند که همه صوفهای سبز پوشیده داشتند .

و رسول علیه السلام گفت که شبی جبریل علیه السلام بعد از نماز خفتن بنزد من آمد ، دست به پوست او فرو آوردم مویها بدست من می آمد . گفتم یا جبریل ما هذا الشعر؟ قال ذوی من الصوفی قال او قلبس الصوفی قال نعم والله لبس حملته العرش من الصوفی ، گفتم : یا جبریل این مویها چیست ؟ گفت : جبّه پشمین پوشیده دارم . گفتم : یا جبریل چون است با لطافت ملکی خشونت صوف می برداری ؟ گفت : یا رسول الله بخدای که جامه حمله العرش صوف است .

و این صوف جامه خشن است و وجهی از ریاضت بوی حاصل می آید که تن در وی آسوده نباشد و خواب غلبه نکند تکبر و عجب و رعونت در درون پدید نیاید .

و باید که جامه پاکیزه برای اظهار نعمت ربّانی پوشدنه برای رعونت نفسانی و هر جامه که نیکوتر در اوقات عبادت و نماز کردن پوشد . و جامه دراز ندارد که هر چه از کعب گذشت و بال باشد و آستین نیز دراز ندارد که سید علیه السلام جامه چنین داشتی که کعب او از دامن و ازار پیدا بودی و آستین تا سردست کردی و فراخ نبودی . و بهترین جامهها سپید بودی ، قال علیه السلام خیر کیمابکم البیض .

و اگر جامه نو باشد و اگر نباشد کهنه را نگه باید داشتن و پاره بر دوختن (۱۲۴ پ) که برکت عبادات در آن باشد . و مرجع صوفیان از آنجا درست آید که آدم را پیراهن از بهشت بیاوردند چون کهن شد پاره بر وی میدوخت تا بوقت مرگ با خویشتن داشت . و سید علیه السلام عایشه را چنین فرمود که آن جامه که در عبادت کهن کنی ضایع مکن ، پاره بر آنجا دوز تا برکات بتو می رسد . و روزی سید علیه السلام در حجره رفت عایشه را دید که پاره بر جامه می دوخت . گفت : چه میکنی ؟ گفت : ارفع ذوبی . قال : احسنت یا عايشة لا تضعی ذوبا حتی ترقعیه فإنة لا جدید

لَيْمَنَ لِأَخْلَقَ لَهُ، گفت : نيك ميکني يا عايشه هيچ جامه بميفکن تا پاره برندوزی که هر که را کهن نباشد نو نباشد .

- و چون جامه وليبی يا عزيزی از عزيزان طريقت بفرط وجد و غلبه سماع که مرد در خود نگنجد خرقة کند آن نصيب را بتبرک بر جامه بايد دوخت يا برسجاده تا هر عبادت که با آن کند بروزگار او پيوند . و رنگ کبود شعاری است اين طایفه ۵ را که هر طایفه ای را از طوائف رنگی و شعاری گشته است چنانکه خلفا را سیاه که سیاهی بسياست نزدیک ترست و جنود را سرخ و لعل و سبز که اين رنگها بطرب نزدیک ترست و قومی ديگر را سپيد که سپيد سلامت و ديانت نزدیک ترست . و همه رنگها چون سبز و سپيد و سیاه جامه پوشند اما کبود شعار اهل طريقت است که کبودی بدرد والم و مصيبت نزدیکست و ايشان خود را در غلبه طلب و نقصان اتفاق ۱۰ و شوق وجد اين مغبون شمرند و بابتلا بدین دارالغرور و حبس و تعلق بشخص و قوتها [ی] او خويشتن را (۱۲۵ ر) مصيبت زده و غمناک دانند . و از ملامت و رعونت و مملکت و فرح و طرب برخاسته اند باضطرار جامه کبود کرده اند و در طلب عنایت آسمانی آسمان گونه پوشيده و هر که را از هوا و رعونت و غلبه شهوت و دواعی بشریت در آیدی هيچ جاذب و متقاضی مانده باشد ويرا اين جامه نشاید پوشیدن که ۱۵ مدعی باشد بحالات کاری که وی از آن دورست و قال عليه السلام المتسبغ بجمال السلام كالجس تجبي زور .

- و صحابه بیشتر مرقع داشته اند . و عمر خطاب رضی الله عنه بابتدا [ی] خلافت پيراهنی در پوشيد و پاره پاره برگ خرما و پوست و ديگر چیزها بروی می دوخت . تا باخر عهد هفده من شده بود و هم دران مرقع جان بحضرت تسبیح کرد . و بعضی ۲۰ مشايخ که خود را خواستند که بدین حلیت مشهور کنند و اهل بیت این رنگ در خويشتن بنده نمودند خود بهیچ جامه از عوام متميز نداشتند چون جيب رحمة الله عليه

۱- کلمه « این » زائد نماید . در آن که کلمه ای در این - ا از قلم افتاده باشد .

مقابل این سطر در حاشیه نوشته است : خ .

که پیوسته جامهای سپید می پوشید دیگر بزرگان نیز بوده اند .
و در جمله رونده باید که خود را بهیچ علامت معروف نکند و برنگ و جامه
و مرقع قانع نباشد و این معنی که ارباب طریقت بدان مخصوص اند طلب کند و
در حرّقه افزاید نه در حرّقه که حرّقه علامت حرّقه است نه دلیل حرّفت و جنید در
وقت خویش چنین گفته است : کادت طریقتنا هذیه حرّقه فصارت حرّقه ، گفت این
کار بزرگوار سوزی بود اکنون با رنگی افتاده است . و بزرگان گفته اند : ثانت
المراقع احراماً علی الدین فصارت مزابل علی الجیف . و چون بزرگان (۱۲۵ پ)
جنید و واسطی و ابن عطا و بصری و بلخی و دیگر بزرگان که اکابر بوده اند و سادات
طایفه بودند چنین می گفتند اکنون تباه تر و مستخف تر الاقلیل و این القلیل با این همه
چندان عزت است که بر همه احوال همه اصناف مردم ترجیح دارند .

در جمله رونده می باید که بدین چیزها التفات نکند و جمله احوال خویش
را در رفتن و خوردن و پوشیدن بسنت آراسته دارد و جامه چنان پوشد که کفن
مردگان باشد تا در آخرت حلهای روحانیان بوی دهند و لباسهای پیامبران در وی
پوشانند بفضل اللّه و منه .

فصل سوم در آداب طعام خوردن

بدان که حق تعالی آدمی را چنان آفریده است که پیوسته بتحلیلات فضلات
از وی خرج میشود و بغذا آنرا بدل حاصل می آید تا پیوسته آدمی از طعام و شراب
تقویت و تغذیت و تربیت میکند خویشتن را و آنچه می رود عوض آن از طعام
حاصل میکند و مدد قوت از غذا می ستاند . و چون غذا از حلال سازد عبادت تولّد
کند و چون بحرام پرورش دهد قوتهای شهوانی غالب گردد و آفات تولّد کند و
آدمی را بر معصیت دلیر کند و ازینجاست که سید عالم علیه السلام گفته است
کُلْ لَحْمٍ نَبَتَ مِنَ الْحَرَامِ فَالْشَّارُ أَوْلَى بِهِ ، گفت : هر آدمی که بحرام گوشت او پرورده
باشد دوزخ را شاید و بس یعنی از آن حرام ویرا قوتها زاید که جاذب گردد بمعصیت و

- مانع^۱ شود از عبادت و چون معاصی بسیار گردد شخص مستحق دوزخ باشد .
- اول شرط آنست که آنچه خورد حلال خورد و چندانکه تواند از محرّمات (۱۲۶ر) و مشتبهات حذر کند و خود را رخصت ندهد و از حلال بمقدار ضرورت کفایت کند و بجد و جهد تمام لقمه حلال طلب کند که **طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ** . چون لقمه حلال بدست آرد تنها نخورد بل که نخست مساعدی بدست آرد که رسول علیه السلام گفتست : **شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكَلَ وَحْدَهُ وَتَمَنَعَ رِفْدَهُ** . و به نیت عبادت کردن خورد چون دست^۲ بطعام برسد و آنگاه که دست باز گیرد ابتدا و انتها به بسم الله والحمد لله کند . و لقمه خورد برگیرد و بحرمت دست بطعام برد نه بشره قال علیه السلام : **الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعَاءٍ وَاحِدٍ وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ مِعَاءٍ** .
- و الوان طعامها طلب نکند که تنعم پسندیده نیست . و چون طعام خورد خود را باوراد اذکار مشغول کند که رسول علیه السلام گفته است : **اذْهَبُوا طَعَامَكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ** . و چون با کسی طعام خورد طریق ایثار و تقدیم سپرد و در همه اوقات طعام خوردن اقتدا بامر الهی کند که **كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا**^۳ و قال تعالی : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ**^۵ . و نان بسفره خورد و اقتدا بسید عالم علیه السلام کند که وی هرگز نان برخوان نخورد اجتناب از تشبه بفراعنه که سید عالم علیه السلام پیوسته نان بر سفره خوردی . و اگر پیش از طعام دست بشوید چنانکه پس از طعام نیکوتر باشد که سید علیه السلام گفته است : **الْوَضُوءُ فِي قَبْلِ الطَّعَامِ**

۱ - در اصل : تابع ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد . در نسخه اساس بر اساس
«خ» نوشته شده که شاید در بوط به همین دلمه باشد .

۲ - در اصل : بدست ، بقیاس معنی جمله و با توجه به «دست» و «دست»
بطعام برد ، - که کمی بعد آمده - اصلاح شد .

۳ - قرآن ، سوره اعراف (۷) آیه ۲۹ .

۴ - در نسخه اساس : یا ایها

۵ - قرآن ، سوره بقره (۲) آیه ۱۶۷ .

يَنْفِي الْفَقْرَ وَبَعْدَهُ يَنْفِي الدَّمَمَ .

و بدانند که هر طعام که با جماعت بر سفره خورد آنرا هیچ حساب نباشد .
 و در اخبار منقولست که هرگز ابرهیم علیه السلام (۱۲۶ پ) تنها طعام نخورده است
 و روزهای بسیار بگذشتی که منتظر رفیقی بودی تا با وی طعام خوردی آنگاه طعام
 خوردی . و احوال این طریقت جمله مستخرج است از احوال انبیا، اخلاق این طایفه
 باید که مماثله گیرد با اخلاق انبیا علیهم السلام چون امروز متخلق باشد با اخلاق انبیا
 فردا متعلق شود بفترک دولت انبیا که يَمُوتُ الرَّجُلُ عَلَيَّ مَسَاعِشَ عَلَيْهِ وَيُحْشَرُ عَلَيَّ
 مَسَامَاتٍ عَلَيْهِ . و از آنچه خورد نخست نصیبی بدرویش مستحق دهد تا بر که آن صدقه
 باقی طعام را حلال گرداند . و در اخبار آمده است که حق تعالی بیعقوب علیه السلام
 وحی فرستاد که این همه که بتو رسانیدم و فرزند را که از تو جدا کردم و ترا بذل
 هجر و فراق باز بستم سبب این همه رنجها آن بود که وقتی در خانه قربان کرده
 بودی و طعام ساخته و درویشی بدرسرای تو آمد ویرا محروم باز گردانیدی و آن
 طعام شما بکار بردی . اکنون یا یعقوب ، طعام بساز و بفقرا ده تا ما عزیزان ترا
 بتو باز رسانیم .

پس در طعام دادن چندین برکت است و چندین فایده و دولت و سید علیه
 السلام گفته است: اطعموا الـطَّعَامَ . و طعام خوردن ضرورت حیوانی است اما طعام
 دادن از اخلاق الهی است باید که آنچه دهد بی منت دهد و آنچه خورد بحرمت
 خورد . و بوقت غذا خوردن نیت کند که این لقمه مدد عبادت خواهد کردن تا
 بر وی وبال نباشد و در قیامت از عهده حساب بسرعت بیرون آید و در بهشت برزق
 کریم برسد .

فصل چهارم در آداب سفر

بدان که آدمی در عالم دنیا مسافرست (۱۲۷ ر) و از اول فطرت در سفر

۱ - بقیاس معنی جمله و تشابه « شما و تنها » شاید « تنها » باشد . صورت بالا نیز
 مفید معنی تواند بود که برای ضمیر « شما » فعل مفرد « بکار بردی » استعمال شده باشد .

افتادست، از عالم عدم منازل و مراحل گذاره کرده تا آنگاه که بسرای وجود رسیدست و در اطوار خلقت تردد کرده و در دنیا هم منازل می گذارد تا بقیامت رسد. و کسی که بحکمت و حقیقت در سفر باشد باید که بظاهر صورت نیز در سفر باشد در اقالیم دنیا تا بر عجایب صنع ایزدی مطلع میگردد. و برین حیوة اعتماد نکند و همچندان^۱ بجان از عالم غیبی سفر کردست و بر منازل امر و ارادت گذشته و اکنون در منازل هفت گانه سفر کرده چون علقه و مضغه و سلاله و دیگر منازل، و بشخص از خاک سفر کرده و همچنین در منازل صبی و طفولیت و کهلویت می رود و برین قاعده مسافر خواهد بودن در منازل عمر تا آنگاه که در اقالیم آخرت افتد و منازل گذراند چون گور و حشر و صراط و موقف و دیگر مراحل همچنین می باید که تا در دنیا باشی جان مسافر باشد همیشه در يك منزل توقف نکند که هرگز حکم آب روان با حکم ایستاده برابر نیست و هر دو مرتبه مسافر با مرتبه مقیم متساوی نباشد لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والنجاهدون فی سبیل الله^۲. الابد.

بتن سفر باید کرد در دنیا ولایات و اقالیم و مواضع عزت یافته و بقبور انبیا و مساجد رسل و آثار ایشان تبرک کردن و بجان نیز سفر باید کرد در عالم معانی و حقایق اوامر الهی را مطالعت کردن تا بدین اسفار و ائقال کسل از طبع برخیزد و آدمی در سفر با حرکت و رحلت خو کند و بداند که همچنانکه از شهر بشهر میشود از دنیا بآخرت می باید شدن. و چون مرض (۱۲۷ پ) و کسل برخیزد مرکب برودل خویش کند و در قطر مصنوعات غنیمت عبرت حاصل کند و برای این است که سید عالم علیه السلام گفته است : سافروا تصحروا وتعمسوا.

و سفر تن بقدم کنند و سفر جان بفکرت که فکرت جان را هم جلاست که حرکت تن را. و در سفر دینی بغرض دنیا نباید شد که آنگاه عزت سفر فایز شود

۱ - چنین بنظر می رسد که در این جا و کده ، از قلم افتاده باشد .

۲ - قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۹۷.

بل که غرض دینی باید چون زیارت مواضع مبارک یا تربت عزیزى از عزیزان
 طریقت . و باید که مسافر حرکت ببصیرت کند و به بیند که این عالم مثال عالم
 حقیقت است هر کجا میشود در آن مثال حقیقت او را عالم اصلی طلب میکنند و در
 و رای اشکال حقایق را بدیده دل می بیند . و چون در^۱ دارالحرب رود^۲ بنیت غزو
 ۵ رود^۲ و ذل اهل کفر بقهر بی علت الهی باز بیند و شکر نعت اسلام بگزارد. و چون
 در دارالاسلام رود رحمت و نعمت الهی بر بندگان بیند و شکر گوید که او از آن
 رحمت محروم نمانده است . و همچنانکه در دنیا سفر کند در خود سفر کند که ولایت
 شخص خویش سیر کند و اقالیم و ممالک و مهالك و معادن بشهرها و آسمانها و
 چشمهای آب و دشمنان و دوستان و حیوانات و ملائکه که در ولایت شخص بشری اند
 ۱۰ مطالعت کند و باز شناسد . و از حکمت حق تعالی عبرت برگیرد که قرآن بدین
 فرموده است : فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ^۳ . و بیشتر سفر نیت خود را بزیارت
 بزرگان مقصور دارد و بداند که مهم تر اسفار سفر قبله است که شرط رونده آنست
 که کعبه را زیارت کند و خود يك رکن از ارکان اسلام حج است و رسول علیه
 السلام گفته است : مَنْ مَاتَ (۱۲۸ر) وَلَمْ يَحْجَّ فَلَيْمَتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ
 ۱۵ نَصْرَانِيًّا . و حق تعالی در کتاب مجید خبر داده است که : وَتَدْعَى النَّاسَ حِجَّ
 الْبَيْتِ مَنْ اسْتَمْتَعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا^۴ . و دیگر سفر غزواست که سید علیه السلام گفته
 است که بعد از ایمان هیچ کار نیست فاضلتر از جهاد با کفار .

پس سفر کردن برین غرض دینی و تبرک کردن بزرگان موقوف و مقصور
 باید و از اغراض دنیاوی پاک باید که طریقت و تجارت با هم ن سازند . و رونده باید
 ۲۰ که در سفر دنیا پیوسته حساب سفر قیامت میکند و همچنانکه در سفر ظاهر

۱ -- کلمه « در » در متن از قام انقاد و کتب آن در حاشیه افزوده است .

۲ -- در نسخه اساس : زود ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۳ -- قرآن ، سوره حشر (۵۹) آیه ۲ .

۴ -- قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۹۱ .

زاد^۱ و راحله راست دارند برای سفر^۲ آخرت نیز زاد و راحله^۲ راست میکنند تا وقت مرگ ضایع نماند . و باید که مرید در سفر چندانکه تواند رنج بر خویشتن نهد به بار کشیدن و خدمت رفیقان کردن و ایثار راحت یاران ببدل زاد و راحله کردن . و پیوسته باید که در راه بر طهارت باشد و چون می رود بزبان ذکر میگوید و بدل از حقیقت سر می اندیشد و بیشتر بر حج و غزو و زیارت شام موقوف دارد و باید که بکثرت سفر کردن تفاخر و تطاول ننماید که بیشتر بهایم پیوسته در سفر باشند اما بحکم بی خبری هیچ خطر ندارند . و جهد کند تا نماز از اوقات فوت نکند و حق وقت ضایع نگذارد و از حقیقت سفر با خبر باشد که صحت و غنیمت که سید عالم علیه السلام خبر داده است در سفر دینی است و در حرکت فکری در عالم آخرت اما چون برای غرض دنیاوی باشد و مسافر در حرکات (۱۲۸ پ) از مخفیات حقیقت غافل ماند حاصل او از سفر الا رنج و مشقت نباشد که سید عالم علیه السلام گفت :

السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ . پس رونده باید که رنج سفر برای فایده دین و تحصیل علم بر خود نهد تا نعمتی مثمر باشد و مهتر علیه السلام چنین فرمودست که :

أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ .

پس مسافر مقبول عزیز آن است که مستفید باشد در حرکات خویشتن و طایب علم و حقیقت گردد در همه سفرها و بداند که رنجی که در راه خدای تعالی کشد بهتر از همه جهانست و خود بمقاصد بزرگوار نتوان رسیدن بی رنج و تعب . قال الله تعالی : لِمَ تَسْتَوُونَ بِالْعَيْبِ الْأَبْشَقِ الْأَذْنَسِ^۳ . پس از باب طریقت پیوسته مسافر باشند بقدم در دنیا برای مواضع عزیز و تبرک باشخاص بزرگ در ممالک زمین .

تحصیل اعتبار و اختیار و بدل در آخرت برای تحصیل راحت رفیق الهی و این

۱ - در اصل : زاد ، بقیاس جمله وتاد ، از الممه تمس پارس ، اصطلاح شد .

۲-۲ ، در اصل : آخرت را نیز دو راحله ، بقیاس ، من ساه و تاد ، از عبارت ،

اندکی بیشتر و نیز کمی پایین تر ، اصلاح شد .

۳- قرآن ، سوره نحل (۱۶) آیه ۷ .

سه اندیشه ببايد تا سفر مسافر بشرط باشد و خداوند تعالی بسفر صفت فرمودست
 كه وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ^۱.

فصل پنجم [مواظبت بر سنن شرع]^۲

بدان که اصل همه ادبها مواظبت است بر سنن شرع مصطفی صلی الله علیه
 ۵ وسلم زیرا که سید عالم علیه السلام چنین خبر داده است که : اَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ
 تَأْدِيبِي . و چون وی مؤدب از جهت حق بوحی گشت امت را بسننهای نیکو در
 شریعت پاک بی علت فرمود (۱۲۹ر) و هر که در سنن نبوی تأمل کند همه ادبها در
 وی پدید آید که هیچ ادب نیست زیادت از مواظبت بر سننهای نبوی . و ارباب
 طریقت جمله اخلاق و آداب از اخلاق انبیا گرفته اند و بطبع و هوای خویش هرگز
 ۱۰ اقتدا نکنند و برای نفس اماره اعتماد نکنند و در همه احوال تتبع شریعت کنند و
 آداب از احوال سید علیه السلام آموزند لاجرم مختار اهل عالم این طایفه باشند.
 و سیرت این طایفه در آداب آنست که هرگز تتبع احوال دیگران نه کنند که سنت
 چنین است اِنَّ مِّنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ كِتْمَانَ الْمَصَائِبِ . و پیوسته اسرار را حفظ کنند و
 هرگز افشای سر و اظهار عیب برادران نکنند و در وقت خدمت ایثار نصیب یاران
 ۱۵ کند و تحمل اثقال برادران حلیه خویش سازند بی منت و رعونت . و در حضر باید
 که از آنچه یابد از مهمات دیگران قیام کند و حرمت مشایخ نگاه دارد . و در پیش
 بزرگان خردتران آواز بلند نکنند و بر هیچ کس تطاول نجویند و از تعدی و تفاحش
 و تفاخر احتراز کنند و بهمه و جوه طریق احترام و تواضع سپرند . و هر چه کنند و
 گویند بحکم ادب و حرمت بمیزان سنت مصطفی سخته دارند و بآثار سلف اقتدا
 ۲۰ کنند . و در طریقت بهوای خویش هیچ بدعت و رسم نیارند و حرکات و مقالات
 مشایخ را قبله خود سازند . و بر کلمات و عبارات بزرگان طریقت بجهل انکار و

۱ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۷ .

۲ - بقیاس سطر بعد افزوده شد .

اعتراض نکنند

و در وقت رفتن و آمدن در بقاع این طایفه حرکات عنیفه نکنند و چون در بقعه‌ای شوند با ابتدا دست (۱۲۹پ) راست فارغ دارند و سلام نکنند و ساکن ظاهر و خایف دل و بتأنی در روند و بدست چپ پای افزار بیرون کنند و در حال وضو مجدد کنند و آنکه مقیمان را سلام گویند و بحرمت و ادب با سر سجاده روند و سه روز بیرون نشوند بعد از سه روز اگر دیرتر خواهند بود بخدمتی مشغول گردند .
و در بقعه از هزل و مزاح بسیار احتراز کند و در وقت سماع و سفره همچندان حرمت بجای آرند که در وقت نماز و در همه احوال تیامن نگاه دارد و هیچ حرکت بوقت طهارت^۱ در جامه پوشیدن و بیرون کردن در میان جماعت انبساط ننماید . و وضو و طهارت را آداب بسیار است که حصر آن این کتاب را دراز گرداند و طالب را این مقدار کفایتست .

و پیوسته در حضر و سفر مستفید و طالب و متأدب و خدوم باشد و در رفتن و گفتن و نشستن بر بزرگان تقدم نجوید و هر چند باشند متأخر شمارند خود را و احوال دل را رعایت کند که^۲ احوال نفس را . و طریقت را بشریعت پیراسته و شریعت را بطریقت آراسته دارد و نفس را بقید شریعت و طریقت بسته دارد . و در همه احوال و افعال باخلاق پسندیده و آداب نیکو متحلی باشند . و در همه اوقات نام نیک این طایفه و حرمت جمع و بقعه و رونق طریقت و قاعده نگاه دارد . و از مواضع تهمت صیانت کند . و خیانت را بامانت و هوا را بوفای و کسل را بجهت هزل را بجد و جهل را بعلم و عادت را بحقیقت^۳ بدل کند . و چنان باشد که در بیان را (۱۳۰ر) بایشان نیک افتد و هیچ کس را از ایشان در غیبت نبوفتند . اقتدا کرده

۱ - شاید چیزی از جمله اقتاده باشد بطریق : بخاند .

۲ - شاید بوده است : « نه » و یا « که » به - بین معنای بکار رفته است .

۳ - کاتب روی کلمه « حقیقت » نشانه‌های گذاشته و در - اشبه آورده است : دل .

باشند بسید عالم علیه السلام ، هر کجا رسند آثار برکات و احوال خویش ظاهر کنند که سید عالم علیه السلام گفته است که نشان اولیای خدای عزوجل آنست که چون دریشان نظر کنند از خدای تعالی یاد آید . و بنای این طریقت بر ولایت است و این طایفه بهمت متحرک اند . پس چنان باید که خلائق را بایشان نیک افتد تا دعوی بحقیقت باشد که خدای تعالی صادقان را دوست دارد .

نخاسته این کتاب

بدانکه این معانی و مهمات که ما بر طریق اختصار درین صوفی نامه یاد کردیم احوال و معانی است که این جمله در میان صوفیان باز یابد و موجود است. و این طایفه موصوف اند بدین احوال، و اگر کسی را دیده بر نیفتد آن از تیرگی دیده و تاریکی دل او باشد نه از خیانت این طریقت. و این جمله که نبشته شد از آنچه حقیقت قاعده تصوف است هم چنان است که قطره ای آب باضافت با بحری بنسبت کامل. و این جمله در یک شخص موجود باید تا آنکه که بر طریق مشایخت آن شخص را صوفی شاید گفتن. و چنان باید که صفت شود این معانی صوفی را که هر چه صفت نهاند عرض باشد بوقتی از اوقات یا بآفتی از آفات زایل شود که علم تادر ذکرست نسبان راه یابد چون علم عمل گشت هرگز بر نخیزد. پس این اخلاق از میان باید (۱۳۰ ب) که صفت صوفی شود تا هرگز زایل و متغیر نشود.

و ما باول شرط کرده ایم که هیچ سخن غامض و مشکل که آنرا بشرح حدیث باشد درین کتاب ننویسیم و بدان شرط قیام کردیم و یکبارہ بر سخن مشہر بقاییت کردیم که چون این معانی در دل منقوش گردد خود حقائق از بیابان آن دل متواند شود نا مکتوب و نامحفوظ. و اول تصوف این است که درین کتاب مکتوبست و نهایت تصوف آنست که این معانی نقش و رقم دل و حاصل حال گردد چنانکه در مرگ و زندگانی بر نخیزد که اول تصوف قول است و حقیقت احوال و چون حال

پدید آید تن و جان جمله زحمت شود . و حسین بن منصور حلاج را دران ساعت که بردار میکردند شبلی رحمة الله عليه از وی پرسید که: مَا التَّصَوُّفُ قَالَ أَوْلَاهُ مَا تَقْرَى وَآخِرُهُ سَتْرِي بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ، گفت : یا حسین تصوف چیست ؟ گفت : اول این است که می بینی و آخر پس سه روز به بینی که نه خبر ماند و نه اثر .

۵ و ما این کتاب بتازی نبشته ایم و از پرده اول و دوم و سوم درون رفته ایم ارباب حقیقت این معانی در کتاب عنصر باز طلبند تا باز یابند . و نهایت تصوف بفقیر است و فقر از قول و حال برتر است و آن در عالم الهیت روان باشد و نقش بی اثر در وجود عبارت و اشارت نیفکنده باشد . چون رونده صوفی میگردد آنگاه علم فقر در یابد چون از ان علم برخیزد از فقر نسیمی بوی رسد . و آن بابی است که این کتاب شرح آن برنتابد و چون از عهده بشرط ابتدا (۱۳۱ر) بیرون آمدیم آن بهتر که کتاب هم اینجا کوتاه کنیم تا بر خوانندگان دراز نشود .

۱۰ ایزد تعالی مبارك کناد و خوانندگانرا توفیق بتحقیق دهد و این معانی میسر کناد و بفضل و رحمت بی علت روزی کناد تا بعضی از آنچه در خاطرست بقلم آید بمدد رحمت الهی اذنه الرؤوف المنان الرحیم الرحمن .

۱۵ قدمت الرسالة المعروفة بالتصفيّة

في احوال المتصوفة والحمد لله اولاً و آخراً

والصلوة على خير خلقه محمد وآله وصحبه

و عترته الطاهرين والسلام

على يدى العبد الضعيف عبد الله بن احمد الاندواذى فى وقت الضحى من يوم الاربعاء [ء]

السابع من شهر ربيع الاول سنة سبع وسبع مائة غفر الله ذنبه و شكر سعیه

و تمت به صاحبه بكرمه (۱۳۱ پ)

تعلیقات

تعلیقات

ص ۵ س ۱۲ مائین عبید الاوفی قلبه عینان و هما غیب لیدرک بهما الغیب فاذا اراد الله
بعبد خیراً فتح عینی قلبه : در حدیقه الحقیقه (ص ۱۵۲) تألیف ابو الفتح
محمد بن مطهر آمده است :

ما من مؤمن الأوله اربعة عیون ، عینان فی الرأس و عینان فی القلب یبصر بهما اور
الغیب والشهادة، فاذا اراد الله تعالی بعبد خیراً فتح عینی قلبه. در احیاء علوم الدین
(۳/۴۴) نیز می خوانیم : ما من عبداً اوله اربعة عین : عینان فی رأسه یبصر بهما
أمر دیناه ، و عینان فی قلبه یبصر بهما أمر دینه. نیز رک. ص ۱۲۶ کتاب حاضر .

ص ۶ س ۵ روح حیوانی : و فلاسفه عموماً قائل به سه امر شده اند : قلب ، روح بخاری ،
و نفس یا روح مجرد و گویند قلب عبارت از جسم لطیف منویریة الشکل است
و مرکب روح بخاری است که روح حیوانی است و منشأ حیات و حس و حرکت
است و در تمام حیوانات هست و ساری در تمام اعضای بدن است و روح منویریة
مرکب نفس است که منشأ ادراکات کلیه و تعلقات بود و ذاتاً مجرد است و بدن
ترتیب روح حیوانی برزخ میان قلب و نفس ناطقه است و واسطه در تعلق نفس
ناطقه به ابدان است و در مقام تعریف آنها گویند : روح - یوانی عبارت از بخار
لطیف شفاف است که منبع آن تجویف قلب است و واسطه در تدبیر نفس است و
روح انسانی امر لطیف است که مستند عالمیت و مدرکیت انسان است و راکیب
و متعلق به روح حیوانی می باشد . (فرهنگ علوم عقلی ۲۷۸ - ۲۷۹ ، تبی

رك . ص ۵۹۷ : « نفس حیوانی » . افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی هم در رساله مدارج‌الکمال در موضوع روح و انواع آن نوشته است : « اما اجساد انسانی را روحی است یا بنده به آلات حسی ، و روحی است یا بنده درونی که قوت خیال و وهم خوانند ، و روحی خواهنده و جوینده ، و روحی که بدان از جایی به جایی شود ، و روحی که مایه غذا را به جای خود رساند » (مصنّفات افضل‌الدین ، ج ۱ ، مدارج‌الکمال ۳۱) . « و باز طبیعت حیات را نفس حیوانی خوانند » (مصنّفات افضل‌الدین ، ج ۱ ، عرض نامه ۳۹) .

ص ۶-۵ روح ناطقه : اما توضیح نفس ناطقه - که گاه مرادف روح (کشاف اصطلاحات الفنون ۵۴۱ ، رسائل اخوان الصفا ۱۴۹/۳ ، اسفار ۷۶/۴) و روح الهی خوانده شده است (فرهنگ علوم عقلی ۲۷۹ ، ۲۸۱) - آن‌که « نفس را سه مرتبت است که در مرتبت کمال نفس ناطقه گویند و عقل و صورت نوعی انسان هم نامند... وان النفس الناطقة عند الحکیم عبارة عن جوهر عقلی وحدانی لیس فی عالم العنصری و لافی عالم الاثیری و هو عالم السموات بل لا يتصور وجوده فی عالم الاجسام لانه لو كان فی عالم الاجسام لم يتصور ان يدرك وحدة الحق » (رسائل صدر ص ۲۶۶ ، فرهنگ علوم عقلی ۶۰۰) .

ص ۶ س ۷ سپیده : سپیده در لغت بمعنی روشنی صبح صادق است و یا سفید آبی که زنان بر روی مالند (برهان قاطع) ولی در این جا بمعنی « سپیدی » است .

ص ۷ س ۱-۲ صفت خواهیم کردن : صفت کردن در این جا بمعنی وصف کردن و توصیف کردن است چنان‌که در کتاب هدایة المتعلمین فی الطب نیز می‌خوانیم : « و جالینوس کتابی کردست به حرکات معترض اعنی حرکات که بتوان صفت کردن - مر آن حرکت را چون سکندر زدن... » (ص ۶۰) : « و گر همه را بجمله صفت کنی بر این مثال آید » (ص ۸۸ ، نیز رک . ص ۸۹۳ فهرست لغات و ترکیبات) .

ص ۷ س ۸ هر کسی در حق ایشان عبارتی دیگر کنند: در این جمله دیده می‌شود که فعل مربوط به « هر کسی » جمع آمده است و اگر جمله‌های بعدی را هم مربوط به آن بگیریم به همین صورت است . در صفحه ۱۰۸ نیز آمده است : « لاجرم هرذاکری در خورد خود جزا یابند » . در قابوس نامه (ص ۱۶۸) می‌خوانیم :

« هر کسی که آن دیدند آن تاجر را ملامت می کردند . » . در شاهنامه نیز فعل
 « هر کسی » هم بصورت جمع مخاطب و هم بصورت جمع غایب بکار رفته است :

سپاه پراگنده گرد آمدند همه هر کسی داستانها زدند
 (۸۶۷/۳)

بر اندازه بر هر کسی می خورید به انجام و فرجام خود بتگرید
 (۲۱۳۶/۳)

شواهد دیگر : دیدند هر کسی (۶۲/۱) ، هر کسی خواندند (۱۵۹۱/۶) .
 سیاست نامه (ص ۲۶۱) : « هر کسی به خانه خویش باز شدند » (نقل از شاهنامه
 و دستور ۲۴۲ و ۵ ح) . « تا این نامه به دست مردمان افتاد و هر کسی دست بدو
 اندرزند » (مقدمه شاهنامه ابودنصوری ، هزاره فردوسی ۱۳۵) . « و اندر این
 چیزهاست که به گفتار مر خواننده را بزرگ آید و هر کسی داند تا از
 او فایده گیرند » (ایضاً ۱۳۷) . « هر کسی خویشان را دور کردند » (تاریخ
 بیهقی ۵۴) .

بر اسفندیار آفرین هر کسی بخواندند از اندازه افرون کسی
 (شاهنامه ۱۵۹۱/۶)

سپه را بفرمود تا هر کسی سازند کشتی و زورق کسی
 (شاهنامه ۱۸۴۸/۷)

بکنند هر گونه ای هر کسی همانا پسندش تپند کسی
 (فردوسی ، تاریخ بیهقی ۵۴/۴)

اما فعل مربوط به « هر کسی » مفرد نیز آمده است : « هر کسی شمل خویش کرد »
 (تاریخ بیهقی ۱۵۸) .

هر کسی از ظن خود شد یارمن از درون من محبت اسرار من
 (مثنوی چاپ نیکلسون ، دفتر اول ص ۳ ، شواهد اخیر نقل از دکتر ...)
 و جمع ۲۱۴-۲۱۵) .

حافظ نیز گفته است : « هر کسی آن درود عاقبت کار آید » (ص ۱۵۶) .

ص ۷ س ۸ عبارتی دیگر کنند : عبارت آوردن بمثل امیر خسرو و ...
 گفتن بکنایت است (فرهنگ فارسی) در نتیجه ۲۰ کتاب ... آمده است .
 « و قرآن ازان عبارت کرده : یا ایها الذین آمنوا ... و غیر در نتیجه ۱۰۱ :
 « چنانکه رسول علیه السلام عبارت کرده ... » .

ص ۷ س ۱۰ والجاهلون لأهل العلم اعداء : این مصراع در دیوان منسوب به علی بن ابی طالب (ع) آمده است . (ص ۲) :

الناس من جهة التمثال اكفاء
و قيمة المرء ما قد كان يحسنه

ابو هم آدم والام حواء ...
والجاهلون لاهل العلم اعداء

در احیاء علوم الدین ۷/۱ بیت اخیر با دو بیت دیگر به نام علی (ع) ثبت شده است .

ص ۷ س ۱۴ تا با سرهدایت افتد : با = به ، در کتاب حاضر مکرر دیده می شود :

« دست و پای از حرکت فرو ایستاده و حدقهها با قعر دماغ رفته » (ص ۵۹) ،
« بحکم تضرع با درگاه عزت رجوع کند » (ص ۸۰) ، « در روضات نعیم با
رؤف کریم بسپارند » (ص ۹۲) ، « با درگاه ماگریزید » (ص ۱۰۹) ، « آنکه
از خلوت بادعوت آمد » (ص ۱۰۹-۱۱۰) ، « بمراد و مقصود رسید و با خانه آمد »
(ص ۱۲۲) ، « و از عالم حس با سراپرده غیب و کله عقل خواست گریخت »
(ص ۱۳۰) ، « کدورت راه یابد ، از زیادتی با نقصان افتد » (ص ۱۳۵) ، « از
راه هوا با جاده وفا آید » (ص ۱۴۵) و بسیاری موارد دیگر . شادروان
ملك الشعراء بهار معنی این « با » را « به » ، بسوی ، نوشته اند و از جمله مثالهای
زیرین را آورده اند : « بوالحسن عقیلی را نزدیک پسر فرستاد به پیغام که : ما
را امروز مراد می بود که شراب خوردیمی و تو را شراب دادیمی اما بیگانه است
و ما مهمی بزرگ در پیش داریم ، راست نیامد ، بسعادت بازگرد که این حدیث
باری افتاد » (تاریخ بیهقی ۱۳۳) ؛ « از هندوستان کوهی برگیرد و بسوی
مشرق همی رود تا صور و ازان جا با ناحیت شمال فرود آید » یعنی بسوی ناحیت
شمال (حدود العالم ۱۹ ، نقل از سبک شناسی ۱/۳۸۸) . « سیم آنچه هر نوع از
چند تصنیف با دست همی آید و بسیاری همی افتد که متعلمی فصلی داند ولیکن
بوقت حاجت نداند که آن هست یا نه » (مقدمه روضة المنجمین شهردان بن ابی
الخیمر ، نقل از سبک شناسی ۲/۱۵۹-۱۶۰) . حافظ نیز گفته است :

در نمازم خم ابروی تو بایاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

(دیوان حافظ ۱۱۷)

ص ۱۰ س ۴ عدّ : عد بمعنی شمردن است : « در حد و عد آمدن : به شماره درآدن » است

(فرهنگ فارسی) . جای دیگر نیز (ص ۱۱۲) در کتاب حاضر می‌خوانیم :
 « خداوند تعالی هر چیزی را اندازه‌ای و عدی معین کرده است . »
 ص ۱۴ اس ۴ امْدْرَج : جای رفتن و گذشتن و راه (منتهی‌الارب) روش ، طریقه ، مسلك
 (فرهنگ فارسی) . در جای دیگر (ص ۸۷) از این کتاب نیز آمده است .
 ص ۱۵ اس ۱ اَفْضَلْتُ عَلِيَّ الْاَنْبِيَاءَ . . . : فضلت علی الانبیاء بست أعطیت جوامع الکلم و
 نصرت بالرعب واحلت لی الفنائم و جعلت لی الارض طهوراً و مسجداً و ارسلت
 الی الخلق کسافة و ختم بی النبیون (به روایت از ابو هریره ، الجامع
 الصغير ۶۳/۲ ، صورتهای دیگر آن هم در همین صفحه آمده است ؛ نیز رك ،
 مسلم ۶۴/۲) . از این حدیث عبارت « جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً » نیز
 جداگانه روایت شده است (الجامع الصغير ۱۲۰/۱) ، « جعلت لی کل الارض
 مسجداً و طهوراً » (کنوزالحقائق ، حاشیه الجامع الصغير ۳۷/۲) نیز رك . بعثت
 بجوامع الکلم و نصرت بالرعب . . . (الجامع الصغير ۱۰۵/۱) . در این بیت مثنوی
 به قسمتی از همین حدیث اشاره شده است :

رو که سجده گاه ما را لطف حق پاک گردانید تا هفتم طبق

(مثنوی علاءالدوله ص ۱۸۱ س ۲۱ ، به نقل از احادیث مثنوی ۶۹)

ص ۱۶ اس ۱۳ پس سر دعوت راهیست و پیغمبر که پیغمده آن : نهاده در این جا بمعنی واضع
 و ایجاد کننده است ، اسم فاعل از « نهادن » .

ص ۱۶ اس ۱۵ استفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة . . . : در جامع صغير آمده است :
 « افتقرت اليهود علی احدى و سبعین فرقة و تفرقت النصارى علی اثنتین و سبعین
 فرقة و تفرقت امتی علی ثلاث و سبعین فرقة » (جامع صغير ۱/۴۰) . « المؤمن
 گفت پیغمبر علیه السلام گفته است که « ستفرق امتی و سبعین فرقة » . از
 منها واحد . » « یعنی امتان من بعد از من هفتاد و دو و ده خواهد بود . » و در
 ایشان يك گروه باشند » (عوفی ، جوامع الجالیات ، ص ۱۰۵) . « عن علی بن ابی طالب (ع)
 پاریس ، به شماره 95 Sup. Pers. ص ۱۰ ، الف . عن علی بن ابی طالب (ع)
 قال : سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله - یقول ان امة عیسی (ع) افتقرت بعهده
 علی احدى و سبعین فرقة ، فرقة منها ناصبه و سبعون فی النار ، و افتقرت بعهده
 عیسی (ع) بعهده علی اثنتین و سبعین فرقة ، فرقة منها ناصبه و احدى و سبعون

فی النار ، و ان امتی ستفرق بعدی علی ثلثة و سبعین فرقة ، فرقة منها ناجية و اثنتان و سبعون فی النار (سفينة البحار : فرق) . مؤلف تبصرة العوام گوید : « پیغمبر علیه السلام گفته است که یهود پس از موسی به هفتاد و يك فرقت شدند و امت من به هفتاد و سه فرقت شوند ، جمله هلاک باشند ، الا يك فرقت که نجات یابند » (تبصرة العوام ۲۸ ، به نقل از چهارمقاله ۱/۷۹ ح ، ۲۴۲-۲۴۳ تع) . عدد هفتاد در شعر فردوسی اشاره به همین حدیث است :

خردمند گیتی چو دریا نهاد	برانگیخته موج از او تندباد
چو هفتاد کشتی در او ساخته	همه بادبانها بر افراخته
میانه یکی خوب کشتی عروس	بر آراسته همچو چشم خروس
پیمبر بدو اندرون با علی	همه اهل بیت نبی و ولی
اگر خلد خواهی به دیگر سرای	به نزد نبی و وصی گیر جای

(چهارمقاله ۷۹)

نیز شعر مولوی و حافظ اشاره به همین موضوع است :

غیر هفتاد و دو ملت کیش او	تخت شاهان تخته بندی پیش او
---------------------------	----------------------------

« (مثنوی ۳۱۷ س ۲۳)

جنگ هفتاد و دو ملت همه راعذر بنه	چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
----------------------------------	---------------------------------

(دیوان حافظ ۱۲۵)

در اسرار التوحید (ص ۳۱۱-۳۱۲) آمده است : « قال النبی علیه السلام ستفرق امتی نیفاً و سبعون فرقة الناجی منهم واحدة و الباقون فی النار » . در ص ۲۰ همین کتاب التصفيه نیز می خوانیم : « ستفرق امتی علی نیف و سبعین فرقة » . ذکر عدد ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ را در این حدیث برای بیان تعدد و کثرت و شدت اختلاف و تفرقة امت شمرده اند نه آن که غرض تعیین و تحدید عددی حقیقی باشد (رك . دکتر احمد مهدوی دامغانی : نظری به عدد ۷۳ در حدیث « تفرقة » ، مجله یغما ۱۷ (۱۳۴۳) ۲۰۹-۲۱۲) .

ص ۱۷ س ۳ باز یافند : در جای دیگر از کتاب حاضر (ص ۲۲۷) نیز آمده است : « زقان از غیبت و دل از تهمت و بهتان خلاص یاود » . در این جا « باز یافند ، خلاص یاود » بمعنی « باز یابند ، خلاص یابد » است و ابدال « و ، ب » هم در

مورد این کلمه در دیگر متنهای قدیمی دیده می‌شود: « هر کس از آدمیان که بدین شهرستان رسد و بدین کوشکهای اندر آید و این عجایبها ببیند و جهایبان را خبر دهد اگر خواهد که توانگر بیرون شود زیر بالین این تخت بکند و آنچه یاود برگیرد. » (مجمل التواریخ والقصص ۵۱۰). « اگر او از وصول من خبر یاود ابواب تطف و تکلف لازم شمرد » (کليلة و دمنه ۵/۴۰۴). و با این همه می‌ترسم که عیاذاً بالله خصمان میان من و ملك مجال مداخلت دیگر یاوند والا بودیم ترا بنده همینیم ترا » (کليلة و دمنه ۹/۲۳۰). « شیر فرمود که: این جا مقام کن که از شفقت و اکرام و مهربت و انعام مانصیبی تمام یاوی » (کليلة و دمنه ۱۳/۷۳). دربرهان قاطع « یاود = یابد » ، « یاوند = یابند » آمده و به « یاونده = یابنده » هم اشاره‌ای شده است. در طبقات صوفیه انصاری می‌خوانیم: « شیخ الاسلام ما را گفت و وصیت کرد قدس الله روحه که از هر پیبری سخنی یاد گیرید و اگر نتوانید نام ایشان یاد دارید تا بدان بهره یاوید. » (طبقات صوفیه ، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از کتابخانه‌های ترکیه ، تاریخ ادبیات در ایران ۹۱۴/۲). نیز از ماده « یاو » مشتقات مختلفی در ترجمه تفسیر طبری ، المدخل الی علم احکام النجوم ، تفسیر عتیق سوره آبادی ، تفسیر اسفراینی ، روضة المنجمین شهرمدان بن ابی الخیر و صدمیدان خواجه عبد الله انصاری بکار رفته است (رك . Jacard, La Langue des Plus Anciens Monuments de la prose persane, P. 139).

ص ۱۷ س ۴ پس طریقت راهی است از میان شریعت برداشته: برداشتن در این جا ظاهراً بمعنی بریدن و جدا کردن و مشخص نمودن است و قریب به این معنی برای آن در لهجه مردم خراسان نیز هست. نظیر آن در این جمله اسرار الله - یوم بنظر می‌رسد: « ای جوان سه چیز از ما یاد دار، اول آن که - یوم - یوم بر خواهی داشت دست و استره نمازی کن دیگر ابتدا در سوی راست دست به جانب راست کن، و دیگری موی و شوخ که به استره از سر برداری نگاه دار تا - شم کسی بر آن نیوفتد (اسرار التوحید ۱۷۲). « مردم در هفته شوخن شود و موی بالیده ... چون به گرما به در آید موی بردارد و شوخ پاک کند » (اسرار التوحید ۲۷۲ ، هر دو مثال به نقل از سبک‌شناسی ۱/۴۲۵).

ص ۱۷ س ۱ ا ر هبت : به فتح اول بمعنی ترسیدن است (المصادر ۲۸۲) .
 ص ۱۷ س ۱۴ شروع : الشرع و الشروع : « در آب در آمدن و الشروع در کاری شدن ،
 (المصادر ۲۴۵) . شرعت الدواب فی الماء شراً و شروءاً : به آب در آمدنند
 ستوران ، و شرع فی الامر : بکاری در شد (منتهی الارب) .

ص ۱۸ س ۱ طروق ، طارق : « الطروق : آمدن به شب » (المصادر ۴۴) و به شب فرود
 آمدن (منتهی الارب ، اقرب الموارد) . طارق اسم فاعل و به شب آینده است .
 طروق (به فتح اول ...) بمعنی راهرو ، سالک نیز هست (فرهنگ فارسی) . در
 اصطلاحات صوفیه نیز «طوارق» هست یعنی «آنچه وارد شود بر دل به بشارت یا به زجر
 اندر مناجات در شب و آنچه وارد بر قلوب اهل حقایق شود از طریق سمع طوارق
 گویند» (کشف المحجوب هجویری ۵۰۰، اللمع ۳۶۴، به نقل از فرهنگ مصطلحات
 عرفاء ۲۶۲ - ۲۶۳) . در موطأ (۹۵۱/۲) نیز آمده است : اعوذ بوجه الله
 الکریم ... من طوارق اللیل والنهار الا طارقاً یطرق بخیر .

طوارق زرننا واللیل ساجی فما ابقین فی التضییق صدراً

کلیات شمس ۳۰۴۶/۱ ۴

ص ۱۸ س ۲ جامه نمازی کردن : در موارد دیگر نیز نمازی کردن بمعنی پاک و طاهر کردن
 در کتاب حاضر (ص ۱۲۶) آمده است : « پس همچنان که جامه نمازی باید تا
 نماز پیوندد... » «گفت اکنون ترا غسلی باید آورد و جامه های نمازی معهود
 پوشید و بسر چهارسوی کرمانیان باید شد .» (اسرار التوحید ۲۱۲) ، نیز : «دست
 و استره نمازی کن» ایضاً ۱۷۲ ، ابو حامد محمد غزالی گفته است :

ما جامه نمازی بسر خم کردیم وز خاک خرابات تیمم کردیم
 شاید که در این میبکده ها دریا بیم آن عمر که در مدرسه تا گم کردیم

ص ۱۸ س ۹ نماز ضحی : ضحی یعنی چاشتگاه و نماز ضحی : نماز چاشت است (منتهی
 الارب) . صلات (صلوة) ضحی : نماز چاشت (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۸ س ۱۵ سنن سنن پسندیده آید : سنن ، به فتح اول و دوم ، یعنی طریقه چنان
 که گفته می شود : « استقام فلان علی سنن واحد » ای علی طریقه واحده و نیز
 می گویند : « امض علی سننا » ای علی وجهک ؛ « مر السهم فی سننه » ای فی

طریقه لم يتحول عن وجهه (اقرب الموارد والمنجد) . اما سنن ، به ضم اول ، جمع سنت است و سنت در لغت بمعنی راه و روش است و در اصطلاح فقه اسلامی یعنی گفتار و کردار و تقریر پیغمبر (وامامان : برای شیعه) .

ص ۱۹ اسانفس اماره : اصطلاح قرآنی است و اشاره است به این آیه : و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم (سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳) . و اماره بمعنی بسیار امر دهنده است و در این مورد یعنی «اغواکننده به شر و خواهشهای نفسانی که آمر اعمال شیطانی است» .

پری گفتش اگر اماره باشد بتر از خوک و سگ صد باره باشد
(الهی نامه عطار ، به نقل از فرهنگ فارسی)

« نفس اماره مراد نفوس پست هستند که تابع هوا و هوس بوده و بر حسب دستورات مهلکه انسان را وادار به کارهای زشت می کنند و بالآخره روح انسانی را باعتبار غلبه حیوانیت نفس اماره گویند » ان النفس لامارة بالسوء ،

(قبصری ص ۱۰ ، به نقل از فرهنگ علوم عقلی ۵۹۶) .

ص ۱۹ اس ۳ کالرأعی حول الحمی یوشک ان یقع فیہ : در کنوز الحقائق آمده است :
من رتع حول الحمی یوشک ان یواقعه (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صفیر ۲ / ۱۶۹) ؛
نیز در صحیح بخاری (۳ / ۲) آمده است : من یرتع ...

ص ۱۹ اس ۴ الحلال بین و الحرام بین و بینهما امور مشتبهات : الحلال بین و الحرام بین و بینهما امور مشتبهاة (بخاری ۲ / ۳) . یقول الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشتبهاة (مسند دارمی ۲ / ۲۴۵) . ان الحلال بین و الحرام بین و ان بین الحرام و الحلال مشتبهاة (مسند احمد ۴ / ۲۶۹) . ان الحلال بین و ان الحرام بین و بینهما امور مشتبهاة (سنن ابی داود ۳ / ۲۴۳) .

ص ۱۹ اس ۸ حسین منصور حلاج : حسین بن منصور -لاج صوفی معروف است که به سال ۳۰۹ هجری او را در بغداد کشتند . وی در بیضاء فارس متولد شد و در واسط رشد کرد و در جوانی در شوشتر مرید سهل تستری بود . همراه او به بغداد رفت و دران جا از محضر عمرو مکی و حنید نهاوندی بهره ها برد . بعد به

مکه رفت و به خلوت پرداخت . وقتی به بغداد برگشت افکار تازه او مورد قبول صوفیان بغداد نشد او هم جامعه صوفیان را از تن بیرون کرد و چندی در فارس و خراسان سیاحت کرد و بعد به هند و ترکستان و بقولی تا حدود چین رفت و با ملل و نحل مختلف آشنا شد . در بازگشت برخی کارها و افکار او و نیز ارتباطش با قرامطه و شیعیان هم صوفیه و هم فقها و هم وزیر خلیفه را دشمن او کرد . حلاج ناچار به خوزستان رفت و سه سال فراری بود تا او را گرفتند و محاکمه اش کردند که داعی قرامطه است و مذهب تأویل و اباحه دارد و به زندانش افکندند . چون در این مدت طرفدارانی یافت به دستور وزیر خلیفه بار دیگر به داوریش بردند و گفتند « انا الحق » گفته و ادعای خدایی کرده است و با وجود دفاع حلاج که مسلمان و مؤمن است پس از شکنجه های بسیار از قبیل تازیانه زدن و بریدن دست و پا ، سرش را بریدند و تنش را سوختند و خاکسترش را به دجله فرو ریختند (۳۰۹ هـ .) و او این مصائب را با خویشتن داری عجیبی تحمل کرد (برای اطلاع بیشتر رک . L . Massignon – [L. Gardet] , EI (2). III, PP . 99–104 و تحقیقات لویی ماسینیون در این باب بخصوص :

Massignon : La Passion d'Al – Hosayn Ibn Mansour Al – Hallaj .

2 Vols, Paris 1922

نیز رک . دکتر زرین کوب : ارزش میراث صوفیه ۷۵–۷۹ .

ص ۱۹ س ۸ هی النفس غدارة ان لم تشغلها تشغلك : در احیاء علوم الدین (۷۵/۴) نیز

آمده است : قال الحسين بن منصور الحلاج حين كان يصلب و قد سئل عن التصوف ما هو؟ فقال : هي نفسك ان لم تشغلها شغلتك . نیز رک . ص ۱۰۸ کتاب حاضر : هي النفس ان [لم] تشغلها شغلتك .

ص ۱۹ ص ۱۰ ادر اجمالات مشغول کند : « محال (اسم مفعول از احالة ، باب افعال از

ح و ل) بمعنی تغییر یافته از وجه راست است ، و بنابراین باطل ، : « ملك سوابق عهد را فرو گذاشت و محال دشمنان را در ضمیر مجال تمکن داد ، (مجتبی مینوی ، کلیده و دمنه ۳۲۷/۱ ح) . « از نهاد و سیرت بی عقلان و فعلهای محال رسته باشی و نیز در کدخدایی بسیار توفیر باشد ، (قابوس نامه ۶۷) .

ص ۱۹ س ۱۱ دشخواری : دشخوار و دشخواری (= دشوار ، دشواری) در کتابهای قدیمی فراوان است . دشخوار مرکب است از : دش (= دژ : بد ، زشت) + خوار (سهل و آسان) بر روی هم یعنی مشکل . « العسر : دشخوار شدن » (المصادر ۲۹۶) ، « الصعوبة : دشخوار شدن » (المصادر ۳۹۶) .

ص ۲۰ س ۱ طریقت مثلی : مثلی مؤنث أمثل است بمعنی گزیده تر و بهتر و شریف تر . در فرهنگ نفیسی نوشته است : « الطريقة مثلی : راه شبه به حق » .

ص ۲۰ س ۴ الایمان بضع و سبعون باباً : در روایات دیگر آمده است : الایمان بضع و سبعون شعبة فأفضلها قول لا اله الا الله وأدناها اعطاة الاذى عن الطريق والحیاء شعبة من الایمان . (جامع صغیر ۱/۱۰۴) . الایمان بضع و ستون شعبة والحیاء شعبة من الایمان (بخاری ۱/۱۱) .

ص ۲۰ س ۴ ستغترق امتی علی ذین و سبعین فرقة : رك . ص ۲۶۳ : ستغترق امتی علی ذلک و سبعین فرقة .

ص ۲۱ س ۱ الاسلام درجه والایمان فوقه درجه والتقوی فوق الایمان درجه والیقین فوق التقوی درجه : بناوی آورده است : الایمان درجه علی الاسلام و الاسلام درجه علی التقی (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۹۰) .

ص ۲۱ س ۳ روفنده : در این کتاب در اکثر موارد روفنده بمعنی سالک و پیرای آن بناوی می رود و در دیگر متنهای صوفیه هم هست . در ص ۲۲ همین کتاب - بخوانیم : « در سلوک طریقت خاص گردد و با روندگان مساعد آید » .

ص ۲۱ س ۳ يك منزل می گذارد : یکی از معانی « گذاردن » عبور کردن و طی کردن است :

بیابان گذارد به اندک سیاه

شود شاه پیر و زور و سوار و سوار

« دقتی به او سالک دستخدا »

بیابان در نورد و دیه بگذار

منازل را بعبودت و راه بگسل

(دیوان شاه بهری ۵۲)

ص ۲۱ س ۳ حرکت او در منزل دوم انجام شده قر می باشد : انجامیده اسم فاعول است از انجامیدن بمعنی انجام یافتن و ابراشدن . در همین کتاب (ص ۱۲۸) می

آمده است : « رونده در راه هر چند مجردتر و سبکبارتر آمن تر و راه بر وی انجامیده تر ، و مقصود از « انجامیده تر ، در این جا « سهل تر » است .
 ص ۲۲ س ۶ من تقرب الى شبراً تقربت اليه ذراعاً ... : قال الله تعالى اذا تقرب الى العبد شبراً تقربت اليه ذراعاً واذا تقرب الى ذراعاً تقربت منه باعاً واذا اتانى مشياً اتيته هرولة (جامع صغير ۶۹/۲) . قال الله تعالى يا ابن آدم ان ذكرتنى فى نفسك ذكرتك فى نفسى وان ذكرتنى فى ملا ذكرتك فى ملا خير منهم و ان دنوت منى شبراً دنوت منك ذراعاً و ان دنوت منى ذراعاً دنوت منك باعاً وان اتيتنى تمشى اتيتك اهرول (جامع صغير ۷۰/۲) . يقول الله عزوجل انا مع عبدى حين يذكرنى فان ذكرنى فى نفسه ذكرته فى نفسى وان ذكرنى فى ملا ذكرته فى ملا هم خير منهم و ان اقترب الى شبراً اقتربت اليه ذراعاً و ان اقترب الى ذراعاً اقتربت اليه باعاً فان اتانى يمشى اتيته هرولة .

(مسند احمد ۲/۲۵۱ ، ۳۱۶ ، ۴۱۳ ، ۴۳۵ ، به نقل از احاديث مثنوى ۹۱) .
 ص ۲۳ س ۶ معاذ جبل : منظور معاذ بن جبل از صحابه پيغمبر است و جزء انصار و فقيه بود . پيغمبر او را برای دعوت اهل يمن بدان ديار فرستاد . وی در برخی از جنگها شرکت داشت و سرانجام در سال ۱۸ هجری به مرض طاعون درگذشت ؛ نیز رك . حلیة الاولیاء ۱/۲۲۸-۲۴۴ .

ص ۲۳ س ۷ اياك والتنعيم فان عباد الله ليسوا بمتنعمين : (جامع صغير ۱/۹۷ ، كنوز الحقائق حاشیة جامع صغير ۱/۱۲۷) . نیز رك : مسند احمد (چاپ احمد محمد شاكر) ج ۱ ص ۱۹۴ / ۹۲ .

ص ۲۳ س ۱۳ رجولیت ن یعنی مردی و مردانگی . در قابوس نامه (ص ۱۳۳) آمده است : « هر چه در باب فروسیت و رجولیت بود پیامو ختم ، (نیز رك : قابوس نامه ۲۰۵) . « حسین منصور را خواهری بود که در این راه دعوی رجولیت می کرد و جمالی داشت ، (ص ۶۴ مرصاد الیباد چاپ سنگی ، به نقل از بیت مصدری ۲۰) .

ص ۲۳ س ۱۷ آب نشسته را که غبار مختلطات از وی جدا شود صافی گویند : ظاهراً « آب نشسته » در این جا ب معنی آب ساکن است که در آن ته نشین و صاف شده باشد .

ص ۲۴س ۷ المتشبع بما لا يملك كلابس ثوبى زور : در جامع صغير (۱۷۱/۲) چنین روایت شده است : المتشبع بما لم يعط كلابس ثوبى زور (نيزرك . كنوز الحقائق، حاشية جامع صغير ۱۸۱/۲ : المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوى ۳/ ۶۰ دره جمع الامثال (ص ۵۱۲) آمده است : « كلابس ثوبى زور . قال الاصمعى انه الرجل يلبس ثياب اهل الزهد يريد بذلك الناس ويظهر من التشبع اكثر مما فى قلبه وفى الحديث المتشبع بما لا يملك كلابس ثوبى زور وهو الرجل يتكثر بما ليس عنده كالرجل يرى انه شعبان وليس كذلك . »

ص ۲۴س ۸ بحسبت رعوذت از ذهاب خود دور کنند : « حسبت ، در این جا ظاهراً بمعنی محتسبى واحتساب است یعنی نهی کردن از چیزهایی که در شرع ممنوع است .

ص ۲۴س ۱۳ اعلاها شهادة ان لا اله الا الله ... : یاد آور قسمتی از این حدیث است : الايمان بضع وسبعون شعبة فأفضلها قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذى عن الطريق ... (جامع صغير ۱/ ۱۰۴ : نيزرك . ص ۲۶۹ کتاب حاضر) . در شرح تعرف (۳-۳۳) آمده است : الايمان بضع و سبعون باباً اعلاها شهادة ان لا اله الا الله وادناها اماطة الاذى عن الطريق ؛ نیز كشف الاسرار (۳/ ۷۴۸)

ص ۲۵س ۲ واصوف پوشیدن .. : وا = با ، از انواع ابدال هو ، ب ، است (نيزرك . ص ۲۶۴ کتاب حاضر : « بازیاوند ») . در کلمه « با » بمعنی آش این ابدال دیده می شود شورا = شورا . در اسرار التوحید ص ۲۱۲ آمده : « شیخ گفت : اکنون این را به مطبخی باید سپرد تا اصحابنا را امشب شکنجه وایی باشد ... مطبخی آن شکنجه وای پیخت ... شیخ گفت ... امشب خواجه وای حسن می خورید ، اما نه ، - ف اضافه - که در این جا بصورت « واء آمده - در دیگر کتابها نیز هست از جمله ... ترجمه تفسیر طبری ، المدخل الى علم احكام النجوم (نسخه پراس) ، تفسیر متیق سور آبادی دیده می شود (lazard 139) : « پیکار می کنند و تو - یحیی و یونس ، « واشما : معکم ، « و اگر وندگان : مع المؤمنین ، « کار زار کنید و ایشان : قاتلوهم ، « آن کسها که از پیش ایشان بودند از کافران و پیغمبران ایشان و بستود شدند بنگرویدند : الذین قبلهم لافروا ، (ترجمه تفسیر طبری) . « عطار و اثر تراست و اماده ماده ، (المدخل الى علم احكام النجوم) ، « واسعدی ... و انجس قران کند ،

(المدخل) ، «اگر این درجه و درجه ... راست بود» (المدخل) ، «مرد و زن مجامعه کند» (المدخل) ، «آن کتاب را که و شاست : لما معکم » (تفسیر عتیق سور آبادی، شواهد نقل از lazard 424) . «واعلم وورع» (قابوس نامه ۱۶۲) .
ص ۲۵ س ۴ در که : در لغت بمعنی ته، سرازیری، طبقه پایین و طبقه دوزخ است . والدرك : تك دوزخ والنار؛ درکات : منازل اهل النار» (منتهی الارب) .

ص ۲۵ س ۷ من تشبه بقوم فهو منهم : بعثت بین یدی الساعة بالسيف حتى یعبدا الله تعالی و حده لاشريك له و جعل رزقی تحت ظل رمحی و جعل الذل و الصغار علی من خالف أمری و من تشبه بقوم فهو منهم (جامع صغیر ۱/۱۰۵) نیز «من تشبه بقوم فهو منهم» : (جامع صغیر ۲/۱۵۱) ؛ کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/۱۶۷ ؛ نیز رك . كشف المحجوب ۵۱ ، ۲۲۹ ، ۵۴۱ ، مسند احمد ۲/۵۰ ؛ سنن ابی داود (۴۴/۴) . در دیگر صفحات کتاب حاضر نیز (ص ۱۴۱، ۶۳) آمده است . یادآور مضمون این حدیث هم هست : لیس منامن تشبه بغيرنا (جامع صغیر ۲/۱۱۶) ، المعجم المفهرس (۲/۶۲) .

ص ۲۵ س ۱۸ من استوی یوماه فهو مغبون و من كان یومه شراً من امسه فهو ملعون : در كشف المحجوب هجویری (ص ۲۵۷) آمده است : « پیغمبر صلح گفت : من استوی یوماه فهو مغبون هر کرا دو روز چون هم بود یعنی از طالبان وی اندر غبنی ظاهر بود باید که هر روز بهتر باشد و این درجت طالبان است»

ص ۲۶ س ۹ مرقع : در لغت : جامه پاره پاره بهم دوخته ، «در آن دکان پیر مردی نشسته است ، مرقعی پوشیده و درزی همی کند» (سیاست نامه چاپ اقبال ۶۱) . در تصوف جامه صوفیان که از اتصال قطعات مختلف و گاه رنگارنگ بهم ساخته می شد . نیز مرقعة : خرقة صوفیان است . در احیاء العلوم ۳/۳۴۸ شرحی مفید راجع به معنی و مقصود از مرقع و کیفیت آن آمده (قزوینی : یادداشتها ۳/۲۹۸) . به نقل از فرهنگ فارسی) ؛ نیز رك . فرهنگ اشعار حافظ ص ۱۲۲ بیعد در باب خرقة و ص ۱۳۷ : کیفیت دوختن مرقعات .

ص ۲۶ س ۱۱ لكل مقام مقال : این مثل در بسیاری کناها در ضمن نثر آمده است : در مقامات بدیع الزمان همدانی ، المقامة الجاحظیه ، ص ۷۵ آمده است : یا قوم لكل عمل رجال ، ولكل مقام مقال ، ولكل دار سكان ، ولكل زمان جاحظ نیز رك . جهانگشای

جوینی ج ۳ ص ۱۹ س ۱۰ (نقل از تعلیقات نفثه المصدور ۳۴۷) . ابن
الاعرابی گوید :

تحزن علی هداك المليك

فان لكل مقام مقالاً

(مجمع الامثال ۵۹۸ - ۵۹۹)

حافظ گفته است :

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

(دیوان حافظ ۸۵)

ندیدم به ز خاموشی خصالی

نظر کردم به چشم رای و تدبیر

ولیکن هر مقامی را مقالی

نگویم لب ببندو دیده بردوز

(امثال و حکم ۱۳۶۸/۳ - ۱۳۶۹)

ص ۲۶ س ۱۴ خمر طینه آدم بیده، اربعین صباحاً : حدیث بدین صورت روایت شده است :

خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً (مرصاد العباد ۳۸) . این حدیث را بصورت :

خمر طینه آدم اربعین يوماً ، نیز آورده اند (فیه مافیه ۲۷) و خمر طینه آدم بیده

اربعین صباحاً (ملحق احیاء علوم الدین ج ۵ : عوارف المعارف ۱۲۲) .

مولوی گفته است :

اندران گل اندك اندك من نمود

خلقت آدم چرا چل صبح بود

(نقل از احادیث مثنوی ۱۹۷)

نیز رك . کلیات شمس ب ۳۲۹۵ ، ۱۸۳۱۳ ، ۲۷۸۰۹ : اینها ج ۲ ص ۴۷۹ .

ص ۲۶ س ۱۵ بن اخلص الله اربعین صباحاً اظہر الله ینا بیع الحکمة من قلبه علی لسانه :

(نیز رك . ص ۱۰۱ کتاب حاضر) سیوطی نوشته است : من اصاب من اربعین

یوماً ظهرت ینا بیع الحکمة من قلبه علی لسانه (جامع صغیر ۱۴۳/۲ : ص ۱۰۱)

ملحق احیاء علوم الدین ج ۵ ، عوارف المعارف ۱۲۱ : اربعین صباحاً ، ص ۱۰۱

آن ینا بیع الحکم همچون فرات از دغان او پروان از آسمان بیات

استاد فروزانفر نوشته اند : «تعبیر ینا بیع الحکم مأخوذ است از روایت مذکور که

مبنای کار صوفیان است در چله نشینی و اربعینیات ، نیز رك . جمیع الاولیاء ۱۸۹/۵

(احادیث مثنوی ۱۹۵ - ۱۹۶) . نیز رك . کلیات شمس ب ۳۳۱۱۷ : اینها ج

۲ ص ۴۸۰ .

ص ۲۷ س ۱ تجرید: در اصطلاح تصوف بمعنی عاری شدن بنده است از قیدها و حجابهای مادی و ظلمانی و گسستن از ماسوی الله و توجه محض به ذات حق . خالی شدن قلب و سر سالك از ماسوی الله (تعریفات جرجانی ، نقل از تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۰) . مؤلف خود در رکن دوم ، وظیفه سوم ، درجه ششم ، در باب تجرید سخن گفته است .

ص ۲۷ س ۲ زفان: زبان . این کلمه بدین صورت در دیگر موارد از کتاب حاضر (ص ۱۲۰ ، ۲۰۴ ، ۲۲۷) نیز آمده است و در متنهای قدیمی فراوان است : « واگر کردگار بر زفان خداوند شرع بندگان را گستاخی شناختن راه خویش ندادی هرگز کس را دلیری آن نبودی که در شناختن راه خدای عزوجل سخن گفتی » (قابوس نامه ۱۱) . در هدایة المتعلمین فی الطب نیز هست : « و زفان آلت سخن گفتن » (ص ۳۷) ؛ بعلاوه « زفان بردن ، زفان رفتن ، زفانك ، زفانه » هم دارد (رك . هدایة المتعلمین ص ۱۸۸۸ فهرست لغات و ترکیبات ؛ نیز رك . 141 و 140 و Lazard 138 در فرهنگها ضبط دیگری از این کلمه دیده می شود که بهضم اول است یعنی : « زبان » :

سوفسطائی مشوخمش کن ، بگشای زبان معنوی را

(کلیات شمس ۱/۷۵)

در لهجه بخارایی هم زبان بهضم اول بکار می رود (لهجه بخارایی ۴۳-۴۴) .

ص ۲۷ س ۵ خانگه : مرکب از : خانه (خان) + گاه (پسوند مکان) که خانقاه معرب آن است . این کلمه در دیگر موارد این کتاب هم آمده است . در قابوس نامه نیز (ص ۲۵۴) می خوانیم : « تنها بسفر نشود و بخانگه تنها در نرود » . در شرح تعرف (۳۸/۱) نوشته است : « در خانگه نشسته اند » ، « در آن خانگه پیری بود خانگه دار » (ایضاً ۵/۳) .

ص ۲۷ س ۹ دست گشادگی : بمعنی دست درازی و تجاوز است .

ص ۲۷ س ۱۲ خواجگی : یعنی سروری و ریاست و بزرگی و نیز دولتمندی : « مقصود شیخ از این فرمان این بود که آن باقی خواجگی و حجاب که در سراوست از وی فرو ریزد » (اسرار التوحید ۲۱۱) . « چون به خانقاه رسید از آن خواجگی و حجاب چه چیزی باوی نمانده بود » (اسرار التوحید ۲۱۲) . « هنوز گاه آن نیامد که عمامة

خواجگی از سر بنهند، (کشف الاسرار ۵۰۴/۹) . حافظ نیز گوید :
به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان بر خیزم

(دیوان حافظ ۲۳۱)

ص ۲۸ س ۶ با آخر عهد در شیت پوشید : « اختلاف کردند که شیت فرزند آدم بود یا نبود .

بعضی گفتند از پشت آدم بود و از رحم حوا . و بعضی گفتند از پسری بود از آن آدم که
اورا ملحا خواندندی و این قول کعب است و این درست است - و هر گونه که بود -

نیز خلاف کردند که رسول بود یا نه ، بیشتری بر آنند که رسول بود و صاحب

شریعت ، و بر شریعت آدم کار کردی . پس آدم ، وی خلق را جهل و

پنج سال دعوت کرد و به خدای بخواند ، و نبوت پیدا کرد ، و دو بیست و هفتاد سال

دعوت می کرد و بسیار خلق می بود با وی از فرزندان آدم تا آن گاه که گش آمد ، و

از پس وی جهان بت پرستیدن گرفت ، (قصص الانبیاء ۲۹) . « پس به آخر عهد ، آدم

را فرزندی آمد ، و برایش نام نهاد و معنی آن هبته می باشد ، شیت سر یانی است ،

و از بعد آدم شیت پیغامبر بود علیه السلام ، (جمل التواریخ و القصص ۱۸۲-۱۸۳) .

ص ۲۸ س ۶ الهیت : یعنی خدایی و خداوندی . در موارد دیگر از کتاب حاضر نیز آمده

است : « بچشمه سبحانیت الهیت غسل کرد ، (ص ۵۴) ، و در آن شب از هیت کمال

الهیت هیچ سخن نگفت ، (کتاب التصفیه ص ۸۳) . در دیگر آثار مشرق و غرب

آمده است : « دعوی الهیت جعفر کرد ، (حیات انکشافی حویلی ۱۵۲/۳) .

جهان متفق بر الهیتش فرومانده در کتب الهیتش

(بدستان سعدی)

« در سه مرتبه دیگر و راه معنی کشف شود و آن الوهیت و الهیت و الهیت بود .

در کشف الوهیت ناظر افعال حق بود ، و در کشف الهیت ناظر صفات حق بود .

در کشف الهیت ناظر ذات حق بوده (المفید المستفید یا با فضل ص ۱۰۲) .

که این قول کسانی گفتند که نه از شرف - و نه از نفس آگاه بودند ، و الهیت را شایسته

(زاد المسافرین ۴۴۲ ، در ص ۴۴۵ هم شمس یاز بار گفته است و در کتاب بر این ،

انتشارات کاویانی) . « الهیت را با شریعت هیچ نسبت نیست ، (صباح الهدایة ص ۱۰۲)

شواهد اخیر نقل از بیت سعدی ۱۵ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۶) . « کشف صفات و تعویب

احوال دلیل نفی الهیت کرده (شرح تعرف ۱۵۴/۱ بهر دیک ، امل ۱۹۷/۴) .

ص ۲۸ س ۸ اصلاب: جمع صلب است و صلب بمعنی اسمی یعنی استخوانهای پشت و تیره پشت پس اصلاب یعنی پشتها .

ص ۲۸ س ۹ هر که آنجا بمصاحبت جمع آیند و ماجرای گویند: در این جا فعل «آیند» و «گویند» برای «هر که» جمع آمده است . نظیر این در شاهنامه فردوسی نیز هست:

چنین گفت کای نامداران شهر / زرای و خرد هر که دارید بهر

(۱۹۸۸/۷)

زما هر که خواهد همه مهترند / بزرگند و با تخت و با افسرند

(نقل از شاهنامه و دستور ۱۸۲) (۹۸۹/۴)

به هندوستان هر که دانا بدند / به گفتار و دانش توانا بدند

(شاهنامه ۱۸۱۶/۷)

تا بدانم که هر که زین شهرند / چه سبب کز نشاط بی بوند

بی مصیبت به غم چرا کوشند / جامه های سیه چرا پوشند

ء (هفت پیکر ، چاپ وحید ۱۵۴)

« بدان که هر که در لشکر تو اند ، بر تو جاسوسند ، (کلیله و دمنه ، نسخه خطی

کتابخانه جاراالله افندی ، استانبول ، مورخ ۵۵۱ ص ۱۲ . شواهد اخیر نقل از

مفرد و جمع ۲۱۲-۲۱۳) .

ص ۲۸ س ۱۳ اطلل: به فتح اول و دوم یعنی نشانه خانه ویران و نیز خرابه و ویرانه

که جمع آن اطلال ، طول است .

ص ۲۸ س ۱۶ شعیب: منظور شعیب نبی است که نام او در قرآن آمده است: « شعیب از

فرزندان صالح پیغامبر بود ... و مادرش دختر زاده لوط بود... اما اهل مدین

بر دین ابراهیم بودند ، و پس از آن کافر شدند ، و بت پرست گشتند . و سبب

کفر ایشان این بود که به ترازو وکیل نقص می کردند ، و پیغامبران ایشان را

باز می داشتند و به خدای بیم می کردند ، و فرمان نکردند و گفتند ما آن خدای

را نخواهیم که ما را از این بازدارد ، و بتان را به خدایی گرفتند ، و می پرستیدند

تا آنگاه که حق تعالی شعیب را به ایشان فرستاد . شعیب علیه السلام ایشان را

دعوت کرد به خدای تعالی و از آنچه می کردند باز می داشت، اندکی بدوبگرویدند و بیشتر منکر شدند، و شعیب ایشان را پند می داد، و می گفت: یا قوم من خدای را یکی گوئید و در کیل و ترازو نقصان مکنید. فرمان نکردند. و پنج سال شعیب اندر میان ایشان معجزه می نمود و دعوت می کرد، نپذیرفتند. با ایشان مدارا می کرد هیچ سود نداشت... (قصص الانبیاء ۲۴۲ - ۲۴۳. بقیه سرگذشت شعیب درازست تا جایی که موسی به نزد وی می آید و داد او می شود، قصص الانبیاء ۲۴۲ - ۲۴۵، ۱۵۷ - ۱۵۸؛ نیز رک. قصص قرآن ۱۲۰-۱۲۳، ۱۲۸-۱۳۰).

ص ۲۸ س ۱۸ پیری نباید تما خرقه در مریدی پوشاند: در باب خرقه و خرقه پوشاندن رک. فرهنگ اشعار حافظ ۱/۱۲۲ - ۱۵۹ بخصوص ۱۲۸ - ۱۳۰. «شرایط پوشاننده خرقه»، و ص ۱۳۰-۱۳۲ «شرایط پوشاننده خرقه».

ص ۲۹ س ۵ سلمان: منظور سلمان فارسی است از صحابه مشهور پیغمبر که در شرح

احوال او بسیار سخن رفته است و قهرمان ملی ایران دوره اسلام است. آن که گویا در قریه ای در اطراف اصفهان به دنیا آمده سپس به خانه و ولایت القری سفر کرده و در آن جا به اسلام شرف شده است و در سال ۶۱۵ هجری قمری (۳۶۰ هـ) در گذشته است (الاعلام ۳/۱۶۹). وی به سلمان پاک نیز مشهور است.

دارد و در نزد اهل فتوت یکی از بزرگان و کسب است که پس از عده سال در چهاردهین کمر بسته است و عده تن دیگر رؤسای احناف را او کمر بسته است. در عراق نزدیکی ایوان کسری و بغداد مکانی است به نام سلمان پاک که در آنجا سلمان در آن جا مدفون است. راجع به او رک. سایه الاوائل ۲/۱۵۲-۱۵۳.

Salman Pak et les premices spirituelles de l'islamisme. Paris, 1934. Publication de la Societe d'Etudes Islamiques.

Guignard, Le "Fudawwa" ou pacte d'honneur artisanal. Les travailleurs musulmans au Moyen-Âge. La Nouvelle Revue, IV, Bruxelles, 1952, 171-198.

G. Leiri della Vida, Et D. "Salman al-Parisi".

travaux de M. Motikoff, Abu Muslim. Le "porte-hache" du kho-

rassan dans la tradition épique Turco-Iranienne, Paris 1962.

کتاب «سلمان پاک» - که ذکرش گذشت - بتوسط آقای دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعه‌ای به نام «شخصیات قلقة فی الاسلام» (ص ۱-۵۸) چاپ قاهره ۱۹۴۶ به عربی ترجمه شده است و نیز آقای دکتر علی شریعتی آن را به عنوان «سلمان پاک و نخستین شکوفه‌های معنویت اسلام ایران» به فارسی برگردانده‌اند، چاپ مشهد ۱۳۴۳ .

ص ۲۹ س ۵ خباب : در نسخهٔ اساس «خباب» است که به «خباب» اصلاح شد زیرا «خباب بن الارت» یکی از اهل صفة، در این جا منظورست. البته «خباب» (با حاء مهمله) را هم یکی از صحابه شمرده‌اند و در تفسیر اسفرائینی از او نقل شده (فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ج ۱ ص ۷۹) نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا؛ ولی «خباب بن الارت» که در این جا مورد نظرست کنیه‌اش ابو عبدالله و از فقرای مهاجرین و از اسیران دورهٔ جاهلی بوده است که در مکه فروخته شد. در سال ششم بعثت اسلام آورد و چون اسلام خود را آشکار کرد در این راه رنج فراوان کشید. در جنگها از جمله واقعهٔ بدر حاضر بود و در کوفه به سال ۳۶ هجری درگذشت. تاریخ وفات او را ۱۹ ه. هم نوشته‌اند که اولی صحیح است. خباب ملازم و مجالس پیغمبر بود و او را جزء اهل صفة نام برده‌اند (حلیة الاولیاء ۱/۱۴۳-۱۴۷، ۳۴۴، ۳۵۹، ۳۹۹؛ لغت‌نامه) در زهد او نوشته‌اند که هنگام مرگ بواسطهٔ مالی که داشت گریه می‌کرد.

ص ۲۹ س ۵ جلال : منظور بلال بن رباح حبشی نخستین مؤذن است در اسلام که با پیغمبر به مدینه هجرت کرد و در دمشق به سال ۲۱ ه. (۶۴۱ م.) درگذشت؛ رک. حلیة الاولیاء ۱/۱۴۷-۱۵۱.

ص ۲۹ س ۶ جودردا : ابوالدرداء الخزرجی الانصاری، از صحابهٔ پیغمبر است که از بزرگترین علمای قرآن شد و امام و قاضی دمشق گردید. ابوالدرداء عویمریکی از صحابهٔ بزرگ و فقیه عاقل و حکیم بود. مشهور است که پیغمبر در بارهٔ او فرموده است: عویمر حکیم امتی. ابوذر غفاری بدو گفته است: زمین بر نداشت و آسمان سایه نیفکند بر کسی که دانایتر از تو بود. و او یکی از گرد آورندگان

قرآن است . از معاذ بن جبل وقت مرگ نصیحتی خواستند ، گفت : دانش را از ابوالدرداء طلبید . وی در همه غزوات رسول حضور داشت جز احد که در حضور او در احد اختلاف است . عمر او را قضای دمشق داد . وفاتش در ۳۲ هجری بود گاهی آن را در ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴ ه . و گاهی پس از جنگ صفین به سال ۳۸ یا ۳۹ هجری نوشته اند و گفته اند که در خلافت عثمان از دست معاویه قضای دمشق را برعهده داشت ولی روایت نخستین (یعنی سال ۳۲ ه .) را درست شمرده اند (خلاصه از لغت نامه دهخدا) . نیز رك . حلیة الاولیاء ۱/۸-۲۰۸-۲۲۷ ؛
A . jeffery, EI(2),I,113-114 در این مقاله نیز سال وفات او ۲۶ م . = ۳۲ ه . و محل درگذشتش دمشق نوشته شده است .

ص ۲۹ س ۶ عمار : عمار بن یاسر منظور است که از صحابه پیغمبر و از جمله نخستین سرفداران علی (ع) بود و در میان صحابه به اطلاع از سنت رسول و فقه و فتوی شریعت با فضل در واقعه جمل شرکت داشت و عایشه را به بصره برد و در صفین در راه وفاداری به علی گشته شد (۳۷ ه . ۶۵۷ م .) . برای تفصیل بیشتر رك . حلیة الاولیاء
H.Reckendorf. EI(2) .I.448:۱۴۳-۱۳۹/۱

ص ۲۹ س ۶ صهیب : صهیب بن سنان از صحابه پیغمبر که پدرش از انصار دور بود و کسری او را والی بصره گردانید . محل سکونت خانواده او در بصره موصول بود . رومیان بدین ناحیه حمله بردند و غارت کردند صهیب نیز در غارت گرفتار شد و در میان آنان رشد کرد تا یکی از بزرگواران او را خرید و به کوفه برد . عبدالله بن جدعان التیمی وی را خرید و بعد آرادش کرد . صهیب در کوفه تجارت و به کسب و تجارت پرداخت و از این راه مال فراوان کسب کرد . بعد از اسلام ظهور کرد صهیب مسلمان شد و چون پیغمبر قصد مدینه از کوفه کرد ، صهیب مانع عریضت صهیب شدند و می گفتند : وقتی بدین شهر آمدی ، ما را خبر کن که ما را که داراییت بسیار شده است قصد رحیل داری ؟ صهیب گفت : آری ای رسول بگذارم رهایم می کنید ؟ گفتند : آری . صهیب چنین کرد . بعد از آن صهیب کوفه را رسید فرمود : صهیب سودی در صهیب در - نگهانی بدو - نمودن کرد . شاهدی در کوفه در مدینه به سال ۳۸ ه . در گذشت . به صهیب روایت شریف داشت و این حدیث را جمیع به اوست که روایت کرده اند (طبقات ابن سعد ۳/۱۶۱ : این حدیث ۲۴۶ ص .)

أنا سابق العرب، وصهيب سابق الروم، وسلمان سابق فارس، و بلال سابق الحبشة (الاعلام ۳/۳۰۲). صهيب را يکی از اهل صفه شمرده اند (کشف المحجوب ۹۸).
نيزرك . حلية الاولياء ۱/۱۵۱-۱۵۶.

ص ۲۹س ۱۶ بعثت لاقم مكارم الاخلاق : انما بعثت لاتم مكارم الاخلاق (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/۱۰۵). انما بعثت لاتم صالح الاخلاق (جامع صغير ۱/۸۶؛ كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/۱۰۵). اين حديث در صفحات بعد كتاب حاضر هم آمده است .

ص ۳۰س ۴ ان من العلم كهيئته المكنون لا يعرفها الا العلماء بالله: در كنوز الحقائق آمده است : ان من العلم كهيئته المكنون (حاشية جامع صغير ۱/۱۰۲). در اللآلئ المصنوعة (۱/۲۲۱) نيز آمده است: ان من العلم كهيئته المكنون لا يعلمه الا اهل العلم بالله .

ص ۳۱س ۵ من اصبح وجعل همومه هماً واحداً كفاه الله: در ديگر صفحات كتاب هم آمده و ياد آور اين حديث است : من اصبح وهمه غير الله فليس من الله ومن اصبح لايهمه بالمسلمين فليس منهم (جامع صغير ۲/۱۴۷). در كتاب فيه ما فيه آمده است: «قال عليه السلام : من جعل الهموم هماً واحداً كفاه الله سائر همومه ، هر كرا ده غم باشد غم دين را بگيرد حق تعالى آن نه را بي سعي اوراست كنده» (فیه ما فيه ۱۸۴). آقاي فروزانفر راجع به آن نوشته اند : «حديث نبوي است و در كتاب التعرف و شرح آن چاپ لکنهوج ج ۴ ص ۶۰ نقل شده و مضمون آن در حديث ديگر بدين عبارت : من انقطع الى الله كفاه- آمده و آن حديث را در نوادر الاصول ص ۴۶ مي توان يافت، (فیه ما فيه ۳۳۷) .

گفت رو هر کو غم دين برگزید باقی غمها خدا از وی برید

(مولوی)

ناظر است به مضمون اين حديث : من جعل الهموم هماً واحداً كفاه الله هم دنياه و من تشعبت به الهموم لم يبال الله في أي أودية الدنيا هلك ، مستدرک حاکم ج ۲ ص ۴۴۳ . (فروزانفر ، احاديث مثنوی ۱۳۶) ؛ نيزرك . ياد داشت بعد . درسني ابن ماجه (۲/۲۷۲) هم آمده است : من جعل الهموم هماً واحداً هم المعاد كفاه الله هم دنياه و من تشعبت به الهموم احوال الدنيا لم يبال الله في أي اوديته هلك .

ص ۳۱ س ۱۱ ومن انقطع الى الله كفاه الله... : من انقطع الى الدنيا وكله الله اليها (كنوز الحقائق، حاشیه جامع صغير ۱۶۶/۲). من انقطع الى الله كفاه. (نوادرا اصول ۴۶ به نقل فرزانفر، فيه ما فيه ۳۳۷) : نيزرك . يادداشت پيشين : من اصبح وجعل همومه هما واحداً ... ص ۳۴ س ۱ نيشتن : نوشتن ، در پهلوى nipishtan است . ضبط بالا متأثر از اصل کلمه است و صیغه‌های مختلف آن در متنهای فارسی آمده است از جمله : « برءؤخر دماغ یکی درزست بر مثال حرف لام بزقان یونانی و حرف لام یونانی به نيشتن بر این صفت بود ... » (هدایة المتعلمین ۴۲ : نيزرك . قابوس نامه ۵۲۷ : نيشتن ، نيشته ، نيشتها ، نبیس ، نبیسند ، نبیسنده) . در باب ريشه نوشتن ، نيشتن و نيشتن « و ، ب ، رك برهان قاطع ۱/۲۲۰/۴ ح : Lazard 139 .

ص ۳۴ س ۱۲ اولقطردالدين يدعون رقيه... : همین آیه در مورد اهل بیت در عوارف المعارف هم نقل شده است (رك . ملحق احیاء علوم الدین ۱۶۵/۵) و در دینار است . جمله حلیة الاولیاء ۱/۳۴۴ ، ۱/۴۶ که حاوی روایت مورد نظر است .

ص ۳۵ س ۱ طلب درویشی کردی چی معلوم : معلوم کنایه از مال و نیز بمعنی وند و در دینار ، زر ، درم ، دینار است : « گفتم (درویش را) : مگر معلوم ترا در ... » و در دینار ، بلی بردند ، ولیکن مرا با آن الفتی چنان نبود ... (گفتار ...) . یادداشت‌های قزوینی ۳۰۵۳ : نقل از فرهنگ فارس ... یعنی بی چیز و بینوا . در اسرار التوحید (ص ۱۲۸۳) ... را بی برگی است و چیزی معلوم نیست که بکار برده ...

ص ۳۵ س ۱ در مساعدت او در خاک دستستی : مساعدت در این ...

ص ۳۵ س ۲ الهی مسکن جالس مسکینا : در احیاء علوم الدین ۲۰۷/۲ ...

علیه السلام فی ملکه اذا دخل المسجد قرأ مسکینا حاکم ...

مسکینا . و نیز در شرح تعرف (۲۲/۴) غیر ...

اعاشة سلیمان (ع) از راه ذنبیل بافتن وفد ...

ص ۳۵ س ۷ اصحاب نهد : آنچه در صفحه ۲۹ و ۳۴ هم ...

است به اصحاب نهد . اصحاب نهد ...

هواجران غریب ، بوده اند که در سفة مسجد رسول ...

امر معاش به آنان کمک می فرموده است و یا مهمان مسلمانان می شده اند . برخی نیز به کسب می پرداخته اند و چون بعضی از غریبان که به مدینه وارد می شده اند اگر تمکنی هم داشته اند پیش از آن که مسکنی بیابند به اهل صفة می پیوسته اند و بعد مسکن و مأوایی یافته از آنان جدا می شده اند ، عدّه اهل صفة زیاد و کم می شده است و آنان را تا چهارصد نفر و بیشتر شمرده اند . بعضی از اصحاب صفة بسیار مشهورند مانند سلمان فارسی و ابوذر غفاری و صهیب بن سنان و بلال بن رباح . بعضی صوفیه را بازماندگان اهل صفة شمرده و اصل لفظ صوفی را نیز از این کلمه پنداشته اند (کتاب اللمع فی التصوف ۲۷ و عوارف المعارف سهروردی : ملحق احیاء علوم الدین ۶۵/۵) ولی بر این انتساب ایرادی وارد کرده اند که اگر صوفیه به اهل صفة منسوب بودند بایستی « صفی » نامیده شوند . مؤلف کشف المحجوب (ص ۹۸-۹۹) نوشته است : « شیخ ابو عبدالرحمن محمد بن حسین السلمی رض که نقال طریقت و کلام مشایخ بودست تاریخی کردست مر اهل صفة را مفرد و مناقب و فضایل و اسامی و کنا بیاورده . » (برای اطلاع بیشتر در باره این گروه رک . ص ۱۳۰ کتاب حاضر ؛ کشف المحجوب ۹۷-۱۰۷ ؛ عوارف المعارف : ملحق احیاء علوم الدین ۶۵/۵-۶۶ ؛ حلیة الاولیاء ۳۳۷/۱ ؛ بعد ؛ تاریخ تصوف در اسلام ۳۸ ؛ فرهنگ اشعار حافظ ۳۱۲/۱-۳۱۶ ؛ ارزش میراث صوفیه ۵۵-۵۶ ؛ W. Montgomery Watt. Ei (2). I, 266-267

ص ۳۵ س ۱۰ انظاره گاه : بمعنی محل نظر و توجه مرکب از : نظاره + گاه (پسوند مکان).

ص ۳۵ س ۱۲ پیوسته در میان آدمیان سیصد و اندکس باشند که قوام عالم بدیشان باشد : یاد آور این روایت ابو ابراهیم بخاری است در شرح تعرف (۳۶/۱) : « در اخبار آمده است که هیچ وقت این امت از چهارصد مرد ابدال خالی نباشند و از این چهارصد چهل مرد اوتادند یعنی میخهای زمین اند چنان که خدای کوهها را میخ زمین خواند گفت والجبال اوتاداً اگر کوهها نیستندی زمین را آرام نبودی و اگر این اوتاد نیستندی از شومی معصیت عاصیان عالم خراب گشتی . »

ص ۳۵ س ۱۵ ان لله عباداً ماهم بانبياء ولا شهداء يغبطهم الانبياء والشهداء . . . :

ان لله عباداً ليسوا بانبياء لكن يغبطهم النبيون والشهداء لقربهم و مكانتهم عند الله

عزوجل (شرح بحر العلوم طبع ہند ، دفتر سوم ص ۳۱۰) .

سخت پنہان است و پیدا حیرتش جان سلطانان جان در حسرتش

(مولوی)

(نقل از احادیث مثنوی ۱۰۵)

نیز رک . احیاء علوم الدین (۱۵۸/۲) : در مجمع الزوائد آمده است (۱۲۶/۱) :

النبي (ص) قال اني لاعرف ناساً ما هم أنبياء و لاشهداء يغبطهم الانبياء والشهداء

بمنزلتهم يوم القيامة . نیز رک . یادداشت بعد .

ص ۳۵ س ۱۸ و ہریکی رامنبہری جنہہند از نورقا آدجا سخن گویند . تمام عمر الخطاب

فقال يا رسول الله صعبهم لنا : در حديقة الحقيقة تأليف ابو الفتح محمد بن مسلم

(ص ۱۲۸) آمده است : وان لله تعالى في الارض عبادا قلوبهم انور من الشمس و

فعلهم فعل الانبياء وهم عند الله افضل من الشهداء ليس لهم في الدنيا من الدنيا قيل

ولا كثير ، رضوا بما قسم الله لهم و رضى الله عنهم . فقال ابن عمر : من علم رسول الله

قال الزاهدون في الدنيا والراغبون في الآخرة والسرائحون بقضاء الله و قدره .

اما جملة اول یاد آور روایات زیرین است : قال الله تعالى المتحابون في الآخرة

لهم منا بر من نور يغبطهم النبيون والشهداء (جامع صغیر ۲ / ۶۹) . قال ابن عمر

حققت محبتي للمتحابين في و حققت محبتي للمتواصلين في و حققت محبتي للمتواصلين

في و حققت محبتي للمتواصلين في و حققت محبتي للمتواصلين في و حققت محبتي للمتواصلين

نور يغبطهم بمكانهم النبيون والصدیقون والشهداء (جامع صغیر ۲ / ۶۹) . و یوسف

گفت صلعم ان من عباد الله لعبادا يغبطهم الانبياء والشهداء قال ابن عمر : من علم

وصفهم لنا علمنا نحبهم قال عم قوم تحابوا بروح الله من غير ان يعلموا انهم

وجوههم نور علی منابر من نور لا يخافون اذا - اى الناس و الانبياء و اولیائهم

الناس ثم تلا الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون .

(۲۶۸) . نیز رک . احیاء علوم الدین ۱۵۸/۲ و ص ۱۶۹ .

است کہ جماعتی باشند از امت احمد . . . در این . . . و صفی . . .

في الدنيا والراغبون في الآخرة . یاد آور این روایت است : قيل يا رسول الله

يؤمر بعدك قال ان تؤمروا بأبي بكر رضى الله عنه تجدوه اميناً زاعداً في الدنيا والآخرة

في الآخرة (مسند احمد ۱ / ۱۰۹) .

ص ۳۶ س ۴ اولئك مصابيح الدجى وديناييع الحكمة : كانوا ينابيع العلم مصابيح الهدى ،
فاولئك ائمة الهدى مصابيح العلم (دارمی ، مقدمه ۲۷ ، نقل از المعجم المفهرس
۲۳۹/۳) .

ص ۳۶ س ۶ يدخلون من امتي الجنة سبعون ألفاً لا حساب عليهم فقال عكاشة بن
وجوه انه قال يدخل الجنة من امتي سبعون ألفاً لا حساب عليهم فقال عكاشة بن
محسن يا رسول الله ادع الله أن يجعلني منهم فقال أنت منهم و دعاه فقام رجل
آخر فقال يا رسول الله ادع الله أن يجعلني منهم فقال سبقك بها عكاشة (الاستيعاب
في معرفة الاصحاب ، چاپ حيدرآباد ج ۲ ص ۵۰۸ ؛ مسند احمد ج ۱ ص ۲۷۱ ،
۴۰۳ ، ۴۲۰ ، ۴۵۴ ، ج ۲ ص ۳۰۲ ، ۴۰۰ ، ۵۰۲ ؛ رساله قشيريہ طبع
عصر ص ۷۶ ، به نقل از احاديث مثنوی ۱۳۰ در شرح بيت زير از مولوی) .
آن چنان بگشايدت فرشباب که گشود آن مژده بر عكاشه باب

سألت الله الشفاعة لامتي فقال لك سبعون ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب ولا عذاب
قلت رب زدني فحثالى بيديه مرتين وعن يمينه وعن شماله (جامع صغير ۲/۲۴) .
قال يدخل الجنة سبعون ألفاً من امتي بغير حساب (مسند دارمی ۲/۳۲۸) . يدخل
الجنة من هؤلاء سبعون ألفاً بغير حساب هم الذين لا يسترقون ولا يتطيرون ولا
يكتوون و على ربهم يتوكلون فقال عكاشة بن محسن : أمنهم انا ؟ الخ . (بخارى
۱۱/۴-۱۲) نیز رك . حلية الاولياء ۲/۱۳ .

ص ۳۶ س ۷ جلاباب : يعنى چادر زنان وجامه فراخ و گشاد ، و جلاباب توكل ظاهرأ بمعنى جامه
توكل است . در احیاء علوم الدين (۱/۲۱۶) نیز «جلباب الحياء» بكاررفته است :
« قال صلى الله عليه وسلم : من ألقى جلاباب الحياء فلا غيبه له .

ص ۳۶ س ۹ روز حشر چنهبان بروند در حواصل اشكال مرغمان سبز چنهبان شوند :
ظاهرأ اشاره است به حديث : ارواح الشهداء فى حواصل طير خضر ، که استاد
فروزانفر بيت زيرين از مولوی را (کلیات شمس ۳۳۲۳۲/۷) ناظر بدان
دانسته اند (کلیات شمس ج ۷ ص ۱/۶ ح) :

ارواح بر فلکند پيران بقول نبی ارواح امتنا فى طير خضر

در مسند احمد (۳۸۶/۶) نیز آمده است : ان ارواح الشهداء فى طائر خضر .

در کشف الاسرار (۴۱۷/۱) نیز می‌خوانیم: «مصطفی (ص) گفت: ان ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تشرح فی ثمار الجنة و تشرّب من انهارها، و تأوی باللیل الی قنادیل من نور معلقة بالعرش، نیز رک: ۳۴۹/۲؛ ۹۱/۶.

ص ۳۶ س ۱۵ لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه..... در کتاب فیہ ما فیہ آمده است: «كنت له سمعاً وبصراً» حاصل گشت و این مقامی است سخت عظیم (ص ۱۲۳). آقای فروزانفر در تعلیقات نوشته‌اند: «از حدیث قدسی مشهور است که به وجوه مختلف روایت کرده‌اند و از آن جمله به طریق ذیل: لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته كنت له سمعاً و بصراً و یداً و مؤیداً که هجویری در کشف المحجوب (چاپ لندن گراد ص ۳۹۳) آورده و با متن عربی مطابقت دارد و با اختلافی در عبارت نقل شده است در احیاء علوم الدین ج ۲ ص ۲۱۸ و جامع صغیر ج ۱ ص ۷۰ برای اطلاع از مدارک آن رجوع نمودیم به اتحاف السادة المتقين ج ۹ ص ۵۶۹ و مولانا به مضمون این حدیث در مستدرک السادة فرموده است:

رو که بی یسمع و بی ببصر تویی
سرتو بی بی بی ای صاحب من
آن که بی یسمع و بی ببصر شده است
در حق این بنده آن همه می‌باشد
(مثنوی ص ۵۱ ص ۲۰۰ ص ۱۴۲ ص ۲۱۰)
(فروزانفر، فیه ما فیہ ص ۳۳۳)

روایت مذکور در کشف المحجوب بدین صورت است: «لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته كنت له سمعاً و بصراً و یداً و مؤیداً» المحجوب ۳۹۳ نیز رک (۳۲۶). انانہ تعالی قول من عبدی ان اولی ما یسئد بالحرث و ما تقرب الی عبدی بشيء احب الی ما اتمت الله علیه و یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته كنت له سمعاً و بصراً و یداً و مؤیداً و یبصر به و یده التي یبش بها و رجلاه التي یمش بها و یسجد بها و یسألها استعاذتی لاعیذته و ما ترددت عن شيء أنا فاعله و حدثت عن قوم یسألوننا عن بكرة الموت و أنا اکره ساعته» (جامع صغیر ۱/۵۹). روایت دیگر در کشف سمعه و بصره و لسانه و یده و رجلاه فیه یسمع و یبصر و یسجد و یسأل و یبصر و یسعی. نیز رک. رسالۃ التشریح ۴۲، اللامع ۸۸، الطبقات البصری ۱۸۸

شعرانی ۱۱/۱ نقل از ارزش میراث صوفیه ۲۲۸ ، ۴۴ : بخاری ۱۲۹/۴ .

ص ۳۶س ۲۰ من كان الله كان الله له : مولوی در مثنوی گوید :

چون شدی من كان الله از وله حق ترا باشد که كان الله له

(ص ۵۱س ۸)

و اشاره است به این حدیث : من كان الله كان الله له ، كشف الاسرار ص ۵۶۲ و ۳۷۱ «

(فروزانفر ، احادیث مثنوی ۱۹) . در دیگر موارد از کتاب حاضر هم آمده است .

ص ۳۶س ۲۱ ما من عبد شغله ذكرى عن مسئلتى الا اعطيته افضل مما يسأل له السائل عنى :

قال الله تعالى من شغله ذكرى عن مسئلتى اعطيته قبل أن يسألنى (كنوز الحقائق ،

حاشیه جامع صغیر ۱۲۴/۲) . در ص ۷۷ کتاب حاضر نیز بدین صورت آمده

است : ما من عبد يشغله ذكرى عن مسئلتى الا و اعطيته افضل مما يسئلنى .

ص ۳۶س ۲۲ فضالة بن عبید : ابو محمد فضالة بن عبید بن نافذ بن قيس الانصارى الاوسى از

صحابه است که در احد و دیگر جنگها و فتح شام و مصر بود و در شام سکونت

گزید . معاویه قضای دمشق را به او داد و هم در آنجا به سال ۵۳ هـ . در گذشت

(الاعلام ۵/۳۴۹-۳۵۰) . در کتاب حلیة الاولیاء ۱۷/۲ در شمار اهل صفة معرفی

«

شده است .

ص ۳۷س ۲ بی برگی : برگ در این مورد بمعنی « ساز ، نوا ، اسباب ، دستگاه ، سامان »

است (فرهنگ فارسی) . « به وقت بازگشتن پانصد درم صلتی یافت ، برگ یاران

بساخت و بر در شهر بنبشت ... » (کليلة و دمنه ۴۱۲) .

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست

(گلستان چاپ فروغی ۶ ، مجتبی مینوی : کليلة و دمنه ۴۱۲/۱۳ ح)

پس «بی برگی» یعنی بینوایی و بی چیزی : « به نزد وی شو و بگو درویشان را

بی برگی است و چیزی معلوم نیست که بکار برند » (اسرار التوحید ۲۸۳) . در

قابوس نامه (ص ۱۵۰) می خوانیم : « اگر ضیاع را ویران داری بی برگ و

بی نوا باشی ، نیز رك . قابوس نامه ۱۳۷ ، ۲۲۰ : « برگ » .

ص ۳۷س ۳ ان هؤلاء المجانين : در مسند احمد (۱۸/۶-۱۹) آمده است : كان رسول الله

صلی الله علیه و سلم اذا صلى بالناس خر رجال من قامتهم فى الصلاة لما بهم من

الخصاصة وهم من اصحاب الصفة حتى يقول الاعراب ان هؤلاء مجانين فاذا قضى

رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلاة انصرف اليهم فقال لهم لو تعلمون ما لكم عند الله عز وجل
لاحببتم لو انكم تزدادون حاجة وفاقة قال فضالة و انامع رسول الله صلى الله عليه
وسلم يومئذ . نیز رك . حلیة الاولیاء ۱/۳۳۹ ؛ شرح تعرف ۱/۶۰ .

ص ۳۷ س ۱۰ عبادی لم از و عنکم الدنیا لہو انکم... : در کشف الاسرار (۲۲۰/۶) آمده است :

« چنان کہ در خبر می آید : یؤتی بالرجل یوم القیامة فیقول انہ عزوجل لہ عبدی
لم از و عنک الدنیا لہو انک زویتہا عنک لصلاحک و صلاح دینک » .

ص ۳۷ س ۱۵ اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأی... : قال الله تعالی : اعددت لعبادی

الصالحین مالا عین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر (جامع صغیر ۲/۶۸) .
الصوم یدق المصیر و ینذبل اللحم و یباعد من حر السعیر انہ مائدة علیہا مالا عین رأی
ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر لا یقعد علیہا الا الصائمون (جامع صغیر ۲/۴۲) .
ان فی الجنة مالا عین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب احد (جامع صغیر ۱/۱۲۱) .
ورنه لاعین رأی چه جای باغ گفت نورغیب را یزدان چراغ

(مثنوی ص ۲۸۳ س ۱۱۶)

نیز رك . بخاری ۲/۱۳۹ ؛ مسلم ۸/۱۴۳ (نقل از احادیث مثنوی ۳-۴-۵) .
در احیاء علوم الدین (۳۱/۴) نیز آمده است : و قوله عز وجل : اعددت
لعبادی الصالحین مالا عین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر .

ص ۳۷ س ۱۷ انا جلیس من ذکرنی : در کتاب فیہ ہافیہ نیز آمده است (ص ۱۲۴) .

با حق همنشین است کہ انا جلیس من ذکرنی اگر حق همنشین او نبودی بر دل
او شوق حق نبودی هرگز بوی گل بی گل نباشد . آقای فروزانفر در تعلیقات
نوشته اند : « حدیث قدسی است و تمام آن مطابق نقل غزالی مثنوی است و آن :

هوسی علیہ السلام یارب اقرب انت فانا حیاک ام بعید فانا بربک و انت اقرب الی من
ذکرنی ، احیاء علوم الدین ج ۲ ص ۱۴۱ ، نیز جامع صغیر ۲/۳۳۷ .

المتقین ج ۶ ص ۲۸۷ کہ وجوه و طرق مختلفه روایت این حدیث در کتاب جامع صغیر
(فروزانفر ، فیہ ہافیہ ۳۳۷) . یاد آور این حدیث نیز هست در کتاب جامع صغیر
انا عندظنک بی و انا معک اذا ذکرتنی (جامع صغیر ۲/۷۰) نیز در کتاب جامع صغیر
کتاب حاضر : من تقرب الی شبرا الخ . در دیگر موارد این کتاب عم . حدیث
مورد نظر آمده است .

ص ۳۷ س ۲۰ موسی علیه السلام از خدای تعالی پرسید که از بندگان تو کدام عزیزتر است... یاد آور این روایت است : وقال موسى عليه السلام : يارب من أحبّ إليك من خلقك حتى أحبهم لأجلك ؟ فقال كل فقير فقير . . . (احياء علوم الدين ۱۹۶/۴) .

ص ۳۸ س ۱ من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل التصوف : آقای فروزانفر در توضیح راجع به بیت زیرین از مولوی نوشته اند :

پس جلس الله گشت آن نیکبخت که به پهلوی سعیدی بر درخت

(مثنوی ۵۸۳ س ۲۵)

« استفاد است از خبر : من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل التصوف که سیوطی آن را با مختصر تفاوت [در تعبیر بدین صورت : من سره أن يجلس مع الله تعالی فليجلس مع اهل الصوف] در المالی المصنوعة ج ۲ ص ۲۶۴ نقل کرده و از موضوعات شمرده است ، و « صوفیه جزو احادیث می شمارند . » ۱ احادیث مثنوی ۱۹۸ ، فیه مافیہ ۱۴۵ ، ۳۲۰) نیز رك : كشف الاسرار ج ۱ ص ۷۶۱ .

ص ۳۸ س ۱-۲ هر چند که اسناد این حدیث منقطع است : یعنی ذکر سند نشده و روایتش متصل به نبی نیست . و نیز در اصطلاح « مقطوع و منقطع : حدیثی است که از تابعین معصوم نقل شده و شامل اقوال آنان باشد ، (علم الحدیث ۱۱۸-۱۱۹) .

ص ۳۸ س ۵ هم القوم لایشقی جلیسهم اجداً : در کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۱۹۲/۲) آمده است : هم القوم لایشقی بهم جلیسهم . در ص ۷۸ کتاب حاضر نیز بدین صورت روایت شده : هم قوم لایشقی بهم جلیس . نیز رك . مسند احمد چاپ احمد محمد شاگرد ج ۱۳ ص ۱۵۹ ش ۷۴۱۸ .

ص ۳۸ س ۸-۹ اهل شغل انفسهم... : سیوطی در جامع صغیر (۹۲/۱) چنین روایت کرده است :

اهل شغل الله تعالی فی الدنيا هم اهل شغل الله تعالی فی الآخرة و اهل شغل انفسهم فی الدنيا هم اهل شغل انفسهم فی الآخرة .

ص ۳۹ س ۴ سره بجاید کردن : سره کردن بمعنی خالص کردن و خوب کردن و کاری را نیکو کردن است سره کردن بمعنی خوب کردن در لهجه بخارایی هنوز هست : سره کردیدکی آمدید : خوب کردید که آمدید ، (لهجه بخارایی ۳۹۳ و نیز ۴ ح) . « نماز

دیگر بدر سراپردہ سلطان شدم . قضا را علاء الدولہ همان ساعت در رسید .
خدمت کردم . گفت : سرہ کردی و بوقت آمدی « (چهار مقالہ ۶۷) . « محمود
گفت : سرہ کردی کہ مرا ازان یاد آوردی « (چهار مقالہ ۸۲) .

ص ۳۹ س ۴ محک : در لغت بہ کسر اول و فتح دوم است بمعنی آلت سودن و سنگی کہ بر
آن زر وسیم عیار کنند (منتہی الارب) ولی کاتب بار دوم آن را بہ فتح اول و دوم ضبط
کرده است و معلوم می شود تلفظی کہ امروز رایج است در آن روز گارہم سابقہ داشته است .
ص ۳۹ س ۸ عَفَص : بہ فتح اول و کسر دوم یعنی گس و تند مزہ و « طعام عَفَص ای فیہ قبضہ
(منتہی الارب) . عَفَص بہ فتح اول و سکون دوم و سوم نیز هست کہ بلوط مازو
یعنی یکی از انواع بلوط است و نیز مازو را گویند ولی در این جا بہ عمان شکل
و معنی اول مناسب می نماید .

ص ۴۰ س ۲ پیر نیز در حال خرید صرف کند: صرف کردن در این جا ظاہراً بمعنی تصرف
کردن ، دگرگون کردن و یا بکار بردن است .

ص ۴۰ س ۴ الشیخ فی قومہ کالنبی فی امّتہ : این حدیث بہ صورتہای زیرین ضبط شدہ
است : الشیخ فی اہلہ کالنبی فی امّتہ ، الشیخ فی بیئتہ کالنبی فی قومہ (جامع صغیر
۲/ ۳۶ : کنوز الحقائق ، حاشیہ جامع صغیر ۲/ ۹۶) .

گفت پیغمبر کہ شیخ رفتہ پیش چون نبی باشد بیان قوم خودش

(مثنوی ۲۳۹ ۲۳ نقل از احادیث مثنوی ۲)

الشیخ فی قبیلتہ کالنبی فی امّتہ (قابوس نامہ ۳۳) . الشیخ فی قومہ کالنبی فی امّتہ
(کشف المحجوب ۶۲) .

ص ۴۰ س ۱۴ اقتدوا بالذین من بعدی... : بہ این صورت نیز روایت شدہ است : اقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر و عمر . اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و
واقتدوا بعمار و تمسکوا بہدایہ سعود (جامع صغیر ۱/ ۳۲) . حاشیہ جامع صغیر ۱/ ۴۲) .

ص ۴۰ س ۱۵ اصحابی کالنجوم جائیم اقتدبتہم اقتدبتہم : سیوش روایت کردہ است :
سألت ربی فیما تختار فیہ اصحاب من بعدی فأوحی الیّ یا محمد ان اصحابک تختار
بمنزلۃ النجوم فی السماء یعنی انہ من بعدی فمن احدی شیء ما عم ماویہ من

اختلافهم فهو عندي على هدى (جامع صغير ۲/۲۴) . اصحابي كالنجوم فبأبهم
اقتديتم اهتديتم (كنوز الحقائق حاشية جامع صغير ۱/۳۸ نيزرك. اللمع ۱۲۰ و فيه ما فيه
۱۲۹) مولوی گوید :

مقتبس شو زود چون یا بی نجوم گفت پیغمبر که اصحابی نجوم

(مثنوی ۱۲/۵۱)

گفت پیغمبر که اصحابی نجوم ره روان را شمع و شیطان را رجوم

(مثنوی ۸/۹۵ ، نقل از احادیث مثنوی ۳۵،۱۹)

آقای فروزانفر در تعلیقات کتاب فيه ما فيه (ص ۳۱۷) این ابیات مولوی را هم
آورده اند :

گفت پیغمبر که در بحر هموم درد لالت دان تو یاران را نجوم

(مثنوی ۱۷/۵۹۰)

هادی یار است یاراندر قدوم مصطفی زین گفت اصحابی نجوم

(مثنوی ۷/۶۱۴)

ماه می گوید که اصحابی نجوم للسری قدوة وللطاعی رجوم

(مثنوی ۲۴/۵۷۹)

ص ۴۰ س ۱۸ توئی کردن: دوستی کردن است در مقابل : تبری.

ص ۴۱ س ۲ انظر فی دنیاك الی من هو دونك...: یاد آور این حدیث است : انظروا الی
من هو أسفل منكم ولا تنظروا الی من هو فوقكم فهو أجدر أن لا تزدروا نعمة الله علیكم
(جامع صغير ۱/۹۱) .

ص ۴۱ س ۵ كما چنانکه صلاح وی باشد قربیت میکنند و بر مهمات دلالت میکنند:
دو فعل اخیر در این جمله بصورت خبری بکار رفته است بجای التزامی ، و
نظیر آن در دیگر کتابهای قدیم فراوان است.

ص ۴۱ س ۱۳ ان الله طیب لا یتقبل الا الطیب: سیوطی نقل کرده است : ان الله تعالی طیب
یحب الطیب تطیف یحب النظافة کریم یحب الکریم جواد یحب الجود فنظفوا
أفنیتمکم ولا تشبهوا بالیهود (جامع صغير ۱/۵۹) . ان الله طیب یحب الطیب (کنوز
الحقائق ، حاشیه جامع صغير ۱/۷۴) .

ص ۴۵ س ۱۰ از عجاج: در لغت بی آرام شدن ، ناراحت شدن و در تصوف عبارت است از تحرك دل برای مراد به بیداری از خواب غفلت (اللمع ۳۶۷) و تحرك دل اندر حال وجد، تحرك قلب بسوی خدا به تأثیر وعظ و سماع ، و اثر مواعظ در قلب مؤمن (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۶۱).

ص ۴۷ س ۷ سعادت جاویدانه: «جاویدانه» بمعنی جاودان ، همیشه ، دایم در برهان قاطع مذکورست و «جاویدانه» کردن بمعنی ابدی ساختن ، جاودان کردن در لغت نامه دهخدا آمده است .

ص ۴۷ س ۸ من احب دنياه اضربها آخرته: در جامع صغیر (۱۴۱/۲) آمده است : من احب دنياه اضربها آخرته ومن احب آخرته اضرب دنياه فأثروا ما یبقی علی ما یقترن . ص ۴۷ س ۱۰ زیان کار : آن که زیان زند : و پس اگر کنی باری به هستی من کن که آن زیان کار بوده (قابوس نامه ۸۶) .

ص ۴۸ س ۱۵ ان الله یحب معالی الامور ویبغض سفاسفها: سیوطی نقل کرده است : ان الله یحب معالی الامور وأشرافها ویبکره سفاسفها (جامع صغیر ۱۶۳-۱) . ان الله یحب معالی الاخلاق ویبکره سفاسفها (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۶۹-۱۷۰) . ان الله یجواد یحب الجود ویحب معالی الاخلاق ویبکره سفاسفها (الذی فی الجوده ص ۱۵۲/۱-۱۵۳) .

ص ۴۸ س ۱۷ شیخ نسبلی: عارف مشهور قرن سوم و چهارم هجری که از دوستان و یاران حسین بن منصور حلاج بود و از ۲۴۲ تا ۳۲۴ ه . زیسته است .

ص ۴۹ س ۳ لا یتکمل ایمان احدکم . . . : لا یؤمن احدکم حتی یحب لایه الجیران (جامع صغیر ۱۹۷/۲) . لا یؤمن احدکم حتی یحب لایه اهل البیت (جامع صغیر ۱۹۷/۲) . (مسلم ۴۹/۱) احب للناس ما تحب لنفسک (جامع صغیر ۱۹۷/۲) . احب للناس ما تحب لنفسک (مسندک - الم ۱۱۶۸/۴) .

آنچه پسندی به خود ای شیخ دین . . . چون پسندی به برادر ای امین (مثنوی مه لوی ۲۰/۵۸۹ ، نقل از اادیب شری ۱۹۹ و ۲۰۰)

احب للناس ما تحب لنفسک تن مسلماً (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر

(۱۱/۱) . من الايمان أن يحب لآخيه ما يحب لنفسه (بخاری ۱۱/۱) . لا يؤمن احدكم حتى يحب لآخيه ما يحب لنفسه (بخاری ۱۲/۱) .

ص ۴۹ س ۶ شیخ ابوعلی روجاری: « احمد بن محمد بن القاسم یا محمد بن احمد . شیخ فریدالدین عطار گوید : او از کاملان اهل طریقت بود و از اهل فتوت و ظریف ترین پیران و عالم ترین ایشان به علم حقیقت ... و اهل بغداد جمله حضرت او را خاضع بودند و جنید قائل فضل او بود و در حقائق زبانی بلیغ داشت و صحبت جنید و نوری و ابن جلا یافته او را کلماتی بلیغ و اشاراتی عالی است ابن الجوزی در صفة الصفة آورده است که سلمی ، نام ابو علی را احمد بن محمد بن القاسم و بوبکر خطیب اسم او را محمد بن احمد گفته اند و اصل وی از بغداد است و به مصر می زیست و وی می گفت استاد من در حدیث ابراهیم حربی و در فقه ابوالعباس بن سریق و در نحو ثعلب و در تصوف جنید است و او صحبت جنید و نوری و ابن الجلاء و مسوحی را دریافت . وفات وی به مصر در ۳۲۲ و به قولی ۳۲۳ بود و صاحب حبیب السیر سال وفات او را ۳۲۰ گفته است . (لغت نامه) .

ص ۴۹ س ۷ عرض کردن: در این جا بمعنی نشان دادن و عرضه کردن است : « آن را بر همه مردم خود عرض کن » (تاریخ بیهقی) .

ص ۴۹ س ۱۴ فترت: در لغت بمعنی سستی و ضعف است و در تصوف « خماشی آتش سوزانی است که در بدایت حال در سالک وجود داشته است » (اصطلاحات شاه نعمه الله ۵۵ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء) . تعریف ابن العربی نیز همین است (تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۱) .

ص ۴۹ س ۲۰ این کار با عمر همبرست: همبر مرکب از : هم (پیشوند اشتراك) + بر بمعنی همراه و قرین و برابر و نظیر در این کتاب مکرر آمده است : « صفا و نور در بصیرت پدید آرد که بعاقبت بینا گردد اجل با نفس هم بر کند از دام حرص و حیل و امل خلاص یابد » (کتاب حاضر ص ۶۱) ، « هر روزی را رزقی همبرست » (کتاب حاضر ص ۱۱۳) ؛ « حیا با ایمان همبرست » (همین کتاب ص ۱۴۶) ؛ « وقت با اجل همبرست »

(همین کتاب ص ۱۹۴).

بیهوده مجوی آب حیوان در ظلمت خویش چون سکندر
 کان چشمه که خضر یافت آن جا با دیو فرشته نیست همبر
 (دیوان ناصر خسرو ۱۸۱)

خدای حکم چنان کرده بود کان بت را ز جای بر کند آن شهر یار دین پرور
 بدان نیت که مر اورا به مکه باز برد بکند و با ما اینک عمی برد همبر
 (دیوان فرخی ۷۲)

ابیات مذکور از حواشی برهان قاطع نقل شده است. در قابوس ناه (ص ۱۶۵)
 نیز آمده است: «مادام معدلان نیک را همبر خود دارد.»

ص ۴۹ س ۲۰ اقل ما فی هذا الامر بذل الروح ان قدرت فتعمال... در کشف المحجوب

(ص ۲۴۲) آمده است: «یکی به نزدیک رویم آمد که مرا اوسیتین کن گفتم
 یا بنی لیس هذا الامر غیر بذل الروح ان قدرت علی ذلك و الا فلا تشتغل بمردات الله فبقه ان
 امر بجز بذل جان نیست اگر توانی و الا بترهات صوفیان مشغول شده.»

ص ۴۹ س ۲۱ من طلب شیئاً وجد وجد: در مجمع الامثال (ص ۶۴۰) آمده است: من طلب شیئاً
 وجده، نظیر:

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت - بنده را شکر بود

(سراوی، امثال و معانی ص ۳۰۵)

من جد وجد و من طلب و سل و من سأل ادرك و من سأل ما لم یسأل و من سأل ما لم یسأل

چهارم ص ۱۴۴). آقای فروزانفر نوشته اند که من طلب و من سأل و من سأل ما لم یسأل

الامثال منسوب است به عامر بن النضر و در کشف المحجوب ص ۲۴۰

بغدادی و بعضی آن را حدیث پنداستهاند (۱- ادبیت نثر ص ۱۴۰)

ص ۵۰ س ۱۵ اطماع: جمع طمع است به معنی آزما و عرصه

ص ۵۰ س ۱۲ عالم خلق و عالم امر: عالم خلق اصطلاح فاضل بن یونس است که در کتب لغت و معانی

عالم جسمانی و عالم امر در فلسفه و تصوف به معنی عالم غیبی است که در کتب لغت و معانی

و عالم ملکوت و عالم غیب. عالم خلق در لغت و معانی به معنی عالم جسمانی است که در کتب لغت و معانی

مصطلحات عرفاء) به عبارت دیگر در لغت و معانی به معنی عالم غیبی است که در کتب لغت و معانی

عالم جسمانی است که عالم ملک و ناسوت هم گویند و گاه مراد مطلق عالم آفرینش است در مقابل عالم لاهوت و بالآخره عالم خاق مقابل عالم امر است . عالم مجردات را عالم امر هم می نامند که به امر تکوینی الهی از کتم عدم بوجود آمده اند و بر حسب امر تکوینی دفعة واحدة پدیدار گشته اند . ، (فرهنگ علوم عقلی ۳۴۵-۳۴۶) .

ص ۵۰ س ۱۴ والقلب القاسی بعید من الله بعید من الجنّة قریب من الشیطان : در موطأ (۹۸۶/۲) آمده است : وحدثنی مالک : أنه بلغه : ان عیسی بن مریم کان یقول : لا تکثروا الکلام بغير ذکر الله فتمسوقلوبکم . فان القلب القاسی بعید من الله ولكن لا تعلمون . در کنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۶/۱) مذکور است : أبعداً للقلوب من الله القلب القاسی . نیز رك : كشف الاسرار ۴۹۴/۹

ص ۵۰ س ۱۵ دل آدکینده صفت زجاجة مصباح ایمان است : یاد آور آیه ۳۵ از سوره نور (۲۴) است : الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کانهما کو کبدری بو قدمن شجرة مبارکة زيتونة .

ص ۵۱ س ۱۱ ان الله جاداً من قبل المشرق يقال له باب التوبة لا يدخل علی العباد حتی تطلع الشمس عن مغربها : من تاب قبل أن تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه (جامع صغیر ۱۵۱/۲ ؛ کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۶۶/۲) . التوبة مقبولة مالم تطلع الشمس من مغربها (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۳۴) . ان الله عز وجل يبسط يده بالتوبة لِمَسِيَ اللّيل الى النهار و لِمَسِيَ النهار الى اللّيل حتى تطلع الشمس من مغربها (احياء ايام الدين ۱۳/۴) . هـ گفت الحمد لله که در توبه همچنان باز است بحکم این حدیث که : لا یغلق باب التوبة علی العباد حتی تطلع الشمس من مغربها ، (گلستان سعدی ، کلیات ص ۱۷۱) . نیز رك . احادیث مثنوی ۱۲۸-۱۲۹

ص ۵۱ س ۱۶ در حدیث آمده است که اعرابی نزد رسول علیه السلام آمد . . . : عين این موضوع در مجمع الزوائد (۲۰۰/۱۰) مذکور است و نیز یاد آور این روایت است (مسلم ۸/۹۹) : حدثنی عبدالاعلی بن حماد . . . عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم فیما یحکی عن ربه عز وجل قال اذنب عبد ذنباً فقال اللهم اغفر لی ذنبی فقال تبارک وتعالی اذنب عبدي ذنباً فعلم ان له رباً یغفر الذنب ویأخذ بالذنب ثم عاد فاذنب فقال ای رب اغفر لی ذنبی فقال

تبارک و تعالیٰ عبدی اذنب ذنباً فعلم ان له رباً يغفر الذنب ويأخذ بالذنب ثم عاد فاذنب فقال اي رب اغفر لي ذنبي فقال تبارك و تعالیٰ اذنب عبدی ذنباً فعلم ان له رباً يغفر الذنب ويأخذ بالذنب
اعمل ماشئت فقد غفرت لك قال عبد الاعلیٰ لا ادري ا قال في الثالثة او الرابعة عمل ماشئت .

ص ۵۲ س ۱ الله لا يعمل حتى قملوا: در موطأ (۱/۱۱۸) آمده است : ان الله تبارك و تعالیٰ لا يعمل حتى قملوا . نیز نيزك . بخاری ۱/۱۷ : در كشف الاسرار (۲/۲۸۰) نیز روایت مربوط به یادداشت پیمین و شبیه این عبارت آمده .

ص ۵۲ س ۳ من تاب قبل موته حسنتا تاب الله عليه : یاد آور این حدیث است : من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله عليه (جامع صغير ۲/۱۵ : كنوز الحقائق ، ص ۱۵۱ جامع صغير ۲/۱۶۶) . ان الله يقبل توبة العبد قبل ان يموت بيوم . كتاب القبول توبه العبد قبل ان يموت بضحوة (كنوز الحقائق ، اشبه جامع صغير ۱/۱۸۹) . من تاب قبل موته تيب عليه ، ومن تاب قبل موته بشهر تيب عليه ، حتى قال في رواية اخرى : حتى قال في رواية اخرى حتى قال فواقا (مسند احمد ، كتاب احمد بن محمد بن اسحاق ، ۱/۱۵۱) .

ص ۵۲ س ۴ من تاب قبل ان يموت حسنتا تاب الله عليه : من تاب الى الله قبل ان يموت حسنتا تاب الله عليه (جامع صغير ۲/۱۵۱ : كنوز الحقائق ، اشبه جامع صغير ۲/۱۶۶) . العبد الم يغفر (مسند احمد ، كتاب احمد بن محمد بن اسحاق ، ۱/۱۵۱) . (ص ۶۱۶۰ ، ۶۴۰۸) .

ص ۵۲ س ۸ حق تعالیٰ در شمال کرم این دو قسمی می کند : اولیوم منی اولیوم منی . است یا نوسمن عبارتی در ذیل آن در بعضی نسخه ها درج شده است . از تو در بیغ نیست و از من در روی نیست .

ص ۵۲ س ۸ التائب من الذنب کمن اذنب له : به هر دو تفسیر اختلاف و تردید شده است . التائب من الذنب کمن اذنب له التائب من الذنب کمن اذنب له (جامع صغير ۲/۱۴۴) . التائب من الذنب کمن اذنب له (جامع صغير ۲/۱۴۴) . مجمع ال و تده (۲۰۰/۸) . التائب من الذنب کمن اذنب له (جامع صغير ۲/۲۲) . التائب من الذنب کمن اذنب له (جامع صغير ۲/۲۲) . ۱۱۲/۱ و نیز در ج ۱۱۲/۱ . التائب من الذنب کمن اذنب له (جامع صغير ۲/۲۲) . است : اذا تاب العبد تاب الله عليه . التائب من الذنب کمن اذنب له (جامع صغير ۲/۲۲) .

يلقى الله وليس عليه شاهد من الله بذنب (جامع صغير ۱/۱۸) .

ص ۵۲ س ۱۰. همچندان : در این جا بمعنی همان قدر و همچنان و چندان است و در این کتاب مکرر آمده. در قابوس نامه (ص ۱۵۶) نیز می خوانیم: «اکنون تو از من همچندان شنوی که من از پدر خویش شنودم .»

ص ۵۲ س ۱۲. ایاکم و محقرات الذنوب فان له من الله طالباً : «ایاکم و محقرات الذنوب فانهن يجتمعن على الرجل حتى يهلكنه كرجل كان بارض فلاة فحضر صنيع القوم فجعل الرجل يجي بالعود والرجل يجي بالعود حتى جمعوا من ذلك سوادا و أججوا نارا فانضجوا ما فيها .» ایاکم و محقرات الذنوب فانها مثل محقرات الذنوب كمثل قوم نزلوا بطن وادفجاء ذا بعود و جاء ذا بعود حتى حملوا ما أنضجوا به خبزهم و ان محقرات الذنوب متى يؤخذ بها صا حبا تهلكه، (جامع صغير ۱/۹۷-۹۸) . ایاکم و محقرات الذنوب، فانهن يجتمعن على الرجل حتى يهلكنه (مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاكر ، ج ۵ ص ۳۱۲ ش ۳۸۱۸) .

ص ۵۲ س ۱۵. خاطر : در لغت یعنی آنچه در دل گذرد ، اندیشه و فکر ، در اصطلاح فلسفی «حرکت نفس است برای تحصیل دلیل و در حقیقت عبارت از خاطر بیال و حاضر نرد نفس است الا آن که چون نفس محل آن معنی است که حاضر بیال است ، نفس را خاطر گفته اند از باب نام گذاری محل به اسم حال ، (اسفار ۱/۳۲۶) و در تصوف «خطابی است که به قلب وارد شود اعم از آن که ربانی بود یا ملکی ، یا نفسانی یا شیطانی بدون آن که در قلب اقامت یابد . و یا واردی است که بدون سابقه تفکر و تدبر در قلب پیدا شود (تاریخ تصوف ۶۴۵ ، اللمع ۳۴۲) و در شرح تعرف است که خاطر بر چهار قسم است: خاطری که از خداست و خاطری که از ملك است و خاطری که از نفس است و خاطری که از عدوست که شیطان باشد (شرح تعرف ۹۱) . خاطر حقایق علمی است که حق تعالی از بطن غیب بی واسطه در دل اهل قرب و حضور قذف کند (مصباح الهدایه ۵۶) . خاطر شیطانی آن است که داعی بود بر مناهی و مکاره زیرا که شیطان در مبدأ امر به معصیت کند و چون بیند که بدین وجه اغوا و اضلال صورت نیندد و سوسه کند از راه طاعت (کشاف اصطلاحات الفنون ۱/۴۱۶) . خاطر ملکی آن است که بر خیرات و طاعات ترغیب کند و از معاصی و مکاره تحذیر نماید و بر ارتکاب مخالفات و تقاعد و تکاسل از

موافقات ملامت کند . خاطر نفسانی آن است که بر تقاضای حصول عاجله و اظهار دعاوی باطله مقصور باشد (فرهنگ علوم عقلی و فرهنگ مصطلحات عرفاء). در رکن چهارم (باب اول) کتاب حاضر نیز راجع به «خاطر» بحث شده است .
ص ۵۲ س ۲۱ اتبع السيئة الحسنة تمجها: در مسند دارمی (۲/۳۲۳) آمده است : اتق الله حيثما كنت واتبع السيئة الحسنة تمجها وخالق الناس بخلق حسن؛ نیز رك. مسند احمد ۱۵۳/۵

ص ۵۳ س ۳ هل من قائب فيقبل قوبته هل من يستغفر فيمغفر له...: در مسند احمد (۲/۴۳۳) آمده است: هل من سائل فاعطيه هل من مستغفر فاعفر له هل من تائب فاتوب عليه هل من داع فاجبه . نیز رك . بخاری ۱۰۱/۴

ص ۵۳ س ۶ قرآن قدیم: اشاره است به مباحثات کلامی در باب حدوث و قدم قرآن و غیره دیگر (ص ۶۸) در همین کتاب آمده است: «چنانکه گفت در کلام قدیم...»

ص ۵۳ س ۸ غافر الذنب وقابل التوب: غرالی عم در کتاب التوبة در احیاء علوم الدین (۴/۱۲) این آیه و تفسیر همین معنی را آورده که خداوند توبه پندارنده است .

ص ۵۳ س ۱۳ حسنات الاجر ارسینات المذنبین: آقای فروزانفر در توضیح بیت در حدیث و احادیث ضاعت عنه گناه خاصگان وصلت علیه حاجات: ص ۲۶

استغفر له ۱۳۶/۲۶

نوشته اند: استفاد است از مضمون روایت: حسنات الاجر ارسینات المذنبین... مؤلف المؤلف المرجوع (ص ۳۳) آن را در و در حدیث آورده و در توضیح المتنبی ج ۲ ص ۶۰۸ به این معنی خردا است داده است که در حدیث...

ص ۵۳ س ۱۵ منتصدا: یعنی دیانه رو و در این جاغریس پس است که در حدیث... گذشته و این غنوز به درجه صدیقان و سابقان بر سیده...

ص ۵۳ س ۱۵ صدیقان: صدیق در امت بمعنی بسیار صدق و سادگی... که در تصدیق آنچه بر رسول خدا رسد... و قربی که او را است به اطمینان... و ادنای نبوت است و صدیقان و اصحاب... در ردیف انبیاء و شهدا و صالحین اند که... و حسن اوائک رفیقان... و در حدیث...

عرفاء ۲۴۷ - ۲۴۸) .

ص ۵۳ س ۱۶ پیوسته رقیب خاطر باشند: رقیب در این جا بمعنی مواظب و مراقب است و در دیگر موارد از این کتاب هم آمده است: « آن خشیت محتسب او گردد و آن خوف رقیب او شود » (ص ۶۵) . « و رقیب خوف بردل گمارد » (ص ۶۶) . « قناعت حافظ باطن شود و ورع رقیب ظاهر » (ص ۹۴) . « ایزد تعالی رقیبان غیبی را برین حواس ما نصب کناده » (ص ۱۰۶) . رودکی گوید :

خورشید را از ابرو در روی گاهگاه
چونان حصار بی که گذردارد از رقیب
(احوال و اشعار رودکی ۳ / ۹۶۹)

ص ۵۳ س ۱۸ انبساط: در لغت بمعنی باز شدن و گسترده شدن است و در اصطلاح تصوف « عبد منبسط کسی است که کلام و تصرفات او بر جریان عادت باشد و به عبارت دیگر کارهای خوب عادت او شده باشد و حشمت و ورع از قلب او زایل شده باشد و آن یا انبساط با خلق است و یا انبساط با حق . و بالأخره انبساط عبارت از ارسال سجیت و تحاشی از وحشت حشمت که عبارت از سیر با عادت می باشد » با خلق گشاده روی باشد و او امر حق را مطیع ، (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۶۰ - ۶۱) بعد در همین کتاب هم راجع به بسط سخن خواهد رفت .

ص ۵۴ س ۳ یا [۱] ذمها للناس توذوبوا الی ربکم . . . : توبوا الی الله فانی أتوب الیه کل یوم مائة مرة (جامع صغیر ۱ / ۱۱۲) . توبوا الی ربکم فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲ / ۳۱) .

ص ۵۴ س ۱۱ الندم توذبت: الندم توبة والتائب من الذنب کمن لا ذنب له (جامع صغیر ۲ / ۱۷۵ - ۱۷۶ ؛ مجمع الزوائد ۱۰ / ۲۰۰) . الندامة من الذنوب التوبة صادقة (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲ / ۱۸۶) . التوبة من الذنب الندم والاستغفار (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲ / ۳۴) . الندم توبة (کشف المحجوب ۳۷۹) ؛ نیز رک . مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ج ۵ ص ۱۹۵ ش ۳۵۶۸) .

ص ۵۴ س ۱۵ جموح: از مصدر جموح و جماح: سر بنهادن اسب و کشتی چنان که آن را فرو نتوان داشت و سر باز زدن از چیزی (المصادر ۲۲۳) . جموح صفت اسب است که سرکش باشد و عیب اوست و نیز وقتی صفت انسان است یعنی کسی که « از

هوای خود نتواند بازگشت « (منتهی الارب) .

ص ۵۴س ۱۵ کنود: ظاهراً مأخوذ است از آیه: ان الانسان لربه لکنود (سوره عادیات ۶/۱۰۰) بمعنی ناسپاس وعاصی است .

ص ۵۵س ۲ اعدی عدوک ذنمک التی بین جنبیک: این حدیث به عمین سورت در کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۱/۴۰) آمده است . مولوی گوید:

نفس هر دم از درونم در کمین از همه مردم بتر در عکس و کین

(مثنوی ۲۴/۱۱۳)

«نظیر آنچه از امیر المؤمنین علی (ع) روایت شده است: لا عدو اعدی علی المؤمن من نفسه الا الله فی الجهاد للانفس فهی اعدی العدو لکم ، مستدرک المسائل ، جامع طهران ، ج ۲ ص ۲۷۰ « (نقل از احادیث مثنوی ۱۹ . نیز ذک: کشف المحجوبات ۲۶۰ : و اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک ، دشمن ترین دشمن تو نفس کسی در میان دو پهلوی تو . »

ص ۵۵س ۹-۱۰ ریاضت، مرقاض، راض: ریاضت در لغت رام کردن کوه و ترویج استقامت و اسب است (منتهی الارب) و مرقاض در این جا صفت کوه است یعنی ریاضت کشیده و رام شده و راض اسم فاعل است و رام کننده کوه را گویند . و مرقاض که اسمی خرد: راضی اسبی بیاورد فرجه و نیام رنگ و درست نماید و شایسته نامه ۶۲) . ریاضت را هم از این باب بمعنی توبیخ نفس و استقامت در راه برده اند . هجویری می نویسد: و اما ریاضت و جماعت - ماله - نفس کوه را می باشد و تا کسی نفس را نشناخت ریاضت و جماعت وی را سرودن بر سر استقامت المحجوبات ۲۴۵) . در کتاب حاشیه ، هم چنین آورده اند (ص ۵۴ س ۱۵) که به عمین معنی آمده است « اما نفس نفس - همان است که تاس سورت در کدورات از وی زایل شود . . . حقایق بینا ۱۰۰ »

ص ۵۵س ۱۰ ذلول: صفت عربی است بمعنی رام ، بطوع و مسعوم . و ذلول کوه را

ص ۵۵س ۱۳ مشاهدت: « مشاهده عبارت از مشاهده من است و مشاهده انفس در مشاهده به وجود مشهود قائم بود نه به خود تا شاهد در مشهود واقع شود و در وقت مشاهدت او بتوان کرد . . . و المشاهده سوره الاحقاف ۱۰۰ (و اعلم ان المشاهده

عرفاء (۳۷۰) . در رکن سوم، قسم دوم، مرتبه ششم از کتاب حاضر (ص ۱۷۵) در باب مشاهدت سخن رفته است .

ص ۵۵ س ۱۵ از مصطفی علیه السلام پرسیدند که بعد از ایمان چه عمل فاضلتر و بهتر؟

گفت : جهاد فی سبیل الله : در کتاب صحیح بخاری (۴۷/۴) آمده است : سأل النبی (ص) أى العمل أحب الی الله ؟ قال الصلاة علی وقتها قال ثم أى ؟ قال ثم بر الوالدین قال ثم أى قال الجهاد فی سبیل الله (نیز رک . بخاری ۱۳۴/۲) سئل النبی (ص) أى الاعمال أفضل ؟ قال ایمان بالله و رسوله . قيل ثم ماذا قال جهاد فی سبیل الله ... (صحیح بخاری ۱/۲۶۵ : نیز رک مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ج ۱۴ ص ۲۴ ، ۶۰ ، ۲۴۹ ، ش ۷۵۸۰ ، ۷۶۲۹ ، ۷۸۵۰ : مجمع الزوائد ۱/۵۹ : ۳/۱۳۴ ، ۲۰۷) .

ص ۵۵ س ۱۸ شحنةگان : جمع شحنة : داروغه و پاسبان شهر و برزن و حاکم نظامی و آموری که

از طرف پادشاه عهده دار امور اداره دسته ای از ایلات و عشایر بود (فرهنگ فارسی) . در قدیم «مسؤول انتظام شهرها شحنة بود ... و از بی نظمی و بی قانونی ممانعت می کرد» (تاریخ آل جلایر ص ۱۸۹) . شحنة لغتی است ترکی مغولی ؛ در صفحه ۲۱۹ کتاب حاضر « شحنةگی » نیز بکار رفته است .

ص ۵۶ س ۱۰ رجعتنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاکبر : قدمتم خیر مقدم وقدمتم من الجهاد الاصغر

الى الجهاد الاکبر مجاهدة العبدعواه (جامع صغیر ۲/۷۲) . قدمتم من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاکبر مجاهدة العبدعواه (کنوز الحقائق، حاشیه جامع صغیر ۲/۱۲۵) . این حدیث مربوط است به وقتی که مسلمانان بعد از غزوه بدر به تقسیم غنائم مشغول بوده اند و پیغمبر آنان را چنین متذکر فرموده است . مولوی در این معنی گفته است :

ای شهبان کشتیم ما خصم برون	ماند زان خصمی بتدر اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست	شیر باطن سخره خرگوش نیست
دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست	کو به دریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز	کم نگردد سوزش آن خلق سوز
سنگها و کافران سنگ دل	اندر آیند اندرو زار و خجل

تا زحق آید مر او را این ندا
 اینت آتش اینت تابش اینت سوز
 معده اش نعره زنان هل من مزید
 آنکه او ساکن شود در کن فنان
 طبع کل دارد همیشه جروعا
 غیر حق خود که کمان او کشد
 روی آوردم به پیکار برون
 بانی اندر جهاد الاصریم

هم نگرده ساکن از چندین غذا
 سیر گشتی سیر گوید نی هنوز
 عالمی را لقمه کرد و در کشید
 حق قدم بروی نهد از لامکان
 چون که جز و دوزخ است این نفسها
 این قدم حق را بود کو را کشد
 چون که واگشتم ز پیکار برون
 قد رجعنا من جهاد الاصریم

(فروزانفر، فیه مافیه ۲۷۹ - ۲۸۰)

ص ۵۶ س ۱۴ سر: اصطلاحی عرفانی است و لطیفه‌ای است مودع در قلب که محل نبود است چنان که روح محل محبت و قلب محل معرفت است (دستور العلماء ۲ - ۱۶۰) به نقل از فرنگک علوم عقلی (۲۹۴) در کتاب الملمع هم آمده است که حق آن را پنهان کرده است و مردم را بدان دسترسی نیست و در کتافی از الفنون (ص ۶۵۳) سر اطلاق بر دو امر است: یکی ضد علانیت و دیگری قلب که نقل فرنگک علوم عقلی (۲۹۵) و در این جا همین معنی اخیر است که در دستور العلماء هم آمده است.

ص ۵۷ س ۲ الوف: بسیار الفت کبرنده اعنتی الارب و خو کبر .
 ص ۵۷ س ۶ ظلوم: سخت ستمکار (اعنتی الارب) در قرآن نیز آمده است که ظلوم و ظالمون علی السموات والارض والجهال فابین ان یحمنننا و استفقن فیها و یحسبون انهم کان ظلوما جهولا (سوره احزاب ۳۳ - ۳۴)

ص ۵۷ س ۶ عبودیت: در منتهای دیگر نیز بسیار دیده شده است به معنی بندگی حق به بنده ربوبیت باشد و اقبال بنده به حق عبودیت است و در بردوستان بلطف صفت حق است و صفات حق برود است و در صفت بنده است و صفت بنده عبودیت است و عبودیت است و در صفت بنده عبودیت است (شرح توف ۱ - ۹ به نقل از بیت «صدوری ۱۳ - ۱۴»)

ص ۵۷ س ۹ رمده: درد چشم است و بخصوص درسی که در بنده ساخته شده باشد در چشم او رمده است (فروزانفر، فیه مافیه ۲۷۹ - ۲۸۰)

ص ۵۷ س ۱۰ معیت : بمعنی همراه بودن و همراهی آمده است : «و هو معکم اینما کنتم این بود ، و لکن کسی که معیت نداند الامعیت جسم با جسم یا معیت عرض با عرض یا معیت عرض با جسم ، و این هر سه در حق قیوم محال بود ، این معیت فهم نتواند کردن ، و معیت قیومی قسم رابع است بلکه معیت بحقیقت این است ، و این نیز هست نیست - نمای است ، کسانی که این معیت ندانند قیوم را می طلبند و می باز نیابند ، چون ماهی که در دریا غرق می شود و آب می جوید و می باز نیابد ، (از یکی از مکاتیب حجة الاسلام غزالی ، مجموعه فاتیح به نمره ۵۴۲۶ ق ۳۵۲ به نقل از بیت مصدری ۱۷) .

ص ۵۷ س ۱۱ اخلوقی گیرد بشرط : بشرط یعنی مشروط ، با عهد و پیمان (فرهنگ فارسی) و در این جا یعنی چنان که در شرط است و سزاوارست . در صفحه ۱۳۵ کتاب حاضر نیز آمده است : «درخت را چون تربیت بشرط باشد بار دهد» . «علی الجملة زندگانی با وحشت فراق نعمتی ناخوش گوار است ... و مشارب راحت بی خدمت یاران موافق ، مکدر خاصه دوستی بواجب و مخدومی بشرط چنان که آن مجلس است که در سفر و حضر رفیقی بارفق و در غم و شادی همدمی مجرم بوده باشد ، (التوسل الی التوسل ۳۰۳) .

ص ۵۷ س ۲۰ دنیا مردارست : اشاره است به حدیث : الدنيا جيفة و طلابها کلاب (شرح بحر العلوم ۱۹۵/۶ ، المنهج القوی ۴۷۸/۶ و با مختصر تفاوت منسوب است به علی ابن الحسین علیه السلام ، محاضرات راغب چاپ مصر ۱۳۲۶ ، ۲۱۵/۱ به نقل از احادیث مثنوی ۲۱۶) . خاقانی نیز گفته است : این عالمی است جافی و زجیفه موج زن صحرای جان طلب که عفن شده و ای خاک (دیوان خاقانی ۲۳۷)

ص ۵۸ س ۵ فضول : یعنی زیادتی و چیزهای خارج از اندازه جستن و گفتن : «عوس فضول به خاطر ایشان راه جویده» . (کلیله و دمنه ۹۳)

ص ۵۸ س ۵ رعونت : اصل معنی رعونت «کالیوشدن» است (المصادر ۴۱۶) و ابلهی و گولی و در فارسی بمعنی خودبینی ، خود خواهی و خودپسندی بکار رفته است .

مرادست بقريضة «نشانه» .

ص ۵۹ س ۱۳ مردگی : حاصل مصدر از مردن است . در لهجه محاوره گویند : «خودت را به موش مردگی نزن» . «رحمت ایزدی بر او باد در مردگی و زندگی» (تاریخ بیهقی ، چاپ ادیب پیشاوری ۳۰۹ به نقل از فرهنگ فارسی) .

ص ۵۹ س ۲۰ زخارف : جمع زخرف ، بمعنی طلا ، و نقش و نگار و زیور و زینت ظاهری (فرهنگ فارسی) .

ص ۶۰ س ۲ عقبیات : جمع عقبه بمعنی گردنه و راه دشوار در کوه و هم کار سخت و دشوار را به کنایه گویند (فرهنگ فارسی) .

ص ۶۰ س ۶ حلالها حساب و حرامها عذاب : در احیاء علوم الدین (۹۱/۲) آمده است : و فی الاخبار المشهورة عن علی علیه السلام وغیره : ان الدنيا حلالها حساب و حرامها عذاب . و زاد آخرون : وشبهتها عتاب . و نیز در ج ۳ ص ۲۲۰ احیاء علوم الدین از قول حضرت رسول اکرم نقل شده است . «پیغمبر علیه السلام می گوید : ما یصنع ابن آدم بالدنيا حلالها حساب و حرامها عتاب» (شرح تعرف ۵۲/۱)

ص ۶۰ س ۸ من اراد ان ینظر الی الدنیا فلینظر الی هذه الجيفة : یاد آور این حدیث است : الدنيا جيفة و طلابها کلاب ، این معنی را که «دنیا مردارست» در آنجا هم آورده است (رك . ص ۳۰۲ کتاب حاضر) .

ص ۶۰ س ۱۵ ان الله لم ینظر الی الدنیا منذ خلقها بغضاً لهما : سیوطی روایت کرده است : ان الله تعالی لما خلق الدنيا اعرض عنها فلم ینظر اليها من عوانها عليه . ان الله تعالی لما خلق الدنيا نظر اليها ثم اعرض عنها ثم قال و عزتی و جلالی لا انزلتک الا فی شرار خلقی (جامع صغیر ۶۰/۱) .

ص ۶۰ س ۱۹ السحیح : بمعنی حریص و بخیل است (منتهی الارب) .

ص ۶۱ س ۱ حبّ الدنیا رأس کل خطیئة : سیوطی این حدیث را در جامع صغیر (۱۲۲/۱) و عناوی در کنوز الحائق (حاشیه جامع صغیر ۴۱/۲) آورده است : نیز رك . احیاء علوم الدین ۳۶/۴

ص ۶۱ س ۱۰ من زهد فی الدنیا هانت علیه المصیبات : من زهد فی الدنيا علمه الله بالاعلم و هداه بلاهدایة و جعله بصیرا و كشف عنه العمی (جامع صغیر ۱۵۶/۲) . من

اشفاق الی الجنة سارع الی الخیرات ، و من خاف من النار لها عن الشهوات ،
و من ترقب الموت ترك اللذات ، و من زهد فی الدنیاهات علیہ المصیبات (احواء
علوم الدین ۴/۲۲۴) .

ص ۶۲ س ۲ [موسیٰ] از حق تعالی سؤال کرد که از بلندگان در درگاه تو که محبوب تر است... :
رك . ص ۲۸۸ كتاب حاضر .

ص ۶۲ س ۳ عیسیٰ علیہ السلام خود زاهدانیا بود ... : یادآور این روایت است : قال
عبید بن عمیر کان المسیح بن مریم علیہ السلام یلبس الشعرو یا کذل السجر ، و یسراه
ولدی موت ولا بیت یخر ب ، و لا یدخر لغد ، اینما ادراکه المساء نام (۱- یاء علیہ
الدین ۴/۲۲۴) .

ص ۶۲ س ۵ الدنیا قنطرة فاعبروها و لاتعبروها : این گفته مسیح در احواء علوم الدین
(۴/۲۲۳) هم آمده است .

ص ۶۲ س ۶ سید ولد آدم : اشاره است به حدیث : انا سید ولد آدم یوم القیامة و الاخرة ویدی
لواء الحمد و لافخر و ما من نبی یومئذ آدم فمن سوا الا تحت لوائی و انما
شافع و اول شفیع و لافخر ، انا سید ولد آدم یوم القیامة و اول من یسقی من
القبر و اول شافع و اول شفیع (جامع سفیر ۱/۹۰) .

ص ۶۲ س ۷ اولئك لما خلقت الافلاك : حدیث معروف است که در صحیح بقره : اولئك
۴۶ بدین صورت دیده می شود : اولاً محمد (س) عالم است العالم و اولاً آدم
لا السموات و لا الارض و لا المرئ و لا البحر و لا الملح و لا السم و لا الخبز و لا
واولاً محمد ما خلقتک یا آدم ، و مؤلف المؤلف عالم . موضع در ادب اللغات
لم یرد بهذا اللفظ بل ورد : اولئك ما خلقت الجنة و النار و لا
عند ابن عساکر : اولئك ما خلقت الدنیا ، الاولاد التي لم یولدوا
(حدیث مشهور ۱۷۲) . در کتاب فیه فیه بقره بر سر این حدیث آمده است
(س ۲۰۳) و هم بصورت اولئك ما خلقت الارض و لا السموات و لا البحر و لا الملح و لا
ص ۶۲ س ۸ عرضت علی بیتنا ... : در کتاب احواء علوم الدین ۴/۲۲۳ :
«قال فیما صلوات الله علیه و سلامه فان درین حدیث اول حدیث علم صحت بیعت
سنة ذهباء فقلت لا یارب و انما اروع به او الی السبع به البقاء و الی الدنیا و الی ربیع

فيه فأترضع اليك وادعوك ، واما اليوم الذي اشبع فيه فاحمدك واثني عليك ؛
نيزرك . احياء علوم الدين ۳/۸۵ ؛ شرح تعرف ۱/۳۱ ، ۵۸ و ۳/۱۱۱
ص ۶۲س ۱۳ فرمان يافتن : مجازا بمعنی درگذشتن و مردن است و در آثار قدیم فراوان
بکار رفته است : « و خبر آمد که سلطان محمود فرمان یافت » (تاریخ بیهقی ۲۷) .
« بعد از دو سال مادرم فرمان یافت مرا کسی نبود که تیمار داشتی کند » (سمک
عیار ۱/۲۰۲) . « چنین گویند که چون قباد ملک فرمان یافت نوشیروان عادل
که پسر او بود بجای او بنشست » (سیاست نامه ۴۱) .

ص ۶۲س ۱۴ صلّوا علی صاحبکم : این روایت به صورتهای مختلف آمده است از جمله :
مات رجل من اهل الصفة و ترك دينارين او در همین فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم كيتان صلوا علی صاحبکم (مسند احمد ۱/۱۰۱ نيزرك . مسند احمد
۵/۲۵۲ ؛ مجمع الزوائد ۳/۱۲۵ ؛ الموطأ ۲/۴۵۸) .

ص ۶۳س ۸ زاجر : در لغت بمعنی منع کننده و باز دارنده است و در اصطلاح زاجر عبارت از
واعظ الله است در دل مؤمن که انسان را از کارهای بد باز دارد و داعی بر عبادت
باشد و بالجمله نور مقذوف در دل مؤمن است که او را به حقایق نزدیک و مقرب
درگاه گرداند و او را دعوت به حق کند ، (کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم ج ۱
ص ۶۱۵ ؛ اصطلاحات شاه نعمه الله ص ۱۵ ، به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء
ص ۲۰۵) .

ص ۶۳س ۱۴ من خاف ادلج ... : من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل الا ان سلعة الله غالية
الا ان سلعة الله الجنة (جامع صغير ۲/۱۵۳) .

ص ۶۴س ۲ الكبیر یاء ردائی ... : قال رسول الله (ص) العزازره و الكبیر یاء ردائه فمن
ینازعنی عذبتہ (مسلم ۸/۳۴) ؛ قال الله عز وجل الكبیر یاء ردائی والعزة ازاری
فمن نازعنی واحدا منهما القیه فی النار (مسند احمد ۲/۲۴۸ ، ۳۷۶ ، ۴۱۴ ،
۴۲۷ ، به نقل از احادیث مثنوی ۱۳۳) . قال الله تعالی : الكبیر یاء ردائی فمن
نازعنی ردائی قصمته (کنوز الحقایق ، حاشیة جامع صغير ۲/۲۴) . قال الله
تعالی : الكبیر یاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما قذفته فی النار .
قال الله تعالی : الكبیر یاء ردائی فمن نازعنی ردائی قصمته . قال الله تعالی :

الكبرياء ردائي والعزازي فمن نازعني في شيء منهما عذبتني (جامع صغير
۶۹/۲) .

ص ۶۴ س ۷ کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی وفي قلبه ازیز کازیز المرجل :
در عوارف المعارف (ملحق احیاء علوم الدین ۱۶۸/۵) مذکورست از قول عایشه :
رسول الله (ص) کان یسمع من صدره ازیز کازیز المرجل . در مسند احمد (۲۶، ۲۵/۴)
آمده است : انتهیت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یصلی ولصدره ازیز کازیز
المرجل . اتیت النبی صلی الله علیه وسلم وهو یصلی ...

ص ۶۴ س ۸ ان السماء قد اطت ... : در مسند احمد (۱۷۳/۵) آمده است : قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انی اری ما لاترون واسمع ما لاتسمعون اطت السماء وحق لی ان
تتط ما فیها موضع اربع اصابع الاعلیه ملک ساجد لو علمتم ما اعلم لضحکتکم قلیلاً
ولبکیتم کثیراً (نیز رک . صحیح ترمذی ۵۱/۲) .

ص ۶۴ س ۱۱ بدست : به فتح یا کسر اول بمعنی وحب ، شهر است و در کتابها قرأون آمده
است :

بر طراز آخته پویه کند خون عنکبوت بر بدست جای پر ، حدیث آمده در ...

... شهر است و در کتابها قرأون آمده

واندر همه مملکت بگردیدند يك بدست زمین حد آبادان یافتند که به وحی رسالت
(قابوس نامه ۲۱۷) .

نبود از تصرف تو برون يك بدست از زمین و ملک و ...

(سده های سمرقندی به نقل از ...)

ص ۶۴ س ۱۲ والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتکم قلیلاً ولبکیتم کثیراً : در ...
صورت (بدون «و الله») آن را در کتب الجرائد ...
روایت کرده است و نیز صورتهای مختلف آن آمده است ...
کثیراً و لضحکتکم قلیلاً . او تعلمون ما اعلم اولیوم کثیراً و لضحکتکم قلیلاً و ...
الی السموات تجأرون الی الله تعالی لا تدرون تنجون اولادکم من النار ...
نیز رک . صحیح بخاری ۱۸۵/۱ : ۱۲۷/۴ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ...
مولوی (س ۱۶۴ س ۹) به گفته یوسف بن احمد مولوی (المنهج النبی ۲/۲۶۷)

اشاره به همین حدیث است :

شرح آن دشمن که در جان شماست

مصطفی گوید اگر گویم بر است

نی رود ره نی غم کاری خورد

زهر های پردلان بر هم درد

نی تنش را قوت صوم و نماز

نی دلش را تاب ماند در نیاز

(به نقل از احادیث مثنوی ۶۱)

در مسند احمد (۲۵۷/۲) آمده است : لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیراً ولضحکتکم

قلیلاً (نیز رک . موطأ ۱۸۶/۱ ؛ ترمذی ۵۱/۲ ؛ ص ۳۰۷ کتاب حاضر : ان

السماء قداطت)

ص ۶۵ س ۴ مکر : « مکر از جانب خدا «ارداف» نعمت است با وجود مخالفت والقاء حال است

باسوء ادب و از جانب بنده ایصال مکروه است بسوی انسان من حیث لایشعر

« والامن من مکروه کفر والتعرض من کیفیة مکروه شرک » (دستور العلماء ۳/۳۱۲) .

در اصطلاحات صوفیه بدان اضافه شده است و اظهار آیات و کرامات بدون امر

واردی مولوی گوید :

هر چه گوید کن خلاف آن دنی

مشورت با نفس خود گر می کنی

نفس مکارست مگری زایدت

گر نماز و روزه می فرمایدت

هر چه گوید عکس آن باشد کمال

مشورت با نفس خود اندر فعال

(فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۸۵)

ص ۶۵ س ۷ خشیت : بصورت مصدری بمعنی ترسیدن و بصورت اسم یعنی ترس و خوف اما

در اصطلاح تصوف «خشیت عبارت از تألم قلب است بسبب توقع و انتظار امر

مکروهی در آینده که گاه بواسطه ارتکاب کثرت جنایت است گاه بواسطه

معرفت جلال خداست و هیبت و خشیت انبیا از این قبیل است » (دستور العلماء

۸۲/۲ به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء) .

ص ۶۵ س ۷ حرقت : در لغت بمعنی سوزش و سوز و سوختگی است و در اصطلاح تصوف «حرقت

بر دو قسم است : یکی حرقت به نار و دیگری حرقت به نور و کسی که بواسطه نار

محروق گردد خاکستر شود و کسی که به نور محروق گردد چراغ مضی شود و مردم

ازان مستضی گردند» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۴۳) .

ص ۶۵ س ۹ ولی: ولی یکی از اسامی پیر و مرشد است. ولایت مشتق است از ولی بمعنی قیام عبد به حق در مقام فنا از نفس خود و بر دو قسم است: ولایت عاده که مشترك است میان همه مؤمنان و ولایت خاصه که مخصوص است به واصلان از ارباب سلوک و آن عبارت است از فنای بنده در حق و بقای او به حق. پس ولی کسی را گویند که فانی است از حال خود و باقی است در مشاهده حق. بعضی گویند: الولی هو العارف بالله. (برای اطلاع بیشتر، رک. تاریخ تصوف در اسلام ۲۳۰-۲۴۰، و فرنگ مصطلحات عرفاء ۴۲۲-۴۲۴).

ص ۶۵ س ۱۱ أعلمکم بالله اخشیکم من الله: در صحیح بخاری (۲۶۰/۴) آمده است: فوالله انی أعلمهم بالله و أشدهم له خشية. در مسند احمد (۴۵/۶) مذکور است: فوالله لانا أعلمهم بالله عزوجل و أشدهم له خشية (نیز رک. مسند احمد ۱۸۱/۶: صحیح بخاری ۶۶/۴، ۲۶۰). در شرح تعرف (۱۹۰/۲) آمده است: أنا أعلمهم بالله و اخشیکم له (نیز رک. ایضاً ۷۹/۳: کشف الاسرار ۱۸۸/۶).

ص ۶۵ س ۱۲ و المخلصون علی خطر عظیم: آقای فروزانفر راجع به این بیت عتقوی مولوی نوشته اند:

زان که مخلص در خطر باشد مدام تا ز خود حالش نکرده او نماند

(عتقوی ص ۱۳۳ س ۱۲)

و اشاره است به جمله: و المخلصون علی خطر عظیم که در شرح حواصی این حدیث نبوی و در اتحاف السادة المتقین ج ۹ ص ۲۴۳ منسوب به سید بن عبد الله تستری ذکر شده است، (به نقل از احادیث عتقوی ۱۵۳).

ص ۶۵ س ۱۳ محتسب: مأدوری بوده است که از طرف حاکم منصوب شده بود. اجرای مقررات و قوانین و امثال آن. نجهانی (دستورالعمل) در ۲۰۱۰ و ۱۸۸۸ (در باره محتسب نوشته است: در امور و احوال احوال و امور که اگر یکی از سوخته خود سرانه سوری دیگر بود قبول نماند و او را سبیه نمودند در محافظت کمال و میزان و ذرع پا بود و تمام آنها را در سبزه سبزه بسنجد که فروشندهای خطا یا تقاب کنند. جماعت بازاریان حقوقی که در عتقه و هر ماه از هر دکان بدست می آید، به محتسب و متمدان او بدین حال که

تاریخ آل جلاير ۱۸۹ - ۱۹۰). محتسب در این جا یعنی مراقب و مواظب. ص ۶۵س ۱۷ فنا: در لغت یعنی نابودی و در اصطلاح تصوف نیست انگاشتن خود در برابر حق و مستغرق شدن است در مشاهده او و بر اثر چنین فنائی است که بقا و پابندگی حقیقی دست می‌دهد. در رکن چهارم، باب دوم، سؤال پنجم از کتاب حاضر عبادی در باب فنا و بقا بحث کرده است؛ نیز برای اطلاع بیشتر رك . اللمع ۴۳۳، تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۱-۶۵۲ و ۳۷۳-۳۸۷ و فرهنگ اشعار حافظ ۴۶۵-۴۸۲ و فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۰۵-۳۰۸.

ص ۶۵س ۱۸ والله لوددت انی كنت شجرة تعضد: درمسند احمد (۱۷۳/۵) و نیز در احیاء علوم الدین (۱۸۳/۴) این سخن به ابوذر نسبت داده شده است: فقال أبوذر والله لوددت انی شجرة تعضد. در صحیح ترمذی (۵۱/۲) آمده است: قال رسول الله . . . والله لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً و لبكيتم كثيراً و ما نلذذتم بالنساء على الفرش و لخرجتم الى الصعدات تجأرون الى الله لوددت انی كنت شجرة تعضد.

ص ۶۶س ۲ ابن عباس: منظور عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عموی پیغمبر است که قبل از هجرت رسول به مدینه تولد یافت و به روایت حدیث و بخصوص به تفسیر معانی آیات قرآن شهرت یافت و حبرالامة و ترجمان القرآن و رئیس المفسرین لقب یافته است (کشف الظنون ص ۴۲۹ به نقل از تاریخ ادبیات در ایران ۶۷/۱-۶۸) و به سال ۶۸ هجری در طائف در گذشت... ابن الندیم در بحث از کتابهای تفسیر قرآن کتابی را در این زمینه از ابن عباس یاد کرده که مجاهد از ابن عباس روایت کرده است و دیگران از مجاهد روایت نموده‌اند (الفهرست ۵۶) و گویا این تفسیر منسوب به ابن عباس، و یا به روایت او، قدیمترین تصنیف در این باب است که به طبع نیز رسیده. خلیفه دوم عمر بن خطاب به رأی ابن عباس بسیار معتقد بود و هر گاه که وی را مشکلی روی می‌داد با او در میان می‌نهاد (سعید نفیسی، قابوس نامه ۲۷۳).

ص ۶۶س ۵ سر بسر بجهنم: سر بسر در این جا بمعنی مساوی و یکسان است و به همین معنی در لهجه مردم مشهد هنوز متداول است و سر بسر شدن یعنی مساوی شدن

و برابر شدن . « خدای عزوجل بر وی رحمت کناد که کارش با حاکمی عدل و رحیم افتاده است مگر سربسر بجهد که با ستمکاری مردی نیکو صدقه و نماز بود » (تاریخ بیهقی ۴۱۲-۴۱۳) .

ص ۶۶س ۷ یارغار : اشاره است به این که در شب هجرت پیغمبر به مدینه ابوبکر همراه او بود و در غار ثور با رسول مخفی شد بدین جهت اورا یارغار خوانند . « چون رسول بدر غار رسید ، ابوبکر گفت یا رسول الله اول من اندرآیم تا اگر چیزی بود باری بمن رسد و تو سلامت یابی . در آمد ، سوراخها دید ، جامه های خود پاره کرد و سوراخها را سخت کرد . دو سوراخ بماند دو پاشنه خویش را بر در آن سوراخها نهاد و گفت یا رسول الله ، در آی . در رفت . دستش به ابوبکر باز آمد ، جامه ندید . گفت یا ابابکر جامه چه کردی ؟ ابوبکر قصه بگفت . رسول دعا کرد و گفت : اللهم اجعل ابوبکر معی فی الجنة فی درجة واحدة ... (قصص الانبیاء ۴۲۱-۴۲۲ : نیز رك . حلیة الاولیاء ۳۳/۱) .

ص ۶۶س ۷-۹ ابوبکر ... که ... مال و جان و جهان و نسب و حسب جمیده در راه دین و و طلب رضای ایزدی بذل کرده بود : ابوبکر همه مال خود جز نسائی که آن را با خاللی در پیوسته بود در راه خدا انفاق کرد و به ذی الخلال مشهور شده است (لفت نامه) . نیز رك . حلیة الاولیاء ۲۸/۱ : شرح تعرف ۵۹۱ .

ص ۶۶س ۹ بازرین همه : یعنی با وجود همه اینها . در ص ۱۳۰ کتاب جامع عم آمده است : « بازرین همه سید عالم علیه السلام بزیادت تجرید خاطر میفرمود .

ص ۶۶س ۱۰ اطوبی لك یاطیر قتمع علی الشجرة ... : از قول ابوبکر در امر بختیاری (۱۸۳/۴) مذکورست : لیتمنی مثلك یا طائر ولم اخلق بشرا بعدی او . در این حدیث ذیل نام « خباب » آمده است : « ابن منده از طریق عبدالله بن مسعود روایت کرده است عطاء بن خباب از پدرش از حدیث روایت کرد و گفت : « ابن منده از پدرش روایت کرده است بودم که پرنده ای از نزد او گذشت و او گفت : « و شما بچال این مرغ را برده او گفتم تو با این که صدیق پیغمبری « منی که بی ۱۴ ابن منده روایت کرده این حدیث غریب است و غیر از این وجه و وجه دیگری برای آن هم شنیده . صاحب ابوابه می گوید در این حدیث دلالتی نیست بر این که او ادراک برین پیغمبر داشته باشد .

است بلی محتمل است او از کسانی باشد که قبل از پینمبر بوده اند (از اصابه
قسم اول ص ۱۰۲) .

ص ۶۶س ۱۳ حذیفه یمانی : منظور حذیفه بن الیمان حسل بن جابر العبسی القناطیری مکنی
به ابی عبدالله . صحابی است ... وی رازدار رسول (ص) بود و حضرت اسماء
منافقین صحابه را بدو ابراز می فرمود . و آنگاه که دور خلافت به عمر رسید از
وی درخواست تا نامه های منافقین بدو افشا کند و او از قبول خواهش عمر سر باز
زد و عمر تنها هر گاه حذیفه بر جنازه یکی از اصحاب حاضر نمی آمد درمی یافت
که وی از منافقین بوده است و از این رو او نیز حضور نمی یافت . او در جنگ
نہاوند پس از کشته شدن نعمان بن مقرن لواء جیش مسلمانان را به دست گرفت
و ہمدان و ری و دینور را وی بگشود و در فتح جزیرہ نیز شرکت داشت و از
طرف عمر به حکمرانی نصیبین منصوب گشت و بواسطه کمال امانت که داشت عمر
به تمام ممالک مفتوحہ فرمان کرد کہ حذیفه ہر چیز و ہر مقدار کہ بخواہد بوی
دہند لکن او تنها بہ معاش روزانہ خود و علیق اسب خویش قناعت ورزید و
آنگاہ کہ بہ مقر خلافت بازگشت عمر او را در آغوش گرفت و گفت تو برادر من
و من برادر تو باشم . و در کشف المحجوب ہجویری آمده است کہ وی از اصحاب
صفہ بودہ است [ص ۹۸] و ہم گویند کہ او برخی از اسرار رسول را بہ حسن
بصری آموخت و نیکویی و عظ و تذکیر حسن از آن اسرار باشد :

گفت زان فصلی حذیفه با حسن تا بدان شد وعظ و تذکیرش حسن
(مولوی)

وفات وی چہل روز پس از قتل عثمان بود [۳۵ ہجری] و مدفن وی بہ مداین
در پای ایوان است . و در سال ۱۹۳۳ م . چون قبری کہ بہ نام حذیفہ است و
مزار مردم می باشد در کنار دجلہ مورد تعرض امواج آب قرار گرفته آن قبر را
بہ داخل خشکی نزدیک قبر سلیمان منتقل کردہ ساختمانی برای آن ساختند .
(لغت نامہ) ؛ نیز رک . حلیۃ الاولیاء ۱ / ۲۷۰ - ۲۸۳

ص ۶۷س ۲ لادبشری لکم الیوم : شاید اشارہ است بہ این آیہ : یوم یرون الملائکۃ لابشری
یومئذ للمجرہین و یقولون حجراً محجوراً (سورہ فرقان ۲۴/۲۵) . و آن روز

که بینند فریشتگان را مه بادا بشارت آن روز کافران را و گناه کاران را و گویند
حرام باد حرام کرده « (ترجمه تفسیر طبری ۵/۱۱۴۰) .

ص ۶۷س ۴ سابقه : « عبارت از عنایت ازلیه است که در قرآن بدان اشاره شده است :
و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم ، سورة یونس (۱۰) آیه ۲ ،
(کشاف اصطلاحات الفنون ۱/۶۷۷ به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۱۲
نیز رك . اللمع ۸۴-۸۶) . حافظ گوید :

ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل تو چه دانی که پس پرده که خوب است و که زشت

گفتم ای بخت بخفتیدی و خورشید ده مید گفت با این همه از سابقه نو مید دشو

ص ۶۷س ۶ سالکان اصل : چنین است در نسخه اساس ، شاید « سالکان واصل » بوده است با توجه
به کلمه « منقطع » .

ص ۶۷س ۱۷ لودعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة . . . : عین این حدیث را سیوطی
در جامع صغیر (۲/۱۰۹) از قول ابوهریره روایت کرده است (نیز رك . مسند
احمد ۲/۳۳۴ : مسلم ۸/۹۷) .

ص ۶۹س ۵ الفاجر الراجی اقرب الی من العابد التانی و المتقنط : در جامع صغیر (۲/۶۶)

آمده است : الفاجر الراجی لرحمة الله تعالی اقرب من العابد المتقنط .

ص ۶۹س ۸ انا عند ظن عبدی بی فلیظن العبد بی ما شاء : قال الله تعالی انا عند ظن

عبدی بی فلیظن بی ما شاء . قال الله تعالی انا عند ظن عبدی بی ان ظن بی ما شاء

و ان ظن شرا فله (جامع صغیر ۲/۶۹ ، کنوز الحقائق حاشیه جامع صغیر ۲/۱۲۵) .

قال الله تعالی : عبدی انا عند ظنک بی و انا معک اذا ذکرته جامع صغیر ۲/۱۲۵ .

قال الله تعالی عبدی انا عند ظنک بی و انا معک اذا دعوتنی (کنوز الحقائق حاشیه جامع صغیر ۲/۱۲۵) .

جامع صغیر ۲/۱۲۵) . در کتاب فیه ما فیه (۴۸-۴۹) آمده است : عبدی انا عند ظنک بی و انا معک اذا دعوتنی .

بسیار خندیدی ، یحیی علیه السلام بسیار گریستی بخوبی ، عبدی انا عند ظنک بی و انا معک اذا دعوتنی .

مکرهای دقیق قوی ایمن شدی که چنین بی خندی ، عبدی انا عند ظنک بی و انا معک اذا دعوتنی .

لطفهای دقیق لطیف غریب حق قوی غافل شدی که خندیدی بی دروغی و ایمن از او ایامی

حق در این ماجرا حاضر بود ، از حق پرسید از این چه دو کورا ، تمام عالیتر است

جواب گفت که احسنهم بی ظناً یعنی انا عند ظن عبدی بی و انا معک اذا دعوتنی .

من است بهر بنده مرا خیالی است و سورتی است هر چه او چرا ، حال کنده

آنجا باشم من بنده آن خیالم که حق آنجا باشد بیزارم ازان حقیقت که حق آنجا نباشد . ، آقای فروزانفر نوشته اند : هر دو روایت این حدیث را در نوادر الاصول ص ۸۵ و احیاء العلوم ج ۳ ص ۲۶۹ می توان دید (فیه ما فیه ۲۷۴) .
ص ۷۰ س ۲ ان الله تعالی قدر المقادیر قبل ان خلق السموات والارض ... : سیوطی
روایت کرده است : قدر الله المقادیر قبل ان یخلق السموات والارض بخمسين الف سنة (جامع صغیر ۷۲/۲) .

ص ۷۰ س ۸ خدای را تعالی صد رحمت است ... : در صحیح مسلم (۹۶/۸) آمده است :
ان ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول جعل الله الرحمة مائة جزء فامسك عنده تسعة و تسعين و انزل في الارض جزءاً واحداً . فمن ذلك الجزء تتراحم الخلائق حتى ترفع الدابة حافرها عن ولدها خشية أن تصيبه . روایات دیگر از این حدیث نیز در صحیح مسلم مذکور است : ان الله خلق يوم خلق السموات والارض مائة رحمة كل رحمة طباق ما بين السماء و الارض فجعل منها في الارض رحمة فيها تعطف الوالدة على ولدها والوحش والطير بعضها على بعض فاذا كان يوم القيامة اكملها بهذه الرحمة . نیز رك . احیاء علوم الدین ۱۵۱/۴ .

ص ۷۱ س ۱۵ الدنيا سجن المؤمن وجنته الكافر : علاوه بر روایت فوق ، سیوطی به صورت های دیگر نیز این حدیث را آورده است : الدنيا سجن المؤمن و سنته فاذا فارق الدنيا فارق السجن و السنة . الدنيا لا تصفو لمؤمن كيف وهى سجنه و بلاؤه (جامع صغیر ۱۴/۲) . الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر . الدنيا سجن المؤمن لراحة للمؤمن دون لقاء ربه (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۶۶/۲) . مولوی نیز گفته است :

این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را و ارهان

(مثنوی ۲۲/۲۶ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۱)

این حدیث در مسند احمد (۳۲۳/۲) صحیح ترمذی (۵۲/۲) صحیح مسلم (۲۱۰/۸) الفائق فی غریب الحدیث (۵۹۱/۱) و مجمع الزوائد (۲۸۸/۱۰) آمده .

ص ۷۱ س ۲۱ القدر خیره و شره من الله : در صحیح ترمذی (۲۱/۲) آمده است : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن عبد حتى يؤمن بالقدر خيره و شره (نیز رك . مسند احمد

۳۱۷/۵: سنن ابی داود چاپ ۱۳۵۴ هـ . ج ۲۲۴/۴: شرح تعرف ۱/۱۹۴-۱۹۵).
ص ۷۲س ۱ جف القلم بما هو كائن الي يوم القيامة: مناوی روایت کرده است: جف القلم

بما هو كائن (كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۳۷). مولوی گوید :

من همی گویم برو جف القلم زاین قلم بس سرنگون گردد علم

(مثنوی ۲۱/۹۹)

جف القلم بما هو كائن (مسند احمد ج ۱ ص ۳۰۷ ، ج ۲ ص ۱۹۷) قال ابوهريرة:

قال لي النبي (ص): جف القلم بما انت لاق (بخاری ج ۴ ص ۹۲ ، و با تفصیل

بیشتر ج ۳ ص ۱۵۴ ، نقل از احادیث مثنوی ۳۸).

ص ۷۲س ۶ صبر پیشه گیرد ، و از قضا بدل بشد : گویا « بدل کشیدن » در این مورد

بمعنی تحمل کردن باشد .

ص ۷۳س ۸ الصبر مفتاح الفرج : الصبر مفتاح الفرج و الزهد غنی الابد (كنوز الحقائق،

حاشیة جامع صغیر ۲/۱۰۳)

ص ۷۳س ۱۳ نوح را علیه السلام بسیار رنج از امت برسید و هر روزی بسار و در

بزدندی: « و آمده است که هیچ پیغامبر آن بلا نکشید از قوم خویش که او

کشید . و به خبر آمده است که روز بودی که ده بار بیهوش شد از رنج .

بسیار . فرزندانش بیامدندی و او را بیهوش به خانه آوردندی . چون بیهوش

آمدی پرسیدی که من به کدام محلت بودم . گفتندی به فلان محلت . او به محلات

دیگر رفتی و دعوت کردی و خلق را به خدای تعالی خواندی و گفتی ای خدای

را تقصیر نباید کرد .» (قصص الانبیاء ۳۳) .

ص ۷۳س ۱۴ عقابین: تثنیة عقاب در حالت نسبی و جبری بمعنی دو عقاب ویرانگر است .

که مقصر را بر آنها به دار می کشیدند ، یا بر آنها سب می کردند .

آن دو چوب بشکل عقاب بوده است و در عقابین کشیدند یعنی مقصر را سب کردند .

عقابین بستن (دکتر محمد معین ، فرهنگ فارسی) در تاریخ پیشین (ص

۱۶۴) آمده است : « گفت : به بکر حسیری را و پسرش را خلیفه پادشاه و دولت

به خانه خواجه آورد و بایستادانید و عقابین بردند ، کس نمی داند که چرا

چیست ؟ » .

ص ۷۳ س ۱۵ زکریا را در میان درخت بدو نیم چارده میگرداند: شرح این موضوع در قصص الانبیاء (۳۱۰ - ۳۱۳) بدین صورت است: « اما زکریا از بنی اسرائیل بود از فرزندان داود النبی علیه السلام از دخترش ، و میان او و داود سیصد و هفت سال بود ، حق تعالی او را برگزید و به رسولی به بنی اسرائیل فرستاد ، و مرور را شریعت بود ، و به تورات کارکردی . . . زکریا بیست و هشت سال دیگر [پس از تولد یحیی ، فرزندش] بزیست . آنگاه جهودان قصد کشتن او کردند . چند گاه گریخته بود از ایشان تا روزی او را بیافتند . خواستند که بگیرند ، بگریخت و به درختی در پنهان شد ، و آن درخت او را پذیرفت و شکاف درخت فراز آمد . گویند ریشه طیلسانش پدید بود از آن شکاف ، جهودان بدیدند بدانستند که در آن جاست . اره برنهادند و درخت را از بالا به دو نیم کردند همچنان با زکریا ، (نیز در باره زکریا ، رک . قصص قرآن ۲۲۵ - ۲۲۸) .

ص ۷۳ س ۱۸ صالح : منظور صالح نبی است که نام او در قرآن آمده است و قوم ثمود را به توبه و خداشناسی فراخواند و چون به او نگریدند گرفتار قصاص شدند. « و از پس هود و عاد به دویست سال ملک تعالی صالح را به ثمود فرستاد . . . و قصه ثمود بتفسیر نیکو آورده است ، چون قومش هلاک شدند ، به بانگ جبریل بیکبار بمردند و خاکستر شدند با چهار پایان ایشان . صالح با گرویدگان برفتند به نواحی دیگر ، به شام وطن ساختند . و صالح علیه السلام هژده سال دیگر بزیست و شریعت بورزید . و به روایت دیگر چهل و هفت سال بزیست ، و از او کس نماند که پیغامبری را شایستی . ، (قصص الانبیاء ۴۲ ؛ نیز رک . قصص قرآن ۳۸ - ۴۸) .

ص ۷۳ س ۱۸ جرجیس : « و این جرجیس پس از عیسی بود صلوات الله علیه ، و او از فلسطین بود ، و مردی مؤمن و پارسا بود ، و بازرگانی کردی ، و از این شهر بدان شهر شدی ، و هر چه سود کردی جمله به درویشان دادی ، و سرمایه نگاه داشتی ، و کار او همین بازرگانی و خرید و فروخت بود و گفتی که اگر نه این صدقه درویشان بودی من هرگز بازرگانی نکردمی بلکه شب و روز عبادت کردمی ،

(قصص الانبیاء ۴۶۸ ، راجع به بقیه سرگذشت او با داذیانه پادشاه موصل رك .
۴۶۸ - ۴۷۸) .

ص ۷۴س ۱ هرون : برادر موسی کلیم و اول احبصار بنی اسرائیل بود موسی او را برای مذاکره با فرعون فرستاد . « پس موسی گفت الهی مرا گرامی کردی به کلام خویش و معجزه دادی اکنون چه فرمایی ؟ امر آمد که یا موسی برو و فرعون را به من خوان و دعوتش کن ، چنان که خبر داد که وی طاغی است قواله تعالی : اذهب الی فرعون انه طغی . موسی گفت : الهی حاجتها دارم . زنا آمد که بخواه . گفت : رب اشرح لی صدری . دل مرا گشاده کن ، و دریا بنده علم و حکمت کن و دل تنگی از دل من بیرون کن ، و حکم و صبرم گرامت کن ، و یسر لی امری . و این بار رسالت و نبوت بر من سبک گردان و گشاده کن ، و احلل عقده من لسانی و گرفتگی از زبان من بردار زیرا که سر روایتش سوخته بود بخردی که تا سخن گران تر گفتمی . یفقهوا قولی . و گفتار مرا دریا بنده کن و فهم کننده گردان . و احلل عقده من لسانی آن جهت را گفت . احلل لی وزیراً من اعلی . هرون اخی . و یاری ده مرا از اهل من برادرم هارون را ، و جای دیگر گفت : فارسیه می ردها بیدقتی که پویان روی و - ایضاً کند مرا و راست گوی دارد مرا و آنچه من گویم مرا در بگذرد . و سر که فی امری . و در پیغامبری او را شرکت ده با من تا عبارتهای بسیار کنیم . قال قد اوتیت سؤالك یا موسی . آنچه خواستی همه دارم . و (قصص الانبیاء ۴۶۸ - ۴۶۵) .

ص ۷۴س ۱ صلب : بر دار کردن (المصادر ۱۲۱) .

ص ۷۴س ۵ ربوبیت: بمعنی خدائی و خداوندی والوہیت است و این ربوبیت را ربوبیت برهمنیت و اقبال بنده به - فی عبودیت باشد . و ربوبیت را ربوبیت بلطف صفت حق است و صفات حق ربوبیت است . و ربوبیت را ربوبیت نقل از بیت صدری ۱۳) .

ص ۷۴س ۵ دندان سگستن | جمع میر | : اشاره است به دشمن شدن پیغمبر در میان کفار و مشرکان و کافران . . . بر اشکار رسول - ماله در دندان . . . و در سینه و رسول است .

خون روان شد... و یاران سه بهره به هزیمت شده بودند، و دندان رسول شکسته بود و خون می آمد ، (قصص الانبیاء ۴۲۸) .

ص ۷۵ س ۵ الصبر عند الصدمة الاولى : علاوه بر این صورت - که مناوی نیز روایت کرده (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۰۳/۲) - چنین نیز آمده است : الصبر عند الصدمة الاولى والعبرة لا يملكها احد صباية المرء الى أخيه (جامع صغیر ۴۱/۲ ؛ نیز رك . سنن ابی داود ، چاپ ۱۳۷۰ هـ . ج ۳/۲۶۱ ؛ صحیح مسلم ۴۰/۳ ؛ اللآلی المصنوعة ۴۳/۱) .

ص ۷۵ س ۹ پسر : Pasar در نسخه اساس تلفظی بوده است از این کلمه در دوره قدیم ، از جمله در قابوس نامه مکرر آمده است : « پس ای پسر هشیار باش و قدر و قیمت نژاد خود بشناس » (قابوس نامه ۵ نیز رك . ۳۲۲ ، ۴۹۷) .

ص ۷۵ س ۱۰ دستوری خواستن : دستوری به معنی رخصت و اجازه است و دستوری خواستن اذن و اجازه خواستن است : « و قاضی را دستوری است که چنین مصالح باز می نماید که همه را اجابت باشد » (تاریخ بیهقی ۴۰ - ۴۱) . « ما ترا دستوری دادیم تا به خدمت نیایی و بر عادت شراب خوری » (تاریخ بیهقی ۲۲۷) . « عایشه دستوری خواست که به خانه پدر رود ، رسول گفت : شاید . عایشه امید می داشت که به شفقت دستوری ندهد . چون دستوری داد ، عایشه را غم برغم زیادت شد و نومید به خانه پدر شد ، (قصص الانبیاء ۴۵۲) .

ص ۷۵ س ۱۳ ان كنت الممت بذنب فاستغفري الله وتوبى اليه : در صحیح بخاری (۱۴۳/۳) مذکورست و نیز در مسند احمد (۱۹۶/۶) آمده است : فان كنت بريئة فسيبرئك الله عزوجل و ان كنت الممت بذنب فاستغفري الله ثم توبى اليه .

ص ۷۵ س ۱۸ اعليك بالصبر فان في الصبر على ما تكره خيراً كثيراً : در مسند احمد (۳۰۷/۱ - ۳۰۸) آمده است : و اعلم ان في الصبر على ما تكره خيراً كثيراً

ص ۷۵ س ۲۱ و اعلم ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الكرب : در مسند احمد (۳۰۷/۱ - ۳۰۸) در دنباله حدیث قبلی مذکورست : و اعلم ان في الصبر على ما تكره خيراً كثيراً

- و ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الكرب و ان مع العسر يسراً .
- ص ۷۶ س ۶ الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد: در جامع صغیر (۴۱/۲) و کنوز-
الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۱۰۲/۲) نیز آمده است . نیز رك . احیاء علوم
الدين ۶۲/۴ .
- ص ۷۶ س ۱۲ مَغْنَمٌ : مال كه از حرب كفار حاصل شود و حصول چیزی بی دست رنج
(منتهی الارب) .
- ص ۷۶ س ۱۹ من احب شيئاً اكثر ذكره : من احب شيئاً اكثر من ذكره (جامع صغیر ۱۴۱/۲ ،
كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۶۳/۲) .
- ص ۷۷ س ۱ یا ایها الناس ارقدوا فی ریاض الجنة . . . : در مسند احمد (۱۵۰/۳) آمده
است : ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا
قالوا وما رياض الجنة قال حلق الذكر . در مجمع الزوائد (۱۲۶/۱) مذکور است :
قال رسول الله (ص) اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا قالوا یا رسول الله ما رياض
الجنة قال مجالس العلم . نیز رك . شرح تعرف ۶۳/۱ .
- ص ۷۷ س ۱۱ ما من عبد يشغل ذكرى عن مسئلتى . . . : قال الله تعالى من سئل عن ذكرى عن
مسئلتى اعطيته قبل أن يسألنى (کنوز الحقائق . حاشیة جامع صغیر ۱۲۴/۲ :
نیز رك : ص ۳۶ و ۲۸۶ کتاب حاضر) .
- ص ۷۷ س ۱۷ ما من عبد يذكرنى الأوانى بعد حين يحرك استمسا : قال الله تعالى : ألم تعلم عبدى
ما ذكرنى و تحركت بى شفاه (کنوز الحقائق . حاشیة جامع صغیر ۱۲۴/۲ :
نیز رك . صحیح بخاری ۳۰۴/۴ .
- ص ۷۸ س ۱ قهليل : تسبیح کردن . لا اله الا الله لفتن ا . ف . منك و . . .
- ص ۷۸ س ۸ ما لفتنى أسهدكم اذى قد غفرت لهما . . . : اس روایت در مسند احمد (۲۵۱/۲)
ص ۲۵۲) بشرح آمده است : قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان من سأل الله
سياحين فى الارض فظلا عن كتاب الناس فادا و جدوا قوماً يذكرون الله تعالى و ناموا
الى بغيتم فيحيئون فيخفون بهم الى السماء الدنيا فيقول الله أى شئ تركتم عبادى

يصنعون فيقولون تر كناهم يحمدونك و يمجدونك و يذكرونك فيقول هل رأوني
فيقولون لافيقول فكيف فيقواون لورأوك لكانوا اشد تحميداً و تمجيداً و ذكراً فيقول
فأى شى^٤ يطلبون فيقولون يطلبون الجنة فيقول و هل رأوها قال فيقولون لافيقول
فكيف لورأوها فيقولون لورأوها كانوا اشد عليها حرصاً و اشد لها طلباً قال فيقول
ومن أى شى^٤ يتعوذون فيقولون من النار فيقول وهل رأوها فيقولون لا قال فيقول
فكيف لورأوها فيقولون لورأوها كانوا اشد منها هرباً و اشد منها خوفاً قال فيقول انى
اشهدكم انى قد غفرت لهم قال فيقولون فان فيهم فلانا الخطاء لم يردهم انما جاء
لحاجة فيقول هم القوم لايشقى بهم جليسههم ؛ (نیز بخارى ۴/۱۱۴ - ۱۱۵) .
احياء علوم الدين ۱/۳۰۴ .

ص ۷۸ س ۹ فریشتگان: صورتی است از فرشتگان که در دیگر موارد این کتاب هم آمده
است و در کتابهای دیگر نیز هست ؛ و اما آنچه درست است آن است که
فریشتگان گفتند با هم که نیک بنده ای است ایوب مرخداى را ، (قصص الانبياء
۲۵۵ ؛ نیز رك . تعليقات قابوس نامه ۲۷۷) . در سرتاسر تفسیر كشف الاسرار
« فریشته » فراوان بکار رفته است .

ص ۷۸ س ۱۵ هم قوم لايشقى بهم جليس: رك . ص ۲۸۸ کتاب حاضر و صفحه ۳۲۰ : ملائكتى
اشهد كم .

ص ۷۸ س ۱۶ نظار گيمان : جمع نظارگی است بمعنی تماشاچى ، بیننده . در فرهنگ نظام آمده
است ؛ « نظاره : نگرستن و نظر کردن :

سخن درست بگویم نمی توانم دید که می خورند حریفان و من نظاره کنم

(حافظ)

. . . لفظ نظاره در عربى استعمال نشده و در كتب معتبره لغت عربى ضبط نشده
[النظارة : عند ارباب السياسة : عمل الناظر و مقامه . يقال « النظارة الخارجية
و نظارة المالية » ، المنجد] كنز اللغة ضبط کرده از جهت استعمال در فارسى
بوده . ما ايرانيها نظاره (شدد) عربى را كه بمعنى گروه بیننده است [النظارة:
القوم ينظرون الى الشى^٤ ، المنجد] در فارسى به معنى نظر استعمال كردیم و آن
را مخفف هم ساختیم . نظارگان مخفف نظارگان است به معنى بینندگان . . .

مائيم نظارگان غمناك زين حقه سبز و مهرة خاك

(خاقانى)

نظار گیان مخفف نظار گیان (مشدد) به معنی بینندگان است: [شما که نظار گیان اید
نظاره همی کنید، (کشف الاسرار ج ۱ ص ۱۴۱)] .
در دیده نظار گیان جمال تست بی نورتر زخانه بی روزن آفتاب
(صائب)

منوچهری نظارگان بکار برده است :

آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان صبح نخستین نمود روی به نظارگان
(دیوان منوچهری ۱۴۵)

ص ۷۹ س ۷ حجب : حجب جمع حاجب به معنی پرده و ستر و در اصطلاح تصوف یعنی آنچه میان
طالب و مطلوب و حق و بنده مانع و حایل شود (رك . اللمع ۳۵۲ ، صفات بابا
افضل I ، مدارج الكمال (۱) ص ۲۲ : تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۳ : فرهنگ
اشعار حافظ ۷۹ - ۸۱ : فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۴۲) .
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر حیل
(دیوان حافظ ۱۸۱)

ص ۷۹ س ۷ ابواب : در منازل السائرین در توضیح مقامات سالکان طریق الی الله آمده
است که سلوک طریق حق در حالات مختلف است و هر يك را بدایات است که
اولین درجت سیر اوست و او را ناچار بایی باشد که از آن باب وارد شود که
دومین رتبت سلوک است و واقعی که وارد شد نیازمند به معامله ای است که تریب به
حال اوست و مناسب با آن مرتبت از سلوک است و درجه و رتبه سیم است .
بعد از این بیان مقامات اهل الله را در سیر الی الله به ده قسمت اصلی تقسیم کرده
است و هر يك را نیز به ده قسمت دیگر منقسم کرده است بدین ترتیب :
الف - بدایات . . . ب - ابواب که عبارتند از : خجرت ، حقیق ، حقیق
خشوع ، اخبات ، زهد ، ورع ، تبتل ، رضاء ، رغبت ، (و فرهنگ مصطلحات عرفاء ص ۸۱)
(۹ - ۸)

ص ۷۹ س ۱۰ من ذکر فی فی نفسی ذکرته فی نفسی . . . : قال . . .
فی نفسه الا ذکرته فی ملائکتی و لا تدکر فی غیر ملائکتی . . . فی قوله فی فی
الأعلى . قال الله تعالى عبدی اذا ذکرتهى - ایاها - ایاها و لا تدکر فی غیر
ذکرته فى ملائکتهم و الاکبر (جامع صغیر ۲ ص ۲۰۲) .
احمد ۲/۲۵۱ .

ص ۷۹ س ۱۲ ذکر با حضور دل بهم : بهم یعنی با هم ، همراه و توأم : « پیوسته به زبان ذکر می گوید با نیت بهم » ص ۷۹ کتاب حاضر « شنیدم که وقتی دو صوفی بهم می رفتند: یکی مجرد بود و با یکی پنج دیناره (قابوس نامه ۲۵۱) . حافظ گوید :
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من وساقی بهم تازیم و بنیادش بر اندازیم
(دیوان حافظ ۲۵۸)

ص ۷۹ س ۱۳ من لاورد له لاوارد له: در مصباح الهدایة ۱۷۱ نیز آمده است : « اوقات را بر این اوراد موزع دارد تا طریق واردات غیبی گشوده گردد چه گفته اند : من لاورد له لاوارد له (نیز رك . ایضاً ۲۶۰) .

ص ۷۹ س ۱۸ مدکر : اشاره است به آیه قرآن : سورة قمر (۵۴) آیه ۱۵ و ۱۷ . مدکر بمعنی پند گیرنده است .

ص ۸۰ س ۷ هودج : جمع هودج است بمعنی محمل و کجاوه و مهدی روپوش دار که بر شتر می بسته اند و بخصوص زنان در آن می نشسته اند .

ص ۸۰ س ۱۷ احوال : جمع حال است و حال در اصطلاح تصوف « معنی است که از طرف حق به دل سالک پیوندد بدون آن که چون آن حال بیاید با مجاهده و کوشش بتواند آن را از خود دفع کند و یا چون آن حال برود با تکلف بتواند آن حال را جذب نماید بعبارت دیگر حال از جمله افضال خداوندی است بدون مجاهدت و از جمله مواهب است در صورتی که مقام از جمله مکاسب » (تاریخ تصوف در اسلام ۳۱۶ ، ۶۴۳ ؛ نیز رك . فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۴۱ - ۱۴۲) .

ص ۸۰ س ۱۳ هر ندیم شب از حضرت عزت ندیدند که هل من مستغفر فاغفر له : در مسند احمد (۲۲/۴) آمده است : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ينادى مناد كل ليلة هل من داع فيستجاب له هل من سائل فيعطى هل من مستغفر فيغفر له حتى ينفجر الفجر . نیز رك . مسند احمد ۱۲۰/۱ ؛ بخاری ۱۰۱/۴ ؛ ص ۲۹۷ کتاب حاضر : هل من تائب . . .

ص ۸۰ س ۱۴ انه ليغان على قلبى . . . : سیوطی آورده است : انه ليغان على قلبى و انى لاستغفر الله فى اليوم مائة مرة (جامع صغير ۸۷/۱) والله انى لاستغفر الله وأتوب اليه فى اليوم اكثر من سبعين مرة (جامع صغير ۱۸۴/۲) . مولوی گفته است :
همچو پیغمبر ز گفتن و ز نثار توبه آرم روز من هفتاد بار
(مثنوی ۱۵/۴۱۲)

که ناظر است به حدیث : والله انی لا استغفر الله و اتوب الیه فی الیوم سبعین مرة (بخاری ج ۴ ص ۶۴ ، مسند احمد ج ۲ ص ۲۸۲ ، ۳۴۱) انه لیغان علی قلبی حتی استغفر الله فی الیوم سبعین مرة (نهایة ابن اثیر ج ۳ ص ۱۸۰ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۳۸ - ۱۳۹). انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة (مسلم ۷۲/۸) . انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة (کشف المحجوب ۵۰۶) . نیز رک . احیاء علوم الدین ۲/۲۹۰

ص ۸۰ س ۱۶ ان الله یحب الملحین فی الدعاء : سیوطی (جامع صغیر ۶۳/۱) و مناوی (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۷۹/۱) به عمین سورت آورده اند .

ص ۸۲ س ۸ مجادله لیم و کیف و کم : یعنی سؤال از چرا بی (لم - چرا) امیت (و چگونگی) کیف (چگونه ، کیفیت) و چندی (کم - چند ، کمیت) .

ص ۸۲ س ۹ متحرّف: در لغت آن را «متغیر و واژگون» معنی کرده اند (فرهنگ نفیسی) .

ص ۸۲ س ۱۸ من غشنا فلیس منا : سیوطی آورده است : من غش فلیس منا (جامع صغیر ۱۶۱/۲) . من غش فلیس منا و المکر و الخداع فی النار (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۷۴/۲) در مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ج ۲ ص ۱۴۲ ش ۵۱۱۳ و ج ۱۳ ص ۱۸ ش ۷۲۹۰ و نیز در صحیح مسلم ۶۹/۱ و الفائق فی غریب الحدیث ۲/۲۲۷ هم مذکور است با تفاوتی مختصر .

ص ۸۲ س ۱۹ بجلّوا المشایخ فان تبجیل المشایخ من اجلال الله : در الآلایة الممنوعة (۱۴۹/۱) آمده است : بجلّوا المشایخ فان تبجیل المشایخ من تبجیل الله .

ص ۸۳ س ۱ من وقر عالماً وقره الله تعالی : من وقر عالماً فقد وقر ربه (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۷۹/۲) .

ص ۸۳ س ۹ انا افصح العرب والعجم : در احیاء علوم الدین (۲/۳۶۷) آمده است : انا افصح العرب .

ص ۸۳ س ۱۱ لا احصی ثناء علیک : «وقال النبی عمّ : لا احصی ثناء علیک و کثیر المجدود» (۳۵۵) . «بسیار فرق باشد بیان شهادت بر پیغمبری و بیان مشاهدت بر وی و از آن بود که پیغمبر صلعم اندر درجه قرب و سجل اعلی است و حق تعالی وی را بقراب مخصوص گردانیده بود لا احصی ثناء علیک گفت یعنی من ثناء ترا ایضا نتوانم کرد از آنچه اندر مشاهدت بود و مشاهدت اندر درجه دوستی نکاتک بود و

اندر یگانگی عبارت بیگانگی بود» (کشف المحجوب ۴۳۲) ؛ نیز رك . احياء علوم الدين ۲/ ۲۹۰ ؛ کلمات شمس ب ۱۲۰۳۶ ؛ ايضاً ج ۷ ص ۴۷۹
ص ۸۳ س ۱۴ ان الله يحب الشاب الذي ليس فيه صبوة : ان الله تعالى يحب الشاب التائب .
ان الله تعالى يحب الشاب الذي يفنى شبابه في طاعة الله (جامع صغير ۱/ ۶۳) . ان الله يبغض الشاب الفارغ (كنوز الحقائق، حاشية جامع صغير ۱/ ۷۸) .

ص ۸۴ س ۶ المؤمنون كالبنين يشدّ بعضهم بعضاً ؛ در دیگر موارد این کتاب هم آمده است
(ص ۱۵۹ کتاب حاضر) . المؤمن للمؤمن كالبنين يشدّ بعضهم بعضاً (جامع صغير ۲/ ۱۷۰ ،
كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۲/ ۱۸۰) . این ابیات مولوی هم از مضمون همین خبر گرفته شده است :

هر نبیی اندر این راه درست	معجزه بنمود و یاران را بجست
گر نباشد یاری دیوارها	کی بر آید خانه‌ها و انبارها
هر یکی دیوار اگر باشد جدا	سقف چون باشد معلق بر هوا

(مثنوی ۱۹/ ۵۶۳ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۹۲)

ص ۸۴ س ۱۶ در صاحب المال متعین است که زکات مال بیرون کنند و بدرویشان رسانند:
برای «صاحب المال» که مفرد است در هر دو مورد «بیرون کنند» ، رسانند» فعل جمع آورده است . نظیر آن که کمی پایین تر آمده است : «بر مرید مبتدی واجب است که از هر حرکت خویش بخدمت راحت و فایده بغیر رسانند و برادر مسلمان را معاونت کنند و بزرگتر از خود را حرمت دارد . . .» . در این جا هم برای «مرید مبتدی» که مفرد است دوبار فعل جمع «رسانند» ، معاونت کنند» آورده است و افعال بعدی مفرد است . در شاهنامه فردوسی آمده است :

که مردی* از برای زنانند و زن	فزونتر ز مردش بود خواستن
(شاهنامه ۹۱۴/۴)	
پرستنده* گفتند با یکدیگر	که آمد به دام اندرون شیرنر
(۱۵۹/۱)	
که یور* یکایک سیاهی شدند	دلبران پر آواز شاهی شدند
	(۲۴۴/۱)
به بازی بگویند همسال* من	به خاک اندر آمد چنین بال من
	(۵۰۳/۲)

سرای سپنج است بر راهرو توگردی کهن دیگر* آیند نو (۲۸۹۱/۹).
 * می توان گفت اسم مفرد بجای جمع آمده است یا در این موارد توجه به عموم
 و اطلاق عام بوده است ، چنان که « مرد » یعنی هر مرد ، همچنین است در نظایر
 آن . « (شاهنامه و دستور ۱/۲۴۶ ح) . « برگ اشجار از ترکنازی نسیم
 اشجار ترك علو سردار گرفتند (جهانگشای جوینی ۲/۲۴۷) . بجای « گرفت »
 بتوهم معنی « برگهای اشجار » . « آواز مؤذنان مؤذیان صلوة را از خواب
 بیدار می کردند » (ایضاً ۲/۱۶۱) بجای « می کرد » بتوهم معنی « آواز -
 های مؤذنان » . (دوشاهد اخیر نقل از : مفرد و جمع ۱۷۶ - ۱۷۷) .

ص ۸۴ س ۲۲ ان الله تعالى في عون العبد مادام العبد في عون اخيه المسلم : در سنن ابی
 داود ، چاپ ۱۳۷۰ هـ . (۳۹۳/۴) آمده است : و الله في عون العبد ما كان
 العبد في عون اخيه ؛ و در مسند احمد (۲/۲۷۴) مذکور است : و الله في عون
 المرء ما كان في عون اخيه . نیز رك : شرح تعرف ۱۱۹/۳ .

ص ۸۴ س ۲۳ احب الخلق الى الله اشعبهم لعياله : سیوطی و مناوی نیز آورده اند . احب
 العباد الى الله تعالى انفعهم لعياله (جامع صغیر ۹/۱ : كنوز الحقائق) . سیوطی
 جامع صغیر ۱/۱۲) .

ص ۸۵ س ۷ ادخل الناس من يدخل بالسلام : مناوی نیز آن را روایت کرده است . كنوز
 الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۵/۸ . در مجمع الزوائد (۳/۱۲۷) در مورد
 مرد بخیلی آمده است : قال رسول الله (ص) ، ما رأيت الذي هو اهل بيتي الا يدخلني
 هو يدخل بالسلام . نیز رك : مسند احمد ۳/۳۲۸ .

ص ۸۵ س ۱۱ فخرای صحابه : رك : « اصحاب صفه » (ص ۲۸۱ كتاب صحابه) .
 ص ۸۵ س ۱۳ ساقی النوم آخرهم سرجا : سیوطی در جامع صغیر (۲/۲۵۲) آورده است :
 كنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۲/۸۲) این حدیث را در مجمع الزوائد
 مجمع الزوائد ۵/۸۳ و « سید القوم خادیم » در مجمع الزوائد ۵/۸۳ آورده است .

ص ۸۵ س ۱۳ خدوم : در لغت بمعنی بسیار حدیث کننده است و در قابوس آمده است : خدوم
 و سرافکندهی در سپاهی مختار است . (قابوس نامه ۲۴۹) .

ص ۸۵ س ۱۴ سید النوم خادیم : سیوطی علاوه بر این ، آورده است : سید القوم خادیم

و ساقبهم آخرهم شرباً . سيد القوم في السفر خادمهم فمن سبقهم بخدمة لم يسبقوه بعمل الا الشهادة (جامع صغير ۲/۲۹) . سيد القوم خادمهم . سيد القوم خادمهم و ساقى القوم آخرهم شرباً (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۲/۸۷-۸۸) .
ص ۸۶س ۶ الشاكر يستحق المزيد : در كشف الاسرار (۴۹۱/۷) در تفسير آية « و من يشكر فانما يشكر لنفسه » (سورة لقمان ۳۱/۱۱) آمده است : « لان الشاكر يستحق المزيد ، من قوله : « لئن شكرتم لازيدنكم » اي يعود منفعة شكره اليه » .

ص ۸۷س ۵ من لم يعرف نعم الله الا في ملبسه : در احياء علوم الدين (۱۲۳/۴)
آمده است : من لم يعرف نعم الله الا في مطعمه و مشربه فقد قل علمه و حضر عذابه .
ص ۸۷س ۱۳ لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت : در اللآلئ المصنوعة (۵۳/۲)
مذكور است : اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد . نیز رك : بخاری ۴/۱۴۶ .

ص ۸۷س ۱۸ من لم يشكر الناس لم يشكر الله : سيوطي عيناً آن را آورده است (جامع صغير ۲/۱۶۷) . دن لم يشكر الله لم يشكر الناس (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۲/۱۷۸) . در مثنوي مولوی آمده است :

ترك شكرش ترك شكر حق بود حق او لاشك بحق ملحق بود

(مثنوي ۲۰/۶۲۸ ، نقل از احاديث مثنوي ۲۱۳)
اشكر الناس لله اشكرهم للناس (جامع صغير ۱/۳۵) : كنوز الحقائق
حاشية جامع صغير ۱/۳۷) . اشكر كم لله اشكر كم للناس (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/۳۷) . اشكر كم للناس اشكر كم لله (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/۳۸) .

ص ۸۸س ۷ حماد : كثير الحمد (المنجد) ، بسیار حمد کننده (منتهی الارب) .

ص ۸۸س ۹ اول من يدعى الى الجنة الحمدون لله ... : اول من يدعى الى الجنة الحمدون الذين يحمدون الله على السراء و الضراء (جامع صغير ۱/۹۴) . اول من يدعى الى الجنة الحمدون (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/۱۲۴) .
ص ۸۸س ۱۶ ذاق طعم ايمان من رضى بالله رباً و بالاسلام ديناً و بسمحمد رسولاً: سيوطي

آن را در جامع صغیر (۱۵/۲) آورده است. « و قوله عم ذاق طعم الايمان من قد رضی بالله رباً » (كشف المحجوب ۲۱۹) . نیز رك . صحيح مسلم ۴۶/۱ .

ص ۸۸س ۱۷ حقیقت ایمان در رضا متواری است: متواری (اسم فاعل) در اصل بمعنی پنهان شونده ، مخفی و پنهان است و در همین جمله نیز چنین معنی می دهد . « سیاست محمود دانست ، بشب از غزنین برفت ، و به هری به دکان اسمعیل وراق پدر ازرقی فرود آمد ، و شش ماه در خانه او متواری بود ، تا طالبان محمود به طوس رسیدند و باز گشتند ، و چون فردوسی ایمن شد ، از هری روی به طوس نهاد » (چهار مقاله ۸۰) . « راست که از در بیرون رفت بجایی متواری شد ، (قابوس نامه ۲۱۲) . در شعر فارسی « متواری ، به سکون تاء نیز آمده است: دوش متواریك به وقت سحر اندر آمد به خیمه آن دلبر

(دیوان فردوسی ۱۲۶)

ص ۸۹س ۱۱ ما یبدل القول لدی : آیه ۲۸ از سوره ق (۵۰) است .

ص ۸۹س ۱۵ بوار : هلاک شدن و کاسد شدن (المصادر ۶۵) . « اقتحام او موجب هلاک و بوار باشد » (کلیله و دمنه ۷/۳۰۰ : نیز رك : ۱/۱۰۸) .

ص ۸۹س ۱۶ الرضا بالقضا باب الله الاعظم : « بدان که رضا به قضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقام وراء آن نیست ... و ازین گفت رسول صلوات الله علیه « الرضا بالقضا باب الله الاعظم » کف : درگاه همین حق تعالی رضایت به قضای وی ، (کیمیای سعادت ۲/۵۷۲) .

ص ۸۹س ۱۸ طعم ایمان آنکس یابد که د خداوندی خدای تعالی و دستورات رسول علیه السلام و بدولت ملت اسلام راضی شود : « طعم ایمان من رضی بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد رسولاً » (جامع صغیر ۶۲/۲) کتاب حاضر .

ص ۸۹س ۲۰ مقتضیات : جمع مقتضیه است بمعنی « هم شده عا ... »

ص ۹۰س ۴ من لم یرض بمقتضای ... : « قال الله تعالی : من لم یرض بمقتضای و ام ... » بلانی فایلتهمس رباً سوای . قال الله تعالی : من لم یرض بمقتضای و قدری فایلتهمس رباً غیری (جامع صغیر ۶۲/۲) . روایت دوم در کتب الحقائق (حاشیه جامع

صغیر ۲/۱۲۴) نیز هست . من لم یرض بقضاء الله و یؤمن بقدر الله فلیتمس
الها غیر الله (جامع صغیر ۲/۱۶۷) . انا الله لاله الا انا من لم یصبر علی بلائی
ولم یشکر نعمائی ولم یرض بقضائی فلیتخذ رباً سوائی (احیاء علوم الدین
۴/۳۴۵) . « خدای تعالی می گوید : منم آن خدایی که جز من خدای نیست
هر که بر بلائی من صبر نکند و بر نعمت من شکر بجای نیاورد و به قضای من
راضی نباشد او را گوی خدای دیگر طلب کن » (کیمیای سعادت ۲/۸۵۷) .
انی انا الله لاله الا انا من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر لنعمائی
فلیطلب رباً سوائی » (شرح تعرف ۱/۷۰) .

ص ۹۱ س ۴ اختلاف : در این جا بمعنی آمد و شد و تردد کردن است : « برزویه با نشاط
تمام روی بدین مهم آورد ، و چون به مقصد پیوست گرد در گاه پادشاه و مجلسهای
علما و اشراف و محافل سوقه و اوساط می گشت و از حال نزدیکان رای و مشاهیر
شهر و فلاسفه می پرسید ، و بهر موضع اختلافی می ساخت ، و به رفق و مدارا
بر همه جوانب زندگانی می کرد . » (کلیده و دمنه ۳۰/۱۹) . « اختلاف » بمعنی
تفاوت و ناسازگاری نیز در این جمله مفید معنی تواند بود .

ص ۹۱ س ۴ تفرقه : جمع و تفرقه از اصطلاحات متصوفه است و در این باب بحثهای مفصل شده
است که شاید خلاصه آنچه را در این جا صادق است بتوان در این نظر جامی یافت
که : تفرقه عبارت از آن است که دل را بواسطه تعلق به امور متعدده پراکنده سازی
و جمعیت آن که ، از همه به مشاهده واحد پرداز (فرهنگ اصطلاحات عرفاء ۱۱۳) .
حافظ گوید :

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع

به حکم آن که چو شد اهرمن سرش آمد

(دیوان حافظ ۱۱۹)

و به عبارت دیگر : « هر چه منسوب به سالک است « تفرقه » است و
آنچه از طرف خداوندست « جمع » است به این معنی که آنچه از مکاسب بنده
و نتیجه قیام او بر وظایف بندگی و احوال بشری است « تفرقه » است و آنچه که
از مواهب الهی و نتیجه لطف و احسان و فضل خداوندی است « جمع » است .
سید شریف جرجانی در تعریفات می گوید که بنده ناگزیرست که جمع و تفرقه

هر دو را داشته باشد زیرا هر که تفرقه نداشته باشد بندگی ندارد و هر که جمع نداشته باشد معرفت ندارد پس بنده هر دو را باید دارا باشد « تفرقه » بدایت اراده است و جمع نهایت آن . اصطلاح دیگری نیز هست و آن « جمع الجمع » است که مقام عالی تر و کاملتر از جمع است زیرا جمع مشاهده اشیا است بواسطه وسیله خدا که عارف در این حال جز خدا مؤثری در عالم وجود نمی بیند در حالی که « جمع الجمع » مقام فناء از ما سوی الله و بیخودی تام و مستهلك شدن کامل است و مقام اتحاد و اتصال است که عارف در این حال از عالم تعینات که عالم تفرقه است رهایی یافته است . (دکتر غنی ، تاریخ تصوف در اسلام ۴۵۷ : برای تفصیل بیشتر علاوه بر کتابهای مذکور ، رك : الممع ۳۳۹ - ۳۴۰ : كشف المحجوب ۳۲۳ - ۳۲۶ : شرح تعرف ۶۰ / ۴ - ۶۴ و دیگر کتابهای متصوفه و نیز رك : فرهنگ اشعار حافظ ۷۴ - ۷۸) .

ص ۹۱س ۱۵ جماعتی باشند از امت احمد علیه السلام که روز قیامت احشاد را در عرصات بر منبرها از نور فرستند : رك : ص ۲۸۳ کتاب حاشیه : « و هر یکی را منبری بنهند از نور ... »

ص ۹۱س ۱۶ عرصات : جمع عرصه است و کنایه از سحرای محشر و قیامت ، جمع است بمعنی مفرد : « اما پیش ایزد عز ذکرة در عرصات قیامت چه سجد آریه (تاریخ بیهقی ۴۲۰) .

ص ۹۱س ۱۷ الراضون بقضاء الله و قدره : رك : ص ۲۸۳ کتاب حاشیه ، و هر یکی را منبری بنهند از نور ... الخ .

ص ۹۳س ۲ کن ورعاً تكن اعبد الناس ... : سیوطی آورده است : کن ورعاً تكن اعبد الناس و کن قنعاً تكن أشكر الناس وأحب للناس ما تحب نفسك ... أحسن مجاورة من جاورك تكن مسلماً و أقل الضحك فان ضحكك ضحكهم و قلة الضحك (جامع سفیر ۸۱/۲) .

ص ۹۳س ۱۱ فقیر و قلعیمیر : این کلمات در دیگر کتابها نیز آمده : « و ان نقه و قنمه احوال هیچیز بر وی پوشیده نگردد ، (کنایه و دینه ۳۰۸ ، ۶ و ۷) . « این دولفظ در عربی کنایه از چیز بسیار کوچک و بی قدر و کم ارزش است . معنی نقه

نقطه فرورفته بسیار خردی است (چاهك) بر پشت هسته خرما ، چنان که گویی ازان جا چیزی کنده شده است، و مقصود از قلمیر خط شیارمانندی است که بر هسته خرماست (ناوه) ، یا پرده سفیدی است که درون آن فرورفتگی است ، یا پوست نازک سفیدی است که بین گوشت خرما و هسته آن قرار دارد (و اقوال دیگری نیز در این باب هست) . یکی از این دو لفظ یا هر دو را دنبال هم در عربی از برای بیان مقداری ناقابل و نزدیک به هیچ، مثل پرگاه یا اهل پوك ، بکار می برند. در قرآن است که : ما یملکون من قلمیر (سورة فاطر (۳۵) آیه ۱۳) یعنی هیچ ندارند . « (مجتبی مینوی ، کلیله و دمنه ۶/۳۰۸ و ۷ ح) .

ص ۹۳س ۱۲ در قیامت بجهه و ذره و نقیر و قلمیر بخواهند گرفتن : « گرفتن » در این جا بمعنی بازخواست و مؤاخذه کردن است چنان که در قابوس نامه نیز می خوانیم : « آفریدگار به حق مادر و پدر بسیار همی گیرد » (قابوس نامه ۲۵) . « خدای عزوجل او را بدان بگیرد » (قابوس نامه ۴۴) .

ص ۹۳س ۱۵ کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به : کل جسد نبت من سحت فالنار اولی به (جامع صغیر ۷۷/۲ ؛ کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۳۰/۲ ؛ حلایة الاولیاء ۳۱/۱) . کل لحم أنبته السحیح فالنار اولی به (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۳۲/۲) . عین روایت متن در احیاء علوم الدین (۶/۲) مذکورست .

ص ۹۳س ۱۸ ابوالحسین نوری : احمد بن محمد خراسانی بغوی مشهور به ابن البغوی ، از مردم بنشور میان عرات و مروالرود یکی از مشایخ طریقت صوفیه معاصر جنید به سال ۲۹۷ (یا ۲۹۵) در گذشت (لغت نامه دهخدا) نیز رك : صفة الصفوة ج ۲ ص ۲۴۷ ، تذکرة الاولیاء ج ۲ ص ۳۸ ، نامه دانشوران ج ۲ ص ۳۶۷ .

ص ۹۴س ۴ موسی علیه السلام ... گفت : الہی ای عبادک اعز علیک ... : یاد آور این روایت است : قال موسی بن عمران یا رب من أعز عبادک عندک قال من اذا قدر غفر (جامع صغیر ۷۱/۲) . قال موسی یا رب من اعز عبیدک عندک قال من اذا قدر عفا (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۲۵/۲) .

ص ۹۴س ۱۱ عبدالله مبارک : هجویری در باره او نوشته است : « سید زهاد و قاید اوتاد عبدالله بن المبارک المروزی رضّ از محتمشان قوم بود و عالم بجملة احوال و

اسباب طریقت و شریعت و اندر وقت خود امام وقت بود و مشایخ بسیار دریافته بود و با ایشان صحبت داشته و به امام اعظم ابی حنیفه رض پیوسته و از وی علم آموخته و وی را تصانیف مذکور و کرامات مشهورست اندر هر فنی از عام . « (کشف المحجوب ۱۱۷ - ۱۱۸ ؛ نیز رك : تذکرة الاولیاء ۱/۱۴۹ - ۱۵۶) .

ص ۹۴س ۱۴ صلوا کما رأیتمونی اصلی : در صحیح بخاری (۱۱۷/۱ : ۵۲/۴)
مذکورست : صلوا کما رأیتمونی اصلی .

ص ۹۴س ۲۰ سالک شود و در طریقت : چنین است در نسخه اساس ، شاید بوده است : « سالک شود در طریقت » .

ص ۹۵س ۱۱ اتقاء : پرهیز کردن و ترسیدن ، پرهیز گاری .

ص ۹۵س ۱۵ من اتقی الله عاش قویاً ... : سیوطی آورده است : من اتقی الله عاش قویاً و سار فی بلاده آمناً (جامع صغیر ۲/۱۴۱) .

ص ۹۶س ۲ مهبوی : جمع مہوی ، مہوات ، مہواء ، مہوی و مہواء یعنی فضای مین دو کوه و مانند آن و شکاف و راه تنگ (فرعنگ نفیسی) .

ص ۹۶س ۲ التقی مملجّم : « ای کان له لجاماً یمنعه من العدول عن سنن الحق قولاً و فاعلاً هذا من کلام عمر بن عبدالعزیز ، (مجمع الامثال ۱۲۴) ، مناوی آورده است : المؤمن ملجم (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۱۴۰) .

ص ۹۶س ۳ ضیاع : بصورت مصدری بمعنی تباہ شدن ، غلظت گردیدن است و نیز ضیاع جمع ضایع است و جمع ضیعة : زمین و آب و درخت ، در این جایگاہ از دو معنی نخستین است .

ص ۹۶س ۹ فضلات : جمع فضلة : باقیمانده ، بازمانده چیزی ، و زوائد ، پائیدار .

ص ۹۶س ۱۲ ان لكل شیء معدداً ... : در اللالی المصنوعة (۱۳۴/۸) : ان لكل شیء معدداً رسول الله (ص) لكل شیء معدن و معدن التقی قلوب المؤمنین .

ص ۹۷س ۴-۵ قصد روئنده در وقت قلت تقوی کمند : قصد کردن ، در این مورد بمعنی

سوء قصد کردن است و قصد بدی در باب اس یا بیبی داشتن و حتی گاه بمعنی

کشتن : « عن الماک را آنجا قصد کردند تا گذشته شد ، (بیانکشیان - مؤلف)

و ۱۴۵/۲، نقل از فرهنگ فارسی) . « چون هم‌پشت شوند و دست در دست دهند و يك رویه قصد کسی کنند زود ظفر یابند و او را از پای در آرند ، چنانکه گرگ و زاغ و شگال قصد اشتر کردند و پیروز آمدند » (کلیله و دمنه ۷/۱۰۶ و ۸ نیز رك : ۱/۱۵۲ ح) .

ص ۹۷س ۱۲ ، سفارزه : پناه جای (فرهنگ نفیسی) .

ص ۹۷س ۱۵ کلمه : خیمه و پرده‌ای خانه مانند که عروس را در آن آرایش می‌کرده‌اند ، حجله عروسی ، اطاقکی چوبین که تزئینش می‌کرده‌اند و در ایام جشن و سوگواری بکار می‌رفته است .

ص ۹۸س ۲ الدنيا مزرعة الآخرة و كما تزرع تحصد : مناوی آورده است : الدنيا مزرعة الآخرة (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۶۶ ، ۶۷) . آقای فروزانفر پس از اشاره به ذکر این حدیث در احیاء علوم الدین ۴/۱۴ ، نوشته‌اند : « سبکی در طبقات الشافعیه (ج ۴ ص ۱۷۰) این حدیث را جزو احادیث مذکور در احیاء العلوم که سند آنها را نیافته آورده است و مؤلف اللؤلؤ المرصوع در باره آن گوید : قال السخاوی لم اقف علیه (ای مسندا) مع ایراد الغزالی فی الاحیاء . اللؤلؤ المرصوع ، ص ۳۶ ، (احادیث مثنوی ۱۱۲) .

ص ۹۸س ۱۱ بلعام باعور : بلعام بر وزن فرجام نام پسر باعور است که او زاهدی بوده مستجاب الدعوة در زمان عیسی علیه السلام ، عاقبت ایمانش بیاد رفت ، و به حذف الف نیز آمده است که بلعم باشد (برهان قاطع) . « بلعام (خداوند مردم) پسر بعور (باعور) و از مردم قریه فتور بود که در الجزیره واقع است . وی در میان طایفه خود نبی بود » (قاموس کتاب مقدس ، حواشی برهان قاطع) . در کتاب دایرة المعارف فارسی راجع به او نوشته‌اند : « بلعام [عبری] = شکم پرست] ، پیغمبری از سرزمین بین‌النهرین که پادشاه موآب او را دعوت کرد که در مقابل اجرتی عبرانیان را نفرین کند . چون بلعام عازم شد ، الاغ او از راه رفتن باز ایستاد و هرچه آنرا بزد پیش گرفت . سرانجام فرشته‌ای بر او ظاهر شد و امر خدا را رسانید که در برابر شاه موآب ، بجای لعنت کردن عبرانیان برای ایشان طلب برکت کند » .

ص ۹۸س ۱۸ اهلیت : استحقاق ، شایستگی . « آن ملاعین را اهلیت این نتواند بود »
 (کلبله و دمنه ۱۳/۳۶۸) . « چهارکس را اهلیت اعتماد نتواند بود » (ایضاً
 ۱۴/۳۸۵ : نیز رك : بیت مصدری ۱۸ - ۱۹) .

ص ۹۹س ۸ بسه فرق شوفند : در این جا پس از عدد سه ، معدود بصورت جمع آمده است :
 سه فرق ، و حال آن که معمولاً در فارسی ، معدود مفرد می آید . گاهی در فارسی
 معدود جمع آمده است :

از آن سی سواران یکی کم شود بگناه شمردن همان سی بود

(شاهنامه ۲۱۰/۱)

هزاران دلیران روز نبرد به صندوق درناوک انداز کرد

(۱۲۸۰/۵)

ز زخم دو شاهان پرخاشجوی

همی خون و مغز اندر آمد بجوی

(۲۴۸۸/۸)

« سواری هزار ترکمانان پیدا آمدند » (تاریخ بیهقی ۶۱۶) .

چهند این لشکر تازنده هموار ؟

که اند این هفت سالاران لشکر ؟

(دیوان ناسرخسرو ۱۲۸)

هفت خط و چار حدوشش جهات

کرد رها در حرم کاینات

(محرن الاسرار ۱۴)

هم از هر سه ارکان ز چرخ بلند

زمین آمد از اختران بهره مند

(کربشاهی)

(شواهد نقل از شاهنامه و دستور ۱۹۲ ، ۱۹۲/۲ - ۱۹۲/۲)

سبک شناسی ۵۹/۲ : Lazard 218 - 219/§208 . « مقف تفسیر سبکی »

« عبدالمطلب برفت و آن صد اشتران را بیاورد و هدیه خاندان کمبه کرد » .

دانشنامه علائی ، چاپ مشکوة س ۵۲ : « چهار اجسام بسیط » ، دانشنامه علائی

س ۴۹ : « چهار طبایع » .

ص ۹۹س ۱۱ چون حظ خود از عبادت حاصل کرده است و در این بدوزخ اندازد که جرای

عمل ستمده است : در این صفحه ابتدا جملهها با خطاب جمع (دوم شخص جمع) است : « مراد شما ، نام نیکو یافتید » و روایت نیز با فعل جمع است : « گویند ، یافتیم ، داشتیم ، ولی در جمله مذکور در فوق ، کلمات « حاصل کرده است ، ویرا ، ستمده است » بصورت مفرد آمده و در حقیقت فعل و ضمیر مفرد به جمع عطف شده است . همین حالت ، کمی پایین تر ، در جمله ای دیگر دیده می شود ، با مقایسه با مقدمات آن : « اینجا هیچ نصیب ندارید در خزانه رحمت ما ، او را بدوزخ فرستید » .

ص ۱۰۰ س ۵ ان الله لا ينظر الى صوركم و انما ينظر الى قلوبكم : سیوطی آورده است : ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم و أموالكم ولكن انما ينظر الى قلوبكم و أعمالكم (جامع صغیر ۶۲/۸) . ان الله لا ينظر الى صوركم و أموالكم ولكن ينظر الى قلوبكم و أعمالكم (مسلم ۱۱/۸) . ان الله لا ينظر الى اجسادكم ولا الى صوركم ولكن ينظر الى قلوبكم (مسلم ۱۱/۸) . مولوی گوید :

ما برون را ننگریم وقال را مادرون را بنگریم وحال را

(مثنوی ۷/۱۴۳)

(نیز رك : مسند احمد ۲/۲۸۵ ؛ احياء علوم الدين ۳/۱۹۰ ؛ نقل از

احاديث مثنوی ۵۸-۵۹) . نیز : کلیات شمس ب ۶۸۸۷ ، ۳۳۱۱۲ ؛ ایضاً ج ۷

ص ۴۷۸ .

ص ۱۰۰ س ۱۲ اخلص قليلاً يكفك القليل في العمل : أخلص دينك يكفك القليل من العمل

(جامع صغیر ۱۱/۱) . أخلص دينك يكفك العمل القليل (كنوز الحقائق ، حاشية

جامع صغیر ۱۳/۱) . نیز رك : حلية الاولياء ۱/۲۴۴ .

ص ۱۰۰ س ۱۸ فینای بقای ما : فنا به کسر اول یعنی گرداگرد و پیشگاه فراخ سرای

(فرهنگ نفیسی) .

ص ۱۰۰ س ۲۱ من قال لا اله الا الله مخلصاً من قلبه دخل الجنة : من قال لا اله الا الله

مخلصاً دخل الجنة (جامع صغیر ۲/۱۶۱ - ۱۶۲ ؛ كنوز الحقائق ، حاشية جامع

صغیر ۲/۱۷۵) .

ص ۱۰۱ س ۶ عزّمتين : « ککتف بر جای مانده ، ... و بیمار که بیماری آن از مدت دراز باشد ،

(منتهی الارب) .

ص ۱۰۱ س ۱۷ افتتاح و فتوح : «فتوح جمع فتح است و در تعبيرات صوفیه بمعنی مفرد استعمال می شود و عبارت است از : هرچه بی رنج و تعب به درویش رسد و سبب گشایش معیشت گردد اعم از پول یا خوردنی و پوشیدنی . حصول چیزی از آن جا که توقع آن نمی رود . گشایش دل و باطن صوفی به سبب کشف و شهود حقیقت و آن بر سه نوع است : ۱ - فتح قریب : آنچه پس از قطع منازل نفس برسالك از مقام قلب و ظهور صفات آن منکشف شود و این تعبیر مقتبس است از آیه کریمه : نصر من الله و فتح قریب . سورة الصف ، آیه (۱۳) : ۲ - فتح مبین : آنچه از مقام ولایت و تجلیات انوار اسماء الهی برسالك منکشف گردد و صفات قلب در آن فانی شود و این تعبیر مأخوذ است از آیه کریمه : انا فتحناک فتحا مبینا . سورة الفتح ، آیه (۱) : ۳ - فتح مطلق : آنچه از تجلی احدیت ذات و استعراق در عین جمع گشوده شود و رسوم خلق در آن مضمحل گردد و این برترین انواع فتوح است و این تعبیر متخذ است از آیه شریفه : اذا جاء نصر الله و الفتح . سورة النصر ، آیه (۱) جمع : اصطلاحات الصوفیه در ذیل : فتوح ، فتح ، تعریفات جرجانی ، اصطلاحات مجیب الدین بهمهراه تعریفات جرجانی در ذیل : فتوح ، (فروزانفر ، کلیات شمس ۵۵۲/۲ - ۵۵۳) .

ص ۱۰۱ س ۱۹ جمعیت : « عبارت از اجتماع همت است در توجیه بسوی حضرت حق و دل بستن از ماسوی الله » (فرهنگ اصطلاحات عرفاء ۱۲۶) . در رکن سوم ، قسم دوم ، مرتبه پنجم کتاب التصفیه راجع به « جمعیت » سخن رفته است : نور رک : ص ۳۲۸ کتاب حاضر : « تفرقه » .

ص ۱۰۱ س ۲۱ قبیان : روشن کردن ، آشکار کردن .

ص ۱۰۳ س ۲ کسلان : یعنی سست (منتهی الارب) : « رومی عیبش آنست که کسل بود و کسل بود و سست طبع و کسلان و زود خشم و سرریس و دنیا دوست بود » (قابوس نامه ۱۱۶) .

ص ۱۰۴ س ۱ کل عین باکیه يوم القيامة ... : سیوطی آورده است : کل عین باکیه يوم القيامة الا عیناً غضت عن محارم الله تعالی و عیناً سیرت فرسبیل الله تعالی و عیناً

خرج منها مثل رأس الذباب من خشية الله تعالى (جامع صغير ۲/۷۸) .

ص ۱۰۴ اس ۱۱ ارزیز : فلزی است سفید (فر : étain ، لا : Stannum) نقره فام...
در حرارت عادی زنگ نمی زند به همین جهت ورقه های آهن را ازان اندود
می کنند (حلبی) ، (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۰۴ اس ۱۷ من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيراً أو ليسكت : سيوطی آورده
است : من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليحسن الى جاره و من كان يؤمن بالله
و اليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيراً أو ليسكت
(جامع صغير ۲/۱۶۴) .

ص ۱۰۴ اس ۱۹ من صمت نجا : سيوطی در جامع صغير (۲/۱۵۹) و مناوی در كنوز الحقائق
(حاشیه جامع صغير (۲/۱۷۲) آن را آورده است .
من صمت منكم نجا بد ياسه اش خامشان را بود كيسه و كاسه اش

(مولوی)

نظير : الصمت عون للفهم . الصمت زين للعالم و ستر للاجهل (امثال و حكم
۱۷۴۳/۴) . در مسند احمد (۲/۱۵۹ ، ۱۷۷) و احياء علوم الدين
(۳/۸۰) نیز آمده است (به نقل از احاديث مثنوی ۲۱۹) .

ص ۱۰۵ اس ۲ استعمادت : پناه جستن و پناه بردن .

ص ۱۰۵ اس ۲ استغماخت : یاری خواستن ، فریاد رس طلبیدن .

ص ۱۰۵ اس ۳ اتق الله فيمنافانما نكح بك : در مسند احمد (۳/۹۶) آمده است : اذا
أصبح ابن آدم فان أعضائه تكفر للسان تقول اتق الله فينا فانك ان استقمنا
وان اعوججت اعوججتنا . در احياء علوم الدين (۳/۱۰۹) مذکورست : اذا
اصبح ابن آدم أصبحت الاعضاء كلها تذكر اللسان أي تقول اتق الله فينا فانك ان استقمنا...

ص ۱۰۵ اس ۳ زينهار ! جا ما زينهار مخور : در این جا « زينهار » اولی از اصوات است
و برای تحذیر بکار رفته یعنی بپرهیز و بر حذر باش ! و « زينهار خوردن » بمعنی
عهد شکستن و خیانت کردن است :

ای زينهار خوار بدین روزگار با یار خویشان که خورد زينهار

(دیوان فرخی ۹۷)

ص ۱۰۵س ۴ اذک ان استقممت استقمنا وان اعوججت اعوججنا : رک : صفحه ۳۳۶ کتاب حاضر : اتق الله فينا فانما نحن بك .

ص ۱۰۵س ۹ اعبدا لله وعد نفسك في الموتى ... : سيوطی به این صورت آورده است : اعبدا لله ولا تشرك به شيئاً و اعمل لله كأنك تراه و اعدد نفسك في الموتى و اذكر الله تعالى عند كل حجر و كل شجر و اذا عملت سيئة فاعمل بجنبها حسنة السر بالسر و العلانية بالعلانية (جامع صغير ۱/۳۷) . اعبدا لله لا تشرك به شيئاً و اقم الصلوة المكتوبة و ادا الزكاة المفروضة و حج و اعتمر و صم رمضان و انظر ما تحب للناس أن يأتوه اليك فافعله بهم و ما تكره أن يأتوه اليك فذرهم منه (جامع صغير ۱/۳۷) .
نیز رک : صحيح مسلم ۱/۳۳ : بخاری ۱/۱۸-۱۹ ، ۲۳۴ : مسند احمد ۲/۳۴۳ : اعمل كأنك ترى و عد نفسك مع الموتى .

ص ۱۰۵س ۱۴ بدست اشارت کرد فرا زبان : فرا در این جا بمعنی « به » است نظیر : « فرما نبردار نباشد که فرا پادشاه تواند گفت : « کن و مکن ! » (تاریخ بیهقی ، نقل از لغت نامه) -- نیز راجع به « خطر اللسان » رک : احیاء علوم الدین ۳/۱۰۹ که روایاتی از این قبیل را در بردارد .

ص ۱۰۵س ۱۶ حصاید : حصائد جمع حصيدة بمعنی دروده است زیرا زرع حصيدة یعنی کشت دروده ؛ جمع « حصید » نیز حصائد است به همین معنی (فرهنگ نفیسی) .

ص ۱۰۵س ۱۶ اوهل یدکب الناس علی مناخرهم فی نار جهنم الذ حصائد السمیه : مناوی نیز آن را آورده است اکتوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/۱۹۲ .
نیز رک : احیاء علوم الدین ۳/۱۰۸ ، ۱۰۹ .

ص ۱۰۵س ۱۸ عن حفظ ما بین لحمیه و عابین رجلسه دخل الجنة : سیوطی ، جامع صغیر ۱/۱۵۳/۲) و مناوی (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/۱۶۹) آورده است .
من حفظ ما بین فقمیه و رجلیه دخل الجنة .

ص ۱۰۶س ۲ صمت : به فتح و ضم اول بمعنی سکوت و ... : جامع صغیر ۲/۱۶۹ .
(۱۰) است .

ص ۱۰۶س ۲ اطراف : جمع طرف بمعنی کرانهها و انتهاها و در این مورد معنی اعضای بدن از قبیل دستها و پاها و امثال آن : « بندگان را مشتری از دو گونه بود : کسی که ... »

بود که به روی نگردد و به تن و اطراف ننگرد و کسی باشد که به روی ننگرد و به اطراف نگرد» (قابوس نامه ۱۱۲) . «زنی داشت چو ماه روی و ، چو گل عارض و ، چو سیم ذقن ، در غایت حسن و جمال و نهایت صلاح و عفاف ، اطرافی فراهم و حرکاتی دل پذیر ، (کليلة و دمنه ۱۵۳) . « چون ایام جوانی که بهار عمر و موسم کاهرانی است بگذشت ضعف پیری در اطراف پیدا آمد و اثر خویش در قوت ذات و نور بصر شایع گردانید» (کليلة و دمنه ۲۳۸) .

ص ۱۰۶ س ۴ هوسات : جمع هوس است و در دیگر موارد کتاب حاضر (ص ۱۲۶) نیز آمده است : « دل عزیزست وی را از هوسات پاک باید داشت . » در کلیات شمس

(ج ۲ ب ۱۰۱۱۵) نیز می خوانیم :

ز منزل هوسات ار دو گام پیش نهی

نزول در حرم کبریا توانی کرد

ص ۱۰۶ س ۱۱ هواپرست خسته و بسته باشد و خدای پرست رسته : این جمله از موارد معدودی است که در عبارت سجع راه پیدا کرده و حذفی در قرینه دوم صورت گرفته است . آیا ممکن است از نوع جملات قصار صوفیان مقدم باشد ؟

ص ۱۰۶ س ۱۴ اخلیع العذار : شتر بدون افسار ، در این جا بمعنی افسار گسیخته است ؛ فرخی گوید :

از بیم او نکو خو و بخرد شدند

دیوانگان گشته خلیع العذار

(دیوان فرخی ۲۳/۹۶)

ص ۱۰۷ س ۱۰ نمودارات : جمع نمودار بمعنی نمونه ، نمایش ، نشانه و غیره ؛ در قابوس نامه نیز آمده است (ص ۱۸۵ ، ۴۰۹) .

ص ۱۰۸ س ۱ باید که بدفعات و نوبتیا و تدریج از غذا کمتر میکنند : استعمال فعل مضارع اخباری است بجای التزامی (باید که ... کند) . کمی پایین تر نیز آمده است : « و در خلوت نیز همچنین باید که اول يك يك عایق کم میکند (بجای کند) و يك يك آفت از خود زایل میکند (بجای کند) . »

ص ۱۰۸ س ۷ قهتک : پرده دریده شدن (تاج المصادر ۲۰۷) و پرده دری و رسوایی .

ص ۱۰۸ اس ۱ اغضوب : خشمگین و خشمناک .

ص ۱۰۸ اس ۱۳ المؤمن الذى يخالط الناس... : سیوطی آورده است : المؤمن الذى يخالط الناس و يصبر على أذاهم (جامع صغير ۱۷۰/۲) ؛ نیز رك : مصباح الهدایه ۲۳۴ .

ص ۱۰۸ اس ۱۸ مخذول : رها شده و متروک ، خوار و محروم .

ص ۱۰۸ اس ۱۸ هى النفس ان لم تشغلها شغلتك : رك : ص ۲۶۸ كتاب حاضر : هى النفس...

ص ۱۰۹ اس ۴ من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه : در كشف المحجوب (ص ۵۳۸) آمده است : « پیغمبر عم گفت : من حسن اسلام المرء ترك (نسخه بدل : تركه) مالا يعنيه » . سیوطی در جامع صغير (۱۳۹/۲) و مناوی در كنوز الحقائق (حاشیه جامع صغير ۱۶۱/۲) عین روایت مذکور در متن کتاب را آورده اند . نیز رك : مسند احمد ۲۰۱/۱ ؛ صحیح ترمذی ۵۱/۲ ؛ موطأ ۹۰۳/۲ ؛ مجمع الزوائد ۱۸/۸ .

ص ۱۰۹ اس ۶ اذا واقفيماء امتى برآء من التكلف : عین این روایت در احیاء علوم الدین (۱۲۰/۳ : ۱۸۹/۲) و در مصباح الهدایه ۲۴۱ مذکور است و نیز مناوی در كنوز الحقائق (حاشیه جامع صغير ۱۱۳/۱) آورده است : انى برىء من التكلف و صالحو أمتى .

ص ۱۰۹ اس ۸ ینفر بدینه من شعب الى شعب و من حجر الى حجر يدخل كيهوف الجمال : در شرح تعرف (۴۰/۱) آمده است : « پیغمبر علیه السلام گفت : یا ائمة علی الناس زمان لا یسلم للمؤمن دینه حتى یفر من شاعق الی - حق و من حیل الی حیل (نیز رك : ایضا ۵۶/۱ ؛ مصباح الهدایه ۲۳۵) .

ص ۱۱۰ اس ۸ وابصة اسدی : در نسخه اساس « وابصة » است و این روایت در کتاب حلیة الاولیاء (۲۳-۲۴) و چون نام او در کتابها را به نام الدین ۲-۳ ، حلیة الاولیاء ۲/۲۳ ، ۲۵۵/۶ و اللامع ۴۵، ۱۶ و بعد از آن ۲۳۸ و جامع صغير ۳۳/۱) « وابصة » آمده در متن اصلاح شد .

ص ۱۱۰ س ۹ استفت قلبك : سيوطي (جامع صغير ۱ / ۳۳) آورده است : استفت نفسك
وان افتاك المفتون. استفت قلبك وان أفتوك وأفتوك (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير
۱ / ۳۴ ، ۳۵) . استفت قلبك (اللمع ۱۶) استفت قلبك و ان أفتاك المفتون
(اللمع ۴۵) . مولوی گوید :

پس پیمبر گفت استفتوا القلوب گرچه مفتیتان برون گوید خطوب
گفته است استفت قلبك آن رسول گرچه مفتی برون گوید فضول

(مثنوی ۵۶۰ / ۵۱)

يا وابصة استفت قلبك استفت نفسك البر ما اطمأن اليه القلب واطمأنت
اليه النفس والاثم ما حاك في النفس و تردد في الصدر وان افتاك الناس و أفتوك
(حلیة الاولیاء ج ۶ ص ۲۵۵ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۸۸ - ۱۸۹) نیز رك:
حلیة الاولیاء ۲ / ۲۴ و احیاء علوم الدین ۲ / ۱۰۳ .

ص ۱۱۰ س ۱۰ حضور : در مقابل غیبت است و در اصطلاح عرفا و متصوفه غیبت از خلق و حضور
عند الحق است و مقام وحدت را نیز حضور گویند (فرهنگ مصطلحات عرفاء
۱۴۷) . در رکن چهارم ، باب اول ، سؤال دهم از کتاب حاضر راجع به غیبت
و حضور سخن رفته است .

ص ۱۱۰ س ۱۰ امر اقبیه : مراقبت نزد اهل سلوك محافظت قلب است از کارهای پست (فرهنگ
مصطلحات عرفاء ۳۶۲) . در رکن سوم ، قسم اول ، مرتبه دوم کتاب حاضر
راجع به مراقبت بحث شده است .

ص ۱۱۱ س ۱۲ در طلب معیشت خود و کسب مسیلمات خود روزگار برد : روزگار بردن
یعنی سپری کردن عمر و صرف کردن وقت :

با فرومایه روزگار مبر کز نی بوریا شکر نخوری

(سعدی)

در بیت زیرین از مسعود رازی ، نیز روزگار بردن بمعنی مهلت دادن
و وقت گذراندن است :

مخالفتان تو موران بدند مار شدند

بر آرزو زود ز موران مار گشته دمار

مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر

که ازدها شود از روزگار یابد مار

(تاریخ بیهقی ۵۹۴)

« چون کاسه آرند از لونی به لونی روزگار برند » (قابوس نامه ۶۶).

ص ۱۱۱ اس ۱۳ کلمه : سوراخ ، شکاف و رخنه است .

ص ۱۱۱ اس ۱۶ اعتصام : چنگ در زدن و متوسل گشتن .

ص ۱۱۲ اس ۴ کسل : سستی و کاهلی در کار و فتور در چیزی (المصادر ۳۱۹ ، فرهنگ نفیسی).

ص ۱۱۲ اس ۷ متعوب : بمعنی ستمدیده و مانده و آزرده (فرهنگ نفیسی) از کلمات مستعمل

در فارسی است زیرا « تعب » مصدر لازم است و در عربی « متعوب » بکار نمی رود

(اقرب الموارد) .

ص ۱۱۲ اس ۱۵ از گو گور برخیزند : گو « به فتح اول و سکون ثانی زمین پست و مناک را

گویند » (برهان قاطع) ، « سمک چون دید ، از اسب پیاده گشت ، لوی بود ،

قطران را در آن گو انداخت » (سمک عیار ۱/۱۶۴) ، و نیز بمعنی کودال شود

و بازی اطفال :

گفت و بچک خیر نداری تو که به گو باز گشت اجر گور

(توری ، اعیان نامه)

(شواهد نقل از فرهنگ فارسی) ، غلطان غلطان همی رود ، من گو

(المعجم فی معاییر اشعار العجم ۸۴)

ص ۱۱۲ اس ۱۷ مع کل واحد سبعون ألفاً : عین این روایت در اعیان غاوم الدین ۳ ۵۴۶ و

حلیة الاولیاء (۱۳/۲) آمده است نیز رک : مستد احمد ، باب امید ، ص ۱۰۰

شاکر ، ج ۱ ص ۱۶۶ ش ۲۲ و ج ۳ ص ۱۵۶ ش ۱۰۶ ، ج ۱ ص ۱۰۰

ص ۲۸۴ کتاب حاضر : بدخلمون من امتی الجنة سبعون الفاً

ص ۱۱۲ اس ۲۰ عتاسته بن محسن السدی : در نقاب اشف المجهوب هجوهی در شرح

وی بشرح زبیر حیره امجاب سقه آمده است : در کتب اعیان الدین ص ۱۰۰

از طریق مخالفت عتاسته بن محسن ، غلطان غلطان ، ص ۱۰۰

به سال ۱۲ هـ از سجانه پیوسته که در عهد شاهرخ پیوسته غلطان غلطان

یعنی از جنکها گشته شد (الاعلام ۵/۴۳) ، نیز رک : ص ۲۸۴ کتاب حاضر

بدخلمون من امتی الجنة سبعون الفاً

ص ۱۱۳ اس ۲ هم الذین لا یتصرفون ولا یتکلمون ولا یتطهرون : رک : ص ۲۸۴ کتاب

حاضر : يدخلون من امتي الجنة سبعون ألفاً ... : صحيح بخاری ۱۱/۴-۱۲ ،
 ۱۲۵ : مسند احمد ، چاپ احمد ، محمد شاکر ، ۱۴۹/۴ ، ۳۰۸/۵ ، ۳۱۳ :
 حلیة الاولیاء ۱۳/۲ .

ص ۱۱۳ اس ۵ زجر : فال گرفتن به مرغ (المصادر ۲۲) .

ص ۱۱۳ اس ۱۰ اقوالاً : در عربی « تولى » است ، رك : ص ۲۹۰ کتاب حاضر : تولى کردن .

ص ۱۱۳ اس ۱۲ لودو کلمتیم علی الله حق تو کلمه ... : در مسند احمد (۳۰/۱) آمده است :
 نبی الله صلی الله علیه و سلم یتول لوانکم تتوکلون علی الله حق تو کلمه لرزقکم كما
 یرزق الطیر تغد و خماصاً و تروح بطافاً (مسند احمد ، چاپ احمد ، محمد شاکر ،
 ۲۴۳/۱ ، ۳۱۳) : نیز رك : احیاء علوم الدین ۲۴۴/۴ : عوارف المعارف
 (ملحق احیاء علوم الدین ۱۴۴/۵) .

ص ۱۱۳ اس ۱۱۳ کر شما بت تحقیق توکل قیام کنی ، و از مخلوقات به خالق بازگردی ، و
 چنانکه شرط توکل است کمر بندید ... : برای « شما » دوبار فعل مفرد
 (قیام کنی ، بازگردی) و از ان پس فعل جمع (کمر بندید ، رضا دعید)
 آمده است .

ص ۱۱۳ اس ۱۵ چنانکه مرغمان در هوا و وحوش در زمین بی کسب روزی می یابند شما
 نیز بیافتی : در این قسمت دو نکته قابل تأمل است یکی آوردن فعل مفرد
 برای « شما » ، نظر مورد پیشین ، و دیگر استعمال صیغه « بیافتی » بمعنی و
 بجای « بیابی » .

ص ۱۱۳ اس ۱۸ ان الله تعالی یأتی کل یوم برزقه : در مسند احمد (۱۹۸/۳) مذکورست :
 فان الله عزوجل یأتی برزق کل غد .

ص ۱۱۳ اس ۱۹ ان الرزق لیطلب العبد كما یطلبه اجله : سیوطی (جامع صغیر ۶۷/۱)
 و مناوی (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۸۶/۱) آورده اند : ان الرزق
 لیطلب العبد أكثر مما یطلبه أجله .

ص ۱۱۵ اس ۴ تقلیب : زیر و رو کردن ، از حالی به حالی در آوردن ، دگرگون و واژگونه
 کردن .

ص ۱۱۵ اس ۶ الذہیم انی اسلمت نفسی الیک و فوّضت امری الیک : سیوطی نیز در جامع صغیر (۴۸ / ۱) این را عیناً آورده است .

ص ۱۱۵ اس ۱۹ خلیل الله : منظور حضرت ابراهیم خلیل است . در قرآن مجید می خوانیم : و اتخذ الله ابرهیم خلیلاً ، سورة نساء (۴) آیه ۱۲۴ . « [ابراهیم] لجاج کرد در مرگ با عزرائیل ، و گفت : هل رأیت خلیلاً یقبض روح خلیله ؟ حمزیل آمد گفت : هل رأیت خلیلاً یکره لقاء خلیله ؟ » (قصص الانبیاء ۷۶) .

ص ۱۱۵ اس ۱۹ ذبیح الله : منظور حضرت اسمعیل است (رک : قصص الانبیاء ۶۳ بیعد) .
ص ۱۱۶ اس ۵ نمرود : پادشاهی که حکم کرد حضرت ابراهیم را در آتش بندازند (رک : قصص الانبیاء ۴۹ - ۵۹) .

ص ۱۱۶ اس ۵ لشکر تسلیم حشر آورده بود : حشر ، گروه و لشکر غاصبانه و برک را گویند . در تاریخ بیهقی (ص ۱۲۰) آمده است : « والی عراق وی را به حشر و مردم خویش یاری داد ، و نیز حشر یعنی دروغی که به بیگاری گرفته می شدند . در این جا ظاهراً حشر آورده بود یعنی ماله و عجم آورده بود همان که در زبان مجاوره نیز هست : حشر کشیدن . »

ص ۱۱۶ اس ۷ المعینیت : در لغت بمعنی فراست و دلالت و فطانت و برتر گری است (در معجم نفیسی) . در شعر شیخ نجم الدین احمد بن محمد الطوسی (نقل از معجم الشافعیة الکبری ۶ / ۲۳۸) این نامه بکار رفته است :
وهذا هو الحكم المحقق دائماً حقی علی الایات و الامور
(نیز رک : محتبب مینوی ، بیت صدری ۱۲۳) .

ص ۱۱۶ اس ۷ حسبی من سؤالی علمتہ بحالی : در شرح توف (۱۲۱ / ۳) این آمده است : « قصة خلیل آتت له - و ان - یول او را گفت - علی من - و ان - فلاق قال فسئل ربك قال - سئیت من سؤالی عامه بحالی - و ان - و ان - » . ۲۵۰

ص ۱۱۶ اس ۱۶ انما : منی نام جایی است در ۱۰۰۰ در آن حیوان فریاد می کنند .
ص ۱۱۶ اس ۱۷ مسجد حنی : در منی و در دیک ۱۰۰۰ است .

ص ۱۱۷ اس ۹ علماء و حلما کادوا ان یدودوا الصیاء : در انبیاء عامه (ص ۳۲۴ / ۲)

مذکورست : حکماء علماء کادوامن فقههم أن يكونوا أنبياء ؛ نیز رك : اتحاف السادة المتقين ۹/ ۶۴۹ وای در کتاب «حلماء» است و در ترجمه نیز « بردبارند » آمده . نیز رك : كشف الاسرار ، ج ۱/ ۴۷۱ .

ص ۱۱۷ س ۱۳ یا قوم اگر راست میگوئی در دنیا بنائی میفکنید که در وی مقیم نخواهی بودن و مالی جمع میکنید که نخواهی خوردن : در این جملهها که خطاب به «قوم» است فعل گاهی مفرد (راست میگوئی ، نخواهی بودن ، نخواهی خوردن) و گاهی جمع (میفکنید ، جمع میکنید) آمده است ؛ رك : ص ۲۴۲ کتاب حاضر : اگر شما بتحقیق ... ، همچنانکه مرغان ...

ص ۱۱۷ س ۱۵ مرجع همه به اوست : یادآور این آیه شریفه است : انا لله و انا اليه راجعون (سورة بقره ۱۵۱/۲) .

ص ۱۱۷ س ۱۶ حدیث بزرگوار صحیح : صحیح ، حدیثی است که سند او به روایت عدلی ضابط از مثل او متصل شده باشد و از شذوذ و علت سالم و ناقلان او معدل گشته باشند (نقائص الفنون ، نقل از لغت ناهه و فرهنگ فارسی) و نزد امامیه حدیثی است که سلسله سند آن بالصراحه یا بالنجوى به معصوم رسد و جمع روات آن سلسله در هر يك از طبقات موثق و عادل امامی باشند (ابن طاوس ، نقل از لغت ناهه و فرهنگ فارسی) و یا به عبارت دیگر حدیثی است که عادل و امامی بودن روات آن در هر طبقه و یا بعض آن مستند به ظنون اجتهادیه و استنباطیه باشد (فرهنگ فارسی) . و نیز نوشته اند : صحیح ... خبری است که سلسله سند توسط رجالی موثق و امامی مذهب به معصوم منتقل گردد . عامه صحت حدیث را عقید به عدم شذوذ نموده اند ولی خاصه (شیعه) این قید را شرط صحت نمی دانند . ابن حجر در شرح نخبة الفكر (ص ۱۲) فرموده : خبر الاحاد بنقل عدل تام الضبط ، متصل الاسناد ، غیر معلل ولا شاذ ، هو الصحیح (علم الحدیث ۱۰۸ ، ۳ ح) .

ص ۱۱۷ س ۱۸ بسر نشود : بسر شدن یعنی به پایان رسیدن و بسر رسیدن و حانمه یافتن و حاصل شدن مقصود : « این کار بسر نشود تا خواجه از خود بدر نشود . » (منتخب اسرار النوحید ۱۰۰) . در کلیات شمس (ج ۲ ب ۵۸۷۲) آمده :

بی همگان بسر شود بی تو بسر نمی شود
داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی شود

ص ۱۱۸ س ۸ سَلَب : جامه درشت و نیز جامه‌ای که در ماتم و عزا پوشند .

ص ۱۱۹ س ۹ هر که برست بر استی برست و هر که بخست بدروغ بخست : در این جا آوردن

دو فعل «برست» و «بخست» و تکرار آنها که سجعی بوجود آورده است شاید نمودار آن باشد که فعل دوم از مصدر «خستن» بمعنی مجروح کردن ، زخمی کردن و مجروح و زخمی شدن ، بیشتر به همین منظور ایجاد سجع آمده باشد (نیز رك : ص ۳۳۸ کتاب حاضر : هواپرست حسته و بسته باشد) .

ص ۱۱۹ س ۱۱ علیکم بالصدق فان الصدق یددی الی البر... : ان الصدق یددی الی البر و ان

البر یددی الی الجنة و ان الرجل لیصدق حتی یکتب عندنا صدیقا و ان الکذب یددی الی الفجور و ان الفجور یددی الی النار و ان الرجل لیکتب حتی یکتب عندنا کذابا (جامع صغیر ۱/۶۹) .

ص ۱۱۹ س ۱۷ در آن خلوت بغار رفتم تا سید و زخم مبار در میان کار درین آمد : شماره

است به قضیه پنهان شدن پیغمبر و ابو بکر در غار (رك - قصص الانبیاء ۴۲۱ - ۴۲۲ : ص ۳۱۱ کتاب حاضر : بار غار) .

ص ۱۲۰ س ۱۱ اذ ان الصدق امانه و الکذب خیانة : در سند احمد (۲۰۰/۱) آمده است

فان الصدق ظمأ نینة و ان الکذب ریبة .

ص ۱۲۰ س ۴ فصیح : نصیحت کردن (المصادر ۲۲۹) .

ص ۱۲۰ س ۲۱ چنانکه آن سه شخص در غار شدند... : شماره است به احکام الرقیم

قرآن ، سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۱ نیز نام آن آمده است : ان حسیب ان یجاء الیه و الرقیم کابوا عن آیات عجبها . حکایت احکام الرقیم این است که سه نفر که از شهر خود بی حاجتی بیرون آمدند و ایشان را باران گرفت و باران به غاری پناه بردند تا باران فرو ایستد . چون در غار شدند ، در غار دوه در افتاد و دعای غار را بگرفت و ایشان در غار ماندند تا باران فرو ایستد . خدا پناه بردند و با خود گفتند که عریک از ما سالی که در غار بودیم خالص برای خدا ، بگوید و آن را سفیع ما ریم یا خدا ، ما را برادر بگردان . آنگاه عریک واقعه‌ای را از سر گذشت خود بصدق یاد گفتند و پس از آن گفتند : من از سنگ بشکست و برفتاد تا به انجام احکام بگفتم . (المصادر)

ص ۱۲۰ س ۲۲ هر کسی راستی بگوئیم قما ببرکت راستی ازین جای نجات یابیم : فعل جمع (بگوئیم ، نجات یابیم) که دوبار کلمه « هر کسی » آمده است در خور توجه است (رک : ص ۲۶۰ کتاب حاضر : هر کسی در حق ایشان عبارتی دیگر کنند) .

ص ۱۲۱ س ۳ قد افلح من صدق : در مسند احمد (۱۶۲/۱) و سنن ابی داود (چاپ ۱۳۵۴ هـ : ۱۰۶/۱) آمده است : قد افلح ان صدق ؛ و در موطأ (۱۷۵/۱) افلح الرجل ان صدق ؛ افلح و ابیه ان صدق ، دخل الجنة و ابیه ان صدق (سنن ابی داود ۱۰۷/۱) ؛ افلح ان صدق (بخاری ۱۸/۱) .

ص ۱۲۱ س ۱۴ الصبر نصف الايمان و اليقين الايمان كلمة : سیوطی در جامع صغیر (۴۱/۲) و مناوی در کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۱۰۲/۲) ابن حدیث را آورده اند .

ص ۱۲۲ س ۱۶ ما وضع لبنته علی لبنته و لا خشبة علی خشبة : در صحیح بخاری (۹۸/۴) نیز مذکور است : قال ابن عمر : والله ما وضعت لبنة علی لبنة ولا غرست نخلة منذ قبض النبي صلى الله عليه و سلم . اما این جا منظور روایتی است که در احیاء علوم الدین (۲۱۵/۳) آمده : توفي رسول الله (ص) و ما وضع لبنة علی لبنة و لا قصبه علی قصبه ؛ نیز رک : احیاء ۲۳۶/۴ و اتحاف السادة المتقين ۳۶۲/۹ .

ص ۱۲۴ س ۱۹ چون بینند ساکن شود : ساکن شدن به معنی آرام گرفتن و تسکین یافتن است و یاد آور اصطلاحی از صوفیه است : « سکینه بمعنی آرامش و وقار است که در دل سالک بعد از وصول و اطمینان خاطر به حق حاصل می شود بحکم « هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین » (شرح منازل السائرین ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۲۴) .

ص ۱۲۵ س ۴ ان المؤمن ليعلم يقيناً ان ما أصابه لم يكن ليخطئه... : در مسند احمد (۳۱۷/۵) آمده : قال تعلم ان ما أخطأك لم يكن ليصيبك و ما أصابك لم يكن ليخطئك ؛ و نیز : عن النبي صلى الله عليه و سلم قال لكل شيء حقيقة و ما بلغ عبد حقيقة الايمان حتى يعلم ما أصابه لم يكن ليخطئه و ما أخطاه لم يكن ليصيبه (مسند احمد ۴۴۱/۶ - ۴۴۲) . لا يبلغ عبد حقيقة الايمان حتى يعلم أن ما أصابه لم يكن ليخطئه و ما أخطاه لم يكن ليصيبه (مجمع الزوائد ۵۸/۱) ؛ نیز رک جامع صغیر ۸۱/۱ .

ص ۱۲۶ س ۴ فرغ لی بیتاً اسکنه : در کشف الاسرار (۳۷/۴) آمده است : « به داود پیامبر وحی آمد که : یا داود طهر لی بیتاً اسکنه ، یا داود خانه‌ای که میدان مواصات مارا شاید پاک‌کن و از غیر ما با ما پرداز . داود گفت : خداوند ! و آن کدام خانه است که جلال و عظمت ترا شاید ، گفت : دل بنده مؤمن ، یا داود انا عندالقلوب المحهومة . »

ص ۱۲۶ س ۱۱ جز از غیب نشنود : جزاز (= جز) در دیگر کتابهای قدیمی نیز هست . فردوسی گوید :

جز از دختر من پسندش نبود ز خوبان کسی از چمنش نبود

(شاعنامه ۵۴۱/۳)

جز از شاه با خوارمایی سپاه نید ناعداری بدان درگاه

(شاعنامه ۱۱۹۴/۲)

(نقل از شاعنامه و دستور ۳۳۳-۳۳۴)

در قابوس نامه نیز آمده است : « این همه نشان دویی است و هر چه زانی دویی دارد جز از خدای ، (قابوس نامه ۱۱۲) . اما شهادت دایل نقل است : « هر چه جز از حق است » (قابوس نامه ۱۰۶) .

ص ۱۲۷ س ۴ از ائمه شیطان جمله مدعی باز سیار د : در مصباح الیاده ۱۰۴ آمده است و

« ائمه شیطان » بکار رفته و آقای عمایی در توضیح معنی « ائمه شیطان » در

اسابت فلاذا من الجن امة وهو المس والشیء القابل و قابل و قابل و قابل و قابل و قابل

لم یکن الا کلمة حالم و حیاک و صحیح الیاده ۱۰۴/۱-۲ آمده است و

صفحه ۱۳۵ کتاب - اسب - و سوسه شیطان و الیاهم فی الشیطان

ظاهرأ بجای ائمه شیطان و ائمه ملای است . در توضیح الیاده ۱۰۴/۲ آمده است

قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم ان الشیطان امة یامر بالسوء و نهی عن الخیر

الشیطان فایجاد بالشیء و تدبیر بالحق و الیاهم الیاهم و الیاهم الیاهم

فمن وجد ذلك فلیعلم انه من ائمه فلیجمد ان و یروى بالاحادیث فی الشیطان

الرحیم (تفسیر سوره بقره ۳۵/۲) در صفحه ۲۳۰ کتاب - اسب - آمده است

و الخلق جمیده ان ائمه ذلك است و الخلق جمیده ان ائمه شیطان و الیاهم الیاهم

ص ۱۲۷ س ۸ در مصباح الیاده ۱۰۴ آمده است و الیاهم الیاهم الیاهم الیاهم

مثنوی ۹۴) مبتنی بر همین حدیث است :

همچنان که وسوسه و وحی الست هر دو معقولند لیکن فرق هست

ص ۱۲۷ س ۱۰ رُوْحِهَا : روح بمعنی آسایش است .

ص ۱۲۷ س ۱۲ من اصبح وقشعبت هموم قلبه لا یسالی الله فی ای واد اهلکده : رک : ص ۳۱

کتاب حاضر و نیز ص ۲۸۰ : من اصبح وجعل همومه هما واحداً ...

ص ۱۲۷ س ۱۴ القناعته مال لا ینفد : سیوطی نیز در جامع صغیر (۷۴/۲) آن را آورده است .

القناعته کنز لا یفنی (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۲۸/۲) . القناعته مال

لا ینفد و کنز لا یفنی (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۱۲۹/۲) . مولوی گوید :

گفت پیغمبر قناعت چیست گنج گنج را تو وای نامی دانی ذرنج

(مثنوی ۲/۶۲)

آقای فروزانفر نوشته اند : این جمله بر وفق نقل سیوطی در جامع صغیر

به امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز نسبت داده شده است ، شرح نهج البلاغه طبع

مصر ج ۴ ص ۳۹۹ و ۵۲۸ (احادیث مثنوی ۲۲-۲۳) .

ص ۱۲۷ س ۱۸ نسیم : جست و جو کردن ، دم زدن و جستن . «گفت : یکی شنبزه را بینم و

از مضمون ضمیر او تنسمی کنم» (کلیده و دمنه ۱۰۰/۱ س ۷) . «و وصایت نمود که

پیوسته پیش ملک باشد و از آنچه در باب وی رود تنسمی می کند و او را می آگاهانده

(کلیده و دمنه ۱۴۹/۱۵) . «تنسم : اصل معنی آن نسیم را استنشاق کردن و

نفس زدن و در هوا بو کشیدن است و مجازاً خبر جستن و اطلاع حاصل کردن ،

(مجتبی مینوی ، کلیده و دمنه ۱۰۰/۷ ح) .

فهم ترا از سطور لوح تفحص وهم ترا از بهار غیب تنسم

(دیوان مختاری غزنوی ۳۳۲ ، به نقل مجتبی مینوی ، کلیده و دمنه ۱۰/۲۹۸ ح)

ص ۱۲۷ س ۱۹ ان لربکم فی ایام دهرکم نفعات ... : سیوطی آورده است : ان لربکم فی

ایام دهرکم نفعات فتعرضوا له لعله ان یصیبکم نفعه منها فلا تشقون بعدها ابداً

(جامع صغیر ۸۰/۱) . یاد آور این حدیث نیز هست : اطلبوا الخیر دهرکم کله

و تعرضوا للنفعات رحمة الله فان لله نفعات من رحمته یصیب بها من یشاء من عباده

و سلوا الله تعالی ان یرزقکم و ان یؤمن روعاتکم (جامع صغیر ۱/۳۶) .

مولوی گوید :

گفت پیغمبر که نفجتهای حق اندر این ایام می آرد سبق
(مثنوی ۲۰/۵۱)

حدیث ذیل مراد است : ان لربکم فی ایام دهرکم نفجات الا فتعرضوا لها .
(حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۲۲۱ و ج ۳ ص ۱۶۲ و احیاء علوم الدین ج ۱ ص ۱۳۴
و ج ۳ ص ۷ و فتوحات مکیه ج ۱ ص ۲۴ ، نقل اراحدیث مثنوی ۲۰) .
ص ۱۲۸ س ۳ شُح : « الشح : بخیلی کردن و حریص شدن » (المصادر ۳۷۵) حای دیگر
(المصادر ۹۷) به همین معنی با فتح اول شحیح (ص ۳۰۴ کتاب حاضر) از
همین ماده است .

ص ۱۲۸ س ۳ ثلاث مهلکات شُح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه : سهولتی آورده
است : ثلاث منجیات خشیة الله تعالی فی السر و العلانیة و العدل فی الرضا و الغضب
و القصد فی الفقر و العنی و ثلاث مهلکات هوی متبع و شح مطاع و اعجاب المرء
بنفسه . نیز نقل کرده است : ثلاث مهلکات و ثلاث منجیات و ثلاث کلمات و ثلاث
درجات فاما المهلکات فشح مطاع و هوی [متبع] و اعجاب المرء بنفسه و اما المنجیات
فالعدل فی الغضب و الرضا و القصد فی الفقر و العنی و حسیفة و التواضع فی السر و
العلانیة و اما الکلمات فانتظار الصلاة بعد الصلاة و اسباغ الوضوء فی الصلاة و
نقل الاقدام الی الجماعات و اما الدرجات فاطعام الطعم و التواضع فی السر و
باللیل و الناس نيام (جامع ص ۱۸۱/۱) نیز در کتاب حلیة الاولیاء ص ۲۳۰
هواوی گوید :

این سلاح عجیب من سدای منی

عجب آرد بجهت او سوز

(مثنوی ۲۰/۳۳۵)

آقای فخر رازی نوشته اند : باطن اسیر هواوی است و شح مطاع و هوی متبع
مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه و ثلاث مهلکات هوی متبع و شح مطاع و
اعجاب المرء بنفسه و ثلاث منجیات خشیة الله تعالی فی السر و العلانیة و العدل
فی الرضا و الغضب و القصد فی الفقر و العنی و حسیفة و التواضع فی السر و
ص ۲۴۳ و حذف لیل و نيام حلیة الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۰ و حلیة الاولیاء ص ۲۳۰
تهران ج ۱ ص ۷۶ - ۷۷ ، نقل از اراحدیث مثنوی ۱۵۴ و حلیة الاولیاء ص ۲۳۰
کتاب حاضر و احیاء علوم الدین ج ۱ ص ۱۵۱ .

ص ۱۲۸ س ۵ اذا اراد الله بعبيد خيراً بصّره بعيوب نفسه : سيوطي آورده است : اذا اراد الله بعبيد خيراً فقهه في الدين وزهده في الدنيا و بصّره عيوبه (جامع صغير ۱ / ۱۴) .
« پيغمبر گفت عمّ : اذا اراد الله بعبيد خيراً بصّره بعيوب نفسه و عيوب الدنيا (كشف المحجوب ۹۶ ، ۲۴۷) .

ص ۱۲۸ س ۷ رجس : پليدي و گناه : در قرآن مجيد مكرر آمده است .

ص ۱۲۸ س ۷ رجز : شايد رجز (به كسر اول يا ضم اول و سكون دوم و سوم است) كه اسم مصدر عربي است بمعني پليدي و بت پرستي (فرهنگ فارسي) . در قرآن مجيد نيز آمده است : والرجز فاعجر (سورة مدثر ۵ / ۷۴) رك : كشف الاسرار ج ۱۰ ص ۲۷۶ ، ۲۸۱ : « و از بدنامي دوري حوي ، و از آله دگي گريز و بز عكاري را فرا بره .
ص ۲۸ س ۷ دكس : شوخگن شدن (المصادر ۲۹۹) .

ص ۱۲۸ س ۹ من طلب وجد وجد : در ديگر كتابها نيز آمده است و در شمار امثال است : من طلب شيئاً وحده (منسوب به عامر بن الطرب ، مجمع الامثال ۶۴۰) . « حنيد گفت رض : من طلب وجد » (كشف المحجوب هجويري ۵۴۰) .

شنيدم كه حوينده يا بنده باشد بمعني درست آمد اين لفظ باري

(ديوان فرخي ۳۷۳)

هر كه چيزي جست بي شك يافت او چون بجد اندر طلب بشتافت او

(مثنوي ۲۲۹ / ۱۳ ، نقل از احاديث مثنوي ۷۲)

سايه حق بر سر بنده بود عاقبت حوينده يا بنده بود

(عوالي)

چنين زد مثل شاه گويندگان كه حويند گانند يا بنندگان

(نظامي)

تا مثل باشد كه هر حوينده اي يا بنده است هر چه حويد خاطر ت هم در زمان يا بنده باد

ابن يمين (امثال و حكم ۵۹۲ / ۲ - ۵۹۳ ، نيز رك : ص ۲۹۳ كتاب حاضر)

ص ۱۲۸ س ۱۴ يكفياك من الدنيا كذا الرآكب : مناوي آورده است : يكفياك من الدنيا ما يسد

جوعتك (كنوز الحقائق ، حاشيه جامع صغير ۲ / ۲۰۸) .

ص ۱۲۹ س ۱ عقيله : راه دشوار و گردنه را در كوه گویند و نيز كنايه از كاري سخت و مشكل .

ص ۱۲۹ س ۹ برینش: مرکب از: برین (اسم از بریدن) + ش اسم مصدر، بمعنی قطع:
 « پس جسم آن بود که چون درازی بنهی اندروی درازی دیگر یابی برنده ورا
 بقائمه و درازی سوم بر آن هر دو درازی بر قائمه ایستاده، هم بر آن نقطه که
 برینش پیشین بروی بود » (ابن سینا، دانشنامه علائی، بخش دوم، تصحیح
 دکتر محمد معین، ص ۱۲-۱۳). « پس پدید آمد که حرکت اندر زمان بود،
 و نشاید که حرکت قسمت نپذیرد و الا مسافت و راه ناقصت پذیر بود، و پدید
 کردیم که این محال است و نشاید که زمانی بود ناقصت پذیر، والا اندروی
 برینش راهی بود ناقصت پذیر » (ابن سینا، ایضاً ۱۲۸).

دلی باید اندیشه را تیز و تند برینش نیاید از شمشیر کند

(نظامی گنجوی، فرخنگ سروری)

« آدم از منصوصات اصول مقرر کرد و روش آخرت و عالم غیب از وی
 که عقل (ظ: عقل را) از برینش آن راه مجمل نبود... » (بهاء ولد، معارف
 ص ۱۵۳؛ شواهد نقل از اسم مصدر، حاصل مصدر ۴۵-۴۶، آقای فروری در
 در شرح « برینش » نوشته اند: « به ضم اول اسم مصدر است از بریدن و اندراج
 و مشهور و متداول « برش » است و این استعمال از حجت قدرت پذیر بود و صاحب
 در زاد المسافرین از تألیفات ناصر خسرو که هنوز در تعمیرات جامع تبریز
 قرای کوهستان بشرویه به گوش می خورد. معارف بهاء ولد ص ۳۱۰ »

ص ۱۲۹ س ۱۰ پیوندش: بمعنی پیوستگی، در دیگر متنها به استعمال شده و در کتب

میان چهارراهات فرجه یافتاده است از بر پیوندش و شاعر گفته است
 افتاده است» (محمد بن سید خ بشاربوری، شرح قصیدت ابن سینا، ص ۱۰۰)
 در ادبلا ص ۴۹ آ و ب، نقل از اسم مصدر، حاصل مصدر ۳۲-۳۳

ص ۱۲۹ س ۱۲ تحلیل مجاسن دانگشت دیگر: تحلیل در لغت معنی است

دندان را اما تحلیل مجاسن یا تحلیل اجزای سرخ و کوه است و در لغت
 انگشتان در میان مجاسن که در است برای رسانیدن آب و در لغت
 « لفت وی را و سو می دادم تحلیل مجاسن و اندیش که دم دستش برنگرفت و
 مجاسن را خال کرده (ن: م: رساله قشیر، ص ۲۸) »

ناخنان پیرز جربی بن مه بسکه تخلیل لجهیه گاه وضو
(دهخدا ، فرهنگ فارسی)

در اینجا تخلیل مجاسن اختصاصی به وضو ممکن است نداشته باشد .

ص ۱۲۹ س ۱۳ در جمله دنیا که فاضل لباس داشت نه از همه جهان خنده ای: فاضل ظاهراً در این جا بمعنی زاید و اضافه است: « آنچه فاضل و زیاد آمد با او ردگردانیدند و او را بارکشودند » (ترجمه تاریخ قم ۱۶۱ ، نقل از لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی) .

ص ۱۲۹ س ۱۵ تفرید: در لغت یعنی یگانه کردن و یگانه خواندن و کناره گیری کردن و تحقیق بنده به حق بطوری که - حق عین قوای بنده باشد و مصداق حدیث کنت له سمعاً و بصراً ... واقع شود» (تعریفات جرحانی ، نقل از تاریخ تصوف در اسلام ۱۶۴) .
«تفرید از فردست فرد کسی است که یگانه باشد و تفرید آن است که از اشکال خود فرد گردد یعنی از امثال و اقران خود فرد گردد و با هیچ انسان نیاراند چنان که همچون که از محبت لیلی با وحوش و سباع مجانست گرفت و از مردمان نفرت گرفت . و بالجمله سر در هیچ کس نبندد و نفس خود را منفرد دارد و در احوال نیز منفرد باشد یعنی احوال انبیاء و صدیقان بر او پدید آید و از خلق منعزل شده و اشارات دل خود را متوجه حق کند و بحق کند و از حق کند و تفرید بعد از تفرید است زیرا تفرید انقطاع از اغیارست و تفرید افراد حق است به ایثار و کسی که منحصرأ اشاره به حق کند از مخلصان است و کسی که اشاره او از حق باشد از مبلغان است قسم اول اخلاص در اعمال است و قسم دوم رؤیت فضل الهی است و قسم سوم غیبت از نفس است و عهد در مقام تفرید از احوال خود چنان باشد که خود را هیچ حال نداند و در افعال نیز یگانه باشد و خلق را مراعات نکند و عوض را ملحوظ ندارد و تفرید در احوال آن باشد که تنها محول الاحوال را نگردد نه خود احوال را» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۱۳ - ۱۱۴ ، با استفاده از اللمع ۳۴۸ ، شرح تعرف ۲۱/۴ ، شرح کلمات با باطاهر ۲۲۲ ، نفحات الانس ۱۲۰ ، شرح منازل السائرین ۲۲۳) . در اللمع (ص ۳۴۸) آمده است: « و التفرید افراد المفرد برفع الحدث و افراد القدم بوجود حقایق الفردانية ، قال بعضهم

الموحدون لله من المؤمنين كثير و المفردون من المؤمنین قليل .»

ص ۱۲۹ س ۱۸ کیتان : رك : ص ۲۰۶ كتاب حاضر : صلوا على صاحبكم

ص ۱۳۰ س ۵۴ دانه دينار معلوم بود: « معلوم بود » بجز آنچه در ص ۲۸۱ كتاب حاضر

(طلب درویشی کردی بی معلوم) اشاره شد ، شاید بتوان گفت در این جا بمعنی

« موجود بود » است . « حسن گفت چون شیخ این اشارت بکرد در جمله خبریته

يك تاه نان معلوم نبوده است » (اسرار التوحید ۱۷۸) ، « من قصه با او تقریر کردم که

شیخ چنین فرموده است و هیچ وجه معلوم نیست » (اسرار التوحید ۱۷۹) نیز

رك : ص ۲۸۱ كتاب حاضر .

ص ۱۳۰ س ۷ دیگر باره معاودت کرد : معاودت کردن بمعنی تکرار کردن است و « معاودت

» تا رسیدند به نام کوی که آن حرکت غریب معاودت کرد . (اسرار التوحید

۱۲۲) . « آن در دسر او بر رفت ، و به معالجه بحتاج بیفتاد و معاودت کرد . (

چهار مقاله ۱۲۵) .

ص ۱۳۰ س ۱۹ سیر و اسبق المشردون : « و آن که عادت بود از خلق دوری و معاودت

لقوله عم سیر و اسبق المشردون » (کشف المحجوب ۴۷۲) نیز بمعنی معاودت

سبق المشردون بر وید که « فردان بر ما سبقت گرفتند » ، کشف المحجوب ص ۴۷۲

ص ۱۳۰ س ۲۴ عبد اللہ بن عمر : عبد اللہ بن عمر بن خطاب که در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله

و در فتح مکه حاضر بود و مدت مشی سال در اسلام فتوحی در مکه بود . (اسرار

در گذشت ، از او ۲۶۳۰ حدیث در صحیحین و او رسیده است به حدیث

از الاعلام زر کالی ۲ / ۵۷۰) : نیز رك : « تبه الاوائل » ص ۲۴۳

ص ۱۳۱ س ۱۰ او كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدخل حسبا بعدا من حسب بني كلاب

بجز آمده است : « این راه پر مهم است علیه السلام که در حسب است که در مکه

و در مکه او از دنیا چیزی باشد . (اسرار التوحید ص ۲۸۱)

سلام الله علیه و سلام لا بدخرا عشاء لمداء و لاعداء السلام

ص ۱۳۲ س ۵ سبب تثنی سوره هود : « هود تثنی ای هود و سبب تثنی سوره هود و سبب

تثنی هود و احسانها قبل المسبب . (اسرار التوحید ص ۲۸۱)

سبب تثنی آورده است سبب تثنی هود و احسانها قبل المسبب . (اسرار التوحید ص ۲۸۱)

من الفصل . سبب تثنی هود و احسانها الاله و النار و الجنة و النار

کورت و سأل سائل . شیبتنی هود و اخواتها ذکر یوم القيامة و قصص الامم . شیبتنی هود و اخواتها وما فعل بالامم قبلی . شیبتنی هود و اخواتها . شیبتنی هود و اخواتها الواقعة والحاقة و اذا الشمس کورت . شیبتنی هود و الواقعة والمرسلات و عم يتساء لون و اذا الشمس کورت (جامع صغير ۲/۳۴) . هجویری نوشته است : « و نیز گفت پیغمبر عم شیبتنی سورة هود شنیدن سورة هود مرا پیر گردانید و گویند این ازان بود که اندران سوره حاصل است فاستقم كما امرت و آدمی عاجزست از استقامت به امور حق از آنچه بنده بی توفیق حق هیچیز نتواند کرد چون گفت فاستقم كما امرت متحیر شد که گفت این چگونه خواهد بود که من به حکم این امر قیام توانم کرد از رنج دل قوت از وی بشد رنج بر رنج زیادت شد . روزی اندر خانه خود برخاست و دستها بر زمین نهاد و قوت کرد تا ابو بکر رض گفت این چه حالت است یا رسول الله و تو جوان و تن درست ! گفت : سورة هود مرا پیر کرد یعنی سماع این امر بردلم چندان قوت کرد که قوتم ساقط شد . » (کشف المحجوب ۵۱۵) .

ص ۱۳۲ س ۸ قل آمنتم بالله ثم استقم عليه : سیوطی در جامع صغير (۲/۷۳) و دناوی در کنوز الحقائق (حاشیة جامع صغير ۲/۱۲۷) آورده اند : قل آمنتم بالله ثم استقم : نیز رك : احياء علوم الدين ۳/۱۰۹

ص ۱۳۳ س ۴ استقيموا ولن تحصوا : سیوطی آورده است : استقيموا ولن تحصوا و اعلموا ان خير أعمالکم الصلاة و لا يحافظ علی الوضوء الا مؤمن (جامع صغير ۱/۳۳) . « استقيموا ولن تحصوا : استقامت گیرید و بر حال باشید . » (کشف المحجوب ۲۵۷) : نیز رك : مسند احمد (۵/۲۷۷ ، ۲۸۰) و موطأ (۱/۳۴) .

ص ۱۳۳ س ۹ خير الاعمال ادومها وان قل : در مسند احمد (۲/۳۵۰) آمده است : قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اكلفوا من العمل ما تطيقون فان خير العمل ادومه وان قل : نیز رك : صحيح بخاری (۴/۳۵ ، ۱۲۴) : ان احب الاعمال الي الله مادام (ادومها الي الله) و ان قل : (ايضاً ۱/۱۷) .

ص ۱۳۳ س ۱۰ يموت الرجل على ما عاش عليه ويحشر على ما مات عليه : جمله اول در كشف الاسرار (۱/۵۸۶) و عين روايت مذکور در متن در همان كتاب (۳/۵۹۵) از قول رسول اکرم آمده است .

ص ۱۳۴ س ۶ طوبی لمن شغلته عیبہ عن عیوب الناس : سیوطی آورده است : طوبی لمن شغلته عیبہ عن عیوب الناس وأنفق الفضل من ماله وأمسك الفضل من قوله ووسمته السنة ولم یعدنها الی البدعة (جامع صغیر ۲/۴۶) . طوبی لمن شغلته عیبہ عن عیوب الناس (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۱۰۸) . مولوی گوید : ای ندانسته تو شر و خیر را امتحان خود را کن آنگاه غریب امتحان خود چو کردی ای فلان فارغ آیی ز امتحان دیگران (مثنوی ۳۳۲/۱۳ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۰۹) . بزرگ : احیاء علوم الدین ۳/۱۴۸

ص ۱۳۴ س ۱۲ ذوافل : جمع نافلة و آن عبادت و نمازی است که واجب نیست .
ص ۱۳۴ س ۱۷ انور الحکمة الجوع : در احیاء علوم الدین (۳/۸۴) عین این حدیث آمده است و نیز یادآور این روایات است : وضعت الحکمة و العلم فی الجوع . حدیث الزاهدین حکمة (احیاء علوم الدین ۳/۸۳) .

ص ۱۳۴ س ۱۹ چهلده دارد : چهلده مدت چهل روز که درویشان در گدای شبانه و روزانه کنند و ریاضت کشند و چهلده دانش برداشتن به این رسم و ریاضت است .

ص ۱۳۴ س ۲۰ عبد الله مسعود : اضافه اینی است و عبدالله بن مسعود متنبور است که در حدیث حضرت رسول و حراء قراءت نخستین بوده است . رک : ص ۳۰۳ .

ص ۱۳۴ س ۲۱ ان هذا الدین متین فاعمل فیہ در فی : سیوطی آورده است : ان هذا الدین متین فاعمل فیہ و اوفوا فیہ بریق . ان هذا الدین متین فاعمل فیہ . نقل و تفسیر در قطع و لاظهار البقی (جامع صغیر ۱/۱۴۷) . ان هذا الدین متین فاعمل فیہ و اوفوا فیہ (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱/۱۰۹) . سیوطی آورده است : احیاء علوم الدین (۴/۷۹) آمده است : فیہ رک : تذکره الاولیاء ص ۱۰۴ .

ص ۱۳۴ س ۲۲ فی رسول صلی الله علیه و سلم عن فضل و فضل رسول الله صلی الله علیه و سلم (۲/۳۲۷) آمده است : ان الله ... ان الله ... یسخطکم قبل و قال و اما بعد المآل ... ان الله ... ان الله ... فیہ رک : صحیح بخاری ۴/۱۲۵ . و اما ... عن فضل و فضل رسول الله صلی الله علیه و سلم و اما بعد المآل .

ص ۱۳۵ س ۱ واقعات: جمع واقعه ، « واقعه عبارت از امور غیبی است که برای اهل خلوت آشکار شود و اگر در حال حضور باشد مکاشفه گویند و از جمله واقعات بعضی صادق و بعضی کاذب باشد همچنان که منامات. و بالجمله واقعه آن چیزی است که سالک در اثنای ذکر بیندود در اثنای استغراق حالش با حق بیند بنحوی که غایب شود از او محسوسات و آن بین نوم و یقظه است که مکاشفه هم نامند و آنچه فرود آید در دل نیز واقعه گویند . عطار گوید :

هر روز غم عشقت بر ما حشر انگیزد صد واقعه پیش آرد صد فتنه برانگیزد »
 (مصباح الهدایه ۱۳۴ ، کشف اصطلاحات الفنون والعلوم ۱۴۸۸/۲ ، اصطلاحات شاه نعمه الله ۱۲ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۴۰۸) . در صفحه ۱۲۵ کتاب حاضر نیز آمده است : « چون مرید صاحب واقعه گردد از هر قدمی ویرا فتوح پیدا گردد . »

ص ۱۳۵ س ۱-۲ مرید باید که . . . اما واقعات پیوسته بر رای پیر مشتق عرضه میکنند و الیهام مملکی را از وسوسه شیطنانی نگاه میدارد : دو فعل اخیر (عرضه میکند، نگاه میدارد) ظاهراً بجای آن که بصورت التزامی بکار رود، صورت اخباری دارد.

ص ۱۳۵ س ۱۲ الیهام مملکی را از وسوسه شیطنانی نگاه میدارد : نگاه داشتن در این جا بمعنی محافظت کردن است .

ص ۱۳۵ س ۱۲ تمکین: تمکین در لغت بمعنی دست دادن ، به فرمان بودن ، احترام و توانایی است (فرهنگ فارسی) . در اصطلاح تصوف « بنده مادام که در ارتقا است صاحب تلوین است و موقعی که واصل شد و در جنب جبروت الهی جای گرفت صاحب تمکین است . . . در ریاض العارفین است که تمکین صفت اهل حقایق است. در کشف اصطلاحات الفنون و العلوم است که تمکین زوال بشریت است که آن را مرتبت فنا و فقر گویند. ابن عربی گوید تمکین حال اهل وصول است. هجویری گوید تمکین عبارت از اقامت محققان است اندر محل کمال و درجت اعلی و اهل مقام از مبتدیانند و اهل تمکین از منتهیان. مقامات منزل راه است و تمکین قرار در پیشگاه اله ، آب تا در رود است روان است و چون به دریا رسد قرار گیرد و متمکن متردد نباشد و از حالی به حالی نگردد بلکه رخت یکسره به حضرت برده و اندیشه غیر از دل سترده نه معاملتی رود بر او که حکم ظاهرش بدل کند و نه حالی یابد که حکم باطنش متغیر گرداند بحکم « فاخلع نعلیک » اسباب تلوین از وی اسقاط کند . و بعضی گویند تمکین

رفع تلوین است . در شرح منازل است که تمکن فوق و بالاترست از طمأنینت
زیرا تمکین اشارت است به نهایت استقرار عبد . « (فرهنگ مصطلحات عرفاء
۱۱۷-۱۱۸ ، نقل از کشف المحجوب ۴۸۶ ، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم
۱۳۱۰/۲ ، اللمع ۳۶۶ ، رساله قشریه ۴۱ ، ریاض العارفین ۳۸ ، شرح منازل-
السائرین ۱۸۸) نیز رك: تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۱ . در رکن سوم: قسم دوم ،
مرتبۀ هفتم کتاب حاضر از « تمکین » سخن رفته است .
گاه آن بود گه این بود پایان تو تمکین بود

لیکن بدین تلوینها مقبول و راحت می کند

(کلیات شمس ج ۲ ب ۵۷۴۴)

ص ۱۳۹ س ۷ شوقنا کم فلیم تشناقوا: در تذکره الاولیاء (۴۱/۱) در باب مالک دیدار
آمده است : « گفت در تورات است و من خوانده ام که بحق توالم می گویند
شوقنا کم فلم تشناقوا زمرنا کم فلم ترقبوا ، شوق آوردم شما مشتاق نگشتید سماع
کردم شما رقص نکردید . »

ص ۱۳۹ س ۹ شمسافر که چساده رود زود می آید سود : مانده بمعنی خسته و خفته که در دیگر
حوارد این کتاب هم آمده در لوجه مردم خراسان نیز بیمار می رود و مانده شدن
یعنی خسته شدن و از پا درآمدن . ماندگی بمعنی خستگی از همس کلمه است :
خصوصاً در گرمابه از پس حمام و ماندگی حرارت غریبی را می آید 55a
ترجمه تقویم الصحه) . تا آن از ماندگی و اصطلاحات بر آید و فیهات و رای
بیار آمد « (61b) ایضا ، ترجمه تقویم الصحه ، به قلم نویسنده این سننورد .
دانشکده ادبیات مشهد ج ۱ ش ۱ س ۳۱ : در کلیات شمس ج ۲ ب ۵۷۴۴
آمده :

آن سگ بود خوب بیده خسید به پیش در دری

و آن سگ بود در ماندگی از سرین در دری

:

آن قدح ساده بده دم بده و بده

همی که دروس بخورد بده بد بده

۵۷۴۴ ب ۲

خوش را که ارش من افروون کند

خوش را که ارش من افروون کند

(اسدی شمس و تعالی ، الفنون و العلوم ، ج ۲ ب ۵۷۴۴)

مست گشتی توهمانا کز ره دور آمدی مانده ای دانم، بیا بنشین و بر چشم نشین
(دیوان فرخی ۳۰۲، چاپ عبدالرسولی)

ص ۱۴۰ س ۱۶ خرابیات: جمع خرابه بمعنی میکرده و مرکز فسق و فساد و فاحشه خانه . در

تصوف: حد و مرتبه سالک در بی اعتنائی به رسوم و آداب و عادات . این اصطلاح

در شعر فارسی از طرف قلندریه رسوخ کرده است و به معانی مذکور کلمه جمع

بجای مفرد بکار رفته (فرهنگ فارسی) نیز رك: فرهنگ اشعار حافظ ۱۰۱-۱۲۱:

دکتر زرین کوب: «خرابات»، مجله یغما، سال هیجدهم (۱۳۴۴)، ش ۵ ص

۲۲۵-۲۲۹: فروزانفر: کلیات شمس ۵۲۲/۷ .

ص ۱۴۰ س ۲۲ من اشتاق الی الجنة سارع الی الخیرات: سیوطی آورده است: من اشتاق الی

الجنة سارع الی الخیرات و من أشفق من النار لهی عن الشهوات و من ترقب الموت

هانت علیه اللذات و من زهد فی الدنيا هانت علیه المصیبات (جامع صغیر ۲/۱۴۶).

من اشتاق الی الجنة سابق الی الخیرات (کنوز الحقائق، حاشیه جامع صغیر

۲/۱۶۴).

ص ۱۴۱ س ۸ شوق... حافظ و محو کن برید است: محو از اصطلاحات متصوفه است در مقابل

اثبات . بطور خلاصه «محو» یعنی ستردن و پاک کردن بدیها از خویشتن و گستن

از آفریده ها و سرانجام فانی شدن در ذات حق . در کتاب حاضر (رکن چهارم:

باب دوم، سؤال سوم) راجع به محو و اثبات سخن رفته است . در عبارت منظور

«محو کن» بمعنی «محو کننده» ظاهراً به این معنی است

ص ۱۴۱ س ۹ دو مسئله شوق اوامر او بکشد: «کشیدن» در این جا ظاهراً بمعنی فرمانبرداری

و تحمل کردن است .

ص ۱۴۱ س ۲۰ هر که بما مشتاق است ما بوی مشتاق دریم: الاطال شوق الابرار . . . :

یادآور این بیت حافظ است :

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

(دیوان حافظ ۱۴۰)

در احیاء علوم الدین (۳/۳۳۵) آمده است: لقد طال شوق الأبرار الی لقائی

و انی الی لقاءهم اشد شوقاً .

ص ۱۴۱ س ۲۲ قما بیخ کسل و عرق امل سوخته گردد: در این جا نیز جمله دارای دو قرینة سجع است مثل (ص ۱۴۱) : «تا مشتاق بمدد اتفاق بر مرکب اشتیاق بوثاق مقصود رسد .»

ص ۱۴۲ س ۱۷ عجبیت لغافل و لا یغفل عنه: در کشف الاسرار (۲۰۵/۸) آمده است : و فی الخبر : عجبیت لغافل و لیس بمغفول عنه .

ص ۱۴۳ س ۴ در خلوت مباحثه کند : مباحثات بمعنی عسرت و مسرت و تفریح و گستاخی و بی ادبی و بی شرمی و جسارت و آرازی و آسایش بدون رسیدگی (فرهنگ نفیسی) و بمعنی «رو باز بودن ، بی رو در بایستی بودن ، نسبت به کسی در حاجت و خواهش» (مجتبی مینوی ، کلید و دهنه ۴/۳۴۳ ح) . در این جا آمده در مقابل «مراقبت» است یعنی در خلوت بی قید و آزاد و آسوده رفتار کردن .

ص ۱۴۳ س ۱۴ افضل الایمان ان تعلیم ان الله معک حیثما کنتم : سیوطی در جامع صغیر (۴۱/۱) عین این خبر را آورده است .

ص ۱۴۳ س ۱۶ اعبدا لله کانت قراه . . . : در جامع صغیر (۳۷/۱) آمده است : اعبدا لله تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و احسب نفسك مع الموتی و اتق دعواتهم فانه مستجابة . و نیز وجوه دیگر آن در جامع صغیر مذکور است . سیوطی در کنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۴۰/۱) عین روایت یعنی لقات را آورده است اعبدا لله کانت تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و اتق دعواتهم .

ص ۱۴۴ س ۶ مراقبت بر خیزد از قصاب دیدند آمدند: ارتقاب در لغت بمعنی مراقبت است . چیزی یا کسی را ، انتظار ۲- دیدنیانی کردن ۳- بالآفتاب (در فرهنگ فارسی) ظاهراً در این جا با توجه به معنی جمله یعنی مراقبت بر قصاب سیوطی .

ص ۱۴۴ س ۸ اسراف : دیده و در شدن ، فروزگر بستن ، آفتاب رفتن و واقف شدن بر امری (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۴۴ س ۱۵ الحیاء سعیت من الایمان : سیوطی علاوه بر ذکر معنی الحیاء در جامع صغیر (۱۰۴/۱) آورده است الحیاء من الایمان ، الحیاء و المؤمنین من الایمان و البذاء و البیان شعبتان من التناق . و دیگر وجوه آن در جامع صغیر (۱۰۴/۱)

الحياء شعبة من الايمان . الحياء من الايمان (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۵۰/۲ ؛ مسلم ۱/۴۶) . نیز رك : ص ۲۶۹ كتاب حاضر : الايمان بضع و سبعون باباً .

ص ۱۴۴ س ۱۸ درجاء ايمان هفتاد و اند شاخ است ، يك شاخ شرم است : ترجمه ابن حديث است : الايمان بضع و سبعون شعبة و الحياء شعبة من الايمان (مسلم ۱/۴۶) نیز رك : ص ۲۶۹ كتاب حاضر : الايمان بضع و سبعون باباً .

ص ۱۴۵ س ۷ الحياء و الايمان في قرن واحد فاذا سلب احدهما سلب الآخر ، سيوطي آورده است : الحياء و الايمان مقرونان لا يفترقان الاجميعة . الحياء و الايمان قرناجميعة فاذا رفع احدهما رفع الآخر . الحياء و الايمان في قرن فاذا سلب احدهما تبعه الآخر جامع صغير ۱/۱۲۸) .

ص ۱۴۵ س ۱۰ استحيوا من الله حق الحياء : در جامع صغير آمده است : استحيوا من الله تعالى حق الحياء فان الله قسم بينكم اخلاقكم كما قسم بينكم ارزاقكم . استحيوا من الله تعالى حق الحياء من استحيا من الله حق الحياء فليحفظ الرأس و ماوعى و ليحفظ البطن و ما حوى و ليذكر الموت و البلا و من اراد الآخرة ترك زينة الحياة الدنيا فمن فعل ذلك فقد استحيا من الله حق الحياء (جامع صغير ۱/۳۳) .

ص ۱۴۶ س ۵ دارالسلام : در اين جا يعنى بهشت (فرهنگ نفیسی) .

ص ۱۴۶ س ۱۱ اندر جل حبی ... : در باب حیاى عثمان ابن خیر آمده است : الحياء من الايمان و احيى امتى عثمان (جامع صغير ۱/۱۲۸) ، نیز كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۵۰/۲ ؛ نیز : اشد امتى حياء عثمان بن عفان (حلیة الاولیاء ۱/۵۶) .

ص ۱۴۶ س ۱۵ بمیزان شرم بسخت : جای دیگر نیز در همین کتاب حاضر (ص ۲۵۲) آمده است : « و هر چه کنند و گویند بحکم ادب و حرمت بمیزان سنت مصطفی ساخته دارند . سختن بمعنی سنجیدن و وزن کردن است و در دیگر کتابها نیز هست : « این همه علامات بیاید نگریدن و قیاس کردن و بر سختن تا حکم بدان اندازه کرده آید که واجب بوده (هدایة المتعلمین ۲۳۵) . « آنچه بر لفظ ملك می رود سختی ساخته است به شاعین خرد و تجربت و ذکا و فطنت . . (کلیلہ و دمنه ۱۵/۷) .

سریب و سراپرده و تاج و تخت نه چندان که آن را تواند سخت
(نظامی گنجوی ، گنجینه ۸۴ ، نقل از حواشی بر همان قاطع)

ص ۱۴۶ س ۱۹ کما قزرع تجصد و کما تدین تدان : صورت‌های مختلفی از آن آمده است
کما تدین تدان ؛ (جامع صغیر ۲ / ۸۰ ؛ کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر
۱۳۳ / ۲) . کما تدین تدان (مجمع الامثال ۵۱۳) کما قزرع تجصد (مجمع
الامثال ۵۱۴) . نظیر « هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت » (حافظ) . نیز
یاد آور این حدیث است : کما لا یجتنبی من الشوک العنب کذلک لا یمنزل الفجر
منازل الابرار فاسلکوا ای طریق شتم فای طریق سلکتکم ورد تم علی اعلمه . (جامع صغیر
۲ / ۸۰) . نیز رک : ص ۳۳۲ کتاب حاضر : دنیا مزرعة الآخرة و کما قزرع تجصد .
ص ۱۴۶ س ۱۹ این دنیا مزرعة آخرتست : ناظر است به : دنیا مزرعة الآخرة و کما قزرع
تجصد (رک : ص ۳۳۲ کتاب حاضر) . در صفحه ۱۶۲ کتاب نیز آمده است :
« دنیا کشت زار آخرت است » .

ص ۱۴۷ س ۲ اس مالک : اس من مالک از صجابه پیغمبر و از جمله کسانی است که در تفسیر
قرآن شهرت یافته‌اند .

ص ۱۴۷ س ۸ اما استحبی من استحبی عبدالمالک : در سند احمد ۱۷ / ۱۱۱ و در تفسیر
آمده است : ان رسول الله ص قال اما ابشقة و ان الله لا یستحب من استحب من
المالکة ؛ نیز رک : صحیح مسلم ۷ / ۱۱۷ ؛ صحیح البداهة ۲۱۴

ص ۱۴۷ س ۱۲ الايمان لمن لاحياء له : این حدیث در شرح توفی ۲ / ۱۵۳ و ۱۱۴ س ۱۱
آمده است و در کشف الاسرار ص ۱۱۹

ص ۱۴۹ س ۸ و ما از لوازم قنود است : تفسیر در امثال و کنز و در تفسیر
منظور مفهوم همان اصطلاح توفی ، است که در تفسیر ۳۵۲
آمده است .

ص ۱۴۹ س ۹ بدان مقدار که قنود و ما پس داده در آن کتاب از اسناد است بسیار ، این حدیث
در این جا هم بجای قول التوفی ، در شرح توفی آمده است .

ص ۱۴۹ س ۱۹ حنا را هم جوفا در دار کند : در داستان توفی در معنی جمال توفی و در تفسیر

نمودن است: «اگر مهمان تو هزار مجال بگوید یا بکند از وی بردار» (قابوس نامه ۷۴). «در میان این هر دو شغل مرد ضجرتی باشد مزاح کمتر بر تواند داشتن» (قابوس نامه ۷۷).

ص ۱۵۰ س ۷ اما گوش اداصوات حروف نشنوند: اگر در اصل «گوشها» نبوده باشد باید گنت در این جا فعل جمع (نشوند) به فاعل مفرد نسبت داده شده است (نیز رك : ص ۳۲۴ کتاب حاضر : «بر صاحب المال متعین است . . .»).

ص ۱۵۰ س ۸ دقت : در نسخه اساس این کلمه به همین صورت است . شاید ضبط درست آن «رقت» باشد بقیاس کلمه «غلظة» در همین جمله .

ص ۱۵۰ س ۱۷ یعنی چیزی پذیرند و فهم کنند که بعقل و رمز شرع و روح روح نزدیك باشد ، بچیزها که ظاهر حس و نفس اماره در آن آویزد بدان قناعت نکند: در این جا هم عطف فعل مفرد (قناعت نکند) به فعل جمع (پذیرند ، فهم کنند) صورت گرفته است .

ص ۱۵۱ س ۸ خوف ، رجا : در رکن دوم ، وظیفه اول : مهم پنجم و ششم کتاب راجع به «خوف و رجا» سخن رفته است .

ص ۱۵۱ س ۹ عازیق: این کلمه در فرهنگها به نظر نرسید شاید کلمه‌ای باشد که قیاساً ساخته و بکار برده اند ظاهراً در این جا ، با توجه به بقیه جمله ، بمعنی «موافق ، درخور ، مناسب» است .

ص ۱۵۱ س ۱۶ فایده سماع ادراك انوار غیبی و تنسم نسیم علوی است که ارواح درین منازل غریب اند و انس الّی بادرک معنی و نسیم روح اصلی که از عالم نسبت بایشان رسد نیابند : یاد آور این نکته است : «فیثاغورث و افلاطون می گفته اند که تأثیر موسیقی و نعمات موزون در انسان ازان جهت است که یادگارهای خوش موزون حرکات آسمان را که در عالم ذر و عالم قبل از تولدمی شنیده و به آن معتاد بوده ایم در روح ما برمی انگیزاند به این معنی که قبل ازان که روح ما از خداوند جدا شود نعمات آسمانی می شنیده و به آن مأنوس بوده ایم و موسیقی بواسطه آن که آن یادگارهای گذشته را بیدار می کند ما را بوجد می آورد و همین عقیده است که در گفته‌های عرفا مخصوصاً اشعار آنها دیده می شود از جمله «ولانا جلال الدین رومی در مجلد چهارم مثنوی » در سبب هجرت

ابراهیم ادهم و ترك ملك خراسان» می گوید :

لیک بد مقصودش از بانگ رباب
نالۀ سرنا و تهدید دهل
پس حکیمان گفته اند این لحنها
بانگ گردشهای جرخ است این که خلق
مؤمنان گویند کآثار بهشت
ما همه اجزای آدم بوده ایم
گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی
پس غذای عاشقان آمد سماع
قوتی گردد خیالات ضمیر

همچو مشتاقان خیال آن خطاب
چیزکی ماند بدان ناقور کل
از دوار جرخ نگرفتیم ما
می سرایندش به طنبور و به حلق
نغز گردانید هر آواز زشت
در بهشت آن لحنها بشنوده ایم
یادمان آید از آنها اندکی
که در او باشد خیال اجتماع
بلکه صورت گردد از بانگ و حقیر

(مثنوی، چاپ نیکسون، دفتر چهارم ۳۲۱ - ۳۲۲)

(تاریخ تصوف در اسلام ۳۹۰ - ۳۹۱) در کیمیای سعادت غزالی

نیز چنین می خوانیم : « سماع آواز خوش و موزون آن گوهر آدمی را لحنها اند
و در وی چیزی پدید آرد بی آن که آدمی را دران اختیاری باشد و سبب آن
مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی که عالم ارواح گویند هست و عالم علوی
عالم حسن و جمال است و اصل حسن و جمال تناسب است و هر چه متناسب است نموداری
است از جمال آن عالم چه هر جمال و حسن و تناسب که در این عالم جسمانی
است همه ثمره جمال و حسن آن عالم است پس آواز خوش موزون متناسب هم
شبهتی دارد از عجایب آن عالم بدان سبب آدابی در دل پیدا آید و حرکت و
شوقی پدید آید که باشد که آدمی خود بداند که آن - هست - گوهری سعادت
۳۷۰ : نیز ترك : عالم بالا ، بقام نگارنده ، مجاز و غیره سال دوم ، شماره دوم

(بهمن ۱۳۴۳)

ص ۱۵۲ اس ۱۲ قطرات عبرات از اطمینان احداق در صفتحات و حدمات سیر در صفتحات

حمله نیز مسجع است .

ص ۱۵۲ اس ۱۲ عبرات : جمع عبرة abra بمعنی اسب و سوار است

ص ۱۵۲ اس ۱۲ احداق : جمع حدقت است بمعنی هر دو مال چشم و سواقی چشم و حدقت در حدقت و حدقت

حدقات است . حدقه در تداول فارسی بمعنی حفره ای است که در چشم در حدقت

دارد : چشم خاوه ، کاسه چشم (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۵۳ س ۱۵ روز عیدی بود و جماعتی پیش بهتر آمدند . مگر کنیز کان حبشی بودند . . . : روایت دف زدن حبشیان در حضور رسول به صورتهای دیگری هم نقل شده است ، رك : احیاء علوم الدین ۲ / ۲۷۷ - ۲۷۸ . عبادی در رساله مناقب الصوفیه نیز همین موضوع را چنین روایت کرده است : عایشه رضی الله عنها روایت کند که روز عید رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بود کنیز کی حبشی در آمد و پیش رسول صلی الله علیه و سلم قوای آغاز کرد میگفت و دف می زد . امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از در حجره بحدتی تمام در آمد و گفت : حجره رسول و آواز مزامیر ! خواست که ویرا زجر کند . رسول صلی الله علیه و سلم گفت : یا عمر بگذار که هر قومی را عیدی است و عید ما این است .

ص ۱۵۳ س ۲۰ عمر بدانست ایشانرا زجر کرد : غزالی هم در این مورد نوشته است : فزجرهم عمر رضی الله عنه (احیاء علوم الدین ۲ / ۲۷۷) . زجر کردن در این جا یعنی منع کردن و باز داشتن . « زجر در عربی بمعنی منع و راندن و باز داشتن است و این که زجر را در فارسی بمعنی اذیت و آزار و انزجار را بمعنی کراهت و تنفر استعمال می کنند ، برسبیل تجوز و تسامح است » (همایی ، قواعد زبان فارسی : سالنامه آریان ۱۳۲۵ ص ۱۸۰ ، نقل از فرهنگ فارسی) .

ص ۱۵۳ س ۲۳ انت اغلظ و افظ : در صحیح مسلم (۱۱۵ / ۷) در روایتی دیگر گروهی از زنان قریش به عمر گفته اند که تو از رسول گرم خشم تر و درشت تری با همین عبارت : انت اغلظ و افظ من رسول الله .

ص ۱۵۳ س ۲۳ گرم خشم : ترجمه کلمه عربی « اغلظ است در این جمله : لابل انت افظ و اغلظ زیرا که تو درشت تری و گرم خشم تری .

ص ۱۵۴ س ۱ کتب صحاح : گویا منظور « کتب السنه » است که اصح کتب حدیث شمرده می شوند از این قرار : ۱ - الجامع الصحیح از امام محمد بن اسمعیل البخاری (م . ۲۵۶ ه .) ؛ ۲ - کتاب صحیح ابوالحسن مسلم بن الحجاج نیشابوری (م . ۲۶۱ ه .) ؛ ۳ - کتاب سنن ابن ماجه ابو عبدالله محمد بن یزید القزوینی (۲۰۹ - ۲۷۳ ه .) ؛ ۴ - کتاب سنن ابی داود (سلیمان بن داود سجستانی)

م . ۲۷۵ هـ : ۵ - کتاب جامع (سنن) محمد بن عیسیٰ ترمذی (م . ۲۷۹ هـ) : ۶ - کتاب سنن ابو عبدالرحمن نسائی (م . ۳۰۳ هـ) برای توضیح بیشتر رك : علم الحدیث ۲۴ - ۲۸ .

ص ۱۵۴ ص ۱۱۶ ابكوا فان لم تبكوا فتبماكوا : هجویری نوشته است : « پیغمبر عم گفت : ابكوا فان لم تبكوا فتبماكوا : یا بگریید و یا خود را به در بندگان نازنده کنید ، (كشف المحجوب ۲۲۹) .

ص ۱۵۵ س ۲ آب خون آمیز : در این جا یعنی « اشك خونین » و این نوع تروکیبات با « آمیز » در قدیم بکار می رفته است و هنوز هم بکار می رود . ابو الفاضل بیهقی نوشته است : « و هنر آن بود که آن گوه پست بود و خشك آمیز ، و از هر جانبی بر شدن راه داشت » (تاریخ بیهقی ۱۱۷) .

ص ۱۵۵ س ۳ بروظیفنة چهره او روان شده بود : برای کلمه « و ظیفنة » معنی مناسب در این مورد در فرهنگها بنظر نرسید ، شاید صورت محرف « و حلقه » باشد معنی رخسار و یا تندی رخسار ، جزء بر آمده رخسار (فرهنگ نفیس) که معنی آن « وجنات » است (حدس آقای دکتر فیض) شاید ظیفنة ، حدس آقای فروزانفر (ص ۱۵۵ س ۱ اوجود : « در تعبیرات صوفیان یافتن حق است پس از تجر و اوجاف شدن آن » (فروزانفر ، کلیات شمس ۵۶۹) و « در این باره در فرهنگها نیز آمده است که بیخود نا شدهای بیخودی بر خود بندد ، و « اوجود » است و این لغات به بیخودی خود دانسته باشد ، و وجود که بیخود باشد و اثبات به بیخود نداشته باشد که فنای از فناست ، و « وجود در حقیقتات برده و « اوجود » است شماره واحد است (شرح کلمات پانزدهم ۱۱۱ ، تلخیص لغات عربی عرفاء ۴۱۰) .

ص ۱۵۵ س ۱۴ اقروح : « القروح : السعکن مدن » (المصادر ۲۰۰) .

ص ۱۵۶ س ۱۳ غرامت ناسد بر صاحب حرفه و دیگران را ناسد : « غرامت ناسد بر صاحب حرفه یعنی پراکندن و قسمت کردن است » (شرح لغات عربی ۱۱۱) . بکار رفته است « تفرقة طعام » و « تفرقة ما » (تفرقة ما ۲۵۵ ، ۲۵۶) .

ص ۱۵۷ س ۱۸ هر دو مصاحبت از دکاندگر هستند و در فردند : « مصاحبت مصحبه »

۱- تراشیدن (موی و غیره) ، ۲- پاک کردن ، زدودن ، ۳- دحو کردن و زایل کردن است (فرهنگ فارسی) و اگر در این جمله « بسترند » درست بوده است و صحف « بکسلند » نباشد ، ستردن در این جا به مفهوم « گستن » است .

ص ۱۵۸ س ۱۵ الحمد لله الذي جعل في امتي من امرني بمجالستهم ومصاحبتهم: ياد آور این روایات است : الحمد لله الذي جعل في امتي مثلك (كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغير ۲/۴۹) . « فقال النبي عمّ : الحمد لله الذي جعل في امتي من امرت ان اصبر نفسي معهم » (كشف المحجوب ۵۱۶) .

ص ۱۵۹ س ۴ جهد آن جایگزین که راحت رسان باشد ذه راحت طلب و انصاف ده باشد ذه انصاف طلب : نظیر این سخن در اصول «فتوت» گفته شده است : «انصاف از خود بدعد و تا تواند از کس انصاف نخواهد» (قابوس نامه ۲۵۵) . «قال المحاسبی : الفتوة ان تنصف ولا تستنصف حارث محاسبی رحمة الله عليه فرمود که فتوت آن است که انصاف همه خلق بر خود واجب دانی و انصاف خود از کس نستانی» (رساله فتوتیة میرسید علی همدانی ، نسخه خطی کتابخانه ایا صوفیه ، شماره ۱۹۴۳) .

ص ۱۵۹ س ۷ پس مصاحبان جایگزین که در همه احوال آینه یکدیگر باشند و همیشه عیوب خود می بینند و حافظ یکدیگر باشند: در این جایزای فعل التزامی «بینند» . صورت مضارع اخباری «می بینند» بکار رفته است .

ص ۱۵۹ س ۱۸ الوحدة خیر من جلیس السوء: در مجمع الامثال (ص ۶۹۲) این روایت عیناً مذکورست . سیوطی آورده است : الوحدة خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح خیر من الوحدة و املاء الخیر من السکوت و السکوت خیر من املاء الشر (عن ابی ذر ، جامع صغير ۲/۱۸۶) . الوحدة خیر من جلیس السوء (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغير ۲/۱۹۴) . این مضمون در آثار ادبی فارسی فراوان است :
ناصر خسرو گوید :

تنها بسیار به از یار بد یار ترا بس دل هشیار خویش
(دیوان ناصر خسرو ۲۱۴)

به از تنهاییت یاری نباید که تنهایی به از بد مهر یاری
(دیوان ناصر خسرو ۴۲۴)

اسدی طوسی نیز گفته است :

مشو یار بد خواه و همکار بد که تنها کسی به که با یار بد
(شواهد اخیر از دکتر مهدی محقق ، مجله دانشکده ادبیات [تهران]

ج ۹ ش ۱ ص ۳۷ ، ۶۴ ، ۸۴) .

هست تنهایی به از یاران بد نیک چون با بد نشیند بد شود
(دواوی ، امثال و حکم ۱/۴۱)

دوری ز کسی کرو نیاسایی به در صحبت او عمر نقرسایی به
از هم نفسی که در نچ دل خواه آورد حقا که هزار بار تنهایی به

(امثال و حکم ۱/۴۲)

در قابوس نامه (ص ۱۴۰ - ۱۴۱) آمده است : «تنهایی دوستی دار از هم نشین بد
حنان که من گویم ، شعر :

ای دل رفتی حنان که در سب چرا دد نه آمده من خوری و نه آمده دود

هم حالس بد بودی تو رفته بهی تنهایی به بسی رعم و اس بد

عبارت مذکور در فوق منسوب به ابودراست (جامع ص ۱۸۶/۲) است و علامه ابن عربین

۱۸۷۲/۲ نیز ریک : «اتحاف السادة المتقین ج ۶ ص ۲۰۳» بحث عقیدتی در باره

این روایت و انتساب آن به حضرت رسول (ص) دارد (فروری و افشاری ، معجم لغوی ۱۴۰۰)

ص ۱۶۰ س ۴ تنگ ساعت خیر من عبادة ستین سنه : در ص ۱۶۲ کتاب «تفسیر ابن عربین

است : «یک ساعت تفکر بهتر از یک سال عبادت است» . و نیز در «تفسیر ابن عربین

با شصت ساله عبادت برابر باشد» . التمسک فی نظام التمسک ص ۱۰۰

(کنوز الحقائق ، حاشیه جامع ص ۳۳/۲) . و نیز در «تفسیر ابن عربین

گفت عم : تفکر ساعت خیر من عبادة ستین سنه و بحقیقت اعمال سه ساله در اعمال

حوارج و تأثیر اعمال باطن تمامتر از تأثیر اعمال ظاهر» (کشف الهمم ص ۱۳۵) .

ص ۱۶۱ س ۶ تنگروا فی آلاء الله ولاکتنگروا فی الله : دواوی گوید :

زین وصیت کرد ما را مصطفی بحث کم جوید در ذات خدا

(مثنوی ۱۵/۴۲۲)

نظیر: تفکروا فی الخالق ولا تتفکروا فی الخالق (قصص الانبیاء ثعلبی، طبع مصر ص ۱۰، نقل از احادیث مثنوی ۱۴۲). نیز: تفکروا فی کل شیء ولا تفکروا فی ذات الله تعالی فان بین السماء السابعة الی کرسیه سبعة آلاف نور و هو فوق ذلك . تفکروا فی خلق الله ولا تفکروا فی الله فتهلکوا . تفکروا فی الخالق ولا تفکروا فی الخالق فانکم لاتقدرون قدره . تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی الله . تفکروا فی خلق الله ولا تفکروا فی الله (جامع صغیر ۱/۱۱۱). تفکروا فی صفات الله ولا تفکروا فی ذات الله . اذا بلغ الکلام الی الله فامسکوا (امثال وحکم ۱/۱۹۰). تفکروا فی آلاء الله ونعمائه ولا تتفکروا فی الله (قابوس نامه ۱۱).

ص ۱۶۴ اس ۱۳ ابلیس و کسان او دست بکسی یابند که صاحب بصیرت نباشند: برای «کسی»

فعل «نباشند» جمع آورده شده است . در شاهنامه نیز می خوانیم :

کسی بکدگر را ندیدند روی گرفتند نفرین همه بر «گروی»

(شاهنامه ۳/۶۶۴)

کسی را که هستند از ایران سران کنم پای و گردن به بند گران

(شاهنامه ۴/۹۲۰)

و نیز «ندیدند کسی (۲۲۵۳/۷) و «نخوانند کسی» (۲۲۲۸/۸) در شاهنامه آمده است (شاهنامه و دستور ۲۴۱ - ۲۴۲ ، ۱ ح).

ص ۱۶۵ اس ۱۱ اللهم ارنا الاشياء كما هي : اللهم ارني الدنيا كما تريها صالح عبادك

(کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱/۵۱). آقای فروزانفر نیز در باب بیت

زیرین از مولوی نوشته اند :

طعمه بنموده به ما و آن بوده شست آن چنان بنما بما آن را که هست

(مثنوی ۱۵/۱۱۵)

«ما خود است از حدیث ذیل : اللهم ارنا الاشياء كما هي . و این حدیث

را بدین عبارت هنوز در کتب حدیث بدست نیآورده ام» (احادیث مثنوی ۴۵).

عجویری نوشته است : «پیغمبر گفت صلعم اندر حال دعای خود که اللهم ارنا

الاشياء كما هي . . .» (کشف المحجوب ۲۳۱). «پیغمبر عم گفت: اللهم ارنا

داده است : « پس آنچه علی گفت : من عرف نفسه فقد عرف ربه این نفس را گفت » (فیه مافیہ ۵۶) شگفت آن که مولوی در مثنوی در بیٹی کہ شرحش گذشت آن را به پیغمبر نسبت داده است (نیز زک : فیه مافیہ ۲۴۵ ، حواشی آقای فروزانفر) .

ص ۱۶۸ س ۱۶ العجز عن درك الادراك ادراك : در دیوان حضرت علی (ع) ص ۷۵ مذکورست : العجز عن درك الادراك ادراك والبعض عن سر ذات السراشراك در مصباح الهدایه ۱۸ واحیاء علوم الدین (۲۵۲/۴) - نیز آمده است : العجز عن درك الادراك ادراك .

ص ۱۶۸ س ۱۸ دلیل کنند: دلیل کردن یعنی دلالت کردن : « بدین خواب که امیرالمؤمنین دیدد دلیل کند که خداوند دراز زندگانی تر بود از همه قرابات خویش (قابوس نامه ۱۴۵) . « ناهمواری بینی دلیل ناسور کند » (قابوس نامه ۱۱۷) . « این فصلها دلیل کند بر بیان عقاید مشایخ این طایفه » (ترجمه رساله قشیریہ ۲۲) .

ص ۱۶۹ س ۱ دروگر: مخفف درودگر است (برهان قاطع ، فرهنگ فارسی) .

ص ۱۶۹ س ۵ در جمله الامر: در مقام استنتاج و بیان خلاصه و نتیجه موضوعی در آثار قدیمی فارسی بکار رفته است : « در جمله الامر جهد باید کرد تا بیشترین عمر در بیداری گذاری و در کمتر خفتن (قابوس نامه ۹۳) . « در جمله الامر جهد کن تا آنچه فراز آری بصلاح بکار بری » (قابوس نامه ۱۰۵ ، نیز ص ۱۲۳) .

ص ۱۶۹ س ۱۶ وفي كل شيء له آية . . . : این بیت با اندک تفاوتی (فقی) در کشف المحجوب (ص ۳۶۱) و نیز در دیگر کتابها آمده است . ابن عساکر در التاريخ الكبير (۲۷۴/۴) آن را همراه دو بیت دیگر به نام ابوالعتاهیه ثبت کرده است . آقای ابوالقاسم حبیب اللهی (نوید) گوینده این بیت را به بنده معرفی کردند .

ص ۱۶۹ س ۱۷ ومن ذاق عرف : نیز در صفحه ۱۷۵ کتاب حاضر آمده است : من ذاق عرف و من لم يذق لم يعرف . در احیاء علوم الدین (۱۹۶/۳) قسمت دوم «من لم يذق لم يعرف» مذکورست .

ص ۱۷۰ س ۱۳ محبت: محبت در اصطلاح تصوف عبارت است از این که بندگان خدای را

دوست داشته باشند و نیز دوست داشتن خداست بندگان را . «محب بندہ ای است کہ در محبت حق مستغرق و محو شود . برای اطلاع بیشتر رک: فرهنگ اشعار حافظ ۱/۵۲۱ بہ بود .

ص ۱۷۱ س ۲ خُلت: در لغت بمعنی دوستی است و در تصوف و نزد سالکان اعم از محبت است و آن عبارت از تخلل مودت است در دل و مقام محبت ارفع از مقام خلت است» (کشاف اصطلاحات الفنون ۱/۴۴۸ نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۷۱) . در صفحه ۱۷۱ کتاب حاضر ہم آمده است : «محبت نہایت خلت است و از خلت شریفتر است . مولوی در دیوان شمس (ج ۵ ب ۶ ۲۶۷، ۲۶۸ نیر رک: ج ۷ ص ۴۴۰) «می خلت» را بمعنی می عشق و محبت بکار برده است .

ص ۱۷۲ س ۶ چون بندہ خداوند را بدوست گیرد: بدوست گرفتن در این جا یعنی دوست اختیار کردن ، دوست شمردن و دوست گرفتن . «گرفتن» بمعنی انگاشتن ، شمردن در ترکیبات مختلف بکار می رود : «نادانی از تو بگناه نگیرند وین ادب و نافرمانی بگناه شمردند» (قابوس نامہ ۱۲۰۱) . «اثر فضل ما بود کہ ابراہیم را بدوست خود گرفتیم» (کشف الاسرار ج ۲ ص ۲۹۱) .

ص ۱۷۲ س ۸ صرت لہ سمعاً و بصر او مؤیددا : رک : ص ۲۸۵ کتاب - احقر : لا یراد الیہ یقرب الی بالنوافل حتی احبہ ... ہجویری آن را چنین شرح کرده است : «لا یراد الیہ یقرب الی بالنوافل حتی احبہ فاذا احببته کنت لہ سمعاً و بصر» و یفا و یقرب و یسمع و بی بصر و بی بنطاق و بی ببطاش چون بندہ ما را محبت بہ ما قوتی و دوستی خود را ما نمیم و هستی وی را اندر وی قائمی . دایم و سبب وی را دوستی وی بردایم تا ہما شود آنچه شود و ہما آید آنچہ گوید . ما را ہما آنچه ہما گیرد آنچه گیرد یعنی اندر ذکر ما معاون دہ ما شود سبب وی را دوستی . ذکر ما سلطان ذکر وی گردد نسبت آدمیت از ذکر وی ہما شود نسبت آدمیت . ذکر ما باشد تا اندر حال غایب بدان صفت گردد . (کشف الاسرار ج ۲ ص ۳۲۲) .

ص ۱۷۳ س ۱۰ اعمل لوجه واحد منکم الوجود کلہا: سید علی دہلوی ص ۱۰۸ (۳۵۸) اوردہ است . اعمل لوجه واحد یعنی فیک الہ - جہہ کلہا . اعمل لہ - جہہ واحد الہ - جہہ کلہا . (کشف الاسرار ج ۲ ص ۳۲۲) .

ص ۱۷۵ س ۶ تَلَفَّف : در لغت چنین معنی شده است: «تَلَفَّفَ الشَّيْءُ : تناوله بسرعة . - الطعام: بلعه . - الحائض والحوض : تهور وسقط . ويقال «تَلَفَّفَ من فيه كذا»

إذا حفظه» (المنجد) .

ص ۱۷۶ س ۴ خداوند را تعالی چنان پرستید که گویی ویدرا می بینی: ترجمه عماد حدیث است که در پیش (ص ۱۷۵) گذشت : اعبدا الله كأنك تراه . . . (نیز رك : ص ۳۵۹ کتاب حاضر) . بعلاوه در این جمله عطف فعل مفرد (می بینی) به فعل جمع (پرستید) قابل ملاحظه است .

ص ۱۷۶ س ۱۴ انفساح: فراخ گردیدن سینه و گشاده گردیدن جای (منتهی الارب) .

ص ۱۷۶ س ۱۴ انفسراح: گشاده شدن يقال شرح الله صدره فانشرح (منتهی الارب) . در قرآن مجید آمده است : قال رب اشرح لي صدري (سورة طه ۲۰ ، آیه ۲۶) .

ص ۱۷۷ س ۱۶ تلوین: «تنقل بنده در احوالش یعنی از حالی به حالی گشتن و تغییر یافتن .

ابن العربی می گوید : نزد اکثر عرفا تلوین مقام ناقصی است ولی نزد کاملترین مقامات است زیرا حال بنده در تلوین حالی است که خدا می فرماید : کل يوم هو في شأن (ابن العربی) «تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۱» . نیز نوشته اند: «تلوین یعنی تلون عباد در احوال خود یعنی از حالی به حالی گشتن است چنان که حضرت موسی به يك نظر الهی متلون گردید که بواسطه تجلی الهی به طور سینا هوش از وی بشد» و خرموسی صعقا .

شاه نعمه الله گوید تلوین احتجاب است از احکام حال با مقام بلند به آثار حال .

صاحب لمع گوید: تلوین علامت حقیقت است زیرا تلوین عبارت از ظهور با قدرت قادر است . ابوالقاسم قشیری در مقام بیان معنی تلوین و تمکین گوید: تلوین صفت ارباب احوال است و تمکین صفت اهل حقایق است پس مادام که عباد در طریق است صاحب تلوین است زیرا که ارتقا می یابد از حالی به حالی دیگر و از وصفی به وصفی دیگر و در قصه یوسف است که زنانی که حب یوسف در قلب آنها بود بواسطه کثرت توجه و غلبه اشتغال آنها به یوسف احوال آنها چنان دگرگون گردید که صاحب تلوین شدند و دست خود را بریده توجهی بدان نکردند زیرا غلبه اشتغال آنها به یوسف موجب

غیبت آنها را احساس خود شده بود. و گوید صاحب تلوین در ازدیاد است و همواره ارتقا یابد از حالی به حالی اعلی از حال قبل بطور بی نهایت زیرا مقدرات الهی را نهایی نیست ولکن بشریت را ناچار حدی باشد. و پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم صاحب تمکین بود و از آن جهت در شب معراج با وجود مشاهده عوالم الهی و عجایب و اسرار خلقت منقلب نگردیدند و بدان حال که رفتند برگشتند در صورتی که حضرت موسی صاحب تلوین بود که با يك تجلی «خرصعقا» و در میان زنانی که حسن یوسف آنها را به اعجاب در آورده بود زن عربی مصر صاحب تمکین بود و آنها صاحب تلوین و از این جهت گفتند «حاش الله» که آن از جنس بشر نیست. و بالجمله بنده مدام که در ارتقا است صاحب تلوین است و واقعی که حاصل شد و در جنب جبروت الهی جای گرفت صاحب تمکین است. در کشف الاسرار است که تلوین صفت ارباب احوال است.

(فرهنگ اصطلاحات عرفیه ۱۱۶ - ۱۱۸)

ص ۱۷۸ س ۵ رب اشعث اغبر ذی طمرین لادوده به لواقسمه علی الله لاجره: بیوطی آورده

است: رب اشعث مدفوع بالابواب لواقسم علی الله لأبره. رب ذی طمرین لادویه له لواقسم علی الله لأبره. رب اشعث اغبر ذی طمرین تنبوعنه أعس اللباس لواقسم علی الله لأبره (جامع صغیر ۲ / ۱۸). قال النبی صلوات الله علیه رب اشعث اغبر ذی طمرین لواقسم علی الله لأبره وان البرآء منهم اللامع ۱۶ رب اشعث اغبر ذی طمرین لادویه به لواقسم علی الله لأبره (کشف المحجوب ۲۶۷)

ص ۱۷۸ س ۱۸ از همه عیدها بیرون آید: بیرون آمدن در این جا بمعنی عیدها بیرون آید است نظیر:

منگر تو بدان که دوفنون آید مرد در عهد نگه من که دوفنون آید
از عیده عهد اگر بیرون آید مرد از عهد نگه همان که بیرون آید

ص ۱۷۹ س ۱ اگر راحت رسد افسار کند: ایثار در معنی افسار دادن و تسبیح و تکریم و عود و عود دادن و سهم خود را از مال یا قوت بدو بخشیدن و در نسخه معنی مقدم داشتن بود که در برخی بشتن در هر دو معنی ایثار بخصوص در وقتها و پیش از احوال است.

ص ۱۷۹ س ۳ غنی: در این جا ظاهراً به همان معنی توانگری است بقابل بیرون آید

اصطلاحات تصوف نیز غنی معنی خاصی دارد : «مراد از غنی . . . ثروتمندی نیست بلکه غنای دل است و نفس است و غنای بحق است که عبد خود را از همه جهانیان بی نیاز بداند . و چون حق را یافته است همه چیز را یافته و التفاتی به ماسوی الله نمی کند»

(شرح منازل السائرین ۱۲۳ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۹۳).

«غنی در تصوف آرامش دل به وعده گاه الهی است . اهل الله گویند : غنی خوشنودی به وجود و شکیبایی بر مفقود باشد» .

(کشاف اصطلاحات الفنون ، نقل از لغت نامه).

ص ۱۷۹ س ۳ فقر : «الف - فقر اصلی است بزرگ و اصل مذهب این طایفه فقرست و حقیقت

فقر نیازمندی است زیرا بنده همواره نیازمندست چه آن که بندگی یعنی مملوک بودن و مملوک به مالک خود محتاج است و غنی در حقیقت حق است و فقیر خلق و صفت عبد است بحکم «انتم الفقرا والله هو الغنی» .

ب- بعضی گویند فقر عبارت از فناء فی الله است و اتحاد قطره با دریا و

این نهایت سیر و مرتبت کاملان است که فرمود: الفقر سواد الوجه فی الدارین ، که سالک کلاً فانی شود و هیچ چیز او را باقی نماند و بداند که آنچه به خود نسبت می داده است همه از آن حق است و او را هیچ نبوده است» .

(فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۰۳ - ۳۰۴).

بطور خلاصه فقر «نیازمندی صوفی به خدا» است و بی نیازی از خلق .

(رک : فرهنگ اشعار حافظ ۴۴۹ - ۴۶۴).

اگر ت سلطنت فقر بیخشد ای دل کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

(دیوان حافظ ۳۴۲)

ص ۱۷۹ س ۷ اندخفاض : مقابل ارتفاع ، بصورت مصدر یعنی به نشیب افتادن ، پست شدن و

بصورت اسم مصدر یعنی پستی ، پایین افتادگی (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۷۹ س ۷ در جمله قما قن غالبست : در جمله ترجمه «فی الجملة» عربی است و در دیگر

موارد هم آمده است نظیر : «در جمله طالب را بعد از بهانه و عشو و نسبت معشوق غره نشاید بودن» (ص ۱۸۰ کتاب حاضر) .

ص ۱۷۹ س ۹ عرفیها من عرفیها وجهلها من جهلها : در صحیح بخاری مذکور است (۱۴۴/۴) :

علمه من علمه وجهله من جهله : نیز یاد آور این حدیث است :

ما من داء الا وله دواء عرفه من عرفه وجهله من جهله الا السام (احیاء

علوم الدین ۲۸۴/۴) نیز رك : مصباح الهدایه ۲۷ .

ص ۱۷۹ س ۱۵ صُحُفِي : صحف جمع صحیفه است : نامهها ، کتابها . در فارسی گاه بصورت

مفرد آورده اند و به «ها» جمع بسته اند : تاریخ باعمری چاپ فرهنگ ۱۰۵/۱ -

۱۰۶» (نقل از فرهنگ فارسی) . «صحفی» در این جا ظاهراً یعنی کسی که اتکاء

او بر استنباط از ظاهر کتب است نه حقایق . در متن کتاب نیز چنین تفسیر شده :

«چون طالب همیشه تفصیل احوال طریقت از کتب طلب کند صحفی باشد و صحفی

هرگز عالم نشود . این کلمه یاد آور Livresque فرانسوی است که بددانشی

گفته می شود که «طوطی وار از کتاب آموخته باشند و روح آن را هضم نکرده

باشد و شیر جان و روان نگر دیده باشد و قشری و لسانی باشد و تنها در - اقله نقش

گرفته باشد نه در تار و پود وجود» اسید محمد علی جمال راده ، طریقه نویسندگی

و داستان سرایی (۱۶۰) .

ص ۱۸۱ س ۹ ان الله يحب من طلب المعالي الأمور : رك : ص ۲۹۱ کتب حاضر : کتاب

يجب معالي الامور

ص ۱۸۱ س ۱۰ اقيمته كل امری بما یحسنه : عین این روایت در کشف الاسرار (۵۲۰/۳)

مذکور است و نیز در احیاء علوم الدین (۱۰۶/۴) آمده است : قال سائر کلام و حقیقه

فی دم النسب : الناس أبناء ما یحسنون و قیمة كل امری ما یحسنه : در کتب

علوم الدین ۷/۱ : وقد ر كل امری ما کان یحسنه : نیز رك : ص ۲۶۲ کتاب حاضر

قیمة المرء ما قد کان یحسنه

ص ۱۸۲ س ۶ تعالوا فیؤمن ساعة : در مسند احمد (۲۶۵/۳) آمده است : تعالوا فیؤمن

رواحه اذا لقی الرجل من اصحابه یقول تعالوا فیؤمن ساعة و در صحیح

بخاری (۱۰/۱) از قول معاذ مذکور است : اجلس بنا فیؤمن ساعة و نیز در کتب

مصباح الهدایه ۳۸

ص ۱۸۲ س ۱۷ لن ینجی احدنا منک عملة . هجویری نوشته است : و در رساله کتب امام

لن ينجو احدكم بعمله قبل ولا انت يا رسول الله قالوا لا انا الا ان يتغمدني الله برحمته. نرهد يكي از شما به عمل خود. گفتند : تو هم نرهي يا رسول الله . گفت : من هم نرهم جز آن که خداوند تعالی بر من رحمت کند» (کشف المحجوب ۲۵۵ ، ۳۷۰).
ص ۱۸۳ س ۶ اولیائی فی قبایلی لایعرفهم غیري: در کشف المحجوب (ص ۷۰) آمده است:
«واندر اخبار سیدمختار آمده است علیه السلام واز جبرئیل عم از خدای عزوجل گفت : اولیائی تحت قبایلی (نادرست چاپ شده : قبائی) لایعرفهم غیري الا اولیائی» . مولوی گوید :

صدهزاران پادشاهان و مهان سرفرازانند زان سوی جهان
نامشان از رشك حق پنهان بماند هر گدایی نامشان را برنخواند
(مثنوی ۱۷/۱۲۵ نقل از احادیث مثنوی ۵۲)

ص ۱۸۸ س ۳ نفس مطمئنه ، نفس ناطقه : نفس ناطقه را به اعتبارات مختلف اماره و لوازم و مطمئنه گویند و باعتبار آن که متجلی به فضائل و خالی از رذائل بوده با مقتضیات شهوات اندر معارضه افتد مطمئنه گویند . نفس مطمئنه تارك هوای نفسانی و لذات فانیة دنیا است و راضیه و مرضیه است به آنچه خدا خواهد که فرمود : «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» (شفا ۱/۲۹۱ ؛ اسفار ۴/۵۵) : نقل از فرهنگ علوم عقلی ۵۹۹) . راجع به «نفس ناطقه» رك : ص ۲۶۰ کتاب حاضر : «روح ناطقه» .

ص ۱۸۸ س ۱۵ شبهه : شبهه šaba [= شوه = شبق ، معرب : سبج] از لحاظ زمین شناسی نوعی سنگ (فرانسوی Jais ، یونانی Gagates) و آن گونه‌ای لینییت (فرانسوی Lignite) است که در نتیجه تراکم ذرات کربن و تغییرات شیمیایی نسبتاً سخت شده رنگ سیاه براقی دارد و در جواهر سازی مصرف می‌شود . در برابر حرارت می‌سوزد و انیدرید کربنیک و بخار آب متصاعد می‌کند و همچنین گاز برخی ئیدروکربورهای مختلف را در موقع سوختن متصاعد می‌نماید (فرهنگ فارسی) .
ص ۱۸۹ س ۱۶ استنارت : ۱- روشن شدن ، ۲- مدد خواستن به شعاع ، روشنی جستن (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۸۹ س ۱۷ مرهوم : در لغت یعنی باران نرم رسیده (فرهنگ نفیسی) و در این جا چندان تناسبی

ندارد . شاید «موهوم» است در مقابل «محسوس» .

ص ۱۹۰ س ۱۳ آن فی جسد الانسان لمضغته اذا صلحت صلح بهما سائر الجسد... در مسند دارمی (۲۴۵/۲) آمده است: ان فی الجسد مضغه اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا وهی القلب . و در مسند احمد (۲۷۰/۴) مذکور است : ان فی الانسان مضغه اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا وهی القلب ؛ نیز رك : بخاری (۱۹/۱) ؛ شرح تعرف ۱۶۷/۲

ص ۱۹۰ س ۹ قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبهه کیف یشاء معنی یشاء : مناوی آورده است : قلوب الخلائق بین اصبعین من أصابع الله (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۲۲/۲) نیز رك : احیاء علوم الدین ۱۰۲/۱ : ۲۴/۴ ؛ شرح تعرف ۱۰۱/۲ ، ۱۳۹ ، در مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاگرد ، ج ۱۰ ص ۱۰۲ مذکور است : ان قلوب بنی آدم كلها بین اصبعین من اصابع الرحمن عزوجل کقلب واحد ، یصرف کیف یشاء ؛ (ایضاً ۱۴۴/۱۰ ؛ نیز رك : الخلائق فی غریب الحدیث ۹/۲) .

ص ۱۹۰ س ۱۴ منحص : در فرهنگها به نظر نرسید ظاهراً در این جا بمعنایی بطیر جلوه و شهود و جلوه گاه و منزه بکار رفته است و شاید بقیاس آن را ساخته و استعمال کرده باشند .

ص ۱۹۱ س ۱۶ بشر : به کسر اول و سکون دوم و سوم بمعنی نکور و بی و شاد روی است . ص ۱۹۱ س ۲۱ فترت : «عبارت از انکسار و ضعف و سستی است و خاموشی آتش سوزاننده است» در بدایت حال در سالک وجود داشته است . (اطلاعات شاهنامه ۵۵ و ۵۶ در بیان تصوف در اسلام ۶۵۱ ، نقل از فرهنگ اصطلاحات عرفیه بر ۱۲۹) .

ص ۱۹۲ س ۴ منقشع : ابر پراکنده شده و اندوه بر طرف شده و فرهنگ قبس در بیان ابر پراکنده و گشاده کردیدن ابر از هوا و دل از غم و تنگی از غم .

ص ۱۹۲ س ۱۸ وارد : عبارت از - پیری است که وارد بر قلوب می شود و به عذرت بیگانه و از جمله خواطر محموده است که بدون نمود عیب وارد شود بر قلوب و آنرا سحری است که بنده می فهمد بدون عیبت . وارد گاهی از حساب - حق است و گاهی از حساب علم و گاهی وارد «سرور» و گاهی وارد مهمه است و گاهی «قبس» است و گاهی

بسط (رسالة قشيره ۴۴ ، اللمع ۳۴ ، حاشیه بر شرح رساله قشيره ۱۰۱) در کشف است که آنچه از معانی وارد بر دلها شود بدون کسب بنده وارد نامند (کشف ۱۴۷/۱) . در مصباح است که واردات والقآت یا صحیح هستند و با فاسد که مورد اعتماد نمی باشند وارد صحیح هم یا الهی است که متعلق به علوم و معارف است و یا ملکی روحانی که باعث بر طاعات است که «الهام» نامند . وارد فاسد هم یا نفسانی است که عبارت از چیزی است که در آن حظ نفس ولذت باشد که «عاجس» نامند و یا شیطانی که داعی بر معصیت باشد که «وسواس» نامند . و بالجمله واردت یا ملکی هستند و یا رحمانی و شیطانی» (قیصری ۳۶ ، مصباح ۱۵ : نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۴۰۷) . «وارد حلول معانی است به دل (هجویری) . آنچه وارد شود بر قلب از خواطر پسندیده بدون تفکر و تدبیر گاهی بر مطلق واردات اطلاق می شود» (تعریفات ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۷) .

ص ۱۹۳ س ۱۰ وقت : اگر چه شرح «وقت» در کتاب آمده توضیحات زیرین برای روشن شدن موضوع نقل می شود : «وقت ، لحظه ای از زمان که بین ماضی و مستقبل است و بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود چنان که واردی از حق به دل او پیوندد و سر وی را دران مجتمع گرداند چنان که اندک کشف آن نه از ماضی یاد آید نه از مستقبل . علم بنده عاقبت و سابق را ادراک نتواند کرد پس باید در وقت با حق خوش باشد هر که به فردا مشغول شود یا اندیشه دی بر دل گذارد از وقت محجوب شود وقت در تحت کسب بنده نیاید و با تکلیف حاصل نشود انسان نه در جلب آن آزادست نه در دفع آن ، گفته اند : الوقت سيف قاطع زیرا بیخ مستقبل و ماضی ببرد و اندوه دی و فردا از دل محو کند» (هجویری) . «وقت عبارت است از «حال تو» در زمان حال که نه به گذشته تعلق داشته باشد و نه به آینده» (ابن العربی ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۷) . «حقیقت وقت نزد اهل تحقیق امر حادث متوعمی است که حصول آن متوقف بر حادث متحقق باشد . مراد از وقت آن حال وارده بر رسالت است مثل حب الله و توکل و تسلیم و رضا و غیره» (شرح کلمات با باطاهر ۲۰۰) ابو سعید خراز گوید : وقت خود را جز به عزیزترین چیز مشغول مکنید که «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل» و ازان جهت است که حضرت رسول در شب معراج جز به حق به چیز دیگری ننگریست که

«ما زاغبصر و ما طغی» . مولوی گوید :

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گهتن از شرط طریق

صوفی ابن الحال باشد در مثال گرچه هر دو فارغند از ماه و سال

ابوعلی دقانی گوید : وقت همان است که تو در آنی و آن اگر دنیا باشد

وقت تو دنیا است و اگر عقبی باشد وقت تو عقبی است اگر در حال سرور باشی

وقت تو سرور است اگر حزن حزن . و گاهی مراد از وقت زمان است . قومی

گویند وقت مابین دو زمان است گذشته و آینده و این که گویند صوفی ابن الوقت

خود است یعنی مشغول به امری باشد که در آن حال اولی بدان است که گویند

«فلان بحکم وقته» . الصوفی ابن وقته ، عن ادرك وقته فوقته وقت و من ضیع وقته

فوقته مقت» (رساله قشیریہ ۳۱) . فقیر را گذشته و آینده مهم نیست و مهم برای

او وقتی است که در آن است . کسی که از گذشته افسوس خورد وقت خود را تلف

کرده است . در کلمات اهل حق است که وقت شمشیر برنده است و کسی که تسلیم

آن شود نجات یابد و کسی که در صدد معارضه بر آید هلاک شود . بعضی گویند

مراد از وقت حال طاری بر عید سالک است مانند قبض و بسط ؛ و گفته شده است

که وقت عبارت از حال تو در زمان حال است که نه به گذشته تعلق داشته باشد

نه به آینده و بعضی گویند وقت حالی است که در سر بنده پدید آید و او را به آن

حال آرام بود وقتی باشد که عارف را سکون واجب بود و وقتی بود که حزن

واجب بود و وقتی شکایت و از این جهت است که گویند عارف این وقت را

(کشاف اصطلاحات الفنون ۲/۱۴۴۹) . در شرح کلمات باباطاهر است که فوائد

اوقات متعلق به سه امر است : حفظ وقت ، و شرط وقت ، و کتمان وقت .

وقت از مداخلت شیطان و نفس ، و شرط وقت که حفظ ادب باشد و کتمان وقت که

پنهان داشتن حال است از اغیار . و گویند حاضر وقت که شکر بر سر آید و

و مستقبل در گذر و دم را غنیمت دان و در حال نهد که به دست آید و در وقت

مصطلحات عرفاء ۴۱۹-۴۲۱) . نیز رک : زاد المعاد ج ۱ ص ۱۰۳

ص ۱۹۴ اس ۱۰ الصوفی ابن وقتیه : در ترجمه رساله قشیریہ ۳۹ آمده است : و صوفیان

گویند : صوفی پسر وقت است ، و نظیر آنچه در لای که بد

قال الطعمنی فابی جامع و اعتدل فواله وقت سبقت فالتبع

صوفی ابن الوقت باشدای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق
 آقای فروزانفر در این مورد نوشته‌اند : «ابن الوقت در اصطلاح
 صوفیان زمان حال (میانۀ ماضی و مستقبل) و نیز واردی است از خداوند که به سالک پیوندد
 و او را از گذشته و آینده غافل گرداند و صوفی را از این جهت ابن الوقت گویند
 که فرصت را از دست نمی‌دهد و در حال حاضر وظائف قلبی خود را به انجام
 می‌رساند و پروای گذشته و آینده ندارد و این تعبیر در دو موضع از احیاء العلوم
 (جلد چهارم صفحه ۱۱۲ و ۲۸۹) به همین معنی استعمال شده و با مصراع دوم
 مناسبت آن واضح است و وقت از مراتب مبتدیان است و به همین جهت مولوی در
 جلد سوم میانۀ صوفی ابن الوقت و صافی که او را ابوالوقت نامند فرق نهاده است
 (دفتر سوم صفحه ۲۲۹) و اگر وقت را بمعنی حال و وارد قلبی فرض کنیم باز
 هم اطلاق ابن الوقت بر صوفی مناسب است زیرا صوفی همیشه مراعات دل می‌کند
 و کاری را از روی ریا و تکلف و برخلاف نیت قلبی خود انجام نمی‌دهد و این که
 بعضی ابن الوقت را بمعنی سست عنصر و منافق می‌گیرند از مراد مولوی و اصطلاح
 صوفیه بسیار دور است برای اطلاع از معانی وقت رجوع کنید به کتاب اللمع
 چاپ لیدن صفحه ۳۴۲ و کشف المحجوب چاپ لندن گراد صفحه ۴۸۰ و عوارف
 المعارف حاشیۀ جلد چهارم احیاء العلوم صفحه ۳۲۹ (خلاصۀ مثنوی ۷۹ - ۸۰)؛
 نیز نیرك : کلیات شمس ۵۲۱/۷ : مصباح الهدایه ۱۳۸ .

ص ۱۹۴ س ۱۱۲ الوقت سیف قاطع : هجویری نوشته است : «مشایخ گفته‌اند : الوقت سیف
 قاطع ازان که صفت شمشیر بریدن است و صفت وقت بریدن که وقت بیخ مستقبل
 و ماضی ببرد و اندوه دی و فردا از دل محو کند پس صحبت با شمشیر با خطر
 بود» (کشف المحجوب ۴۸۲)؛ نیز نیرك : مصباح الهدایه ۱۳۹ و یادداشت پیشین .
 ص ۱۹۴ س ۱۹ وقت را غیر می‌است : «غیر» در این جا ظاهراً بمعنی «دیگر گونی» است (فرهنگ
 نفیسی ، نیز نیرك : المنجد) .

ص ۱۹۵ س ۳ لی مع الله وقت لا یسع له ملک مقرب ولا نبی مرسل : مولوی گوید :
 لا یسع فینا نبی مرسل و الملك والروح ایضاً فاعقلوا
 (مثنوی ۱۲/۱۰۲)

«اشاره است به حدیث معروف: لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل که صوفیه بدان استناد می کنند و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۶۶) در باره آن گوید: ینذکره الصوفیه کثیراً ولم ار من نبه علیه ومعناه صحیح و فیہ ایماء الی مقام الاستغراق باللقاء المعبر عنه بالمحو و الفناء» (فروزانفر، احادیث مثنوی ۳۹). هجویری نوشته است: «قال عمّ لی مع الله وقت لا یسع معی» (نسخه بدل: لا یسعی) فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل: مرا با خداوند تعالی وقتی است که اندر ننگند اندران هیچ ملک مقرب و نه پیغامبر مرسل» (کشف المحجوب ۳۶۵) و جای دیگر نویسد: لقوله عمّ لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل مرا باخدای عزوجل وقتی است که اندران وقت هر ده هزار عالم را بردل من گذر نباشد و در چشم من خاطر نیارد و ازان بود که چون شب معراج زینت ملک زمین و آسمان را بروی عرضه کردند به هیچ چیز از ننگ بست لقوله تعالی ما زاغ البصر وما طغی از آنچه او عزیز بود و عزیز را حیر به عزیز مشغول نکنند» (کشف المحجوب ۴۸۰ - ۴۸۱).

ص ۱۹۸ س ۳ اعوذ بعفوک من عقابک: در مسند احمد (۱/۹۶: ۶/۱۵۸) آمده است: اللهم ابي أعوذ برضاك من سخطك و أعوذ بمعافاتك من عقوبتك و أعوذ بملك لا يحسب ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك: نیز رك: مؤلفاً ۱/۲۱۴. در مسند احمد (استعادة ۶۲، سهو ۸۹) هم مذکور است: أعوذ بعفوك من عقابك و بملك لا يحسب ثناء عليك من المعجم المفهرس ۲۸۷/۴.

ص ۱۹۸ س ۳ اعوذ برضاك من سخطك: رك: یادداشت پیشین: نیز احیاء علوم الدین ۴/۴۰۰. ۲۵۲: شرح تعرف ۵۶/۲.

ص ۱۹۸ س ۴ اعوذ بملك منك: رك: ص ۳۸۱ کتاب حاضر: اعوذ بملك منك: ترجمه رساله قشیریه ۱۴ نیز آمده است.

ص ۱۹۸ س ۸ علم البقین، عین المصن و حق المصن: علم البقین: تبارک و تعالی که نور حقیقت در حالت کشف استوار بشود به شهادت وجد و توفیق که به دلالت عقل و نقل و مادام که از ورای حجاب نماید آن را نور ایمان خواهند و چون از حجاب مَشُوف گردد آن را نور یقین خواهند. ابو القاسم قشیری گوید: نفس عبارت

از علمی است که صاحب آن را دران شکی نباشد و علم یقین عبارت از یقین است و عین الیقین نفس یقین است . و علم الیقین علمی است که بشرط برهان بود و عین الیقین بحکم بیان و حق الیقین به نعت العیان ولذا علم الیقین برای ارباب عقول است و عین الیقین برای اصحاب علوم است و حق الیقین برای اصحاب معارف . کاشانی گوید : علم الیقین مثل آن که کس به استدلال از مشاهده شعاع و ادراک حرارت در وجود آفتاب یقین کند و عین الیقین که به مشاهده جرم آفتاب در وجود او یقین کند و حق الیقین که به تلاشی و اضمحلال نور بصردر نور آفتاب به وجود آن یقین کند . و بالجمله به عقیده صوفیان دانستن معنوی برسه گونه است : علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین . درحالت اولی آدمی به استدلال عقلی معلوم را دریابد و در حالت دوم یقین و معلوم را مشاهده کند و در حالت سوم به حقیقت برسد . بعضی گویند مراد آنها از علم الیقین علم معاملات دنیاست و عین الیقین حال نزع و وقت بیرون رفتن از دنیاست و حق الیقین علم به کشف رؤیت اندر بهشت است» (کشف المحجوب ۴۹۷ ، مقدمه گلشن راز ۱۰۶ ، مصباح الهدایه ۵۲ ، رساله قشیریه ۴۴ ؛ نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۸۵ - ۲۸۶) . «حق الیقین : عبارت از شهود حق است در مقام عین جمع و انه لهو الحق الیقین . شاعر گوید :

دیده باطن اگر بینا شود
سروحدت را ببینی بی عیان
آن که در بحر حقیقت راه یافت
گوهر حق یقین ناگاہ یافت ،
(فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۵۰)

عبادی خود در رساله مناقب الصوفیه می نویسد : «یقین سه قسم است : علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین . علم الیقین در دنیا و عین الیقین بعد از مرگ و حق الیقین در وقت نزع» . نیز رك : ترجمه رساله قشیریه ۱۳۰

ص ۱۹۹ اس ۷ الحرّ یكفیه الاشاره : در مجمع الامثال میدانی (ص ۲۰۳) مذکورست و در مصباح الهدایه ۹۴ .

ص ۱۹۹ اس ۱۱ المؤمنون عند شروطهم : در سنن ابی داود (چاپ ۱۳۵۴ ه . ج ۳ / ۳۰۴) و

صحيح بخارى ۳۵/۲ آمده است : المسلمون على شروطهم (عند شروطهم) . در الاعجاز و الايجاز ۲۲ و التمثيل و المحاضرة ۲۷ و معتقد الامامية ص ۴۳۶ و نفثة المصدر ۱۰۹ : المؤمنون عند شروطهم (دکتر اميرحسن يزدي گردی ، نفثة المصدر ۳۲۹) .

ص ۲۰۰ س ۷ قفلقل : جنبیدن ، تحرك (منتهی الارب ، المنجد ، فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۰۰ س ۷ قزعزع : جنبیدن (منتهی الارب ، فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۰۰ س ۸ صعقات : صعقه در لغت مصدر است بمعنی بیهوش گردیدن و بیهوشی . در تصوف «صعق . . . در اصطلاح فناء عند التجلی ربانی است و بالجمله فنا در حق است در مقام تجلی ذاتی» (کشاف اصطلاحات الفنون ۱/۸۵۰ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۴۸) . ابن العربی نیز نظر همین شرح را در توضیح آن آورده است (تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۹) .

ص ۲۰۱ س ۳ لوامع : لواع در اصطلاح صوفیان عبارت از انوار ساطعه است که لامع می شود بر اهل بدایات از ارباب نفوس ظاهره و منعکس می شود از خیال به حسن مشترك و بواسطه حواس ظاهره مشاهده می شود و آن مأخوذ از لوامع البرق است و بالجمله اظهار نور است بردل با بقای فواید آن و انوار ساطعه است که برای اهل بدایات امعان پیدا می کند .

(نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۳۹ - ۳۴۰) .

ص ۲۰۱ س ۳ لوائج : اثبات مراد با زودی نفی آن (هجویری) . اسرار ظاهرهای است

که در ترقی از حالی به حالی ظاهر می شود (ابن العربی) . لوائج و لواع معنی لواع این سه کلمه در معنی نزدیک به یکدیگرند و فرق برتری بین آنها نیست و عبارتند از صفات مبتدیان اهل سلوک که روبرو ترقی می روند تا به اتمام لوائج است بعد اوامع و بعد ذوالع . لواع مانند برقی است که پس از سیلاب پستی می شود . لواع روشن تر از لوائج است و به آن سرعت ذوالع می یابد بلکه اندکی باقی می ماند اما ذوالع هم از جهت روشنایی قوی تر و هم از جهت دوام باقی تر است (رساله قشیریہ ، نقل از تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۳ - ۶۵۴) .

ص ۲۰۱ س ۴ ذوالع : لواع انوار معارف بردل (هجویری) ، نقل از تاریخ تصوف در اسلام

(۶۵۰) . «طوالع اول چیزی است که پیدا می‌شود از تجلیات اسماء الهیه بر باطن بنده و آراسته می‌گرداند اخلاق او را به نور باطن ، و انوار توحیدست که تابش کند بر دل‌های اهل معرفت و موجب اطمینان دل‌های آنان شود» (اللمع ۳۴۵ ، کشاف اصطلاحات الفنون ۹۱۴ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۶۳) .

ص ۲۰۱ س ۴ جواذب : در لغت جمع جاذب است و در اصطلاح «جذبه عبارت است از تقرب بنده بمقتضای عنایت خداوند که در طی منازل بسوی حق بدون رنج و سعی خودش همه چیز از طرف خداوند برای او تهیه شده است» (کاشانی ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۲) . «و بالجمله جذبه عبارت است از نزدیک گردانیدن حق مر بنده را بمحض عنایت از لیت و مهیا ساختن آنچه در طی منازل بنده بدان محتاج است بدون آن که کوشش از جانب بنده باشد و طریقه جذبه راه انبیا و اولیاست بر عکس طریق برهان» (شرح گلشن راز ۲۵۴ ، اللمع ۳۶۸ : نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۳۲) .

ص ۲۰۱ س ۴ و جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین : مولوی گوید :

این چنین سیری است مستثنی ز جنس ۴ کان فزود از اجتهاد جن وانس
این چنین جذبی است نه هر جذب عام که نهادش فضل احمد والسلام
(مثنوی ۴/۳۶۵)

«اشاره است بدین جمله : جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین که خواجه ایوب آن را مطابق متن حدیث نبوی شمرده و غزالی در احیاء العلوم (ج ۴ ص ۵۶) بدون انتساب به قائلی آورده و جامی در نفحات الانس آن را به ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی (متوفی ۳۷۲) نسبت داده است و در اسرار التوحید (چاپ طهران ۲۴۷) با تعبیر : كما قال الشيخ - که مؤید گفته جامی است - نقل شده است . (فروزانفر ، احادیث مثنوی ۱۱۹) . نیز رك : کلیات شمس ب ۲۲۰۶۰ و حدیقه الحقیقه ، تألیف ابوالفتح محمد بن مطهر (ص ۸۴) ؛ کشف الاسرار ج ۱ ص ۳۵

ص ۲۰۳ س ۲ من شرب من حوضی لا یظلم بعدھا ابداً : در مسند احمد (۱۶۲/۲ - ۱۶۳) مذکورست که رسول (ص) می‌گوید خداوند فرموده است : قال الا ان ، و عد کم حوضی ...

أباریق شرابه أشد بیاضاً من الفضة من شرب منه مشرباً لم یظماً بعده ابداً .

ص ۲۰۴ س ۱۱ امتقلقل : متحرك ، رك : ص ۳۸۳ كتاب حاضر : تقلقل .

ص ۲۰۴ س ۱۲ اما اصحاب السكون در مثال آینه اند همان دور که آینه پذیرد پذیرد

وزیادت و نیکوتر اما زود نشکنند و پای دار بمانند : در این جا نیز عطف فعل مفرد (پذیرد ، نشکنند ، بمانند) است بر فعل جمع (آینه اند) که پیش از این نیز آمده بود و در کتابهای دیگر هم سابقه دارد .

ص ۲۰۴ س ۱۶ مطارح : مطارح جمع مطرح است بمعنی جای انداختن و نهادن چیزی .

ص ۲۰۴ س ۱۹ حسین بن منصور : منظور حسین بن منصور حلاج است ، رك : ۲۶۷ کتاب حاضر .

ص ۲۰۵ س ۱۱ جنید : منظور ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی است از بزرگان عرفا که به سال ۲۹۷ یا ۲۹۸ هجری در نود و یک سالگی در بغداد در گذشت و در مقبره شونیزیه دفن شد (لغت نامه)

ص ۲۰۵ س ۱۴ الكلام لموسی والرؤیة لمحمد علیهما السلام : نظر : محمد دیدن و موسی

شنیدن - شنیدن کی بود مانند دیدن . در صحیح ترمذی (۲/۲۲۳) آمده است ان الله قسم رؤیته و کلامه بین محمد و موسی فقام موسی مراتین و رآه محمد مراتین .

ص ۲۰۶ س ۳ أفلا أکون عبداً شکورا : عین این روایت در صحیح بخاری (۳/۱۸۹) آمده است .
سوره فتح آمده است .

ص ۲۰۸ س ۱ یا اهل البیت یا اهل الخلود . . . : آفری فر و راقی را جمع بدین بود که آفری نوشته اند :

خون کرامت رفت خود آن برگ نیست . صورت برگ است اطلاق کرده اند .

۱۰۰۰

استفاد از این روایت است : یا اهل الجنة و یا اهل النار .

تخلقوا للقاء وانما تتقلون بن دار الی دار كما قلت من الاستقامه الی الخیر (الآی المصنوعه ج ۲ ص ۳۵۹) و عبدالمطیب عباس که میگوید که اشاره به این خیر است : الا ان اولیاء الله لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار (الطائفة معنوی ۱۶۹ ، نقل از حدیث معنوی ۱۰۳ - ۱۰۴) .

ص ۲۰۸ س ۹ کهلویت : بمعنی کهولت ، دو مو (سیاه و سفید) شدن و پیری است . در صفحه ۲۴۹ کتاب حاضر نیز بکار رفته است : «وهمچنین در منازل صبی و طفولیت و کهولیت می رود» .

ص ۲۰۸ س ۱۵ نظرت : منظور نظرة معمول در عربی است بمعنی يك نظر ولمحه .
 ص ۲۰۹ س ۴ عشقه : «گیاهی است (فرانسوی Lierre لاتینی Hedera helix) بالارونده از تیره عشقه‌ها که از گیاهان نزدیک به تیره چتریان می باشد و جزو دوپه‌ایهای جدا گلبرگ است . این گیاه از دیوار یا گیاهان اطراف خود بالا می رود و معمولاً دور تکیه گاه خود می پیچد . برگهایش متناوب و گلهایی به رنگ زرد مایل به سبز دارد . میوه اش پس از رسیدن به رنگ سیاه در آید و بزرگی آن به اندازه يك نخود است و درون آن نیز به تعداد متغیر دانه وجود دارد
 در برخی کتب کلمه لبلاّب را مرادف با عشقه ذکر کرده اند ولی اشتباه است و لبلاّب فقط مرادف با انواع نیلوفر باغی و نیلوفر صحرا بی است که جزو تیره پیچکها و جزو دولپه‌ایهای پیوسته گلبرگ است . . . عشقه‌ها (فرانسوی Araliacées) تیره ای از گیاهان دولپه‌ای جدا گلبرگ (فرانسوی Dicotylédones dialypétales) که دارای گل آذینی با چترهای ساده و برگهای پهن و پنجه‌ای و ساقه قلابدار است که معمولاً به درختان دیگر می پیچند و از آنها بالا می روند و چون در محل اتکا به درخت پایه ریشه فرعی خارج می کنند و مواد غذایی درخت پایه را می مکند از این جهت مضرند چون درختان پایه را خشک می کنند و نیز اگر به دیوار بچسبند چون ریشه های فرعی آنها در دیوار فرو می روند دیوار را خراب می کنند . گونه مهم گیاهان این تیره عشقه است .» (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۰۹ س ۶ مأوی گناه : جایی که دران زیست کنند ، پناهگاه (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۰۹ س ۱۱ من عشق و کتم و عف و مات مات شهیدا : سیوطی و مناوی نیز آورده اند :
 من عشق فکتم و عف فمات ففوشهید (جامع صغیر ۲/۱۶۰) ؛ کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/۱۷۳) .

ص ۲۰۹س ۱۲ جواهر معادن در طلب خویش نهایتی دارند زمرد ولاژورد که آدجا
زرست جنبماتی پیوندند. . . : یاد آور ابیات موای است :

وز نما مردم به حیوان برزدم	از جمادی مردم و نامی شدم
پس چه ترسم کی زمردن کم شدم	مردم از حیوانی و آدم شدم
تا بر آرم از هلاک پر و سر	حمله دیگر بمیرم از بشر
کل شیء هالك الا وجهه	وز ملک هم بایدم جستن زجو
آنچه اندر و عم باید آن شوم	بار دیگر از ملک قربان شوم
گویدم که انا الیه راجعون	پس عدم کردم چون ارغنون

(مثنوی ، چاپ نیلسون ، دفتر سوم ۲۲۲)

ص ۲۰۹س ۱۴ شاه مرغ: در کشف المحجوب (ص ۲۲۷) آمده است : «حارث شاه مرغی دانت
که بانگ کردی اندران ساعت بانگی بکرده» (نقل از لغت نامه . . . در فرهنگ
چیزی راجع به آن به نظر نرسید .

ص ۲۰۹س ۱۶ عقول اول : «عقل اول : آنچه که نخستین بار از دات حق در سده پنجم
اصطلاح فلسفه مشاء) : نور اول ، نور اقرب (به اصطلاح فلسفه اسراف) : نور رنگ
فارسی) .

ص ۲۰۹س ۱۷ جواهر روحانی : «مراد عقول و نفوس است» ، رسائل اخوان الصفا ۳ ، ص ۳۶
نقل از فرهنگ علوم عقلی (۲۰۰) . «جوهر بسیط روحانی» ، مراد عقول و نفوس است
که بصورت جمع عم گفته می شود و دران صورت عقول و نفوس جمع شده و فرزانگی
علوم عقلی (۲۰۳) .

ص ۲۱۱س ۱۱۴ العشق اوله وسواس و آخره افلاس: یاد آور این سخنان است

عشق اول سرکش و جویی بود تا برود سر بر آید و سر بر آید

(مثنوی ، دفتر دوم)

الایا ایها الساقی ادرکنا و ناواها که عشق است همه اول اول افلاس است

(مثنوی ، دفتر دوم)

ص ۲۱۲س ۱۳ وقتی بر دمی جنم را پرسید که چون فر آن می سیموم شمشیر اب و حجر دات

پدید نمی آید و چون بیستی می شنوم . . . : یاد آور روایت زیر است در کتاب اللمع (۲۹۱ - ۲۹۲) : یکی از یاران از قول ابوالحسین دراج برای من چنین حکایت کرد که بقصد دیدار یوسف بن حسین و سلام بر او از بغداد به راه افتادم . چون به ری وارد شدم نشانی خانه وی را پرسیدم . هر کس که درباره یوسف بن حسین از او جويا می شدم می گفت : با این زندیق چه کاری ؟ بدین سبب افسرده و دلتنگ شدم چندان که قصد کردم بازگردم . آن شب را در مسجدی به روز آوردم . صبحگاه با خود گفتم این همه راه را آمده ام لا اقلوی را ببینم . از این رو باز سراغ او را گرفتم تا به مسجد وی رسیدم و بر او وارد شدم . وی را دیدم که در محراب نشسته و رو برویش مردی بود و در کنارش صحیفی که می خواند . پیری یافتمش نیکو دیدار ، با روی و ریشی زیبا . بدو نزدیک شدم و سلامش کردم ، جواب داد . در برابرش نشستم روی به من کرد و گفت : اهل کجایی ؟ گفتم از بغداد . گفت بچه مقصود آمده ای ؟ گفتم : به سلام شیخ آمده ام . گفت : اگر در یکی از این شهرها کسی به تو می گفت پیش ما بمان تا خانه و کنیزی و یا چیزی دیگر از این قبیل ، برایت بخرم این پیشنهاد ترا از آمدن منصرف می کرد ؟ گفتم : خداوند برای من چنین امتحانی پیش نیاورد و اگر مرا به چنین چیزی می آزمود نمی دانم چه حالی داشتم . سپس گفت : هیل داری که چیزی بخوانی ؟ گفتم : بلی . گفت : بیار آنچه می دانی . من بدین ابیات آغاز سخن کردم :

رأيتك تبني دائباً في قطيعتي ولو كنت ذا حزم لهدمت ماتبني
كأنى بكم والليت افضل قولكم ألا ليتنا كنا اذا الليت لاتغني
گفت : قرآن را برهم نهاد و چندان گریست که ریش و جابه اش ترشد و من از این گریستن بر او رحمت آوردم . سپس گفت : پسرم ! مردم ری را ملامت می کنی که می گویند یوسف زندیق است ؛ من از نماز صبح قرآن می خوانم و قطره اشکی از چشمم جاری نشده است و از این دو بیت قیامتی در وجودم برپا شد .

ص ۲۱۲ س ۱۷ اما ابیات از گفته های آدمیان است بطبع نزدیک باشد . . . : یاد آور نظر غزالی است در مورد سماع که پس از نقل روایت ابوالحسین دراج و ملاقات او با یوسف بن حسین (رك : یادداشت پیشین) می نویسد : « فاذا القلوب

وان كانت محترقة في حب الله تعالى فان البيت الغريب يهيج منها ما لا تهيج تلاوة القرآن ، وذلك لوزن الشعر ومشاكلته للطباع ، و لكونه مشاكلا للطبع اقتدر البشر على نظم الشعر ، و اما القرآن فنظامه خارج عن اساليب الكلام و منهاجه وهو لذلك معجز لا يدخل في قوة البشر لعدم مشاكلته لطبعه» (ا- ياء علوم الدين ۳۰۱/۲) .

ص ۲۱۲ س ۱۹ هر دلی بحقیق ادق اصلی که در عالم غیبی یابد ساهد کتوان سدن : استعمال «توان» بجای «تواند» اگر در حین کتابت روی نداده باشد قابل ملاحظه است .
ص ۲۱۳ س ۱۸ طاغوت : این کلمه بمعنی بت ، جادوگر ، باطل و سرکش از اهل کتاب است (فرهنگ فارسی) و هر باطل و هر چه بدی را سزد و شاید و هر چه جز خدای که اورا پرستند (فرهنگ نفیسی) و هر پیشوایی در گمراهی و ضلال ، گمراه کننده . از کلام مشایخ است : کل ما شغلك عن الحق فهو طاغوتك (آندراج) و از حد در گذشتن (تاج المصادر بیهقی ؛ نقل از لغت نامه) .

ص ۲۱۴ س ۹ در حدیث صحیح مستقول است . . . که بعد ازین جیل پیش سید آمد و سید با او گفت : کیف أصبحت . . . در کشف المحجوب مجویبری راجع به حدیث این روایت آمده است : «حارثه به نزدیک پیغامبر عم آمد رسول وی را گفت عم کیست أصبحت یا حارثه قال أصبحت مؤمناً حقاً فقال عم انظر ما تقول و حارثه قال اهل حق حقیقة فما حقیقة ايمانك فقال عراك نفسی عن الدنيا فاستوی عندی - جبرها و دهرها و فضتها و عدها فاسهرت لیل و اطمان نهاری حتی حیرت لیل و اسهرت نهاری باردا و کانی انظر الی اهل الجنة یتر اوردون قیما و کانی انظر الی اهل النار یتر فیها و فی روایة یتر اوردون فیها الحدیث یهداد یکام - کوی به نزدیک پیغامبر باهداد کردم و من مؤمنی ام - حق . پیغامبر گفت عم بیست یکام کیست می گویی که هر حقی را - قیقتی و بر همانی بود بر جانب حق که در آن آن که تن را از دنیا بکسستم و نشان این آن است که در دنیا و دنیا و کسب و کسب و کسب و کسب به نزدیک من یکسان شد و من از دنیا کسبم سدم به بعضی بدستم سدم و کسبم را می بینم و دوزخ و عرش را گفت عرفت قال م قاله انظر الی اهل الجنة یتر و الی اهل النار یتر ملاذمت کن بر این که در این نیست» (کشف المحجوب ص ۳۹ - ۳۹) و در شرح تعرف (۲۱ - ۲۱) . در ایام الاویام (۱ - ۲۴۲) این روایت در حدیث آمده است

مذکورست .

ص ۲۱۵ س ۸ خلقیت و ایجاد : در شرح تعرف (۱۳۶ / ۲ ، ۱۳۷) آمده است : «اگر خلقیت علم واجب کردی هر چه مخلوق بودی عالم بودی . . . همچنان که خلقیت علت علم نیست حیات نیز هم علت نیست» (نیت مصدری ۱۴) .

ص ۲۱۵ س ۱۵ تعس عبد الدرهم . . . : در کشف المحجوب هجویری آمده است : «مسکین صاحب معلوم بود و فقیر تارك معلوم فقر عز باشد و مسکنت ذل و صاحب معلوم اندر طریقت دلیل باشد که پیغمبر عم گفت : تعس عبد الدرهم و تعس عبد الدینار و تعس عبد الخمیصة و القطیفة و تارك المعلوم عزیز باشد که اعتماد صاحب المعلوم بر معلوم بود و اعتماد بی معلوم بر خداوند تعالی» (کشف المحجوب ۶۸) ؛ نیز رك : صحیح بخاری ۱۵۱ / ۲ ؛ الفائق فی غریب الحدیث ۱۳۲ / ۱ .

ص ۲۱۸ س ۴ اتحاد : «شهود وجود حق واحد مطلق است که همه چیز به آن موجود است بحق پس همه چیز بدان متحد می شود ازان نظر که همه چیز به آن موجود و به خود معدوم است نه ازان نظر که آن را وجود خاصی است که با حق متحد شده باشد زیرا این فرض محال است» (کاشانی ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۳۵) برای تفصیل بیشتر رك : «اتحاد» فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۰ - ۱۳ .

ص ۲۱۸ س ۵ شهود : «رؤیت حق به حق» (تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۹) . «شهود بمعنی مشاهده و دیدن و گواه و در اصطلاح رؤیت حق به حق شهود بود ، خاصه حضرت وجود بود و شهود مفصل در مجمل رؤیت کثرت در ذات احدیت است . عالم شهود یعنی عالم شهادت و آنچه قابل رؤیت است صوفیه گویند ذات معدوم از صحرای عدم محض و نفی صرف قدم به منزل شهود و موطن وجود نمی نهد و چنان که معدوم محض رنگ وجود نمی پذیرد آیینة موجود حقیقی هم رنگ عدم نمی گیرد و در این جا مراد از شهود وجود است» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۴۰) .

ص ۲۱۸ س ۵ کشف : «اخلاص از معانی غیبیة ماوراء حجاب» (تعریفات ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۳) . «کشف عبارت از ظهور مستورست در قلب . و برای کشف مراتبی است بر حسب ارتفاع تمام حجب یا بعضی از آنها دون بعضی . قیصری گوید : کشف در لغت بمعنی رفع حجاب است و در اصطلاح عرفا بمعنی اخلاص بر ماوراء

حجاب است از معانی غیبی و امور خفیه» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۲۷) و به تعبیری دیگر «پیوند دل با حقایق پوشیده و بیان آنها» است. برای اطلاع بیشتر رك : مقدمة آقای همایی بر مصباح الهدایه ۹۲ - ۹۶ و فرهنگ اشعار حافظ ۵۱۶ - ۵۲۱ . حافظ گوید :

تا بگویم که چه کشفم شد از این سیر وسلوک به در سوخته با بربط و پیمانہ روم

(دیوان حافظ ۲۴۸)

ص ۲۱۹ س ۷ مضادات : مضاد مأخوذ از تازی ، حریف و خصم و دشمن و معارض و مخالف (فرهنگ نفیسی) از مضاد بمعنی ضدیت و مخالفت (ایضاً) .

ص ۲۲۰ س ۲۱ فان الصوم له وجاء : در مسند احمد (۴۲۴/۱) از قول رسول (ص) آمده است : يا معشر الشباب من استطاع منكم البائة فليتزوج فانه اغض للمبصر وأحصن للفرج ومن لم يستطع فعليه بالصوم فان الصوم له وجاء (نیز رك : مسند احمد ۵۸/۱ ؛ مسند دارمی ۱۳۲/۲ ؛ عوارف المعارف : ملحق احياء علوم الدين ۱۰۵/۵) .

ص ۲۲۱ س ۳ ان الله يحب الرجل الغيور : سیوطی آورده است : ان الله تعالى يحب الغيور و ان عمر غيور (جامع صغیر ۱۵۹/۱) .

جمله عالم زان غيور آمد که حق برد در غایت پر این است که حق

مثنوی ۴۶/۲

ان الله غيور لا يحب ان يكون في قلب العبد احد الا ان يبيع ذنبا له في النار والسكون ، نقل از احادیث مثنوی ۱۸) .

ص ۲۲۱ س ۱۸ اذا أصبحت آمنا . . . : در جامع صغیر (۱۶۱) نیز آمده است .

آه نافی سربك معافی فی بدك عندك قوت به ماك قوت انوار المعانی ۱۰۵/۲

ص ۲۲۱ س ۲۲ اذا غضبت فمحم وتوقفا : در مسند احمد (۲۲۶/۴) مذکور است . قال رسول

صلی الله علیه وسلم : ان الغضب من الشيطان ، وان الشيطان خلق من النار ، ولما

تلفأ النار بالماء ، فدا غضب آدم لم فایته صاعاً . نیز رك : شرح المثنوی ۱۰۵/۲

۱۳۵۴ هـ ، ۲۴۹/۴ .

ص ۲۲۲ س ۱ وان الحسد لياكل الحسنات كما تأكل النار الحطب : در سنن ابی داود ، چاپ ۱۳۵۴ ه . . ، ۲۷۶/۴ آمده است : اياكم و الحسد ؛ فان الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب او قال العشب .

ص ۲۲۲ س ۱۱ اغیرت : . . . غیرت که برای حق باشد به این که راضی نشود که دل او به غیر مایل گردد و به آنچه حق راضی است ممدوح و مطلوب است اما غیرتی که از قبل حق باشد ارجاع عیب است به سوی آنچه راضی است از جهت حفظ و سیانت بنده (حاشیه بر شرح رساله قشیریه ص ۲۰۲ ، شرح منازل ۱۵۴) غیرت از جمله لوازم محبت است و هیچ محب نبود مگر غیور و مراد از غیرت حمیت محب است بر طلب قطع تعلق محبوب از غیر یا تعلق غیر از محبوب و آن را سه گونه است : غیرت محب ، غیرت محبوب و غیرت محبت و بر اولیاء اله فرض است . جنید گوید غیرت جابز نباشد مگر در سه وقت : یکی موقع ذکر و غفلت و دیگر محبت و سه دیگر تهظیم (مصباح الهدایة ۴۴ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۲۹۵) .

ص ۲۲۲ س ۱۴ تخلتوا باخلاقی : در احیاء علوم الدین (۶۱/۴) آمده است : وقیل اوحی الله تعالی الی داود علیه السلام : تخلق باخلاقی وان من اخلاقی انی انا الصبور؛ نیز رك : اتحاف السادة المتقين ۶/۹ .

ص ۲۲۲ س ۱۵ اوصنی بشیء یشرفنی الی الجنة . . . : قال لا تغضب : یاد آور این روایت است : ان رجلا اتی الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله علمنی کلمات اعیش بهن ولا تکثر علی فأنسی . فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم : «لا تغضب» (موطأ ۲/۹۰۵ - ۹۰۶) .

ص ۲۲۲ س ۱۸ لا تحاسدوا ولا تباغضوا . . . : سیوطی آورده است : لا تباغضوا ولا تبايروا و لا تنافسوا و کونوا عباد الله اخواناً (جامع صغیر ۲/۱۸۷ - ۱۸۸) . لا تباغضوا ولا تحاسدوا ولا تبايروا و کونوا عباد الله اخواناً (موطأ ۲/۹۰۷)؛ نیز رك : صحیح بخاری ۴/۶۰ : صحیح مسلم ۸/۸ ، ۱۰) .

ص ۲۲۳ س ۷ انفق بما جلال ولا قبح من ذی العرش اقلالاً: سیوطی در اللالی المصنوعة

۳۱۴/۲ آورده است : دخل النبي صلى الله عليه وسلم على بلال و عنده سبر من التمر فقال ما هذا يا بلال قال يا رسول الله ادخرته لك و اضيفاك قال أما تخشى أن يكون له دخان في نار جهنم أنفق بلال و لاتخش من ذي العرش اقلاً . نیز رك : اللآلي المصنوعة ۳۱۵/۲ : مجمع الزوائد ۱۲۶/۳ : حلیة الاولیاء ۱۴۹/۱ : شرح تعرف ۵۸/۱ .

ص ۲۲۳ س ۱۰ اللہیم اعط بمنفقاً خلفاً . . . : در مسند احمد (۲/۳۰۵ - ۳۰۶) آمده است : ان رسول الله (ص) قال ان ملكاً بیاب من ابواب السماء يقول من یقرض الیوم یحزی غداً و ملكاً بیاب آخر یقول اللهم اعط بمنفقاً خلفاً و عجل لاساک تلفاً : نیز رك : مجمع الزوائد ۱۲۲/۳ : صحیح بخاری ۲۵۰/۱ .

ص ۲۲۳ س ۱۱ انفق ینفق علیك : در جامع صغیر ۶۸/۲ مذکور است : قال الله عز وجل انفق أنفق علیك : نیز رك : كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۲۴/۲ در كسب الاسرار (۸/۱۴۴) آمده است : قال رسول الله (ص) ان الله عز وجل قال انفق أنفق علیك .

ص ۲۲۴ س ۱۲ را در چند معلومات ندارد و قناعت بیست و چهارم : معلومات جامع معلوم به معنی مال و دارایی و پول است ، رك : مجمع الزوائد ۲۸۱/۲ و در شرح درویش کردی بی معلوم .

ص ۲۲۴ س ۱۶ طوبی لمن اسس الفضل عن قوله . . . : رك : مجمع الزوائد ۳۵۵/۲ : طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس .

ص ۲۲۴ س ۲۱ مكدود : كوفته ویا سپرده (منتها الارباب) .

ص ۲۲۴ س ۲۲ ان الله يحب ان تری اذرع عمته علی عمته : مجمع الزوائد ۳۲۴/۲ و عناوی در كنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۳۰۳/۲) : نیز رك : مسند احمد ، باب الحمد حید شایسته ص ۳۰۳ : مجمع الزوائد ۱۲۳/۵ : احیاء ۲۲۸/۱ .

ص ۲۲۶ س ۶ العمدة اسد من الرکبا : ماؤویز ویرا : مجمع الزوائد ۱۲۳/۲ : الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۲۱/۳ .

ص ۲۲۶ س ۱۱ سب دراد : سب یا اترده ، شعبان كسب یزید بیروتی (سب و سوا) ص ۲۲۶ .

در این ایام بر سر مزار کسان خود می‌روند و شبیه عید Toussaint عیسویان است در اول نوامبر .

ص ۲۲۷ س ۱ وسخ : «الوسخ : شوخکن شدن» (المصادر ۳۴۹) . در فارسی بمعنی «چرك و ريم» بكار می‌رود (فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۲۸ س ۱۷۱ ان يسير الرياء شرك : در احياء علوم الدين (۳/۲۷۷) آمده است : ان اليسير من الرياء شرك وان الله يحب الأتقياء الاخفياء الذين ان غابوا لم يفتقدوا وان حضروا لم يعرفوا قلوبهم مصابيح الهدى ينجون من كل غبراء مظلمة .

ص ۲۲۸ س ۱۸۱ من عمل عملاً اشرك فيه غيري فانما منه بريء : در سند احمد (۲/۳۰۱) آمده است : ان النبي (ص) يرويه عن ربه عز وجل انه قال أنا خير الشركاء فمن عمل عملاً فاشرك فيه غيري فانما بريء منه وهو للذي أشرك : نیز رك : احياء علوم الدين ۳/۲۹۴ .

ص ۲۲۹ س ۵ طوبى لمن تواضع من غير منقصة . سيوطى آورده است : طوبى لمن تواضع من غير منقصة و ذل فى نفسه فى غير مسكنة و انفق من مال جمعه فى غير معصية وخالط أهل الفقه والحكمة ورحم اهل الذل والمسكنة طوبى لمن ذل نفسه و طاب كسبه و حسن سيرته و كرمته علانيته و عزل عن الناس شره طوبى لمن عمل بعلمه و انفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من قوله (جامع صغير ۲/۴۶) .

ص ۲۲۹ س ۱۱۱ من تواضع لله رفعه الله و من تكبر و وضعه الله : سيوطى (جامع صغير ۲/۱۵۲) و مناوى (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۲/۱۶۸) آورده اند : من تواضع لله رفعه الله . نیز در كنوز الحقائق (حاشية جامع صغير ۲/۱۶۸) آمده است : من تكبر وضعه الله .

ص ۲۲۹ س ۱۹ چون باری تعالی به بنده ای خیر خواهد اورا بعیب خودش بینا کند : ترجمه حدیث «اذا اراد الله بعبد خيراً بصره بعیوب نفسه» است ، رك : ص ۳۵۰ کتاب حاضر .

ص ۲۳۰ س ۱ من ازداد علماً ولم يزد هدى لم يزد من الله الا بعداً : سيوطى آورده است : من ازداد علماً ولم يزد فى الدنيا زهداً لم يزد من الله الا بعداً

(جامع صغیر ۲/۱۴۴) ؛ نیز رك : احیاء علوم الدین ۳/۳۸۸ .

ص ۲۳۰ س ۲۰ المؤمن مرآة المؤمن : این خبر به همین صورت در جامع صغیر (۲/۱۷۰) و کنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۲/۱۸۰) آمده است و نیز : المؤمن مرآة اخیه المؤمن (کنوز الحقائق، حاشیة جامع صغیر ۲/۱۸۰). المؤمن مرآة المؤمن والمؤمن أخو المؤمن یکف علیه ضیعتہ و یحوطه من ورائه (جامع صغیر ۲/۱۷۰). ان أحدکم مرآة اخیه فاذا رأى به اذی فلیمطه عنه (جامع صغیر ۱/۷۳) . روایات مذکور در فوق را آقای فروزانفر نیز در کتاب احادیث مثنوی ذیل دو بیت زیرین آورده اند :

چون که مؤمن آینه مؤمن بود روی او ز آلودگی ایمن بود
یار آینه است جان را در حزن بر رخ آینه‌ای جان دم برن

(مثنوی ۱۰۵/۲۷ ، احادیث مثنوی ۴۱)

نیز رك : کلیات شمس ب ۱۶۱۳۷ ، ۲۶۴۱۶ ، ۳۱۹۸۵ ؛ ایضاً ج ۱ حاشیة ص ۲۹۹ ، ج ۲/۴۷۸ .

ص ۲۳۱ س ۲ فاسد المزاج لا یقبل العلاج : در احیاء علوم الدین ۲/۲۷۵ نیز در باره تأثیر اسوات در آدمی در مبحث سماع می خوانیم : قبل من لم یحکم الربوع وأزهاره والعود وأوتاره فهو فاسد المزاج لیس له علاج .

ص ۲۳۱ س ۹ خالطوا الناس بألسنتک و زانلوه بجهنمک : یاد آور روی مثنوی است : خالطوا الناس بأخلاقهم و خالفوهم فی أعمالهم کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۵۱۰ .

ص ۲۳۱ س ۱۶ سرکر : به کسر اول و تشدید راء ، معنی بسیار شاد ، پر سر و پر مهر است . لقب ابلیس است (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۳۲ س ۱ ان الرجل یحسن خلقه لمدرك درجته الصالحة المانحة له من الله . است : ان الرجل لیدرك بحسن خلقه درجه الصالح ، الخیر فی الساجد مع صغیر ۱/۶۷) . ان الرجل لیدرك بحسن خلقه الصالح المانحة له من الله (جامع صغیر ۱/۸۴) . در احیاء علوم الدین ۱/۸۴ نیز آمده است ان الرجل لیدرك بحسن خلقه درجه الصالح المانحة له من الله ؛ ایضاً ۲/۱۸۸ ، ۳/۵۱۰

ص ۲۳۲ س ۲ حسن خلقتك ولومع الكفار : در كشف الاسرار (۳۶۹/۲) آمده : «قال النبي (ص) ان الله عزوجل اوحى الى ابراهيم (ع) : انك خليلي حسن خلقتك ولومع الكفار . . .» نيز ياد آور اين حديث است : أحسن خلقتك للناس يا معاذين جبل (عوطاً ۲/۲۰۹) . قال رسول الله (ص) : انك امرؤ قد حسن الله خلقتك فحسن خلقتك (احياء علوم الدين ۳/۵۰) .

ص ۲۳۲ س ۱۳ افسوا السلام : روايات مختلف ازان آمده است : افسوا السلام تساموا . افسوا السلام بينكم تجابوا . افسوا السلام فانه الله تعالى رضا . افسوا السلام كي تعلموا . افسوا السلام وأطعموا الطعام واضربوا الهام تورثوا الجنان . افسوا السلام وأطعموا الطعام وكونوا اخوانا كما امركم الله . افسوا السلام وابدل الطعام واستحي من الله تعالى كما تستحيى رجلا من رهطك ذاهية وليحسن خلقتك و اذا أسأت فاحسن فان الحسنات يذهبن السيئات (جامع صغير ۱/۴۰) . افسوا السلام تساموا . افسوا السلام تساموا و الاشارة شر . افسوا السلام كي تعلموا (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/۴۴) . نيز رك : مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ج ۹ ص ۲۱۹ .

ص ۲۳۲ س ۱۵ واطعموا الطعام : سيوطي آورده است : أطعموا الطعام وأطيبوا الكلام . أطعموا الطعام وأفسوا السلام تورثوا الجنان . أطعموا طعامكم الاتقياء و أولوا معروفكم المؤمنين (جامع صغير ۱/۳۶) . اطعموا الطعام و افسوا السلام (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/۳۹) .

ص ۲۳۳ س ۹ ان شر الناس من تركه الناس اتقاء فحشه : در جامع صغير (۷۶/۱) آمده است : ان شر الناس منزلة عند الله يوم القيامة من يخاف الناس من شره . ان شر الناس منزلة عند الله يوم القيامة من تركه الناس اتقاء فحشه . ودر كنوز الحقائق (حاشية جامع صغير ۱/۹۷) مذکور است : ان شرکم الذين يتقون للكثرة شرهم . در صحيح بخاری (۵۵/۴) نيز مذکور است : ان شر الناس عند الله منزلة يوم القيامة من تركه الناس اتقاء شره . نيز رك : احياء علوم الدين ۲/۲۰۷ : سياح ۳۶۰ .

ص ۲۳۳ س ۱۸ صل من قطعك واعف عن ظلمك واعط من حرمك : در جامع صغير (۳۷/۲) مذکور است : صل من قطعك و أحسن الى من اساء اليك وقل الحق

ولو علی نفسک .

ص ۲۳۴ س ۸ ساکن رسول الله صلی الله علیه وسلم شتاما ولا لعانا . . . : در مسند احمد (۱۲۶/۳) آمده است: لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم سباباً ولا لعاناً ولا فحاشاً ؛ نیز رك : بخاری ۵۵/۴ . حمله ؛ و ولا یجزی بالحسنة السيئة ، در مآخذ مربوط بدین صورت نیست ولی در مسند احمد ۱۷۴/۶ ، ۲۳۶ آمده است: ولا یجزی بالسيئة مثلها ، و ظاهراً صورت صحیح آن در متن کتاب نیز باید چنین باشد : ولا یجزی بالسيئة السيئة .

ص ۲۳۴ س ۱۰ اودعیت الی کراع لأجبت . . . : در جامع صغیر (۱۰۷/۲) آمده است : لوأهدی الی کراع لقبلت ولو دعیت علیه لأجبت . نیز : اودعیت الی کراع لأجبت (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۵۰/۲) .

ص ۲۳۴ س ۱۵ صد جنا و طعن حمل کردی : ظاهراً حمل کردن در این جا بمعنی تحمل کردن است .

ص ۲۳۴ س ۱۸ سازنده : در این جا بمعنی «سازگار» است و موافق ؛ در قابوس نامه (ص ۱۱۵) آمده است : واز همه بلاکش تر و رنجورتر و سازنده تر بچندک بود .

ص ۲۳۴ س ۱۸ آمیزنده : اسم فاعل از آمیزیدن ، آمیختن بمعنی آن که آمیزش کنی خوش معاشرت ، خواناتان معاشرت و آمو . در باشد قرینتک فایده آمیزنده و آمیز آن را در انگلیسی به کلمه sociable ترجمه کرده است . در ترجمه آمیزنده طبری (بلعمی) نسخه خطی مر-وم بهار کلمه را آمیزنده بهر رو فتد و قوی لا از نیز آن را به sociable فرانسوی ترجمه کرده اند . در لغت‌نامه (حدود العالم) (ص ۸۱) آمده است : [خامیان] آمیزنده اند به معنی آمیزنده و آمیزنده . [جکلیان] آمیزنده اند و آمیزنده . هم از ایشان است . (حدود العالم ۸۴) . آمیزنده و آمیزنده . روان و درختان بسیار و همان درخت و آمیزنده و آمیزنده . (حدود العالم ۱۰۷ ، ۱۴۲) .

ص ۲۳۴ س ۱۸ اسرافکنده : ظاهراً در این جا بمعنی سرفراز و اسرافکننده است . در قابوس نامه نیز مفهوم آن شرم و خوار شدن و حدوس و افکندن در سرفرازی

هنرست (قابوس نامه ۲۴۹) .

ص ۲۳۴ س ۱۹ ايجاران را بهر وقت دست گرفتني : دست گرفتن بمعنی مدد کردن و یاری کردن است : «ضعيف دل و ركيب راى را دره جاورت زبان گنگ شود و فصاحت و چرب سخني دست نگیرد» (کلیله و دمنه ۹/۱۱۵) . «پس از فوت فرصت و تعذر تدارك ، پشیمانی دست نگیرد» (کلیله و دمنه ۹/۱۹۱) .

ص ۲۳۵ س ۱ بوسعید خدری : «ابوسعید خدری سعد بن مالك بن سنان بن ثعلبة انصاری خزرجی . صحابی است و نسبت او به خدره حی از انصار است . او از حفاظ مكثرين و به جنگ احد سیزده ساله بودوی را به رسول صلوات الله علیه عرض کردند و رسول برای صغر سن او را از ملازمت جیش منع فرمود و پدر او گفت یا رسول الله وی سطر استخوان است و پیامبر نظر در او افکند و به رد او امر کرد لکن وی به پانزده سالگی در غزای بنی المصطلق در رکاب رسول جهاد کرد و در دیگر مشاهد نیز حضور یافت و به سال ۷۴ در گذشت و مشهورست که گور او به اسلامبول در محله ایوان سرای به حوالی جامع قعریه است لکن در تواریخ این شهرت به ثبوت نییوسته است .» (لغت نامه) .

ص ۲۳۵ س ۶ ادم : به کسر اول «خورش ، نان خورش ، نان خورش اعم از آبیکی و جز آن ، ترنانه ، قاتق ، ابا ، ج : ادم Odom ، آدمه ، آدام» (فرعنگ فارسی) .

ص ۲۳۵ س ۶ ان اخوانی من اولی العزم من الرسل . . . : عین این حدیث خطاب به عایشه در احیاء علوم الدین (۸۲/۳ ، ۳۵۷) آمده است .

ص ۲۳۶ س ۱ تخلّقوا باخلاق القرآن : در کتاب فیه مافیه مولوی آمده است : تخلّقوا باخلاق الله (فیه مافیه ۱۲۳) نیز در مصباح الهدایه ۳۴۱ . آقای فروزانفر در شرح آن نوشته اند : «در احیاء علوم الدین ج ۴ ص ۲۱۸ ، مصدر به لفظ (قیل) ذکر شده و دلیل است که جزو احادیث بشمار نمی رود هر چند که در کلمات متأخرین بعنوان حدیث نقل شده است» (فیه مافیه ۳۱۳) به همین سبب آقای فروزانفر آن را در فهرست کلمات بزرگان و امثال آورده اند (فیه مافیه ۳۵۰) . نیز رك : ص ۳۹۲ کتاب حاضر : تخلّقوا باخلاقى .

ص ۲۳۶ س ۳ لیس التکحل فی العینین کالکحل : مصراعی است «از ابوالطیب متنبی و تمام بیت این است :

لان حلامك حلم لا تکلفه لیس التکحل فی العینین کالکحل»

(فروزانفر ، فیہ ما فیہ ۳۱۴)

ص ۲۳۸ س ۸ قبیئت : راست و نیکو کردن کار (منتهی الارب ، فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۳۹ س ۱۲ رحم الله امرأ عرف قدر نفسه : در ترجمه رساله قشیریہ (ص ۲۲۲) نیز آمده

است که عمر عبدالعزیز به پسر خود - که انگشتری به هزار درم خریده بود - نوشت : «چون نامه من به تو رسد آن بفروش و هزار شکم گرسنه را سیر کن ، و انگشتری ساز ازدودرم و نگین او آهن چینی و براو نویس : رحم الله امرأ عرف قدر نفسه . خدای رحمت کناد بر آن که اندازه خویش داند .»

ص ۲۳۹ س ۱۶ قناع : را در لغت چنین معنی کرده اند : پرده و پوششی که بر بالای مقنعه پوشند ،

پرده دل ، سلاح (فرهنگ نفیسی) و در این جا ظاهراً کنایه از پرده عفاف و شرم و آبروست و در زبان عربی نیز هست : «کشف القناع عن الشیء کنایة عن التصریح به والمجاهرة» (اقرب الموارد) .

ص ۲۳۹ س ۱۶ المسلم من سلم المسلمون من لسانه و دینه : علاوه بر این صورت دیگر

جامع صغیر (۱۷۲/۲) آمده است : المسلم من سلم المسلمون من لسانه و دینه و المؤمن من سلم الله الناس علی دماءهم و اموالهم . المسلم من سلم المسلمون من لسانه و دینه و المؤمن من هجر من هجر ما نهی الله عنه . مناوی در کنوز الحقائق و مشایخ جامع صغیر (۱۸۲/۲) آورده : المسلم من سلم المسلمون من دینه و لسانه . نیز در اقرب الموارد خبرت : المؤمن من امن جاره بوائقه (قابوس نامہ ۱۲۱۸) .

ص ۲۳۹ س ۱۸ الحر عبد اذا طمع : در مجمع الامثال (ص ۲۰۳) آمده است : الحر عبد اذا طمع

طمع و العبد حر اذا قنع . در مصباح الهدایہ ۳۵۱ : الحر عبد اذا طمع و العبد حر اذا قنع . بنان جمال گفته است : العبد حر ما قنع و الحر عبد اذا طمع و ابو الحسن بنان ابن محمد از عرفا و مشایخ بود و به سال ۳۱۶ هجری در مدینه در گذشت و عمال او در مصباح الهدایہ ۳۵۱ ج ۵ .

ص ۲۴۰ س ۲ قو قو : آهستگی نمودن و بردبار شدن (فرهنگ نفیسی) ابوالحسن است و بوقت

باشد بمعنی بزرگ داشتن بقرینۀ کلمۀ «احترام» ؟

ص ۲۴۰ س ۲ لایحقرن احداً من المسلمین . . : در احیاء علوم الدین (۳/۳۳۸) آمده است:
قال ابوبکر الصديق رضى الله عنه : لا يحقرن أحد أحداً من المسلمين ، فان
صغير المسلمين عند الله كبير . عين روایت متن در كشف الاسرار (۱/۵۵۹)
مذکورست از قول ابوبکر .

ص ۲۴۰ س ۶ بوهریره : «ابو هریره ، عبدالرحمن بن صخر ازدی یا الدوسی . از عشرۀ
سلیم بن فهم ، صحابی است و او به سال غزوة خیبر مسلمانى پذیرفت و دران غزوه
حضور یافت . . . و او چون گربه زیاد دوست داشتی و روزی رسول اکرم صلوات الله
علیه او را با بچه گربه ای در دامن بدید این کنیت بدو داد . و او همیشه
بدین کنیت افتخار می کرد ، و گویند که علت اختلاف در نام او شهرت بسیاری
است که او بدین کنیت داشت بدان گونه که در مدت عمر نام او متروک و
فراموش شد . . . وفات او به مدینه به سال ۵۷ یا ۵۹ به هفتاد و هشت سالگی
بود» (لغت نامه) .

ص ۲۴۰ س ۹ کن قنما کن اغنی الناس : رک : ص ۳۲۹ کتاب حاضر : «کن ورعا تکن اعبد
الناس» .

ص ۲۴۰ س ۱۳ احب للناس ما تحب لنفسك کن مسلماً : عین این روایت در کنوز الحقائق
(حاشیۀ جامع صغیر ۱/۱۱) آمده است . احب للناس ما تحب لنفسك (جامع صغیر
۱/۹) . آقای فروزانفر در مورد بیت زیرین از مولوی صورتی دیگر را نیز نقل
کرده اند :

آنچه نپسندی به خود ای شیخ دین چون پسندی بر برادر ای امین
(مثنوی ۵۸۹/۲۰)

احب لاخیک المسلم ما تحب لنفسك (مستدرک حاکم ۴/۱۶۸) ، نقل از
احادیث مثنوی (۲۰۰) . نیز رک : ص ۳۹۱ کتاب حاضر : لا یتکمل ایمان
احدکم . . .

ص ۲۴۰ س ۱۶ لایستکمل ایمان امری حتی یحب للناس ما یتکمل ایمان : رک : ص ۳۹۱
کتاب حاضر : لایستکمل ایمان احدکم . . .

ص ۲۴۰ س ۱۷ او احسن جوار من جاورك تكن مؤمنا : رك : ص ۳۲۹ كتاب حاضر : كن ورعا تكن اعبدا للناس . . .

ص ۲۴۰ س ۲۱ ليدزال جبريل يوصيني بالجوار حتى ظننت انه سيورثه : در مسند احمد (۸۵/۲) آمده است : ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما زال جبريل صلى الله عليه وسلم يوصيني بالجوار حتى ظننت انه سيورثه أو قال خشيت أن يورثه ؛ نیز رك : بخاری ۵۳/۴ .

ص ۲۴۰ س ۲۱ أقل الضحك فان كثرة الضحك تميت القلب : رك : ص ۳۲۹ كتاب حاضر : كن ورعا تكن اعبدا للناس . . .

ص ۲۴۱ س ۱۵ الغنى اليأس عما فى ايدى الناس : سيوطى آورده است : الغنى الاياس (ظ . اليأس) مما فى ايدى الناس و من شئ منكم الى طمع من طمع الدنيا فليمش رويدا . الغنى الاياس مما فى ايدى الناس و اياك و الطمع فانه الفقر الجاضر (جامع صغیر ۶۱/۲) . الغنى اليأس مما فى ايدى الناس (كنوز الحقائق) . حاشية جامع صغیر ۱۲۱/۲ .

ص ۲۴۱ س ۱۰ لا ترفع عصاك عن اهلك : مناوى آورده است : لا ترفع السوط عن اهلك و أخفهم فى الله (كنوز الحقائق) حاشية جامع صغیر ۱۱۹۵/۲ .

ص ۲۴۲ س ۲ عنابو جده : بطور توبت قرار دادن .

ص ۲۴۲ س ۷ اخذوا احكام ظالما او مظلوما : سيوطى آورده است : اخذوا احكام مظلوما قبل كيف انصه ظالما قال سبحانه عن الظالم فان ذلك بعد من ظلموا ظالما او مظلوما ان يك ظالما فاردده عن ظالمه وان يك مظلوما فاردده عن ظالمه (صغیر ۹۱/۱) : نیز رك : بخاری ۲۰۲/۴ : صحيح مسلم ۲۰۸۱ : صحيح ترمذی ۲۰۸۱ : الدين ۲۰۸ .

ص ۲۴۲ س ۱۰ وار هر چه ضرر از آن هستی از رفته است خار حواهد کسی در خارج کند : در باقی کردن در اینها یعنی صرف دگر کردن ، بشو ، بویزد ، بخت کند ، ص ۲۴۲ س ۱۴ خود را توفیق کند : توفیق یعنی نگاه داشتن و توفیق کردن در امور پروردگار .

ص ۲۴۲ س ۱۹ ادبني ربي فأحسن تأديبي : در كشف المحجوب (ص ۴۳۲) مذکورست :
«قال النبي عم حسن الادب من الايمان و نیز گفت : ادبني ربي فأحسن تأديبي»
نیز رك : جامع صغير ۱۲/۱ و كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱۳/۱ .

ص ۲۴۲ س ۲۰ جابر بن عبد الله الانصاري : از کسانی است که حدیث بسیار از رسول
اکرم (ص) روایت کرده است و به روایت مسلم در نوزده غزوه با رسول شرکت
داشته است . نوشته اند پس از آن که نابینا شد در ۷۸ هـ . در گذشت (و به قولی
در ۷۷ ، ۷۴ یا ۶۳ هـ .) . عمرش را ۹۴ سال نوشته اند (حسن المحاضرة
في احوال المصر والقاهرة ۸۳ - ۸۴) ، نقل از لغت نامه .

ص ۲۴۲ س ۲۲ چون ویدرا مطالبت کنند : مطالبت کردن در این جا ظاهراً بمعنی
بازخواست کردن و پرس و جو کردن است و قبلاً نیز مکرر آمده است .

ص ۲۴۳ س ۲ صف النعمال : کفش کن (فرهنگ نفیسی) . در کتاب بدایع الوقایع (۶۲۵/۱)
بجای آن (کفشگاه) بکار رفته است .

ص ۲۴۴ س ۴ نماز خفتن : بمعنی نماز عشاست . در متون قدیمی گاه بمعنی حقیقی آمده است
مانند : «حسن مؤدب گفت يك شب نماز خفتن بگزارديم شيخ مرا گفت به بادنه
باید شد و آن دیهی است بر دو فرسنگی میهنه» (اسرار التوحید ۱۷۱) . گاهی
نیز منظور از ذکر نماز خفتن ، موقع آن بوده است : «وزیر نماز شام بر نشست
و بیامد و خلوتی خواست و تا نماز خفتن بماند و این حالها با امیر بگفت و باز
گشت» (تاریخ بیهقی ۵۷۸) . در لهجه بخارایی «نماز خفتن» بدین معنی مستعمل
است (لهجه بخارایی ۴۵۲) .

ص ۲۴۴ س ۸ بالطافات مدلی خشونت صوف می برداری ؟ : برداشتن بمعنی تحمل کردن
است ، رك . ص ۳۶۱ کتاب حاضر : جفارا هم بوفاء بردارند .

ص ۲۴۴ س ۹ حملة العرش : حملة جمع حامل است . در تفسیر آیه «ویحمل عرش ربك
فوقهم يومئذ ثمانية» (سورة حاقة ۱۷/۶۹) : و برگیرد عرش خداوند تو زبرایشان
آن روز هشت فرشته) در كشف الاسرار (۲۱۱/۱۰) روایات مختلف راجع به
حملة العرش آمده است .

ص ۲۴۴ س ۱۵ کعب : هر بند استخوان و شتالنگ و استخوان بلند پشت پای که بستنگاه شرک باشد (منتهی الارب) آن جانب از هر طرف که بروی زمین قرار گیرد در صورتی که هموار و برابر باشد (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۴۴ س ۱۶ خیر ثیابکم البیاض : در جامع صغیر (۸/۲) آمده است : خیر ثیابکم البیاض ألبسوها أحياءکم و کفنوا فیها موتاکم . خیر ثیابکم البیاض فکفنوا فیها موتاکم وألبسوها أحياءکم و خیر أکمالکم الاثم دینیت الشر و یجلو البصر ! نیر رک : مسند احمد چاپ احمد و محمد شاکر ، ۴۸/۴ ، ۱۵۹ ، ج ۱ ، ۱۶/۵ ، ۱۱۷ ، ۱۴۳ .

ص ۲۴۴ س ۱۸ چاره بردوختن : پاره در این جا بمعنی وصله ورقه است .

ص ۲۴۵ س ۱ هیچ جامه بدین معنی : در قول «بمفکن جمع میان باء تا کید و عزمت بی صورت گرفته که در دیگر کتابها نیز هست : «اگر بازی باوقات باز و بگرو بمبار» (قابوس نامه ۷۷) .

ص ۲۴۵ س ۳ و چون جامه : رسم خط نسخه اساس به همین صورت است ولی آن را نباید «جامه ای» خواند تا معنی مناسب باشد .

ص ۲۴۵ س ۴ خرقه کند : خرقه کردن بمعنی پاره کردن ، دریدن و چاک زدن است . نیز خرقه کردن جامه در میان سوفیان متداول بوده است . هجویری می نویسد : «باب الخرق بدان که خرقه کردن جامه اندر میان این خائفه و متدلس و اندر جمعیهای بزرگ که مشایخ بزرگ رض حاضر بودند این کرده اند و من در نام دیدم گروهی که بدان منکر بودند و گفتند که روا نباشد جامه در دست پاره شود و آن فساد بود و این مجال است فسادی که مراد از آن صلاح باشد بدل از آن و البته اندر سماع در حالت سحت نشاید کرد که آن حر به اعراف باشد . اگر مستمع را غلبه دیدار پدید آید چنان که خطرات از وی برآید .

گردد معذور باشد یا چون یکی را چنان افتد اگر جماعتی در آنجا باشند و او را بفرمانند و آن اندر حال سماع بود بحکم غایبه و آن بود که با آن سماعی در آنجا بود و اسباب به سماع پیری و مقتدائی جامه وی را خرقه کنند . سمرقانی در کتاب خرقه حرمت و دیگر اندر حال سماع از روی عمد دل از سماع این جامه خرقه سماعی را سماع بردوخته با سدیکی محروم و دیگر در سماع و جامه سماع و خرقه را سماع یا بدوزند و باز دهند این سماع یا به درویش دیگر و یا به شرکاء و یا به پاره کنند

وقسمت کنند. . . (کشف المحجوب ۵۴۲ - ۵۴۳) . آنچه از کشف المحجوب نقل شد تا بیدهمان شرح عبادی است و معلوم می کند خرّقه‌ای که در سماع از سر وجود بدرند پیش صوفیان عزیز و گرامی است . برای اطلاع بیشتر رك : «خرقه‌دري» فرهنگ اشعار حافظ ۱/۱۴۲ - ۱۴۹ .

ص ۲۴۶ س ۵ کانت طريقتمنا هذه خرّقة. فصارت خرّقة. : یاد آور روایتی است که در تذکرة الاولياء (۱۰/۲) آمده است از قول جنید : «ليس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالخرقة» .

ص ۲۴۶ س ۸ واستطی : «ابوبکر محمد بن موسی الواسطی رض از محققان مشایخ بود و اندر حقایق شأنی عظیم داشت و در جتی بلند و به نزدیک جمله مشایخ ستوده و از قدماى اصحاب جنید بود عبارتی غامض داشت ظاهریان را چشم اندران نیفتادی و اندر هیچ شهر آرام نیافت چون به مرو آمد اهل مرو به حکم لطافت طبع و نیکو سیرتی خود وی را قبول کردند و سخن وی بشنیدند و عمر آنجا بگذاشت» (کشف المحجوب ۱۹۴ - ۱۹۵) .

ص ۲۴۶ س ۸ ابن عطاء: «ابوالعباس بن عطا ، احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الأدمی . یکی از شیوخ صوفیه و مشاهیر زهاد . گویند او به شبانروزی بیش از دو ساعت نخفتی و هر بیست و چهار ساعت يك بار ختم قرآن کردی . و نیز ختمی آغازید بقصد فهم و استنباط که چهارده سال بکشید و هنوز بیش از نیم آن برجای بود که در گذشت در ذبّعة سال ۳۰۹ ، رجوع به صفة الصفة جلد ۲ صفحه ۲۵۱ چاپ دکن شوه (لغت نامه) .

ص ۲۴۶ س ۸ بصری : حسن بن الحسين البصری (م : ۱۱۰ هـ .) . «ابوعلی الحسن بن ابی الحسن البصری رح و گروهی کنیتش ابو محمد کنند و گروهی ابوسعید و برا قدری و خطری بزرگ است به نزدیک اهل این علم بل کلی علوم و لطیف الاشارة بودست اندر معاملات» (کشف المحجوب ۱۰۳) .

ص ۲۴۶ س ۸ بلخی : کویا منصور شقیق بلخی (شقیق بن ابراهیم بن علی الازدی البلخی ، ابوعلی) زاهد و صوفی معروف از مشاهیر مشایخ خراسان است که شاید اول کسی بود که در خراسان در تصوف سخن راند و به سال ۱۹۴ هـ . در گذشته است .

(الاعلام ۲۴۹/۳ ؛ نیز رك : حلیة الاولیاء ۵۸/۸ - ۷۳ ؛ تذكرة الاولیاء
۱۶۴/۱ - ۱۶۸) .

ص ۲۴۷ س ۴ طلب الحلال فریضته بعد الفریضه : علاوه بر این وجه ، در جامع صغیر
(۴۵/۲) آمده است : طلب الحلال واجب علی کل مسلم . طلب الحلال جهاد .
مناوی نیز علاوه بر صورت مذکور در متن ، آورده است : طلب الرجل معیشته من
الحلال صدقة . طلب کسب الحلال فریضه بعد الفریضه (کنوز الحقائق ، حاشیه
جامع صغیر ۱۰۹/۲) . مولوی گوید :

گفت رو به جستن رزق حلال فرض باشد از برای امتثال

(مثنوی ۴/۴۹۵ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۶۸)

ص ۲۴۷ س ۶ شر الناس من اكل وحده و منع رفته : حجوبی نوشته است : پس شرط
آداب اكل آنست كه تنها نخورند و ایثار كنند مریندیگر را لقوله عم : شر
الناس من اكل وحده و ضرب عبده و منع رفته (كشف المحجوب ۴۵۴) .

ص ۲۴۷ س ۹ المؤمن يأكل في معاء واحد . . . : المؤمن يأكل في معى واحد و الكافر
يأكل في سبعة امعاء . بخاری ج ۳ ص ۱۸۹ ، مسلم ج ۶ ص ۱۳۲ - ۱۳۳ ،
مسند احمد ج ۲ ص ۲۱ ، ۴۳ ، ۷۴ ، ۱۴۵ ، ۳۱۸ ، ۴۱۵ ، ۴۲۲ ، ۴۵۱ .
حلیة الاولیاء ج ۶ ص ۲۴۷ ج ۱۰ ص ۲۲۴ ، اعیان علوم الدین ج ۳ ص ۶۰
(نقل از احادیث مثنوی ۱۴۵ در شرح بیت زیرین) :

لاجرم كافر خورد در هفت بطن دین و دل باریك و ناله رفت بس
مثنوی ۱۴۳۰ ص ۲۱

نیز بدین صورت آمده است : المؤمن یشرّب فی معى واحد و الكافر
یشرّب فی سبعة امعاء (مسلم ۱۳۳/۶) ؛ جامع صغیر ۱۱۷۰/۲ ؛ کنز الدقائق
معى واحد و الكافر يأكل في سبعة امعاء (جامع صغیر ۱۱۷۰/۲) ؛ نیز رك : شر
۹۲۴/۲ ؛ مسند دارمی ۹۹۰۲ ؛ الفائق فی ترویج الحدیث ۳۴۳ ؛ مجمع
الزوائد ۸۰/۵ .

ص ۲۴۷ س ۱۱ اذیبوا طعامكم بذكرائكم : در جامع صغیر (۳۰/۱) مذکور است : اذیبوا
طعامكم بذكرائكم و الامالة و لاتنامها علیه فتفسد قاه بلام . نیز رك : اعیان علوم

الدين ۳/۹۵ وعوارف المعارف (ملحق احياء علوم الدين ۱۷۴/۵) .

ص ۲۴۷ س ۱۴ انسان بسفره خورد واقتمدا بسيد عالم عليه السلام کند که وی هرگز نان
درخوان نخورد اجتناب از تشبّه بفرعنه : «خوان» را سفره معنی می کنند
(فرهنگ فارسی) ولی در این جا در برابر سفره قرار گرفته است و معلوم می شود
با آن تفاوتی دارد شاید غرض آن چیزی باشد که در برهان قاطع آمده است :
«خوان . . . طبق بزرگی را نیز گویند که از چوب ساخته باشند چه طبق
کوک را خوانچه گویند» بخصوص با توجه به عبارت «اجتناب از تشبّه
بفرعنه» .

ص ۲۴۷ س ۱۱۷ الوضوی [ء] قبل الطعام ینفی الفقر و بعد ینفی اللیم : سیوطی آورده
است : البوضوء قبل الطعام حسنة و بعد الطعام حسنتان البوضوء قبل الطعام و بعده
ینفی الفقر وهو من سنن المرسلین (جامع صغیر ۱۸۶/۲) . عین روایت مذکور
در متن در مصباح الهدایه ۲۷۱ آمده است

ص ۲۴۹ س ۶ عذقه : قطعه ای خون ، طور دوم از ادوار نطفه که مانند خون غلیظ شده منجمد
گردد ؛ خون بسته (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۴۹ س ۶ مضغ : طور سوم از ادوار نطفه ، نطفه بسته :

سنگ در اجرای کان زرد شد آنگاه لعل

نطفه در ارحام خلق ، مضغه شد آنگه جنین

(دیوان خاقانی ۳۳۶ ، نقل از فرهنگ فارسی)

ص ۲۴۹ س ۶ سلاسه : نطفه ، بچه ، کودک ، نسل (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۴۹ س ۱۹ سافروا تصحوا وقغنموا : در جامع صغیر (۲۵/۲) علاوه بر این وجه ، آمده

است : سافروا تصحوا . سافروا تصحوا و ترزقوا . سافروا تصحوا و اغزوا

تستغنوا . مناوی نیز آورده است : سافروا تصحوا واعتموا تحلموا . سافروا

تصحوا . سافروا تصحوا و ترزقوا (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۸۲/۲) .

مولوی گوید :

شادهانه سوی صحرا راندند سافروا کی تغنموا بر خواندند

(مثنوی ۱۴/۲۰۵ ، نقل از احادیث مثنوی ۷۶)

نیز رك : مجمع الزوائد ۳۲۴/۵ .

ص ۲۵۰ س ۱۴ من مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا : در مسند دارمی (۲۸/۲ - ۲۹) آمده است : من لم یمنعه عن الحج حاجة ظاهرة او سلطان جائر او مرض حابس فمات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا ؛ نیز رك : اللآلی المصنوعة ۱۱۸/۲ ؛ احیاء علوم الدین ۲۳۹/۱ .

ص ۲۵۰ س ۱۶ سید علیہ السلام گفته است که بعد از ایمان هیچ کار نیست فاضلتراز جهاد بیاکفّر : رك : صفحه ۳۰۰ کتاب حاضر : از مصطفی علیه السلام پرسیدند که بعد از ایمان چه عمل فاضلتر و بهتر ؛ گفت جهاد فی سبیل الله .

ص ۲۵۱ س ۱۲ السفر قطعته من النار : در جامع صغیر (۳۱/۲) مذکور است : السفر قطعة من العذاب یمنع أحدکم طعامه و شرابه ونومه فاذا قضی أحدکم نومه من وجهه فلیجعل الرجوع الی أهله . عناوی نیز آورده است : السفر قطعة من العذاب (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۸۹/۲) ؛ نیز رك : صحیح مسلم ۶ - ۵۵ .

ص ۲۵۱ س ۱۴ اطلبوا العلم ولو بالصحین : اطلبوا العلم ولو بالصحین فان طلب العلم فیه علی کل مسلم ان الملائكة تضع أجنحتها لطالب العلم رضا بما یطلب (جامع صغیر ۳۷/۱) . اطلبوا العلم ولو بالصحین فان طلبه فیه یضع علی کل مسلم اجنحة الملائكة ، حاشیة جامع صغیر ۱ - ۳۹) . نیز رك : کتاب المصنوعات ۱۱۸/۲ علوم الدین ۸۱ - ۹

ص ۲۵۲ س ۱۳ ان من کنوز الجنة کتمان المصاب : در علمیه الاویة ۱۱۹/۲ آمده است : قال رسول الله صلی الله علیه و سلم : من کنوز الابرار کتمان المصاب و التمسیر والصدقة ؛ نیز رك : اللآلی المصنوعة ۲/۲۹۵، ۳۹۶ و ۱۱۸/۲ احیاء علوم الدین ۲۳۹/۱ ص ۲۵۳ س ۸ در همة احوال قیامین ذکاء دارد : قیامین : ذکاء المصابین ، ص ۱۱۸/۲ قرار گرفتن ، مقابل نیاس ، و نیز بمعنی سمع و استماع : ذکاء المصابین ، ص ۱۱۸/۲

ص ۲۵۴ س ۳ ولایت : رك : س ۳۰۹ کتاب - اسیر : قول الله

فہرست ما

آیات قرآن کریم

		الف		
۶۴	افانوا مكراتہ فلا یؤمن بك، انما الا التوم	۲۷	اتجعل فيها من يفسد فيها	الحاسرون
۲۲۸	افراوت من اتخذ الله هوبه	۱۵۷	اتقوا الله وكونوا مع الصادقين	افراوت من اتخذ الله هوبه
۱۱۶	افول بانؤمن		اخلد الى الارض و اتبع هوبه فمثله كمثل	افول بانؤمن
۱۵۲	الا بذكراتہ تطامن القلوب		الكلبان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث	الا بذكراتہ تطامن القلوب
	الاتجا فوا و لا تجزوا و اشوا و لا تحلم		ذلك مثل القوم الذين كذبوا باياتنا	الاتجا فوا و لا تجزوا و اشوا و لا تحلم
۶۶	التركتو وعدون	۲۲۸ ، ۹۸	ادع الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة	التركتو وعدون
	الاحياء و ما مات و مضى انفس عدو انما		الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن	الاحياء و ما مات و مضى انفس عدو انما
۲۵۸			ادعوني استجب لكم	
۲۰۴	الارب العالمين	۱۲۱ ، ۸۰	اذا ذكرات و جات قلوبهم	الارب العالمين
۶۲۵	الان الذين الجالس ۹۹ ، ۶۲۵	۱۵۲	اذا وقعت الواقعة ، ايس لوقتها لا يدية ،	الان الذين الجالس ۹۹ ، ۶۲۵
۶۷	الذين انزلنا قلبك عليه		خافضة رافعة	الذين انزلنا قلبك عليه
۱۰۷	الجملة رب العالمين	۱۳۵	اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم	الجملة رب العالمين
	الذين آمنوا و ما كان حرمهم الا انفسهم	۲۹	ارني اطار اليك	الذين آمنوا و ما كان حرمهم الا انفسهم
۱۰۷	الذين آمنوا و ما كان حرمهم الا انفسهم	۲۰۵ ، ۵۳	اسلم . . . اسلمت لرب العالمين	الذين آمنوا و ما كان حرمهم الا انفسهم
۲۳۵	الذين آمنوا و ما كان حرمهم الا انفسهم	۱۱۶	اصبروا وصابروا	الذين آمنوا و ما كان حرمهم الا انفسهم
	الذين آمنوا و ما كان حرمهم الا انفسهم	۷۴	اصبروا وصابروا ورايوا	الذين آمنوا و ما كان حرمهم الا انفسهم
۲۲۴	الذين آمنوا و ما كان حرمهم الا انفسهم	۷۳		الذين آمنوا و ما كان حرمهم الا انفسهم

- الذين يؤمنون بالغيب ١٦٦
الذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل
من قبلك وبالآخرة هم يوقنون ١٢٥
الست بر بكم ١١٨
القي عصاك ٦٢
الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات
الى النور ٢٤
الم تر الى ربك كيف مد الظل ١٧٥
الم يعلم بان الله يرى ١٤٥ ، ١٤٢
اليس الله بكاف عبده ٧٤ ، ٣١
اليس الله بكاف عبده ويخوفونك بالذين من
دونه ومن يضلل الله فما له من هاد ١١١
ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله
٢٢٥
انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً ١٧٧ ،
٢١١
انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين
٢٢٨
ان اشكر لى ولو الديك ٨٨
ان اكرمكم عند الله اتقيكم ٣٢
انا كفيهاك المستهزين ٧٤
ان الانسان لربه لكنود ٥٤
ان الانسان لفي خسر ٥٥
ان الانسان لكفور ٥٥
ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان
تذكروا فاذا هم مبصرون ١٦٣ ، ٦
- ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ١٣١
ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا ١٠٣
ان الصفا والمروة من شعائر الله ٢٥
ان الله اصطفى آدم ٢٨
ان الله لا يضيع اجر المحسنين ١٠٧
ان الله لغنى عن العالمين ٣١
ان الله لمع المحسنين ٥٧
ان الله مع الذين اتقوا و الذينهم محسنون
٩٨ ، ٣٥
ان الله مع الصابرين ٧٢
ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين ٥١
ان المتقين في جنات و عيون ٩٧
ان المتقين في جنات و نهر ٩٧
ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار ٢٥
ان النفس لامارة بالسوء ١٠٣
انا مكننا له في الارض ١٧٧
انا وجدناه صابراً نعم العبد انه اواب ٧٣
ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركاً
وعدى للعالمين ٢٨
ان رحمة الله قريب من المحسنين ١٥٧ ، ٧٠
ان في ذلك لذكرى لاولى الالباب ١٦٧
ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب او القى
السمع وهو شهيد ١٨٩
ان كل من في السموات و الارض الا آتى
الرحمن عبداً ٢١٥

اولم یکف بربك انه على كل شيء شهيد
۱۷۶

ب

بسم الله الرحمن الرحيم
۵

ت

تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم
خوفا وطمعا
۳۳

تذكروا فاذا هم مبصرون
۱۶۵

تزوودوا فان خير الزاد التقوى
۹۶

تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم
۱۳

تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض
۱۵

تمت كلمة ربك صدقا وعدلا
۲۱۷

ح

حسن اولئك رفيقا
۶۱

خ

خالصة لك من دون المؤمنين
۱۸

ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم
غشاوة
۱۶۷

خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهل
۲۲۳

حر موسى
۲۰۵

ذ

ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
۱۰۲

ذلك هو الله لا اله الا هو
۳۸

ر

رب ارحمنا اما ربنا انصرا
۸۸

ربنا انما سمعنا مناديا ينادى للإيمان ان
آمنوا بربكم فآمنوا ربنا
۸۲

ان للمتقين مفازا حدائق واعنابا
۹۷

انما الحياة الدنيا لعب ولهو
۶۰

انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت
قلوبهم
۷۷ ، ۳۳

انما اموالكم واولادكم فتنة
۱۲۹

انما نملى لهم ليزدادوا اثما
۳۲

انما يتذكر اولوا الالباب
۸۰

انما يخشى الله من عباده العلماء
۶۵

انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب
۷۱

انه عليم بذات الصدور
۳۲ ، ۱۴۷ ، ۱۸۴

انهم فتية آمنوا بربهم
۳۳ ، ۲۲۴

انهم فتية آمنوا بربهم وزدناهم هدى و
ربطنا على قلوبهم
۳۳

انهم يرونه بعيدا ونريه قريبا
۱۹۶

انه هو التواب الرحيم
۵۴

انه يعلم السر و اخفى
۱۴۴ ، ۱۹۱

(نيز رك : فانه . . .)

انى ارى فى المنام انى اذبحك
۱۱۶

انى اعلم ما لاتعلمون
۲۷

او فوا بعهدى اوف بعهدكم
۱۴۹

اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم
المفلحون
۳۲

اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند
ربهم ومغفرة و رزق كريم
۳۰

اولئك يجزون العرفة بما صبروا
۷۲

اولم يتفكروا
۱۶۰

غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب ٥٣، ٦٧

ف

فاتبعوني بحبيبكم الله ٨٢

فاتقوا الله واطيعون ٩٧، ١٣

فاخذتهم الساعة ١٥٥

فاخلع نعليك ٦٢

فاذا عزمتم فتوكل على الله ان الله يحب

المتوكلين ١١٤

فاذكروني اذكركم ٧٩

فارتقب انهم مرتقبون ١٤٢

فاستقم كما امرت ١٣٣، ١٣٢

فاعتبروا يا اولي الابصار ٢٥٠، ١٦٤

فان مع العسر يسرا ٧٤-٧٥

فانه يعلم السر واخفى ٣٢

فاولئك يدخلون الجنة ولا يظلمون شيئا ٤٨

فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه

١٥٠، ١٠٤

فقطر دهم فيتكون من الظالمين ٣٤

فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه ١٧٠، ١٧٢

فسير جميل والله المستعان على ما تصفون

٧٥

ففر والى الله ١٠٩

فقلت استغفروا ربكم انه كان غفارا ٨٠

فقولوا له قولوا امينا ٢٣٣

فكان قاب قوسين او ادنى ١٢٣

فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وحنابك

على هولاء شهيدا ١٧٧

فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين جزاء

بما كانوا يعملون ٣٧

فلانقرنكم الحيوه الدنيا ولا يفرنكم بالله الغرور

١٨١

فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر

ربنا ظلمنا ٢٧

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من

لدنك رحمة انك انت الوهاب ٣٣، ٣٢

رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و

اقام الصلوة وابتاء الزكوة يخافون يوما

تقلب فيه القلوب والابصار ٦٥، ٣٣

رضى الله عنهم ورضوا عنه ٩٠، ٣٣

ز

زين للناس حب الشهوات من النساء والبنين

و القناطير المقنطرة من الذهب و الفضة

والخيل المسومة والانعام والحراث ذلك

متاع الحيوه الدنيا ٢٢١

س

سبحانك تبت اليك ٥٤

سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليك المصير ٨٢

سنة من قد ارسلنا قبلك من رسلنا ولا

تجد لسننتنا تحويلا ١٥

سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم ١٠٣، ١٦٧

ش

شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا ١٤

ص

صلوا عليه و سلموا تسليما ٨٨

ع

عدوكم ١٢٩

عسى الله ان يتوب عليهم ٥٢

على بصيرة أنا ومن اتبعني ٦

عند ملك مقتدر ٩٧

غ

لترونها عين اليقين ثم لتسأن يومئذ عن
النعيم ۱۲۳
كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ۲۰۷
كلوا و اشربوا ولا تسرفوا ۲۴۷، ۲۰۲

ل

لا احب الافلين ۱۲۳
لا تدركه الابصار ۱۲۵
لا تمدن عينيك الى ما متعنا به ازواجا ۳۵
لا تفرق بين احد عن رساله ۱۴
لا يحزنهم الفزع الاكبر ۹۴
لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير اولى
الضرر والمجاهدون في سبيل الله ۲۲۹
لا يسمعون فيها لغوا الا اسلاما ولهم رزقهم فيها
بكرة وعشيا ۱۵۴، ۱۱۸

لئن شكرتم لازيدنكم ۲۷
لقد خلقنا الانسان في كبر ۵۲
لقد كان لزام في رسول الله اسوء السوء ۲۳۳
لكل جعلنا منكم شرعة و منهاجا ۱۶
لا يزالنا سوءا على ما فاقتم ولا نظم منكم مكرها ۲۳۹، ۶۱

لما اهدانا للتجار ۲۰۷
لما تكلموا بالويله الا يشفق الاصل ۲۵۱
لما نزلنا الوحي ان تصوموا ۲۰۳
لما نزلنا السجدة يا ايها الذين آمنوا
التقوا لله ۹۶

لما نزلنا انما نور بصدابهم ۲۳۰
لما نزلنا انما قورن من صدقتم ۱۱۹

م

ما احقنكم ولا يهتدون الا انفسهم و انفسهم ۱۱۹

بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت
ويسلموا تسليما ۱۱۸
فلما اسلموا وتله للمجيبين ۱۱۶
فلما افاق قال سبحانك تبت اليك ۲۰۵
فلنجيبنه حيوة طيبة ۸۰

فليضحكوا قليلا وليبكموا كثيرا ۲۴۱
فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل
مثقال ذرة شرا يره ۹۳
فهو على نور من ربه ۱۶۷
في مقعد صدق ۹۷
فيه رجال يحبون ان يتطهروا و الله يحب
المطهرين ۴۱

ق

قالوا بلى ۱۱۹
قد علم كل اناس مشربهم ۲۰۲
قل الروح من امر ربي ۱۸۸
قل انظروا ماذا في السموات والارض ۱۰۳،
۱۶۷
قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي انما الهكم له
واحد ۱۵

قل حسبى الله عليه يتوكل المتوكلون ۱۱۰،
۱۱۱
قل كل من عند الله ۱۷۳
قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا
فروجهم ۱۰۴، ۱۰۲
قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبها الذي
۸۵

ك

كسر اب بقبعة يحسبه الطمان ماء ۶
كلا لو تعلمون عام اليقين، لترون الححيم ثم

١١٤ من يتوكل على الله فهو حسبه

ن

٢٣ نار الله الموقدة

نبيء عبادى انى انا الغفور الرحيم وان عذابى

٦٧ هو العذاب الاليم

و

وآخر دعويهم ان الحمد لله رب العالمين

١٣٢ وابشروا بالجنة التى كنتم توعدون

٩٦ واتقون يا اولى الالباب

واذا جاءك الذين يؤمنون باياتنا فقل سلام

عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة ٣٤

واذا سألك عبادى عنى فابى قريب ١٦٦

واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم

تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق

١٥٢، ١٥٠

واسبغ عليكم بعمه ظامرة واحدة ٨٧

واسجد واقرب ٢٠٣

واشكروا لى ولا تكفرون ٨٦

واصبر لحكم ربك فانك باعيننا ٧٤

واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة

والعشى يريدون وجهه ١٥٧

واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه ٢٠٠

والآخرة خير لمن اتقى ٤٨

والآخرة خير وابقى ٤٨

والذاكرين الله كثير اول الذاكرات ٧٩

والذين آمنوا اشد حبا لله ١٧٢، ٣٣

والذين اتوا العلم درجات ٢٠

والذى جاء بالصدق وصدق به ١١٩

والذين جاهدوا فىنا لنهدينهم سبلنا ٧

١٦٧، ٥٥

واقبت عليك محبة منى ١٧١

والله انزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد

موتها ١٢٨

والله لا يستحيى من الحق ١٤٥

٢١٧، ٣٥ مازاغ البصر و ما طغى

ما عليك من حسابهم من شىء وما من حسابك

٣٤ عليهم من شىء

١٦٧ ما قدر والله حق قدره

٢٠٥ ما كان محمد ابا احد من رجالكم

٢٣٤

٢١٧ ما كذب الفؤاد ما رأى

ما يبدل القول لى وما انا بظلام للعبيد ٧٠

٨٩

١٧٨ ما يشاؤن فيها ولدينا مزيد

ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها وما

يمسك فلا مرسل له من بعده ٨٧

ملة ابيكم ابراهيم هو سميكم المسلمين من قبل

٢٩، ١٤

من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه

فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما

بدلوا تبديلا ١١٨، ٣٣

من خشى الرحمن بالغيب وجاء بقلب منيب

ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود ١٩٧، ٤٥

من عمل صالحا من ذكر او انثى وهو مؤمن

فلنجزيه حيوه طيبة ٢٠٧، ١٢٧

من كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا

٦٩

من كان يريد العزة فلله العزة جميعا اليه

يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه ٤٨

من كان يريد حرث الآخرة نزده فى حرثه

ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له

فى الآخرة من نصيب ٤٥

منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة

٤٧

۲۰۱ وسقیهم ربهم شرا باطهورا
 ۲۱۱ وشاهد ومشهود
 ۲۷ وعصى آدم ربه فغوى
 ۱۱۲ وعلى الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين
 ۱۱۱ وعلى الله فليتوكل المؤمنون
 ۱۱۶ وفديناه بذبح عظيم
 ۱۲۱ وفى الارض آيات للموقنين
 ۱۶۷ وفى انفسكم افلا تبصرون
 ۲۱۲ وقل جاء الحق وزهق الباطل
 وقل للمؤمنات يغضن من ابصارهن ۱۰۴
 ۱۰۴ وقولوا قولا سديدا
 ۵۴ وكان الانسان عجولا
 ۲۳۴ وكان امر الله قدرا مقدورا
 وكاين من نبي قاتل معه ربيون كثير فما
 وعنوا لما اسابهم فى سبيل الله وما ضعفوا وما
 استكانوا والله يحب الصابرين ۷۲
 وكذلك اوحيانا اليك روحا من امرنا ما كنت
 تدري ما الكتاب ولا الايمان ۱۵
 وكلا نقص عليك من انباء الرسل ۱۵
 ولا نغفر من ذلك ولا اكبر الاقى كتاب مبين ۲۰
 ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغدوة والشجر
 يريدون وجهه ۲۴
 ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا
 ولا يفتب بعضهم بعضا بعضهم على بعض
 لجم الخبيثات فاستجب لربهم
 ولباس التقوى ذلك خير ۹۶
 واتخذ من ابني آدم وحملناهم فى البر والبحر
 ورزقناهم من الشجيات وفضلناهم على كثير
 من خلقنا تفضيلا ۸۱
 ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر ۲۹
 والله على الناس حج البيت من استطاع اليه

۶۱ والله يحب المحسنين
 ۱۴۹ والموفون بعهدهم اذا عاهدوا
 ۱۳ والهكم اله واحد
 وان احد من المشركين استجارك فاجره
 حتى يسمع كلام الله ۲۳۴
 وان الظن لا يغنى من الحق شيئا ۲۲۵
 وان الفضل بيد الله ۱۸۲
 وان تصبروا خير لكم ۷۴
 وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ۸۶
 وان عليكم لحافظين كراما كاتبين يعلمون
 ما تفعلون ۱۴۳
 وانك لتعلم ما تريد ۱۰۰
 وانك لعلى خلق عظيم ۲۱۸، ۱۵
 واوفوا بالعهدان العهد كان مسؤولا ۱۴۷
 وترىهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون ۱۶۵
 وتزودوا فان خير الزاد التقوى ۳۲
 وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته
 ۸۹
 وتوبوا الى الله جميعا ايه المؤمنون ۵۳، ۵۰
 وتوكل على الحى الذى لا يموت ۱۱۰
 وثيابك فطهر والرجز فاهجر ولا تمنن تستكثر
 ولربك فاصبر ۲۴۳، ۱۲۵
 وجاهدوا فى الله حق جهاده ۲۳۵، ۵۶
 وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم
 عندنا اتقىكم ۹۵، ۸۱
 وحملناهم فى البر والبحر ۱۰۳
 وحيل بينهم وبين ايشتهون كما فعل باشياعهم
 من قبل انهم كانوا فى شك من ربهم ۱۰۶، ۴۷
 وخافون ان كنتم مؤمنين ۶۳
 ورحمتى وسعت كل شىء ۶۸
 وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها
 السموات والارض اعدت للمتقين ۲۵۲

واضل سبيلا ١٦٥،٦
 ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث
 لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله
 بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا ١١٢
 ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون ٢٢٧
 ونفخت فيه من روحي ١٨٨
 وهم في الغرفات آمنون ٧٦
 وهم فيما اشتهت انفسهم خالدون ١٠٦
 وهو الذي جعلكم خلائف الارض ورفع بعضكم
 فوق بعض درجات ليلبئوكم فيما آتاكم ٨١
 وهو الغفور الودود ١٨٤
 ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ٣٣
 ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا
 ما خلقت هذا باطلا سبحانه ١٦١
 ويعذب المنافقين ١١٩
 ويعذب المنافقين والمنافقات والمشركين
 والمشركات الظانين بالله ظن السوء عليهم
 دائرة السوء ١٨٣
 ويلقون فيها تحية وسلاما ٧٢

هـ

هدى للمتقين ١٦٦
 هل جزاء الاحسان الا الاحسان ٣٦
 هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون ٧
 هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين
 ليزدادوا ايمانا مع ايمانهم ١٧٤، ١٥٥

ي

يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية
 مرضية ٩٢
 يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ٩٥
 يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا

سبيلا ٢٥٠، ٢٩
 ولما را المؤمنون الاحزاب الواهذا ما وعدنا
 الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما
 زادهم الا ايمانا وتسليما ١١٤
 ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع ونقص
 من الاموال والانس والثمرات و بشر
 الصابرين ٧٣
 ولو ان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر
 يمدده من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله
 ١٧٠
 وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهايكم عنه
 فانتهوا ٢٣٩
 وما ابرئ نفسي ان النفس لامارة بالسوء
 ١٨٨، ٥٥
 وما امر والي العبدوا الله مخلصين له الدين ٩٨
 وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون ١٦
 وما صبرك الا بالله ولا تحزن عليهم ولا تك
 في ضيق مما يمكرون ٧٤
 وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل ١٥
 وما يستوى الاعمي والبصير والظلمات ولا
 النور ولا الظل ولا الحرور ٧
 وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى ١٥
 ومما رزقناهم ينفقون ٣٣
 ومن اراد الآخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن ٤٨
 ومن اصدق من الله حديثا ١٢١
 ومن الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه
 خير اطمان به وان اصابته فتنة انقلب على
 وجهه خسر الدنيا والآخرة ١٨٢
 ومن اوفى بعهده من الله ١٤٩، ١١٤
 ومن شكر فانما يشكر لنفسه ٨٧
 ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى

یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لانه طوا من
 رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ۶۸
 یا الیت ینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین
 ۱۵۷
 یا ناری کونی بردا وسلاماً علی ابرهیم ۱۱۶
 يؤمنون بالغیب ۳۲
 یحکم ما یرید ۲۲۶، ۴۶
 یخافون یوماً تتقلب فیہ القلوب والابصار ۳۳
 یدکرون الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبہم ۳۳
 یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم ۲۲
 یفعل الله ما یشاء ۲۲۶، ۴۵
 یقبض ویبسط والیہ ترجعون ۱۹۰
 یمحو الله ما یشاء ویثبت ۲۰۴
 یوم تبلی السرائر فماله من قوۃ ولا ناصر ۶۴
 یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله
 بقلب سلیم ۱۱۶
 یرم زعموا کل اناس بالانہم ۲۶

سدیداً ۹۵، ۲۰
 یا ایہا الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع
 الصادقین ۴۰
 یا ایہا الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً و
 سبحوه بکرة واصیلاً ۷۶
 یا ایہا الذین آمنوا توبوا الی الله نوبة صوحاً ۵۳
 یا ایہا الذین آمنوا کلوا من طیبات ما
 رزقناکم ۲۴۷
 یا ایہا الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء
 عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما
 ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها ،
 وترى الناس سکارى و ما هم بسکارى و لکن
 عذاب الله شدید ۹۶، ۶۷
 یا ایہا الناس اذکروا نعمة الله علیکم هل من
 خالق غیر الله یرزقکم من السماء والارض
 لاله الا هو فانی تؤفکون ۲۹

فهرست

احادیث

		الف		
۱۳۳	استقیموا ولن تحصوا	۸۵	ابخل الناس من بخل بالسلام	
۲۳۴	اسرقت قل لا	۱۵۴	ابکوا فان لم تبکوا فنباکوا	
۳۷	اصحاب الزهد والفقير	۵۲	اتبع السيئة الحسنه تمحها	
۴۰	اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم	۱۰۵	اتق الله فينا فانما نحن بك	
۲۵۱	اطلبوا العلم ولو بالصين	۳۰	اسادهم في الارض وقلوبهم في السماء	
	اعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه	۸۴	احب الخلق الى الله انفعوم لعياله	
	يراك	۲۴۰	احب للناس ما تحب لنفسك تكن مسلما	
	اعبد الله وعد نفسك في الموتى اولادك على	۱۰۰	اخلص قليلاً يكفك القليل من العمل	
	اصل الدين اقم الصلوة المفروضة و	۹۴	اداء الفرائض بالسنة	
	ادالزكوة المكتوبة اولادك على ذروة	۲۵۲، ۲۴۲	ادبني ربي فاحسن تأديبي	
	الاهر وعموده الصوم جنة والصدقة تكفر		اذا اراد الله بعبد خيراً بصره بعيوب نفسه ۱۲۸،	
	الخطيئة وقيام الليل في جوف الليل ۱۰۵	۱۶۶		
	اعدت لعباد الصالحين مالا عين رأت ولا		اذا اراد الله بعبد خيراً فتح عيني قلبه ۱۶۵	
	اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ۳۷		اذا اصبحت آمناً في سربك معافى في بدنك	
	اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك ۱۸۸، ۵۵		و عندك قوت يومك فعلى الدنيا العفا	
	اعطيهم من فضلي وعلمي وحلمي فيرضون عني	۲۲۱	والدمار	
	باليسير من الرزق وارضى منهم باليسير من	۲۲۱	اذا غضبت فقم وتوضا	
	العمل	۲۴۷	اذيبوا طعامكم بذكر الله	
۹۱		۹۰	اراض في الفقر هذا عني ام ساخط	
	اعلاها شهادة ان لا اله الا الله و ادناها امامة		ارقع ثوبي . قال : احسنت يا عاتشة لاتضعي	
۲۴	الاذى عن الطريق		ثوباً حتى ترقعيه فانه لاجديد لمن	
۶۵	اعلمكم بالله اخشيتكم من الله	۲۴۴	لاخلق له	
	اعمل لوجه واحد يكفك الوجوه كلها ۱۷۳	۲۱۷	ارنا الاشياء كما هي	
	اعوذ بعفوك من عقابك ، واعوذ برضاك من	۱۴۵	استحيوا من الله حق الحيا	
۱۹۸	سخطك واعوذ بك منك	۱۹۰، ۱۱۰	استفت قلبك ودع ما افتاك المفتون	
۲۳۲	افشوا السلام			
	افضل الايمان ان تعلم ان الله معك حيثما كنت ۱۴۳			

۴۲۱

۲۵۱ السفر قطعة من النار

۸۶ الشاكر يستحق المزيد

۱۳۹ الشوق مطية المؤمن

۴۰ الشيخ في قومه كالنبي في امته

۲۵ الصبر عند الصدمة الاولى

۷۳ الصبر مفتاح الفرج

۷۶ الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد

۱۲۱ الصبر نصف الايمان واليقين الايمان كله

۱۹۴ الصوفي ابن وقته

العاقل صديقي والاحمق عدوي فلا تقطعوا عن

العاقل ولا تصحبوا مع الاحمق

العجز عن درك الإدراك ادراك

المشق اوله وسواس وآخره افلاس

الغنى اليأس عما في ايدي الناس

الغيبة اشد من الرضا

الفاجر الراجي اقرب الى من العابد القانت

والمقنن

القدر خيره وشره من الله

القناعة كثر لا ينفد ۲۲۴ بيتك ۲۲۲

الك امرأة تاوى اليها قال الله يومئذ قل

الك بيت تسكنه قال الله يومئذ قل

من الفقراء

الكبرياء ردائي والعظمة اراشي

السلام موسى والرفيق لمحمد عليه السلام

المهم ارباب الاعيان

المهم اعطى نفاذك واعينهم

المهم ابي اسامت نفس اليك وفؤادك

اليك

المؤمن الذي يحافظ الناس ويصبر على ايامهم

غير من ان يقول

المؤمن ادى الحق اية فبدل بالحق ان عني

۲۰۶ افلا اكون عبدا شكورا

اقتدوا بالذين من بعدي ابي بكر و عمر

وعثمان وعلى رضى الله عنهم ۴۰

اقل ما في هذا الامر بذل الروح ان قدرت فتعال

و الا فلا تشتغل بالقييل والقال ۴۹

الا ان الصدق امانة والكذب خيانة ۱۲۰

الاسلام درجة والايمان فوقه درجة والتقوى

فوق الايمان درجة واليقين فوق التقوى

درجة ۹۰، ۲۱

الاطال شوق الابرار الى لقائي و انا الى

لقائهم لاشد شوقا ۱۴۱

الايمان بضع وسبعون بابا ۲۰

الحر عبد اذا طمع ۲۳۹

الحر يكفيه الاشارة ۲۱۷، ۱۹۹

الحلال بين والحرام بين وبينهما امور

متشابهات ۹۲

الحلال بين والحرام بين وبينهما امور

مشتبهات ۱۹

الحمد لله الذي جعل في امتي من امرتي

بمجالستهم ومصاحبتهم ۱۵۸

الحياء شعبة من الايمان ۱۴۴

الحياء والايمان في قرن واحد فاذا سلب

احدهما انسلب الآخر ۱۴۵

الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر ۷۱

الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمرونها ۶۲

الدنيا مزرعة الآخرة وكما تزرع تحصدون ۹۸

الراضون بقضاء الله وقدره ۹۱

الرضا بالقضاء باب الله الاعظم ۸۹

الراهدون في الدنيا والراغبون في الآخرة

الراضون بقضاء الله ۳۵

ان الجنة تشاق الى المؤمن كما يشاق
 المؤمن الى الجنة ۱۴۱
 ان الحسد لياكل الحسنات ۲۲۶
 ان الرجل بحسن خلقه ليدرك درجة الصائم
 القائم ۲۳۲
 ان الرزق ليطلب العبد كما يطلبه اجله
 ۱۱۳
 ان السماء قد اطت وحق لها ان تثط ما منها
 ولو حب ارضاً اسابع الاوفياء ملك ما جدد
 من خشية الله ۶۴
 ان الله تعالى في عون العبد مادام العبد في
 عون اخيه المسلم ۸۴
 ان الله تعالى قدر المقادير قبل ان خلق
 السموات والارض باربعة آلاف سنة ۷۰
 ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم وانما ينظر
 الى قلوبكم ۱۰۰، ۱۹۶
 ان الله تعالى لم يقسم بين عباده شيئاً اقل
 من اليقين ۱۲۲
 ان الله تعالى يأتي كل يوم برزقه ۱۱۳
 ان الله طيب لا يقبل الا الطيب ۴۱، ۱۰۰
 ان الله لم ينظر الى الدنيا منذ خلقها بغضاً
 لها ۶۰
 ان الله يحب الرجل الغيور ۲۲۱
 ان الله يحب الشاب الذي ليس فيه صبوة ۸۳
 ان الله يحب الملحين في الدعاء ۸۰
 ان الله يحب ان يرى امرئ نعمته على
 عبده ۲۲۴
 ان الله يحب دعوى الاور وبيفض سفاهاها ۴۸
 ان الله يحب من طلب معالي الامور ۱۸۱
 ان المؤمن ليعلم يقيناً ان ما اسابه لم يكن
 ليخطئه و ان ما اخطاه لم يكن ليصيبه

كثير من شهواته فالتقوى زاده والقرآن
 دايمله والخوف محجته والشرع طيته ۱۰۲
 المؤمن مرآة المؤمن ۲۳۰
 المؤمنون عند شروطهم ۱۹۹
 المؤمنون كالبنيان يشد بعضه بعضاً ۱۵۹، ۱۸۴
 المؤمن يأكل في معاء واحد والكافر يأكل
 في سبعة امعاء ۲۴۷
 المتشبع بما لا يملك كلابس ثوبي زور ۲۴
 ۱۸۴، ۲۴۵
 المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده ۲۳۹
 الندم توبة ۵۴
 النبي اى عبادك اعز عليك فقال تعالى الورعون
 الذين يجتنبون عن الشبهات ۹۴
 النبي مسكين حالس مسكيناً ۳۵
 الوحدة خير من جليس السوء ۱۵۹
 الوضوء قبل الطعام ينفي الفقر وبعده ينفي
 اللام ۲۴۷
 الوقت سيف قاطع ۱۹۴
 انا استحيى من استحيى عنه الملائكة ۱۴۷
 انا افصح العرب والعجم ۸۳
 انا انا كانه انكره ۲۴۲
 انا جليس من ذكرني ۷۷، ۳۷
 ان احدنا يذنب قال : يكتب عليه . قال :
 يا رسول الله ثم يستغفر منه قال : يفر له ۵۱۰۰
 ان اخواني من اولى العزم من الرسل قد
 صبروا على ما هو اشد من هذه كلها .
 فمضوا على حالهم و قد مروا على ربيم فاكرم
 عالمهم واجزل ثوابهم ۲۳۵
 انا عند ظن عبدي بي فليظن العبد بي
 ما يشاء ۶۹
 انا عن ربي راض ۹۰

لا تجتمعوا مالا تأكلون و اتقوا الله الذي
 اليه ترجعون ۱۱۷
 ان لربكم في ايام دعركم فتحات الا
 فتعرضوا لفتحات رحمة الله ۱۲۷
 ان لكل شيء مدينا وان معدن القلوب قلوب
 الوارفين ۱۳۶
 ان من بابا من قبل المشرق يقال ان باب
 التوبة لا يرق على العباد حتى تطلع الشمس
 عن مغربها ۱۳۷
 ان من عبدا ما هم في نيران ولا نيران في
 الانبياء و الشهداء في جهنم و ما في
 القيمة ۱۳۸
 ان لنفسك عليها حق ۱۳۹
 ان من العلم كبريتا احدهما يوقد من
 اعداء الله ۱۴۰
 ان من ثوب الجنة ثوبا من ثياب
 ابي بكر بن الصديق ۱۴۱
 ان ثوب الجنة ثوبا من ثياب
 ابي جابر بن عبد الله ۱۴۲
 ان ثوب الجنة ثوبا من ثياب
 ابي طالب بن علي ۱۴۳
 ان ثوب الجنة ثوبا من ثياب
 ابي ذر بن عمار ۱۴۴
 ان ثوب الجنة ثوبا من ثياب
 ابي سلمة بن عبد الرحمن ۱۴۵
 ان ثوب الجنة ثوبا من ثياب
 ابي هريرة بن ابي مسعود ۱۴۶
 ان ثوب الجنة ثوبا من ثياب
 ابي بصير بن ابي رباح ۱۴۷
 ان ثوب الجنة ثوبا من ثياب
 ابي رباح بن ابي رباح ۱۴۸
 ان ثوب الجنة ثوبا من ثياب
 ابي رباح بن ابي رباح ۱۴۹
 ان ثوب الجنة ثوبا من ثياب
 ابي رباح بن ابي رباح ۱۵۰

فهذا المؤمن بربه ۱۲۵
 ان اليقين ان لا ترضى احدا على سخط الله
 ولا تحمدن احدا على ما آتاك الله ولا
 تذهمن احدا على ما بيد الله فان الرزق
 لا يجره حرص حريص ولا يصرفه كره
 كاره و ان الله تعالى بحكمته و فضله
 جعل الروح والفرح في اليقين والرضا
 وجعل الحزن والهم في الشك والسخط
 ۱۲۴
 انا و اتقياء اعني براء من التكلف ۱۰۹
 ۲۳۲
 ان شر الناس من تركه الناس انه افحشه ۲۳۳
 انصر اخاك ظالما او مظلوما ۲۴۲
 انطلقوا به الى النار ۹۹
 انظر في دينك الى من هو دونك والانتف به
 و انظر في دينك الى من هو فوقك
 واقتد به ۴۱
 انفق ماله على قبل الفتح ۵۰
 انفق يا بلال و لا تخش من ذي العرش
 اقلالا ۲۲۳
 انفق ينفق عليك ۲۲۳
 ان في جسد الانسان لمضغة اذا صاحبت صالح
 بها سائر الجسد و اذا فسدت فسدت
 سائر الجسد الاوهن القلب ۱۵۰
 انك ان استقممت استقمنا و ان اعوججت
 اعوججتنا ۱۰۵
 ان كان صادقا فقد سب نفسه و ان كان
 مجتهدا فقد سب الله ۱۵۶
 ان كنت الامم بدني فاستمعي لادب الله
 اليه ۱۵۵
 ان كنتم صادقين فلا تتواخاوا الا بالله
 و

١٤٦ ابا بكر ثم عمر ثم انت يا على
 اول من يدعى الى الجنة الحمادون لله الذين
 ٨٨ يحمدونه في السراء والضراء
 ١٨٣ اوليائي في قبائلي لا يعرفهم غيري
 اهل شغل انفسهم في الدنيا هم اهل شغل انفسهم
 في الآخرة و اهل شغل الله في الدنيا هم
 اهل شغل الله في الآخرة والعرف ينقطع
 فيما بين الناس و لا ينقطع فيما بين الله
 ومن شغل مشغولا بالله عن الله ادركه الممقت
 في الوقت ٣٨
 اياكم و محقرات الذنوب فان لها من الله
 طالبا ٥٢
 اياك والتنعم فان عباد الله ليسوا بمتنعمين ٢٣
 اين احبائي ٣٧

ب

بجلوا لالمشايخ فان تبجيل المشايخ من
 اجلال الله ٨٢
 بعثت لاتمم مكارم الاخلاق ٢٣١، ٢٩
 بعثت لصلاح دنياكم و نجات عقباكم ١٦
 بقدر ما تمنى تنال ما تمنى ٣٧
 بم سدت؟ قال: خدعت فسدت ٨٥
 بمنه و كرمه ٧١
 بهم يمطرون و بهم يرزقون ٣٠
 به نستعين و عليه نتوكل ٥

ت

التائب من الذنب كمن لا ذنب له ٥٢
 تخلقوا باخلاق القرآن ٢٣٦
 تخلقوا باخلاقى ٢٢٢
 تصدقى بها ١٣٠

انه المطهر لعباده ١٣١
 انه المنان الذى يعطى الايقان و الايمان
 بالاحسان ١٢٥
 انه المنعم المعين ٦٣
 انه الموفق والمعين ١١٠، ٥٩
 انه المهيمن المنور ١٧٠
 انه الميسر والمعين ١٦٣
 انه الودود المجيب ١٧٣
 انه الوكيل الكفيل ١١٤
 انه الهادى المهيمن الذى لا اله الا هو الغفور
 الرحيم ١٣٥
 انه الهادى لمن يشاء ١٥٩
 ان هؤلاء مجانين ٣٧
 ان هذا الدين متين فاوغل فيه برفق و لا
 تبغض الى نفسك عبادة الله فان المنبت لا
 ارضا قطع ولا ظهرا ابقى ١٣٤
 انه ليغان على قلبى و انى لاستغفر الله فى
 كل يوم سبعين مرة ١٨٢، ٨٠
 انه هو البصير والنصير ١٦٦
 انه هو الرؤف الرحيم البر الكريم ١١٨
 انه هو السميع المجيب ١٥٤
 انه هو القريب الموجود المجيب ١٥٧
 انه هو المجيب المذكور الغفور ٨٠
 ان يسير الرياء شرك ٢٢٨
 اوصنى بشيء يقربنى الى الجنة و يبعدنى
 من النار ٢٢٢
 اوصنى يا رسول الله ١٠٠
 ارلا اذ لك على ما عوا املك من هذه كلها ١٠٥
 اولئك مصابيح الدجى و يصابيح الحكمة ٣٦
 اول من يحاسبه الله تعالى يوم القيامة انا ثم

- ۱۲۸ خففوا اثقالكم فان العقبة كؤود
 ۲۶ خمرة طينة آدم بيده اربعين صباحا
 ۱۳۳ خيرا الاعمال ادومها وان قل
 ۲۴۴ خيرا ثيابكم البيض

د

- ۱۲۹ درهمان لا كيتان

ذ

- ذاق طعم الايمان من رضى ما شرباً وبالاسلام
 دينا وبمحمد رسولا ۲۰۱، ۸۸

ر

- رب اشعث اغبر ذى طمرين لا يوبه به لو اقسام
 على الله لا يره ۱۷۸
 رجعنا من الجهاد الا صفر الى الجهاد الاكبر
 ۵۶
 رحم الله امرء اعرف قدر نفسه ۲۳۹

س

- سافروا تصحروا وتعتموا ۲۴۹
 ساقى القوم آخرهم شرباً ۸۵
 ستفترق امتى على ثلث وسبعين فرقة كلها
 هالكة الا واحدة فانها باقية ۲۶
 ستفترق امتى على نيف و سبعين فرقة
 سيد القوم خادمهم ۸۵
 سيروا سبق الامم دون ۱۳۰

ش

- شر الناس من اكل و شرب و منع رفته ۲۴۷
 شوقناكم فلم تشاقوا ۱۳۹
 شيبتمى سورة هود ۱۳۲

- ۱۸۲ تعالوا نؤمن ساعة
 ۶۱ تعبوا قليلا و استراحوا كثيرا
 تعس عبد الدرهم تعس عبد الدينار تعس
 عبد البطن ۲۱۵
 تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة ۱۶۰
 تفكروا فى آلاء الله ولا تتفكروا فى الله ۱۶۱
 التقى ملجم ۹۶
 تلك امة احمد ۹۱

ث

- ثلاث مهلكات شح مطاع وهوى متبع واعجاب
 المرء بنفسه ۱۲۸
 ثلاث مهلكات و ثلث منجيات المهلكات شح
 مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه
 والمنجيات خشية الله فى السر والعلانية
 والعدل فى النضب والرضا والقصد فى الفقر
 والغنى ۲۳۰

ج

- جالس مع الله مجالسة الملوك ۱۴۳
 جف القلم بما هو كائن الى يوم القيامة ۸۹، ۷۲
 جهاد فى سبيل الله ۵۵

ح

- حاكياً عن الله تعالى ۳۷، ۲۲
 حب الدنيا رأس كل خطيئة ۲۲۳، ۶۱
 حسبى من سؤالى علمه بحالى ۱۱۶
 حسنات الابرار سيئات المقربين ۵۳
 حسن خلقك ولومع الكفار ۲۳۲
 حلالها حساب و حرامها عذاب ۶۰

خ

- خالطوا الناس بالسنتهم و زابلوهم بقلوبكم
 ۲۳۱

علماء وحلماء كادوا ان يكونوا انبياء ١١٧
عليك بالصبر فان في الصبر على ما تكره خيراً
كثيراً ٧٥
عليكم بالصدق فان الصدق يهدي الى البر و
البر يهدي الى الجنة ١١٩

ف

فاسد المزاج لا يقبل العلاج ٢٣١
فاشار الى لسانه وقال احفظ هذا ١٠٥
فان الصوم له وجاء ٢٢٠
فانه الرحيم الجواد الرؤف بالعباد ٧١
فرغ لي بيتاً اسكنه ١٢٦
فضلت على الانبياء بست اوتيت جوامع الكلم
ونصرت بالرعب واحلت لي الغنائم وجعلت
لي الارض مسجداً وطهوراً وبعثت لي الخلق
كافة وختم بي النبوة ١٥
فقام رجل آخر وقال : ادع الله ان يجعلني
منهم فقال : سبقك بها عاكشة ١١٣
فقام عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله صفهم
لنا ٣٥
فكما تزرع تحصد وكما تدين تدان ١٤٦
فلما دخل على رسول الله الان له الكلام ٢٣٣

ق

قال الله لا يمل حتى تملوا ٥٢
قال : انت منهم ١١٢
قد افلح من صدق ١٢١
قل آمنت بالله ثم استقم عليه ١٣٢
قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن
يقليه كيف يشاء متى يشاء ١٩٠
قيمة كل امرء ما يحسنه ١٨١

ص

صدقت وكذبت عيني ١٨٣
صدق عبيد ١٠٠
سرت له سمعاً وبصراً ومؤيداً ١٧٢
صلاح امتي في الزهد واليقين ١٢٢
سل من قطعك واعف عن ظلمك واعط من
حرملك ٢٣٣
صلوا على صاحبكم فاني لاصلي عليه ٦٢
صلوا كما رأيتموني اصلي ٩٤

ط

طلب الحلال فريضة بعد الفريضة ٢٤٧
طوبى لك يا طير تقع على الشجرة وتأكل
الثمرة ولا تدري ما الخبر عظم الله
اجورنا ٦٦
طوبى لمن امسك الفضل من قوله وانفق
الفضل من ماله ٢٢٤
طوبى لمن تواضع من غير منقصة ٢٢٩
طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس ١٣٤
طهر قلبك ١٢٦

ع

عاد نفسك فانها انتصبت لمعاد اتك ٥٥
عبادى لم ازوعنكم الدنيا لهوانكم على وانما
اردت ان اضعف لكم العطاء اليوم فاسئلوا
ما شئتم ٣٧
عجبت لغافل ولا يغفل عنه ١٤٢
عرضت على بطحاء مكة ذهباً فقلت لا بل
اجوع يوماً واشبع يوماً ٦٢
عرفت الله بالله وعرفت ما دون الله بنور الله ١٦٦
عرفها عن عرفها وجهلها من جهلها ١٧٩

۴۲۷

لا ایمان لمن لاحیاء له

۱۴۷

لا بشرى لكم اليوم

۶۷

لا بل انت افظ واغلظ

لا تجاسدوا ولا تباغضوا ولا تقاطعوا وكونوا

۲۲۲ ، ۲۲۳

عباداتاً اخواناً

لا تحقرن احداً من المسلمين فانه يقر

۲۴۰

المسلمين عندنا لكم

۲۴۱

لا ترفع عنك عن اعدائك

لا ترفع اماك عنك ولا تعطي اماك لغيرك

۱۸۳

لا تؤذي لئلا تؤذوا

لا يزال العبد يتقرب الي ربه الا بالوفاء بحقوقه

ويحبني فانا احببته من غير ان يهتبه و

يسرا ويداً و يدياً فمريش و من سمع

۲۳۶

من مصر و من يذمك

لا يزال حزيناً و لا يزال في الحزن الا ان

۲۳۷

يتسبب له

لا يستعمل ما كان في الجاهلية

۲۳۸

المسلم من غير ان يهتبه

لا يستعمل الميت من غير ان يهتبه

۲۳۹

ايحب الناس

۲۴۰

اهل النار

منه اهل النار و من اهل الجنة

من اهل الجنة و من اهل النار

۲۴۱

من اهل الجنة

من اهل الجنة و من اهل النار

۲۴۲

من اهل النار

من اهل النار و من اهل الجنة

۲۴۳

من اهل الجنة

من اهل الجنة و من اهل النار

۲۴۴

من اهل النار

من اهل النار و من اهل الجنة

ك

كالراعي حول الحمى يوشك ان يقع فيه ۱۹

كانت المراقع احراماً على الدين فصارت

مزابيل على الجيف ۲۴۶

كانت طريقتنا هذه حرقة فصارت حرقة

۲۴۶

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وفي

قلبه ازير كازير المرجل ۶۴

۲۴۴

كان لبسه الصوف

كل سكوت امس بالفكرة فهو غفلة ۱۲۶

كل عين باكية يوم القيامة الا عيننا غضت

عن مجارم الله تعالى و عيننا سهرت

في سبيل الله و عيننا بكت من خشية الله

۱۰۴

كل لحم نبت من الحرام فالثار اولي به

۲۴۶ ، ۹۳

كل نظر امس بالعبرة فهو شيرة ۱۰۴

كن قوماً تكن اذن الناس ۲۴۰

كن ورعاً تكن اعبد الناس و كن قوماً تكن

اشكر الناس ۲۴۰ ، ۹۳

كيف اصيحت؟ قال اصيحت بما كنا حقاً | قال

عليه السلام | كل حق حقيقه فما حقيقه

ارما رك؟ قال ما اصيحت من يوم الا و ظننت

ان لا اعسى وما اعسىت الا ما ظننت ان لا يزوج

و كان اظن ان ثواب اهل الجنة و ثواب

اهل النار قال عليه السلام : عرفت و لم

۲۴۲

ل

لا اصى ثناء عايك

۲۳

مع كل واحد سبعون الفا يا محمد ١١٢
 ملائكتي اشهدكم اني قد غفرت لهم وانجيتهم
 من النار واعطيتهم الجنة ٧٨
 من اتقى الله عاش قويا وسار في بلاد عدوه آمنا
 ٩٥
 من احب دنياه اضر بآخريته ٤٧
 من احب شيئا اكثر ذكره ٧٦
 من اخرج الله من ذل المعاصي الى عز التقوى
 اغناه بلامال واعزه بلا عشيرة وآنسه
 بلامونس ٩٥
 من اخلص لله اربعين صباحا اظهر الله ينابيع
 الحكمة من قلبه على اسانه ٢٦ ، ١٠١
 من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل
 التصوف ٣٨
 من اراد ان ينظر الى الدنيا فليتنظر الى هذه
 الجيفة ٦٠
 من ازداد علما ولم يزد هدى لم يزد من الله
 الا بعدا ٢٣٠
 من ازلت اليه نعمة فليشكرها ٨٨
 من استوى يوماء فهو مغبون ومن كان يومه
 شرا من امسه فهو ملعون ٢٥
 من اشتاق الى الجنة سارع الى الخيرات
 ١٤٠
 من اصبح وتشعبت هموم قلبه لا يبالى الله في
 أى واد اهلكه ٣١ ، ١٢٧ ، ١٧٤
 من اصبح وجعل همومه هما واحدا كفاه الله
 هموم الدنيا والآخرة ومن اصبح وتشعبت
 همومه لا يبالى الله في أى واد اهلكه ٣١ ،
 ١١١ ، ١٧٤
 من الذى انقطع الى فلم اعزه ومن الذى توكل
 على فلم اكفه ١١٤
 من تاب قبل موته بسنة تاب الله عليه ٥٢

الراسيات بدعائكم ولصافحتكم الملائكة
 بايديهم ولكن الله اعظم من ان يعرف
 احد حق قدره كله ١٦٦
 لولاك لما خلقت الافلاك ٦٢
 لو يعذبني الله وعيسى بن مريم لعذبنا غير ظالم
 ٧٠
 لو يعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طمع
 في الجنة احد ولو يعلم الكافر ما عند الله
 من الرحمة ما قنط من الجنة احد ٦٧
 ليس التكحل في العينين كالكحل ٢٣٦
 لى مع الله وقت لا يسعه ملك مقرب ولا نبي
 مرسل ١٩٥

م

ما التصوف؟ قال اوله ماترى وآخره ستري
 بعد ثلاثة ايام ٢٥٦
 ما ظن محمد اولقى الله وهذا عنده ١٣٠
 ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم شتما
 ولالعانا ولا فحاشا ولا يجرى بالحسنة (ظ:
 بالسيئة) السيئة ٢٣٤
 ما من عبد الا ولقلبه عينان وهما غيب فاذا
 اراد الله بعبد خيرا فتح عينى قلبه ليذكر
 بهما الغيب فان الغيب لا ينال الا بالغيب
 ١٢٦ ، ٥
 ما من عبد شغله ذكرى عن مسئلتى الا اعطيته
 افضل ما يسأله السائل عنى ٣٦ ، ٧٧
 ما من عبد يذكرنى الا وانا معه حين يحرك
 شفتيه ٧٧
 ما وضع لبنة على لبنة ولا خشبة على خشبة ١٢٢
 ما هذا الشعر؟ قال ثوبى من الصوف قال او
 تلبس الصوف؟ قال نعم والله لباس حملة
 العرش من الصوف ٢٤٤

من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً
او ایسکت ۱۰۴
من لاورد له لا وارد له ۷۹ ، ۱۳۴ ، ۱۹۳
من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی و
لم یشکر لنعمائی فلیطلب رباً سوائی ۹۰
من لم یشکر الناس لم یشکر الله ۸۷
من لم یعرف نعم الله الا فی ملبسه و طعامه و منکحه
فقد قصر علمه و دنا عذابه ۸۷
من مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا و ان
شاء نصرانیا ۲۵۰
من وقر عالماً وقره الله تعالی ۸۳

ن

نحن قوم عبدنا الله سرّاً فادخلنا الجنة سرّاً
۳۶
نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن قبل و
قال و كثرة السؤال ۱۳۵
نور الحکمة الجوع ۱۳۴

و

واحتیاط المعاصی بالانابه ۹۳
واحسن حوارین حاورک قالوا ماذا ۲۴۰
واطعموا الطیر ۲۳۲ ، ۲۳۳
واعلم ان النصر مع الصبر و الهزيمة مع
الکرب
واقول الضحك و التواضع من علامات النبوة
۲۴۰
واكل الخبز و الاربع ۹۴
والجاهل ان لا مال الا لله العباد ۷
والجریة فیہ الاسارى ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱
والحیوة الطیبة التناعة ۱۲۷
والقلب القاسی یعید فی الله یعید من الجنة

من تشبه بقوم فهو منهم ۲۵ ، ۶۳ ، ۱۴۱
من تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً و من
تقرب الی ذراعاً تقربت الیه باعاً و من
اتانى یمشى اتمته اهول ۲۲
من تواضع لله رفعه الله و من تكبر وضعه الله
۲۲۹
من حسن اسلام المرء تركه ما لا یعنیه
۱۰۹ ، ۱۳۱
من حفظ ما بین لحيه و ما بین رجلیه دخل
الجنة ۱۰۵
من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل ۶۳
من ذاق عرف و من لم یذق لم یعرف ۱۷۵ ،
۲۰۱
من ذكرنى فى نفسه ذكرته فى نفسى و من
ذكرنى فى ملا ذكرته فى الاخير منه ۷۹
من رجا غيرى لم يعرفنى و من لم يعرفنى لم
يعبدنى و من لم يعبدنى قد استوجب سخطى
و من خاف غيرى حلت به نعمتى ۷۱
من زهد فى الدنيا هانت عليه المصيبات ۶۱
من شرب من حوضى لا يظلم بعدها ابداً
۲۰۳
من صمت نجاً ۱۰۴
من طلب شيئاً و جدّ وجد ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۸۰
من عرف نفسه فقد عرف ربه ۱۶۷ ، ۲۳۹
من عشق و كتم و عف و مات مات شهيداً ۲۰۹
من عمل عملاً اشرك فيه غيرى فانا منه برئ
۲۲۸
من غشنا فليس منا ۸۲
من قال لا اله الا الله مخلصاً من قلبه دخل
الجنة ۱۰۰
من كان لله كان لله ۱۰۱

ومن كان لله كان الله له ٣٦ ، نيزرك : ١٠١
ومن كان يومه شرأمن اسمه فهو ملعون ١٣٥
وهل يكب الناس على مناخرهم في نار جهنم
الاحصاء السنتهم ١٠٥
وهو الغفور الودود الشكور واليه تصير الامور
١٨٤

هـ

هكذا كنا حتى سكنت قلوبنا اي اطمأنت
قلوبنا ١٥٥
هل من تائب فيقبل توبته هل من مستغفر
فيغفر له هل من داع فيستجاب دعوته ؟
٥٣
هل من مستغفر فاغفر له ٨٠
هم الذين لا يسترقون ولا يكتوون ولا يتطرون
وعلى ربهم يتوكلون ١١٣
هم القوم لا يشقى جليهم ابداً ٣٨ ، ٧٨
هي النفس غدارة ان لم تشغلها تشغلك ١٩ ،
١٠٨

ي

يا اهل البقاء يا اهل الجلود اتظنون انكم
تموتون لابل انتم تنقلون من دار الى
دار كما انقتم من الاصلاب الى الارحام
و من الارحام الى الدنيا و من الدنيا
الى القبر ٢٠٨
يا ايها الناس ارتعوا في رياض الجنة قيل
وما رياض الجنة قال حلق الذكر فاغدوا
وروحوا واذكروا الله تعالى ومن اراد ان
يعلم كيف منزلته عند الله فليظن كيف منزلة
الله عنده ٧٧

قريب من الشيطان ٥٠
والقناعة مال لا ينفد ١٢٧ ، نيزرك : ٢٢٤
والله اعلم ١٩٢ ، ٢٠١
والله اني لا يريدن انجو برأسي لالي ولا على
٦٦
والله او تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم
كثيرا ٦٤
والله لو ددت اني كنت شجرة تعضد ٦٥
والماضي لا يذكر ١٩٤
والمخلصون على خطر عظيم ٦٥
والمسقبل لا ينظر ١٩٤
والدراخمة على ذلك الى الممات ٩٤
وان الحسد لياكل كل الحسنات كما تأكل النار
الحطب ٢٢٢ ، نيزرك : ٢٢٦
وايا يومئذ كنت مع رسول الله صلى الله عليه و
سلم ٣٧
واين ثمان يا رسول الله ١٤٦
وجذبة من جذبات الحق توازي عمل الثقلين
٢٠١
وفي كل شيء له آية- تدل على انه واحد ١٦٩
وقال: من انتم قالوا نحن رعب من المؤمنين
يا نبي الله . قال فما حقيقة ايمانكم؟ قالوا
التمسنا رض الى الله والتسلم لامره والرضا
بقضائه ١١٧
وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدخر شيئاً
لغد ١٣١
ومن انقطع الى الله كماه الله كل مؤنة ومن
انقطع الى الدنيا وكله الله اليها ٣١
ومن تاب قبل ان يغفر تاب الله عليه ٥٢
ومن ذق عرف ١٦٩ ، نيزرك : ١٧٥ ،
٢٠١

یدخلون من امتی الجنة یبعون الماء غیر

۳۶

حساب

یفر بدینه من شعب الی شعب وعن حجر الی

۱۰۹

حجر یدخل کبیر الجمال

۱۳۸

یکفیک من الدنیا کراد الی الی

یموت الرجل علی اعش علیه ویجسر علی

۲۴۸ ، ۱۳۳

ماتت علیه

یا ایها الناس توبوا الی ربکم فانی لاتوب

۵۴

الیه فی کل یوم مائة مرة

یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم ۱۱۲

۱۱۳

یا رسول الله صفهم لنا

یا علی انه رجل حیر وانه یتحیی ان یحاسبه

۱۴۶

یا کلون بالله ویشربون بالله ویبناءون بالله و

۳۶

یحیون بالله ویموتون بالله

فہرست

لغات و ترکیبات

		آ		
۷۰	اومیدواری			
۹۸، ۲۱	اہلیت	۲۴۹		آب ایستادہ
۲۴۹	ایستادہ (آب -)	۱۵۵		آب خون آمیز
	ب	۲۳		آب نشستہ
	با (= بہ) ۷، ۲۵، ۵۹، ۸۰، ۱۲۲،	۵۵		آسان آسان
	۱۳۰، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۲، ۲۱۳،	۲۴۵		آسمان گونہ
	۲۵۳	۲۳۴		آمیزندہ
۱۷	بازیاونگ			الف
۱۳۰	بازین ہمہ	۱۹۰		اثر پذیر
۲۵۳	بنائی	۲۳۵		ادام
۲۰۸، ۱۲۷، ۱۰۳، ۶۲	بترک گفتن	۲۲۸		از دست گذاشتن
۲۴۱، ۲۰۳، ۱۶۷، ۱۵۹	بجملگی	۱۴		استخراج (- بر آوردن)
۱۶۳	بجاصل آمدن	۷		اعتقاد بستن
۱۰۰، ۶۷	بدرقہ	۱۱۶		المعبیت
۶۴	بدست	۱۵۸، ۵۴، ۴۵، ۲۸، ح ۵		الہیت ۵ ح ۵
۱۷۲	بدوست گرفتن	۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۰، ۱۸۱، ۱۷۸		
۲۴۱	بدوستی گرفتن	۲۵۶، ۲۲۴، ۲۱۰، ۲۰۷		
۲۴۴، ۱۴۹	برداشتن	۱۲۸، ۲۱		انجام پیدہ
۱۷	برداشتن (- راہ)	۲۳۴		اندک خواب
۲۰۴، ۲۰۰، ۱۸۸، ۱۰۳	برمثال	۱۲۵		اندوہکن
	۲۱۵	۱۵۳، ۱۴۳، ۶۶		اولیتر
۱۲۹	برینش	۶۹		اومیددار

فهرست لغات و ترکیبات

۴۳۳

۵۴	ترقی گرفتن	۲۰۹	بزرگ آلت
۱۱۷	تعرف کردن	۱۱۷	بسرشدن
۱۷۲	تقرب کردن	۲۱۸	بسندہ
۱۶۴	تمام آلت (حیوانات -)	۲۱۱	بشرح تر
۲۴۲	توقی کردن	۵۸ ، ۵۷	بشرط
۱۹	تولد کردن	۲۴۵	بمیفکن
۱۸۰ ، ۴۰	تولی (تولا) کردن	۵۷	بند کردن
		۲۲۲ ، ۷۹ ، ۷۰ ، ۳۰ (بام) ،	
	ج	۲۴۲ ، ۲۴۱ ، ۲۲۳ ،	
۴۷	جاویدانه	۲۳۵	بی برگ
۱۲۶	جزاز	۳۷	بی برگی
۱۱۸	جزوی	۲۳۲	بی تکلفی
۳۶	جلباب	۱۵۳	بیت گفتن
۲۱	جنسیت	۱۳۴ ، ۱۱۸ (ازعهده -)	بیرون آمدن
		۲۴۸ ، ۱۷۸ ، ۱۴۹	
	چ		بیستاد
۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۲۷ ، ۲۶	چله	۱۲۰	
۲۶	چله داشتن		
	ح		پ
۱۰۵	حرام گیر	۱۹۹	پارسی خوان
۲۰	حرکه	۲۵۳	پای افزار
۸۲	حرمت دار	۴۹	پنداشت
۱۱۶	حشر آوردن	۲۸	پوشاندن (در کسی)
۹۰	حق گزاردن	۲۸	پوشیدن (در کسی)
۱۰۱	حقیر قیمت	۱۲۹	پیوندش
۱۰۳	حمایت داشتن (از -)		ت
۲۲۵ ، ۲۱۹	حمل کردن	۲۱۲ ، ۱۷۰ ، ۵۲	تامادام
۲۸	حوالت گاه	۲۵۰	تبرک کردن
	خ		تبش
۱۴۷ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۷	خاک گاه	۲۰۱	تدارک پذیرفتن
۲۵۳	خایف دل	۱۱۱	ترسناک
۴۷	خارج کردن (- امر)	۲۳	ترسیدن (- بر)
۲۴۵ ، ۱۵۶	خارقه کردن (- امر)	۲۲۸ ، ۱۸۱	

۱۹	دشخواری	۲۱۵	حلقیت
۱۷۲	دوست گرفتن	۲۷	خواجگی
۱۹۹	دولت خانه	۲۴۷	خوان
	ر	۵۵	خوی کردن
۲۵۱ ، ۲۳۴ ، ۱۱۰	راست کردن		د
۱۹۶	راه زدن	۱۸۱	دانه افگیدن
۲۳	رجولیت	۱۶۵ ، ۱۳۲	در آه و ختن
۱۴۶	رسیدگان	۶۲ ، ۶۰	دراز ایل
۲۳۴	رقیق دل	۶۲	دراز امید
۱۱۱	روزگار بردن	۲۴۲	در باقی کردن
	ز	۲۴۵ ، ۵۴	در پوشیدن
		۲۰	در تبع
۱۵۳	زجر کردن	۱۶۹	در حمله الاثر
۱۴۵ ، ۱۳۴ ، ۱۲۰ ، ۱۰۵ ، ۲۷	زفان	۵۲	در حال
۲۲۲ ، ۲۲۷ ، ۲۰۴ ،		۲۴۱	در خواستن
۱۰۸ ، ۴۷	زیان کار	۷۹	در خورد
۱۰۵	زینها و خوردن	۲۵۳	در رفتن
	س	۱۰۲	در کشیدن (حصار)
۱۰۸	سازگاری کردن	۱۴۶	در وجود آمدن
۲۳۴	سازنده	۲۲۹ ، ۱۵۶	دروغین
۲۵۳	ساکن ظاهر	۱۶۹	دروگر
۵۴	سبحانیت	۷	درهم زدن
۶	سپیده (= سپیدی)	۱۱۴	در یوزه
۹۹	سندن	۲۷	در یوزه کردن
۱۵۷	سندن (مصاحبت)	۲۳۴ ، ۱۴۸	دست گرفتن
۲۲۴ ، ۱۸۳ ، ۱۴۶	سختن	۲۷	دست گشادگی
۲۵۲ ، ۱۷۶	سخته	۳۰۳	دست گیرنده
۱۶۹	سخن دراز کردن	۷۵	دستوری خواستن
۱۹۲	سدیگر	۷۵	دستوری یافتن
۲۲۲	سرا سازی کردن	۱۲۶ ، ۱۲۴ ، ۷۲ ، ۵۸ ، ۲۶	دشخوار
۲۳۴	سرافکنده		۱۴۳ ،

	ع	۶۶	سر بسر
۱۴۳	عادت پذیر	۷	سره
۱۴	عبارت فرمودن	۳۹	سره کردن
۱۹۰ ، ۱۷۵ ، ۱۴ ، ۷	عبارت کردن	۲۱۰	سفلیات
۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۲۰۳ ، ۱۹۴		۲۲۵	سوخته خرمن
۲۲۵	عبرت گاه		ش
۱۰	عد	۲۰۲	شاه مرغ
۷۰	عرض دادن	۱۸۸	شب افروز
۱۹۱	عرض کردن	۲۱۹	شحنگی
۱۱۲	عرضه دادن	۸	شرح کردن
۲۱۰	علویات	۱۴۶	شرمگن
۱۴۹ ، ۱۱۸	عهد گرفتن	۹۲	شعاع زدن
	ف	۲۷	شکسته گشتن
۱۴۱	فراپه شیدن	۱۵۱	شنوانیدن
۲۳۹	فرا گذاشتن		ص
۲۴۳	فرا گذشتن	۶۶	صاحب خلوت
۶۰	فرمان یافتن	۶۶	صاحب سر
۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۷۸	فریشتگان	۹۳	صاحب ورع
۲۲۳	فریشت	۱۷۹	صحنی
	ق	۴۰	صرف کردن
		۷	صفت کردن
	ک		ض
		۲۳	ضعیف طبع
۶۶	کابل خواندن	۱۸	ضعیف انسان
۲۹۰	کام کردن	۴۱	ضم شدن
۱۰۹	کام کردن	۷۰	ضم کردن
۲۰۳	کاف دهنده		ط
۲۳۴	کم خوار		
۶۲	کم خوار	۷	طنفیلی

۱۹۷	مطمین	۲۴۹ ، ۲۰۸	کھولیت
۱۸۸	مطمینہ		گی
۳۵	معلوم		
۲۷	ملا مت گاہ	۲۴۹	گذارہ کردن
		۲۴۹	گذاشتن (منازل)
	ن		
۶۸	نا او مید	۱۱۸	گردانیدن
۲۱۲	نازنده	۱۵۳	گرم خشم
۷	ناسرہ	۱۵۸ ، ۱۳۵	گزاردن (حق-)
۷۸	نالندہ	۲۵۰	گزاردن (شکر-)
۱۰۲ ، ۷۱	نہشتن	۱۶۲ ، ۹۴	گزاردن (فرايض)
۱۵۳	نہشتہ	۵۲ ، ۴۹	گشادہ کردن
۵۳	ندا دردادن	۲۳۴	گشادہ لب
۱۸۳	نسبت کردن	۱۱۲	گو
۲۳	نشستہ (آب-)	۶۴	گوارندہ
۲۵۳ ، ۷۸	نظار گیان		ل
۳۵	نظارہ گاہ	۲۰۹	لاژورد
۹۹	نظر گاہ	۱۲۷	لمۃ شیطان
۲۲۳ ، ۹۰	نفقہ کردن	۱۲۷	لمۃ ملکی
۵۷	نگرستن		
۱۸	نماز ضحی		م
۱۲۶	نمازی	۲۳۴ ، ۱۳۹	ماندہ شدن
۱۸	نمازی کردن	۲۰۹	مأوی گاہ
۱۰۷	نمودارات	۲۶	مختصران
۱۰۲	نمودہ	۶ ، ۵	مرئیات
۴۰	نوآمدہ	۶۰	مردارخوار
۱۸۹	نور پذیر	۲۳	مرد طبع
۱۶	نہندہ (راہ)	۵۹	مردگی
۶۹	نیکو گمانان	۱۰۲ ، ۶۰	مردہ دل
۷۱	نیکو گمانی	۲۸	مسافری کردن
		۲۵۵	مشایخت
	و		
۲۵	وا (= با)	۲۴۲ ، ۲۴۱	مطالبہ کردن

۴۳۷		فهرست لغات و ترکیبات	
۹۸	هم نسب	۱۸۱	وحدانیت
۱۰۶	هواپرست	۲۲۷	وقت وقت
۲۰۹، ۱۲۶	هوسات	۲۱۹	وکیلی
۱۶۹	هیچ کاره	۵	
	ی	۱۹۴، ۱۴۶، ۱۱۳، ۶۱، ۴۹	همبر
۲۲۲	یاود (= یابد)	، ۲۴۹، ۲۳۲، ۲۰۲، ۵۲	همچندان
۱۷	یاوند (= یابند)		۲۵۳

فہرست اہلام

۳۱۰	: ابن الندیم
۳۶۹	: ابن تیمیہ
۲۹۲	: ابن جلا
	: ابن حجرالمسقلانی : یازدہ ، ہجده ، بیست و دو ، ۳۴۴
	: ابن حجرمکی : پانزدہ
	: ابن خلکان : دہ ، یازدہ ، نیز رك : وفیات الاعیان
۳۵۱	: ابن سینا : بیست و سہ ، ۳۵۱
۳۴۴	: ابن طاوس
۳۱۰ ، ۶۶	: ابن عباس
۲۷۰ ، ۲۷۹	: ابن عساکر
۴۰۴ ، ۲۴۶	: ابن عطا
۳۴۶	: ابن عمر
	: ابن فورك : بیست و چہار
	: ابن کثیر : یازدہ
	: ابن ماجہ ابو عبد اللہ محمد بن یزید القزوینی : ۳۶۴
	: ابن مغاللی : بیست و چہار
۳۱۱	: ابن مندہ
۳۵۰	: ابن یمین
۲۸۲	: ابو ابراہیم بخاری

	: آتشکدہ آذر : چہار دہ
	: آدم : ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۶۲ ، ۲۴۴ ، ۲۴۳ ، ۲۳۱ ، ۲۲۵ ، ۲۶۲ ، ۲۷۵ ، ۲۷۳ ، ۲۷۰ ، ۳۶۳ ، ۳۰۵

الف

	: ابراہیم : ۱۴ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۷۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۳ ، ۱۷۱ ، ۲۳۲ ، ۲۹۶ ، ۳۴۳ ، ۲۷۶ ، ۲۴۸
	: ابراہیم ادم : ۳۶۳
	: ابراہیم حربی : ۲۹۲
	: ابن ابی الحدید : بیست و چہار
	: ابن اثیر : دہ ، دوازدہ ، ہجده
	: ابن الاعرابی : ۲۷۳ ، ۲۹۲ ، ۳۰۳ ، ۳۸۳ ، ۳۷۸ ، ۳۷۲ ، ۳۵۶
	: ابن الجوزی : دہ ، یازدہ ، پانزدہ ، ہجده ، نوزدہ ، بیست ، بیست و یک ، ۲۹۲ ، نیز رك : المنتظم
	: ابن النجار : شانزدہ

ابو عبد اللہ اسمعیل بن الحافظ عبدالغافر	۳۹۹	ابوالحسن بنان بن محمد :
دوازده الفارسی :	۲۶۲	ابوالحسن عقیلی :
ابو عبد اللہ محمد بن محمود الرشیدی :	۳۸۷	ابوالحسن دراج :
دوازده ابوعلی دقاق :	۲۳۰ ، ۹۳	ابوالحسن نوری :
۳۷۹		ابوالدرداء : رك : بودردا
ابوعلی رودباری :		ابوالرشید عبد الجلیل بن ابوالحسن بن
۲۹۲ ، ۴۹		ابوالفضل قزوینی :
ابوعلی سنجی :	سیزده	ابوالعباس بن سربج :
۲۹۲		ابوالعتاہیہ :
ابوعلی نصر اللہ بن احمد بن عثمان الخشنامی :	۳۷۰	ابوالفتح محمد بن مطهر : سی و چهار ،
دوازده		سی و پنج ، سی و شش ، ۲۵۹ ، ۲۸۳ ،
ابو محمد شافعی ابن حسین بن محمد		۳۸۴
الاستادی :		ابوالفضل احمد بن محمد بن علی الراوندی :
ابو محمد عبدالعزیز بن الاحضر : شانزده		سیزده
ابوموسی اشعری :	۳۰۳	ابوالفضل العباس بن احمد السقائی :
ابونعیم اصفہانی :	۳۰۳	دوازده
ابوہریرہ : ۹۳ ، ۲۴۰ ، ۲۶۳ ، ۲۹۴ ،		ابوالقاسم ابراہیم بن محمد نصر آبادی :
۳۱۲ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۴۰۰		۳۸۴
ابی نصر احمد جامی النامقی : سی و شش		ابوالقاسم قشیری :
اتحاف السادة المتقين : ۲۸۵ ، ۲۸۷ ،		ابوبکر : ۲۹ ، ۴۰ ، ۶۶ ، ۸۳ ، ۸۵ ،
۲۹۷ ، ۳۰۹ ، ۳۴۴ ، ۳۴۶ ، ۳۶۷ ،		۹۰ ، ۱۱۹ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ،
۳۹۲		۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۷۷ ،
احادیث مشہوری : ۲۶۳ ، ۲۷۰ ، ۲۷۳ ،		۲۳۰ ، ۲۸۹ ، ۳۱۱ ، ۳۴۵ ، ۴۰۰ ،
۲۸۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۶ ،		ابوبکر السروی (ابوبکر الشیروی) :
۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ،		دوازده
۲۹۱ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۷ ،		ابوحنیفہ :
۳۰۲ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۱۲ ،		۳۲۱
۳۱۵ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۲۲ ،		ابوداؤد سجستانی :
۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۴۰ ، ۳۴۷ ،		۳۶۴
۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۵ ،		ابوذر غفاری : ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۳۰۳ ،
۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۶ ،		۳۶۷ ، ۳۶۶ ، ۳۱۰
۳۸۱ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸ ،		ابوسعید خراز :
۳۹۱ ، ۳۹۵ ، ۴۰۰ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ،		۳۷۸ ، ۳۹۷
		ابوعبدالرحمن سلمی : ۲۸۲ ، ۲۹۲

۲۷۱ ، ۲۷۴ ، ۲۸۱ ، ۲۸۶ ،

۳۵۳ ، ۳۸۴ ، ۴۰۲

اسفار : ۲۶۰ ، ۲۹۶ ، ۳۷۶

اسفندیار : ۲۶۱

اسکندر : ۲۹۳

اسلامبول : رك : استانبول

اسماعيل (ع) : ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۳۴۳

اسماعيل وراق : ۳۲۷

اسم مصدر ، حاصل مصدر : ۳۵۱ ، ۳۵۷

اشتینگاس : ۳۹۷

اصابه : ۳۱۱

اصحاب رقيم : ۳۴۵

اصحاب صفه : رك : اهل صفه

اصطلاحات الصوفيه : ۳۳۵

اصطلاحات شاه نعمة الله : ۲۹۲ ، ۳۰۶

۳۵۶ ، ۳۷۷

اصطلاحات محبي الدين : ۳۳۵

اصفهان : ۲۷۷

اصمعي : ۲۷۱

اعتماد (كتاب) : بيست و چهار

الاعجاز والايجاز : ۳۸۳

الاعلام : ۲۷۷ ، ۲۸۰ ، ۳۴۱ ، ۳۵۳

۴۰۵

افشار (ايرج) : سي و سه

افضل الدين محمد مرقى كاشانى : ۲۶۰

افلاطون : ۳۶۲

اقبال (عباس) : ۲۷۲

اقبال (محمد) : سيزده

اقرب الموارد : ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۳۴۱

۳۹۹

الجزيره : ۳۳۲

احد : ۲۷۹ ، ۲۸۶ ، ۳۱۷ ، ۳۹۸

احمد : رك : محمد (ص)

احمد محمد شاکر : ۲۷۰ ، ۲۸۸ ، ۲۹۵

۲۹۶ ، ۲۹۸ ، ۳۰۰ ، ۳۰۳ ، ۳۲۳

۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۷۷ ، ۳۹۳

۴۰۳ ، ۳۹۶

احوال و اشعار رودكى : ۲۹۸

احياء علوم الدين : ۲۵۹ ، ۲۶۲ ، ۲۶۸

۲۷۲ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳

۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸

۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷ ، ۳۰۴

۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۰

۳۱۱ ، ۳۱۴ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰

۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸

۳۳۰ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶

۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱

۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۹ ، ۳۵۴

۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۶۴ ، ۳۶۷

۳۷۰ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷ ، ۳۸۰

۳۸۱ ، ۳۸۴ ، ۳۸۹ ، ۳۹۱

۳۹۲ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵

۳۹۶ ، ۳۹۸ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱

۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷

اديب پيشاورى : ۳۰۴

ارزش ميراث صوفيه : ۲۶۸ ، ۲۸۲ ، ۲۸۶

اروپا : سي و پنج

ازرقى : ۳۲۷

استانبول : ۲۷۶ ، ۳۹۸

الاستيعاب في معرفة الاصحاب : ۲۸۴

اسدى طوسى : ۳۵۷ ، ۳۶۷

اسراء التوحيد : ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶

- تبصرة العوام : ۲۶۴
 تذكرة الاولياء : ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۵ ،
 ۳۵۷ ، ۴ ، ۴ ، ۴۰۵
 تذكرة خواص الامة في معرفة الائمة : پانزده
 ترجمة تاريخ قم : ۳۵۲
 ترجمة تفسير طبري : ۲۶۵ ، ۲۷۱ ،
 ۳۱۳ ، ۳۳۳
 ترجمة تقويم الصحة : ۳۵۷
 ترجمة رسالة قشيريہ : ۳۵۱ ، ۳۷۰ ،
 ۳۷۹ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۹۹
 تركستان : ۲۶۸
 تركمانان : ۳۳۳
 تركيه : ۲۶۵
 ترمذی (محمد بن عيسى) : ۳۶۵
 التعرف . ۲۸۰
 تعريفات جرحاني : ۲۷۴ ، ۳۲۸ ، ۳۳۵ ،
 ۳۵۲ ، ۳۷۸ ، ۳۹۰
 تفسير اسنرايني : ۲۶۵
 تفسير عميق سور آبادي : ۲۶۵ ، ۲۷۱ ،
 ۲۷۲
 تقى الدين كاشي : چهارده
 التمثيل والمحاضرة : ۳۸۳
 تواريخ آل سلجوق : دوازده ، هفده
 تورات : ۳۱۶ ، ۳۵۷
 التوسل الى التوسل : ۲۰۲
 تهران : سيزده ، بيست و پنج ، سو و پنج ،
 ۲۹۹ ، ۳۴۹
 ث
- ثعلب : ۲۹۲
 ثمود : ۳۱۶

- بياني (دکتر مهدی) : بيست و چهار ، چهل و دو ،
 چهل و سه
 بيت المقدس : ۲۸
 بيضاء : ۲۶۷
 بين النهرين : ۳۳۲
 بيهقي (ابوالحسن علي بن زيد) : بيست و يك
 بيهقي (ابوالفضل) : ۲۶۵
 پ
- پاريس : ۲۶۸ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸
 پنج ديه : دوازده
 ت
- تاج المصادر : ۳۳۸ ، ۳۸۹
 تاحيه (مدرسه) : پانزده ، شانزده
 تاريخ آل جلاير : ۳۰۰ ، ۳۱۰
 تاريخ ادبيات در ايران : سيزده ، چهارده ،
 ۲۶۵ ، ۳۱۰
 التاريخ الكبير : ۳۷۰
 تاريخ بلعمي : ۳۷۵ ، ۳۹۷
 تاريخ بيهقي : بيست و يك
 تاريخ بيهقي : ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۹۲ ،
 ۳۰۴ ، ۳۰۶ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ،
 ۳۱۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۳ ، ۳۳۷ ،
 ۳۴۰ ، ۳۴۳ ، ۳۶۵ ، ۴۰۲
 تاريخ تصوف در اسلام : ۲۷۴ ، ۲۸۲ ،
 ۲۹۲ ، ۲۹۶ ، ۳۰۲ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ،
 ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۹ ، ۳۵۲ ،
 ۳۵۷ ، ۳۶۳ ، ۳۷۲ ، ۳۷۷ ،
 ۳۷۸ ، ۳۸۳ ، ۳۹۰
 تاريخ جهانگشا : ۲۷۳ ، ۲۷۵ ، ۳۲۵ ،
 ۳۳۱

- ۳۸۵ ، ۳۶۵
 ۳۹۸ جامع قعریہ :
 بیست جامع منصور :
 ۳۸۴ ، ۳۲۸ جامی :
 ۳۳۵ ، ۳۲۸ جرجانی (سید شریف) :
 ۳۱۶ ، ۱۲۳ ، ۷۳ جرجیس :
 ۲۷۵ جعفر :
 ۲۷۹ جفری :
 ۳۷۵ جمال زادہ (سید محمد علی) :
 ، ۲۴۶ ، ۲۴۵ ، ۲۱۲ ، ۲۰۵ جنید :
 ، ۳۳۰ ، ۲۹۳ ، ۲۹۲ ، ۲۶۷
 ۴۰۴ ، ۳۸۷ ، ۳۸۵
 ۲۶۳ حوامع الحکایات :
 چہارہدہ جهان پهلوان :

ج

- ۳۹۷ چگلیان :
 ۲۶۶ چہارسوی کرمانیان :
 ، ۲۹۵ ، ۲۸۹ ، ۲۶۴ چہار مقالہ :
 ۲۵۳ ، ۳۲۷
 ۲۶۸ چین :

ح

- ۳۸۷ حارث :
 ۳۸۹ حارثہ :
 ۳۹۲ حاشیہ بر شرح رسالہ قعریہ :
 ، ۲۷۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۲ ، ۲۶۱ حافظ :
 ، ۳۲۲ ، ۳۲۱ ، ۳۲۰ ، ۲۷۵
 ، ۳۹۱ ، ۳۶۱ ، ۳۵۸ ، ۳۲۸
 ۲۷۸ حباب :
 ۳۰۳ ، ۲۸۱ حبشہ :
 ۱۵۲ حبشیان :

ج

- جابر بن عبد اللہ الانصاری : ۴۰۲ ، ۲۴۲
 جاحظ : ۲۷۲
 جالینوس : ۲۶۰
 الجامع الصحیح : ۳۶۴ ، نیز رک : صحیح بخاری
 الجامع الصغیر : ۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۷ ، ۳۸۶ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ، ۴۰۹ ، ۴۰۷ ، ۴۰۶
 جامع (= سنن) ترمذی : ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۱۰ ، ۳۱۴ ، ۳۳۹ ، ۳۴۷

- ۲۵۸ خرابات :
خراسان : هجده ، بیست ، ۲۵۷ ، ۳۶۳ ، ۴۰۴
- ۲۴۶ خصال صدوق :
۲۹۳ خضر :
خطیب قاری : بیست و سه
- ۳۸۰ خلاصه مثنوی :
۳۹۷ خلخیان :
خلیل : رك : ابراهیم
- ۳۸۴ خواجه ایوب :
۲۶۵ خواجه عبدالله انصاری :
خوزستان : هجده ، نوزده ، ۲۶۸ ،
خیبر : بیست و چهار
- د
- ۳۱۷ داذیانہ :
دانش پڑوہ (محمد تقی) : بیست و سه ، بیست
و پنج ، چهل و دو
- دانشگاه تهران : چهل و دو
- ۳۵۱ ، ۳۳۳ دانشنامه علائی :
داود : ۵۵ ، ۳۱۶ ، ۳۴۷
- ۳۳۲ دایرة المعارف فارسی :
دجلہ : ۴۸ ، ۳۱۲
- دستور العلماء : ۳۰۱ ، ۳۰۸
- دستور الکاتب : ۳۰۹
- دقیقی : ۲۶۹
- دکن : یازده
- دمشق : نوزده ، ۲۷۸ ، ۲۸۶
- دهخدا : ۳۵۲
- دینور : ۳۱۲
- ۲۹۲ حبیب السیر :
حبیب اللہی (نوبد) : چهل و سه ، ۳۷۰ ،
حدود العالم : ۲۶۲ ، ۳۹۷
- حدیقة الحقیقة : سی و چهار ، سی و پنج ،
سی و شش ، چهل ، چهل و سه ،
۲۵۹ ، ۲۸۳ ، ۳۸۴
- حدیقة الشیعة : بیست و چهار
حذیفہ یمانئ : ۶۶ ، ۳۱۲
- حسن المحاضرة في احوال المصر والقاهرة :
۴۰۲
- حسن بصری : ۳۱۲ ، ۴۰۴
- حسن مؤدب : ۲۷۱ ، ۳۵۳ ، ۴۰۲
- حسین بن علی (ع) : هفده ، هجده
حسین بن منصور حلاج : رك : حلاج
حلاج : ۱۹ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۵۶ ،
۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۹۱ ، ۳۸۵
- حلی (علامہ) : پانزده
حلیة الاولیاء : ۲۷۰ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷ ،
۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ،
۲۸۴ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۳۱۱ ،
۳۱۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ،
۳۴۲ ، ۳۴۹ ، ۳۵۳ ، ۳۶۰ ،
۳۸۹ ، ۳۹۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
- حمزه : هفده
حمزة بن مکئ : بیست و دو
حنابلہ : بیست ، بیست و چهار
- خ
- خاقانی : ۳۰۲ ، ۳۲۰
- خباب بن الارت : ۲۹ ، ۳۴ ، ۲۷۸ ،
۳۱۱

رویم : ۲۹۳
ری : ۳۸۸ ، ۳۱۲
ریاض العارفین : ۳۵۷ ، ۳۵۶
ریحانة الادب : یازده ، هجده ، بیست و دو

ز

زاد المسافرین : ۳۵۱ ، ۲۲۵
زاهر الشجائی : دوازده
زر کلی : ۳۵۳
زرین جیان (غلام رضا) : چهل و سه
زرین گوپ (دکتر عبدالحسین) : ۳۶۸ ، ۳۵۸

زدریا : ۳۱۴ ، ۱۴۳ ، ۷۳
زین الرفساء بن علی بن ابراهیم منصور : بیست و یک

س

سالمة آریان : ۳۶۴
سبک شناسی : ۳۴۳ ، ۳۶۵ ، ۳۶۲
سکر (تاج لیس) : ۳۲۳ ، ۳۲۲ ، ۳۲۱ ، ۳۲۰ ، ۳۱۹ ، ۳۱۸ ، ۳۱۷ ، ۳۱۶ ، ۳۱۵ ، ۳۱۴ ، ۳۱۳ ، ۳۱۲ ، ۳۱۱ ، ۳۱۰ ، ۳۰۹ ، ۳۰۸ ، ۳۰۷ ، ۳۰۶ ، ۳۰۵ ، ۳۰۴ ، ۳۰۳ ، ۳۰۲ ، ۳۰۱ ، ۳۰۰ ، ۲۹۹ ، ۲۹۸ ، ۲۹۷ ، ۲۹۶ ، ۲۹۵ ، ۲۹۴ ، ۲۹۳ ، ۲۹۲ ، ۲۹۱ ، ۲۹۰ ، ۲۸۹ ، ۲۸۸ ، ۲۸۷ ، ۲۸۶ ، ۲۸۵ ، ۲۸۴ ، ۲۸۳ ، ۲۸۲ ، ۲۸۱ ، ۲۸۰ ، ۲۷۹ ، ۲۷۸ ، ۲۷۷ ، ۲۷۶ ، ۲۷۵ ، ۲۷۴ ، ۲۷۳ ، ۲۷۲ ، ۲۷۱ ، ۲۷۰ ، ۲۶۹ ، ۲۶۸ ، ۲۶۷ ، ۲۶۶ ، ۲۶۵ ، ۲۶۴ ، ۲۶۳ ، ۲۶۲ ، ۲۶۱ ، ۲۶۰ ، ۲۵۹ ، ۲۵۸ ، ۲۵۷ ، ۲۵۶ ، ۲۵۵ ، ۲۵۴ ، ۲۵۳ ، ۲۵۲ ، ۲۵۱ ، ۲۵۰ ، ۲۴۹ ، ۲۴۸ ، ۲۴۷ ، ۲۴۶ ، ۲۴۵ ، ۲۴۴ ، ۲۴۳ ، ۲۴۲ ، ۲۴۱ ، ۲۴۰ ، ۲۳۹ ، ۲۳۸ ، ۲۳۷ ، ۲۳۶ ، ۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۲۳۳ ، ۲۳۲ ، ۲۳۱ ، ۲۳۰ ، ۲۲۹ ، ۲۲۸ ، ۲۲۷ ، ۲۲۶ ، ۲۲۵ ، ۲۲۴ ، ۲۲۳ ، ۲۲۲ ، ۲۲۱ ، ۲۲۰ ، ۲۱۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۷ ، ۲۱۶ ، ۲۱۵ ، ۲۱۴ ، ۲۱۳ ، ۲۱۲ ، ۲۱۱ ، ۲۱۰ ، ۲۰۹ ، ۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۲۰۳ ، ۲۰۲ ، ۲۰۱ ، ۲۰۰ ، ۱۹۹ ، ۱۹۸ ، ۱۹۷ ، ۱۹۶ ، ۱۹۵ ، ۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۹۲ ، ۱۹۱ ، ۱۹۰ ، ۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷ ، ۱۸۶ ، ۱۸۵ ، ۱۸۴ ، ۱۸۳ ، ۱۸۲ ، ۱۸۱ ، ۱۸۰ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸ ، ۱۷۷ ، ۱۷۶ ، ۱۷۵ ، ۱۷۴ ، ۱۷۳ ، ۱۷۲ ، ۱۷۱ ، ۱۷۰ ، ۱۶۹ ، ۱۶۸ ، ۱۶۷ ، ۱۶۶ ، ۱۶۵ ، ۱۶۴ ، ۱۶۳ ، ۱۶۲ ، ۱۶۱ ، ۱۶۰ ، ۱۵۹ ، ۱۵۸ ، ۱۵۷ ، ۱۵۶ ، ۱۵۵ ، ۱۵۴ ، ۱۵۳ ، ۱۵۲ ، ۱۵۱ ، ۱۵۰ ، ۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۱۴۷ ، ۱۴۶ ، ۱۴۵ ، ۱۴۴ ، ۱۴۳ ، ۱۴۲ ، ۱۴۱ ، ۱۴۰ ، ۱۳۹ ، ۱۳۸ ، ۱۳۷ ، ۱۳۶ ، ۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۱۳۳ ، ۱۳۲ ، ۱۳۱ ، ۱۳۰ ، ۱۲۹ ، ۱۲۸ ، ۱۲۷ ، ۱۲۶ ، ۱۲۵ ، ۱۲۴ ، ۱۲۳ ، ۱۲۲ ، ۱۲۱ ، ۱۲۰ ، ۱۱۹ ، ۱۱۸ ، ۱۱۷ ، ۱۱۶ ، ۱۱۵ ، ۱۱۴ ، ۱۱۳ ، ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۰ ، ۱۰۹ ، ۱۰۸ ، ۱۰۷ ، ۱۰۶ ، ۱۰۵ ، ۱۰۴ ، ۱۰۳ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۱۰۰ ، ۹۹ ، ۹۸ ، ۹۷ ، ۹۶ ، ۹۵ ، ۹۴ ، ۹۳ ، ۹۲ ، ۹۱ ، ۹۰ ، ۸۹ ، ۸۸ ، ۸۷ ، ۸۶ ، ۸۵ ، ۸۴ ، ۸۳ ، ۸۲ ، ۸۱ ، ۸۰ ، ۷۹ ، ۷۸ ، ۷۷ ، ۷۶ ، ۷۵ ، ۷۴ ، ۷۳ ، ۷۲ ، ۷۱ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۶۸ ، ۶۷ ، ۶۶ ، ۶۵ ، ۶۴ ، ۶۳ ، ۶۲ ، ۶۱ ، ۶۰ ، ۵۹ ، ۵۸ ، ۵۷ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۴ ، ۵۳ ، ۵۲ ، ۵۱ ، ۵۰ ، ۴۹ ، ۴۸ ، ۴۷ ، ۴۶ ، ۴۵ ، ۴۴ ، ۴۳ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۴۰ ، ۳۹ ، ۳۸ ، ۳۷ ، ۳۶ ، ۳۵ ، ۳۴ ، ۳۳ ، ۳۲ ، ۳۱ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۵ ، ۲۴ ، ۲۳ ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۶ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۹ ، ۸ ، ۷ ، ۶ ، ۵ ، ۴ ، ۳ ، ۲ ، ۱

دیوان حافظ : ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۱ ، ۳۲۸ ، ۳۵۸ ، ۳۷۴ ، ۳۸۷ ، ۳۹۱

دیوان خاقانی : ۴۰۶ ، ۳۰۲

دیوان علی (ع) : ۳۷۰ ، ۲۶۲

دیوان فرخی سیستانی : ۳۲۷ ، ۲۹۳

۳۵۸ ، ۳۵۰ ، ۳۳۸ ، ۳۳۶

دیوان قوامی : دوازده ، پانزده ، شانزده ،

هفده ، نوزده ، بیست ، بیست و یک ،

بیست و چهار

دیوان مختاری : ۳۴۱

دیوان موجهری : ۳۲۱ ، ۳۰۷ ، ۲۶۹

دیوان ناصر خسرو : ۳۶۷ ، ۳۳۳ ، ۲۹۳

ذ

ذبیح الله : رک : اسمعیل

ر

راحة الصدور : سیزده ، چهارده

راغب : ۳۰۲

راوندی : سوره

ربیع الابرار : ۳۹۱

رسائل اخوان الصفا : ۳۸۷ ، ۲۶۰

رسائل صدر : ۲۶۰

رسالة فتوییه : ۳۶۶

رسالة قشیریہ : ۳۵۲ ، ۲۸۵ ، ۲۸۴

۳۸۲ ، ۳۷۹ ، ۳۷۸

رشر (دکتر) : سب و پنج ، سب و شش

رودکی : ۲۹۸

روضه المنجمین : ۲۶۵ ، ۲۶۲

رومیان : ۲۷۹

۲۷۸ : شخصيات قلقة في الاسلام :
 ۳۰۲ ، ۲۸۳ : شرح بحر العلوم :
 شرح تعرف : ۲۷۱ ، ۲۷۵ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ،
 ۲۸۷ ، ۲۹۶ ، ۳۰۱ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ،
 ۳۰۶ ، ۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ، ۳۱۷ ،
 ۳۱۹ ، ۳۲۵ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۹ ،
 ۳۴۳ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۶۱ ، ۳۷۷ ،
 ۳۸۱ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۳ ،
 ۳۵۱ : شرح قصيدة ابوالهيثم :
 شرح كلمات باباطاهر : ۳۵۲ ، ۳۶۵ ،
 ۳۷۸ ، ۳۷۹ ،
 شرح منازل السائرين : ۳۴۶ ، ۳۵۲ ،
 ۳۵۷ ، ۳۷۴ ، ۳۹۲ ،
 ۳۴۴ : شرح نخبة الفكر :
 ۳۴۸ ، ۳۶۹ : شرح نهج البلاغة :
 ۲۷۸ : شريعتي (دکتر علی) :
 ۲۸۶ : شعرانی :
 ۲۸ ، ۷۳ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ : شعيب :
 ۳۷۶ : شفا :
 ۴۰۴ : شقيق بلخي :
 ۲۶۷ : شنك عباد :
 ۲۶۷ : شوشتر :
 ۳۸۵ ، نوزده : شونيزيه :
 شهرستاني (ابوالفتح محمد) : نه
 ۲۶۲ ، ۲۶۵ : شهردان بن ابی الخیر :
 ۲۸ ، ۲۷۵ : شيث :
 ۳۴۳ : شيخ احمد كيال :
 ۳۴۳ : شيخ جنيد بن محمد :
 ۲۶۸ ، ۲۹۳ : شيعيان : سيزده ،

سنجر بن ملكشاه : هفده ، هجده ،
 سنج عباد : يازده
 سنن ابن ماجه : ۲۸۰
 سنن ابی داود : ۲۶۷ ، ۲۷۲ ، ۳۱۵ ،
 ۳۱۸ ، ۳۲۵ ، ۳۴۶ ، ۳۶۴ ، ۳۸۲ ،
 ۳۹۱ ، ۳۹۲ ،
 سنن نسائي : ۳۶۵ ، ۳۸۱ ،
 سوزنی سمرقندی : ۳۷
 سهروردی : ۲۸۲
 سهل بن عبدالله تستري : ۲۶۷ ، ۳۰۹ ،
 سياست نامه : ۲۶۱ ، ۲۷۲ ، ۳۰۶ ،
 سيوطی : ۲۷۳ ، ۲۸۱ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ،
 ۳۰۴ ، ۳۱۴ ، ۳۲۲ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ،
 ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ،
 ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ،
 ۳۴۶ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۴ ،
 ۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۶ ،
 ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۸۶ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ،
 ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۴۰۱ ، ۴۰۶ ،

ش

شام : ده ، بيست و يك ، ۹۳ ، ۵۱ ، ۲۷۷ ،
 ۲۸۶ ، ۳۱۶ ،
 شاه سليمان صفوي : بيست و سه
 شاهنامه : ۲۶۱ ، ۲۷۶ ، ۳۲۴ ، ۳۳۳ ،
 ۳۴۷ ، ۳۶۸ ،
 شاهنامه و دستور : ۲۶۱ ، ۲۷۶ ، ۳۲۵ ،
 ۳۳۳ ، ۳۴۷ ، ۳۶۸ ،
 شاه نعمة الله : ۳۷۲
 شاهوار (ماهرخ) : چهل و سه
 شبلي : ۴۸ ، ۲۵۶ ، ۲۹۱ ،

طبقات ابن سعد : ۲۷۹
 طبقات الشافعية الكبرى : يازده ، دوازده ،
 هفده ، هجده ، ۳۳۳ ، ۳۴۳
 طبقات الكبرى : ۲۸۵
 طبقات صوفيه : ۲۶۵
 طحاوی : بیست و چهار
 طريقة نویسندگی و داستان سرایی : ۳۷۵
 طغرل بن ارسلان : چهارده
 طغرل بن محمد : چهارده
 طور : ۶۱ ، ۹۳ ، ۲۴۴
 طوس : ۳۲۷
 طبقات سعدی : ۳۰۳

ع

عاد : ۳۱۶
 عالم والا : ۲۶۲
 عامر بن الظرب : ۲۹۳ ، ۲۵۰
 عابده : ۱۳۰ ، ۷۵ ، ۲۳۳ ، ۲۳۵ ، ۲۴۴
 ۲۴۵ ، ۲۷۹ ، ۳۰۷ ، ۳۱۸ ، ۳۶۱
 ۳۶۰ ، ۳۹۰
 عادی (ابو الحسن اردشیر) : ۵۵
 عبدالرسول : ۳۵۱
 عبداللطیف عباسی : ۳۱۵
 عبدالعزیز بن عبدالملک : ۳۱۹
 عبدالعزیز بن یزید : ۳۱۵
 عبدالعزیز بن صالح : ۷۵
 عبدالعزیز بن عمر : ۱۳۰ ، ۲۵۳
 عبدالعزیز بن مسعود : ۵۹ ، ۱۳۴ ، ۲۸۹
 ۳۵۵ ، ۳۰۳
 عبدالله بن مسلم : ۳۱۱

ص

صائب : ۳۲۱
 صالح : ۷۳ ، ۲۷۶ ، ۳۱۶
 صحیح بخاری : ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۸۴ ،
 ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷ ،
 ۳۰۰ ، ۳۰۳ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۵ ،
 ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ،
 ۳۲۶ ، ۳۳۱ ، ۳۳۷ ، ۳۴۲ ، ۳۴۶ ،
 ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۶۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷ ،
 ۳۸۳ ، ۳۸۵ ، ۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳ ،
 ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۴۰۵
 صحیح ترمذی : رك : جامع (= سنن ترمذی)
 صحیح مسلم : ۲۶۳ ، ۲۸۷ ، ۲۹۱ ، ۲۹۴ ،
 ۳۰۶ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۸ ، ۳۲۳ ،
 ۳۲۷ ، ۳۳۴ ، ۳۳۷ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ،
 ۳۶۴ ، ۳۹۲ ، ۴۰۱ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
 صد میدان : ۲۶۵
 صفا (دکتر ذبیح الله) : سیزده
 صفة الصفوة : ۲۹۲ ، ۳۳۰ ، ۴۰۴
 صفین : ۲۷۹
 صواعق محرقه : یازده
 صوفیان : ۱۴۸ ، ۱۸۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،
 ۲۰۳ ، ۲۱۱ ، ۲۴۴ ، ۲۵۵ ، ۲۶۶ ،
 ۲۶۸ ، ۲۷۳ ، ۲۸۲ ، ۲۸۸ ، ۳۰۸ ،
 ۳۵۸ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ،
 ۳۹۰ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴
 صهیب بن سنان : ۲۹ ، ۲۴ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ،
 ۲۸۲
 طایف : ۲۶ ، ۳۱۰

ط

۲۶۷	عمرو مکی :	۳۳۰ ، ۹۴	عبدالله مبارک :
۲۵۶	عنصر : بیست و پنج ،	۳۳۳	عبدالمطلب :
، ۲۸۲ ، ۲۸۱ ، ۲۷۳	عوارف المعارف :	۳۳۲	عبرانیان :
۴۰۶ ، ۳۹۱ ، ۳۸۰ ، ۳۴۲ ، ۳۰۷	عوفی :	۳۰۵	عمید بن عمیره :
۲۶۳ ، سیزده	عیسی (ع) :	، ۲۷۹ ، ۱۴۷ ، ۱۴۶ ، ۴۰ ، ۲۹	عثمان :
۹۱ ، ۷۳ ، ۷۰ ، ۶۲ ، ۲۸	غ	۳۶۱ ، ۳۶۰ ، ۳۱۲	
۲۹۴ ، ۲۶۳ ، ۱۸۳ ، ۱۲۹ ، ۱۲۳	غار ثور :	۲۷۷	عراق :
۳۳۲ ، ۳۱۶ ، ۳۱۳ ، ۳۰۵	غزالی (ابوحامد) :	۳۶۰	عرض نامه :
۲۹۴	غزالی (ابوحامد) : نه ، ۲۶۶ ، ۲۷۸ ،	هجده	عسکر مکرم :
۲۳۱	، ۲۶۴ ، ۳۶۳ ، ۳۳۲ ، ۳۰۲ ، ۲۹۷	۳۶۹ ، ۲۹۲	عطار :
	، ۳۸۸ ، ۳۸۴	، ۲۸۴ ، ۱۱۲	عکابه بن محسن الاسدی :
۲۲۷	غزنین :	۳۴۱	
۳۲۹	غنی (دکتر قاسم) :	۲۸۹ ، ۲۶۳	علاء الدوله :
	ف	سیزده	علاء الدین الخواری :
۳۲۳ ، ۳۱۴	الفائق فی غریب الحدیث :	۳۶۵ ، ۳۴۴ ، ۲۸۸	علم الحدیث :
۴۰۵ ، ۳۹۰ ، ۳۷۷	فارس :	، ۲۹	علی (ع) : پانزده ، شانزده ، هفده ،
۲۸۰ ، ۲۶۸ ، ۲۶۷	فاضل (دکتر علی) :	، ۱۴۶ ، ۱۲۴ ، ۱۱۶ ، ۷۶ ، ۴۰	، ۲۶۴ ، ۲۶۳ ، ۲۶۲ ، ۲۳۹ ، ۱۸۱
چهل و سه	فتوحات مکیه :	، ۳۶۹ ، ۳۰۴ ، ۲۹۹ ، ۲۷۹ ، ۲۷۷	
۳۴۹	فتور (قریه) :	۳۷۵ ، ۳۷۰	
۳۳۲	فراعنه :	۳۰۲	علی بن الحسین (ع) :
۲۴۷	فرخی سیستانی :	بیست و پنج	علی بن ترکانشاه بن علی :
۳۳۸	فردوسی :	چهارده	عماد الدوله فراه رز :
، ۳۲۴ ، ۲۷۶ ، ۲۶۴ ، ۲۶۱	فرعون :	دوازده ، هفده	عماد کاتب :
۳۴۷ ، ۳۲۷	فروزانفر : ده ، چهل و دو ، ۲۷۳ ، ۲۸۰ ،	چهارده	عمادی شهرباری :
۲۳۳		، ۲۸۹ ، ۲۷۹ ، ۳۴ ، ۲۹	عمار بن یاسر :
		، ۶۵ ، ۴۰ ، ۳۵ ، ۲۹	عمر بن خطاب :
		، ۱۵۳ ، ۱۴۷ ، ۱۴۶ ، ۱۱۳ ، ۶۶	
		، ۲۸۹ ، ۲۸۳ ، ۲۷۹ ، ۲۴۵ ، ۲۴۲	
		۳۶۴ ، ۳۱۰	
		۳۹۹ ، ۳۳۱	عمر بن عبدالعزیز :
		نوزده	عمر رضا کحاله :

فرہنگ نظام : ۳۲۰
 فرہنگ نفیسی : ۲۶۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ،
 ۳۳۴ ، ۳۳۷ ، ۳۴۱ ، ۳۴۳ ، ۳۵۹ ،
 ۳۶۰ ، ۳۶۵ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۰ ،
 ۳۸۲ ، ۳۸۹ ، ۳۹۱ ، ۳۹۴ ، ۳۹۹ ،
 ۴۰۲

فصول (کتاب) : بیست و چہار

فضالۃ بن عبید : ۳۶ ، ۳۷ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷

فلسطین : ۳۱۶

الفہرست : ۳۱۰

فہرست ریو ، سی و دو ، سی و سہ

فہرست کتابخانۃ مدرسۃ سپہسالار : ۲۷۸

فہرست نسخہ‌های خطی کتابخانۃ دانشکدۃ

حقوق : بیست و سہ

فیاض (دکتر علی اکبر) : ۳۶۵

فیثاغورث : ۳۶۲

فیہما فیہ : ۲۷۳ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۵

۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲

۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۹۸

۳۹۹

ق

قابوس نامہ : ۲۶۰ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰

۲۷۲ ، ۲۷۴ ، ۲۸۱ ، ۲۸۶ ، ۲۸۹

۲۹۱ ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۲۹۹

۳۱۰ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ، ۳۲۵

۳۲۷ ، ۳۳۰ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷

۳۴۷ ، ۳۶۲ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷

۳۶۸ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸

۴۰۳ ، ۳۹۹

قارون : ۲۲۸

۲۸۱ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷

۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۲۹۳ ، ۲۹۷ ، ۳۰۱

۳۰۹ ، ۳۱۴ ، ۳۲۲ ، ۳۲۵ ، ۳۴۸

۳۴۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۸ ، ۳۶۵ ، ۳۶۷

۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱

۳۸۲ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۹۵ ، ۳۹۸

۳۹۹ ، ۴۰۰

فروغی (محمد علی) : ۲۸۱ ، ۲۸۶

فرہنگ آندراج : ۳۵۱ ، ۳۸۹

فرہنگ اشعار حافظ : ۲۷۲ ، ۲۷۷

۲۸۲ ، ۳۱۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۹ ، ۳۵۸

۳۷۱ ، ۳۷۴ ، ۳۹۱ ، ۴۰۴

فرہنگ سروری : ۳۵۱

فرہنگ علوم عقلی : ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۷

۲۹۴ ، ۲۹۷ ، ۳۰۱ ، ۳۷۶ ، ۳۸۷

فرہنگ فارسی : ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۶

۲۶۷ ، ۲۷۲ ، ۲۸۱ ، ۲۸۶ ، ۲۹۷

۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۱۹

۳۲۲ ، ۳۲۲ ، ۳۲۶ ، ۳۴۱ ، ۳۴۴

۳۱۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۳۵۸

۳۵۹ ، ۳۶۴ ، ۳۶۶ ، ۳۷۰ ، ۳۷۴

۳۷۵ ، ۳۷۶ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹

۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ، ۴۰۲ ، ۴۰۶

۴۰۷

فرہنگ مصطلحات عرفاء : ۲۶۶ ، ۲۹۱

۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹

۳۰۳ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰

۳۱۳ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۸ ، ۳۳۵

۳۴۰ ، ۳۴۶ ، ۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۳۶۵

۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷

۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴

۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲

۲۷۶ : کتابخانه جاراالله افندی
 ۳۰۲ : کتابخانه فاتح
 ۳۵۱ : کتابخانه مراد ملا
 کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: بیست و سه،
 ۲۶۵
 ۲۶۳ : کتابخانه ملی پاریس
 ۲۷۹ : کسری
 کشف اصطلاحات الفنون : ۲۶۰ ، ۲۹۶ ،
 ۳۰۱ ، ۳۰۶ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۷۱ ،
 ۳۷۴ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ،
 کشف الاسرار : ۲۷۱ ، ۲۷۵ ، ۲۸۵ ،
 ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ،
 ۳۰۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۶ ، ۳۴۴ ،
 ۳۴۷ ، ۳۵۰ ، ۳۵۴ ، ۳۵۹ ، ۳۶۱ ،
 ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۵ ، ۳۹۳ ، ۳۹۶ ،
 ۴۰۰ ، ۴۰۲
 کشف المظنون : ۳۱۰
 کشف المحجوب : ۲۶۶ ، ۲۷۲ ، ۲۸۰ ،
 ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵ ، ۲۸۹ ، ۲۹۳ ،
 ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۲ ، ۳۱۲ ، ۳۲۳ ،
 ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ ،
 ۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۷ ، ۳۵۹ ،
 ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ،
 ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۶ ، ۳۸۰ ،
 ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ،
 ۴۰۲ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
 کشف الیقین : شانزده
 کعب : ۲۷۵
 کعبه : ۳۳۳
 کفایة الطالب : شانزده
 کلیات سعدی : ۲۹۴ ، ۳۰۳

قاموس کتاب مقدس : ۳۳۲
 قاهره : ده ، ۲۷۸
 قباد : ۳۰۶
 قرآن : ۶ ، ۱۴ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۳۲ ، ۳۳ ،
 ۳۸ ، ۴۱ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۷۲ ،
 ۷۹ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ،
 ۱۱۴ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۱۵۳ ،
 ۱۵۸ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۷۱ ،
 ۱۸۲ ، ۱۸۷ ، ۲۰۳ ، ۲۱۲ ، ۲۳۶ ،
 ۲۵۰ ، ۲۶۱ ، ۲۰۶ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ،
 ۲۹۷ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۱۰ ، ۳۱۶ ،
 ۳۲۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۵ ، ۳۵۰ ، ۳۶۱ ،
 ۳۷۲ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۴۰۴
 قراح ظفر : ده
 قرامطه : ۲۶۸
 قریش : ۲۲۵ ، ۲۷۹ ، ۳۶۴
 قزوین : دوازده
 قزوینی (محمد) : ۲۷۲
 قصص الانبیاء : ۳۱۱ ، ۲۷۷ ، ۲۷۵ ،
 ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ، ۳۴۳ ،
 ۳۴۵ ، ۳۶۸
 قصص قرآن : ۲۷۷ ، ۳۱۶
 قلندریه : ۳۵۸
 قواعد زبان فارسی : ۳۶۴
 قیصری : ۲۶۷ ، ۳۷۸ ، ۳۹۰
 ک
 کاشانی : ۳۸۲ ، ۳۹۰
 الکامل فی التاریخ : دوازده ، هجده ، نوزده
 کاویانی : ۲۷۵
 کتابخانه ایاصوفیه : ۳۶۶

ل

- لازار : ۲۶۵ ، ۲۹۷
 الآلی المصنوعة : ۲۸۰ ، ۲۸۸ ، ۲۹۱ ،
 ۳۱۸ ، ۳۲۳ ، ۳۲۶ ، ۳۳۱ ، ۳۸۵ ،
 ۳۹۲ ، ۳۹۳ ، ۴۰۷
 اللباب فی تهذیب الانساب : ده ، یازده ،
 دوازده ، هفده ، نوزده ، بیست و دو
 لباب الالباب : سیزده
 لسان المیزان : یازده ، دوازده ، هجده ،
 بیست و دو
 لطائف معنوی : ۳۸۵
 لغت نامه : ۲۶۹ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۹۱ ،
 ۲۹۲ ، ۳۰۳ ، ۳۱۱ ، ۳۳۰ ، ۳۳۷ ،
 ۳۴۱ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ،
 ۳۷۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ، ۳۹۸ ،
 ۴۰۰ ، ۴۰۲ ، ۴۰۴
 لقمان : ۸۸
 لکهنو : ۲۸۰
 اللمع فی التصوف : ۲۶۶ ، ۲۸۲ ، ۲۸۵ ،
 ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۳۰۱ ، ۳۱۰ ، ۳۱۳ ،
 ۳۲۹ ، ۳۲۹ ، ۳۴۰ ، ۳۵۲ ، ۳۵۷ ،
 ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۸ ، ۳۸۰ ، ۳۸۴ ،
 ۳۸۸
 لنین گراد : ۳۸۵ ، ۳۸۸
 لوط : ۲۷۶
 اللؤلؤ المرسوح : ۲۹۷ ، ۳۰۵ ، ۳۲۲ ،
 ۳۸۱ ، ۳۶۹
 لهجه بخارایی : رک ، یادداشتی درباره
 لهجه بخارایی
 لیدن : ۳۸۰

- کلیات شمس : دوازده ، ۲۶۶ ، ۲۷۳ ،
 ۲۷۴ ، ۲۸۴ ، ۳۲۴ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ،
 ۳۳۸ ، ۳۴۴ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۶۵ ،
 ۳۷۱ ، ۳۸۰ ، ۳۹۵
 کلیم : رک : موسی
 کلیله و دمنه : ۲۶۵ ، ۲۶۸ ، ۲۷۶ ،
 ۲۸۶ ، ۳۰۲ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ،
 ۳۳۰ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۸ ، ۳۴۸ ،
 ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۹۸
 کنز اللغة : ۳۲۰
 کنوز الحقایق : ۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ،
 ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ،
 ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ،
 ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ،
 ۳۰۴ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۲ ، ۳۱۴ ،
 ۳۱۵ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ،
 ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۲ ، ۳۴۶ ،
 ۳۴۸ ، ۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ،
 ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۶ ،
 ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۱ ، ۳۷۷ ،
 ۳۸۶ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶ ،
 ۳۹۷ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۲ ،
 ۴۰۵ ، ۴۰۷
 کوفه : ۲۷۸
 کیمیای سعادت : ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۶۳
 کرساسب نامه : ۳۳۳
 گروی : ۳۶۸
 گلستان : ۲۸۱ ، ۲۸۶ ، ۲۹۴
 گلشن راز : ۳۸۲
 گنجینه گنجوی : ۳۶۱

ک

محاضرات : ۳۰۲
محدث (سید جلال الدین) : دوازده ، پانزده ، شانزده ، هفده ، بیست و یک ، بیست و سه ، بیست و چهار
محقق (دکتر مهدی) : ۳۶۷
محقق اردبیلی : بیست و چهار
محمد (ص) : شانزده ، هفده ، ۱۴ ، ۲۳ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۴۷ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۹ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۷ ، ۸۰ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۰۵ ، ۱۱۲ ، ۱۱۶ ، ۱۲۳ ، ۱۳۰ ، ۱۷۱ ، ۲۱۳ ، ۲۲۵ ، ۲۵۲ ، ۲۵۶ ، ۲۸۵ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۳۰۰ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۸ ، ۳۸۴ ، ۴۰۷
محمد بن السلطان محمود : هجده
محمد بن سرخ نیشابوری : ۳۵۱
محمد بن عطاء بن خباب : ۳۱۱
محمد بن عمر بن یوسف الارموی : شانزده
محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی : شانزده
محمود غا نوی : ۳۲۷
مخزن الاسرار : ۳۳۳
مدارج الکمال : ۲۶۰ ، ۳۲۱
مداین : ۳۱۲
المدخل الی علم احکام النجوم : ۲۶۵ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲
مدرس (محمد علی تبریزی) : یازده
مدینه : ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۲ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۴۰۰
مراسم الدین فی مواسم الیقین : بیست و سه ، بیست و چهار

م

مارگولیوٹ : ده
مازندران : چهارده
ماسینیون : ۲۶۸ ، ۲۷۷
مالک : ۲۹۴
مالک دینار : ۳۵۷
مأمون : ۲۶۳
متنبی (ابوالطیب) : ۳۹۹
متینی (دکتر جلال) : سی و پنج ، سی و شش ، چهل و سه
مثنوی : ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۹ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۳۴ ، ۳۴۰ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۵ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۶ ، ۳۸۰ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۷ ، ۳۹۱ ، ۳۹۵ ، ۴۰۰ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶
مجاهد : ۳۱۰
مجلسی (علامه) : پانزده
مجله دانشکده ادبیات [تهران] : ۳۶۷
مجله دانشکده ادبیات مشهد : ۳۵۷
مجمع الامثال : ۲۷۱ ، ۲۷۳ ، ۲۹۳ ، ۳۳۱ ، ۳۵۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۶ ، ۳۸۲ ، ۳۹۹
مجمع الزوائد : ۲۸۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۸ ، ۳۰۰ ، ۳۰۶ ، ۳۱۴ ، ۳۱۹ ، ۳۲۵ ، ۳۲۹ ، ۳۴۶ ، ۳۹۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
مجموع التواریخ والقصص : ۲۶۵ ، ۲۷۵

مصباح الہدایہ: ۲۷۵، ۲۹۶، ۳۲۲، ۳۳۹،	۲۷۰، ۲۷۳	مرصاد العباد:
۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۷۰،	یازدہ، ۴۰۴	مرو:
۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۹۱،	۳۳۰	مروالروہ:
۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۶،	۲۸۰، ۲۹۱، ۴۰۰	المستدرک:
مصر: دہ، یازدہ، دوازدہ، ۲۸۴، ۲۸۶،	۲۹۹	مستدرک الوسائل:
۲۹۲، ۳۰۲، ۳۶۸، ۳۷۳	۳۴۳، ۱۱۶	مسجد خیف:
مصطفیٰ: رک: محمد (ص)	۳۴۰	مسعود رازی:
مصنفات افضل الدین:	۴۰۲	مسلم:
۲۶۰، ۳۲۱		مسلم: رک: صحیح مسلم
مطالع الاسرار: بیست و سہ		مسلمانان:
معاذ بن جبل: ۲۳، ۲۹، ۵۲، ۱۰۰، ۱۰۵،	۱۵۳، ۱۶۶	مسلم بن الحجاج نیشابوری:
۱۲۳، ۱۱۲، ۲۱۴، ۲۷۰، ۲۷۹،	۳۶۴	مسند احمد:
۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۶	۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۳، ۲۸۴،	۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷،
معارج:		۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷،
معارف:		۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴،
معاویہ: ۲۷۹، ۲۸۶		۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲،
معتقد الامامیہ: ۳۸۳		۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷،
معجم البلدان: دہ، یازدہ، دوازدہ، ہجده،		۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶،
بیست و دو .		۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۷۵، ۳۷۷،
المعجم المفہرس لالفاظ الحدیث النبوی:		۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴،
۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۴، ۳۸۱		۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵،
معجم المؤلفین: ہجده، نوزدہ، بیست و دو		۴۶۷، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۷۷،
المعجم فی ما یر اشار المعجم:		۳۹۱، ۴۰۵، ۴۰۷
مراج نامہ: بیست و سہ		مسوحی:
معین (دکتر محمد): ۲۶۱، ۲۶۵،	۲۹۲	مسیح: رک: عیسیٰ
مفرد و جمع:		مشارق الانوار:
۱۶، ۲۷۶، ۳۲۵		مشکوٰۃ (سید محمد):
المفید المستفید:		مشہد:
۲۷۵		جہل: سہ، ۲۷۸، ۳۱۰،
مقامات بدیع الزمان ہمدانی:		المصادر:
۲۷۲		۲۶۶، ۲۶۹، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۷،
المقتفی لامر اللہ:		۳۲۷، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵،
مقدمہ فی ما ہما فیہ بصواری:		۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۵، ۳۹۴،
۲۶۱		
مکہ: ۲۶، ۹۰، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۳،		
۳۰۳، ۳۴۳، ۳۵۳		

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۳۳،	بیست و چهار	ملا معین:
۲۴۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۷،	۲۷۵	ملحا:
۲۸۸، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۳۰، ۳۷۳،	۲۷۳	ملحق احیاء علوم الدین .
۳۸۵	هجده	ملکشاہ بن محمود بن محمد:
موسل : بیست و یک، ۲۷۹، ۳۱۷،	۲۷۷	ملیکوف (ایرن) :
الموطأ: ۲۶۶، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۳۹، ۳۴۶،	۳۴۳، ۱۱۶	منا (منی):
۳۵۴، ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۶،	۳۲۱	منازل السائرین :
مواوی: دوازده، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۰،		مناقب الصوفیہ: بیست و سه، بیست و چهار،
۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰،		بیست و پنج، چهل و دو
۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰،		مناوی: ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۳۲،
۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴،		۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۵۴،
۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۴،		۳۵۹، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۴،
۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹،		۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۰۷،
۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۶۸،		منتخب اسرار التوحید :
۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴،		المنتظم فی تاریخ الملوک والامم: ده، یازده،
۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۰۶،		دوازده، هفده، هجده، نوزده، بیست،
۲۸۲		بیست و یک
مونتگمری وات:		منتہی الارب: ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۸۹،
مهدوی (دکتر اصغر): چهل و دو، چهل و سه		۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۹، ۳۲۶،
مهدوی دامغانی (دکتر احمد): ۲۶۴		۳۳۵، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۳،
میدانی:		المنجد: ۲۶۷، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۷۲، ۳۸۰،
میر سید علی ہمدانی:		۳۸۳
مینوی (محتبی): بیست و سه، چهل و دو،		منوچہری:
۲۶۸، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۳۰، ۳۴۲،		المنہج القوی:
۳۴۸، ۳۵۹،		موآب:
میہنہ:		موحد (دکتر محمد علی): سی و پنج، چهل
۴۰۲		ہوزہ بریتانیا: ده، سی و دو، سی و سه،
ناصر خسرو:		سی و چهار، سی و پنج، سی و شش،
نامہ دانشوران:		چهل و سه.
نجف:		موسی (ع): ۲۸، ۳۸، ۵۳، ۶۱، ۶۸، ۷۰،
نخجوانی:		۷۳، ۸۶، ۹۳، ۹۴، ۱۱۴، ۱۲۶،

ن

۲۷۶	وحید دستگردی:	۳۶۵	نسائی (ابوعبدالرحمن):
بیست و سه	الوسیلة الی معرفة الفضیلة:	نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران:	
وفیات الاعیان: یازده، دوازده، هفده، هجده،	نوزده، بیست و دو	بیست و پنج، سی و سه	
	ه	نشک عباد:	یازده
		نصاری:	۲۶۳
هجویری: ۲۶۶، ۲۷۲، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۴۱،		نصیبین:	۳۱۲
۳۵۰، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱،		نظامی:	۳۶۱، ۳۵۱، ۳۵۰
۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۹،		نظامیه بغداد:	هفده
۳۹۰، ۴۰۵،		نظری به عدد ۷۳ در حدیث «تفرقه»:	۲۶۴
هدایة المتعلمین فی الطب: ۲۶۰، ۲۷۴،		نعمان بن مقرن:	۳۱۲
۲۸۱، ۳۶۰،		نفائس الفنون:	۳۴۴
هرات:	۳۴۳، ۳۳۰،	نفثة المصدور:	۳۸۳، ۲۷۳
هرون:	۳۱۷، ۲۳۳، ۷۴	نفحات الانس:	۳۸۴، ۳۵۲
هری:	۳۲۷	نقیسی (سعید):	۳۱۰، سیزده،
هزاره فردوسی:	۲۶۱	النقض (کتاب):	پانزده، شانزده، هفده،
هفت پیکر:	۲۷۶	هجده، بیست و سه، بیست و چهار	
همایں (جلال الدین): ۳۴۲، ۳۴۴،		نمرود:	۳۲۳، ۱۱۶
۳۹۹، ۳۹۱،		نوادرا اصول:	۳۱۴، ۲۸۱، ۲۸۰
همدان:	۳۱۲	نوح:	۳۱۵، ۱۲۳، ۷۳، ۲۸، ۱۴
هند:	هفده	نوخانیك:	۳۵۱
هندوستان:	۲۵۳، ۲۶۸، ۲۶۲، ۲۸۱	نوری:	۲۹۲
هود:	۳۱۷	نهاوند:	۳۱۲
ی		نهایة ابن اثیر:	۳۲۳
یادداشت‌های دکتر...	۳۵۱، ۲۷۳	نیکلسون:	۳۸۷، ۳۶۳، ۲۶۱
یادداشتی در ارتباط با...	۲۷۳	و	
۴۰۲، ۲۰۸		وابسته:	۳۲۹، ۱۹۰، ۱۱۰
یاقوت:	بیست و سه	وادی القری:	۲۱۷
یوسف سدری:	۳۰۲، ۳۰۱، ۲۷۵، ۲۷۰	واسط:	۲۶۷
۳۹۰، ۳۴۲، ۳۳۳، ۳۱۷		واسطی:	۲۴۶
		وحید (مجله):	۳۶۳

Gardet (L.): ۲۶۸	۳۱۶، ۳۱۳	یحییٰ:
Index Islamicus: سی ویج	۳۸۳	یزدگردی (دکتر امیر حسن):
La 'Futuwwa': ۲۷۷	۲۴۸، ۷۵	یعقوب:
La Langue des plus Anciens Monuments de la prose persane:	۳۵۸، ۲۶۴	ینما (مجله):
۲۶۵ . ۲۷۱ . ۲۷۲ . ۲۷۴ . ۲۸۱ . ۳۲۳ . ۳۹۷	۲۷۰، ۱۱۷، ۱۰۰	یمن
La Nouvelle clio: ۲۷۷	۳۷۳، ۳۷۲، ۱۸۸، ۷۵، ۵۵	یوسف (ع):
La Passion d'Al - Hosayn Ibn Mansour Al - Hallaj: ۲۶۸	۳۰۷	یوسف بن احمد مولوی:
Lazard = Langue	۳۸۸	یوسف بن حسین:
Levi della vida (G.): ۲۷۷	۲۶۳	یهود:
Pearson (j.D.): سی ویج		
Reckendorf (H.): ۲۷۹		
Salmān Pāk: ۲۷۷ . ۲۷۸		
	Abū Muslim, Le «porte-hache» du khorassan: ۲۷۷	
	Cambridge: سی ویج	
	EI = Ency . de l' Islam	
	Ency . de l' Islam (1): ۲۷۷	
	Ency . de l' Islam (2): ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۲	

فہرست ماخذ

۱۔ بہ زبانهای فارسی و عربی

- اتحاف السادة المتقين : تأليف سيد محمد بن محمد الحسيني الزبيدي مشهور به مرتضى ، باشرح شيخ عبدالقادر العيدروس ، چاپ مصر در ده جلد ، ۱۳۱۱ هـ . ق .
- احاديث مثنوی : به جمع و تدوين بديع الزمان فروزانفر ، از انتشارات دانشگاه تهران (۲۸۳) ، بهمن ۱۳۳۴ .
- احياء علوم الدين : تصنيف امام ابو حامد محمد بن محمد الغزالي ، در پنج جلد ، حاد پنجم شامل عوارف المعارف سهروردي نیز هست ، چاپ مصر .
- ارزش ميراث صوفيه : تأليف دكتور عبدالحسين زرین کوب ، طهران ۱۳۴۴ .
- اسرار التوحيد في مقامات الشيخ ابي سعيد : تأليف محمد بن منور بن ابي سعيد بن ابي طاهر ابي سعيد ميهني ، به اهتمام دكتور ذبيح الله صفا ، تهران ۱۳۳۲ .
- اسم مصدر - حاصل مصدر : تأليف دكتور محمد معين ، چاپ دوم (ابن سينا) تهران ۱۳۴۱ .
- الاعلام : تأليف خير الدين الزركلي ، در ده جلد ، چاپ مصر ۱۳۷۳ - ۱۳۷۵ .
- اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد : تأليف سعيد الخوري الشافعي الكوفي ، در دو جلد و يك ذيل ، بيروت ۱۸۸۹ م .
- امثال و حكم : تأليف علي اكبر دهخدا ، در چهار جلد ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۸-۱۳۳۹ .
- الانساب : عبدالكريم بن محمد السمعاني ، عكس نسخة مودة بريتانيا ، با مقدمة داركولبوت D.S. Margoliouth ، لندن ۱۹۱۲ .
- البداية والنهاية في التاريخ : تأليف ابن كثير (ابو الفداء اسماعيل بن عمر) ، چاپ مصر

- چهارده جزء در هفت مجلد ، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۸ ه . ق .
- بدایع الوقایع : زین الدین محمود واصفی ، به اهتمام الکساندر بالذیرف ، دو جلد ، مسکو ۱۹۶۱ .
- برهان قاطع: تألیف محمدحسین برهان تبریزی ، تصحیح دکتر محمد معین ، در پنج جلد ، چاپ دوم (ابن سینا) تهران ۱۳۴۲ .
- تاج المصادر : تألیف ابو جعفر احمد بن علی المقرئ البیهقی ، چاپ هند ۱۳۰۲ ه . ق .
- تاریخ آل جلایر : تألیف دکتر شیرین بیانی ، از انتشارات دانشگاه تهران (۱۰۹۳) ۱۳۴۵ .
- تاریخ ادبیات در ایران : تألیف دکتر ذبیح الله صفا ، جلد اول (چاپ دوم) تهران ۱۳۳۵ ؛ جلد دوم ، تهران ۱۳۳۶ ؛ جلد سوم ، تهران ۱۳۴۱ .
- التاریخ الکبیر: ابن عساکر الشافعی (ابو القاسم علی) ، تهذیب شیخ عبدالقادر معروف به ابن بدران ، در هفت جزء ، دمشق ۱۳۵۱ ه . ق .
- تاریخ بیهقی : تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق ، به تصحیح احمد بهمنیار ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۱۷ .
- تاریخ بیهقی : تصنیف خواجہ ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر ، به اهتمام دکتر قاسم غنی و دکتر علی اکبر فیاض ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۲۴ .
- تاریخ تصوف در اسلام (جلد دوم از کتاب «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ») : تألیف دکتر قاسم غنی ، تهران ۱۳۶۲ ه . ق .
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری : تألیف سعید نفیسی ، در دو جلد ، تهران ۱۳۴۴ .
- تذکرۃ الاولیاء : تألیف فریدالدین عطار نیشابوری ، در دو جلد ، تهران ۱۳۲۱ .
- ترجمہ تفسیر طبری : به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی ، از انتشارات دانشگاه تهران و وزارت فرهنگ ، در هفت جلد ، تهران ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴ .
- ترجمہ تقویم الصحه : به قلم غلامحسین یوسفی ، مجلہ دانشکده ادبیات مشهد ، سال اول شماره اول (بهار ۱۳۴۴) ص ۳ - ۳۳ . کتاب ترجمہ تقویم الصحه به تصحیح نویسنده این سطور بزودی منتشر خواهد شد .
- ترجمہ رسالہ قشیریہ : با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر ، از انتشارات

- بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۲۶۳) مجموعه متون فارسی (۳۳) تهران ۱۳۴۵ .
- التوسل الى التوسل : بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی ، تصحیح احمد بهمنیار ، تهران ۱۳۱۵ .
- جامع ترمذی : محمد بن عیسی ترمذی ، چاپ مصر ۱۲۹۲ هـ . ق .
- الجامع الصحیح : تألیف امام ابوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری ، درهشت جلد ، چاپ عثمانی ۱۳۲۹-۱۳۳۴ هـ . ق .
- الجامع الصغیر فی احادیث البشیر والنذیر : تألیف جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی ، در دو جزء ، چاپ مصر ۱۳۲۱ هـ . ق .
- جستجوی مضامین و تعبیرات ناصر خسرو در احادیث و امثال و اشعار عرب : دکتر مهدی محقق ، مجله دانشکده ادبیات [تهران] ، سال نهم شماره اول (مهرماه ۱۳۴۰) ص ۱-۹۳ .
- چهار مقاله : تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی ، طبق نسخه‌ای که به سعی و اهتمام و تصحیح مرحوم محمد قزوینی به سال ۱۳۲۷ هجری قمری در قاهره چاپ شده ، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی ، به کوشش دکتر محمد معین ، تهران ۱۳۳۳ .
- حدود العالم من المشرق الى المغرب : به کوشش دکتر منوچهر ستوده ، از انتشارات دانشگاه تهران (۷۲۷) ۱۳۴۰ .
- حديقة الحقيقة : تألیف ابوالفتح محمد بن مطهر بن شیخ الاسلام احمد حامد زنده پیل ، به اهتمام دکتر محمد علی موحد ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۸۴) مجموعه متون فارسی (۱۸) تهران ۱۳۴۳ .
- حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء : أبو نعیم احمد بن عبدالله الاصبهانی ، طبع مصر در ده جلد ، ۱۳۵۱-۱۳۵۲ هـ . ق .
- خرابات : دکتر عبدالحسین زرین کوب ، مجله یغما ، سال هجدهم شماره پنجم زمستان ۱۳۵۰ ص ۲۲۵-۲۲۹ .
- خلاصه مثنوی (دفتر اول و دوم) : به انتخاب و انضمام تعلیقات و حواشی کارش بدیع الزمان فروزانفر ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۲۱ .
- دایرة المعارف فارسی : به سرپرستی غلامحسین مصاحب ، جلد اول (۱-۳) ، تهران ۱۳۴۵ .
- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی : به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم تهرانی ،

- ازانتشارات وزارت فرهنگ ، طهران ۱۳۲۰ .
- ديوان خاقانی شروانی (افضل الدين بدیل بن علی نجار) : به کوشش دکتر ضیاءالدين سجادی ، تهران ۱۳۳۸ .
- ديوان اشعار علی بن ابی طالب (ع) : چاپ سنگی ، تهران ۱۳۰۴ ه . ق .
- ديوان علی بن ابی طالب (ع) : با ترجمه فارسی به قلم محمد جواد نجفی ، چاپ افست ، تهران ۱۳۸۴ ه . ق .
- ديوان حکیم فرخی سیستانی : به جمع و تصحیح علی عبدالرسولی ، چاپ تهران ۱۳۱۱ .
- ديوان حکیم فرخی سیستانی : به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی ، تهران ۱۳۳۵ .
- ديوان قوامی رازی : به تصحیح و اهتمام میرجلالالدين حسینی اردوی معروف به محدث ، تهران ۱۳۳۴ .
- ديوان منوچهری دامغانی : به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی ، تهران ۱۳۲۶ .
- راحة الصدور و آية السرور : تألیف محمد بن علی بن سلیمان راوندی ، به سعی و اهتمام محمد اقبال ، چاپ افست ۱۳۳۳ از روی چاپ لیدن ۱۹۲۱ .
- رسالة فتوتیه : میرسید علی همدانی ، نسخه خطی کتابخانه اباصوفیه شماره ۱۹۴۳ .
- ريحانة الادب : محمد علی تبریزی مدرس ، درشش جلد ، تهران ۱۳۲۶ - ۱۳۳۳ .
- سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی : تصنیف محمد تقی بهار «ملك الشعراء» ، در سه جلد ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۷ .
- سمک عیار : فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی ، تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری ، جلد اول و دوم ، تهران ۱۳۳۸ ، ۱۳۴۴ .
- سنن ابن ماجه : در دو جلد چاپ مصر ۱۳۱۳ ه . ق .
- سنن ابی داود : به اهتمام محمد مجیبی الدین عبدالحمید ، چهار جزء در دو مجلد ، مصر ۱۳۵۴ ه . ق .
- سنن ابی داود : به تصحیح محمد مجیبی الدین عبدالحمید ، در چهار جزء ، مصر ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ ه . ق .
- سنن الدارمی : دارمی (ابومحمد عبدالله) ، دو جلد ، دمشق ۱۳۴۹ ه . ق .
- سیاست نامه : تألیف خواجه نظام الملك ابوعلی حسن طوسی ، به اهتمام هیوبرت دارک ، ازانتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۳) مجموعه متون فارسی (۸) تهران ۱۳۴۰ .

- شاهنامه و دستور : فراهم آورده دکتر محمود شفیعی ، تهران ۱۳۴۳ .
- شرح تعرف : ابوابراهم اسمعیل بن محمد بن عبدالله المستملی البخاری ، چهار جلد در يك مجلد ، لكهنو ۱۹۱۲ .
- صحیح بخاری (متن البخاری مشكول بحاشیه السندی) : ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری ، چهار جلد ، چاپ مصر بدون تاریخ .
- طبقات الشافعية الكبرى : تاج الدين ابو نصر السبكي ، شش جلد ، چاپ مصر .
- علم الحديث : كاظم مدير شانه چي ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۱۰) ، مشهد ۱۳۴۴ .
- عوارف المعارف : سهروردی درملحق احیاء علوم الدین (جلد پنجم)
- الفائق فی غریب الحديث : جارالله محمود بن عمر الزمخشری ، ضبطه و صححه و علق حواشیه علی محمد البجاوی ، محمد ابو الفضل ابراهیم ، سه جلد ، قاهره ۱۳۶۴ - ۱۳۶۸ .
- ۵ . ق .
- فرهنگ اشعار حافظ (جلد اول) ، شرح مصطلحات صوفیه در دیوان حافظ : دکتر احمد علی رجائی ، تهران ۱۳۴۰ .
- فرهنگ علوم عقلی : دکتر سید جعفر سجادی ، تهران ۱۳۴۱ .
- فرهنگ علوم نقلی و ادبی : دکتر سید جعفر سجادی ، تهران ۱۳۴۴ .
- فرهنگ فارسی : دکتر محمد معین ، جلد اول - سوم (آ - معلومه) ، جلد چهارم - ششم (ح - ز) ، تهران ۱۳۴۲ - ۱۳۴۵ .
- فرهنگ مصطلحات عرفاء ، متصوفه و شعرا : دکتر سید جعفر سجادی ، تهران ۱۳۳۹ .
- فرهنگ نظام : آقا سید محمد علی (داعی الاسلام) ، پنج جلد ، حیدرآباد دکن ۱۳۴۶ .
- ۱۳۵۸ ه . ق .
- فرهنگ نفیسی : دکتر علی اکبر نفیسی ناظم الاطباء ، پنج جلد ، چاپ دوم تهران ۱۳۴۳ .
- الفهرست : ابن الندیم ، قاهره ، بدون تاریخ .
- فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی - محمد تقی دانش پژوه ، از انتشارات دانشگاه تهران (۶۵۲) ۱۳۳۹ .
- فید ما فیه : از کفر مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی ، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر ، از انتشارات دانشگاه تهران (۱۰۵) ۱۳۳۰ .

قصص الانبياء : ابواسحق ابراهيم بن منصور بن خلف النيسابوري، به اهتمام حبيب يغمائي،
از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر كتاب (۱۱۹) مجموعه متون فارسي (۶) ، تهران
. ۱۳۴۰ .

قصص قرآن : صدر بلاغي ، چاپ چهارم (امير كبير) تهران ۱۳۴۱ .
قابوس نامه : امير عنصر المعالي كيكاووس بن اسكندر بن قابوس بن وشمكير بن زيار ، با مقدمه
وحواشي به قلم سعيد نفيسي ، طهران ۱۳۱۲ .
قابوس نامه : عنصر المعالي كيكادوس بن اسكندر بن قابوس بن وشمكير بن زيار ، به اهتمام
وتصحيح غلامحسين يوسفی ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر كتاب (۲۶۴) مجموعه
متون فارسي (۳۴) ، تهران ۱۳۴۵ .

قرآن مجيد (با كشف الآيات) : به خط طاهر خوشنويس ، تهران ۱۳۲۸ .
الكامل في التاريخ : ابوالحسن علي بن ابى الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد
الشيباني معروف به ابن الاثير الجزري ، دوازده جزء در شش جلد ، مصر ۱۳۰۳ هـ . ق .
كشف الاسرار و عدة الابرار : ابوالفضل رشيد الدين ميپدي ، به سعی و اهتمام علي اصغر حكمت ،
ده جلد ، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۱-۱۳۳۹ .
كشف المحجوب : علي بن عثمان هجویری ، تصحيح و التين ژوكوفسكي ، چاپ افسست به اهتمام
محمد عباسی ، تهران ۱۳۳۶ .

كليات سعدي : تصحيح محمد علي فروغی ، طهران ۱۳۳۴ .
كليات شمس : جلال الدين محمد مولوی ، با تصحيحات و حواشي بديع الزمان فروزانفر ،
هشت جزو ، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۶-۱۳۴۲ .
كليه و دمنه : ابوالمعالي نصر الله منشي ، تصحيح و توضيح مجتبی مينوی طهرانی ، از انتشارات
دانشگاه طهران (۹۲۵) ۱۳۴۳ .
كنوز الحقائق في حديث خير الخلاق : شيخ محمد عبدالرؤف المناوی ، بهامش الجامع الصغير ،
قاهره ۱۳۲۱ هـ . ق .

كيمياء سعادت : غزالي ، تصحيح احمد آرام ، تهران ۱۳۱۹ .
اللآلی المصنوعة في الاحاديث الموضوعية : جلال الدين عبدالرحمن سيوطي ، به اهتمام شيخ
احمد بن محمد بن الصديق المغربي الحسني ، دو جلد ، مصر ۱۳۵۲ هـ . ق .
لباب الالباب : محمد عرفی ، از روی چاپ اروپا كه پروفيسور ادوارد براون و علامه قزوینی

تصحیح کردہ اند، با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل، بہ کوشش سعید نفیسی،
تہران ۱۳۳۵۔

اللباب فی تہذیب الانساب : ابن الاثیر (عزالدین ابی الحسن علی بن محمد) ، ۳ جلد، قاہرہ
۱۳۵۶-۱۳۶۹ھ ق۔

اسان المیزان : ابن حجر العسقلانی (شہاب الدین ابوالفضل احمد)، ۳ جلد، حیدرآباد دکن
۱۳۳۰-۱۳۳۱ھ ق۔

لغت نامہ: علی اکبر دہخدا، زیر نظر دکتور محمد معین، تا کنون ۱۲۹ جلد از حروف مختلف بطبع
رسیدہ است، تہران ۱۳۲۵۔۔

اللامع فی التصوف : ابونصر عبداللہ بن علی السراج الطوسی ، بہ اہتمام رینولد الین نیکلسون،
لیدن ۱۹۱۴ م۔

مثنوی معنوی : جلال الدین محمد بن محمد بن حسین الباخنی ثم الرومی، بہ سعی و اہتمام
و تصحیح رینولد الین نیکلسون، ۳ جلد، لیدن ۱۹۲۵-۱۹۲۹ م۔

مجمع الامثال : ابوالفضل احمد میدانی، تہران ۱۳۲۹ھ ق۔

مجمع الزوائد و منبع الفوائد : نورالدین علی بن ابی بکر ہیشمی، ۱۰ جلد، قاہرہ
۱۳۵۲ھ ق۔

مجموع التواریخ و القصص : تصحیح ملک الشعراء بہار، تہران ۱۳۱۸۔

محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی : سعید نفیسی ، ۳ جلد، تہران ۱۳۰۹-۱۳۱۹۔

المسند : احمد بن محمد بن حنبل ، ۳ جلد، مصر ۱۳۱۳ھ ق۔

المسند : احمد بن محمد بن حنبل، شرح و منبع قاہرہ، ۱۰ جلد، محمد صالح، مصر ۱۳۶۸-۱۳۷۵ھ ق۔

المصادر: ابوعبد اللہ حسین بن احمد زوزنی ، بہ کوشش تقی بیہقی، دو جلد، مشهد ۱۳۴۰
-۱۳۴۵۔

مصباح الہدایہ و مفتاح الکفایہ : عزالدین محمود بن علی کاشانی ، ۲ جلد، تہران ۱۳۲۵۔

تعلیقات جلال الدین ہمایونی، تہران ۱۳۲۵۔

مصنفات افضل الدین محمد مرقی کاشانی : تصحیح محبتی بیہقی ، دکتور یحیی بیہقی ، ۲ جلد، تہران
۱۳۳۷-۱۳۳۸۔

انتشارات دانشگاه تہران (۱۳۸، ۴۷۱، ۱۳۳۱-۱۳۳۷)۔

کتاب معارف : مجموعہ عواعظ و سخنان سلطان العلماء بہاء الدین محمد بن حسین طہیبی بلخی

مشہور بہ بہاء اولاد ، بہ اہتمام بدیع الزمان فروزانفر، از انتشارات وزارت فرهنگ و

جزء چهارم ، تهران ۱۳۳۸ .

معجم البلدان : شهاب الدين ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموي الرومي البغدادي ، تصحيح
فرديناند ووستنفلد Ferdinand Wüstenfeld ، شش جلد ، لايبزيك
۱۸۶۶-۱۸۷۰ م .

المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي : ابتدا ترتيبه و تنظيمه و نشره : أ.ي. وونسنك
A.J. Wensinck ، ي.پ. منسج J.P. Mensing : اتبع نشره : ي. بروخمان
J.Brugman ، چاپ بريل ، ليدن ، در شش جلد (تاکلمه و نظر) چاپ شده است
۱۹۳۶-۱۹۶۷ .

معجم المؤلفين : عمر رضا كحالة ، پانزده جزء ، دمشق ۱۳۷۶-۱۳۸۱ هـ . ق .
المعجم في معايير اشعار العجم : محمد بن شمس قيس رازی ، تصحيح مدرس رضوی ، تهران
۱۳۱۴ .

مفرد و جمع : دکتر محمد معين ، چاپ دوم (ابن سینا) ، تهران ۱۳۴۰ .
مناقب الصوفيه : ابو منصور المظفر بن اردشير العبادي ، نسخه خطی ، تاريخ كتابت ۷۸۸ هـ .
(رك : مقدمه و صحح) .

منتخب اسرار التوحيد : انتخاب احمد بهمنيار ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۲۰ .
المنتظم في تاريخ الملوك والامم : ابن الجوزي ، ده جلد ، حيدرآباد ۱۳۵۹ هـ . ق .
منتهى الارب في لغة العرب : عبدالرحيم بن عبدالكريم صفی پور ، چهار جلد ، تهران (چاپ اوست)
۱۳۷۷ هـ . ق .

الموطأ : مالك بن انس ، صححه ورقمه و خرج احاديثه وعلق عليه محمد فؤاد عبدالباقي ، دو جلد ،
مصر ۱۳۷۰ هـ . ق .

نظري به عدد ۷۳ در حديث «تفرقه» : دکتر احمد مهدوی دامغانی ، مجله يفما سال هفدهم
(۱۳۴۳) ص ۲۰۹-۲۱۲ .

نقطة المصدر : شهاب الدين محمد خرندي زيدي نسوي ، تصحيح دکتر امير حسن يزدگردی ،
از انتشارات وزارت آموزش و پرورش ، طهران ۱۳۴۳ .

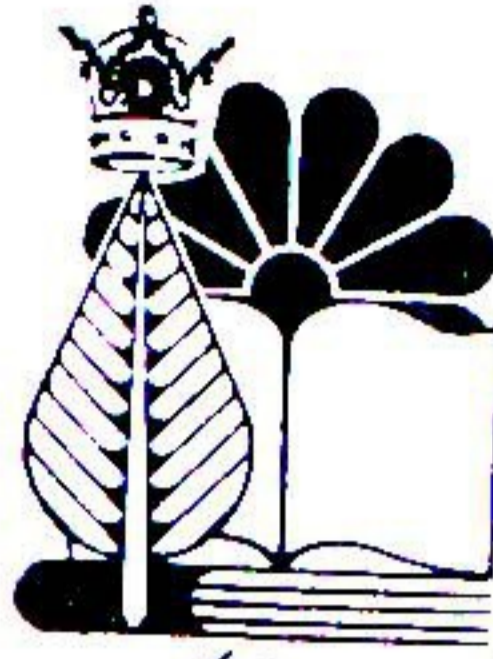
كتاب النقض معروف به بعض مثالب التواصب في نقض «بعض فضائح الروافض» : عبدالجليل بن
ابوالحسين بن ابوالفضل القزويني الرازي ، با مقدمه و تعليق و مقابله و تصحيح سيد جلال
حسيني ارموي معروف به محدث ، تهران ۱۳۳۱ .

- وفیات الاعیان : ابن خلکان ، شش جلد ، قاهره ۱۳۶۷-۱۳۶۹ ه.ق.
- هدایة المتعلمین فی الطب : ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی البخاری ، به اهتمام دکتر جلال متینی ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۹) ، مشهد ۱۳۴۴ .
- یادداشتی درباره لهجه بخارایی : دکتر احمد علی رجائی ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۸) ، مشهد ۱۳۴۳ .
- یت مصدری (مباحث صرفی و نحوی) : مجتبی مینوی ، از انتشارات مجله یغما ، طهران ۱۳۲۹ .

۲- به زبانهای دیگر

- Lazard (Gilbert)* , La Langue des plus Anciens Monuments de la prose Persane. Paris , 1963 .
- Massignou (Louis)* , la Passion d' al - Hosayn ibn Mansour al-Hallaj. 2 vols . Paris, 1922.
- Steingass (F.)* . A Comprehensive Persian - English Dictionary . Fourth impression . London . 1957 .
- Encyclopedie de l' Islam . 5 vols . Leyde , Paris , 1913 -- 1937 . = EI (1).
- Encyclopedie de l' Islam . Nouvelle édition . Leyde, Paris , 1954-..... = EI(2).





انتشارات نیا فرهنگ ایران

- ۱- تفسیر قرآن پاک ۲۰۰ ریال
- ۲- الابنیه عن حقایق الادویه ۴۰۰ ریال
- ۳- فرهنگ اصطلاحات نفت ۴۰۰ ریال
- ۴- صورة الارض ۲۰۰ ریال
- ۵- ترجمه تاریخ طبری ۶۰۰ ریال
- ۶- سفرنامه ابن فضلان ۱۵۰ ریال
- ۷- شمارنامه ۱۵۰ ریال
- ۸- استخراج آبهای پنهانی ۶۰ ریال
- ۹- نظری به فلسفه صدرالدین شیرازی «ملاصدرا» ۱۰۰ ریال
- ۱۰- کتاب الاغراض الطبییه ۷۰۰ ریال
- ۱۱- وزن شعر فارسی ۱۰۰ ریال
- ۱۲- ترجمه میزان الحکمه ۱۵۰ ریال
- ۱۳- دستورالوزراء ۳۰ ریال
- ۱۴- یواقیت العلوم ۱۵۰ ریال
- ۱۵- السامی فی الاسامی ۵۰۰ ریال
- ۱۶- تفسیر قرآن کریم ۵۰۰ ریال
- ۱۷- واژه نامه بندهش ۵۰۰ ریال
- ۱۸- تحریر تاریخ وصاف ۲۰۰ ریال
- ۱۹- بهجت الروح ۷۰ ریال
- ۲۰- المرقاة ۲۵۰ ریال
- ۲۱- تاریخ پادشاهان و پیامبران ۱۵۰ ریال
- ۲۲- شرح کتاب التعرف لمذهب التصوف ۳۰۰ ریال
- ۲۳- رسوم دارالخلافة ۱۰۰ ریال
- ۲۴- تاریخ زبان فارسی ۵۰ ریال
- ۲۵- منظومه درخت آسوریک ۱۵۰ ریال
- ۲۶- فرهنگ پهلوی به فارسی و فارسی به پهلوی ۳۰۰ ریال
- ۲۷- اخبار السنوالم ۲۵۰ ریال
- ۲۸- تاریخ بیداری ایرانیان (بخش اول) ۳۰۰ ریال
- ۲۹- فرهنگ هزوارشهای پهلوی ۴۰۰ ریال
- ۳۰- خوابگراری ۳۰۰ ریال
- ۳۱- فنوح البلدان ۳۰۰ ریال
- ۳۲- داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی ۲۰۰ ریال
- ۳۳- عقاید و رسوم عامه مردم خراسان ۳۵۰ ریال
- ۳۴- نادر خسرو و اسماعیلیان ۲۵۰ ریال
- ۳۵- داستانهای دل انگیز (حمیی) ۳۰۰ ریال
- ۳۶- ضمیمه درس تاریخ زبان فارسی ۵۰۰ ریال
- ۳۷- زین الاحیاء ۵۰۰ ریال
- ۳۸- ترجمه مفاتیح العلوم ۳۵۰ ریال
- ۳۹- سفرنامه ارمنستان و ارمنستان ۳۰۰ ریال
- ۴۰- مفاتیح النجات ۵۰۰ ریال
- ۴۱- دستورالوزراء ۳۰۰ ریال
- ۴۲- التنبیه فی احوال المعتدیه ۳۰۰ ریال
- ۴۳- یادداشت های سیاسی علاء الملک ۱۵۰ ریال
- ۴۴- آیین شهرداری بر مبنای معالیم القریه ۱۵۰ ریال
- ۴۵- زبان شناسی زرکوب ۱۵۰ شمیر ۸۰ ریال

بزودی منتشر می شود:

- | | |
|---|---|
| ۱۹- تفسیر کمبریج | ۱- تاریخ بیداری ایرانیان (مقدمه و شرح حال مؤلف) |
| ۲۰- لمعة السراج | ۲- مخارج الحروف |
| ۲۱- طریق قسمت آب | ۳- البلغه |
| ۲۲- تفسیر قرآن پاک | ۴- واژه نامه مینوی خرد |
| ۲۳- وقوع گوئی در شعر فارسی | ۵- تنسوخ نامه |
| ۲۴- کان شناسی | ۶- ترجمه صورالکواکب |
| ۲۵- راهنمای ادبیات فارسی | ۷- یونانیان و بربرها |
| ۲۶- تقویم الصحه | ۸- ترکستان نامه |
| ۲۷- ترجمه بهجت الروح | ۹- هدایة المتعلمین فی الطب |
| ۲۸- همای و همایون | ۱۰- شیراز نامه |
| ۲۹- تاریخ بیداری ایرانیان (بخش دوم) | ۱۱- الايضاح عن اصول صناعة المساح |
| شامل جلد های ۴-۵ | ۱۲- فرهنگ اصطلاحات کشاورزی و دامپروری |
| ۳۰- تاریخ رویان | ۱۳- نشریة بنیاد فرهنگ ایران (مجموعه مقالات ایران شناسان). |
| ۳۱- تحفة البهادر | ۱۴- سمک عیار ، دوره کامل |
| ۳۲- دستور الاخوان | ۱۵- تاریخ گیلان و دیلمستان |
| ۳۳- کتاب شناسی ایران | ۱۶- نامه های شاه اسماعیل صفوی |
| ۳۴- سفری به ایران (مجموعه نقاشی های دوهوسه) | ۱۷- تاریخ زبان فارسی |
| | ۱۸- رساله سرحدیه |

تصحیحات

صفحہ	سطر	
۱۳	۹	تعالوا الى كلمة سوائے ...
۳۴	۱۲	بانغدوة ^۲
۱۳۹/۴۵		آغاز صفحہ قلابها زايد است
۴۸	۲۰	فاولئك كان سعيهم مشكوراً
۶۶	۷	وابوبكر صديق رضى الله عنه كه خليفه مصطفى بود
۶۸	۵	و رحمتى وسعت كل شيء ^۱
۸۲	۵	، وبحرمت
۱۱۴	۱۸	ولما را المؤمنون الاحزاب ...
۱۲۹	۱۹	قرآن ، سورة انفال (۸) آية ۲۸
۳۳۷/۳۱۹/۲۲۵/۱۳۱		۱۱/۱۶/۷/۴ و ۶ شيئاً
۱۵۴	۲۳	... چنانکه در اخبار نقل کنند
۱۸۲	۲۳	در حاشیہ نوشته است : خ ، محر
۲۰۲	۱۷	... ودر فارسی نیز به فتح دال و سکون یون
۲۲۱	۱۶	ذلك متاع الحیوة
۲۴۰	۱۳	... در حق نفس خویش خواهی تا سلامت بسی
۲۴۲	۲۲	و چون ویرا مطابقت کند
۳۲۰	۱۵	رك . ص ۲۸۸ کتاب حاضر و صفحه ۳۱۹ :
۳۳۵	۱۴	... جمع : اصطلاحات الصوفیه
۳۳۷	۹	بخاری ۱/ ۱۸-۱۹ : ۲۳۳۰
۳۴۱	۱۱ و ۱۰	و نیز بمعنی کوردال در دوسری
۳۴۲	۸	... و خماسا و تروح بطاناً
۴۰۱	۱۰	(ظ . الیاس) زائد است
۴۶۴	۳	Wustefeld